

P. Cal. 53

II

Cal. Coll. 53

Vol. II

(P)

...

فصل فی شرح اسرار و خاتمه این آسمان وز

درین باب منبسط است بر آنکه در کتب عجمیه و کتب اهل احوالات خدای تعالی است



در این باب نیز از کتب مشهوره و باره رساله‌های نویسنده اول کتب مشهوره مذکور است

در این باب نیز از کتب مشهوره و باره رساله‌های نویسنده اول کتب مشهوره مذکور است



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مخزن پنجم در ذکر مناقب حضرت والادرجات خاندان عالی شان
سهروردی و قدس اللہ سرہم الغیر

مخفی سبب ذکر است و این فرقه عالیہ سهروردی نیز از حضرت
سید الطائیفہ جنید بغدادی است و بعد از سید الطائیفہ جنید حضرت مشاد دیوبند
صاحب کمال و جلال و بہت و کرامت و یگانہ روزگار دستود و برگزیدہ صفات صفا خوارق
کرامات و ریاضت و شایستگی و عبادت و محبت دوستی از بزرگان مشایخ عراق است
و در علم و حلم و زہد و تقوی طاق و شہداء آفاق و انرا کمال مریدان و عالم خلفائے حضرت جنید بود
و از افراد آن رویم و نوری رحمۃ اللہ علیہم دور دیوبند کشمیری از شہر اسے مثل نزدیک فریبین بہت
سکونت داشت نقل است کہ مشاد دیوبندی ہمیشہ دروازہ خانقاہ بیتہ داشتہ چون مسافر
برسیدی و در یک کوفتہ برسیدی کہ مسافرے یا تیمم اگر ادا نہ قیام جاری بیاید اگر مسافرے این سزا
بے توفیق نقل است کہ خود ہم مشاد دیوبندی کہ چهل سال است کہ بہت راکن در
وی برین عرضہ میکنند دن پنجم رغبت بوسے نگاہے یکم روزی سال است کہ دل خود را لکڑہام
و خود استقام کہین باز دہند و فاق مشاد دیوبندی قبول سالیانہ اولاد و غیرہ وصال و بعد
و خود بہت جبری از مولف حضرت مشاد دیوبندی و سلم چون ازین عالم بہت یافتہ

سال چهل و پنج عیان شد از خبر و ادراک آفاق محبوب العلماء زنده دل محبوب علم آمد بر عیان
 پیر بزرگ شد با اشرف عالم شیخ رویم قدس سره گنیت دی ابو محمد است و ابو محمد ابو اسحاق
 و ابو شیبان نیز گفته اند نام پدر و احمد بن زید بن رویم در اصل وی از بغداد عالم و فقیه و بزرگ کاتب
 علوم ظاهر و باطن بود در میکال و ساگر در شهید سید الطایفه جنید است و از صحبت مشتاد و دیوری نیز ظاهر
 عظیم بود داشت و تزیین ذوق و انعمانے داشت شیخ ابو عبد الله محمد بن نجف نیز بود که اگر چه شیخ
 رویم خود را شاگرد و پیر سید الطایفه جنید میگفت لیکن بهتراز اوست و من یک موی وی در دوزخ دارم
 از صد جنید چشم من هرگز در تمام عمر کسی از وی بزرگ تر ندیدم مثل و س که در تو می بینم گفت و
 صاحب نفحات الانس میفرماید که شیخ رویم در آخر عمر خود در دنیا داران پوشیده ساخت
 اما محبوب ماند که عشق و شاک انخوان نشستن و سید الطایفه جنید نیز بود که شیخ رویم مشغول فارغ است
 و من فارغ مشغول ام یعنی رویم با وجود اعتشام دنیا و س که سخن مشغول بود و این امر به شکل است
 که در دولت مندی سخن مشغول باشد و وفات شیخ رویم با قول صحیح در سال بر صد و سی و هجری است
 چون رویم از دله دنیا رحلت بست رفت از عالم کبریا یعنی سال چهل و پنج خرداد در گذشت
 پیر کامل خوانده و هم انور است زنده دل کامل ولی الله نیز است سال رحلت آن عمی ۴۰۵

شیخ علی رو و دباری قدس سره نام نامی و اسم محمد بن محمد بن فاسم بن منصور است و نسب
 آباء و س بنو شیروان عادل میرند و وی اندر مرغان خاص سید الطایفه جنید و فخرها ننگان
 صحبت مشتاد و دیوری است حافظ حدیث و عالم و فقیه و ادیب و امام و سید قوم بود و حال
 و س ابو عبد الله و دباری است فطرت کرد زری سید الطایفه جنید در سجده جان و فطرت
 و شخصی فطال شده غیر خود که اسمع یا شیخ ابو علی و س از پیش سوز میگذاشت چندانست که شیخ
 با من مخاطب می شود در اینها بیتاد و گوش سخن جنید نهاد کلام سید الطایفه بیان در دل
 و س سوز شد که دل از دنیا برداشت و آنچه داشت براه خدا التماس کرد و پیر سید الطایفه شده
 بکلمات ظاهری و باطنی رسید و وفات علی رو و دباری در سال بر صد و سی و هجری است

از مولف علی چون بلطف خداوندی از دنیا ای دور شد بخبر بن ابو محمد در دل تیر سال
 علی پیر را در بران رویم شیخ ابو عبد الله محمد بن نجف قدس سره نام نامی و اسم کرامی است

محمد بن خنیف شیرازی است و از انبای ملوک بود و اورسے از پیشاپورت در وقت خود قطب
 وقت و معتد سے اہل طریقت و در ریاضت و مجاہدت بے مثل میر شیخ احمد رویم بود و خطبہ
 شیخ الاسلام و امام الطریقہ فطرب گشت و شیخ ابو طالب بغدادی و ابو الحسین مالکی و ابو الحسین
 فرین مالو الحسین دراج و یوسف حسین رازی صحبت ہا داشت و در علوم دینی و دنیاوی کامل و
 و کمل بود و بزرگوار امام شافعی اتباع می نمود و دوسے رادر تصوف بقصایف بسیار از مدو طریقیہ خفیہ
 بوسے ست شیخ منیر مومو و در قتمے اہل صحرانشان داد و نکر در اینجا دو شخص یکے جوان و دیگر بزرگوار
 از ادبیار اللہ ہنند و ہمیشہ مراقب می باشند من نزد ایشان فرتم دیدم کہ برودہ و قبیلہ شستہ از ہمسایہ
 برایشان سلام فرتم جواب دادند کہ تم شمارا بخدا سوگند کہ جواب سلام من بہ رسید جوان سر برآورد و جواب
 سلام داد و گفت یا ابن خنیف دنیا اندکے ست حالاً از اندک اندک ماندہ ست کہ فارغ ہستی اسلام
 مای پر دازی این گفت و سر فرود کرد و در آن حال من گرسند و شستہ بودم کہ سنگی و سنگی از فراتوش کردم
 و در دل من اثر سے عظیم شد توقع کردہ بالیشان نازشین و عمر گذاردم بعد از آن فرتم کہ مرا نیند
 بدید کہ بکار آید گفتند کہ ناز زبان بندیت پس سر زور انجامی بودم و درین مدت خوردن و گفتن
 در میان نبود وقت خصت در دل فرتم ای نازچہ سوگند و ہم تا مرا نیند سے و بندہ جوان بر سوال من
 بر نور کرامت مطلع شدہ سر برآورد و گفت پند این ست کہ صحبت کسی جلب کن کہ دیدن او ترا از خدا
 یار و دہر و ہیبت او و در دل تو افتد و ترا بزبان حال بندہ ہر زبان قال و فاش شیخ عبد اللہ
 بقول صاحب نغمات الانس در سال بر صدوی و یک بقول نکر خالہ العاشقین بر صدوی و دو

ہجری ست و قبر و شیراز و مدت عمر نو و در حمال از بمو لقب قدر اعلیٰ بجلد مالے یافت

چون بخت رسید عبد اللہ است بحر الکمال ما بحسب	ہم تو سے سعید عبد اللہ الفضا
شیخ عبد اللہ ولی ابن خنیف شد جو زمین دنیا بخت یافت	اہل دین سلطان محب ایزد سے
ہست سال وصل آن شیخ ہندہ حق ہادی عبد اللہ بان ہم گو سالت سے باصفاہ	باز طب حق سے اللہ بگو
بہر سال ارتحالش سرور را	شیخ ابو علی کاتب قدس سرہ اسل سے از نضر مرید
و خلیفہ شیخ ابو علی رودباریت و با اکثر سے از شاخ عظام صحبت ہا داشت و منیر بود کہ ہر گاہ	

کہ مرزا مشکلی پیش می آید سید خدای صلے اللہ علیہ وسلم را در خواب می بینم و سوال حل آن مشکل سے کرتا
 اللہ تعالیٰ توبہ توبہ جو حضرت نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام حل مشکلات میں سفیر باری و وفات سے
 بقول صاحب سفید الاولیاء و نجات الانس در سال سرمد و جیل و ششست و صاحب
 تذکرۃ العاشقین ہم سرمد و پنجاہ و ششست تحریر سفیر باری از مولف علی چون رفت از دنیا کافی

یہ دہت عین حق گردید موصول | علی موسوم تارکش رقم کن | اگر فرما علی محبوب و محبوب

ابوالعباس احمد اسود و سیوری قدس سرہ نام والد ماجد سے محمد مست
 دراصل سے از نور شیخ بود نهایت بزرگ و عالم علوم ظاہری و باطنی و وقت خود مرشد
 کامل و عالم فاضل و عابد زاهد متقی و صاحب دوایم و از محبت اہل دنیا متنفر و مرید میثاد و خوری
 بود و سوائے از ان از دیگر مشایخ عظام نیز فایده پا اند و سنت و صحبت پا برداشت اول از بیرون
 ہمیشہ پورا آمد و چند سے در انجا اقامت و زریہ از انجا تہ بدوار از نزد سید شریف برد و با سہ
 سکونت برداشت و سہ با طالبان حق یعنی رسانید و آخر ما پنجاہت حق بیست واقعہ و فقا
 و سے بقول صاحب نجات الانس در سال سرمد و جیل و بقول سفید الاولیاء سرمد و ششست
 و بیست و بقول تذکرۃ الاقطاب بسال سرمد و ششست و ششست و قول در سلا مقرون

بصحت است از مولف احمد اسود جواز دنیا برفت عقل سال نقل آن مسالی بکمان

اعت احمد زابد مورگو	باز ہادی عابد و مورخوان	سر در آمد فائز فی اللہ گو
ہم حال ہا تصفیاء احمد بخوان	یافت آخروں را احمد بادشاہ	سال و سل آن شہ شام شہنشاہ

ابوالعباس ہما و ندبی قدس سرہ نام و سے احمد بن محمد بن محمد الفضل سے و
 اصل سے از ہما و ندب مرید شیخ عبد اللہ بن ضیف و شاگرد جعفر خلدی و سر شیخ عمیر سے بود
 بود صاحب مقامات عالیہ و نظر انوار علیہ در شریعت و طاعت قدسے راجع و پایہ ستمک داشت
 تعلیمت کہ شیخ طالب اسلام ہما نقاہ شیخ ابوالعباس تصاب رفت شیخ اور با بارگرا و ندب
 بچکان ربا شایان ہم کار آن عمل از انجا بگشت و چندست شیخ ابوالعباس ہما ندبی
 آمد سے گفت مرصبا یا ایمو کہ بچکان را آشنا کنیم پس اور از خود خود مواد و بچین رسانید
 وفات سے در سال سرمد و پنجاہت و ششست از مولف آردنیای وہن شد بطلد برین

چو احمد ولی متقی جنبتی | ابو شاه دین تنال جمیل او | مفر او گریز دین دلی | شیخ محمود
 قدس مسره نام پر دوسے عبدالقدس و از اجلا شایع زمان خود بود و اراوت بکرت شیخ احمد
 دینوری داشت و در وقت خود فرمود یگانہ او ستاد زمانہ بسیار سے خلق را بارادت خود
 در آورد و کجی رسانید و در سال بر صدر و بنقاد و سردفات یافت از مولف —

عمو شیخ کرم باصفی | اند جو از دنیا بفرودس برین | سال و عیش هست مدد از اولیا
 بر نظام کشت بندگی میرزا | باز سال از شمال آنجا ب | کوثر می محبوب قطب اکا طین

شیخ ابو عثمان مغربی قدس مسره نام نامی دسے سید بن سلام مغربی شاگرد و مرید
 شیخ ابو علی کاتب و ابو علی رودباری است و از ابو الحسن صالح خیزوی نیم فیض عظیم حاصل
 کرد و در قریوان معرب سکونت نیت و سالها سال در حرم محرم که جاودت نمود و بدایقت
 و و عیدالهدیه بود و بعد از ان به دنیا پورا آمد تا حیات در انجا ماند و در او ابل دسے شخصی
 دنیا دار و متمول بود و بوسے از حضرت الهی داشت و بشکارت بیله تمام داشت و مکان شکار
 بسیار نزدش موجود میماند روز وقت شب کاسه شیر براسے خوردن دسے آوردند
 چون گرم بود بر بالین خود گذاشت و بخواب رفت بعد از ساعتی بیدار شد و خواست که شیر خورد
 سگ شکاری که روز شب پیش دسے می بود و طلا آورد و او را از خوردن شیر باز داشت همچنین
 چند بار اتفاق افتاد که چون دسے اراده نمودن شیر میکرد و سگ پیش آمدی و او را از خوردن باز داشت
 آخر الام چون سگ ندکه وی از خوردن شیر باز نمی آید حیرت و هلاخ دسے شیر خفت از ان سجده بود و عثمان
 بحالت لاجاری از خوردن شیر باز نماند بعد ساعتی سگ گلهک شد و در حال شخم کوه که سگ بود برین فدا کرد و حاجت او برآید
 از سخت خانہ آمدہ قدر سے از ان شیر خورده بود و سگ بعد از چون زبان داشت که سخن گفت
 تا چار بار بار شیخ را از خوردن شیر باز داشت چون چله دیگر ندید ناچار قدر سے از ان بخورد و
 و برود جان خود بر ولی نعمت خویش فدا نمود پس از جا نوقت دینار دل شیخ سردش
 و آنچه که داشت بساکین انبار کرد و سلوک راه حق پیش گرفت لقاقت که شیخ ابو عثمان تا
 سی سال در مجاورت که مظهر باند از غایت ادب و دین حرم بود و غایب نگردد و صاحب
 تفحات اللش منبر بود که شیخ ابو عثمان فرمود که روز یک سن از عالم دنیا خواهم رفت

و عثمان

فرشتگان آسمانی بر زمین خوانند آمد و خاک برین خوانند پائید بس سمنان بود قهر آمد که بوز و فغان
رے انقد کرد و غبار بر فراست که بنان تاریک گشت و در بیجا پور کسے دیگرے ماسنے و به
بنین دین کردند مطلع صاف گشت و فغان شیخ ابو عثمان در سال مر صد
حسبت ادرسه عجب ریت دفر از بر انوار در نیشا پور رست از مولف

چون ابو عثمان دسنے لغربی | یافت مثل مهر در غرب تمام | اما دنا بزد گونا مرغ اور
بزرگیزه سید امین سلام | شیخ ابوالقاسم کرکائی قدس القدره السلام

نام نامی واسم کرکائی رے علی است در وقت خود قطب الوقت و شیخ نایاب بود در علوم ظاهر
و باطنی مدیله و نظیرے بذات و نسبت دے بسہ واسطه یعنی شیخ ابو عثمان و شیخ ابوسط
کاتب و ابو علی رودباری سید الطالیف بنید میرسد و دے رامعالتے قوی بود که بزرگان نزار
بلنگار موجود بود دے بر بزم ولایت رسیدند و علی مخدوم مجبور بری الاموری قدس ک
در کشف المحجوب نویسنده که دفعے مرانشکله پیش آمد و مل آن بزمین حیلے و شمار بود هندیان
شیخ ابوالقاسم کرکائی کردم زاد رادرسجده یافتم که تنها پیش سنون سجد استاده بود و جواب
امل شکل سن کجوب سنون تغییر میجو بچون من ناپرسید و جواب شکل خود یافتم در اوست خودم
مراد از داد فرمود که اسے پسرم انوقت خدا بقابلے این سنون را جاطر نوبان گویا گردانید
دستان از جانب تو بن سوال کرده باش تغییر کردم لعلست کرد دے شیخ ابوسید بلوطی و
شیخ ابوالقاسم کرکائی قدس سجد در طوس البیست است بود در بیک تخت و جماعه طالبان
بود در دیشان پیش خدمت مانم بود و در شیخے از راه گذشت دوردل خود گذرانید که با امر است
این بر دوزر گوار بیت شیخ ابوسید توجه بودے شد و فرمود که هر که خواهد که و پادشاه مادر یک
و یک وقت بر یک تخت بنیور در نظر کند آن شخص پیش آمد و محبت دل در دے هر دوزر گوار
بنظر کرد انده قاعے از غایت عنایت و برکت و مدار پر انوار آن بر دوزر گوار حجاب پیش
پیشم دے برداشت ماز فرش تا عرش میر نظر دے در آمد و صدق سخن شیخ بر وی کشف شد
مانا شخص را در دل گذشت که ایضا و مذتبارک دے قاعے را امر فرود زمین بنده دیگر است
بزرگتر ازین هر دوزر گوار خواهد بود و غیر ازین خطر شیخ ابوالقاسم ر دے بسوس دے

که در کمال است و کرامت و عنایت حقانی منحصر بر سیکه در دوستی که بنهاد مزارم در صاحب دلایم
 چون ابو سعید و ابو القاسم هر روز بود موجود می آیند و در برند و راه حق در انور است
 و فانی شیخ ابو القاسم با قوال صحیح در سال چهار صد و پنجاه هجرت از مولف
 قسمت خود یافت چون اندر بهشت | قاسم به بود و قاسم به سیم | از محبت گشت در حلیت عیان
 بهم خرد و فرمود بود قاسم به سیم | شیخ فرخ رنجانی آخی قدس سره از عظمای
 عظمای شیخ ابو العباس نهادند نسبت جامع کمالات نظر خارق در کلمات بود در ارشاد
 طالبان و تکمیل ایشان بدو بے داشت نقلست که شیخ آخی فرخ گریه داشت و دست
 پر و روه خود که تمام در خانقاه مالی جاہ و سے ماضی بود و در هر گاه که جمعی از زعمان در
 خانقاه شیخ آمدے آن گریه بشمار هر یک از زعمان بانگ بر آوردے و خادوم طبع بهر آنکه
 کاسه آب در دیگر بطبع انداختے و بهمان قدر میانه نگر که براسے یک یک کس کفایت کردے
 در دیگر پنجه کردے روزے بانگ هاسے گریه از زعمان خانقاه یکے که بود از زعمان
 یک کس زیادہ اہل خانقاه تعجب کردند که امروز گریه خانقاه چرا از شمار زعمان یک آوراکر و است
 خادمان خانقاه درین گمشدگی بودند که گریه در میان جماعت زعمان در آمد یک یک را بوسے
 کردن گرفت و هر یک شخصے از ایشان بول کرد چون نیک شخص کردندان شخص از وین اسلام
 بگیانے بود و بنا بر آن گریه شیخ اور از زعمان شیخ شمار کرد و بشمار وے آواز نکر نقلست که
 روزے خادمے در طبع دیگر شیر در پنج سے پنجه مار سیاه از و و دگر از در دیگر فتاد
 خادم از ان خبر و از خود گریه شیخ کرد و دیگر میگفت و آوازی کرد و اضطراب نمود خادوم
 که از ان سخن غافل بود و وے را برضری کرد و برداشته و در تری انداخت دی باز آمدے
 و بهمان طورا اضطراب کردے چون خادوم بهیج نوع اشارت گریه نمودند گریه جریست و خود را
 در دیگر جویشان انداخت و بر و چون دیگر را بر زمیندارے سیاه در دیگر یافتند
 و بر مرگ گریه بسیار انوس خوردند چون ابن خبر شیخ رسید فرمود که گریه ما خود را خدا سے
 در و ایشان کرد و وے را غسل دہید و کفن کنید و دفن سازید پس بعد از کفن و کفن گور را
 و دفن کردند و فرار سے غیر نمودند که گریه مذکور تا حال زیارت کا خلق است

۱۰۰

وفات شیخ انجمنی فرخ بقول صاحب نغمات نوش مصیبت اولاد رسال چهارصد و پنجاه و نهمت هجرت
 از مولود شاه زینت مقام زنجانی نیک رو نیک نام زنجانی گفت مرد در بسال تری پیش
 پس برکات امام زنجانی نیز سالک او را کرم کما ارتحال کرام زنجانی
 شیخ ابو علی فارمدی قدس سره اسم مبارکش فضل بن محمد است و در فارمدیه بوده
 از صفات طوس سکونت داشت عالم عامل و صاحب تصانیف است و شیخ ایمن خندان
 بود و او استاد امام قزینی و مرید شیخ ابوالقاسم کرکانی و صاحب ابوسعید طوسی وفات
 در سال چهارصد و هشتاد و هفت و فرار بر انوار در طوس است از مولف
 چون جناب ابو علی شیخ زبان در میان خدا علی افتد بجزه حق عاقبت آدر طمش
 هم علی عالم امام اصفی شیخ ابوبکر نساج قدس سره نام پدر بزرگوارش
 عبدالمقدیم و بمقام طوس سکونت داشت و از طلبه و خلفای شیخ ابوالقاسم
 کرکانی است و شیخ ابوبکر دیوری نیز صحبت داشت گویند که در او ایل حال بسیار
 ریاضت و مجاهده کشید و از مجاهده و سینه سپاری و بدرگاه حق نالید آواز آمد که
 نساج با دروطلب باقیامت کن که این دولت در دروطلب هم کس را ندیدند تا با یافت چو کا
 عین القضاة بهرانی در تصنیفات خود آورده که شیخ احمد غزالی است گفت که در
 هر روز مشغول بود که در مناجات میگفت که الهی در آفریدن من بنده هیچ کاره که کار در دنیا
 بهر حکمت است این فیض آواز داد که حکمت آنست که جمال خود را در آینه زوے تو به بسیم
 و صحبت خود در دل تو بنگیزد وفات شیخ فلاح در سال چهارصد و هشتاد و نهمت هجرت از مولف
 جواز دار الفنا ابوبکر نساج مقامی اندر قرب محبوب | جو سال اسماعیل او جوای
 بگو قلب جهان بو بگر طلوع شیخ احمد غزالی قدس سره لعل از خلفای
 کاتبین و مرهمان نامدار شیخ ابوبکر نساج است و برادر محبه الاسلام شیخ امام محمد غزالی رحمت
 علیه تصنیفات و تالیفات در سبیل مبتدیان سوانح و غیره دارد و در کشف و کرامت و خوارق
 آیتی بود گویند که در بعضی از حال حمزه اسلام محمد غزالی برادرش رسید که وی بگفت
 گفت که در وقت او در خون مشغول است سبیل بران مانند در حال نهمتش حاضر شد

خواجه
 شیخ
 محمد
 غزالی
 رحمت
 علی
 علیه
 السلام
 در
 کتب
 معتبره
 است
 و
 در
 کتب
 معتبره
 است
 و
 در
 کتب
 معتبره
 است

دید که صحیح و سالم است گفت شکر خدا که ترا سلامت ایتم چون برادر تو شیخ احمد بن دشت را گفت
 که شیخ احمد در خون مشغول است ازها نوقت از جنات تو ناپسندیده بودم گفت برادرم راست فرمود
 که من در این وقت در فکر سلسله حصی و فحاش سفوف بودم نقل است که شخصی از صوفیان از
 قزوین بطوس نهدت محمد الاسلام محمد غزالی آمدی و از حال برادر خود شیخ احمد پرسید
 و آنچه دانست گفت باگفت که با تو شیخ از کلام شیخ احمد برادرم است پانی و سه جزو سه
 نزد خود داشت پتیل در شیخ محمد از آنجا آمد و جناب گفت سبحان الله چه من بنوا که شیخ احمدی است و فحاش
 شیخ احمد حسب قول صاحب نعمات الانس و غیره در سال الفصد و فصد و غیره است از مولف

احمد آن محبوب دین احمد کرم از فاضل چون رفت در راه العام الببل جنت بگو تا ریح او
 بر شمش الدین احمد کن رسم عین القضاة همدانی قدس القدره السامی
 نام مبارکش عبدالقدین محمد الیهامی است و کنیت ابوالفضائل و عین القضاة لقب است
 از خلفای عالی شان و در میان باک عقاد و عالم اصحاب شیخ احمد غزالی است و با شیخ محمد بن
 جویری صحبت داشت فضایل و کمالات موری و منوی و سه از صفیات و سه ظاهر است
 چه عربی و چه فارسی و شرح حقایق و کشف دقائق کردی کرده است از تفهیم کم کسی کرده است
 و نیز از سه چند بار خوارق عادات اعیان اموات بطور آمد در میان دسه و شیخ
 احمد پیر و تفسیرش مکانات و مراسلات بسیار است نقل است که وقتی شخصی تفسیر نمود نام
 بنده است عین القضاة از احوال روزگار خود شکایت میکرد و میگفت که درین حالت چه عیب
 و ایام تلخی که بر من است از حق آرزو سه مرگ میدارم شیخ باستماع این سخن سر بر آورد و گفت
 اگر مرگ می خواهی همین دم بپوش و این سخن او بقیاد و عمر و معنی وقت که شیخ اقتساب داشت
 حاضر بود گفت چون زود مرده بکنی مرده را چه زنده خواهی کرد شیخ دست بدعا برداشت و گفت
 ای منم و خدیو زنده گردان نه امکان چشم بکشاد و زنده شد و از غایت عقاد و مرگ و دنیا
 عین القضاة در سال الفصد و سی و سه هجری است از مولف عین القضاة از فاضل چون تذکره

سال وصل او عیان شد از علم	اما وقتی اهل عین العلوم	هم بدان زنده دلی عین الکرام
بار که علم بستی عین العین	یز نور العین طوس کنی	پس کتب احمد نور العین

سال وصل اوست ای ولایم | انست بیدانورین اهل اسطفا | ارشائش از خردلی پیش در کم
 شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاهر سحر و روی قدس سر از غلاب
 مشایخ و کبرایه و خلفای شیخ احمد غزالی ست در علوم ظاهر و باطن با کمال بود و بیسفا
 بسیار دارد و نسب آبا سے کرام و سے بدازده واسطه بهادی راه حق ابو بکر سیدنا
 رضی الله عنہ میرسد و در طریقت فیض اتم و خرمه خلافت از شیخ احمد غزالی یافت و در
 و شد و عم حقیقی شیخ البیونخ شتاب الدین سهروردی ست که در دفت خود امام طریقت و
 یکجا حقیقت بود و مفلسیت که در سے شیخ ابوالنجیب در بازار بغداد میرفت ناگاه بدو کان افتاد
 رسید و دید که گو سفند است شیخ با ستاد و زرد گو سفند رفت و گوش بسے سخاو
 و بعد لحد رو بقصبا کرد و گفت این گو سفند بگوید که من مرد عام و در برابر نام خدا بیج کرده اند
 با ستاع انبغی عقاب بخودش در بزین افتاد چون بهوش آمد از سرم خود اقبال کرد
 و تکبب گردید و شیخ از سر گناه و سے در گذشت مفلسیت که در سے شیخ در حرف خرم
 کبیر در عراق بود و شیخ البیونخ شتاب الدین نهدت حاضر و زین انما حضرت علی السلام در سید
 شیخ بیچ الفات بوسے کرد و بدستور در عراقه با نیکاسمت خضر نظر بالیتاد و انست
 چون فارغ شد شیخ البیونخ بعضی برداخت کامر و خضر نیز زیارت تمام شریف آورد و شیخ بیچ
 بوسے نبرد اعتد با عت این چسیت شیخ بنظر مدد و سے نظر کرده و در سے مبارک
 سیر کرده فرمودد یک تو پیدالی و بدان که اگر خضر آمده باز رفت باز خواهد آمد ان وقت
 که در انوقت و با حق بود اگر فوت سے شد در گجانی یافتند و نامت آن تا قیاست جانده سے
 جهرین سخن بود که خضر علیه السلام با شرف آورد و شیخ بر خاست و استقبال کرد و بجای
 خود بنیست اندر چندانکه شراط اصرام بود بجا آورد و وفات شیخ ابوالنجیب با قول مختلف در سیال
 با قصد و نیت و یک با نیت و در دیانیت و نیت اما جمیع انست که سیال با قصد نیت
 از مولف است که در شیخ ابوالنجیب | شد جز از دنیا بخت ندر فرب | مختلف شد سال وصل انست
 همه تاریخ است اندر حساب | در لاکو مستکن الواعی سلم | همه سال طلت آن کان طر
 باز سال وصل آن سردار حق | انست رو سخن مستکن الواعی سلم | از سال تخانش شایعان

<p>مطلع لانا زمره بخت زمان رست حق با برودش مدام</p>	<p>دان یقین کاخر بصیرت تدقیرین سال و بیانش گفت سر و طمس</p>	<p>از سر اخبار قول آخسری شیخ و جمیع الدین سهرورد</p>
<p>قدس سمره از اجله شایع و اعظم اولیاست صاحب خوارق و کرامات بود نسبت طریقت و سه بدو طرف است که از هر دو جانب بسید الطایفه عبیدنتی سے کر دیسے از شیخ عمومی مشاد و جوری و دیگر اندامی نسخ رنجانی قدس القدس با سمره السامی و شیخ ایشوخ شهاب الدین عمر سهروردی که برادر زاده دوسے بود فیض کامل از ذات بابرکات دوسے یافت و فاتی دوسے در سال بالفصد نعمت و بخش حریت از موقوف</p>		
<p>رست چون از جهان بکلیرین گفت کا تفت ولی قویہ الدین</p>	<p>شیخ عارف ولی جمیع الدین سال تا شیخ طمش سرور</p>	<p>شیخ عمار یا سمر قدس سمره از اصحاب نامدار و خلفائے بلند اقدار ابوالنجیب سهروردیست در کسب نافعان و تربیت میدان و کشف وقایع</p>
<p>ایشان استعداد تمام داشت چنانچه نجم الدین کبری در کتاب نواح احوال سمره یاد میکند چون بخند رست شیخ عمار یا سمر رسیدم و باذن دوسے بجلوش در آدمم بطالم گوشت که چون بکتاب علوم ظاہری کرده ام اگر فتوحات غیبی دست دهد از ابر بر سنا بر بطالبان حق بر سام چون باین نیت بخلوت در آدمم انام خلوت میرشد شیخ فرمود که بر داول تصحیح نیت کن ہم انسان بخلوت در آخر کتاب بار او حق کردم و جا سہارا بضرخ بنسیدم و غیریک جبهہ کہ بشت بود تر و خود ندانستم و گفتم کاین خلوت نماز گور من است و این جبهہ کفن من مراد دیگر امکان بیرون آفت و غم کردم کہ اگر داعیہ بیرون آمدن غالب گردد این جبهہ ایم پایه سازم تا ستر عورت هم نماند و بیالمنع سهرودج گردد و باین نیت بخدمت شیخ رسیدم شیخ در من نظر کرد و گفت حال نیت خود در دست ساختی در آرا کہ مبارک است پس من بہت شیخ ابواب فتوحات باطنی بر من بکشا زد و فاتی شیخ عمار یا سمر در سال بالفصد و شفا و دو دست</p>		
<p>تا روز وفات دوزخان مہلباسر شدہ سالش عیان عمار یا سمر</p>	<p>استنشاہ جہان عمار یا سمر شیخ روز بہمان کبیر مصری قدس سمره سال دوسے</p>	<p>چو رفت اندر جهان مہلباسر ار کار ز دست دوزخ سکونت داشت و خرقہ خلافت و کلاه ارادت از شیخ ابوالنجیب</p>

پوشید و اکثر اوقات در سکر و شغراق سے بود چون شیخ نجم الدین کبری نہدست سے رسید شیخ اور اہل مادی قبول کرد بغیر زندگی نہوانت و فات در سال بالفصد شاد و عمارت	از بولف جناب رز زبان نشاہ سحر جو حق بکثرت بر سے صبی باب وصال تریا سے دین تہن مست
و غلظت سے شایخ مرید و غلط شیخ ابو الجیب سہروردی ست جامع کمالات ظاہری و باطنی و غلظت	دو بار زین دین فتح ابواب شیخ اسمعیل قصری قدس سرہ از کرا سے اولیاد
رموز شریعت و طریقت بود و ابواب فتوح صوری و سموی برورد سے دست مفتوح بود و نہ	و مردمان کامل و کمال بسیار داشت چنانچہ شیخ نجم الدین کبری نیز فرقیہ خلافت دارادت
از دست حق پرست سے پوشید و فات سے در سال بالفصد شاد و عمارت از بولف	چون شد اسماعیل از ملک بمان سال میل ان ترمالی مکان ایشوا محبوب اسماعیل کو
قدس القدرہ العزیز پر بزرگوارش شیخ محمد قزوینی سہروردی ست دروازہ پشت	بادشاہ دین اسماعیل خوان شیخ شہاب الدین ابو حفص عمر سہروردی سے
نسبت آبا سے سے بیاز چہ غیر حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ معنی می گرد و در طریقت انسا	شیخ شہاب الدین شیخ عیسیا والین ابو الجیب عبدالقادر سہروردی ست کہ غم غمی سے بود
و از ایام خوردی در سایہ عاظت و سپردش یانت و صحبت حضرت والادرجت فرقت لاطم	فرد الاغم سے الدین ابو محمد عبد القادر بیلانی قدس اللہ بآرزہ السامی نیز شرف می شست
نمایند ما سے غیظیم حاصل ست نمود و سوسے جناب فخریہ از دیگر شایخ عظام ہم سنیہ شریف	و با جدال و اقامت در با و با ہم صحبت بود بار ہا حضرت علیہ السلام نزد سے آمد سے دار زنون مان
و علوم طریقت بہرہ مند ساسے و حضرت عوث الاکبر شیخ عبدالقادر بیلانی الکر و حق سے	خرمود سے کہ با علمت آخر الشوریٰ بن العراق د سے بالقصایف ست چون عوامت
و اعلام الہد سے وغیرہ بسیار ست نیز کتابے در ذکر مناقب حضرت فخریہ جمع آور و بجز لایار	موسوم ساخت د سے در وقت خود قطب الوقت شیخ المینوچ بن داوود ارباب ایقت
از بلاد دور و نزدیک استغناسے مسائل طریقت از د سے و شیخ زکریا المدین	علا و الدین سمدانی نیز با یک حساب شیخ محمد الدین محمود پر سید نہ کہ شیخ محمد الدین

عبدالقادر جیلانی را چون یافتی و گفت بجز اسمی که منایت با او گفتند که شیخ ابوشیخ شهاب الدین
 سهروردی را چون پیری گفت فرزند ما ابتدا بنی علی التدریج و سلم بجلی فی مبین السهروردی
 و در کتاب مناقب غوث شیخ محمد صادق شیبانی قادیسی میفرماید که محمد عبدالقادر بزرگوار
 شیخ شهاب الدین سهروردی محض لاولاد بود اولیه دسے نجدت حضرت غوثیه حاضر شده
 بر سے و علسے عطاسے فرزند بجناب کبریا سے التجرآ اور حضرت غوثیه بعد دعا بجناب
 فی سبب العطا یا آن خفیه البطاسے فرزند سعادت مند از حضرت حق بشارت داد و سے
 همان شب حاضر شد و بعد نهمه ماه در قبر سے اور داگر چه آن لادله بود جو دگی و حضرت اسما و نعمات
 آنجا شت اما اطلاع این امر بخدمت آنحضرت واجب و آست و خبر آنحضرت آن بادشاه ولایت
 آورده عرض حال نمود فرمود که در غرضت پسر است و این پسر را شیخ ابوشیخ شهاب الدین عمر
 سهروردی موسوم کردیم و عمر در را خواهد یافت و موسے ابرو در برد و پستان این پسر
 بسیار دراز خواهد بود و در زمره اولیای رتبه اسے خواهد یافت انشاء اللہ تعالیٰ با استماع
 این حکم چون سے بسوسے دختر خود نظر کرد دید که پسر است شکر آن محبوب حقانی بجا آورده
 خوش و نورم سمانه خود مرادت نمود گویند که سے ابرو ان در برد و پستان شیخ شهاب الدین
 چند ان دراز بودند که موسے ابرو از چشم برداشت بر سر می انداخت و برد و پستان را بسبب
 نواست آنرا بر سر دو کتف می نهاد و صاحب اسم را قادیسیه با او حق قادیسی میفرماید که چون
 حضرت شیخ شهاب الدین بهر شانزده سالگی رسید در علوم صرف و نحو و منطق و معانی و فقه
 و حدیث فاضل و کامل شد و بهر شیبانی علم و کلام چندان بود که شب در فرزند تحصیل آن
 سے صرف میاند و شیخ ابوالنجیب عم بزرگوار سے هر چند بضعتی می کرد که حال وقت آنست
 که از علم طریقت بهر باب شوی و دست از علم کلام برداری موثر نمی افتاد و آخر روز سے شیخ
 ابوالنجیب سے را همراه گرفته بخدمت حضرت عوث الاعظم حاضر شد و عرض کرد که آنحضرت
 این فرزند من شائق علم کلام است اگر چه تحصیل رسیده است اما هنوز دل از سے بر نمی دارد
 و بکار یکمین او را ما مورد سلک نمی دهم با استماع اسم غنی حضرت عوث الاعظم دست خود را از
 کرد و بسبب شهاب الدین سس کرد و فرمود که اسے پسر بگو که از علم کلام کلام کتاب مطالعه کرده

بجو در دست بر چه که از علم کلام بختا و سه بود چو نے از ان یاد نامانانازا اسحاق
محو گردید بکلاسای کتب هم از یاد فرستند چار خاموش ماند از وقوع این حال حضرت غوث اعظم
تسلسل شد فرمود که با همه علم کلام بر سینه تو محو کردیم و بعد از آن علم معرفت حق دادیم پس از ان روز
شیخ شهاب الدین از علوم ظاهری دست بردارنده بدل و جان تحصیل باطنی پرداخت
و از شیخ نجم الدین خلیفه آنجناب نقلست که وقت نزدیک شیخ در چلانتسه بودم در
واقع دیدم که شیخ شهاب الدین بر سر کوبه تکیه تشریف میدارد و دو نود و هاس جواهر هاس
بینیارد در پیش آنجناب افتاده اند و خلق کثیر در دامن آن کوه جمع آمده بخدمت آن شیخ
سوال عطا سے جواهرنی کنند و شیخ آن جواهرات بے عذر و بے شمار بطرف خلق می اندازد
و ایشان چنان بستی بر بندد از ان جواهرات بر چند که خنج مسلک زیاده ترمی شوند چون از
نقوت بر آید و بجایست شیخ زخم خواستم که حال واقع بخدمت عرض کنم هنوز زبان کلام آشنا
نکرده بودم که فرمودند بگویم الدین آنچه در واقع دیده حق در است است و اینهمه برکت نیز عنایت
بجایست حضرت شاه ولایت غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر گیلانی است نقلست که شیخ
شهاب الدین عمر وردی سماع نشیند سے زین فرمود که بر بنیست که در بر نکرست شهاب الدین
را داده اند الاذوق سماع نقلست که وقت شیخ او صد الدین پیش شیخ شهاب الدین آنجناب را
انجایت مکریم و ظیم شیخ او صد الدین کرد چون شب در آمد شیخ او صد الدین در خواست سماع کرد
شهاب الدین قوالان رطلب نمود و مقام سماع مرتب کرد و شیخ او صد الدین را بسماع شنول
ساخت و خود بگوشه رفته بسلامت و آن مشغول شد با نمانان خادم خانقاه بخدمت شیخ
حاضر شده عرض کرد که شایخ تمام شب سماع کردند حالا براس ایشان
طعام نهاری می باید شیخ فرمود که من بجز داشته که شایخ تمام شب سماع کردند عرض شیخ
کرد و نگذاردت قرآن تمام شب چنان مستغرق اندک آواز سماع بگوش و بخدمت و سلطان
الشیخ نظام الدین بدو فی قدس سره در نواید الغوابه بنا بیک وقت مکیم فلسفی نزد خلیفه
جناب آمد و کتب خود دیار و در خواست که خلیفه از راه حق بگرداند و خلیفه هم پس از وقت کرد
و شب در در با دست محبت و هم کلام سے بود چون این بفرست شیخ شهاب الدین بخلید

فرمود که هرگاه که خلیفه بدین خلافت میل کند جان را طالت کند فرود خواهد رفت این کیفیت در رسالت
 و بدهراس خلیفه آمد اتفاقاً در آنوقت هم حکیم فلسفه نزد خلیفه حاضر بود و بملوت با خلیفه نشستند ببحث
 و فکر علم خویش مشغول بود و ربانان نیز شریف آوری شیخ نزد خلیفه رسانیدند خلیفه شیخ را از در
 طلبید چون شیخ نزد خلیفه رسید و آن حکیم را بدید پرسید که در زیوت در کدام ذکر و بحث بودید خلیفه
 سخنان فلسفه را پنهان داشت و گفت با هم سخنان می کردیم شیخ گفت که آمدن من محض همین
 سبب است که دریافت کنم که در میان خلیفه و این کس که حاضر است چه سخن و کلام در پیش است خلیفه
 را با یاد گفت که چه سخن در پیش بود چون در بناب شیخ بسیار رساله ها و حکیم فلسفه گفت که ما درین مسائل
 درین بحث و تقریر بودیم که حرکت سه نوع است حرکت طبعی و حرکت ارادی و حرکت قهری طبعی
 آنست که قهری طبعی خود حرکت کند و دیگر که متکفل حرکت آن نباشد چنانچه سنگ از دست با وج
 بگذرانند حرکت طبعی خود بر زمین معیند و حرکت ارادی آنست که با اراده خود حرکت کند هر طریقه که خواهد
 و حرکت قهری آنست که از اس که دیگر در حرکت آرند مثلاً کسے سنگ در هوا افتد از آن حرکت
 قهری گویند و باز چون حرکت او کم شود و بجای صیحت ما و بر زمین است از آن حرکت طبعی خوانند
 اکنون ما درین بحث هستیم که حرکت فلکی نیز حرکت طبعی است که خود بخود میگردد و کسی دیگر او را در حرکت
 نمی آرد شیخ فرمود که پسین نیست بلکه حرکت فلک حرکت قهری است گفتند و چگونه گفت که قهری است
 بر مضمورت و بدین شکل او را می گردانند بفرمان خدا تعالی چنانچه در حدیث نبوی آمده است حکیم
 بطریق استراخنده کرد شیخ از خنده او بر آشفنت و دست خلیفه دان حکیم گرفته از زیر سیف در سخن
 سراسر آورد و نگاه سو سے آسمان کرد و گفت الهی آنچه بندگان خاص خود را می نامد
 این پروردگار هم بنام اعدازان رود پس سو سے خلیفه و حکیم گرد و گفت نظر جانب آسمان کنید
 هر دو نظر جانب آسمان کردند و آن فرشته ترا که بر حرکت فلکی اصول است بجهت خود دیدند که فلک
 میگردد و چون این کرامت دیدند خلیفه و حکیم از آن معجزه باطل تاب نشدند لقلست که شیخ
 اشهاب الدین رافضی بسیار رسیدر سے و او هر چه که بر زرمی یافت بدردش آن دو سخنان
 صرف کرد و چون وقت وفات شیخ رسید پسر سے داشت سی و سه ساله که او را شیخ علامه
 میگفت و حال او چون مطلق شیخ نبود و از کرامت پوری بهره نداشت برآمد و در تمام خانقاه

کلیه قریب طلبید خادم دران تامل کرد و گفت که درین ساعت وقت انتقال غنیمت کلید طلبیدن
 شما از من مناسب نیست ارباب نیاید در گذرن کلیلید مبالغه کرد چون آواز بلند شد که گوش شیخ هم شنید
 خادمها نزد خود طلبید و گفت کلیه حواله دے کن پس کلید گرفت در خرمن از بکشا در کشتش دیدند
 پیشش موجود نمودن انیز بزرگترین شیخ مخرج درآمد چون عالی از قسمت بود از درینا در عقبه
 هیچ نیافت لعلست که شیخ شهاب الدین بر سال از بغداد بفرج رفتی و بعد از طواف مسجد کعبه
 دیدند رسیدند بفرز نیابت رو نویز علی التدیله سلم شرف شده از بغداد تشریف برد و ملا با مسعود
 شیخ ایسیق بقول صاحب نجر الواسطین در سال بالنصد و حمل و در وفات بانفاق اهل الحمله
 در سال ششصد سی و دو و بقول بعضی در سال ششصد سی و ست و هزار بر انوار در بغداد از موقوف
 بهر ارباب کیشاب الدین و در دهان مفتاح ای دین و دنیا شیخ عالم در کلید عالم کتب کتب کتابت و درین
 اما تمام حاصل شود و تولید آن زده فیر بجز پیش شیخ جوان سر و شتاب الدین هم بران توصل در از شتاب الدین
 مثنوی از مولف مرشد اولیای شتاب الدین اکمل الاقنیا شتاب الدین
 سال تولید آن شرف غریب شذر غم یاد شتاب الدین وصل از شیخ اسماعیل آمد
 داندا آنکس که بمکلام آمد عقل سال وصال او چنین گفت قطب حسن شتاب الدین
 زبده الدین سخن گفتیم سال توصل او بر حلقه کفر هم با قول دیگر ای سرور
 بود صالش زده سیر کبر سید نورالدین مبارک غریبی تقدیر از عالم خلقان
 شیخ ایسیق شتاب الدین عمر سرور بعد بکلید و عسل غرق خلافت بدلی آمد چون باومنا
 زبده تقوی در امانت و امانت بوصوف بود سلطان شمس الدین استنار در شیخ الاسلام
 دلی مقرر کرد و بر دلی اشهار بافت لعلست از کتاب نواید الفواد لغو و سلطان المشایخ
 نظام الدین بود فی قدس سره که در قمر دین شهر دلی مساک باران بود سکناے دلی
 شیخ نظام الدین ابوالعبید باگرفتند که دماے زردل با مان کن شیخ بر سر مبرر آمد و بعد دعا
 در دے بسوسے آسان کرد و گفت آئی اگر لعلی نفر من بعد و بر شیخ آمانا من خواهم ماند
 این گفت باز فرمود و آمد من قائلے همانوقت با لیل فرستاد بسید قطب الدین که انما سما
 واجلب دے بود ازین سخن با دے سوال کرد و گفت ازین سخنست که دست با و دست

سیدنا ابوالعبید
 حنیف الدین
 عبد الوهاب
 حضرت علی بن
 صالح و راه دین
 اکمل علی شهاب الدین
 شیخ قاسم
 شیخ شهاب الدین
 از قاضی
 شیخ ایسیق

میگوید من میدانم که باران خواهد آمد و یقین ازان میدانم که دوستی مرا بسید نورالدین مبارک
 غزنوی در پیش سلطان شمس الدین بسبب مقام نشست بمقام دیوان شاهی نزاری واقع
 شده بود در سخن گفته بودم که اوزان سخن گفته خاطر بود چون امروز مرا براسه دعا سے باران
 گفتند بر سر هزاروی رفتیم که گفتم که اگر تو با من آستی کنی درین دعا با من شریک باشی و با بخوانم
 از قبر دے آواز برآمد که با تو آستی کردم و برود دعا بخوان که باران خواهد آمد از سر شیخ
 نصیر الدین محمود جریغ دہلی منقول است که بزرگے بود نام او شیخ اہل شیرازی میگفتند
 بسید نورالدین مبارک بحالت خورد سالی اول نعمت از دیانت دوران وقت
 یازگان فی بود از میدان شیخ اہل روزے او بخدمت شیخ آمد عرض کرد کہ در خانه من پسر
 است شیر خوار نمیتے براسه او عطا فرمائید فرمود نیکو باش چون من فردا نماز با دعا بگذارم
 پسر خود را بہار وے از جانب راست در نظر من در آری ز اتفاقا ت پدر بسید نورالدین
 مبارک ہم در آنوقت حاضر بود چون این حدیث از زبان شیخ اہل شنید یا خود گفت
 کہ من زیر پیر خود را بیارم چون وقت نماز با دعا و قد بازرگان در آمدن خود در رنگ کرد و پیر
 بسید نورالدین مبارک برخواست و قبل از نماز پیر خود را در مسجد برد و بعد از نماز از جانب راست
 در نظر شیخ در آورد شیخ در دے نظر کرد و نعمت دلایت بوسے اینا رخورد چنانچہ
 اینہم برکت و نعمت کہ بوسے عطا شد از برکت نظر شیخ اہل بود اگر چه بار دیگر بسید نورالدین
 بخدمت شیخ این شیخ رفت و کار خود تکمیل رسانید و خرقہ خلافت گرفت لقلست کہ
 در غزنین اساک باران شد خلق شہر نزد شیخ اہل شیرازی رفیقہ طلب دعا سے نزول باران
 کردند شیخ چون بشنید از خانہ برون آمد و خلق گفتند بنال او بود در راہ با غم پیش آمد
 شیخ در بلخ عزت باغبانے در زیر درختی مخفی بود شیخ اورا پیدا کرد و گفت کہ درختان
 خشک می شوند بر خیز و درختان را آب بدو او جواب داد کہ ترا بہ باغبان نسیم درختان
 ملک من اندوختی کہ حاجت آب دادن خواهد بود خواہم داد شیخ گفت پس این
 خلق را منع کنی کہ چرا در بنال من گرفتند اندک ما بسند گانیم زمین زمین خداست
 وقتیکہ خواهد خواست باران خواهد فرستاد این گفت و باز گشت بسنوز

در خانقاه خود رسیده بود که باران رحمت شروع شد و هر خلق را آب تر نشاند و کس معلوم نیست
که آن باغبان کدام کس بود که شیخ او را بسد را کرد و فاست فتح نورالدین مبارک
در سال ششصد و پنجاه و هفت هجری است و مقبره و سبب در دی است از مولف

گرفت نورالدین هرازه الفنا **بروالتش باب حجت گشت با** **شست نورالدین منور عالی**

باز نورالدین مبارک پاک باز **شیخ بهادالدین زکریا المصانی القریشی الاسد**

قدس سره از عظامه مشایخ سمرقند دیده و اکابران اولیای سمرقند است صاحب کتاب
طاهر و مقامات بام و برکات شامل بود و بدینرگوار دے کمال الدین علی شاه فریسی
از که خطبه بخواند آمد و از آنجا بلقان رونق افراشد و فرزندش شیخ قویه الدین که کمال است
خاهری و باطنی آراست و بدینرگوار دے کمال الدین زکریا المصانی القریشی الاسد
داشت که خدا شد شیخ بهادالدین زکریا المصانی غمت و غمزه لانا مسام الدین و قلد کوش
کرد در سال الفصد و هفتاد و هشت منول شد و بعد از ده ساله هفت فرات در آن
گردید و وفات جمیل الدین پرورد سفر فراسان اختیار کرد و در سنار رسیده و فیصل علم برداشت
و بشرف زیارت صحبت بسیاری از بزرگان مشرف شده کسب فیوض کردین بعد بحرمین
شیرازین رسیده و کعبه زیارت روضه نور بنو سے شرف یاب گردید و تا پنج سال در
منوره ممکن شد و کمال الدین مجیدی محدث تحصیل علم حدیث نمود و از اسما دین اللها
رسید زیارت نقاب انبیا علیهم السلام مشرف شدین بعد در بغداد و اهل فیض صحبت مشایخ
آن دیار روخت و بخدمت شیخ الشیوخ عمر شهاب الدین سمروردی رسیده دست آید
برامان پنحرت زود در مدت هر ده روز بکمالات ولایت رسید و منظر عظامه خفته خانقاه
که کے حاصل می شود شبی در واقعه و دیگر در یک خانه پر نور حضرت شاه رسالت علیه السلام
و الحیث برتخت کرامت تشریف فرماست و پرورد منیر شهاب الدین سبحان دست راست
و پنحرت دست بسته ایستاده دوران خانه طاب است دست و چند فرقران طاب او بخت نام
دران اثنا حضرت خاتم الانبیا شیخ بهادالدین زکریا المصانی القریشی الاسد
باز در دست خود دست شیخ بهادالدین گرفت و در بر و حاضر کرد و بخت تمام انبوت شیخ

شهاب الدین فرمود که ازین خرقه که بر طناب اندیک خرقه بیارید بهار الدین بوشان شیخ
 ای شیخ خرقه حاضر کرد و در بر و سے آنجناب شیخ بهار الدین بوشان ایند چون شیخ بهار الدین بوشان
 برید علی الصباح امیدوار خرقه بود که بعد از چاشت شیخ ای شیخ شیخ بهار الدین بوشان خود طلبید
 چون دسے بخدمت رسید دید که همان خانه دهان طناب دهان خرقه ها آذینت اند بطوریکه در آ
 دیده بود شیخ ای شیخ بجا یک صاحب رسالت مآب بر تخت تشریف میداشت نشسته
 چون شیخ را دید خود بر فراست دهان خرقه که در خواب از طناب فرود آورده بود برگرفت
 و بر دوش شیخ بهار الدین نهاد و فرمود که ما با بهار الدین این خرقه هاسے جناب رسالت مآب
 صلوات علیہ وسلم اند بهر که عظامی شوند بر شاد آنحضرت عظامی شوند من در میان انیک
 و اسطرز یادیه نیم دسے اجازت آنحضرت کبسی نمی توانم داد و حال اجازت آنحضرت
 حسب تو چشم دیده و در فواید الفواد از سلطان المشایخ نظام الدین نقلت که چون
 شیخ الاسلام بهار الدین زکریا در شهر ده روز بنیست عظمی و عظامی خرقه خلافت از شیخ
 شیخ ای شیخ ممتاز شد دیگر در ویشان خانقا و شیخ ای شیخ که از سالها سال بر ریاضت و مجاهده
 مشغول و مهن بنیست ارشاد خلافت شرف نموده بودند بدین باب رشک بردند و گفتند که
 که این هندی در چند روز شرف خلافت شرف شد و ما میان با وجودیکه از چند سال حاضر
 خدمت شیخ هستیم تا حال محروم ایم شیخ ای شیخ از صفاسے باطن بر خطره ایشان مطلع
 گردید و فرمود که یاران خاطر مشوش کنید که بنما همیزم تر داشتید آتش و بهر هم ز یکبارگی از زکریا
 بهار الدین زکریا همز مشک داشت فی الفور آتش در گرفت علاوه برین کلام **فضل الله**
یونبیه من تشاء و الله ذو الفضل العظیم لقلست که وقتی بهار الدین زکریا بهر خطره
 خرقه خلافت به جانب طمان رخصت شد و حسب الارشاد پروردش ضمیر طمان آمد که بنیست
 و زید طالبان حق فوج در فوج بخدمت بابرکت آنحضرت حاضر آمدند اکابران طمان بر
 بازار دسے سدر بند و کنایت کاسه شیر بخدمت دسے فرستادند غرض ازین آنکه شیخ
 عظام قبل ازین در طمان بسیار اند بطوریکه این کاسه از شیر پرست طمان از دسے آنحضرت
 سالها درینجا گماشتش دیگر کسے نیست شیخ الاسلام بهار الدین آیمنی را در یافته گل گلاب بوزان

کامه شیرینا بود پس فرستاد جواب اینکه جاسے من درین شهر بطوریکه گل بالا سے قیمت
خواهد بود نقلست کرد و قتیکه سید جلال الدین شریف اللہ سرخ بخاری قدس سره
از بخارا بخدمت شیخ الاسلام تزیلیف آرزو در خانقاه شیخ فہام کرد و در سے در محن خانقاه
نشسته بود و موسم تابستان دیو باغایت گرم بود شیخ الاسلام ماند و در حجره تشریف داشت
درین اثنا سید جلال الدین راسروری درین خود یاد آمد و گفت که آہ شیخ بخارا اینجا کجا فرمود
شیخ الاسلام بنویس باطن ازین حال واقف شدہ ہر دوں حجره تشریف آورد و بخا سے فرمود
کہ بویا ہا سے محن خانقاہ بردار و جاہد بزین بطوریکہ از خدا وس پاک شود خدا تم حکم
بعل آورد چون محن خانقاہ مصفا کشت پارہ بہر آسمان نموداشت در عدد برق بخیر ذرا را مقلد
تعم مرغ در محن خانقاہ بامین گزشت چنانکہ تمام محن از ذرا ہا پر شدہ دوسا سے محن خانقاہ
یک ذرا در نہر دیون شہر بنیاد سید جلال الدین دیو کرد و در دیشان لغرائع خاطر را ہر خود
در آمد ہا نگاه داشتند چون وقت نماز نظر سید مصفا سے خانقاہ گستر و نہ شیخ الاسلام فرمود
بیرین آمد سید جلال الدین سہن شدہ فرمود کہ یا سید شیخ بخارا بہرست یا زالدیمان عرض کرد
تو اذمان از بخارا بہر در رہ بہر دو اوسے است پس سید جلال الدین بخاری ہمان روز تشریف
سعیت شیخ الاسلام بہر تشریف آورد و در چند سال حاضر خدمت ماندہ کار خود کمال رسانید و شیخ
اوج رخصت یافت نشست کہ فرخ الدین عوانی خواہر زادہ حضرت شیخ البشیر شہاب الدین
سہروردی داشتند سے کامل و شاعر سے بدل معلوم ظاہری آراستہ بود اول در عراق
بمقام دمشق مدرس عالی بنامنا و بعد من و نہر بس مشغول بود ناگاہ برفلند زرا دہ کہ شکل خوب
و شامیل محبوب داشت عاشق شد و سروریش ترا شنیدہ یکی از ایشان گردید و از وطن
مبراہ ایشان مسافرت نماز عراقی بعد ان دار بعد ان بخراسان و از خراسان ببلقان رفت
و خانقاہ شیخ الاسلام شب نامش شد شیخ الاسلام فرخ الدین برا نشانخت و شیخس باطن
اور انر خود طلبید و از ان بند خلاص دادہ تمام شب نزد خود داشت علی البصیح جوان ہندست
مسافر شد و فرخ الدین از برضن ایشان خبر داشت داشت عشق باز در و ہر سید انش مشہل شد
دہس قلندران و دید و رواہ باوی عظیم بر حالت و بخار خاک ہر بھلاک کشیدہ و در ہر شین

تار یک گشت نوالدین عبدالمنان حالت تمام روز بگردید چون شب شد خود را در پستان ہر
 خانقاہ شیخ الاسلام بافت شیخ اور اندرون طلبیدہ در کنار گرفت دایمجان تو جو بنو در کمال
 عشق قلندر زادہ بالکل از دل عشق نزل او خوش شد و بجایش عشق بخانی و محبت رجا
 جانشین خاطرش گردید پس شیخ الاسلام از لباس خاص خود بترتہ کرد و در میز خود کوبہ
 حجرہ متعین فرود تا علیحدہ از خلق بحق مشغول باش چون کارش تکمیل رسید شیخ الاسلام
 و خرنیک ختم خود را کہ در عفت و عصمت راجعہ وقت بود در بہا کجاس دسے در آورد
 و بفرزندی ممتاز ساخت نقلست کہ شخصے از میدان شیخ الاسلام بہا والدین در لاپہ
 سے ماند اور ایشیخ زندہ دل بہمتالی گفتد سے روزے از روزہا کہ روز عید بود سے
 ہم ہمہ خلق در عید گاہ آمد و نماز گزارد بعد نماز سے بسوسے آسمان کرد و گفت آگے
 امر فرزند عید است و خلق از دوستان خود عید سے منحوا ہند چون من سواسے تو
 کسی را دوست میدارم از تو در خواست عید سے یکم عمر از خزانہ خود عید سے عنایت
 فرما ہا وقت بارہ کاغذ میر خط بنو شتہ از آسمان فرود آمد و بدست سے افتاد در
 کاغذ تحریر بود کہ ما آتش دوزخ بنفس تو حرام کردیم این عید سے لت شخصے از میدان شیخ
 دران حاضر بود چون این کرست بدیگفت کہ ترا از حق عید سے آزادی از آتش دوزخ
 عطا شد پس تو چون خواجہ ماہی مرا ہم از خود عید سے عطا کن خواجہ ہمسم کرد و زبان کاغذ از او
 دوزخ را بد عطا کرد و گفت بجائے عید سے تو بخشیدم این عید سے تو باشد خود را
 قیامت من دانم و آتش دوزخ بر جہا دابا و نقلست کہ چون سلطان غمشل الدین آس از
 از حقہ غلامی سلطان قطب الدین تصدیق دعا سے شیخ ایشیخ شہاب الدین سہروردی
 کہ در حق سے کرد بسیار است بہت یاد شاہی دادہ بود از او شدہ بہر اتب یاد شاہی رسید
 و سلطان قطب الدین اور ادلی عمد ساختہ بہت سلطنت بیلاست و خمر سرج دیساہ
 و خورگاہ خاص کہ از سلطان میخالدین مسام یافتہ بود بوسے بخشیدہ و تر گاسے کہ در شجاعت
 و دلادری ممتاز بود و ندر ایشان با تابع سے کرد و از ان ترکان ترکی بود قبایہ بیک
 نام کہ نیز مزاج و مجرب بود اور را بحکومت شہر لہمان واقع و سندہ ما مور کرد و از دار السلطنت

درہلی علیحدہ ساخت چون سلطان قطب الدین بر حمت حق سویت دستنفت سلطان
 شمس الملکین رونق پذیرفت رگ سد قباہ بیک بھیند باز اوہ استعمال ناپر فساد شعل
 شد و خبر امارہ فساد آن مفسد شیخ الاسلام بہاوالدین زکریا دقاضی شرف الدین لسنمانی
 کہ قاضی لمان بھیلین ہر دو بزرگوار خطوط خود ہا در باب اطلاع ارادہ فساد قباہ بیک
 بسلاطین شمس الدین نوشتہ راہی درہلی کردہ فضا را ہر دو خطوط بہرست آدمان قباہ بیک
 افتادند در بلا خط قباہ بیک رسید چون دیدند خود بیدار نش غضبش مشتعل شد و در لالمان لمان
 محض سے ساخت و شیخ الاسلام دقاضی شرف الدین را طلب نمود ہر دو خط را آروہ اول خط
 قاضی بہرست قاضی داو قاضی چون خط خود دیدہ دانست کہ شیخ قضا بہرست ساکت ماند
 قباہ بیک جلاد را حکم کرد کہ بیک طرفہ العین گردنش بنداخت و از خون آن مسلمان پاک
 دین ناسا اعمال خود را گلین ساخت بعد از ان خط شیخ بہاوالدین بہرست آنجناب داد چون
 خط خود دیدہ فرمود کہ آرسہ میں خط من بہرست ہر دو در آن نوشتہ ام با اشارت حق و عین
 راست نوشتہ ام چون حق با اشارت حق نوشتہ شدہ ان خود بہرست اگر قباہ چون نہیں شنید از نو کہ شیخ
 بر خود بلزید و سر فر بردہ خاموش ماند و بعد از تمام رخصت ساخت لعلست کہ عبد اللہ
 قوالی شیرین نقاسے از بغداد با وجود ہن نجدست بارکت حضرت گنج سکر آمد و چند سے بعد
 حاضر ماند بعد از ان ارادہ سفر لمان کرد و از خدمت شیخ فائزہ خواست دعوی کرد کہ راہ
 لمان بسے پر خوف بہت ہستی فرمایند کہ بسلاست بر من فرمود کہ تا ظلان موضع کہ کو خوش نام
 میں تعلق دارہ بیشتر از ان حد شیخ الاسلام بہاوالدین بہت چون عبد اللہ قوالی تا محلی
 رسید بسلاست بود بعد از ان دید کہ قطع الطریق در آمدند و قصد غارت و سے کردند
 عبد اللہ قوالی حضرت شیخ فیر الملک والدین یاد آمد و باو از بلند گفت کہ یا شیخ بہاوالدین
 نامہ حد شیخ فیر الدین بسلاست رسیدم حالہ درینا ہنما ام نے امحال سواری دیگر مید آمد
 و قطع طریق را از راہ عبد اللہ در ساخت و عبد اللہ صحیح و سلاست مدلمان رسیدہ آن کہ
 روز سے عبد اللہ قوالی گلیم موہنہ سرخ پوشیدہ نجد سے شیخ الاسلام حاضر شیخ فرمود
 کہ پوشش سرخ لباس شیطان است نباید پوشیدہ از آنجا کہ مردم قوالی گستاخ و دو مانند

در بیان درازی نماند عبداللہ گستاخانہ عرض کرد که غبار آفترا نسا هستنا محصور در قبض و
 تصرف است بدان نظر میفرمایند در بین کنگه گیم که بنیم تکم هم نمی ارزد بر سن طعن میفرمایند با ستام
 این سخن شیخ دریافت که آمار دایره اوب با بیرون نمانده است بر آشفت و فرمود که عبداللہ
 ظهور شد و از احوال ارب برون مند و حق احسان فراموشش گشت و یاد کن که بفرید که متصل
 محض راه زمان قصه کشتن نو کردند و با دار بلند گفت مرا یاد کردی با بفرای تو رسیدیم در تراز
 دست ایشان خلاص دادیم عبداللہ چون این بشنید منفعل گشت و در تقصیر آورد و از شیخ
 سدر الدین کوئی منقولست که من نزد مولانا نجم الدین تفسیر کشف و عمده را بخار میخواندم که
 شیخ الاسلام از من پرسید که چه میخوانی عرض کردم که تفسیر کشف و ایجاز و عمده فرمود
 که کشف و ایجاز را بسوز و عمده مشغول باش پس این با کوشش مولانا نجم الدین کردم چنانکه
 از این گران گذشت چون شب شد هر سه کتاب پیش مولانا نجم الدین برداشتی چراغ بیدیدم
 چون چراغ شدم هر سه کتاب زیر بالانامادم چنانچه ایما در کشف تیر بود و عمده بالاد
 در خواب رفتم مثلا چراغ بر بست ایجاز و کشف را بسوزخت و عمده با وجودیکه بالاسے
 بود و بود سلامت ماند چون از خواب بیدار شدم هر دو کتاب را سوزیدم تا فتم لقلقت
 که خواب کمال الدین مسعود شیرازی زید شیخ الاسلام بود و تجویبات جوهرات بقیعت
 میگرد و وقتی از مقام خیر بر هر دو فی بقصد سفر حدن در به از نشسته است و بسیار جوهرات پیش ما
 با خود برداشت و دیگر سوداگران بر دیگر استیا نیز از سے همزه بودند چون در نصف را
 رسید با سے مخالف بر فاست و جاز در گرداب آمد سوزان چهار دست از چنان بستند
 و تفرغ وزاری بجناب باری آغاز نهادند و در انحال خواهد کمال فریاد بر آورد و گفت ای خدای
 بهما والدین زکیر ما وقت ادا دست بجزو طلب امداد حضرت شیخ الاسلام بذات ابرکت
 خود در کشتی نمودار شد بطوریکه جمله اهل کشتی بجز غلظت برین زیارت آنحضرت مشرف شدند
 و سے الحال ببرکت تشریف آوری آنجناب باطله فان وقع شد و کشتی از طرفان و
 گرداب برآمد و در ان شد در آنوقت همه اهل کشتی ثلث مال خود با نذر از شیخ بر خود دلار گرفتند
 بود و چون در حدن رسیدند شیخ کمال نصف مال دو دیگر اهل کشتی ثلث مال

از اسما سوال نمودها جدا کرده به دست شیخ فخرالدین گیلانی در ملتان خدمت آنحضرت فرمود
و این شیخ فخرالدین گیلانی شیخ الاسلام را گامی نریده بود الا در آن روز که بر استیلا
بزرگوار است در شتی نمودار شده بود چون با سوال نجویمت حاضر شده الحال شناخت در
سر در قدم آورد و مهنت لکنه تنگ سنج که از نذر ان مال سوداگران آورده بود بخدمت گذراند
شیخ از قبول فرموده و همان روز بر راه خدام رفت کرد چون فخرالدین اینهمه سخاوت در کرامت
و خوارق بدیدار جمیع مال خود بر فراست و میر داشت تا بحال بخدمت حاضر ماند تا تکمیل رسید بعد
از رحلت شیخ بطرف کبیر سفر کرد و در جده رسید و بسفر آخرت شرافت چنانچه در وضعه مبارکش
بتمام بقده است نقلست که در شبی از شهابه آمد رمضان المبارک شیخ الاسلام با صحاب
خود فرمود که از میان ما کسی هست که در کرامت نازا قاست نماید و در یکیک رکعت ختم قرآن
کنند بکس متوجه آن امر نشد نگاه از بناب خود پیش رفت و در رکعت اول ختم قرآن نمود در رکعت
ثانی بقدر ختم قرآن چهار سیاره ایزاد هم بخواند و از شیخ سوال کردیم که در رکعت دوم
شیخ الاسلام را عادت آن بود که بعد از ادا نماز بعد از آنست نماز ختم قرآن میکرد بعد از ختم
نماز ختم قرآن می شد نقلست که در روزی شیخ الاسلام در خانقاه خود شریف داشت که
سره آورد و گفت انا لله و انا الیه راجعون شیخ صدالدین حمزه عین وقت از دنیا طلت فرود
مردی بود که در یکمائی ثانی نداشت بعد از آن بر خاست و بقصود چهاره دستها جاز
ادامه نمود نقلست که فراسات پدر و جد بزرگوار شیخ الاسلام هم در ملتان در زمان
پیران تهری واقع اند و نیز همان تمام دلازام فرار بر انوار بی بی راستی والده اجد شیخ
مکن الدین ابو القع نیر به آنحضرت داشت و از مقام سینه فرار جد بزرگوار شیخ الاسلام در دست
پیدا شده بود که بر برگ آن درخت اسم کماله اتقار غیب نوشته بود قادت بدید خلق خا
از آن درخت فایده بے انتما برداشت بر عاینه و مجنون که برگها بے آن درخت
نیخورانند شغامی یافت آخر روزی غصه بحالت جنابت بان درخت رسید و برگ
درخت جدا کرد و بخورد از آن روز درخت خشک شد و باز برگ بریناورد و نقلست که
شیخ الاسلام در جمعه خاص بعبادت مشغول بود و شیخ صدالدین ماری فرزند او بخدمت

انتخاب بر در شرف میداشت تاگاه شخصی میداشت و نام بهر بهر بستنش بود حواله شیخ صدرالدین نمود و گفت که این نامه مختوم را بخندم خود بر سینه صدرالدین چون نامه گرفت و سر نامه بخواند تخریب و تمیز گشت و همان زمان در جمله خدمت پدید بر گویا آمد و نامه بدست مبارکش را و خود چون قدم انجم برین نهاد آرنده نامه را ندید شیخ الاسلام چون نامه را بدید و بخواند گفت همان بجان آفرین تسلیم نمود و از چهار گوشه آواز برآید که دست بردست پیوست شیخ صدرالدین چون این آواز شنید باز در حجره درآمد دید که شیخ الاسلام از طوره خاک محمود پاک فلک الافلاک رحلت فرموده است انا لله و انا الیه راجعون و وفات شیخ الاسلام بهاءالدین بقول صاحب اخبار الالدلیا و علاج الولاية و خبر الوالیین در رساله مشخصه مشتمل است و صاحب اخبار سر در دیده ولایت با سعادت انتخاب در رساله با الفصد و بنام داشت وفات در سن شصت و شصت و یک میفرماید و الله اعلم از مجهولین

مجموعه الواح
قدحان اولین
شیخ ابراهیم صاحب
سویستین
سکن در بختین
ادبش مکرر
بیکن است
و سایر
بسیار
نیک
ادبش
سویستین
بیک
علی
بفصل
شاه

بادشاه و من بهاءالدین	قطب اقطاب جهان میزان	عشق حق تولیاد محمدی کرن
عاشق صادق بگو ترسیل آن	شیخ نورآدمد صال پاک آد	بی فرخ دین بهاءالدین بخوان
ایضا شاه روی زمین بهاءالدین	شیخ عالم ایمن بهاءالدین	گفت تولیادش از خرد در روشن
مطلع نور دین بهاءالدین	کن رقم سال علقش سرور	عارف اهل یقین بهاءالدین
ایضا جناب عیاش علی بهاءالدین	که محرم است با سر اسرار ما بنی	در حین می آمد سال تولیادش
سال اول بگو قطب ریب ملتقا	ایضا بهاءالدین بهاءالدین	که بود او سرور عالمان
شده الهام بهرامت شش	محب اولیا و اولیای لمان	ایضا چون بهاءالدین فی د
رفت از دنیا جنت یافت با	اسعد ملتانی آمد حلتش	بزلتانی اسام اولیای
باز حق آگاه ملتانی بگو	سال و مسل آن با مقتدا	ایضا جوارز دنیا فانی شد چون
شردین دوستدار حق بهاءالدین	جو سر و حجت تاریخ و صا لسان اول	از و مرود یار حق بهاءالدین کربا

شیخ جمال خندان روقدس سره از اعظم خلفای شیخ صدرالدین عارف

لدر اوج بردیشی است بے صاحب استعداد و تاحال مسیح درویشی میزند کرده است معلوم
 از خفا نلوده مانع بے کامل است اگر چه جان رسید طام با بر حلت ابشا میزند خواهد کرد و آلا ن در
 جذب حق محض است و چون بلا زنت تو رس با بدل روا بخورد راه نهمی و با چهل روز
 بملوت نشاند و بلا دست خزان امر نائی تا از غلبه غلبه بشور و افاقه آید من بعد مد کنی و بکمال
 رسائی بر تبرک که از منسل با بس با تو رسید و غیر از خدمت شیخ الشیخ شهاب الدین کبیر
 لصفی با دو جی ز کبوی نصف بے و نصف لک چنانچه بعد وفات حضرت شیخ شهاب الدین
 همچنان بوقوع آمد و وفات شیخ جمال در سال شصت و هفتاد و شش بمهرماه کوفت
 چون جمال از جهان بخت یافت با وصل حق کمال سال سال و عیش چو سرودار من
 قد عیان آفتاب حق جمال شیخ نجیب الدین علی بر بخش شیراز سے
 مدرس سره از عظمای خلفای شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی است عالم بود
 عارف خسته حقایق و معارف پذیر بزگوار سے ارتجار و اصیاء کبار بود و دانش نام
 شیراز آمد در اسجا شامبل و متوطن شد کبشی در خواب دید که امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ
 پیش و سے طعنه آرد و باد سے یکجا بخورد و سے را بشارت داد که حق تعالی
 و از فرزندے خواهد داد که نجیب و صاحب خواهد بود چون متولد شود او را علی نام کنی پس
 چون تولد شد علی نام کرد و لقب نجیب الدین لقب ساخت چون بلوغ رسید عالم
 غیر شد و با فقر محبت داشت هر چند پدرش براس سے لباسا سے فخره ساختی و
 عاقل سے لذیذ پختی او با ناسیل نمیکرد در سگفت که این جاما سے زنان نمی پوشم
 علما مہازگان نمی خورم جاما سے نشین می پوشید و طعام بے تکلف می خورد و در خانه
 با بسری بردش در خواب دید که از روضه شیخ کبیر پرست بر دن آمد و در عقب او
 بخش پیران دیگر بودند آن پیر اول در رسته سے بسم کرد و دستش گرفت
 دست بر آفرین داد و گفت این و در یعنی ست از خدا سے تمای بدمست تو
 این ... اندر شد خواب ... اندر گفت بدست ... از خواب آید ... کرد

سوال کند شیخ ابراهیم چون تعریف خواب شنید گفت این خواب نیست مگر خواب نجیب الدین علی
 میرادل شیخ کبیر است و بران دیگر انا که این طریقه از دوسے گرفته اند وی باید که بر آفرین زنده باشد
 و نجیب الدین علی از دوسے نصیب کرد و حال استجو خود است تا بر خود رایا بد نجیب الدین چون
 این تقسیم شنید از پدر اجازت خواست و بتلاش بر سر کتب غیر بجانب حجاز سفر کرد چون بخند
 رسید شیخ الشیخ شهاب الدین را شناخت و دانست که این بان کس است کتب غیر کتب مشغول
 بدست اهدا ده بود شیخ ابراهیم چون او را بدید بر تعریف خواب پیش دوسے تقریر کرد و در پی
 ساخت و در چند سال بحال رسانید و بعد عطاسے فرقه خلافت بجانب تیزار حضرت
 نمود و دوسے چون در تبریز رسید متامل شد و حافظا سے بنا کرد و بارشاد طالبان عن
 مشغول گشت و **شیخان** جامع الکرامات رسال شخصه مقبوله و شہت و فرار پرانوار در بغداد است

از موقوف چون ارجان رفت **سال** زریل آن علی **است** قطب طابیت عالمی

سم بدین شیخ حق نمون علی **شیخ** صدر الدین **عارف** بن شیخ الاسلام

مهاو الدین زکریا ملتانی قدس سره فرزند دلبند و ذلیل و خفاصه اعظم و سجادہ نقشبندیه زکریا
 خود مهاو الدین زکریا ملتانی است و بعد وفات پدر بلند اختر بر سجادہ مشغول گشت جامع بود
 میان علوم ظاہری و باطنی و کمالات صوری و منوی و سماوات و ثنماحت و علم و طلق و تک
 و بوقت خود قطب الوقت و معتدلسے زمانه بود و شیخ صدر الدین عارف اشتریا راست
نقلست که حضرت شیخ مهاو الدین ملتانی هفت پسر نیک فرود است اول شیخ صدر الدین
 عارف دوم شیخ برهان الدین سیوم شیخ ضیاء الدین چهارم شیخ علاء الدین پنجم شیخ
 شهاب الدین ششم شیخ قدوة الدین هفتم شیخ نقشبند الدین حجتہ القدر علیهم اجمعین و بعد وفات
 شیخ بزرگ چون ترک انجانب با ہم تقسیم شرعی تقسیم نمودند و ہنما دکتہ تک شیخ قدس سواسے
 دیگر اسباب از قسم طرف و پارچات و مکانات و غیره بعد شیخ صدر الدین عارف بعد
 چون بران قابض شد همان روز براه خدا بخلق خدا تقسیم کرد و در سے و دنیا سے فرود
 گذاشت و سواسے پارچات پوشیدنی خویش و اہل خویش از ہر نقد و جنس دست برداشت
 شصت و در آن حال بخدمت عرض کرد کہ ہمد بزرگوار ہنما چندان نقد و جنس جمع کردہ فرمائے ہا ہر کرد

و بر آه خدا نیز مرف نمود و ترا که بقدر زرق خیر از میراث پدر بدست آمد در یک روز بر بلاد او
 و بر آه فرد ایک خر مهره جم توته نهادی خوب نکردی با سماع این سخن شیخ بخندید و فرمود
 که پیر عالی گهر من بر دنیا غالب بود و دنیا در انمی توانست فریفت و من مهربان درجه بر بلام
 اگر چه گاهی گامی غایب می آید اما رسیدم که بسیار دنیا بر من غالب بود و از یاد مولایم یاد بر کن
 سبب دنیا را از خود جدا ساختم ای دل یار حق مشغول باشم که بر آه نگار داشتن خزان
 پیری دیگر در ان من کافی اندازم حضرتم نامد که نامد شخصی بسیار و که آن غلام سرور که در
 محروف این مسطور است نیز از کتیرین اولاد قطب الاتحاب میاد الدین زکریا طحانی است و
 نسبت اباسه کرام فخر بخند و اصطلح شیخ شهاب الدین فرزند پیر عین کفایت نهی بشنود و از بنا بر
 انجام مولوی خسرو المشهور میان کلان بن شیخ جمون بن شیخ قطب الدین بن
 شیخ شهاب الدین از شهر دارالامان لمتان نسبت لامور سیر کرد و در راه امور قیام فرمود
 که تا حال اول حضرت محمد و در چنانکس یک عمر عمو ختمی غلام رسول و اخوی حافظ غلام احمد فقر
 سرا نقیض اولاد و فرزند ان خود در راه امور مملکتی سفیان که از کدی که سنگن خود دست بود
 در انکالباتی و الکل خانی نقلت کرد و در شیخ صدر الملت دالدین کنار در راه امور
 و شیخ رکن الدین ابوالفتح فرزندش بر هفت ساله همراه بود گاه از برف صحرا گذر اموان کرد
 که دیدند میان ایشان بجهت احوالیت مقبول صورت بود شیخ رکن الدین رطیع مبارک
 به جانب بجهت احوال گشت خواست که از اگر در کسب عتاب بدیدد گوار خانوش اما چون
 شیخ از وضو فارغ شد کنار دریا نشست و شیخ رکن الدین را نیز نزد خود خواند و پیشانند
 قرآن آموختن مشغول ساخت و عادت هر روز شیخ آن بود که هر خود را هر روز کنار دریا برون
 به سارکرت یک میپاره از قرآن حفظ سے گنایند ان روز هشت بار خواند که حفظ شد
 شیخ صورت حال پرسید حاضران وقت عرض کرد که که امر در بجهت احوال اموان ازین راه
 کند کرده بود و بر خوردار تا دیر بان متوجه ماند شاید که مال نیز خاطر مبارک با طرف تو چشم
 پس شیخ از فرزند و بلند استغبار فرمود که با بگو که اموان بلام سمت رفته اند عرض کرد که
 طرف غربت در یاد مدام که میزند و بچه خوب صورت همراه داشتند حضرت شیخ زمانی خوشتر

بعضی ازان سبب داشت دیدند که ماده آهوجو بجز انطرف صحرا دروان دوان می آمد و بر دوسه
 شیخ آمده با ایستاد و شیخ رکن الدین آهوجو پیرا در کتاب خود نگرفت و دلش تسلیم یافت و آنروز
 در جزیره و کلام ابتدا گرفت و ماده آهوجو را بهیجا خود در خانقاه برد و صاحب تواریخ
 فرشته میفرماید که چون سلطان غیاث الدین بلبن پسر بزرگ خود محمد شاه را بجا حکومت لنگان
 مامور کرد تمام علاقه لنگان و اوج و سنده را در جاگیر و سه تفویض نمود و در لنگان آمد
 بجا حکومت مشغول شد و در جواد و قهر سلطان رکن الدین بن سلطان شش لیدین التمش
 بود که بکن و جمال در روزگار شصتمبار داشت روزی در میان محمد شاه که در حالت سستی
 شراب بود و در جود و نزاع و آنقدر محمد شاه در آن حالت از ازل سلطان بر خود خرام نمود
 چون نشسته شراب از دماغ و سه برفت از کرده خود پشیمان شد و از علی محمد گوی زوجه خود که در
 صورت محبوبی و حسن و خوبی تانی نداشت خواب خور ز اموش کرد قاضی و علمای ابراهیم
 فتوی می طلب ساخت همه با اتفاق فتوی دادند که سوان اینک زوجه ترا با کسی دیگر
 نماند که در زفاف واقع شود و ناگج باز برضی خود زن را طلاق دهد کج تانی در هم سبب
 تو ممکن نیست قاضی انیر الدین قاضی لنگان چون این مرض لا علاج را بهیجا علاج نپذیرد
 بادشاه زاده رسانید که شیخ صدر الدین در زبده فتوی و امانت یگان روزگار است
 اگر حکم شود خاتون بادشاه زاده را پوشیده بکاهش در آریم و بعد از ان طلاق گرفته جدا سازد
 ما بر شما طلال گرد و محمد شاه طوعا و کرها منظور کرد و قاضی انیر الدین پوشیده از خلق آن عقیقه
 را بعد کج شیخ و مادر در بای سپرد و روز دیگر تکلیف نمود که شیخ آن عقیقه را طلاق دهد
 آن عقیقه برین حال مطلع شده در پاپی شیخ افتاد و نیاز نمی کرد و گفت که بر این صفا
 و حال مرا این عالم بسیار و چون من از کبرگان تو گشته ام حاله را منظور نیست که بار دیگر
 ناپاک و بد بینم از اسمی که حضرت شیخ را از جدی است آن عقیقه مگر کو خاطر دریا مظاهر بود عجز
 همانا ساخت و دل از دوسه نتوانست برداست و از طلاق دادن ابایی کلی نمود قاضی
 انیر الدین از اسماعیل این سخن خوف سیاست محمد شاه پشیمان گشت نزدیک بود که کلام
 روش آنفس من پر از نایب ناچار خود بجد شاه رسانید اول باظهار امضی محمد شاه نوشت

تاریخ

که قاضی را بکش باز بخود آمد که خون ریختن قاضی ناطق است که زن نزد شیخ صدرالدین است
 علاج بود باید که دلیل نسران فوج را بخواند و حکم داد که علی الصباح و ده هزار سوار کسج بر در
 دارالریاست حاضر شوند و خودم خورد و کتا شمشیر از خون شیخ صدرالدین بگین سار و طعام
 و شراب نخورد این سبب آثار جمل و شوق قیامت در لیمان برپا شد که شیخ بر همان اراده
 خود قایم بود و هیچ رعب و خوف در دل نداشت ناگاه بوقت شب خبر رسید که سبب هزار
 جزار خود بخوراک کا تغزل از راه کابل و قند بار باره تسخیر لیمان رسیدند از محمد شاه منادی کرد
 که علی الصباح تمام سپاه و رعایای شهر مستعد شده همراه من براسے دفع دشمن بروند
 که اول دفع دشمن پروازیم بعد از آن با تمام کار شیخ مشغول شویم روز دوم چون دست داشتند
 میان دولت که جنگ قایم گردید و تا مانظر بود و فریق با هم جنگیدند آنرا صفا سے مغل متفرق شده
 رو به سمت نماندند و لشکر محمد شاه و بنال دشمن گرفته قتل و آراج برداخت و صرف غیر با صفا
 کس همراه محمد شاه بماندند محمد شاه با پانصد سوار بر سر عرض فرود آمد و بنام مشغول شد
 درین اثنا ایسرے از امام سے مغل با دو هزار سوار که در لکین گاه بود با سپاه خود بر سر محمد شاه
 که بحالت نماز بود تا خت آمد و محمد شاه از نماز فراغت یافته بهمان سپاه قدر سے قلیل
 بجنگل نشان پوست آخر مستعد فرزند امام لکن بخود آخر با ماران خود به شهادت رسید
 دولت که مغل هم از غایت جنگی ناسپا نیار در که تسخیر لیمان بردار تا خرد و بولمن خود نهادند و بسبب
 شهید شدن محمد شاه آن غنیمت بفرغ ابالی در خانه شیخ ماند و وفات شیخ صدرالدین
 بقول صاحب تواریخ فرشته و معارج الولاية و غیره تاریخ نسبت و سوم ذی الحجه سال
 در هشتاد و چهار هجری است و هزار پانزادش در لیمان نزدیک هزار پانزاد روزی از موف
 شیخ صدرالدین و دو دهان

شیخ صدرالدین و دو دهان	صد جوار دنیا بخت جاوید	امل رحمت سال و صلوات بر محمد
هم امین الدین ولی عاقلین	بار فرمایید صدرالدین جمیل	سال و صلوات آن شهید روز زمین
عارف عالی التحق طلبت است	هم بخوان ابدل صلا که زمین	قطب صدالد صدر الاولیا
شند او پیش از عین بن	تیر سال استخالتش شهید میان	قطب بیاب وین صدر الدین امین
گفت هر دو مدی صدر الصدور	رحلت آن شاه از روی زمین	شیخ حسام الدین بدو کوف

قدس سرکه از مردان پاک تقاضای غلطی نیک نهاد شیخ صدرالدین عارف است فرمود
 شیخ قاضی جمال نیری گفت نزد من بسیارت مقبره قدس شیخ ببادالدین رفت بود و نه با کمال لذت
 اگر شیخ صدرالدین یک در عزمین براسه قبر من اندرون این روضه حلقه عظام فرمایند
 چه خوش باشد شیخ صدرالدین بنور باطن بر خطره مسام الدین واقف شده جواب داد که در
 دادن زمین براسه فرار شما در بخار بیخ نیست اما حضرت سرز کائنات علیه السلام در ایصال
 زمین پاک براسه مقبره شما در نواح بدان کج بود فرموده اند و قبر شما در اینجا خواهد بود و آخر چون
 حسام الدین در بدان وقت شرف بر شنبی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب دید
 که در موضع نشسته و منومی کنند سطح الصباح پارسند در اینجا شرف برده دید که فی الحقیقت
 که زمین تربت نشان تایم کرد و بخار دمان خود سر بود که چون من انتقال کنم در اینجا
 دفن سازند و وفات دس در سال ششصد و هشتاد و هفت هجری است **امروفت**

رفت از دنیا بفرود من برین چون حسام الدین شیخ وارزما **مطلق بد تمام آمد** و در

نیز اگر حسام الدین بخوان **شیخ تخر الدین عراقی قدس سرکه از عظامی علقا**

شیخ ببادالدین زکریا الماتانی است و دس از اشهرترین شعراست متقدمین است و کتاب
 لغات و دیوان عراقی از مشهورترین تصانیف دس است اصل دس از نواحی مهاباد
 و در ششمه همسیره زاده شیخ ایوب شهاب الدین بود اهل رطلی قرآن حفظ کرد و نبایت خوش
 چنانچه سر اهل هملان شقیقه آواز دس بودند و نیز در سن خود هجده سالگی تحصیل علوم پرورخت و در
 در سن هجده سالگی در همدان درس هکلیت آخو متوسط عشق قلندر که در ملتان آمد و در سن
 ارباب و غرت فرزند شیخ ببادالدین شرف گشت چنانچه سابق ذکر اینمندی در کتاب
 شیخ الاسلام گذشت از اهلین معنی دخر شیخ الاسلام او را فرزند پیداشد و بنا بر این
 محمد موسوم گشت و محمد الدین لقب استل در خدمت شیخ باند و فرقه علامت یافت چون شیخ
 الاسلام بر حمت حق بیوست در دیشان خانقا که بد دس بر خاستند و بجا که وقت گفتند
 که این شخص را حجب حالتی است که تمام اوقات خود در شعر گوئی بگذرانند و با مردم بیگانه
 می نشیند آنرا محمد الدین از دوست حاصلان تنگ آمد و از ملتان قصد همدان کرد و بعد حج

تاریخ

وزیارت روضه مطهر حضرت شاه رسالت جانب روم رفت و بصیحت شیخ صدرالدین
 رومی بنیوست دازد سے نعمتها مافت و کتاب لغات تصنیف نمود چون با تمام
 بخدمت شیخ صدرالدین گذرانید شیخ انرا پسند فرمود و تحسین کرد و مشخصین الدین
 نامی از امرای روم مقعداوش را براسے شیخ خانقاسے ساخت و ہر روز ملازمت
 دے می آمد و رزبے بعین الدین بخدمت حاضر و سہمی حسن قوال سادہ رو کرد و حسن
 و محبوبی و ملین داد می نظیر خود داشت ہمراہ بعین الدین بود شیخ انرا درخواست و نزد
 خود داشت صاحبان کبک بدرخواستند و در باب شیخ سخننہائے گفتند چون پاکباز بود هیچ
 غم نہ داشت و آخر بعین الدین وفات یافت و شیخ از روم قاصد ہر شد در اسجا بادشاہ
 مصر نیز میرد مقعداوشے گشت و دوسے را شیخ الشیخ مہر گردانید چند سال در مہر گذرانید
 سن بعد متوجہ شام شد سلطان مہر ملک الامراے شام نوشت کہ با جلا طواد کابر و مشایخ
 استقبال شیخ کنند چون با استقبال آمدند ملک الامرا پیرے صاحب جمال ہمراہ داشت
 شیخ چون رویش با دیدے اختیار سردر پایش نہاد پس نیز سردر قدم شیخ آورد و ملک الامرا
 نیز با پیر موافقت کرد ازین سبب اہل دمشق را انکارے از طرف شیخ در دل پیدا آمد اما
 مجال نطق نبود و بعد شش ماہ فرزند او کبیر الدین از ملتان در دمشق رسید و مدستے در
 خدمت پیر خود پسر برد بعد از ان شیخ را خارجہ میں اشد و بروز وفات پسر را با اصحاب بجا اند
 و در داغ کرد و تباریح ہشتہ ماہ و بعد سال ششصد و ہشتاد و ہشت ازین دار بر ملال قبر
 این در متعال چوست و در خانقاسے فرار شیخ محی الدین ابن العربی مدخون شد و شیخ کبیر الدین
 خلف فخر الدین نیز میرد و خلیفہ شیخ بہا و الدین نہ کر یا ملتان فی قبادری خود داشت چون پسر خود
 در دمشق رسید ما سجا توطن کرد و ہا سجا بسال ہفتصد ہجری وفات یافت یا قطعاً شیخ فخر الدین

صالحین
 عزیز الدین
 خانقاہی
 و آقا زار
 شیخ و الاسب
 مقدس
 بچہ
 بوکان
 سال
 از
 فخر
 کبیر

از ملک عراقی چون بخاک جلد	سال میل آن شد و الامکان	آفتاب حسن بولا کن رسم
شاعر محبوب ہندی ہم بجا ان	عراقی چون ز دنیا خست برست	اہل در گرفت ہذا فرستے
تباریح و صا شس محبت مہر کو	و گر سلطان دلی عالی عراق	تا سر شیخ وفات شیخ
کبیر الدین بن فخر الدین	قدس سرہ	چون کبیر الدین کبیر الاولیاء

رفت از دنیا بحق در زندگانی سال تریلیش چہستم ہجرت گشت روشن از خرد نور روشن

شیخ حسن افغان قدس سرہ زہد و پیمان کا لین و خلفا سے مقبولین شیخ بہا الدین

کر کیا ملتانی مست و در زہد و عبادت و ذوق و عشق و محبت ثانی نداشت و از علوم

ظاہری ان فنون ارباب علم و معنی ہی کہ کو نام لوح و خط و بر این سبب کہ نہ اول و ثانی بود

و مردمان بظہر تمان سن افغان سطر و سطر لای ان از آیت قرآنی و سطر سے از احادیث

نوی و سطر سے از اقوال مشایخ بر کا ندے تحریر میگردید و پیش دے نمادہ ہی گفتند کہ

بگو درین سطر یا چه نوشته است دے اول انگشت بر سطر آیت قرآنی ہی نماد و میگفت کہ

این آیت قرآنی است و بعد از ان دست بر سطر حدیث نمادہ میگفت کہ این سطر حدیث نبوی

و سطر سوم را سطر قول مشایخ نشان میداد پس مردمان از دے سے پرسیدند کہ تو ای محضر

ہستی باعث تعارف این صیبت جواب میداد کہ دیگر پنج باعث تعارف است الا نور سطر

قرآن را ہی میم کہ از زمین تا آسمان محیط است و نور سطر حدیث تا آسمان مغموم و نور سطر قول

مشایخ از زمین تا آسمان نقل است کہ شیخ بہا الدین زکریا اکثر در باب دے میفرمود کہ

کہ بر دو خشر و شتر چون از جناب کیر یا بن سوال خواہد شد کہ آے کیر یا در جناب با چه تمہ کر است

آوردی عرض خواہم کرد کہ شنوئی و عبادت سن افغان بحضور آہر دہ ام نقل است کہ

چون سن افغان ملتان بدلی تشریف برد بر آے ہی رفت دید کہ سر راہ سجدے تھے

میکنند و دانشندان کبار در اینجا حاضر بودہ و سباب راستی محراب بجانب قبلہ با ہم صحبت گذر

داز از جلو بعضی بجانب راست و بعضی بجانب چپ نشان قبلہ میدیدند حضرت حسن نیز

دعا بنمایستاد و در رو بجانب قبلہ کرد و گفت کہ بطریق کہ دے سے من ست بنیاد و محراب بنمید

چند اشخاص دانشندان با کلا دے بر فاشند و اعراض ہائے ناخود و میان انہ

آخر حسن با انگشت شہادت اشارت بجانب قبلہ کرد و گفت کہ اگر اعتماد بر قول من نیست

بچشم خود ببیند کہ قبلہ کدام طرف است چون ہمہ مردمان نظر کردند چشم ظاہر زیارت کتبۃ الشکر

شدند و معتقد شدہ ہر در قدم حسن نمادہ نقل است کہ حسن افغان روزی دے در مسجد

نماز با جماعت واکر دو امام با دعالت نماز خطو باے عظیم در دل خطور کردہ بودند

حسن از نظر هاست امام بعضی باطن آگاه شد بعد از فراغت نماز دست از امام برداشت
 و بگوشته مسجد برده گفت ای خواجه درین نماز امام شید و در عین نماز در هلی بند وستان
 رفتید و از اینجا بردها خبرید کردید و بلقان آوردید و از اینجا عبرتی بردید و در اینجا فروختید
 و نفع کثیر حاصل کردید و بیچاره حسن بدبنال شد دست بسته یا برتبه سنگنت در سر گردان در
 حیران نیگر دید پس این نماز را چه نماز گویم که دل در کار و تن با خدا بود و غرض که خوارق و
 کشف و کرامت بسیار از من افغان بنظور سے آمدند که تفصیل آن در کتب سیر مفصل
 درج است و قاتل شیخ حسن افغان در سال ششصد و هشتاد و نهم هجریست و فرار بر
 افوازش بیایان بر و نفع سیر روشن ضمیر سے در ملتان بلند واقع شده از موفت

چون حسن از جهان رفت سال رحیل آن شه دالا حسن شسته طیب گو

عاشق زندگانی من فرما سید جلال الدین میر شاهی میر سراج بخاری سے
 قدم سمرقند از اعظم خانقا سے شیخ بیاد الدین زرگرماتی است از سادات صحیح نسب
 بخاری بود و در هندوستان حجت نشان شخصی که از سادات صحیح النسب بخاری است
 سلسله آما سے کرام سے بوسے می یونند و نسب مبارک بخواب به واسطه سحر
 امام محمد تقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میر سید بدین طریق که حضرت سید جلال الدین میر سراج
 بخاری بن سید ابوالوہاب علی بن سید جعفر بن سید محمد بن سید محمود بن سید احمد بن سید
 عبداللہ بن سید علی بن جعفر بن سید جعفر ثانی بن امام ذوالاکرام محمد تقی رضی اللہ عنہ
 و سید علی بن جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر
 اسماعیل بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر
 اسماعیل بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر بن سید جعفر
 و پهاکری از اولاد ماجد و من و وزیر گو از سید جلال الدین شاهی القاب خطا
 بسیار اند چنانچه میر سراج خود شریف اللہ و ابوالبرکات ابوالاحمد و میر بزرگ محمد دم غلسم
 و جلال که در عظیم اند از خطاب و القاب هاست سے است و والدہ ماجدہ سے
 و حضرت بزرگ اختر سلطان محمود بادشاہ توران بود و صاحب مظهر جلالی الکتاب

مفوض محمد و مہاوالدین زرکرمائتانی ناقل است کہ سید جلال الدین بخاری دلی مادر زاد
بود در روزے در عمرنا باغی باکو دکان ہم عموزی میگردود در آنجا است از شهر بیرون آمد و بیرون
شمر حاقه کتیبه نماز جنازه شفیع مرده میگزارد زنده زرد ایشان آمد و پرسید کہ این شخص کس بر چاکر یا
است این راجہ حالت و زینش است عرض کردند کہ فلانی مرده است و این احتمال بر آن خوانند
نماز جنازه دے است پرسید کہ بعد نماز چہ خواهند کرد گفتند کہ در زمین دفن خواهیم نمود چون
این شنید حضرت سید بر خود بلزیز در غمہ اللہ اکبر بزد و بر سر مرده زنتہ گفت تم بدان اللہ مرده
فے الحال زنده شد و بجایے خود برخاست و در آن شد و قماچہل سال دیگر زنده ماند
چون این خبر رسید ابوالموید پیر عالی گوہر حضرت سید رسید از غم و دلین کرامت بوسے ملائمتا کرد
و گفت کہ بار دیگر مرکب این جنین حرکات بناید شد کہ رخنہ در شریعت غزالو رسینکند عرض کرد
کہ اگر ما لغت شما در میان نیایدے در بخارا بچکس غم دے و اگر مرده شدے زنده شدے
و نیز **منظر جلالت** منقول است کہ سید جلال الدین چون از بخارا ارادہ سفر کرد اول در
نجف اشرف شریف برد و بعد حصول قیوض باطنی از مرقد حضرت شیر خدا علی المرستے
گرم اللہ و بعد در مدینہ شرف زیارت روضہ مطہرہ نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و دیدار از سجا
بشام رفته تا بوقت بقصر حضرت سلیمان علیہ السلام مجاور ماند و از سجا باز مدینہ آمد سادات
کرام مدینہ منورہ بانکار شرافت ساداتی دے بر آمدہ از دے سند صحیح طلب کردند بعد مفا
سیا و فیصلہ بران قرار یافت کہ در نیاب بر فرار بر الوار سید ابرار علی اللہ علیہ وسلم فرستہ
استفسار کرده اید چنانچہ سید جلال الدین با اتفاق سادات عظام مدینہ رو بر دے روضہ
عالیہ نبویہ رفت و گفت السلام علیک یا والدی از اندرون روضہ معلا آواز آمد
او علیک السلام یا والدی و فرمودے **کُلُّ اَمْسِ اَنْتَ تَنْبِي اَوْ عَنِ اَهْلِ عَمِي بِاسْتِماعِ**
این صداسے جان افزا همه سادات شہادت بر شرافت آنحضرت دادند و در عظیم توقیر
بنیز و دندمن بعد از مدینہ در مکہ منظر آمدہ یک کعبہ پرداخت و از سجا بسیر ریح مسکون مشغول شد
مہزار ہا مخلوق خدا را بعبادت ہادی حقیقی براہ راست آدھ و شہہ جنگ سیالان کہ در
پنجاب مشہور و معروف است بنا فرمود و نیز صاحب منظر جلالتی بیغرماید کہ روزے سید

جلال الدین بخاری علیه الرحمۃ اللہ الباری رونق افزا سے حجہ شریف بنود و درجہ و کثرت بود
لیکن از اندرون حجر آواز فکر لغنی و اثبات بگوش حاضرین مسجد می آمد حاضرین با کلبین شیخ
عارف خلیفہ دے سوال کردند کہ یا حضرت با وجود عدم موجودگی حضرت سید شمس الدین
اندرون حجرہ کیست کہ صدائے ذکر آن بگوش مای آید فرمود کہ این ذکر کا سنا نبوشی حضرت
سید است کہ ملام ذکر می باشد و در ملفوظ شیخ جمال الدین محدث ادبی تحریر است کہ
کہ در ویستے تعلق نام قوم افغان کہ تصرف ظاہری و باطنی داشت از ملک سندہ و خطب
بیامد و در راہ ہر دو بیستے را کہ سید ولایت او سلب میگرد چون در اوج آمد خادمی از طلب
حضرت سید جمال الدین اعظم فرستاد خادم چون در مسجد رسید دید کہ حضرت سید در حجرہ
مشغول بحق است از غایت رعب و وحشت نتوانست کہ مکلف حال آنجناب شود باز
پس ترزیش تعلق رفت و عرض حال دے نمود خود سوار شدہ بزرسی آمدخواست کہ
تصرف شود ممکن نبود آخر گفت کہ این سید کامل و اکمل است لیکن افسوس کہ متامل است و اذ
تیر خواہد یافت بحدیکہ عالمی پر از اولاد او خواهد بود و بسیارے از ایشان گنگار و سیاہکار
نیز خواهند بود دلیل اگر متامل نبودے چه خوش بودے ناگاہ این صد بگوش حق نبوش
سہم افتاد و آتش جلال حضرت جلال بخوش آمد دے اختیار بیزین حجرہ آمدہ بنظر بلالت
از درویش دیدے اسحال آتش در نمادش قنار و بسوخت و ہمانوقت جان بجان آہرین
یعون دفنش گروید و پیش قبول نکرد و بیرون انداخت غرض تا نہفت روز نفس آن سوختہ
آتش جلال برین قبر افتادہ بماند چون چنین حال بدید شیخ جمال الدین در ویش شفیع دے
شد و حسب الاجازت آنحضرت در زمین دفن ساخت و صاحب اخبار الاحبار
میفرمایند کہ چون سید جمال الدین سرج بخاری بتمام شہ پہا کہ شریف بردخواست کہ بفرستد
بدر الدین پہا کہ می وصلت نماید و در زیاب سلسلہ بنیابی ہنوز ایشان سنا تیرافت سیاد
از دے طلب کرد و جواب داد کہ امشب ثابت خواہد است پس سید بدر الدین بانشب خدمت
شہ رسالت طیلہ الصلوٰۃ و التیمت را بخواب دید کہ سیفرایا سے اسیر جمال الدین بخاری از
پہران ماست عقد نکاح حاضر خود با دے مستعد کن و در زیاب تکہ میا ایں سید بدر الدین

دختر نیک اختر خود بناگشت و داد و حضرت سید خندرس در اینجا با نذر آخر تجرید در ذریع
 ابن اکتس از اینجا بر آمد ببلقان رسید و بعد حصول فیض عام و فایده مقام از پیشگاه شیخ
 سید الدین زکریا مدانی بمقام اوج تشریف آورد و بعد از آن طریح اقامت آنجا است و در
 اینجا اولاد معوری و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیره و وسع فواید حشمتند
 و اگر چه مشهور است که حضرت سید جلال الدین سرخ را سرفرزند و کینه بودند اما صحیح نوشته
 که اینجا پنج فرزند از جنس داشت اول سید علی دوم سید یعقوب نواسه پسر بادشاه
 نجار حال حقیقی حضرت بود که ایشان را آنجناب بمقام نجار فرستادند و از آن هر دو
 سید یعقوب در نجار اسکنت پذیرفت و بار بطرف هند رجوع کرد و سوم سید احمد کبیر
 از طین عصمت بی بی فاطمه صبیحه سیده سید بدر الدین پهاکری چهارم سید صدر الدین
 محمد غوث پنجم سید بهار الدین احمد که بعد معصوم اشتها داشت از طین عصمت بی بی فاطمه
 سیده شریفه بود و در پنج فرزند چون پنج پسر اسلام در مملکت و تفرقت و خواری و تنگنا
 داشتند و اولاد با سعادت حضرت سید جلال الدین میر سید سید نجاری با قول
 صحیح در سال پانصد و نود و پنج وفات بتاریخ نوزدهم ماه جمادے الاول سال
 ششصد و نود و هجری است و عمر تشریف آنجناب نود و پنج سال و فرزند بر انوار بمقام اوج تشریف

رحمة الله عليه	شیخ ذری تیر بادشاه کمال	شاه دنیا و دین جلال الدین	آفتاب جلال الاجاه
سال تولد در جوانی	تیر عاقبت جلال و وجود	تیر جوان آفتاب دین	تیر عاقبت سلیمان
تیر و آن آفتاب اهل زمین	تیر صلح الدین	تیر صلح سعیدی شیرازی	تیر صلح سعیدی

از شعرے نامدار و فصحاے بلند اقتدار و فضلاے کبار شیرازی است و از نجاران تبعه
 تشریف شیخ عبدالعزیز بن خفیف بود از علوم ظاهری و باطنی بهره وافر داشت و تصانیفش
 مثل چند نامه بوستان و گلستان و دیوان سعدی و غیره بمقتول خاص و عام افتاده
 که احدے را بران جاے حرف نیست و دے بسیار سفر کرد و بسیار عالم نمود و بارها
 بسفر حج یا پیاده تشریف برد و چون بکناره ملک هند آمد و بمسومنا ت رسید بر و در اینجا
 خود را بشکل کفار بمثل ساخت و چپے در مسجد مسومنا ت آمده اعتبار خود پیدا کرد

آخرت بت سوسنات را کہ ہنووان بعد از بت ثلثی سلطان محمود غزنوی انار اللہ برہانہ از عراج
 ساختہ بود و بت ہر روز علی الصبح با تجماع مردمان دست بدعا برداشت و ثلثت
 و شخصے را کہ در دست ادرسن ہر دو دست بت بود قتل رسانید نیز این قصہ را در کتاب
 بوستان بخوبی یاد فرمودہ است و شیخ سعدی از بسیاری شایخ عظام فواید بہرہ داشت
 در اصل مرید شیخ الشیخ شہاب الدین ہمدردی است و شیخ در سفر دریا بہرہ بود دستے در
 بیت المقدس ماندہ بر مقابر انبیا علیہم السلام سفای کرد و بروم آب میداد و چند بار کھنفر
 علیہ السلام ملاقات کرد و نقلست کرد متے شیخ سعدی را با یکی از سادات عظام گفتگو
 واقع شد و آن تشریف در حق دسے سخنماے بدگفت دسے خاموش ماند چون شد
 آن سید حضرت سرور کائنات علیہ السلام والصلوٰۃ اور خواب دید و حضرت رسولی اور
 عتاب بسیار کرد و فرمود کہ فرزندمان ما را شاید کہ بشایخ در دوستان خدا آزار دہند نیز
 علی الصبح بخدمت شیخ آمد و شیخ را رضی کرد و نقلست کہ شخصے از شایخ منکر دسے بود
 شب در واقع دید کہ در ہاسے آسمان کشادہ دلا یک بالہماے نوری بزمین می آسند
 پرسید کہ این اگر ام برابرے کیست گفتند برے فتح سعدی شیرازی است کہ ام ذرا بڑی گفتہ
 و قبولی می گردیدہ است پرسید کہ آن کلام بیت است گفت این بیت است شعر برگزینان
 سبز و نظر ہوشیار ہر دستے دفتر بیت معرفت کرد گا تا آن غیر چون از خواب بیدار شد
 چا لوقت کہ وقت شب بود بزرگاد بہ شیخ سعدی شنانت لگا و از این خواب خبر دہد
 دید کہ چراغے افروخته است و شیخ با داز بلند زور می کند و بہن بیت میخواند و می گوید نقلست
 از خواجہ امیر حمزہ در دسے بخدمت سلطان الشایخ نظام الدین بداولی پریر و شفیق خورش
 حاضر شد دید کہ آنجناب بطالوہ کتاب گلستان کہ تصنیف شیخ سعدی است صرف است
 بخدمت بنیشت چون شیخ از مطالوہ کتاب فراغت یافت عرض کرد کہ اگر ارشاد کردو
 ہندہ نیز یک نسخہ کتاب کہ بطرز و طرح کتاب گلستان باشد تصنیف کند با اسم بہارستان
 موسوم سازد فرمود کہ مناسب است پس در چند ایام کتاب بہارستان تصنیف کرد
 و بخدمت شیخ حاضر آرد و شیخ فرمود کہ ترک الکتب درین کتاب بسیار و انصاحت و بلاغت

دارے و نانش نیز ہمارے استان ہمارے اما گلستان سعدی گلتانے کہ رسول مقبول
 صلے اللہ علیہ وسلم را در میز میز ما نیز میسر و چون این شینا شکستہ خاطر شد چون شب شد در خواب
 کہ سرور کانیات علیہ السلام و الصلوٰۃ بر تخت بنوت جلوہ گراند و شیخ سعدی روبرو در سلطان الشان
 بجانب راست دست بستہ ایستادہ اند و حضرت شامشاہ رسالت بطالو کتابی مستقول اند
 چون سرز پیش رفت دید کہ کتاب گلستان سعدیست و دست آن کتاب مقبول جناب
 رسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیت بہت ولادت با سعادت حضرت شیخ سعدی شیراز سے
 در سال ۱۰۰۰ ہجری قمری قات با اتفاق اہل جبار در سال ۱۰۰۰ ہجری قمری قات با اتفاق اہل جبار در سال
 سال ۱۰۰۰ ہجری قمری قات با اتفاق اہل جبار در سال ۱۰۰۰ ہجری قمری قات با اتفاق اہل جبار در سال
 وصالش زنجبیر پروردگار
 شیخ محمد یحییٰ قدس سرہ از اعظم خلفائے شیخ الشیوخ ہجرت
 ہجرت چنانچہ شیخ نجیب الدین برغش شیرازی رحمۃ اللہ علیہ میفرماید کہ روز سے با
 جمعہ از اصحاب در خدمت بابرکت شیخ الشیوخ بودم کہ درین اثنا شیخ یحییٰ مخاطب شد و فرمود
 کہ یکے از اصحاب از خانقاہ بیرون رود و در سے غریب کہ در اینجا بماند و او را ہمراہ بیارد کہ
 بوسے آشنای بمشام جان من رسیدہ بہت یکے از اصحاب بحال بیرون رفت و کہے
 را یافت باز آمد و عرض کرد کہ کہے یافتم شیخ باز بہت فرمود کہ دیگر بار بر در خواہی یافت
 او باز رفت و سیاہی دید کہ از کرت سفر و غربت کو فرود سے رائندرون آدر چون روبرو
 قصد آن کرد کہ در حال منشد شیخ بوسے فرمودانے محمد نزدیک ساکازتہ بوسے آشنای
 ہی آید پس بگشت و پہلو سے شیخ نشست اول با ہم سخماے معرفت گفتند بعد از آن سفر
 حاضر کردند و فیض خوردند چون من روزہ دار بودم شیخ فرمود کہ اگر روزہ دار باشد
 بحال خود باشد بعد از طعام شیخ الشیوخ بخوردن انما مستقول است بیخس دانہ ہائے آن
 از دہان مبارک بیرون آدر و پیش خود می نماورد در خاطر مگدشت کہ من این دانہ ہا را گرم
 کہ گشت آب دہان شیخ بدان رسیدہ بہت و بان انظار کریم چون این خیال در خاطر مگدشت
 آن سیاہ دست فراز کرد و آن دانہ ہا را بگشت و بخورد و بر دوسے من نظر کردہ تبسم نمود

صلی اللہ علیہ وسلم
 از خواب
 سرف
 شیخ سعدی
 کتابت ملک
 چون سرز پیش رفت
 رسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیت بہت
 در سال ۱۰۰۰ ہجری قمری قات
 سال ۱۰۰۰ ہجری قمری قات
 وصالش زنجبیر پروردگار
 شیخ محمد یحییٰ
 جمعہ از اصحاب
 کہ یکے از اصحاب
 بوسے آشنای
 را یافت
 او باز رفت
 قصد آن کرد
 ہی آید پس
 حاضر کردند
 بحال خود
 از دہان مبارک
 کہ گشت آب
 آن سیاہ دست

داستم که آنکشف خاطر ادا نشسته است بعد از آن شیخ الشیخ فرمود که شیخ محمد حافظ قرآنی است
لیکن تنها خوانده است کسے از اصحاب می خواهد که شیخ محمد بر در بفرود و سنا قرآن پیش
خوانده باشد بعض اصحاب که حافظ قرآن بودند یعنی اقبول کردند و نیز در حافظ گذشت اما بر
سبان نیاروم و حواله به اختیار شیخ کردم آخر شیخ دسے را حواله این کرد و گفت شیخ محمد بر در
پیش علی شیرازی رفته فرودے از اجزای قرآن خوانده باش چون شب شد شیخ طیسے
که خادم شیخ محمد بود نزد من برآمد و شمه انا رے بیار و دوگفت که نیمه آرین انا شیخ الشیوخ
تبادل فرموده باقی برایے تو فرستاده است تا بدان انظار کسی دین فرموده که این عوض آن
داتا نارست که شیخ محمد فرودے بود پس من بدان انظار کردم چون نماز بیع خواندم من بنماز خود فرود
درین اثنا آن سیاه شیخ محمد بنی نزد من آمد و سلام گفت من جواب گفتم بنشست و هیچ
گفت من نیز هیچ گفتم پس او یک جور از اول قرآن خواند و برخواست برفت روز دوم هم
همچنین کرد و روز سوم آن جوان وظیفه خود بخواند گفت میان من و تو حق اوستادی و شاگردی
شده از حال خود میگویی که من سیاهی از شهر نیمه و بایاے بر بانی در بنجا آمده ام اما تیر از زانیده ام
پیش من اوصاف مشایخ شیراز بگو من اوصاف مشایخ شیراز آقا ز کردم و نام هر یک
که در آن عصر در شیراز بود بیان نمودم باز گفت که اسامی زها و گوته نشینان شیراز بگو نام
ایشان نیز بگویم چون تمام شد دسے از بوش برفت چنانچه من ترسیدم که بگردگش متعم
شده بود زانے در در آن حالت باند بعد از آن بوش آمد و گفت در شیراز فتح و بیداریم
الکون تو نام ایشان یک یک باز بگو تا من هم وصف ایشان بگویم من نام یک یک گس
میگفتم دوسی چنان وصف یک یک کس میکرد که گویا همین وقت از نزد ایشان آمده است
و از سلوکے دعال و لباس و وضع هر یک خبر میداد باستماع آن بسیار تعجب کردم متعقد
ولایت و کرامت دسے گفتم بعد از آن گفت که یک کس از میان کردم و بنام من بودم
ست از اوج ولایت در افتاد و نامش از دفتر ادلیا محو کردند گفتم سبب چه بود و گفت با دش
شیراز تا یک ابو بکر ابوے ابرادے پیدا آمد و بخدمت دسے رفت و مال و نعمت بسیار
بوے داد ازین سبب از قرب حق بغیا پس من آن سخن را یاد دادم چون بشیر از آمد

حال حسین همچنان بود کہ گفتمہ بود نیز گفت کہ دیگر سے از زہاد شیراز کہ یاد کرد سے کہ ترا
 نشان زدہ است کہ است ظاہر کن تا بہ ہم چند نذرینہ کردم بخاطر من یا نہ از نظر و کفش من
 و گفت آن حسیت مرا یاد کند کہ از ہر سے در غیر از بود کفش دو ختمے چون بسفر برین آمد ہر دور
 بخت کفش ترک داد و گفت این نشان مست تا بمینی و مرا یاد کنی چنانچہ چند سال مرا با شیخ
 محمد سیاہ مینی صحبت ماند انواع را حتماد و ہما از صحبت بے بمن رسیدند لگھاہ از شیخ
 ایشوخ فرقد خلا یافت و ولایت خود باز گشت و بسیار خلق میرد سے خد و فوات شیخ محمد علی
 صاحب فرقتہ الصلی کہ در ذکر شیخ کرام سہروردی بسال ششصد بود در ہر لیست علم نجاب
 یکصد و بیست و پنج سال ہر روز **محمد چوہست از زبان زین العابدین** | **بجنت شدان علم با کمال**
 نزول جلوہ گرفت تا رنج خود **سہیل مین** | **باہتاب از ل** | **اکملیر الدین عبد الرحمن**

بن علی سیر از سی از اعظم خلفا سے پر خود بود چون مادر سے بوسے خاک شد
 شیخ ایشوخ شہاب الدین بر سے دے یاہ از فرقد مبارک خود فرشا چون تمول شد
 از ار سے پر شایند و اصل فرقد کہ قبل از ارادت در دنیا پوشیدہ شد آن بود چون بزرگ
 بنجدت پذیرش نول گشت در ترتیب یافت و در ایام حیات پذیرنج گرفت سب عہدہ خواہ
 دید کہ برومہ سلمہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم آمد و سلام گفت از رومہ آواز بر آمد ملک السلام
 یا ابانما شمشی پدرش از ان حال در شیراز مطلع شد و اہل خود را از ان خبر داد چون از سفر حج
 باز آمد پدرش مشغول شد و حدیث روایت کرد و تصنیف نمود و از عمدہ تصانیف دے
 یکے ترجمہ عوارف است در ان کتاب تحقیقات صادقہ از کسف و الہام بسیار مذکور
 و ابواب فتوح ظاہر سے و باطنے بر سے دے کشف شد و دیگر اہل بند
 مقامات از ہند مشہور شد از خود ماہ رمضان سال ہفتصد و شانزده چوہست یافت از **لف**

عبد رحمانی ظہیر الدین دے **شد تو از دنیا عمیم اندر جان** | **از امام علقمہ تا شمس** | **بجو**
عارف رحمان کومہ دی بخوان | **خواجہ کرک سہروردی قدس سرہ از کالمین** | **فت**
 و عقلا سے مجاہدین بود و ارادت بنجدت حضرت شیخ اسماعیل قریشی سہروردی بزرگوار
 شیخ بہاد الدین زکریا لسانی داشت و خواجہ اسماعیل نیز ارادت و خلافت از حضرت عم

کتاب

همه کوه را خود داشته بمقامات بلند کرامات از جنود رسیده بود و با حسب الایمان فیضی مان
 در موضع بندر دلی که بجانب غرب بقاصد یک فرسخ از شهر آلا آباد است آمده متوطن شد در خلفه
 کثیر بجلوه ارادت دے در آمدن خواجہ کرک نیز کار عملاے و فضلاے روزگار بود و در دے
 کردید و حالتے غریب و عجیب مایه حال دے گشت آنرا شیخ اسماعیل خصیت حاصل نموده
 در قصبه کره رسید و ساکن شد در از غلبه حال طریق مایه پیش گرفت در نظر خلق پیوسته شراب
 می نوشید و خواست عادت بسیار از دے سر بر میزد و در صاحب صلاح الولايت از تاریخ نظامے
 نقل می کنند که چون ملک علاء الدین علاء در برادرزاده سلطان جلال الدین خلجی دریا وقت حکم
 کوه و مانگ پور داشت و لشکر بسیار جمع نموده بجانب دیوگر رفت و تمام آن ملک تا خارج است
 قوستے ہم رسانید سلطان جلال الدین از اراده دے واقف شده خواست که بطریق
 اولیا نمازین دیوگر بدست آرد لغذا ارد علی پر کشتیها سوار شده متوجه قصبه کره شد ملک علاء الدین این
 اراده دے واقف شده خواست و پیش خواجہ کرک رفت و در بنیاد مندی تمام در خواست متعلقه
 نمود و خواجہ کرک از استغراق سربز آورده گفت که هر که بسازد با تو جنگ سرد کشنی تن در گنگ
 ملک علاء الدین ازین بشارت خوش حال شد و بعد از دو سه روز بتاریخ بمشغولاه رضخان سن
 شصتصد و نود و پنج سلطان جلال الدین بجان قسم کشته شد که خواجہ کرک فرموده بود چنانچه کتب
 تواریخ تخریفات بعد از آن ملک علاء الدین خود را بحطاب سلطان علاء الدین مخاطب ساخت
 و بر تخت دلی نشست و خواجہ کرک ماهر سلطان المشایخ نظام الدین بداد کرد
وفات دے بر ادیت صحیح در سال مئصد و شصت و شصت و شصت است

چو از دنیا بگذرد پس برین رفت	شده کوفین پیر واقف کرک	ز من خواجہ اناسے دھالش
بفرمان از حق عارف کرک	همی حسینی همی و روی قدس سره نام نامی داسم	
گرامی دے حسن بن سید عالم بن سید ابے الحسین دامل دے بقول منافع الای از کره یوست که دے ست و دیهات خور عالم بود معلوم ظاهری دباطنی و ارادت نمکست حضرت شیخ نهاد الدین نیکر ناملسانی تفریشی جو اسطه دیگر دے داشت دے در لایعین بسیار است چنانچه کتاب کثیر از روز و ذاکسایرین در سبت الارواح و شرح الارواح و علم		

در یوم جنینی منظم کرد نظر ثانی نمود و کتاب گلشن را از آن شهر تیرین تصانیف و سبب آن
 و سبب تیردے آن بود که اول بطریق باگیری نوکر بادشاهی بود در دے در صحرانسیپ
 در بنال آموه داشت چون بدر رسید و خواست که تیرے بر او افکنده و شکار کند آموه ایستاد
 و روے سوے دے کرد و گفت اے سید خدا کسے تر ما را اهل محبت محمد پیدا کرد محض
 بر اے کار طاعت و عبادت خود آفریدید بر اے شکار کار بیجان است حالاً تو همه کارها
 خود را بکار ساختی و کار شکار من برداشتی این بگفت و آموه از نظر دے غایب شد چون میر
 این تقریر شنید آتش طلب حق در مجسمه بے کینه دے مشتعل گشت و سبب آموه را هر چه در دست
 دست برداشت و همراه قافلہ سفر پیش گرفت و بلقان آمد و بر اے بادشاهی فرود گردید چون
 شب شد شیخ الاسلام با والدین لمائی رسول علی الحدید و سلم را خوب دید که سیر مایه فرزند
 بر حسینی و قافلہ است اورا از ایشان بیرون آورد و بکار حق مشغول کن علی الصبح حضرت
 فکر با بذات بایرکات خود در قافلہ رسید و بالامل قافلہ آواز داد که میر حسینی در میان شما کیست
 همه اشارت میکردند شیخ اورا از میان قافلہ برگرفت و نزد خویش آورد و در تربیت فرمود
 تا بقامات عالی فاضل گشت چون کارش تکمیل رسید بعد عطله خرقه خلافت حکم
 مراجعت نجاسان داد و حضرت میر انیر روشن ضمیر شرف توحید یا نتم بهرات آمد و قیام نمود
 همه اهل بهرات میرید و مقصد دے گشتند و سالها سال در اینجا قیام فرموده طالبان حق بحق
 رسانید و وفات آن جاسع الکمال بقول همه اهل توارخ شب آدینه شانزدهم
 ماه شوال سال هفتصد و هفتده هجره است و صاحب کتابت الانس و مجر الواسطین تاریخ وفات
 دے هفتصد و نهم و نهم هجره میفرمایند و غیره آن اشرف الاشراف با اتفاق اهل سمرقند هفتصد
 سال است و دفن مبارک در بهرات بیرون فرار خواجہ عبداللطیف علی الرحمۃ الفیروز الخاوری قریب

از مولف میگذرد با غرض نشانی	دے میر جهان گیر حسینی	نداشتند بهر سال انتقالش
که قطب الاولین میر حسینی	یعنی الحسن بن علی بن ابی طالب	بسال وصل آن بر حسینی
بگو قطب حسن اهل صفایم	اگر بر حسن بن علی	حسینی است آن سید پاک ذات
که بیست سال اول احوال او	چون رفت از جهان بر آید	اگر در چشم حسن سال اول

۴۴

شیخ احمد عشوق از اعاظم خلفا سے شیخ عبداللہ بن عارف بن شیخ ابوالدین دگر بلات
 اول در قندہار توطن داشت و در سے بود و ایم انحر کہ خط سے شرب شرب زندگانی نسبت
 کرد و پدرش محمد قندہاری و قندہار دوکان تجارت میکرد ز اتفاق وقتے شیخ احمد بکار تجارت
 در ملتان آمد و دوکان تجارت در بازار میسااحت روز سے شیخ عبداللہ بن راکر در
 زراہ میرفت نظر فیض اثر بر بردے افتاد چون در خانقاہ رسید فارم فرستاد و فرود
 طلبید چون موسم گرما بود براسے شرب شیخ شرب تے آور دند شیخ قدر سے ازان شرب
 بچشید و باقی بو سے عطا فرمود مجرود خوردن فور باطنش روشن گشت و شرب معیب
 مشرف گردید و نے اسحال نقد و جنس دوکان خویش ایتار در دیشان خانقاہ کرد
 تجرید بغیر پدر پیش گرفت جو معی کہ تا ہفت سال در یک پہچتہ بندگد برانید و در جات
 عالیات خایرند لقلست کہ روز سے شیخ احمد در آب غسل میکرد جناب اسمے
 دست مناجات برداشت و گفت آئی تو باد شاہی فارطاعت بندگان خود بی نیام
 و محض بعنایت بنیات خود بندگان بے بضاعت رومی نوازی تجی محبت تو کہ
 مانا ز قرب مرتبہ خود کہ مرا بجناب تست آگاہ شوم قدم از آب بر گزارم نذر اسید کہ مرتبہ تو
 بدرگاہ ما آنت کہ بسیاری از خلق گنگار بویسا جمیل تو بر زمر مشراز آتش در فرج آزلدیم
 و در بہشت رسانم عرض کرد کہ آئی نعمت ترا حد سے در محبت ترا حد سے نیست بر این
 آگاہانم فرماں رسید کہ ترا محبوب و مشوق خود ساختم تا طالبان را عاشق ما سازے
 شیخ احمد چون این بشنید از آب بیرون آمد و لباس خود پوشید و روان شد در راہ
 ہر جا کہ میرسید از مردم سے شیند کہ شیخ احمد عشوق می آید و صاحب تواریخ فرستہ بیفت
 کہ جذبہ عشق شیخ احمد بجا سے رہا کہ از جان و اہل جان بجز خود و دیگر کہ حالت بد خویشی
 از اداسے فرایض ہم خبر نداشتی علما و فقہاء و کلف مال شدند کہ تا نماز فرایض خود
 حکم اسلام تو جاری نیست گفت کہ سن قدرت بخواند انما نذر ام و اگر می گویند کہ نماز خود
 سورہ فاتحہ نخواہم خواند گفتند کہ بے فاتحہ نماز درست نیست گفت اگر فاتحہ نماز آنگ
 و آنگ کسین نخواہم خواند گفتند کہ بے آنگ کسین خواندن فاتحہ درست نیست

و نماز نیم دست نخواستند تا آنکه شیخ بر تکلیف دینی علماء در نماز ایستاد چون بایک گنبد قیامت
 شریف رسیدند برین موصاف نظر و اسه خون چکیدن گرفت و تمام خرقه آلوده بخون گشت تا آنکه
 تا شکست گرفت اسی حکما درین روزت من را میفرماید من وفات آن جامع الکملات

در سال مفضل است	چو احمد از جهان بر فنا رفت	مقاله یافت اندر در جهان
بجو ساس ز محبوب خداوند	اگر محبوب حق احمد خوان	بمع ضیاء الدین رو

قدس سره از شایگان بار است و خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی بود سلطان علاء الدین
 علی بادشاه بنده در دلی فرید رسد شد بسیار متفکرم بود بعد وفاتش سلطان قطب الدین
 مبارک شاه پیشتر هم مطلقا رادت بگوش خود انداخت و وفات و سه بقول صاحب کرمه
 چشمتکه قریباً در کسر سلطان المشایخ نظام الدین ذکر یاد است نیز درج کتاب خود کرده است
 بخصه در است دیکر بجزی است که سال قبل سلطان قطب الدین مبارک شاه از دست و خان
 هم پان بود و بقول دیگر از اهل شیراز سال وفات شیخ ضیاء الدین روی مفضل است
 سه است اما اولی اول معروف است و الله اعلم و عمر پنجاب نیز یکصد و سه و پنج سال
 رسیده بود که در وفات سر روشن نیز خود را نمود و یک سال بزیست از مولف

چو رفت از جهان آدر غلده جان	الکوز دره الاصفیاء سال از
حضرت لعل شهباز سندی	سوی سالی قدس سره

صاحب سماج الواریت میفرماید که سه صاحب کلمات طائری و باطنی و لغزات صوفی
 در مضموی بود و خوانش و کلمات بے اعتبار از سه بطور می آید اصل و سه نیز از سه است
 و از سادات عظام سنی است و نام نامی و اصل گرامی و سه بر سرید عثمان میرد و خلق شیخ الاسلام
 سبوا الدین ذکر بالمتانی است چون جدب و کستی نبایت داشت یا پند احکام شرع بنود
 و طریقه ملائم پیش نظر داشت و در نظر مردان مشرب و اکل مسکرات و کیفیات معروف ماند
 و آب گیاه جبر بسیار بنویسید و لباس سسج داشتند و خطاب شهباز از نگاه پیر و شفیق
 بسے معاشده بود و در خلق بسبب طریق لایسته و سه بحضرت شهباز قلند را شهباز نبایت
 بسبب امور خوارق و کرامت بسیار از راه در نظر خلق متفق و میرد سه گشت بلکه تا حال از

مزار پر انوار سے ہم کثرت ذات خوارق ظاہر میشوند و شجره آبا سے کہ امام حضرت لعل شہا
 بدین طریق درج الاخبار لاولیا الشریف الشرف است کہ لعل شہا بن سید حسن کبیر الدین بن
 سید شمس الدین بن سید صلح الدین بن سید شاہ بن سید خالد بن سید محب
 بن سید شتاق بن سید نور الدین بن سید اسماعیل بن سید امام جعفر صادق بن امام محمد
 بن امام زین العابدین علی بن سید الکذین امام حسین رضی اللہ عنہ و نسبت نامی آنجناب
 کہ سوا سے نسبت سہم درویدہ امام جعفر صادق بن سید بدین طریق است کہ حضرت لعل شہا ز میر
 حضرت شیخ جمال مجر دووی میر سید ابراہیم مجر دووی میر شیخ مائل سید دووی میر سید
 میر تقی سجانے دووی میر امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ وفات آن جامع الکالات
 باحوال اہل اخبار در سال مقصد نسبت و چار ہجری است و غرار بر انوار در ملک سند بمقام

سیدمان از اشراف ترین مزارت است بر ان فیض و برکت از مولف جو عثمان دار در دنیا
 برفت و باب بنت شہزادہ اہل جوارح الشرفا عارف محبوب شہزادہ

شیخ رکن الدین ابو الفتح سہم زردی دین شیخ صدر الدین عارف شیخ
 بہا والدین نوکریا ملتانے قدس سرہم صاحب سجادہ راستین شیخ بہا والدین بہا
 خود است و از پدر خود نیز فرقہ خلافت دار در غناد سے صوفیہ کہ سیکہ از مردان دستمالیف
 کردہ است ذکر کرامات و خوارق عادات سے بسیار سیکند و اولاد از فر سے بی بی راستی است
 کہ در دست راستی رب العباب و حافظ قرآن بود و ہر روز یک ستم قرآن کر سے نارادت بخند
 خسرو شیخ بہا والدین زکریا داس لقلست کہ قنہ بی بی راستی در شب ماہ نو با
 سلام نجدت خسرو حاضر شد در آنوقت شیخ رکن الدین ابو الفتح بیعت ماہر در بیعت
 ادب و خسرو بہا والدین زکریا بظہنیش برخواست و نہایت بگرم نمود حضرت بی بی خلیل
 خسرو خود کہ خلافت عادت بزرگان نسبت خود دان بطور آخر نہایت متعجب شد و دست بستہ
 باعث آن دریافت نمود فرمود سے بی بی این فظیم فظیم نسبت بلکہ فظیم فظیم است کہ در
 بطن عفت است کہ او چنانچہ مانعان بر جمع در زمان است لقلست کہ مرد سے حضرت شیخ
 بہا والدین زکریا بر چار پاس یکزدہ ششم بود و متارہ ملک بر پاہ پنگ منادہ بود و شیخ

صدر الدین رشید فرشی بود زانوسے آداب نشسته و شیخ رکن الدین ابو جبار سال
 باندہ ہا سے چہا پامی گرفتے گشت و بیازی مشغول بود ناگاہ بقضا سے عالم مغولیت
 دستار جہد بزگوار از پام چار پامی برداشته بر سر نهاد شیخ صدر الدین بوقوع اینحال انگ
 بر دے زد گفت کہ با ادب باش حضرت شیخ بزرگ فرمود کہ نشست کن کہ حق دار دستار
 زما این دستار بوسے عطا کردیم چنانچہ آن دستار از ہا روز در صندوقتے نهادند و بعد وفات
 پدر عالیقدر چون شیخ رکن الدین بر سجادہ بنیشت ہمان دستار بر سر نهاد و عقود عالیہ
 کہ بجدایج دے از پیشگاہ شیخ الشیخ عطا شدہ بود پر کرد و رونق افزا سے سجادہ عالیہ
 نقلت کہ شیخ رکن الحق دالدین در پاسے بود سے از فیض آئی ہر کس بہر حاجتے
 کہ بدست دے آمد سے دامن خود بردار گوہ مراد یا نتمے چنانچہ خلق اور اقبلہ حاجات گفتند
 وسیعہ جلال الدین مخدوم جہانیاں و شیخ عثمان سیاح و دیگر بزار ہا شاہج عظام نمٹ
 اکرام ازان خوان لغت عام یافتند و دے دوبار در عہد سلطان علاء الدین و سہ بار
 بوقت سلطان قطب الدین رونق افزا سے دہلی شد و سلطان علاء الدین با وجود عود
 و استکباری کہ داشت باستقبال اینجناب موافقت دے و دلاکتیہ بر زر آمدن و حکمت نگہ
 بعفت ترفیض پیشکش کر سے و شیخ ہم قبول فرمودہ مانور مستحقان ایتار کر سے و شیخ
 رکن الحق دالدین را با سلطان المشایخ نظام الدین بدوئی قدس سرہ مجتہد عظیم بود و با
 فرمود سے کہ از طمان تا دہلی مرا محبت نظام الدین اولیائی آرد و نقلت کہ وقتے بروز جوہ
 سلطان المشایخ نظام الدین و شیخ رکن الحق دالدین گنج پور گوار در مسجد کیلو کرمی جمع تہند
 شیخ علاء الدین اسامیل برادر شیخ رکن الدین ہم حاضر بود و بجا طرا و گدشت کہ چون آنوقت
 درینجا قرآن المسعدین واقع ست لگ در میان این دو بزرگ نکتہ علی گفتہ آید خالی کف دست
 پس بخدمت برد و حضرت عرض کرد کہ آیا چہ حکمت آئی بود کہ حضرت رسول قبول صلی اللہ علیہ
 وسلم از نکتہ اللہ بیزینورہ ہجرت کرد شیخ رکن الدین فرمود کہ در خاطر ما این میگردد کہ بعضے
 کمالات باطنی حضرت شاہ مسالت علیہ الصلوٰۃ والتیمت موتوہ بہ ہجرت بودند و مقدر بود
 کہ چون از کرم ہجرت گفتند در مدینہ تشریف آردند کیل آن کمالات بمصوبل اسجا شیخ نظام الملک

حال دین چون این تقریر بشنید فرمود که در ظاهر بنده خلاف این تقریر خطور میکند که بعضی اقصان
 اهل مدینه بسبب نقصان طاهری و باطنی خود استطاعت آن نداشتند که از مدینه در کر سیده
 حصول سعادت نمایند خدا سے جل شانه از راه کمال فضل و کرم خویش که مدام بجای بندگان
 ما چیز مصروف است آنحضرت را از مکر در مدینه فرستاد تا آن اقصان بجای رسند و دولت
 لاف زوال بے طلب و سوال با ایشان رو نماید غرض ازین تقاریر شسته و نموده غیرین
 پیامین بر دوز برگوار بود وقوع آمدند لقا است که شیخ رکن الدین چون بدین یاد شاه
 تشریف می برد ز ما سنے تخت روان که بران سوار سے بود بیرون دیوان شاهی ایستاد
 و خلائق اهل حاجت که رسامی ایشان بدیوان شاهی مشکل سے بود عریض خود با نوشتند
 بر تخت روان آمد آخستند و شیخ نزد سلطان رسید و اهل بنام سے انارت فرمود که عرض
 اهل حاجات پیش سلطان پیش کن سلطان عمره عریض با خود مطالعه میکرد و بعلم خود جواب
 با صواب هر یک سایل تحریر می کرد چون عریض با تمام سے رسید شیخ از دیوان سلطنت
 مراجعت میفرمود پس تشریف بردن آنجانب پیش سلطان محض بسبب فضایل اهل حاجت
 بود که دوستان خدا را در هر کار نیت بخیری میباشد لقا است که در ور سے شیخ رکن الدین
 و محفل سماع حضرت سلطان الشیخ نظام الدین تشریف آرد چون سلطان ایشا شیخ
 حمد جدا آنخواست که بر فیض شیخ رکن الدین دست بیا ان و سے زود گذشت که
 سلطان الشیخ بفرزد و بعد از ساعتی باز حضرت سلطان بوجده فرماست شیخ رکن الدین
 خاموش ماند بلکه خود هم بظیم ریاضت تمام و قبلی حضرت سلطان دجید و کیر و ایستاده با نذر
 بوجده فرمت از سماع مولانا عالم الدین علامه تفسار حال کرد فرمود که بجهت اهل بنان
 بلاد عالم ملکوت دیدم چون دستم هم برانجا میرسد و امان و سے گرفتار تو اجداد از دستم بودم
 شیخ در عالم جبروت بود او را از اختیار خود فوق دانست خاموش ماندم لقا است که چون
 سلطان نیات الدین تعلق شاه جده فتح و کسب مراجعت موسے و اهل کرد شیخ رکن الدین
 هم در و اهل تشریف میداشت چون بمقام کوشک بولور که از دلی بفاصله در کرده پیرش
 سلطان محمود تقریر کرده بود رسید در آنجا قیام کرد و شیخ رکن الدین بر بدین با و شاه

در اسباج شریف بر روزی سلطان غیاث الدین و شیخ با دیگر حاضرین زیر سقف کوشک
 بی بی طعمای نیمروزه بنویز از طعام فراغت نیافته بودند که شیخ سلطان فرمود که عمارت این محل
 جدید است صلاح وقت آنست که روزی را بنیاد بریزید بباد اگر بنیاد سلطان گفت بعد فراغت از
 طعام بروین خواهیم رفت و این سخن دو سه بار تکرار یافت اما سلطان چون جواب میداد آخر شیخ
 با حادمان خود دست امانت شد از اسباج برخواست چون بدین رسید بتوقف عمارت بنیاد و سلطان
 با امر اسه خویش زیر عمارت آمد و جان بجان آفرین سپرد و انبیا و اعدی سال بقصد و دست فرج خیر
 که سال وفات سلطان المشایخ نظام الدین است بوقوع آمده بود و فریب در مجمع الاخبار
 گویم که روزی سلطان غیاث الدین از حلالا ناظم الدین پرسید که کاسه کرامت است از کرامت
 شیخ رکن الدین لمسانی هم ملاحظه کرده یا گفت که روزی بر زحمه خلق التدریج دیدم که کبریا
 قدوس شیخ رکن الدین بمجلسه کبیر کرده اند در خاطر من گذشت که شیخ رکن الدین شیخ است از
 اسماے الهی دارد و گفته من نیز دانشمندم مجلس توجیه من میکند در راه و مردم که با داد و نوبت شیخ بزم
 در این سلسله از او به پرسم که حکمت در سنت مضمفد است متناقض است چون شب شد و با قعود
 دیدم که شیخ رکن الدین جلوا در مطلق من بر سکین چون بیدار شدم ذایقه شیرینی در خلق خود یافتم
 در دل فکر کردم که کرامت همین است که شیطان مثل بصورت شیخ شده در خواب می آید و عوام لازمه
 می رود چون صبح است بخدمت شیخ فرتم و بے آنکه گفتگو سے بوقوع آید فرمود که خوش آمدید
 منتظر شما بودم که مولا تا کے می آید جواب سلسله ایشان گویم و بدین که جنابت برود و فرج است
 یکے جنابت دل و درم جنابت تن جنابت تن از قرب زن حاصل میشود و جنابت دل از قرب
 و صحبت مردم ناممور و چنانچه تن باب پاک میشود دل باب دیده پاک میگردد و مضمفد است متناقض
 سنت جویت صله الصدق و سلم باب پاک که لون و لحم آن گردیده باشد میکند حکمت درین
 رفع حدت است از همه اعضاے وضو و بمانند که بطوریکه شیطان مثل بصورت حضرت مردگان است
 علیه السلام و صلاه می گردد همچنان بصورت مشایخ که درستان خداوند مثل میگردد و مولا نا
 اگر چه بنیاد دانشمند است لیکن اگر مردم در کاست اما از حال خالی است پس من جواب سوال خویش
 کانی یا فرمود و صحبت نمودم لقلست که چون ایام وفات شیخ رکن الدین قرب رسید عمل از آن

سہ ماہ از خلق گوئی گرفت و اصلاً از جہ و برودان تشریف نئے آورد دیگر وقت اداسے نماز فرمود
 از سہ بار پنج نشانزدیم ماہ رجب المرجب سال مقصد رسی و پنج باقوال صحیح در عہد
 محمد فلقی و بقول بعضی در سال مقصد رسی دہار و بعد از عصر مولانا ابوالدین محمد اللہ
 مجتہد مہلبید و فرمود کہ برو سہاب بخیر و تقویٰ ماہی ساز و بعد نماز سہ رجب صلوات
 ادا یکن بخواند و سہ سجود نماید و جان کن سپرد و معنی سہا و کہ حضرت شیخ رافضی زینود بعد
 وفات آجناب فرزند ان محمد اسماعیل بلا در حضرت بر سجادہ شہادت قائم شد از مولف

شیخ زکریا الدین دوسے دو بیابان	شہر جوزین واللفنا سوکھتا	طش دان پاک کن لکھن
نیر نور محمد رکن الا ولسا	پیر دین رکن عالم کن بیان	سال وصل آن شہ عالمی
باز شاہ دین رکن الدین بگو	ماشود حاصل بوشش مدعا	پس بعد سن دوران کن تم
ہم بخوان منصور رکن الا ولسا	گشت از سر و بقال اویمان	پیر اہد پاک رکن الا ولسا
العیاذ باللہ رکن الدین از دنیا	عسان شد سال وصل آن کن	زر کن بحق والدین قطب قطب
دگر قطب الہدای کن الماراکین	شیخ حمید الدین ابو حاکم قریشی النکار سے	

علیہ رحمۃ اللہ الباری از طفا سے کہا شیخ زکریا الدین ابو الفتح ملتان سے تارواہن
 طرق نیز فیض عام و فایده نام حاصل کر و لقب بلقب سلطان التاکیکن گردید نسبت ابائے
 کرام دوسے پند در اسط حضرت ابو صفیان بن حارث اصحاب حضرت خاتم النبوت پیر سہ
 بن سبطین کہ شیخ حمید الدین بن سلطان بہا الدین بن سلطان قطب الدین بن سلطان
 سید الدین بن سلطان ابو علی بن شیخ المشایخ شیخ موسیٰ نہکاری سے بن شیخ
 ابو طار بن شیخ المشایخ ابراہیم ابو الحسن علی ہاشمی نہکاری بن شیخ محمد نہکاری بن شیخ
 ابوسف نہکاری بن شیخ تشریف عمر بن شیخ تشریف عبدالوہاب بن ابو صفیان بن حارث
 قریشی رحمۃ اللہ علیہم جمعین و جد بزرگوار سے سلطان قطب الدین بادشاہ دیا کچ تم ان
 بادشاہ عظیم انسان بود و جد ما در بی سے سید احمد تخریقی ثم اللاموری است کہ ذکر خود
 مدد ذکر حضرت تفرقات بخواند آید لغایت کہ چون سید احمد تخریقی از طون
 مالوفہ خویش مازم سمت لاہور شد و وصیہ سیدہ بی بی طن و بی بی تاج مابل خود

همراه داشت و در راه ببلد کبک تهران رسیده نزدیک بی بی حاج بشا هزاره جهان و الدین بن سلطان
 قطب الدین نمود و از بطن عفت آن عقیقه سلطان جمال الدین و سلطان التارکین التارکین التارکین
 حمید الدین حاکم قدس سره متولد شدند و سلطان التارکین خوشترین برادر بود و در روز نهم
 سه ساله بود که والد و ماجده و سه بخت تخی بوست در سلطان قطب الدین نیز وفات یافت
 و سلطان جهان الدین پسر بزرگوانی بر سر تخت فرمان فرما شد که پنج تهران شکن گشت و داده
 سال بادشاهی کرد و بعد به سبب جاذب حقیقی بزرگ سلطنت فرمود و ملک ظاهر سنه
 هجری سلطان شهاب الدین برادر خود کرده فقیر شد و عازم مکه جهت کعبه شد و اهل بطواف
 بیت الله و بعد از آن زیارت در مدینه طهر و نبوی صلی الله علیه و سلم شرف گشت و
 در آنجا بشهر مین رسید و شکن گشت و به حالت خجسته و فقر و بیاد تخی مشغول گردید چون دو سال
 بر خیال منقضى شدند سلطان شهاب الدین وفات یافت باز و سه و در روز چهارم سال
 یکم ایرابو البقا دوم ملک عمر در ماند بنابر آن بادشاهی ملک نصیب سلطان جمال الدین
 حاکم گردید و سه تا بست در یک سال کجبال عدل و داد بادشاهی کرد آخر کار ترک
 که سلطنت کرده بجای خود و سلطان ابوالبقار بر تخت سلطنت قائم نموده از وطن
 مالوفه خویش محبی بی طیفه با فوجم محرم خویش با پای توکل و تجربه در و ایست
 الامور شد و در لامهور آمده بخدمت حضرت سید احمد تخته ترمزی بقدمادری خود حاضر شده
 مرید گردید و کسب طریقت کمال زد و نموده خرقه خلافت طریقه عالیه سطاریه پوشید چون
 سید احمد تخته زاوده اهل فرا رسید فرمود که آسایم بقدر نصیب تو نزد عزیز است
 که در خاندان عالیه همز ایست پس و سه بعد وفات سید احمد در بغداد بخدمت شیخ
 شهاب الدین عمر سه روزی حاضر شد و از آنجا نصیبت یافت که نصیب تو بخشیش
 شیخ رکن الدین ابوالفتح بن صدر الدین عازم بن شیخ بهاد الدین بکر یا ملتانی است
 که هنوز عهد ولایت او نرسیده است و از من امیدوارم که عمر در آرایش و زمان حج
 کنین الدین را در یابی و خنده خویش از او بگیری پس حضرت شیخ حمید الدین حسب الامتياز
 شیخ شهاب الدین عمر سه روزی در نمان شریف آفرید و در مدینه منظر طور عقده

صاحب شجره کن الدین مانده چون شیخ زکریا الدین بر سینه شجرت قیام فرمود و بخدمت دوسه نشست
 و بیعت کرد و بچکالات ولایت رسید و تقابست کرد و از سه شصت هزار در رسد سلطان
 غیاث الدین تغلق بدین شیخ حمید الدین حاکم آمد و دید که دوسه در یک گوشه خانقاه نشسته
 خرقه مبارک بدست خویش بپیچیده میکنند و زیر شجرت در دل گذرانند که از تو قریب این غیر
 نیکو دند غشیر عیشم هم نیافتم که این محض بسے نوای است که خرقه خویش میدزدد شیخ بنور باطن
 بر خطره دوسه مشرف شده کلاه عالیجاه خود که بر سر داشت کج کرد و سما کمال رود شخص
 و خادمانش که همراه بودند گشتند پس از تقصیر خود قیام شده در پاس شیخ افتادند آخر شیخ
 رحم فرموده و کلاه خود را بدستور راست فرمود و بجز در است کردن رود و ایشان یسیر
 راست شدند و صاحب رساله حمیدیه از شیخ جمال الدین ادچی نقل میفرماید که روزی
 در دینش بخدمت شیخ حمید الدین آمد در آن حال خادمنی را از خادمان شیخ سگ یونان
 گرفته بود و حال دوسه نسبت یوانگی بجان رسیده و شیخ در غمخواری و بیمار داری
 دوسه متوجه بود در دینش در دل گذرانند که عجب است که شیخ حمید الدین چنین مقام کمال باشد
 و میرد دوسه با بقدر از گرفتاری سگ دیوانه قریب المرگ باشد شیخ بنور باطن بر خطره در دین
 واقف شده بجان خادم دیوانه فرمود که بجای سگ ترا سگ دیوانه گرفته است آب دهن خود بنیاز
 که شفا خواهی یافت و از خداست تمنا کنی تو هم که تو اولاد تو تار و زریاست هر گاه که آب
 دهن خود بر زخم سگ دیوانه بنیاز دهم یعنی سفلیا یا بد پس خادم آب دهن خود بر زخم خود
 انداخت و جان تو گشت نند بخت شد و بعد از آن دوسه را اولاد دوسه بدین شخص دادند
 مابین مانده و اولاد با سعادت شیخ حمید الدین بقول شیخ شتر الله صاحب است که
 حمیدیه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال الفصد و مفاوذ فوات تبارین نسبت دوم
 ماه ربیع الاول سنه مئصد و سی و هفت است در مدت عمر شریف که صد و هفت
 و هفت سال بود و از نیرنگان خاندان سعد و در یک احوال بقدر طویل نماز که معتقد بود از آن زمان
 حاکم که حمید الدین دوسه بود و شاه با کمال و شجاعت بن گو حمید الدین و اما که ربیع
 سرور انواریدش از سر زلفی پس حمید الدین سلطان کنان در قم سال و لا ای امین

باز خرم زبیر کشتن شاه جهان	از شمال آن کتر دسے زمین	از خرد خیز دم والی شد عثمان
رحلت آن ساکن خلد برین	سیح و حیه الدین عثمان صیاح سناسی قدم سر	

مرید شیخ زکریا الدین ابو الفتح سمرودی لما فی سبت دیر قاضی حمید الدین سناج و دیوایل
 حال بسیار پریشان قدم بود از سناسم و در دلی براسے نوکری سلطان آمد پیش دیوانیان
 سید و پرتما بنو کبری نوایندگی نوکشد روز سے دسے را گذر بطرف کنار آب افتاد شیخ
 زکریا الدین را دید که نماز یگذازد کشتن محبت حق دانش در گرفت و کشتان کشتان سو
 شیخ اور در چون شیخ از نماز فارغ شد و دید و سر در قدم آور و دیدم در دست از یک کلمه
 و بار برداشت و مجاهد شیخ از دلی بملتان بدلت و کار خود تکمیل رسانید خرقه خلافت یافت
 و در ظرف و بقره یکانه روزگار شد که سواسے تهنیدی پنج از اسباب دنیا با خود داشت و از
 ابرین یا عصا که تردد در دیشان میباشند هم مجبور بود و بعد عطای خرقه خلافت از سلطان حضرت حاصل کرد
 بسایمی روزی زمین پروا در بار بیت الله و مدینه منوره در بیت المقدس غیر مقابرا دنیا و دنیا پس
 گشت و از بسیار شیخ زکریا بن نعمت آفر حاصل کرد و در در بیت الله بقوا مع خود و حکم گرا بودید
 که خضر علیه السلام او را سایه کرده او حضرت بسیار کرد و خضر علیه السلام لباس خویش مه دستار
 بوی پوشانید و گفت در دلی شهرت اجد نظام الدین قداوم کرد و صحبت خضر علیه السلام بدلی حضرت
 سلطان المشایخ نظام الدین حرام و کرد و زرد نمونجا داد و شیخ و حیه الدین یار فیض کامل از
 خاندان حشمت حاصل کرد و صاحب و جد حالت و سماع گردید نقلت که چون سلطان
 غیاث الدین تعلق بست قتل خسرو خان قائل سلطان قطب الدین بر تخت دلی تنگ
 اور انداد سماع با کید تمام نمود و حکم داد که منظر بے وقواسے پیش کسے معنی سرود نموید
 و نیند بانس نازمان کنید و خواهر شد و علاسے دلی مخمیرے با عرض سماع بر سر
 دست سلطان المشایخ نظام الدین نوشتند ازین سبب هنگام سماع با لکل سر گشت
 هیچ نواسے را تاب آن نبود که زبان بنمود و دیکتا اید تا اگر دوزے میرسن حوال

فروش بمقابل بخدمت شیخ عثمان سیاح حاضر شد شیخ از راه شوق و ذوق سماع بلغمی گردید که آهسته آهسته
 بیخه یا شتره که تا تیر بختند و گوش من بجان ایمرسن در دوازه بند کرد و آهسته آهسته
 اغثن آغاز نهاد و این بیت بزبان آورد در راه روزین برآمد ملازعتقاد و کافر محمدی شد
 در صوفی چنانچه هست به از استماع این بیت شیخ را تواجدها برود و بے اختیار
 برخاست و در رکبشاد و گفت که با او از بلند گو میگوید چون آواز سماع بر آمد هزاران هزار صوفی
 اهل سماع حاضر شدند و از تواجدها ایشان عوفا عظیم برایشان در دلی تا مغلق آباد
 که یک فرسنگ زمین بود اهل حال و تصرف جمع آمدند آخرین ضرر گوش سلطان رسیدند
 که چون خسرو خان نکلوم بدقتل سلطان قطب الدین ترانه باوشاهی بر صوفیان تقسیم کرده بود
 در هر یک صوفی لکمه یا سنگه گرفته بود آن تذکره را بیارید تا به بنیم که شیخ عثمان سیاح چند لکمه سنگه
 شکر آه گرفته بود تا اسحال مطالبه دایمی آن کنیم که ظاهر خلاف حکم مکرده چون تذکره سلطان
 آوردند و سلطان ملاحظه کرد معلوم شد که شیخ عثمان در آنوقت هیچ شکر آه گرفته بود بلکه
 دایم کرد و این سبب سلطان بسیار خوشنود شد و شیخ را نزد خود طلبید و دعوت نان
 در شربت پیش کرد و قوالان را نیز انعام داد و عطا فرمود و تا سه روز شیخ همان بادشاه ماند
 و هنگام سماع گرم بود و نظری کرد و با سماع سماع تجویز شده بود و گفت و قال جامع الکمال در سال هفتصد
 و هشتاد و هشت بهر بیت الهی چون سفر کرد حضرت عثمان از جهان فنا بجلد برین
 عقل محمد دم اولیا فرمود سال تحویل آن شته حق بین گفت مرد در دیار تاریخش
 با بنیاب نعتین و حمید الدین نیز عثمان جا بدست بخوان سال تحویل و بصدت عثمان
 شیخ صلاح الدین در دیش شش و سهر و روی قدس سره میرد طایفه شیخ
 صدر الدین غلف شیخ بها و الدین زکریا طمانی است از جد بزرگ بود و عالی مرتبه و با شیخ
 نصیر الدین محمود چراغ دلی مامور و مصاحب و همسایه و فیض کل مل از خاندان حشمت نیز
 حاصل کرد و آنچه از جانب سلطان محمد بن خیات ملدین بملق بشایخ غلام ایاز تکلیف
 میرسد و سیاست سلطان را بیخ بخمال نمی آرد با سلطان سخنان سخت می گفت و در
 اجداد غرقه خلافت سهروردیه از طمان بدلی آمد و درین جا ماند و درین جا وفات یافت

مقبول عالی در سن نزدیک قمر شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی است نقلت کرد و در سجده
 در راه بر اسب را بهوار خوش رفتار سوار رفت ناگاه بر اسب نازیانہ زرد آن زخم بر سرین اسب
 نقش گرفت شیخ بر آن جوان غضب کرد و بنگاہ تند در دسے مگر سیت فی الحال آواز اسب
 بر زمین بغیت اردو بدوشش شد چون مردمان دیدند آن زخم نازیانہ بر سرین شیخ
 نیایان بود و وفات شیخ صلاح الدین در سال مہنصبہ چہل ہجرت است از مولف

تقدیر دین صلاح الدین در وقت جون زین ہر دروا القدر از خلق آمد عیان تاریخ او
 ہم صلاح الدین دسے بکر کرم شیخ علاء الدین ملتان فی قدس سمرہ از عالم خلفا
 شیخ صدر الدین عارف بن بہار الدین زکریا ملتان فی سب بغایت عاجز ہذا ہذا فی عالم
 معلوم طابری و باطنی در کرامت و خوارق مشہور ہجرت خود غنی تمام داشت و شیخ اور خطا
 محبوب اللہ محاسب فرمود و دسے را با سید جلال الدین مخدوم جہانیاں را رابطہ است از
 محبت کمال بود و وفات دسے در سال مہنصبہ چہل ہجرت است از مولف

کشتن جو در پشت برین مثل مہربین علاء الدین لفظ نصرت جو ان تاریخ
 نیز شاہ کبیر علاء الدین سید میر ماہ سہروردی بن سید نظام قدس سرہ
 از کاظمین روزگار و وزیر گان صاحب اسرار است پیر او سید نظام الدین در حاقہ ہلاکو
 از بیضا و بدیا رہندوستان افتاد و بقیعہ پیرایہ منوطن گشت در میر ماہ ہجرتش بقصد تحصیل علوم
 ظاہری بخیرت میر سید علاء الدین جادری کہ از خلفا سے کاظمین شیخ این شیخ شہاب الدین
 و با شیخ نظام الدین سلطان المشایخ بلادی ہمعصر بود حاضر شد و کلمات و مقامات بلند
 رسید و نیز از سید اشرف جہانگیر سنناتی پستی فیض کامل حاصل کرد نقلت کہ سید ماہ
 را بر سے بود سبذناج نہ نام کرد سے کامل بود ولایت خود را بفریب خمر پوشیدہ دانستہ
 چنانچہ در حجاج الوالات تحریرت کہ رفتہ ایر سید ماہ را جاری صعب رہود و سبذناج
 از کمال بلکہ ہمینی جاری پیر بر خود گرفت و وفات یافت و خود را خدا سے پیر خود کرد و در بلکہ
 صحبت یافت شیخی در خاطر میر ماہ گذشت کہ ایاب سبذناج ماہ پیر م بعد و تا چاہل گذشتہ باشد
 آنما قباہان شب مجاور سے بر مرقم سبذناج خفہ بود کہ این سبت برف دست مجاور خط

بنظر ایشان شد تا آنکه از زنده بود نمونگشت شعرا بگوای مرغ زبرک حمد و ثناء که جان تاج مبر
 عرش بردند حضرت میرا به با شیخ جلال شیخ نظام الدین ابوالوید که در قصبه کول آسوده
 صحبت و محبت تمام داشت و فوات حضرت میرا بقول صاحب معارج الولايت در حال
 منتصد و نهقا و دو کجولیت دفرار بر انوار دوسه در قصبه مزاج زیارت گاه خلق است
 و دوسه عمر نهایت در از یافتن چنانچه از وقت شیخ نصیر الدین محمودی دلی تا زمانه تصرف جنگ
 سمنانی حیات بود از موفی **چون شد میرا در بخت بلند** **بر میل آن شاه روشن نقین**
 یکی نیز کتاب سید گو **دگر کن رقم ما در روشن نقین** **شیخ حاجی چراغ مشرف**
 قدس سره از اعظم خلفا سے شیخ رکن الدین ابوالفتح لمسانی صاحب مقامات بلند
 اکرامات اجمند بود و کجول حصول عرفه خلافت از بر در دستنفر خویش بولایت طغز آباد
 در در انجا رسیده بهدایت خلق صرف شد و خلق کثیر بدایت دس قبرب حق رسیدند
 و بقیه بقعه دعا کردن دس بر شیخ کبیر میرا سید شرف جا نکه سمنانی که جوان مبری و دعا
 کبیر شیخ کبیر دس که قبل از مرگ من بیچمال مبری در مناقب حضرت سید شرف
 سخن اهل حقیقت تحریر گشت نامت وی در سال منتصد و نهقا و یار دفرار بر انوار و طغز آباد
 رفت چون از جهان بگذشت **حاجی اهل دین معراج بلند** **جلوه گر گشت سال تا در**
 اهل دین نور دین معراج بلند **میرا سید جلال الحق والدین الملقب بخدم**
بنا میان بخاری علیله الرحمه البهار سے میرا شیخ سید جلال الدین شریف
سید بخاری اجمی است و دوسه فرزند و لبند سید احمد کبیرین سید جلال الدین
سرخ است و سید صدر الدین را جو قبال برادر حقیقی است و دوسه دلی ما در یاد بود
که از همه ضروری آثار بزرگی بر نامه حال دس جلوه گر بود و ندید چنانچه نقلت که حضرت
مخدوم مهت سال بود که در زنگر گوارش سید احمد کبیر اول خدمت شیخ جمال الدین خندان
مرد و دست بوس ایشان شریف ساخت در آنوقت شیخ طبعی پراز فرمانده خود داشت
و فرمود که بجا همان مجلس تقسیم سازند چون حصه مخدوم مخدوم رسید خویش آخار نهاد و دستها
خرا را نیز از خلق فرمودی بر شیخ جمال چنان چنین دقتیسم شد و فرمود که یا سید جوا

بر او خسته فرود می نمود و ما در خود روزی جواب داد که خرمی که از دست حق پرست
 تنها نصیب ما کرد خسته ما سه آن نباید انداخت که خالی از فیض و برکت نخواهد بود ازین سخن
 شیخ نجفایت خورشید در در حق محرم دعای می کرد و فرمود که بابا شما آن پسرانند که هر
 مردمان خود در غیر خاندان مشایخ عظام را در دشمن خواهیم کرد صما حسب خیر الاخیار را
 میفرماید که خردم بهمانان اول میبرد و خود سید احمد که میزند بعد از آن خرقه خلافت بزرگ
 از عم بزرگوار خود شیخ صدر الدین المشهور محمد غوث پوشیده بعد از آن ارادت بخدمت شیخ
 رکن الدین الباقع لمسانی سپرد وی آورد و از دست خرقه خلافت یافت و نیز کلاه ارادت
 و خرقه خلافت از شیخ الاسلام سند الحنفین شیخ عیض الدین عبداللہ المطری در حرم محرم مدینه
 معلی حاصل کرد مدت در سال در ملازمت دس لازم ماند کتاب عوارف و دیگر کتب
 سلوک بخدمت دس مطالعه کرد و مانند طاعت نمودن تلقین ذکر پاکی و شیخ عیض الدین فرمود
 که معارض باطن نشاء و شکر کار زودن بوقوف است در اینجا باید زنت چون محرم کار زدن سید
 شیخ امام الدین برادر شیخ الاسلام شیخ امین الحق والدین کار زونی فرمود که سید جلال الدین
 بنماری ادبی فقه باقیات من کرده بود در آننا سه راه شیطان در او فرود و غوغ باز نمود
 که شیخ امین الدین فوت شد بنا بر آن اول طرف مکه منظر رود آدرده حال دس بوقت مرگ
 حسب الاثرات شیخ عیض الدین در اینجا خواهد رسید چون مقدمت که حاجات من اینجا
 رسید پس تو او را سلام من برسانی و سجاده و قرائت من بر وی بری و لطیف من وانی پس سخن
 و سجاده حق است بیکه در خرقه خلافت از من تو عطا میگرد پس خردم چند دس در گذرد و آنجا
 پدید رفت و از شیخ امام الدین با انواع انواع فروع فیوض شفیض گشت و خرقه خلافت یافت اینجا بطرف
 مکه رفت تمام و عواقبین در بلخ و بخارا و قراقران سفر کرده و از بسیاری مشایخ کما را خرد فایده دس
 نمود و بسیار چیز نداشت که از اهل کشتن حج اکبر بود و در عهد سلطان محمد تعلق شیخ الاسلامی
 دسند خانقاه محمدی در سیستان با مضافات بوسه مخصوص گشت نقلت که
 حضرت محرم را با شیخ امام عبداللہ الباقعی که در مکه منظر بری در شافریه دس امام صاحب اکرام بود
 بسیار صحبت و آشناء و دس حضرت امام در بیت الله محرم فرمود که اگر در بیوقت در دس

در ایشان اهل دل دفات یافتند اما تبرکت ایشان همه در نصیرالدین محمود بود دست
 دو سینه چراغ دلی است در محبت دوسے باید رفت همان زمان حضرت مخدوم عازم محبت
 دلی شد و بعد قطع مسافت و در دلی بخدمت شیخ نصیرالدین رسید شیخ چون صورت مخدوم بدید
 فرمود که حضرت مخدوم را بواسطه ارشاد امام عبدالقدیر ایمن حسن زن برین نیمه بود فرمود چو است
 که بر این غیر نوازش فرمود مخدوم جواب داد که رحمت خدا بر امام عبدالقدیر ایمنی باد که مریدین
 در گاه ملک با نگاه بر اسے حصول دولت غلط فرستاد آخر کار شیخ نصیرالدین هم فرمود
 خاندان چشت اهل بهشت مخدوم عطا فرمود و نوازش کرد و باید دانست که مخدوم همان
 خلیفہ چارده خانوادہ است که در اسیب ربیع سکون نمود و صد ہا نفر او شاخ را دید و حضرت
 کرد و کلاہ و غیرت خلافت یافت و آنجناب را از سبہ خانوادہ با سلسلہ عالیہ قادریہ عالیہ از سبہ
 محبت و اعتقاد حاصل بود در خزائنہ جلالی کہ از لغویہ حضرت مخدوم است می نویسد شیخ فی الدین
 غوث اللہ غنی عمداً در جلالی قدس سرہ میفرماید کہ طوبی لمن رانی و لمن اراد ان ینظر
 و دوسے قطب الکونین و غوث الدارین در برین قول صادق است و من ہم امید دارم کہ
 کہ بموجب این کلام حق النیام حق تقاسے بر من رحمت کند کہ سلسلہ من بیک واسطہ دیگر بلاد
 شیخ بہا الدین ذکر بالمتاسفے شیخ ایشوخ شہاب الدین ہمدردی میرسد شیخ شہاب الدین
 حضرت غوث الاعظم قدس التدریرہ العزیز را دیدہ است و عرفہ تبرکات ایشان دارد حضرت
 میرسد اشرف جہانگیر ہمنانی قدس سرہ در لطائف اشرفی آورده کہ من اکثر بزرگان وقت را
 ملازمت نمودم اما انقدر حقایق و معارف و دقائق و عوارف و کشف و کرامت و خواص کہ از
 مخدوم بہا بنیان صادر شدہ از هیچ یکے از شیخانہ از شاخراہ ظاہر نشدہ و چون با بن نصیر
 بر بر اول سعادت ملازمت حاصل شد با انواع مقامات و اصناف درجات از انوار
 قطیبت و غوثیت بہواخت و در رتبہ اول کہ رتبہ ملازمت دوسے در خلوت دوسے
 در آمدیم اعضاے مبارکش را بہفت جا جدا جدا افتادہ دیدم کہ ہر یک عضو علیحدہ علیحدہ
 با داسے تناسے حق میل و علا شغول بود از ملاحظہ اینحال متوجہ بہتہ منے احوال بحال خود
 باز آلودہ ہر کہ این مقام ترا مبارک بات مجربہ دوم کہ خلوت آنجناب در آمدیم سلسلہ کونین

تجلی انوار آلمی بترجمه بسم شده بود که در تمام محو برنده دیاره های گوشت از سوراخ های
 در دیوار بر رون آمده بود بر در استیاده مانند بعد ساعته بحال خود با آید و فرود آمد انقیام
 تمام باک با خد صاحب صلاح الولايت میفرماید که چون شیخ علاء الدین قطب بنگال
 چشمی که بر روی شریف پیدا شرف جهانگیر سنانی بود در بنگال بحالت نزع رسید با صاحب و
 اجاب خویش ارشاد کرد که نماز جنازه من کس نخواهد گذارد الا سید محمد مهابیان که
 اصحاب میران شدند که در محال محروم در خطه اوج است چگونه نماز جنازه بیج حاضر شود
 چون شیخ وفات یافت و جنازه شیخ برداشته شد حضرت محروم در آنجا نمودار شد و نماز جنازه
 با امت خود گذارد و بلکه براس تربیت شیخ بود قطب العالم خرد در در اینجا تمام فرمود و
 بر سجاد بخصی خود نشاند و با انواع نعمت نواخته از اینجا بخویش شریف برد و ابی انجلی
 اکابر استقبال کردند و در میز نشاند و صاحب انوار عظیمه و انیس انقا و ریه میفرماید
 که روزی حضرت محروم بخانه خود تشریف داشت که ناگاه آتش عظیمی بر روی گاه در گرفت
 و شعله عظیم نمودار گشت محروم شسته از خاک برگرفت و یا شیخ عبدالقادر صاحب الدین بجای
 آید از این خواند و بر خاک م کرد و سوسه آتش از اخت آتش بکبار بر دست لطفست
 که خانبان مزار که وزیر سلطان فیروز بود بحضرت محروم اعتماد داشت با وجودیکه سلطان
 فیروز بملک خود میدر و متقدرا انجذاب بود و تفسی خانبان بپیر یک نویسنده را بوسه
 من الوجوه در بند کرد و لغایت شدت مبتلا نمود و نویسنده بر جوع بخت محروم آورده محروم
 نمه بار بدر خانه خانبان تشریف برد و اندرون باز نداد چون بر تبه دم اتفاق تشریف
 افتاد و خانبان زبانی خادسے گفته فرستاد که اسے بد غیرت نداری که بار بار آئی
 با وجودیکه من ترا بدر بار خود بار نمیدهم ما هم برابر برابر تکلیف و تصدیع مینوی حضرت
 محروم جواب داد که خانبان بگویند که برابر گمی آیم این آملن بیج بار سناط من راه
 می یابید که ابر و ثواب آن از برای لغالے می یابم الا مقصود این سایل حاصل مینوی
 و تو مشو جب غدا مینوی و میخواهم که بارے کار آن مظلوم هم بر آید و تو هم از جناب سار
 سرخرد شوی خانبان چون این سخن شنید سخت موثر افتاد و بر سر نه کرد در سن ۸۰

چند روز پیشان را دستمال گرفتہ زجر و قندی از مسجد بیرون آمد تا براسے خویش مجلسی بنایے
میسر کند مخدوم چون ایحال بدید فرمود اسے سومرہ مگر تو دیوانہ شدہ کہ درویشان را از بار میرسانے
بجو دیکہ این سخن از زبان حق تر جان مخدوم برآمد سومرہ دیوانہ شد و جامہا بر خود پیار و حاجت
و سلبو با عقل شدہ از مسجد بیرون رفت و سنگ بر مردمان سے انداخت ڈر بازار ہماڑیا
بر منہ نیکبخت آفرید ہذا شکل اور بدست آوردہ پانچویکے دند چون خیزد ز بل خیال بگفتہ شد
مادر سومرہ کہ پیر لاکسن سلاک بود خدمت آنحضرت حاضر آمد براسے درستی حال پسر خویش
بچشم گریان رسیدہ بریان عرض کرد فرمود کہ اول بسیارید غسل دہید و جامہا نو ہوتا میند
دیزارت تفرہ شیخ جلال الدین خندان رو بہ دید بعد از ان پیش من آریہ چچیان کردند چون
سومرہ بدیدار بر انوار آنحضرت سرت گشت جمال خود بہانکہ در سر در قدم نہاد دومید شد و یکے
از واصلان حق گشت و از مولانا محمد شہر الدین ایچی نقلست کہ در فرج آخیرین من
مہرہ حضرت مخدوم بود چون بر جہاز سوار شد درویشان را در دل گشت کہ اگر ما ہی بدایم
بریان کنیم و کباب آن بخوریم مخدوم از خور باطن بر خیال وقف شدہ فرمود کہ انشا اللہ ما ہی
براسے کباب تا خواہد آمد ہا وقت ما ہی بوزن دہن از آب جمید و بر جہاز افتاد و خلام بگفتند
و بریان کردند و کباب آن جملہ اہل جہاز تقسیم ساختند چون بسا حل زمین غریب رسید جہاز
برآمد و داخل شہر و اسلاام جتہ گردید و فرسے زیارت ام اعلیٰ بی بی خواہد اسلاام
آنشرف بر وقتضا لہان روز تا بوتے در زیر فرا حضرت خواہد و زندخواستند کہ دفن کنند
حضرت مخدوم از ایشان پرسید کہ این تابوت کدام کس است گفتند کہ این جنازہ گریست
کہا در شیخ بدر الدین بینی سے گفتند تا سی سال در حرمین الشریفین مجاور بود و دروزار کہ
بتجدہ آمد و بعد نماز عصر تلاوت قرآن مشغول گردید کہ در عین خواندن قرآن جان حق تسلیم کرد
باستماع ہمیشی مخدوم سر و ہیکر بیان تفکر فرود برد فرمود کہ این بزرگوار را دفن نکنند تا یکے
ہزار زندہ باشند پس تابوت لایا پس شہر آوردند و بجد سے کہ بر کنارہ دیاست نہاد
نقش را از تابوت بردار و ہر برسائے سجدہ نماز کردند و حضرت مخدوم فرمود کہ جامہ و بان
از مسجد بیرون روند و دروازہ مسجد محکم بندند چون ہمہ مردمان از مسجد برتند و در دوازہ سجدہ

علاوہ غرق خلافت صاحب ولایت و یار قنوج شد و بدان سمت رخصت یافت چنان
 در آنجا رسیدند و ہام خلق بسیار ازین سبب سکونت شہر قنوج اورا خوش بناید و از آنجا
 برآمدہ بموضع را جگر برآب و سیلے گنگ سہ متوطن شد و بعدایت خلق شہر قنوج گشت
 و قہقہہ و فغان شیخ انخی بدینطور درج مہلج الولاہیت بہت کمال دے برور ہمشینہ بتاریخ
 شوال سال ہشتصد و یک ہجری وفات یافت چون غسل و کفن ہو تو قہ آمدیرونی کرد و فغان
 دے بود کہ در نوہا خار نما و میگفت کہ ہوسو سخی جنبدولی کامل بود اما برزیدہ ہشت ہنگ
 روز ہوس و نامبارک سہت وفات یافت کاش بدورین بروز وفات نکو سہ ہ مخدوم
 انخی نے ہمال سر از کفن برآورد و فرمود کہ اگر نزدیک نوامرورد و نہ گن سہت امروز من نفل
 نمی کنم فردا نفل خواہم کرد پس یکروز دیگر برست در روز دوم کہ یازدہم شوال روز چہار شنبہ سال
 ہشتصد و یک بود از ہجیان بر طلال ہجرب از ہمتعال میوست از مولف

ندرز و بنیاد در پشت برین	سر در لقیانہ جمشید	گفت سر در بسال مجلس
اکمل داد لیا شہ جمشید	سید علم الدین پلاہین	قدس سر ہا زبیر کا

روز کار بود در لباس غنی کب سلوک اہل سلوک سے کرد و از کامل ترین خلفائے
 بعدیان حضرت مخدوم جانیان سہت و با مخدوم انخی را جگر سے محبت داشت ال
 از سادات ترفرت کہ بر سید کمال ترفری در زمان سلطان علاء الدین خلجی ہندوستان
 آمدہ در قصبہ کینیل متوطن شد بعد از ان یکے فرزند ان داد کہ عبد کلان شیخ علم الدین بود
 از کینیل برآمدہ در قنوج سکونت اختیار کرد و فرزندانش سبہ جا سکونت پذیر شدند سید
 عبدالقادر حموی و میر صدر جہان از قنوج برآمدہ در قصبہ بہانی متوطن شدند و دیگر بلوہلان
 در قنوج ماندند و میر سید علم الدین با شارت مخدوم انخی جمشید در جون پور رفتہ نو کہ سلطان
 ابراہیم شد و پیشہ پلاہان جاگیر یافت و ہا ہا سکونت گرفت لیکن از ظلمہ قوم ہنود و محبت
 دست نیندا لاجرم ہجرت مخدوم انخی جمشید را جگری انہا کرد و حضرت مخدوم در قصبہ
 آمدہ قلاہ انجا ستم ساخت و در ہا کرد سادات پلاہان تا قیام فیماست در انجا ہاشند
 و میر سید علم الدین معاصر میر سید انشرف جاگیر ہمنانی سہت بلکہ سال وفات ہر دو

بزرگوار گیتی و با هم خط و کتابت نیز داشتند و ارتباط محبت بغایت مستحکم بود
وفات سید عالم الدین در سال هشتصد و هشت فرار پرانوار در ریلا دن از مولف
رفت از دنیا چو در خلدورین | علم دین آن عالم عامل و سلم | گفت سر در سن سال مملکتش
عالم اسرار با سلم بنی | شیخ کبیر الدین اسماعیل مهر و روی قدس سر |
مرید و خلیفه و نبیره حضرت مخدوم جهانیان است و بعد وفات آنجناب بخدمت حضرت سید
صدر الدین ابو تقال برادر دوسه کمال مخدوم جهانیان حاضر مانده کار خود تکمیل رسانید
و در ولایت مقام جاسی یافت و بر کرامت و خوارق اشتها گرفت در او ایل حادث
و یزآن بود که بوقت نیم شب زیارت فرار پرانوار مخدوم جهانیان میرفت و با گشت نهاد
نفل در دازه فیض اندازد روضه معلی می کشاد و اندرون میرفت و نماز پنجگانه کلام الله
میخواند چون بیدین می آمد باز با نشارت انگشت نفل قائم می ساخت شبی که کعبه بوی
بر سر روضه حضرت مخدوم بود او این حال چشم خود دیده تمام ماجرا حضرت سید را جو
تقال عرض کرد شیخ کبیر الدین ازین حال نور باطن واقف شده آنروز بر اسه خواند
سبق و اخذ بر کات و توجه بخدمت سید را جو حاضر گردید حضرت سید از نزد خود طلب سید
واعزاز و اکرام بسیار نمود و شیخ کبیر الدین را در دفرزند با جمال بودند که عبد الشکر
دوم عبد الغفور که جامع جمال ظاهری و باطنی بودند در علوم تفرعیت و طریقت عالم کامل
و کامل و اکل و ارادت بخدمت والد بزرگوار خود داشتند و تربیت صوری و منوی
بمضمون بیدر عالی گوهر یافتند چون روز وفات کبیر الدین رسید و دو پسر از ناز و خود خوا
دیخود خاص خود سرفراز کرد و فرمود که بعد از من هر مشکلی که شما پیش آید نزدیک قبر من
بیا هر کرده باشدید که جواب با صواب خواهد یافت چنانچه بعد وفات شیخ همچنان بوقوع
می آمد که چون برود پیش راضی باشد مشکلی پیش آمد بر تر فریدر علی که هر سوال می کرد از عالم
محب مشرف می گشتند وفات شیخ کبیر الدین سال هشتصد و هشت پنج است از مولف
جلوه گر چون گشت در خلدورین | سر عالم باه دین اکبر کبیر | از خبر دست جو سال وصل از
گفت تا آن شاه دین اکبر کبیر | سید صدر الدین المعروف شیخ ابو تقال سهار

علیہ الرحمۃ المبارکی انما عالم خانہ سے پدربزرگوار خوشی سید احمد کبیرین سید جلال اللہ
 شریف المدینہ منجہ بنجاری ایچی ست وازیر اور بلند اختر خود سید جلال الدین مخدوم جہانیاں
 نیز فرقہ خلافت داشت و داشت و بعد مخدوم جہانیاں بر سید مہایت و ارشاد ششست شیخ
 معلوم نظامی بیاضی آراستہ و بزبور عشق و محبت پیرا پستہ چکس کتاب نظر وے مدانت
 یوان روبرو سے آمدے زبان سید کم کشادے دم پختے و برجہ از زبان مبارک فرمود
 سبحان بوقوع آمدے و اذ خلق محمد و فریہ بعد داشت کہ مخدوم جہانیاں بارہا مدتی وے
 فرمودے کرتی جل دعلا مارا بخلق مشغول ساخت و سید صدر الدین راجو و تغال داد و دے
 ہیشہ در عالم اشتغاق بودے و جہ خدا با کسے دیگر کارنداسے و بیشتر مردم پیوند سلسلہ حضرت
 مخدوم بواسطہ وے دارند و بعضے بواسطہ حضرت ناصر الدین محمد فرزند مخدوم قدس سرہ
 نیز بر سید نقلت کر دے پیرا جن قتال ریش نینھے کہ انفلو انش بود کہ بر
 جہے برتر اشیداد بخدیت حضرت سید آمدہ استغاثہ کر دے و کہ خاطر جمع دار و ریش خود
 بدست خود خواہد تر اشیداد بوقت بر آن حضرت سید را حملے تر دے و کہ انجام را طلب کر دے
 و پیش خود نشاند گفت ریش من بر اش جام بر سید و بہمانہ شستن سوت بہا سے
 رو پوش گردید چون جام نہا بد پستی خود و تعارض بگرت و ائمہ پیش روے خود نہا و تا
 و کمال ریش خود تر اشیداد نقلت کہ چون حضرت مخدوم جہانیاں بر مرض موت بیمارند
 مواہم نام دار و غفارسی نویس دعا کم مقام ارجح کہ از طرف بادشاہ تحصیل را ارجح بود
 بلے عبادت حضرت مخدوم حاضر شد و گفت خدا تعالی و عدہ لا شریک ذات
 پاک حضرت مخدوم را رحمت و ہاد کہ ذات مبارک حضرت مخدوم ختم الامالیہ است بطوریکہ
 ذات دالہ درجات سردر کائنات علیہ السلام والصلوۃ قائم کل انبیا بود چون حضرت
 رسول و فاتی یافت موت ختم شد جہانیاں یوفات حضرت مخدوم و ملایت ختم تھا
 جناب مخدوم چون ابن عن شہید سید را جن قتال فرمود کہ شنیدی یا بنی عن حضرت
 از سر محمد در وقت اقرار توحید او سجانہ تعالی در سالت حضرت قائم النبوت کردہ
 و حکم شہید شد من مسلمانست اگر باز مرتد گرد و واجب القتل خواہد بود و سید را جن گفت

که شنیدم چنانچه حاضرین مجلس شایه حال شدند و بنواهیون گفتند که حال تو مسلمان شده و حکم اسلام بر تو جاری است باید که او را سے احکام اسلام پابند باشی چون نواهیون را مسلمان شدن بطور خاطر نمود شبان شب از پنج بگرخت و در دہلی نیکوست سلطان غیر فرزند اہل حال کرد سلطان نیز چند بوسے بدایت اسلام کرد و موثر وقتیا دو گفت ہر صہ با دبا در گز مسلمان نمی شوم بعد چند روز مخدوم بھوار حجت حق پیوست و رسید راجن نقال چون از کاکھنیز و کھنیز فراغت یافت برائے تصفیہ این مخدوم بگواہان رویت حال توجہ دہلی شد سلطان چون خبر عزم شیخ صدر الدین راجن نسبت دہلی شنید علمائے شہر را جمع کرده در این باب مشورت کرد و خواست کہ حضرات جنین فتوے تجویز کنند کہ نواہیون افضل مخلص ماید و رسید صدر الدین نر قابل آن کرد و آخر شیخ محمد پیر قاضی عبدالعقید کہ دانشمند سے تیر طبع و نوجوان بود گفت چون سلطان باستقبال سید راجن تشریف برد بعد ملاقات باہمی پرسید کہ شمار برائے تصفیہ نواہیون کا فر تشریف آور و آید پس اگر دوسے بفرماید کہ آری ما در بحث خواہم آمد کہ تمہارا و را نود کا فر گفتہ آید حالیکہ بطور مسلمان مہربان و حکم اسلام برو سے جاری میکنید این را سے پیر قاضی سلطان ششمین قادرہ استقبال حضرت ماید بعد ملاقات پرسید کہ شمار برائے تصفیہ نواہیون کا فر آئندہ اند حضرت سید جواب داد کہ اسے برائے تصفیہ مقدمہ نواہیون مسلمان کرد و برو سے ما در بگر گواہان آخر اسلام کردہ ست ایم ہذا وقت شیخ محمد پیر قاضی کہ حاضر بود گفت کہ اول طوریکہ باید دست یابد بارادہ ولی اقرار اسلام نہ کردہ ہونہ شہوت اسلام اوسن حیت الشریعہ لکنتہ تا حکم اسلام ہر اذیکہ دلیل جاری ہونہ ماید حضرت سید بھانہ و نظیر نکر کرد و بر زبان را اند کہ باین قاضی راجن شمار بوسے دیانت نبی یام برویکہ تصابہر شہادہ و مادہ سفر آخرت ہستید سازگی کھن خود سازید بچہ دین سخن شیخ محمد را در دشمن گرفت برداشتند و شمار اس رسانیدند چون در غلہ رسید قریب الہگ بود قاضی عبدالعقید بدیش برائے عفو تقاضی ہونہ و بعد دست آنحضرت حاضر آمد و دنیا بنام نام عرض کرد کہ میں یک پیر دارم اگر میں بخشند میں عنایت ست فرمود کہ علاحدی تہذیب اواز دینا بگدشت مگر زبانتارت با د کہ اہلیہ او حاملہ ست از دہلی سے بوجہ اہدایا کہ اہل تقویہ در عالم علوم ظہری و باطنی ظاہر شد و درین اثنا خانہ مان قاضی جبر کہ در زندگہ شیخ محمد را دینا بگدشت

و معلوم شد که اهلیه شیخ محمد عالم است بعد چپ در ماه پسرے آورده و ابو الفتح نام که زند و دوسه
 شخصے متقی در باہر و عابد بود آن نوا چون ہند و راجہ چپند کہ بادشاہ و امراے سلفا نے
 نصیحت باسلام کردند و انکار آورد آخر گذشت زند و وفات حضرت شیخ سید صدر الدین ابن
 قتال بقول خواجہ معین الدین خوشکی ہشتی صاحب معراج الولايت تاريخ شانزدهم
 جمادی الاخر سال ۸۰۰ تصدق دست و ہفت ہجرے شب سہ شنبہ در سلطنت مبارک
 شاہ دین مہر خان بن ملک سلیمان بو قوع آبدار مولف

عیان شہر طبرستان تاریخ ایصال
 دوبارہ ہادے دین پیر قتال

چو صدر الدین ازین دنیاے دوزن رفت
 رسیدہ شاہ محمد الدین محبوب

شیخ سراج الدین حافظ قرآن قدس سرہ از اعظم خلفاے حضرت
 مخدوم جہانیاں است یہ سالہا سال بکلامت نماز پیر خود مامور بود اکثرت عنایت و
 شفقت کہ حضرت مخدوم را بحال دے بند دل بود علمائے دیگر کہ در نقد حدیث تفسیر
 ممتاز الوقت بودند درین باب شک بردند اینچہ حضرت مخدوم رسید فرمود کہ سراج الدین
 تا کبیر انمی بنیدیکیر تحریر نمی گوید و ذکر است و خوارق بے اختیار از شیخ سراج الدین ظهور
 می آمدند و دے حتی الامکان در اخفاے انہاے کوشیدہ صاحب انجبالاخبار
 سیفر آمد کہ چون حضرت ساہ بیع الدین مدار علیہ رحمۃ اللہ الغفار در مہر و از جانب ہر
 بکاپی رسید طریق دے جذب قلوب خلاق بود و مردم بسیار بر دے گرو آمدند
 و شہرے عظیم شد و بعضی از صنایع آنجناب بر خلاف شریعت ہم بود نیز چون در آن
 کا در شاہ دلد سلطان محمد کہ از بنا بر سلطان مجیر فرزند شاہ بلند از فوت پدر حاکم آنجناب
 از شہر شاہ مدار شایق دیدار دے گشت چون بدروازہ بارگاہ قطب مدار رسید و با
 گفتاشت کہ نزد شاہ مدار رود و گفت کہ درین وقت شخصے جوگی کہ از کمالان اہل جوگ است
 نمودت آمدہ باو شاہ مرگرم سخنان مست مازین سبب حکم آفت کہ احدے از باہان
 وقت نمودت حاضر گرد و قادر شاہ بو قوع انجبال بغضب شد و بنجام شاہ فرمود
 کہ شاہ مدار را بگویند کہ در شہر و ملک علداری مانبا شد و خود بر شہر بنزل خوش آمد چون

انجمن شہدار رسیدار انجا کوچ کرد و از آب گذشت بر مے بزمها کرد خدا مے را فرمود
 کہ تو دنیا بجا باش و منتظر شو کہ از بند و عاصے سن چو آفت بر باد شاه می آید چون ببلابستلا کرد
 خمر سے پیش سن بیار چون شاه مدار از آب عبور فرمود اول با سے بشمار برا عفا سے
 قادر شاه بر آمدند در عرض بدر سے گرفتار شد و دل بجزگ ہنما قرا ملا فرما در شاه چون از
 حیات یابوس گشت پناہ بخدست شیخ سراج الدین حافظ آورد و آنجناب پیرا سن خاموشی بیکر
 خود بوسے عطا کرد و مجربو شیدن شفا یافت و اتری از آبلہ نما مذخوم شاه مدار چون دید
 کہ از پناہ شیخ سراج الدین آورد یابوس گشت از آب گذشتہ انجمن شہدار رشتا زید شاه مدار
 از انجا متوجہ ہجرت پوشید و از انجا بفتح مراجعت کرد و در ملک قادر شاه نیامد
 وفات آن جامع الکرامات در سال ہشتصد و سی ہجری است از مولف

شہزادین دینارون بہشت	چون سراج الدین کشف	ہادی زہدیت سال طمش
ہم خرد گفتا سراج روشنی	سید ناصر الدین بن محمد دم جہانیاں جلال الدین	بہ خرمی قدس القدر ہم الغیر جاسے بود میان علوم تربیت و طریقت بعینت
و ترائف و سیادت و نجابت و خواص و کرامات در ولایت برتہ حلے و مراب	بلند داشت چون صاحب اولاد کثیر بود و ازین سبب سید ناصر الدین ہشتماہیت	گوید کہ ہمہ اولاد انجاد سے از سیران و دھقان بجداد کیصد رسیدہ بودند و انا لکر عود از
باقند سبب و یک پسر و دو دختر بودند و خلق کثیر بملکہ ارادت سے در آملو	جانشین پذیر بزرگوار سے سید صدر الدین راجن قتال بود و ما دسے نیز در ارشاد	طالبان و ہدایت ایشان آیتے از آیات الہی بود و در طریقت نسبت ارادت
بپذیر بزرگوار خود داشت و از سے خلافت و اجازت حاصل فرمود و وفات	آن والد درجات بقول صاحب حاج الولاہیت در سال ہشتصد و سی ہجری است از مولف	بخت ناصر الدین چون کرد
مکر قطب مکرم ناصر الدین	ایضا از مولف	چون ز دنیا رفت در فلہ برین
ناصر الدین آن سے کشف	گشت تاریخ وصال او	شاه سید ناصر الدین سے

شیخ سید برهان الدین قطب العالم بن سید ناصر الدین بن سید
 جلال الدین مخدوم جهانیان کنیت دے ابو محمد رضام نامی دے عبد اللہ
 میران الدین لقب ست از جد بزرگوار صاحب حال و قال در علوم ظاہری و باطنی کمال
 و ارادت بخت و الد بزرگوار خود داشت و ترتیب صورتی و منوی دے یافست کر است
 و خوارن بسیار از دے ظاہر شدند حسب لایاے غیب از وطن خویش کہ مراد از او چ
 ست و در زمان سلطنت سلطان احمد بن تاجرخان بن سلطان مظفر در شہر احمد آباد و گجرات
 رسید و سلطان امیر بدخود کرد و سنگامہ ارشاد و گرم ساخت و بخطاب قطب العالم مطالب
 گشت و برابر با طالبان حق را بحق رسانید و در شہر شجاع میر ملک کہن ست و لاوت
 با سعادت آن حضرت با اتفاق اعلیٰ اخبار در سال مقصد و نو و وفات بقول صاحب الاخبار
 الاخبار در سال شصت و پنجاہ و نعت ست کہ از مطلع یوم التوبہ حاصل میگردد و صاحب سراج الولاہ
 سال وفات آنحضرت شصت و پنجاہ و ششش تحریر فرمودہ کہ فیما بین برد و احوال تفاوت یکسال
 در صافست در وقت حال دے در مقام بودہ فیما صلہ کردہ از احمد آب است دیر و کاوی سنگی ست کہ جامع
 او سنگ جوہر است این سر و صف در دے خود دادہ و فیما بین چیز در دے او کہ کلام دیگونیکی شیخ حضرت
 سید وقت شب با دکاناز بعد بقا چون شب یک بود پاسے دے پیمیزی در نور و دے
 نماز است کہ آن حسیت فرمود کہ چوبے ست با سنگ یا آهن یا دیگر چوین صبح شد مردم
 از او بیدار شد و صف در آن موجود یافتند تا حال در انجام وجود ست چون کسی می بیدار کرد کہ این سنگ
 با چون نیک ملاحظہ میکند گوید کہ چوب ست پس نمبر نگاه میکند گوید کہ این با ضرر دگ از مولف
 حضرت برهان بن شیخ کبیر قطب عالم شاه قطب لاکھن
 سید مخدوم اعلیٰ الدین عیاش سال تولد از قبل مسکن
 سال تولد از قبل مسکن
 سید وقت برهان اکوے است سال انتقالش از زمین با ضرر در گفت و قال نجاش
 است از زمین با ضرر در گفت و قال نجاش

سید شاه عالم قدس سرہ کنیت دے ابو الکات
 رضام نامی دے محمد بن قطب عالم برهان الدین و لقب سنجن پیر میر و خلیفہ پیر بزرگوار

خودست صاحب کرامات بلند و مقامات ارحم بند و بطاهر و باطن سید وقت خود بود و طبع
 مبارک دسے یکجگہ حضرت شاہ رسالت صلی اللہ علیہ وسلم مناسبت و موافقت تمام
 داشت و عمر و نام و الدین و دایہ دسے نیز مطابق عمر شریف و نام والدین و فرزند حضرت رسول
 مقبول بود و چون شاہ عالم پیر سیانگی حضرت قطب عالم بود ادا بخلیج پیر می گفتند و بعد از آن
 پذیریز گوار بر سندان شاد شمسیت و از شیخ احمد کیونیز تربیت تکمیل یافته بود و صاحب
 اخبار الاخیار سیف بایگہ قصید حضرت شاہ عالم بود طفلکے داشت ز اتفاقات و فوات بابت
 آن ضعیف بنجدست دسے حاضر آمدہ دست بدامن زد و کماج کرد کہ فرزند را بسن ازید بسند
 دست از دین شما باز نخواهم داشت چون عجز و تصریح بحد گذشت تسلی او نموده در خانہ فیض
 کا شاد تشرف برد و دسے ازین فرزند سے نور رسال بود آن لبر داشتہ بیرون آورد و بر
 برد دست نمادہ دسے بسوسے آسان کرد و گفت آئی آن طفل فوت نشد این شد
 فی الحال آن طفل بردست آنجناب جان بحق تسلیم کرد و طفل خادم زندہ گردید ولادت
 با سعادت حضرت شاہ عالم بقول معتبر در سال ہشتصد و ہفتاد و ہفتاد و ہفتاد و ہفتاد و ہفتاد
 باقوال صاحب الاخبار الاخیار و سراج الولاہیت و غیرہ بر روز شنبہ ہشتم ماہی الادل سال
 ہشتصد و ہشتاد و ہجری ہست دسین و شصت و ستمہ سال و صاحب اخبار الاخیار از تاریخ ہفتاد
 آنجناب لفظ فخر و صاحب سراج الولاہیت از لفظ شمع عشق اخذ کردہ سنہ روز عطا کردہ در احکام
 کہ ہزار خلق و تصریح گاہ اول اندیارت نقل سے گاہ و جا سست لطیف کہ نسبت جمہور سنا رو کیا
 از مردم آندیار زیارت بیرون دسینہ اجمال گذرانیدہ علی الصباح بر روز جمعہ ہجری آندیار

شاہ عالم بادشاہ اہل جاہ	مقتدا سے دین امر المؤمنین	سال تولیدش چوبیسم از خرد
گفت ہفت شاہ عالم شاہ دین	بزرگ شاہ عالم ہجری	خرد خم تولیدش ہزار و پین
گشت سال انتقالش جلو مگر	از امین التذام المؤمنین	بزرگ وقت سال طاعتش
فورا مل دین امام العارفین	شاہ عالی شان و التذکو	انتقال آن خرد سے نین
شیخ عبد اللطیف فاو ر الملک بن محمود قریشی قدس سرہ از امام طلقا حضرت شاہ عالم محمد دست دوم تخریر مرآت سکندری آورد و کما دار الملک عالم مرآت		

سلطان محمود پیکر بود و خطاب داد در الملک از سلطان آیت الله حضرت شاه عالم شکر شاه عالم مضمون کرد
 داد الملک است خود تاج تخت در آن وقت شانه را در کین که بگفت مرض مبتلا بود و در درجه بر استقامت
 دست استدر عاصی و عاصی میکردند شاه عالم بعد فراغ وضو و نظر چند از دست مبارک بر شانه را در فرنگ
 و بر و رضی خندان فی الحال تنفایا نیت پیش بلا در الملک در روز فرمود که چون بگردد قائلین حاجت
 خود را از خدمت خواججه معین الدین حقی در خواست میکردند آنحضرت بجا آمد بر ریشها سالها مسعود
 فارسی حواری میکردند و خود و از ان کار فارغ می بود پس مرانی چنان میباید کرد و خود را از ان کار
 فارغ باید ساخت پس در خاطر داد الملک گذشت که کلمه تصرف مثل سالها مسعود غازی کرد
 دست و در شاه عالم چهره او در آنف شده فرمود که جاسه تعجب نیست حق سبحان فاعلی
 این مرتبه توارانی خواهد داشت که نمیدانم و حاجت روای خلق گردی چنانچه از چند
 سلطان محمود را بره تمانه امروان که مرحد ولایت بگرات است تعیین نمود و آنجا فرشته بقوت
 خدا در مایه آند بار را میطیع ساخت حتمی که قوم کراسیه کنگای تعصب مروان نیز بخدمت
 و سه آمد و چون نمند آرا بجا یک کس کراسیه که ترسرت پیشه بود بخدمت داد الملک آمد
 عرض کرد که فلان کراسیه از خویشان من شمشیر عذیم النمل دار و کلابین دیدن است
 بر گاه بیکه او بیایه شمشیر او باید دید داد الملک را در وقت دیدن آن شمشیر میدانست و نیز آن شیر
 پیش آن کراسیه آمد و گفت که ملک میخواهد که ترا بد عالمک کند پس تو فیکه شمشیر از تو طلب کند
 شمشیر خواهی بود که او میخواهد که ترا بشمشیر تو قتل سازد پس آن نا عاقبت اندیش متعلقان
 خود را گفت که بر گاه داد الملک شمشیر از من اطلبید شما بیکبار خود را بر وزیر بند و کارشناس تمام
 رسانند عرض چون آن کراسیه بخدمت داد الملک آمد و سه بے تکلف شمشیر
 او را کراسیه بر او دیدن طلب کرد فی الحال متعلقان کراسیه شمشیر کشید و ظاهر شد که حضرت داد الملک
 بدرجه شهادت رسانند و تعصبه مورثی مدفن انجانب کفشد چنانچه در انوار مجمع ملاحظ است
 و ببطا نظر هری دبا لسی فایز میگردد و او شهادت حضرت داد الملک عمل تمام صالح الولا
 در ماه و چهار سال شهنشده و مستادونه مجری است که از لفظ و تعبه افکار کرده است از مولف

داد الملک ان شمشیر را	رفت چون اندر بر و در جنت پیدا	سال در مجلسین عمل شد در دفتر
-----------------------	-------------------------------	------------------------------

از دست پیر امین در شمشیر | اسب بخاران با دست شمشیری | تا که سال طغش آید بر بد

سید کبیر بن حسن قدس سره از سادات عظام بخاری است و فیض علم از فاذا ان
مخدوم جهانیان یافت و بکمالات رسید بعد از آن سیر بر بروج مسکون پرداخت و باز در اوج
آمده سکونت پذیر شد در جهانجا وفات یافت و صاحب اجبالا اخبار سفیر اید که در
صد و هشتاد و اوسال عمر داشت و از وی غوارش در کرامات بسیار بود آمده و دانشمندان
او آن بود که هر کس از اهل اسلام و غیره مناهب نزد وی آمده است نه اعمال گشتی
در زبان بقصد بقی سلام کشاده و در قبول توبه و سلام بے اختیار شد و ازین سبب
نزار در هزار خلق خدا نجات دهنده است و آمد به هدایت رسیدند و بعد وفات دست نیر این
نسبت در بعضی اولاد دهنده بود و وفات دهنده بقول صاحب اخبار الاخیاء
در سال هشتصد و نود و شش هجری است و فرار گوهر بار در اوج است از مولف

چون کبیر الدین حسن سیدک | گشت در غلده سعلی نایب گیر | تاج عرفان کامل است طغش

نرس سلطان پیر الاکبر سیر | شاه عبدالقادر قریشی ملتانی سهروردی از اولاد

گرام شیخ الاسلام باو الدین ذکر یا ملتانی است آبا س کرام دهنده از سلطان بدلی شیرین
حون آما بزرگی اناسیام خوردی بر ناصیه حال دهنده بود یا بود در قدم بر قدم قد بر گو از خود
داشت سلطان بملول بودی او را بدامای قبول کرد و در قهر خود را بوسه داد و وی گاه
سالک و گاه پیچدوب بود و ستوبه ظاهر و عظمت باهر داشت و در آدان سلوک
ریاضات شاد و مجاهدات فوق الطاقه کشید و از وی نقل میکنند که منیر بود در ابتداء
یک اگر نماز گذاردیم کمتر از هزار رکعت نبود اگر تلاوت می کردیم از سه ختم کم نمی کردیم و نغایند
که بر ذکر کیساعت مرتب میشد زیاد تر از آن بود صاحب اخبار الاخیاء سفیر اید
که روزی شاه عبدالقادر بالاسه بام بلند که الان هم در پهلوی روضه ادهت است
نشسته بود ناگاه او را حالت جد گرفت و انبلاسه بام بر زمین آمد و از آن صدر شیخ
انرا بوسه بر سر و همچنین روزی در حالت جد نیز ظاهر از بر زمین زودان بر حال جدا
صدر بلاک گشت شخصی بنده است حاضر بود و گفت یا شاه بز فلاح چاره و صدر که گفت از دست

تاملوگ شده است مناسب آن بود که مردمان زنده میساختی که زنده را مرده کرده با استماع
 این معنی شاه برخواست و بزغال را آتش باز دوگفت برخیزد و مردم بلند نام کمن فی الحال کج
 است ای قوم بر فلا زنده شده برخواست و نیز درج اجبارا اختیار است که در زرع شاه عبداللہ
 در حالت سکر بود و بخدمت کاران ارشاد کرد که برتکای عی که در خانه است بیرون آرید و آتش
 تا بسوزد پس حضرت شاه شاه احمد نام خود در سال در آن دقت حاضر بود و بخدمت پادشاه
 دوگفت بیرون آوردن سباب یکان یکان از اندرون خانه خالص از تکلف نیست ہم
 در خانه آتش زیم که مہیکارگی امیر حضرت شاه را بر دوسے دل خوش شد و در حق دوسے
 دحاسے خبر کرد و وفات ان جامع الکلمات بقول مسامح الولايت در سال مصدق از حو

زینب زینت و خلد علی	چو عبداللہ بر عابدین	عیانند نسل سال آقا	عبداللہ قریشی سیدین
ہم عبداللہ در جنت عیان	اسال حلت آشاہین	شیخ سواد الدین	سہروردی از عطاے خلفا

سید کبیر الدین اسمعیل میر و مخدوم جہانیاں بخاری است جلسے بود میان علوم ظاہرے
 و باطنی و درع و نفوسے دار دنیا بقید باحتجاج آگنا داشت و پیش مہلانا ناد الدین که از
 شاگردان میر سید شرف جہانی بود و تحصیل علوم ظاہری برداشت و از زمان سبب
 مہور بعضے حوادث و وقایع که در آن دیار بود وقوع آمدہ بود مذکور آمد و در مورد رومیانہ و
 وغیر آن گدایند و بعد از ان بدلی آمد توطن کرد و سن کثیر داشت و در آخر عمر نابینا شد
 او سہانہ تمامے بیواسطہ علاج باز بصارت دے را پوسے رو فرمود و دوسے تصانیف و کلام
 مانند مفتاح الاسرار وغیرہ بہر ولغات شیخ محمد الدین عراقی حواشی نوشت کہ براسے اجل تقن
 و اتنی و کافی است و صاحب اجبار لادلیا میفرماید کہ روز سے پیر شہاب خان نجیس
 سلطان ببلول کہ شیخ محمد نام داشت و در فسق و فجور مشہور بود و در مجلس شیخ سہلا الدین آمد
 مریدے از مردان شیخ برخواست و خواست تا او را از مجلس بدر سازد کہ جا سے پاگان است
 حضرت شیخ از خطرات گاہ شد و بجانب او مخاطب شد و فرمودے سر کسے طالب دیدار
 ہر شہارہ است ہمد جا خانہ عشق است چہ مسجد کہ گفت + از استماع این بیت حاسقے
 بر شیخ محمد فایز شد و بے اختیار صومرد زمین نهاد و در مہکت است بعد از ان نام حیات گرد

مناسبی گنجهت و شیخ محمد اسحاق بلو در جمعی حضرت سح سماء الدین میفرماید که شیخ زار دین دوازده
 سالگی هم نماز تجمیگه می نوشت نشد و پدر بزرگوارش ستاره نشانی که او بود که این امر
 چون بعام فلان برسد نماز تجمیگه کرد پس شیخ اندرون جمعه الحاف بر سر زکشد که
 و آن ستاره را از رزق شدن آن جمعه بدید پس چون بموقع بر رسید بر خاکش ز نماز تجمیگه کرد
 و نیز درج اخبار الاولیا است که در خط ناگور عورتی صاحب بر حضرت شیخ بود ماده گاو
 داشت شیر آن عورت استی و بدست شیخ آورده پس چون از خط ناگور غم گمات کرد ماده گاو
 زرد بر دعوت نجی دست شیخ آمد و عرض حال کرد و گفت ماده گاو در از در طلبا نیده من
 عطا فرمایید این گفت و بنما نشغول شد در عین نماز ناگوارا و از شیخ شنید که میفرماید که بی بی
 ماده گاو شما حاضر است بگری چون آن زن از نماز فارغ شد دید که ماده گاو در محم فانه حاضر است
 نقلست که روزی شیخ بعد وفات سلطان بهلول بود بر زیارت قبر و سینه تیرفت
 در زمانه بعد اداست فاطمه سر در مر اقبه آورد و بعد از آن بر فاست و گفت که این مرد در دنیا
 بعیش و عشرت گذرانید و بعد از نقل هم مقصدی محبت اهل المذکره یا زیرو مقام از جنبت
 نقلست که روزی در روزی شیخ در دین کتوبات عین القصاص همدانی پیش آورد
 از دستش گرفت و یکدورق مطالعه نمود و گفت که عین القصاص مردی بود نهایت بزرگ
 و بکر است مشهور چنانچه روزی در نسبت است و ما دعوت طعام او بود و ذات خاص
 خود در نسبت جا بیک وقت براسه خوردن طعام شرف برد در خانقاه هم بر دیدگان
 شاد دل طعام فرمودار استماع اینی در دل در دین شیخ خطر مفا گشت و اندر نیت که بیک تن
 واحد چگونه در نسبت جا گرفته بیک فت طعام خورد و از خانقاه هم بریدن یا نماز شیخ از خطره
 اش نمود باطن خبر داشت و بعد نماز خوب اندرون جمعه رفت و اندرون با او را بلند
 در دیش را طلب کرد و در دیش چون اندرون جمعه رفت دید که شیخ از یک تن سخن
 شده در به چهار گوشه جمعه موجود است زیرا در میان حجره شرف میسار دیوان بانکه در هر
 پنج جا شیخ سماء الدین نشسته بود تا آخر معلوم کرد که این جواب جان خطره است که در باب
 کرامت عین القصاص در در خطره کرده بود پس آن هیچ صورت بدر دین مخالف شد

کہ درویشان را قوت بدین مثال دیدیم جلدی باشد اگر خداوند بیک وقت در صدر
 حاضر شوند باز غلظت خود هم قدم بیرون نهند و فوات شیخ سما الدین قبول مسما اخبار اللایا
 و اخبار الاخیار تا پنج بقدم عماد الاول سزنده و یک سحر در عهد سلطان سکندر بودے است
 و فرار بر انوار در بلا از خوف سما الدین دے سہ روزے اگر در ازضیہ پیکش در آن شد
 چو از حکم نصایح دست بند نیست نصایح از جلیش بیان شد اگر کتابت گشت روشن
 ہم عارف انعمی ساکنین است شیخ عبد الجلیل المعروف بقطب العالم جوهر
 بندگی قریشی حارثی النہکاری لاہوری قدس سرہ از غلطے مشایخ
 کرام سہروردیہت نسبت تریف دے بہار واسطہ بسطان التارکین حمید الدین بلونہت
 حاکم بادشاہ کبچ مفران میرسد کہ سابق ذکر فیروزے درج ابن مخزن گردیدہ بدین طریق کہ دے
 یعنی شیخ عبد الجلیل بن ابوالفتح بن شیخ عبدالغیر بن شیخ شہاب الدین بن شیخ نور الدین
 بن سلطان التارکین حمید الدین حاکم رحمۃ اللہ علیہم جمعین و شیخ عبد الجلیل صاحب مقامات
 بلند و کرامات اجہند فردیگانہ و قطب زمانہ بود و سلسلہ ارادت بندگی شیخ ابوالفتح پدر زنگوار
 خود داشت و سوسہ و الذکر دیگر بزرگان دین نیز عالم سیر فیضی کامل و فایده تمام حاصل نمود
 بعد از سیاحتی ربع مسکون باز در قبضہ توکہ دیکسکن مدفون شیخ حمید الدین حاکم بود و سکونت پذیر
 و چندے در آنجا ماند بعد از ان باباے ربانی از مسکن خود روانہ لاہور شد چون در لطف
 رسید در خواب دید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سرہ میفرماید کہ با شیخ مناسب آنست کہ اول
 را جو دہن بر زمرہ مطرہ ابیای و حصہ خود کہ نزد است بگری بعد از ان بہ لاہور بروی پس
 بشیخ چونادہن تشریف برد تا چہل روز بر دفعہ طہ حضرت گنج شکر خلوت گردید و در شکیاہ آنجناب
 سبعت فاخرہ خلاف خاندان چشمہ تشریف گشت بعد از ان در لاہور آمدہ متصل لاہور در گو
 گو در منزل گردان دے بے بودہ وین لاہور بجانب گوٹہ لکنی در میان مشرق و جنوب کہ دین
 زمانہ از ان نشانے ہم باقی نیست نقل مست کہ روزے شیخ براسے سیر در بازار بوقت
 چون متصل را دے رسید حور نے دفع فرودنے را دریا غبور کرد و سہ لاہور نماز پنج گوی
 فرمود کہ ہاے این دفع بصیت او ہاے دفع بیان کرد شیخ جہادے فرمود کہ ہاے

و فرغ حوالا کند چون قیمت داده شد شیخ با نزن ارشاد کرد که این آوند را بر زمین بزن ما
 بشکن و سه پیمان کرد چون آوند شکست امی مرده از دویغ برآمد عدت تو میماند بخانه خود فرست
 اینحال را مومن پسرانده و گوی خود بخود که اکابران دیده بود بیان ساخت و سه علی الصباح
 نجیدت شیخ آمد قنایب نده بصدیق سلام تعریف گشت و مرید گردید و شیخ با هم شیخ جلال
 اورا موسوم ساخت و یک نام او ایساے اهل کمال گشت و شیخ ابابکر برادر و خلیفہ حضرت شیخ
 و کتابے باحوال شیخ تالیف کرده با ستم مذکره عبد کلیل موسوم ساخته است معطایه که موجب
 مشرف شدن من برعبیت آنحضرت آن بود که روزی بنده حاضر خدمت آنحضرت شد و چون
 خشک در دست داشت در دلم گذشت که اگر این خوب خشک کرد در دست بسیارم از کمال است
 شیخ چندبالت دراز کرد من هم میزنم شیخ ازین خطره من بنور باطن و افق شده قسم کرد گشت
 که خداے جل شانہ تا در دست که خوب خشک را هم دراز کند و نه اعمال خوب دشی من از قدر
 سابق چندبالت دراز کرد و دید بنده برخواست و سر در قدم آورد و در پیشد و متقوله است که حضرت
 شیخ عبد کلیل بنو اندن کتاب دلایل باخیرات که کتابے عمده در ذکر و در تشریف از النبیات سید
 ابو عبد الله سلیمان خردلی رحمة الله علیه است بسیار ذوق و شوق داشت و هر روز یکبار صبح
 یکبار بوقت شام ختم و سه کرد و بهر یک که زیاد تر بهر بیان شد و سه جدا است و سه
 فر فرمود و سه که خوب شکلگشای و سه با حسن الوجوه و سه شد واقعه وفات شیخ عبد کلیل
 بهر منظور درج کتاب مذکره عبد کلیل است که تاریخ غره ماه رجب المرجب سال هفصد و ده هجری
 شیخ در مجلس منور خود در ذوق افزود بود شیخ یونس و شیخ جلال و شیخ مولا انبار و شیخ میثم
 سیاه پوش و شیخ موسی آهنگر ملاقرن و شیخ زین العابدین و دیگر چند مخلصے نامدار
 و او ایساے اکابر نجیدت حاضر بودند ناگاه آنحضرت سر سجده نهاد و جان بجان آفرین کریم
 چون وقت غسل رسید سلطان سکندر لودی پادشاه که در آنوقت بلامور بود حاضر آمد در
 غسل حضرت شریک شد چون غسل با تمام رسید مرتبه سیم مبارک السداز زبان حق تر جان
 شیخ برآمد یعنی مردمان دانستند که بنور زنده است بعد از آن تا دو گشت لباسے حرکت نکرد
 آخر بعد نماز جنازه در خانقاه عالیجاه بیرون لامور رفتن کردند که هزار برانرا آینهاب بسیار نگاه داشتن

دوشنبه یکا صاحب شکر و عجب کبیل حاصل تاریخ وفات آن جامع الکرامات از قطع شمع انوار کرده است
 شمس جبار کبیل آن قطب عالم بروی او کشتاد افضل حق با جنابش نعل دنیا و دین بود
 تو سال طلسم افضل دنیا و کز اندر دل بس در سال صلش غلامک متناوب جهان ثابت
 جو عهد کبیل از جهان ربیت کبر سال صلش بطور کبیل یکی تاج عرفان اجم مجید
 در کعبه سے حق خلیل کبیل قاضی نجم الدین کبرانی قدس سره از خلفائے ائمه
 در میان ذر سے الاثمہ از حضرت شاه عالم کبرانی است و صاحب مراجع الولايت در فرات
 سکن رومی نقل فرموده است که قاضی نجم الدین در احوال بسیار مشرّف و با فقر متعصب بود
 و در اجراء احکام شرع همان کونیه سے بحد سے کر ذر سے زرگر سے زیو سے مرص
 بر سے تاج با و شاه راست کرده بخدمت سلطان محمود پیکر سے بر ذراتفاق نظر قاضی
 بران افتاد از دست زرگر گرفت و پاره پاره ساخت چو این مقدمه بمصوب سلطان رسید
 از کمال علم و ادب شریعت مبرک زد گفت اگر قاضی در شریعت زانح است چرا شاه عالم از
 از شنیدن فرامیز پانمی دارد قاضی از این سخن متاثر نشد و سبک چند در باب حرمت سماع
 و فرامیز از کتب فخر آورده بر کاغذ سے تحریر کرد شاه عالم از رسم بود که در یک هفته یک مرتبه
 بهمت نماز جمعه از جمعه بر آمد سے و بعد از نماز جمعه تا وقت عصر در محفل خانقاہ شریف داشتے
 و در بیان و طابان از تربیت نموده سے عرض کرد بر ذر جو قبیل از عصر شاه عالم در خانقاہ کبیر
 میداشت که قاضی نجم الدین کاغذ دست گرفته پیدا چون نظرش بر حال ولایت شاه افتاد
 از خایت رعب و در پشت طاقت سخن نهاد حضرت شاه فرمود که قاضی بدست تو چه کاغذ است
 قاضی آن را بدست شاه داد چون ساه کاغذ گرفت و بر آن نظر کرد سپید گشت و بسیار سے
 حسرت و فاسد ای کل محو کردید پاس کاغذ را بدست قاضی داد و فرمود که بین چو فرموده
 قاضی چون دید دولت کاغذ سے از حرف پیدا نیست پوشش گم کرد و بر زبانه حضرت
 شامه آورد و همان ساعت از حسن عقاد میر گشت و در خدیام کے انوار سلطان سخن
 و فاست قاضی نجم الدین با قوال محسب در سال منصد و یازده هجری است
 تاریخ وفات قاضی نجم الدین از مولفین نجم الدین کبیل است چو از دنیا یافت با

حضرت شیخ محمد زین العابدین رضی اللہ عنہما | حضرت ابن مسعود و قمار | بان سال رحال آنجناب صاحب فرآمد و اندر شمار

سید عثمان المشهور شاه جبوله بخاری لاهوری علیہ رحمۃ اللہ الباری سے
پیر سے روشتنغیر سے صاحب شوق و ذوق و جذب و استغراق بود و از تمام اوج مقدر
در سلام و تشریف آورده مقام فرمود و قطع کثیرا بارادت خود فر فراساخت و قبولی عظیم آید
از خورد و بزرگ و کب و در وضع و شریف تابع فرمان و سے شدند علمای عجم هم بر طرفان
و سے نهادند و نسب آبا سے کرام و سے بچند واسطه در میانے حضرت مخدوم جهانیان
سید جلال الدین ادرسی قرسی سره میر سید بیطرفی کرد و سے فرزند از حبس سید محمود و سے
بن سید بہار الدین سید حامد بن سید محمد شاه بن سید رکوع الدین المعاطب بابو القاسم
ادریسی بن سید حامد بخاری القاب بنی زہار صاحب دستار بن سید زہار الدین بن
سید جلال الدین مخدوم جهانیان رحمۃ اللہ علیہم جمعین و ہم حضرت حجت دست بدست بر دست
آبا سے کرام خود و بسلسلہ عالیہ سر در پیہ داشتند و باعث افتخار و عثمان بنیہ و جلال بخاری سے
این ست که چون آنجناب بسوار سے تشریح اوج راستے لاهور شد تشریح را تشریحی را اند و باز دے
مبارک حرکت می کرد و در آن حال بیمار دے خود مخاطب شد و فرمود که این چنین حرکت چہ است
شاید کہ ترا چہ لایقے رشتہ شد هست پس از آن روز بر باز دے رشتہ پیدا شد کہ تمام حسیں
باقی بود و جہول بر زبان چجابی رشتہ را گویند و قاشان عالی درجات بہ حسب شجرہ فریہ
اولاد کرام و سے تباریچہ اربع الاولیائے نصد و دوازدهم بحری در محمد سلطنت سلطان سکندر
نوری ست و فرزند اوارنے حال اندرون علماء لاهور بقامہ خانہ ست کہ قبیل انتم علمہ الہی
اندر و ن آبا سے شہر لاهور بود و بیعت حسینے و بیعت پر شہور ست از مولف

میر عثمان جو گشت را ہی سلم | یافت از حق بیایغ خلد بر کان | گو دو مسائلش امیر عثمان پسر

معدن جو د سید عثمان | شیخ علم الدین چونی وال قدس سرہ از علمای

خلفا سے شیخ عبد الجلیل جو بہر قطب العالم لاهور سے ست صاحب درجات والا و تر
اسطی بود و در عشق و محبت و ذوق و ذوق یگانہ آفاق چون ارادت بخدمت
شیخ آورد بخدمت حاضر ماند و در سے شیخ در را بہر منت ناگاہ گل پلید بر جامہ شیخ افتاد

سید علم الدین نے اجمال ردو اسے شیخ بزرگرفت مپاک کر وہ از انکب شمسہ نجدت حاضر آدرد
 ازین خدمت خاطر محبت باثر شیخ نوشنود شد در فرمود کہ سید علم الدین نو نجاست نظام
 از جامہ من پاک کردی من نجاست باطن از دل نو پاک کردم نے اجمال دل غشوق
 علم الدین بنور معرفت روشن شد و بدرجات ولایت رسید و در اولیایے وقت ممتاز
 چون سید علم الدین این وطقت از زوال از شستن جا کہ شیخ یافته بود مدام نجدت شستن
 جامہ ہائے شیخ معروف میانہ بنیج علم الدین گا در ہستہار یافت و بود کلیل عطلا سے
 فرقہ خلافت بچندیا کہ گستان دانہ سرف شخص یافت در وقت منور دے بقا صلیک کفر
 از تعبیر جو ہے بہارت کا خلق است در روز عرس یعنی مایانہ آنجناب مردمان خود
 بروند عالیہ آنجناب جمع ہی آئند وفات آن جامع الکمال در سال ہندو شانزده ہجرت از مو

شیخ علم الدین دے دو جہا	رفت از دنیا جو در خلد برین	۱۱۱۱	۱۱۱۱
کاشف دین عالم علم الیقین	باز سر گرفت تاج اعتقا	سال میل آن شریزی برین	۱۱۱۱

قاضی محمود گجراتی قدس سرہ صاحب ذوق و محبت و عشق از علمے
 خلفائے شاہ عالم گجراتی است اشعار عاشقانہ بزبان ہندی فرمودے کہ قولان آن یار
 بوقت سماع اشعار آنجناب بکلیں اصفا میخوانند و بنایت سوتر می باشند نقلاست کہ چون
 قاضی محمود جہت ہی پیوست ددے یاد رکھد و از کہ در پدید زنگوارش گوئند کہ فلان بر دے
 دے برداشت دنگا ہے بجانب او کہ دقا محمود ختم کتا و بسم کہ در گرفت با ما محمودین چہ ادا ہا کہ
 لغتاً اندکے نو سکتی فی اسکا ای ز ختم بست وفات آن تکلفات در سال ہندو و چہ ہی از مولف

حضرت محمود شیخ باکمال	ند جو برین دنیا فانی در جہا	۱۱۱۱	۱۱۱۱
سالک شگفتا محمود دان	شیخ موسی آہنگر سرور وی لاہوری قدس سرہ	سال میل او بگو شیخ ہا	۱۱۱۱

از اولیایے ناما در خلفائے دل بیدار مردمان ددے الاقدار شیخ عبد کلیل جو ہر بیک
 لاہوری است و در ابتدا سے در طمان مرید شیخ شہر اللہ بن یوسف ہجارت نشین روضہ عالیہ
 شیخ بابا الدین بکر بالستانی بود چون او وفات یافت نجدت شیخ عبد کلیل حاضر آمدہ
 بکلیل رسید و صاحب تنگہ عبد کلیل منیر بادکہ چون شیخ شہر اللہ بالستانی ہا برین فاق

رخت تمامت بجا لم جاو وانی بر بست شیخ موسیٰ در حالت ایفرنجیست دے مافر شد
 و عرض نمود که یا شیخ ہنوز این خادم تکمیل نرسیدہ و در باب علوم باطن چند دقائق تعالیٰ
 از خدمت آنحضرت حل نہ کردہ است و آنجناب بر اسے بندہ نیز ارشادے فرمایید کہ موجب
 بیہوشی این کمترین گزرتیغ شہر القذافی بود کہ بقیہ تکمیل تو بخیرت قطب عالم عبد کللیل لاکھور
 خواہند براید کہ بخیرت دے حاضر موسیٰ و نصیب خویش بستانی پس شیخ موسیٰ بعد وقت
 شیخ شہر القذافی و اندلاہور شد و بیرون خانقاہ شیخ عبد کللیل آمدہ و زورہ فراقا موسیٰ شہت
 شیخ عبد کللیل منور باطن از حالتش خبردار شدہ از اندرون حجرہ آواز داد کہ شمعے نووار دووم
 از لیمان در خانقاہ ما آمدہ است و از نزد اہا حاضرید و امان آواز دادند کہ شیخ موسیٰ کجا است
 پس شیخ موسیٰ حاضر شد و پنجاہ بیت حضرت سرفراز شدہ و تا چند سال بخیرت آنحضرت حاضر
 کار خود تکمیل رسانید و از او ایاسے نظام شد و حضرت شیخ نیز جابئی اورار و انداشت و
 متصل خانقاہ خود و دیگر زمین برے حرمت فرمود کہ دے مکان خود را سجا تہیہ
 و بر اسے حصول کسب حلال کار آہنگری میکرد و لقلست کہ در سے شیخ موسیٰ کجا است
 مشغول بود کہ عورتے بسبب راست کہ ایندین دوک آہنی سمات ہر دو نام کہ در سن ہر
 و صورتے جنوبی بے لیل بود بخیرت شیخ آمد د دوک با اجرت و اہمی حوالہ شیخ کرد شیخ
 د دوک را در کوڑہ آتش انداشت و بیک مدت باویان چیرین را حرکت میداد و بیک دست
 بسز دست پناہ بر دہل مکنہ نگاہ خود بردے آن زن د وخت و وجوبہ تمام متوجہ سن
 و جمال آن زن شدہ نقاشی او در جمال نقش میدید و صنایع را در آئینہ حسن و مشاہدہ
 چون ساعتے برین حال گذشت آن زن بر آشفٹ رگفت دلسے برد و کا نادرے
 نو کہ عورت بیکانہ راسے منی و از خدا سے ترمسی سلسلے کامل شد کہ دوک را در کوڑہ آتش
 گذاشتی و دیوانہ وار مفتون جن جمال سن گشتی با سماع این گفتار شیخ موسیٰ دل میدید
 دوک آہنی از آتش بر آورد و مانند سیل در چشم خود کرد و گفت اسے ما در گزرا دیدہ ام
 چشم من بسوزد و لگلا در او دیدہ ام کہ ترا آفریدہ است این دوک کہ از آہن است مذکور
 نے اجمال دوک آہنی زن نالخص شد زن چون امین کہ است ظاہرہ خوارق باہر و بعد

دل باز دنیا برداشت و ستانه جاتم عشق آلی شده دیوانه دار بر کوه و بازار سگت و دل از خانه
 و صاحب خانه ظاهری بر دشته نبار دل عاشق مالک تعقیب گشت آخر چند سال هم برین منوال
 گذرانید که اهل خانه اش هزار کرد و حیل اس گرفتار کرده باز بخیر میگرداند و از بجز هزارند بر کبلا بنده باز
 روی باز می نماید هر دو بار بنده می گردید آخر روزی جان شیرین بمشوق تعقیب سپرده این در
 پر مال بقرب انیر در متعال میست شیخ موسی از حال فوت او بنور باطن آگاه شده بر بالین این
 نازنین شتر لیف آورد و با لمانه فرمود که بجزیرت کفین این گشته عشق آلی بر داند شاید که هنوز زنده
 بنیز لفظ زنده از زبان حق نوحان شیخ نوبت آورده بود که سمات بر در خود حرکت کرد و زنده گردید و در
 درق هم آورد و باز تا حیات بود و بیست شیخ بسپرده چون وفات یافت متصل روزی شیخ مدفن
 یافت چنانچه روضه خورد تالی که متصل روزی شیخ موسی موجود است مدفن همان عین صفا که است
 نقل است که چون شیخ دست خواست که بر است مدفن خویش بگردد حله روزی زنی
 که از عطایات بر در دشت نینمرد و در آنکه در حال آن را طلب کرد و طرح بناست انداخت
 اتفاقات در آن حال آن بنده را از قوم بنزد بود و بجان ایام روز غسل در سایه گنگ
 اهل نبود تو اب عظیم دار زرد یک سید ممالان بنید و مقرب سفر گنگ از حضرت شیخ زحمت
 و شیخ زحمت نیدار و فرحین ایشان معتقد تمام جوگشت نذیر بود که چون روز فالص عمل
 با اطلاع در بنید در سایه گنگ شمارا رسانیده خواهد شد و فرحین روز غسل رب بنید
 خانه خدمت شده اطلاع دادند که امر روز غسل نمود که در حوض آب چاه که متصل خانه است
 رفته و طهور انداختند و در آن آب گنگ خواهند بر آید و ایشان با اتفاق در حوضی رفته و طهور
 سیر آید و در در آن گنگ و در سایه خوردند و در جدای از هم شیخ ایشان زود در یاد داشتند و در حوض
 تود در آن آب شیخ یافتند و فاست شیخ موسی آهنگ که شیخ مسلم بود و نیز استار دار
 صبح در سال بعد در دست پنج و بعد سلطنت شاه ابراهیم بودی بوفع آمد و فرار بر او وارد بود و در

<p>رنگ بنرست از مولف جسد در شد عیان تاریخ سالش شاه گفت در سرد و سردار گفت</p>	<p>چون شیخ دین در دنیا شیخ موسی سلطان زمان موسی کاظم عقل سال نقل آن عالیجناب</p>	<p>شماره در بنا بجلد جاودانه شیخ موسی که روی او بود اهل دین موسی شریک را که گفت</p>
---	--	---

چو از دنیا بخت رفت آخر	در لایحه اوصاف موسی	و ما نشنیدیم هر خدا و پند
دو بار او بر کتاف موسی	شیخ سید حاجی عبد الوهاب بخاری قدس	
<p>از اولاد سید جلال الدین شریف الشیخ بخاری است و نسبت بزرگان و سبب سید محمد حوث بن سید جلال الدین سرخ پیر بزرگی بود موصوف بل رحال و قال و شوق ذوق و محبت در او ایل در وارانان ملتان توطن داشت روزی به بلارست پیروار استاد و محترم سید صدر الدین بخاری شسته بود از دست شیند که گفت دو نعمت در عالم با فضل موجود اند که در کل فتمت ما الهی اند لیکن مردم قدر آن نمیانند و نمی شناسند از تحصیل آن غافل اند یکی آنکه وجود سوره حضرت سرور کائنات علیها السلام و الصلوة که جناب البنی اند و در مدینه طهر و موجود مردم این سعادت را نمی یابند دوم قرآن مجید که کلام پروردگار است و حق سبحانه تعالی بر او اسطر فی سبب موسی تکلم است و فلق از آن غافل است شیخ حاجی بود شنیدن این کلام از پیش پیر رویش فیض برخواست و بفرمود مغرب و نوره برخصت طلبید در برهه شکی رواند این سوره شکر و معارف زیارت دریافت باز مراجعت بوطن نمود علی آمد سلطان سکندر لودنی را موسی اعتراف اعظم سید است روایت نایب عظیم از حاجی آرد و سلطان را با شیخ حاجی چنانک نسبت محبت زیارت بوقوع آنکه کتفه نماند شیخ فایز گردید پس شیخ از دیگر آمد به قصد زیارت حرمین از بغداد که در میان روایت غلبی فایز گفت و باز اشارت حضرت خاتم الرسالت علیه الصلوة و السلام بود در میان آمد و سید عبد الباقی را تفسیر کرد که اکثر قرآن را بلکه تمام قرآن را در حق بود حضرت خاتم الصلوة ملک الاکر در آن آنجناب شیخ کرده است و بسیار از ذائق عشق بر او است در آن شیخ فرموده و وفات شیخ سید حاجی عبد الوهاب قبل نما اقبال الاخیار در سال هجری هجری است که این شیخ حاجی اندک در مت دیوبند شیخ سید مرتضی شریف شیخ نسبت از کتب</p>		
سید حاجی جوارز دنیا ای کرد	رفت در فرود و سیل یافت جا	سید محبوب میر حسن
کن زخم سال و ما نشنید	باز گو تا برنج وصل آنجناب	پشتیا حاجی حسن
<p>شیخ عبد الله بیابانی قدس سره پسر مولانا سید الدین از نواد وقت بود و در شمیر داشت حد ابتداء حال ترویج کرده بود چون آن را از حضور وقت فریاد همکار</p>		

صلوات
مجلس

تخریب الامپراطور

جلد دوم

درید با خشیار از روزه سفارت کرد که گویند که روزه در سخن ترک منافعت بخورد که در هر چه گفته
 بصیغه غایب گفتی خود را در هیچ سخن در میان نیاروی و در او ایل حال در بر علی سکونت
 داشت و در حرم روضه عالیله سلطان امشایح نظام الدین مشغول ماند و ماوش آن بود
 که بهر نماز غسل تازه کرد و جامه های محضت و قتی بارشاه وقت قوس را اسیر کرده در
 آن میان جماعه از سادات نیز بودند و رفته بارشاه غمده شفاعت ایشان کرد و پادشاه
 گفته روزه قبول نکرد گفت حرام است سکونت در شهر که تو پادشاه آن شهر باشی و از او بی رزانه
 بمنزله رفت فرمان روانه آنجا استقبال روزه بر آمد زرقه رشیکش کرد و هیچ قبول نفرمود گفت
 که ایان کازیت بجا که نمایان و فرمان بدید در فلان بابان جای بدید و شوش بدید و نظام کند
 پنا نچه مانجا مقام کرد و در شهر بود در اینجا است و فاش رسال نمصد و شوش بوقوع آمد از موعظ

تخریب الامپراطور
 صلوات
 مجلس
 تخریب الامپراطور
 صلوات
 مجلس
 تخریب الامپراطور
 صلوات
 مجلس

چو عدالت بفرود می برین
 در کز خیز کن فیض است
 پس آن شه سبقت پناهی
 پیش جماعه قدس سره میرد و خلیفه مولانا سواد الدین
 است یکانه در کار جمیع امور در سخن از ستمنا از مذهب و گمانه بود و نام اصلی او اجلال خاقل
 و در او ایل نمود از تخلص جلالی مگر در بعد از آن اشارت پر روزه نیمه و تخلص جلال
 تخلص کرد و در آن نام افسام شعار از فتوی و تصایر و منزل گفته است مسافرت بسیار کرده است
 و زیارت هر مین الشریعین مشرف شده مولانا عبد الرحمن جامی و مولانا اجلال الدین رومی
 را در یافت بصورتی یاد شاه غرضه تمام داشتند و بنام او تصایر نوشته و بنام مایوان او شای
 عازی نیز تصییر تحریر کرده است روزی در وقت حضرت غیرت علیه الصلاه و السلام تصییره نو
 جان شب حضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که میفرماید که ای جلالی این بیت تصییر
 تو قبول دارم شعر موسیقی از خوش زنت یک پر تو صفات تو همین ذات منم که می در
 وفات آن بنایح ملک الله در هم و نفی سال بعد و چهل و دو و هجره و رساله که همان
 بادشاه گجرات رفته بود و پاره اشکریا پادشاه بود نوع آسید بقیه ره عالیله و در مقام
 بر او خوابه قطب الدین بخت بارادستت قدس سره است از مولف

تقدیر دین حال و دنیا
 جامع غر و کمال معرفت
 شکر در وقت بر آف تند ترا

عالم السیاحل جمال مغرب

شیخ اوسین زین العابدین دهلوی قدس سره
جدما درمی شیخ عبدالحق محدث دهلوی هزارم میلاد نامدار در خلافت ذوالاقتدار مولانا سواد اللطیف
سهروردی بود دانش مندی کامل و تصویر و تشبیه و رفایح تشبوح و انکسار و تادب بود اکثر احوال
صمیم بود و در توفیق عینا تام داشته و قاتل جناب بقول صاحب اخبار الاخبار
در سال هفتاد و سه و چهار بقول صاحب تذکره العارفین در سال هفتاد و سه
و چهل و سه هجری است و قول اول منسردن بصیحت است قطعه از مولف

خوین العابدین شیخ جهانگیر	رونیارت در فردوس	عبان شد سال وصل از کاش
زینین العابدین نور سبط	دگر تاریخ وصل آن شهیدین	شش الاصفیاء گرد و بود

سید جمال الدین سهروردی قدس سره از شایع عظام و سادوت و اولاد

بجاری است و میرد و خلیفه قطب الاقطاب سید عبدالوهاب شلمی دهلوی برادر خود است و
آبایه و بطوریکه سابق در ذکر سید عبدالوهاب مذکور شد شش اسطبل سید جمال الدین
شرفی اندر سیرت سجاری اوجی برسد در ولایت دیات و شرافت و عبادت و عبادت
مقامات بلند و مدارج عالی داشت در عهد آخر سلطنت سلاطین گنیمت خرد پندیر کشمیر انجم
صیبت مردم خود فرین کرد و عالم را بغیض یا ظن خود ستغیض گردانید حضرت محمد و پیغمبر
نیزه کشمیری نیز بزمیت با بکت و سه ما فرشته خود خلافت سلسله عالییه سهروردی یافت و
میتوان گفت که علت فائده قدم سید جمال الدین کشمیر محض براسه تربیت و تکمیل شخص
کشمیری بود چنانچه بعد انقضاے حقوق ارشاد و عطا خلافت و امامت باز مراجعت بهند نمود
و در راه رسید در سال هفتاد و چهل و هشت هجری بر حمت حق بویست از مولف

جنگل بدین جلوه گشت چو ماه	جهان سید دین جناب جمال	بجو رحمت او در حراج خلد
---------------------------	------------------------	-------------------------

و اگر بر عسل آفتاب جمال
ملا فیروز معنی کشمیر سهروردی قدس سره
از عالم طلاق و کلبه است شایع کشمیر است در ابتدا که جوانی تم بسفر برداشت و بکبریت
رسید شرف بشرف حج زیارت روضه عالییه فریاد گردید و چند روز آنجا ماند و در آن
به بدوان رسید و در تحصیل علوم ظاهری علمی بلوغ بکار برد اما تحصیل سیر سید آخر چون سخنش

یادوری کرور سے زیارت ابو العباس خضر علیہ السلام بہر وہاب شد و بعد مدت سے سوال
 تحصیل علم نمود و چنانچہ ناچل برود ہے در پے خضر زرد و ستماء و بزرگیم و سے پرواخت دور
 مد چیل روز تحصیل نامہ در علم خود حدیث و تفسیر و غیرہ حاصل نمود و دستار فضیلت بست چون
 آواز فضیلت علم و صدائے کمال آن اہل کمال در گوش جانیان افتاد کہ باریادتا ہزار الہیاء
 تزد خود طلبید و اغزاز و اگر اہم بسیار بود پس شیخ از ہند در کثیر تشریف برد و معنی اعظم شد و ہر اک
 احکام شرع اقدس بحال دیانت و امانت نمود و در اسے تصفیہ باطن بخدمت شیخ مہترہ کشمیر
 میر گشت و فرود آمد حسین شاہ و اسے کشمیر از دست مردان قوم شیوہ ہنہادت رسید و در کثیر
 مدون شد و اقمہ شہادت آنحضرت قبول صاحب توار پنج غلطی در سال ہنصد و ہفتاد
 و ستمہ در عمر ہنہاد اسے لگے بوقوع آمد و یہی کہ در تاریخ وفات شیخ درج تواریخ مذکور است
 این بیت است ^{۱۰۱} از سبے تاریخ آن دین و حیدہ گفت شد از ہر دین بلانہ ہند از مولف

چون شد فرزند ان ملک دنیا	جناب مولوی فرزندین ہر سخی فرزند تاریخ سالش
دو بار زندہ دل فرزند کشمیر	چون ملا فرزند ہزار فرزند سے بد بعد شہادت گیر سے

فایز شد ملا عبدالوہاب فرزند ولیند آنجناب بجایے مدللندہ افتاد ہر فرزند یافت و صاحب
 تصانیف و تالیفات گردید و محمد و م سلطان شیخ خمر کشمیری قدس سرہ ہا و ہونفا
 محمد دم اللہ دلیام جمع انام مقدسے خاص و عام انکراسے مشایخ کشمیر حینت نظیر است وطن
 اصالی آنجناب موضع بھر گنڈہ زہر کہ است چون در عمر خود سالی مدیہ عشق ربانی دامن کرجال
 سے شہاد موضع خود ہنہر آمد و در دامن کو ہجارت در باہنت استعمال نمود و از راہ ^{۱۰۲} بوج
 واسطہ اویسی بروج پر فتوح حضرت مید عالم صلوات علیہ وسلم حاصل کرد و از غیب زرتیب
 کجیل سے یافت چون ہر شہ ظاہری نہانت دینباب جناب کرباد ہا کرد و الہا ہا نمود و شہاد
 کہ مرشد خود خود خود خود خواہد رسید و ہمیں ہبل آملکہ ہند فرزند جمال الدین نجای سے
 کو انما عالم خلفائے حاجی عبدالوہاب بخاری دہلوی بود و در پے در کثیر تشریف از اسے
 نے احوال شیخ فرود با اشارہ غیب خدمت آنحضرت حاضر شد و بیت نمود و دانش ماہ
 آنحضرت آن ہجاء حاضر ماند و مقامات بلند و مہراج از ہند رسید و فرخہ ملاقات سرور دید کہ گفت

صاحب تواریخ اعلیٰ فرمایند که حضرت شیخ خرمه تمام شب بجهنم نفس گذرانید و از غایت جفا
 و فکر و فکر خرمه سر مبارکش تمام کمال گذاخته بود و یکدم از حرارت درونی و سوز و گداز باطنی آرام نگذاشت
 و شب در صبا و صبح در غل غل عقده های طالبان دعا و ساری در ماندگان
 وسط زمین در مکان و خوارق و کرامت و تصرف آیتها آیات الهی بود و شیخ بابا ماود کا
 که از کمال اصحاب و یکراست اصحاب آن جناب است در کتاب در المردین تحریر فرمایند که حضرت
 مخدوم مراتب ابدلی فایز بود و اعتقاد اجابت و لطیف در همه سلاسل خرد داشت و ذکر هر طریق سلسله
 عالیہ اولتہ می گردود و در سلسله فاضلہ پیوندا بسته بروحانیت غوثیہ اعلیٰہ حاصل کرده بود و از
 استماع سماع و فراموشی کلی اعتبار کمال در دهر جاریست و انبیا و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح
 بایکت سے می آید و در ذمہ اعمال بنا بر نظر کما انزور سے متناہل میند و فوات آن ممالک
 باقوال بیحد و بحر در سال بنصد و ہشتاد و چار ہجری است و فریاد انوار در خطہ دلپذیر کشمیر یا بنگا
 خلق است و بقول صاحب تواریخ اعلیٰ اگر از لفظ موت فرزند لفظا زار برگشتند سال تاریخ
 درست بر آید و شیخ باکان نیز تاریخ وفات آن عسائے در دعوات است از مولف

حضرت خرمه چون بلطف خدا	شہزادہ باہو مسل و در دست قریب	شیخ سید کبوتر تارخیتس
نیز مخدوم خرمہ پیر محبوب	۹۴۳	شیخ نور ذریعہ ششی و سہروردی کشمیری قدس سرہ

و ما قبل از امر اے عظام سلطنت کشمیر بود و بطلم و فقر و خلق آزاری فد و رفتی استوار
 درندے در اتنا سے پیر و نیکار جھور شش اہم اے اقدار کہ حضرت شیخ نیک شیشی کراہی
 اولیای سے فاندان کردید و خطاب در ویش لہی یعنی خدا پرست نما لب بود و ما سکت
 داشت نور ذریعہ شکر عوامی خود را در در گذاشت و خود نما بہر او تاننا سے حالات در ویش
 نزدیک تر رفتہ و خود رہا سے پوشیدہ پوشیدہ بنیست دے دولت کہ شیخ از آمدن فی بدین
 فواج بجز است و دیگر کشمیر یعنی سفر طعام برانے سب و و خوش و طیب و دام و دو و دو
 کستر و ہمت و جم خیر از دام و دو بر آن سفرہ سب خوراک خود با طعام خود نما نانا کا طر سے
 بر طعام حصہ نخال دست طلب دعا کر کرد و نخال بخدمت آنحضرت استثناء نمود شیخ بجز نخال
 شدہ و فرمود کہ طہر انتر جھور نور و ز ظالم بوجہم نور شد کہ دست نخال با نخال صلا کر دے

و از قدر تیریدے خود چون این سخن گوش کرد جاسپاسے خود برید و از غایت سوتق
 و فرط ذوق بخدمت شیخ حاضر شد تا بسبب گردید تا ملک ملایک نیا شده نیز دریا نصبت استخلاف نمود و
 شیخ بخدمتش حاضران و بعد وفات فایض شیخ گردید آخر چون آواز ظهور کمال خود مسموع شد شیخ کتبی
 گوش حق نیش ما و رسید و ستار شیمی باز داشتند جهت تحصیل آسمانے مقامات سلوک طالب
 خدمت مخدوم حاضر آمد و غایت خدمت و ارادت بردوش کشید و در اندک زمان انا قریب خود
 فوق یافت و وفات آن جامع الکملات در سال هفتاد و هشتاد و ست
 هجری است و فرار برانوار در کتب معتبره نظیر از مبولین

رفت چون نور و نور و نور	رحلت آن شیخ مرآت صحن	صاحب حقیق نور و نور
شعرت حق خوان و فایض کلام	بابا داؤد و خاکی کشمیری	سهروردی قدس سهره

از مشایخ عظام ما و لیا سے ذوالاکرام کشمیریست و عو خور و سالی توفیق حصول علم و اسامی
 حال دے شد چون از تحصیل آن الفراغ یافت بکذب جاذب تحقیق بخدمت شیخ مخدوم
 سهره حاضر شد و همت کرد و بسیر و تسلیم سلوک مشغول گردید و از غایت عشق و محبت شیخ
 بملکت فلسطین رسید و تارک اهل دنیا گشت و تصانیف و تالیفات عددها مثل کتاب المیزان
 و شرح آن المشهور بدینور لکین و تصدیق و تالیف در ساله عالی تصنیف و تالیف کرد و شیخ مخدوم
 سهره بر او شغف غیرش و نظر اعطای و الطاف که مجال دے و صرف بود و مجال احدے
 از خلفاے و مدعیان و نادان خود شیخ داؤد و جاسے حضرت مخدوم خرد خلافت و دیگران سهر
 سید احمد کانی و مولانا شیخ محمد مخدوم قادری و سید اسماعیل نامی قادری هم حاصل کرد و نیز
 از کشمیریان و آج شریف برده نیز بارت حضرت سهروردی مستفید گشت و فیض بے نهایت
 حاصل نمود چون قاضی موسی کشمیری از دست سلاطین چکان که به سبب سهره امتناع بنیاد
 رسید شیخ داؤد و سلطان کشمیری غایت ناراض شد و در حق وے و ماے بر کرده است که لانا لانا
 که خلا سلطنت ملک چکان باختر رسید مظالم خود شیخ خود ازین ملک بکنند و نیز در قضا و تنگی شیخ
 ایمان کنده نشود و امان کشمیری با اعلام است این گفت و بیاهند و ستان نشین گرفت و بعد چند
 چون لشکر اکبر بادشاہ بر گروگی قاسم خان میر مجری کشمیری آمد همراه ایشان باز کشمیری رفت

و بجان سال کہ سال نصد و نو و چار ہجری بود ازین دار پر لال بقرب ایزد تعالیٰ ہوست دور
 اسلام آباد مدفون شد بعد چندے مخلصان اخلاص کیش نقش مبارک شیخ را از اسلام آباد
 بر آوردہ بہتر آوردند و در خطیرہ پرورشیمبر سے دفن کردند و غلطی نہ ہو تا شیخ و قادسی حج کتاب تاریخ

اعلیٰ ست از مولف	ز فرس خاک نند بر اوج افلاک	چو آن داؤد و خاکی شیخ سعود
و صاحبش ہا و دین شیخ مہتمم	ذکر سہم حاکم شیخ داد	سید جہولن شاہ المشہور

گوٹھی شاہ بخاری الاموری قدس سرہ صاحب زادہ بلند اقبال سید شاہ محمد بن
 سید عثمان جہول بخاری الاموری سے نسب آبا سے دی سید جلال الدین محمد دوم جہانیا
 اوجی بطوریکہ سابق در ذکر سید عثمان مکرر شد می ہونند و نام نامے سے بہا الدین
 دولی ما در زاد بود و بچہ پنج سالہ ہا کر است و خوارق از وجود برکت آمد و سے بظہور آمدند
 و در عہد خودی رغبت خاطر سے با سپر کسب یادہ از ہمہ چیز دہر کسے کہ از اہل حاجت
 و مراد با سپر گلی بچہ است آنحضرت حاضر آورد سے نو کتاب در سید سے چون نمرہ کر است کہ
 در اقاہم دور در از است شمار یافت خوانندگان مرادات و سایلان حاجات حق حوق و دانہ
 فیض اندازہ سے حاضر شدند چون این خبر اولاد ماجد سے رسید از سے بجان بر بخت
 و بزرگان آورد کہ خدایا این طفل را کباعت انکشاف سرار و موجب اہل اشاراتی است
 از دنیا بردار بچہ دین کلمات کہ بدرعائے قدرش بزبان آورد حضرت جہولن شاہ پودہ سے
 بر حمت حق ہوست و آن سید موصوم موصول وصال حقانی سد و فاسات آن جامع الکلمات
 حسب اندراج شجرہ سببہ سید حاکم شاہ و محمد شاہ کہ از اولاد سید عمادی الملک برادہ حقیقی سید
 جہولن شاہ در لاہور سکونت دارند بتاریخ یازدہم ربیع الاول سال یکہار و سہ ہجری است
 و مرزا پرنوارش در لاہور از شہر تہرین خرات بہت کہ در زمین حاجی مالہ ہر دین لاہور
 ریاست گاہ خلق است و بعد و فاش سید شہباز بن عماد سے الملک بتاریخ مہتمم جب
 سال یکہار و چہل و یک رسید کہ موسی شاہ بن عارف شاہ بن عمادی الملک بہت
 و دوم ربیع سال یکہار و پنجاہ پلو بہ پلو سے فرار جہولن شاہ مدفون شدند و انکہ ما تحقیقا
 ہستی میفرماید کہ نام حضرت جہولن شاہ محمد فیضت و اولادت بسلسلہ چشتیہ صاحب بر بخت

حسن شاہ دوسرے بخدمت جان محمد شہی لاہوری داشت محض غلط است اور باقی است
انہما را لاخبار الکذب تاریخ وفات سید جہولن شاہ از مولف

شاہ جہولن چون روینا رفت	سال و سل آن دسے بعد بر لہا لہ اسرا جہولن شاہ داین
بیز جہولن شاہ شاہ نامور	سید شاہ محمد بن سید عثمان جہولہ بخار قدس سر

بعد وفات پدر عالی قدر ارتقام اوج روانہ سمت پنجاب شد چون با جماع کثیر بمقام موضع چک
سر واکر اندمضات کلا نورست رسید تمام کرد و بخدمت ارشاد شد کہ باسان مظلمان و غیسرہ
مویشتی آب نوشانیند خدام جہولنشی را بر جاہ اسمی سارنگ زمینداران دہ بر بند سارنگ
اجازت نداد و در نوشانیند آب با نعت پیش آمد باطلاع این معنی حضرت سید بر آنقت
فرمودستی خود را بر زمین زد و بحال چشمہ آب نمودار گشت و آب چاہ سارنگ تمام دکمال
خشک گردید بطہور این کہ است سارنگ بخدمت حاضر آمد و مسلمان شد ہر یک گردید و عز
ہرین رو دنیا یافت چنانچہ تا حال چند دیہات شمل موضع آلودا و دینام میران سارنگ
آباد اند و وفات آنجناب بیازدہم ربیع الثانی سال یکہ روز دیازدہم جمادی است
و فرزند آن آنجناب یکی سید ماد الملک دوم سید بہا والدین جہولن شاہ المشہور کہ کوشے
شاہ سیوم شاہ عالم چہارم بہادن شاہ نیم نورنگ شاہ نظر خواست و کرامت بود و فرزند و موضع ملک

ضلع لاہور است از مولف	شہ محمد چون روینا رفت	گشت اعظم سال تریلیشن عثمان
باز شد پیدار دل سچ امین	صاحب فضلست ہم ایہوان	شہ محمد مایب ربانی است
سال و سل آن شد والا حکان	شیخ حسن گنجگر المشہور حسو تیلی لاہوری قدس سر	

از خلعتے شاہ جمال لاہوری است اول در لاہور دوکان خط فروش میگرد و در بخدمت
شاہ جمال حاضر آمد و برے خود نصیبی خواست فرمود کہ بوقت غیر در وقت خلعت در زن
برابر کردہ باشد از ان روز شیخ حسن کم در زنی موقوف کرد و چہ خواست کہ ہر فریاد سے کہ در کمان
و سے می آمد رنگ و ترازو بدست و سے می داد و سے گفت کہ این ذیل خود زن
کردہ بگیر پس ہر فریاد سے کہ باعث طمع زیادہ میگرفت در خانہ خود رفتہ زن می ساخت
کم می برآمد و ہر کہ برابر سے گرفت زیادہ سے بود چون چند سال برین حال بگذشت بکثرت

ہو قوع آمد برین غایت کہ سنگ ترازو ہم از زر ساخت روز سے سنگما سے طلا سے بادا
 شکراہ بخدمت شاہ جمال برود عرض نمود کہ توبہ ہو بر شما بخند رکشائش و برکت بحال این بندہ
 ہو قوع آمد دست کہ سنگما سے ترازو ہم از زر ساختہ ام فرمود کہ این ہمراہ در مدیا بند از شیخ
 ہانوقت بدریافت و سنگ ترازو را بدریا انداخت بعد در روز غلو در شان دیہات کہ
 لاہور می آمدند پادہاز دریا گذشتند سنگما سے ترازو سے شیخ زبیر پاسے ایشان آمدند
 برداشتند بخدمت شیخ حسن آمدند و سے باز انہا را بخدمت شاہ جمال برود عرض کرد کہ سنگ ترازو
 را در دریا انداختم لیکن باز زدن رسیدند فرمود کہ اسے حسن این امتحان راستی بود چون
 کہ زنی گذشتی در استی پیدا استی صاحب برکت شدی و آنچه از کسب حلال پیدا کرد سے
 عبدربا انداختی ضایع نشد و باز دست تو آمد با شاع این سخن شیخ حسن نے کمال کر لکھنا
 شد و دوکان خود را بڑا خدایتا لاج داد و دست ارادت بدامان حضرت شاہ جمال زدہ ہو
 و سیانت پر دخت در چند سال بحال رسیدہ انا ولیا سے وقت شد و خواتی و کرامت
 و سے نا حال زبان زد خاص مہاند و فاش شیخ حسن با قوال صحیح در سال یکزار و دوازدہم

و فرمود سلاہور از مولف	رفت از وہر در بہشت برین	چون سخن شیخ حسن
رطقت بہت شیخ اہل البند	نیز سخن حسن دے مخدوم	حضرت میران محمد شاہ

المشہور مجموع دریا بجا رمی علیہ رحمۃ اللہ الباری از سادات عظام بجا
 انہنشاہر شایخ کرام سہروردی است و نسب آبا سے کرام و سے بچہ واسط حضرت سید
 جلال الدین شریف القدر شیخ نجاری اوجی بر سید بن طریق کہیران محمد شاہ لیلی عثمان
 بن سید صفی الدین بن سید نظام الدین بن سید علم الدین ثانی بن جلال الدین بن
 سید علم الدین اولے بن سید ناصر الدین بن سید جلال الدین مخدوم جہانیاں
 بن سید احمد کہیر بن سید شہ شاہ جلال الدین الاظم ابرسرخ نجاری رحمۃ اللہ علیہم
 و میران محمد شاہ بوقت خود شیخ الوقت و مقدر سے زمانہ بود و در ولایت قدس لند
 و بعد از چند داشت و در اہل بقام اوج سکونت پذیر بود بعد از ان حسب الطلب
 جلال الدین محمد کہیرادشاہ تزد سے بمقام حضور کدہ شریف برود و باب فتح طہ جنور

اما در حافرو چون قلع فتح شد قبو لے عظیم یافت و بادشاہ مقتدر سے گشت و جاگیر
 کثیر در پنجاب بجلا لہ پر کنہیا اعلیٰ کر دکتا حال فرامین عطلسے جاگیرین بموا میر شاہی نزد اولاد
 امجادش موجود اند چون بعض دیہات جاگیران رکش فیض رسل اور بودند انجناب خود در لاهور
 سکونت پذیرفت و ارشاد فرمود کہ بیز جا لگرا جا سے باشند یکے بلا مور بقام خاقانہ دوم
 بنام موضع خان فضا متصل پہلا بیوم بقام پیمان و لاجنا پنج خب لارشا ونگران جناب
 جا بجا فریافت و بطالبان حق و در دینان و سساکین نان و افرا ز طبع انجناب عطلسے
 نقلت کر در سے شخص در محفل خلد نزل میزان محمد شاہ حاضر و تذکرہ حضرات سادات
 در میان بود سے بے مابا بزبان آورد و بزبان پنجابی گفت کہ سید سنی بنین کاٹھ و
 کنی بنین یعنی مکن نیست کہ سید از اہل سنت و جماعت باشند بطوریکہ دیگر از چوبے باشند
 و نیز گفت کہ در زمان سابق سے گفتند کہ سید در آتش می افتاد و مرورش سوخت حال کجا
 ممکن است کہ بنین پیدا میل و نجیب پیدا شود یہ سماع اسمی حضرت میلان در جلال آمد و
 از چوب طلب فرمود و از ہر دو پالا دیکدان ساخت و آتش فروخت و در دیگر پنج نمونہ
 پیش منکر سادات آورد فرمود کہ بچین کہ سید سنی است و دیگر ہم از چوب است آتش
 ہم بریای سید ہم نوز شدہ و بہ بیوت پیوستہ کہ حضرت میران محمد شاہ راستہ فرزند
 ارجمند صد جلال و نظر کمال و جمال بودند بزرگترین ایشان سید سنی الدین کہ با اسم
 جد بزرگوار خود موسوم بود و دوم سید بابا الدین لغایت بزرگ و شعی و این ہر دو صاحب
 از وطن عفت حضرت بی بی کلان بنت سید عبدالقادر ثالث بن عبدالوہاب بن سید
 محمد غوث بالا پیر گیلانی بودند و انجناب پدر و مادر دعو سے صحبت نسب و حسب یافتند
 سیوم سید شہاب الدین المشہور بشہاب الدین نمر از وطن بی بی نوزنگ زوجتانی
 حضرت شاہ بوجو آمد و در پاد سکونت پذیر شد کہ والد ماجد سید شہاب الدین
 نیز در پاد سکونت میداشت و والدہ سید سنی الدین و بہا والدین در لاهور سکونت
 پذیر بود و سید شہاب الدین از بزرگ بود و صاحب خوارق و کلاک و کفر خوارق خود خواہا
 حلال دست با سادات حضرت باحوال صحیح در سال نصد و چهل و دو کا دین بکبار و بنیر و چہ

سید پاک بحر عرفا نے ہست تولید اویمان چون	در عمر شریف بقادری ساریت سید دین پر روشن دل گفت دل خواجہ محمد شاہ
سید سلطان جلال الدین حیدر بن سید	
صفی الدین سجاری قدس سرہ براد حقیقی میزان محمد شاہ موج دریا بنجاست جامع علوم ظاہری و باطنی و کمالات معنوی و معنوی عابد و زائد فداک الدنیا بود و با دنیا دابل دنیا کار سے نداشت و در تجرید و تغیر بچکانہ روزگار چند کہ حضرت موج دریا اور وجود خواندے اولیٰ بلیب انیک موج دریا دنیا ہم نشینال داشت بوسے کم رغبت فرمودے اور در دیرانہ با عبادت حق بسر بردے و وفات آن مخزن الکرامات در سال یکزار و شانزہ ہجری است و فرار گوہر بارش در لاسور دیوار بدیو ایغوی بی بلج قلع جاگرت کہ عوام الناس آزار دندہ دستا حضرت بی بیان سیکونید اولاد اجداد سبحان وضع ہوگیول	
شد جلال الدین جواز دنیا نکلد جم جلال الدین سلطان شہت	متصل لاسور سکونت لیکد دا خواجہ کشتا ^{۱۱۱} و عاشق تغدک
کشمیری قدس سرہ اول از فرقتہ تجار کشمیر بو و آخر در عین محل کاد مبارہ مایہ بلخ بچکانہ داسن گیر حال دے شد و بجلی از غلق بسے غلق شدہ راہ محو امیش گرفت و دریاہ در اسجا گذرانید بسے خورد و خواب در عبادت بسر برد و بعد از ان با اشارت حضرت خضر علی نبینا عالیہ السلام بخدمت بابا داد و دفاکی حاضر آمد و مرید گردید و کسب کمالات سلوک بچہ بچہ تمام نار شیخ بابا بردنی ریشی نیز فیض تام حاصل کرد و در بیان بو کہ دوسکان بسے بود سکون بروت مطال ارکنت زعفران حاصل میکرد و حاصل امر صرف فخر امیو در در کشف کرد گوسے سقت از ہر اہلباسے عہد خود برد و وفات دے در سال یکزار و دکن ہجری د ہزار پراوار در لکن بو کہ از مصافات کشمیرت ز بار بکچاہ خلق سبت از مولف	
سال رحیل آن شہ دلشیا سما سبت کرد فر عالم گو	شد جو سعید دین جان فنا شیخ عالی درج سالک خواجہ
از خلفاے تبرک خواجہ حمزہ کشمیری است چون بخدمت شیخ فایز شد و اسانگ زبان ترنگ	

بے نہایت حاصل کرد و یکصد و بیست سال عمر اوست از آنجا که یکصد و پنجاه سال تمام عمر را در کربلا گذراند
 باز در سال مایم بود و در روز طاعت هم مایم ازین جهان در گذشت و غمناک فرمودند نشیند
 دیگر هیچ چیز با خود داشت سال وفات دیگر در بیست و یکم جمادی اول سن ۱۰۲۰ هجری قمری در روز
 دوشنبه در کربلا گذشت و با انبساط دلین کشمیری اکثر اوقات بهمدت دو ماه آمدنی بیست و هفت روز

چون جناب شیخ رسته متولد شد	داخل فروردین سن ۱۰۲۰ قمری	پیر اعیانست سال ۱۰۲۰ قمری
شد میان بار در کربلا شیخ جمیل	همه جوان مشکوه انوار جوان	سن در سال اول آن ایام

سید عمار و سید الملک بن سید شاهروردی که بخار قدس سره از شاخ عظام
 و سادات در کربلا کرامت لایه بود و بخوارق و کرامت مشهور نقلست که شخصی یار رنگ مار س
 بنظر امتحان حال دوسه نمود و فرمود که زیر سجاده مانده او بنها و در بخت و در چند سال باز آمد رنگ
 خود طلب کرد و گفت از جاس که نماده بود بگریه او چون دامن مصلا برداشت صد بار س
 دستها را میجوید یافت چنان باز در گفت ازین جمله سنگها ایستادیم که سنگ نین انکدام است حضرت
 سید سنگ دس بگرفت و بدست دس داد و با نظر این کرامت آن شخص سر و قدم آورد
 و میرشد و قات دس با قوال معتبر در سال یکبار دسی و نه پیری است و اول بدو در کربلا
 دس بر دس هزار رسید چون شاه گوی شاه بهاری بود چون شیخ سنگ دس را بلو است
 سلسله کشش مبارک دس را ناسا بنا بر آورده متصل فرمود حضرت شاه بلا اول قادر بر چو تیره
 مظهره و دفن کرد و در سینه شمسو آن مرد متاعا مال باقی است و شیخ محمود شاه مجددی جعفر خود بخوار
 آن سید غیر ساخته اصل حال این است که مذکور شد و بعضی حمام کلا نام آن سید
 در سید رسات سوزن طوائف سس گویند در درخیز و فرخ است از مولف

چهارمین فروردین سن ۱۰۲۰ قمری	عمادی الملک مصوم زمانه	تولد مال در سانس طلو مگر شد
عمادی الملک محمد دوم زمانه	شاه از زانی قادری و سهروردی پهلوی قدس	

ارادت اول دس بنجیدت شیخ بلول صیای است و شیخ بلول لایه خدمت شاه لطیف
 بری دوی بر آمدت شیخ حیات الدین نیز حضرت خوش الاظهر رضی الله عنه که زنده جاوید
 بود چون شیخ بلول برعت حق پیوست شیخ از زانی از چند خضرات کمورد و بعضی سلسله بود

حاصل کرد و فرقی خلافت یافت و انکامان وقت شد لکن صاحب تمام حاکم الولايت دغره
 اور ان پيران سلسلہ سہروردیہ بنا کر دہ اندونخواجہ حسین لاسوری کہ ذکر خیرش درخاندان قائم
 اعظمیہ مذکور شد بسبب زشتہ خواجہ تاشی بسیار محبت داشت و ملاقات عجیب فار و حال
 آن اہل کمال بودند کہ تمام روز در صحرای عبادت حق مصروف ماندے و تمام شب در
 مساجد شریفہ از چاہا ہائے آب کشیدے و مقادیر بار پر رسالت حقے صاحب سماج الولايت
 میفرماید کہ از شاہ از زانی کرامات و خوارش بسیار بوقوع آمدہ بودند بلکہ چند بار عیاشے
 الحوات ازان جامع الکملات ہم نظر بر آمد و شاہ جان بادشاہ بوقت خانہ بدوشی انشا پر
 بدر بخدمت دے شکایت کرد بر اسے حق حصول سلطنت الناس فاجوز و فرمود کہ بعد
 وفات پدر تو بادشاہ خواہی شد انشا اللہ تعالیٰ پس مہمان بوقوع آمد و فاجام الکرامات
 در سال بگذارد و چیل سہری بست و فرار پر انوار در شہر ٹنڈہ زیارت گاہ خلق بست از مولف
 تہ از اسے چوا فضل خدا رفت از دنیا ملک جادو کن گنم شیخ کل ملٹنہس

کاشف دین شاہ از زانی ہونہ	بابا الصیب الدین سہروردی کشمیری قدس
---------------------------	-------------------------------------

از شاہ بہر شیخ کشمیر و خلفائے کاملین بابا داد و دعا کی کشمیری است از عہد خود دی بادشاہ
 ریاضت و عبادت و صحبت مشایخ موصوف بود و بہاران بخدمت بابا داد و دعا کی شفیع
 فابید کثیر رو داشت و تمام عمر در ترک گدایندہ خنے کہ ترک فواکہ سہی و عرفی قاب سرد گوشت
 ہم داشت و سوائے نان جوین خشک میل خاطرش پھیرے دیگر مایل نبود و علما و علماء و شاہ
 وقت خانیہ خدمتش بردوش خود داشتند واحدے با بر علم و عمل دے جاسے با علم خود
 دوسے طام و خدمت فرما دے ساکین مسافرن کمر بستہ ماندے و سوائے طعام فسد
 جنس مطلوبہ ایشان ہم نشکین کردے لعلت کرد و قترے اور دے سار مردان شیخ و شہ
 بخت قتل گرفتارند و قریب بود کہ فضل رسد شیخ بہ کرامت علمی بالارض بوقت نصف شب
 ردت رسید و مرد خود را از مجلس خلاص دادہ بطرف زمین در کشمیر آمد و چمن کزرت تاملے
 ساہ از را جگان گوے سہروردی شیخ را در مجلس خود بنید ساخت شیخ یاطن انغال دی ساگاہ
 شدہ بوقت شب خود را برابر اضا طابہ ساخت و در خلاص مرد خود تا کیہ نمود و را بر ما بوقت

اور اخلاص کر دو بہن را بہا شیخ را نزد خود طلب کرد در دست خود نشو شیخ را جایا شریف
 با سلام گردید و خاست آن جامع البرکات تا پنج سیزده محرم الحرام سال کمر او چل افسوس
 بجزی است و فرار در نصیبہ بیچارہ از مضامات کنیرست و توفیق العاصمین تلمیح وفات آنجناب
 درج تواریخ غلطی است از جو

ز دنیا چو سوئے بقا گشت	جناب نصیبان وطنی
بفرما اگر شیخ کامل اولی	سید شهاب اللہ من

نہرا بن میران محمد شاہ موعج دریا بخاری لاہوری قدس سرہ
 سعادت و ولایت و کرامت ہو روزی داشت و در وقت خود قطب زمانہ و در گمانہ بودم
 عمر در ذوق و شوق و ہدایت خلق گذرانید و خوارق بسیار از وسع بطور سے آمدند
 نقلت کہ شیر شاہ حا کہ جناب خود را سید صبح الشبے دانست و دیگر کسے را نسبت داد
 منہدستان پنجالی نے آدر دوا راہ فرط غرور و امتحان سادات شیر سے را در نفس
 تیر سے از چوب و زنجیر سے از آہن میا ساخت و نور سے از آہن است کہ در ساد
 پنجاب را نزد خود طلبیدہ تکلیف میداد و نے گفت کہ اگر شما سید نجیب و اصیل اندیش
 بروید و در تنور گرم در آید و بیز چوب سے زنجیر آہنی را بشکنید و کسانے را کہ سادات
 عظام این کار سے کردند مجبوس می ساخت چنانچہ بسیار کس از حضرات سادات
 نزد سے مجبوس گشتند آخر کار را بجز گوش حق نبوتش شاہ شہاب الدین در پیکار
 و خود با یک خادم محمد رفیع آہن گر نام را نہست موضع چو ند کہ شیر شاہ را ساجا قیام بد
 تشراف بردا دل پیش تیر رسیدہ نفس را بکشا و تیر را از گوش و سے گرفتیر
 آور و در فرمود کہ حیف است کہ چون تو تیر دلہ در نفس با شد ہر جا کہ جاے نست ہر
 نے احوال تیر را خود پیش گرفت من بعد تیر چوب سے گرفت و زنجیر آہنی را بیز چوب سے
 بزور گرفت خوش بشکافت درین آنا ایچہ بیز شیر شاہ رسید و نہدست حاضر آمد و گفت
 کہ از تو مع ہر دو کرامت یقین حاصل شد کہ سادات کرام اندہا لایک نشاے
 باقی است کہ خود آہنی آمانہ شود و خاور و داخل شدہ سلامت بر آید فرمود کہ مضا
 نیست پس ہا وقت تنور گرم شد حضرت شاہ روال خویش محمد شفیع آہنک عطافرمود

ارشاد کرد که در تنور بر روی کوبک یا ناکوبی نمی‌زد او سلام علی ابوالهیجو محمد زین علی کمال
 و زینور رفت و سلامت باز آمد شیر شاه چون این کرامت آنحضرت بچشم ظاهر دید سر در پاسه
 آنجناب آورد و در پیشه از مہر مال فاسوال بغضت و سادات عظام ما که در مجلس دے بودند
 مہر مال و اسوال خود بخش کرد و در حضرت شاه شده باد شاه دین و عقبه گشت و از سیت در
 موضع چونند که جاسے بدایت او بود سکونت و زینور و مہا سجاد فانی یافت و مہا سجاد من دے
 بوقوع آمد خدا سلامت و بارگشت و از حضرت سید شہاب الدین کہ فہما لب بجناب
 نہرا شد بیک نیکو سخن لفظ نہرا سیت و از زورے کہ حضرت شاہ شیراز نفس خلاص فرمود و بجناب
 نہرا فہما لب شد و بعضے بگویند کہ و الذی زکوار آنجناب بسبب آنکہ فانیات خوبصورت باجال
 و بارعب بود و با بچکان سر بر و دے در علم ظاہری و باطنی طاقت آنگونکہ داشت و با
 بجناب نہرا فہما لب فرمود و لا دست با سعادت آنحضرت با قوال صحیح در سال ہنصد
 و شصت و پنج وفات در سال یک ہزار و پیل و یک ست و یک ہزار و پیل و ہفت نیز گفتہ اند و فرار
 پرالوار در لاہور در موضع ہوگی دال زیارت گاہ خلق ست و حکم نیست کہ کہ از اولاد
 آنجناب بر فرار ش گنبدی تعمیر کنند یا تعمیر فرمایند بسیار دازین سبب فرجام فرار خاص علم
 و سابق ہر کہے کہ بہ تعمیر عمارت بر فرار آن حضرت پرداخت جلا بملگشت از مولف

شہاب الدین نہرا سید پاک	کہ بود از سیلان دین اسط	اگر خواہی زنا شس ال تولید
گوشاہ شہاب الدین نہرا	شہاب الدین ہادی حقیقت	ز م کرم وصل آن شاہ اسط
شہاب الدین دلانا نے آمد	و اگر تعمیل آن ہر فرز کے	سید عبد الرزاق الشہو

سید مکی قدس سرہ از مہر ملان خاص بران محمد شاہ موج دید اسے بخاری ست
 ہند گئے تارک لدنیاز نامہ و شقی جامع کلمات ظاہری و باطنی بود و سید و صوف از
 سادات عظام ہند واری ست اول از غرنی در پشا در آمد چند سے در آنجا قیام کردہ
 بہ ہلی رسید در زمرہ سپاسیان بادشاہ مسلک گردید یا فرکار بجزب جاذب غیبی شدت
 میلان محمد شاہ حاضر شد و از دنیا و اہل دنیا از ک گشت و او را از دنیا و اہل دنیا بخت
 لغزت بوقوع آمد تمام شب بجدت پر و شغیر خود گذرانید سے و تمام روز در جمہرہ بجا

متفق مشغول ماندے وفات دے در سال یکزار و پهل و هشت هجری است و فرار
 برافزار در لاجورست که گیند رنگون شستهار در دوازده مویف بود در نخله طلع شد ز دنیا
 جناب شیخ عالم عبدالرزاق ^{۱۰۳۸} و صاحب حسین فیض است یگر ^{۱۰۳۸} ششمی مکر محمد رزاق
 سید شاه جمال قادری و سهروردی لاجوردی قدس سره شیخ بود
 جامع کمالات غامبری و باطنی و جمال موری و معنوی مظهر جلال و مصدر کمال میرد شیخ
 اگر اهور و سلسله مالیه دے بچند واسطه شیخ ثناب الدین عمه وردی پیدیدین طریق
 کتاه جمال میرد لکرا بگت دے محمد شاه شرف دے میرد شاه معرفت دیر جعفر الدین
 دے میرد پیدیدین عمه وردی دے میرد شیخ جمال دے میرد شیخ عارف عبدالدین
 دے میرد شیخ بابا الدین ذکر الملتانی دے میرد حضرت شیخ الشیوخ ثناب الدین
 عمه وردی است و حضرت دے از سادات کرام حسینی بود که تا حال اولاد اجداد دے
 در سیا لکوی سکونت میدارند و انتخاب دو برادر تحقیقی بودند که شاه جمال یعنی آنحضرت
 دوم شاه جمال که بر دو حضرت جامع کمال و اجملال بودند و در دنده عالیه هر دو حضرت اولاد
 لاجوردی است نقلست که شاه جمال در لاجوردی خانقاه بطور دردمه هفت نفر تعمیر ساخت چون
 مکان بلند تعمیر گشت سلطان بگم دخره که باد شاه که باغ و مکان سیرگاه و تالاب سوه باره
 نزدیک خانقاه آنجناب بود و از جمیع برائفت و گفته فرستاد که نمایان ادب نیست
 که شاه قرا که عاگوسی دولت شاهی اندمحل خود از محل بلند تعمیر سازند بی سرری مار طراد
 پس اگر بطور خود این دردمه را بست کیند بهتر و نه ما خود تعمیر سلطانی خوانند شد و دردمه نیز
 سار کرد و خواهرت شاه جمال استماع اینحال نمیدید و فرمود که فیما مادمه خود را نشبست
 خواهم کرد اما این خانه تعمیر سازند فیامت برپاست و باغ شاهی تا چند روز در دوبرایسے
 خواهد آمد و در دچون شب نزدیک آنجناب سماع آغاز کردید چون هنگام سماع گرم شد
 در شیخ در حالت سستی برخاسته تواجد کردنه اسحال منجمله هفت نفر ل و مدیر شیخ منزل در
 زمین عرق شدند و در منزل بلاسے بالاسے زمین موجود ماندند که تا حال موجود اند و
 مشهور است که در تفرقه آنحضرت شاه جمال عمارت این دردمه تعمیر فرمود و ممالان سبب گشت

تعمیر عمارت سلطانی دستیاب نمی شدند چون تلاش بسیار شد چند چارمان بخدمت حاضرین
 و قدر عدم فرصتی خویش بیان نمودند فرمود که اگر شمارا در روز فرصت از کار سلطانی نباشد
 در شب کاغذی در مهابا انجام رسانند و اجرت خود موافق اجرت روز بگنید پس مهملان بسیار بوقت
 شب برین کار حاضر می شدند و مشعلها افروخته کار میکردند روزی دروغن در خانقاه موجود بود
 حضرت شاه فرمود که بجای روغن آب در چسپراغ بپزند از درویشان کنند خادم بچیمان کردند
 و آب بجای روغن تمام شب در چراغ بامی سوخت نقلت که شخصی در دل خود مکرتر
 عرف بهل هند و محض اولاد بود و گاه گاه با میدد ما حصول اولاد بخدمت آنحضرت علی
 روزی چند عدد میوه خربوزه بخدمت آورده پیشکس کرد قبول نما و از جمله دو عدد خربوزه
 حواله دے نمود خود آنجناب باداے نماز عصر شغول شد آن هند و در دل تصور کرد که شاید
 حضرت شیخ امین هر دو خربوزه بمن برآے تراستیدن پوست داده است و بعد نماز اول
 خواب فرمود پس دے برآے تراستیدن خربوزه شغول شد چون از تراستیدن پوست یک عدد
 فراغت یافت شیخ هم از نماز فارغ شد و گفت بان چه کردی که این خربوزه را تراستیدے
 ما این هر دو خربوزه محض بدین مراد تو عطا کرده بودیم که خود با اتفاق الهیه خود بخوری و از خاست
 آسمی دو فرزند بلند تو عطا خواهد شد حال که یک خربوزه را تراستیدی خوب است که همواره بود
 فرزندی که هند و یک مسلمان پیدا خواهد شد مسلمان مرید است و هند و لیسر تو پس آن
 بر دو خربوزه بخانه خود بر در با اتفاق الهیه خود بخورد و بهمان شب الهیه او حامله کردید و بعد
 نمانه دو سپر تو ام بوجود آمدند که یکے ممنون و دوم غیر ممنون بود و در ذمیل این مختون را
 بخدمت شیخ آورد شیخ او را با اسم محمد الدین موسوم ساخت و بفرزندے خویش سزا فرمود
 و نزد خود نگاه داشت و بدو است ظاہری و باطنی رسانید چنانچه تا حال شیخ سلام الهیه
 و بنی بخش و غیره از اولاد محمد الدین در لاهور موجود اند و خود را منسوب با آنجناب بسیار
 در مکانیک حضرات شاه جمال برآے سکونت محمد الدین در لاهور بنام جوزی خوشی خریدند و
 تا حال موجود بکان شاه جمال استندار دار و نقلت کرد و دے شیخ محمد الدین بکان
 خود بود که شاه جمال از در در آمد و از داد و گفت که اسے محمد الدین عیال و اطمان

اسباب زمین فانی بردن آردن امکان نہیں حکم کر دیوں در خانہ بیچ چیز کس نامہ خانہ از پادشاه
 نمرود کر این مکان قریب بود که سماگر در امض براسے حفاظت جان مال توانان و غیران
 از خانقاه آمد امیر محمد که از زمین بلا خلاص یافتی و لغت است که چون وفات حضرت جمال
 سی سال منقضی شد نذر در سے بر در سالی از دعوی آن حضرت شخصی از گدایان در دیده دین
 بوقت فاتحه خواند سجاده نشین در انان خشک بوے داد وے گفت که فرما شاه جمال
 عیب حال است که انان بکفن میری گیرد و در عیب لایزال میرست می آید جادو نشین بجواب
 پیردانت از اگر مناسے تو در زمین است که ترا اینجا کفن در بند بمنین خواهد شد بجز در این سخن
 لایزاله در اعصابه او افتاد و بر زمین بنیاد و بگردن چاقو قبر دے نیز در زمین خانقاه عبرت گاه
 خلق است نفوذ با الله من غضب الا ولیا و قصه دفات آن جامع الکمالات بدین
 نوع بقیع پیوسته که بالے مقام حضرت شاه جمعه که تا حال زیر فرار پالوار وجود دست از عمد
 نیات آنجناب بود و دے اکثر اوقات در آن جمعه براسے عبادت چهل روزه می نشست
 در دروازه آن محمود صیغیر بود چون براسے چاه آخرین نشست و در دروازه آن سبب لار شاہ یا آنجا
 سید و ذکر و نذر سی روز دیوار پیش در دروازه جمعه بصدور بارش بنیاد فدا نام عاسے تمام خوان
 که در دروازه جمعه کشاده حضرت شاه راز جمعه بردن آردن ناگهان صداسے گوش حاضرین در رسید
 که حال او پر چند نے بود دست بر بالاسے این جمعه تمیز کنیدی این جمعه را مدفن بالقصور سازند
 پس از ان روز نشان قبر آنجناب بالاسے سقف همان جمعه قائم کردند و آن جمعه را همان
 جمال خود گنایند و این واقعه تاریخ چهارم ماه ربیع الثانی سال یکله در چهل و
 در عمد سلطنت شاه جهان بود و آمد آنحضرت عمر طویل یافت که زیادہ از صد سال بود و در وقت

رفت از دنیا بخلد جاودان	چون جمال الدین کمال العزت	طغش فیاض من شد عیا
سم دلی انجی جمال العزت	سید محمود المشهور شاه نورنگ	جمولہ بنجارے

قدس سمره صاحبزاده پیم حضرت شاه محمد بن سید عثمان لاهوری است و برادر حقیقی سید
 جمولن شاه المشهور گوری شاه در فقر و تجرد و فقر پادشاهانے عالی در تبه بلند داشت نام عمر
 از اهل دنیا ستغنی دے نیاز مانده طالبان حق را بحق رسانیدے و جمال طالبان حق

در غایت نغمه بود و دعا و دعا و دعا در حق شفای بیماران و علاج و در دندان حکم اگر غفلت داشت بلکه همین حیات خود را شناور کرد که بعد فوت ما هم بر جای که خاک از قبر ما بخورد یا سنگ بر سره زردفن ما برداشته در گلوبیا و نیزو کسک شناسه حقیقی شناسا خواهد یافت چنانچه تا حال باین رسم باقی است که اکثر اوقات سکنا سے لاہور و نوامی آن سنگیزه از نذر پر انوار آن سیدالابرار می آزند و در گلوبیا بیمارانی می بندند و وفات آن منظر الکالات با نوال مسج در سال یکبار پنجاه و ستمه چری است و غار پر انوار بیرون لاہور در موضع محمودی که نام نا انجباب شهور بود از آن وقت

شاہ محمود سید عالمی شیخ عثمان سید محمود	رحلت از دہر در جنان فرمود ہم شہ سنہ ۱۰۳۱ قمری سال ۱۰۳۱ میل آن شہ ماجور	گفت تاریخ رطقت سرور
--	--	---------------------

مولانا حمید کشمیری نقشبندی و سہروردی قدس سرہ پدربزرگوارش غیر زمانہ داشت و از متقدمان و میدان خواجہ عبدالستید نقشبندی احراری بود چون لاہور نریز نداشت روز سے بخدمت خواجہ عبدالستید عرض کرد کہ چار فقر دارم چون پیر سے بیست شکل ہستم خواجہ در حق و سے دعا سے عطا سے پیر کر دبا جابت رید و بہان شب سکونہ ہو سے از قرآید بار و شد و بعد انقضا سے ایام محل مولانا حمید متولد شد کہ دلی مادر زاد بود و در سن ہفت سالگی تر آن حفظ کرد و بیاز وہ سالگی درس علم حدیث و فقہ و تفسیر میگفت و لغات در ع و اتقا و اتباع سنت طریق حسن و خوبی پیش نهاد خاطر خود ساخت و بیعت بسلسلہ مبارک نقشبندیہ خدمت پدربزرگوار خود نمود چون فیصل از گلین عالی قدرش بر حمت حق دوست و سے از کشمیر در پبل رسید و بخدمت مولانا عبدالرحمن محدث دہلوی حاضر شد و علوم مظاہرہ بقامات تحصیل و تفضیل رسانید و از علماء بے نظیر و صاحب فتوے گفت و بار دیگر در کشمیر دلق افرا شد و بخدمت بابا نصیب الدین سہروردی ارادت آورد و از کار کمالان اہل طریقت گردید و از خدمت مولانا جوجہ کشمیری ہمہ فیض خاطر و باطن حاصل ساخت و در آن ایام دالی کشمیر سے بار بخدمت و سے حاضر شد و التماس آرد کہ قاضی کشمیر شود و سے قبول فرمود چون تقاضا سے شد پبل آمد تا شب از کشمیر مقام دیگر نقل کرد و ہر گاہ کہ تعلق تقاضا بگریے تعلق یافت باز و کشمیر آمد و وفات آن جامع الکالات

حسب قول صاحب تواریخ اعظم در سال یکصد و پنجاه و هفت هجری است ذخیر الورسے
 تواریخ وفات دسے درج تواریخ مذکور است از مولف ^{چون حیدر زوار الفیاض است}
 بکنت رسیدان دسے نسی ^{از اعظم دسے از حالش بگو} ^{بفرما دگر شیخ کامل دسے}
 شاه و دولا دریا کے بجزانی نجابی قدس سرہ از عالم اولیا سے صفا کمال در
 دگر سے متشیخ با حال و قال است جامع فتوحات ظاہری و باطنی و کمالات صوری و معنوی
 شجرہ آبا کے کرام دسے با شاہ ببلول دسے میرسد سلسلہ پیران عظام شیخ بہا الدین
 زکریا ملتانی می پیوند بدین طریق کہ حضرت شاہ دولا مرید خلیفہ شاہ سیدنا مسرت دسے میر
 شاہ مہر کا دسے مرید شاہ کبیر دسے مرید شیخ شہر اللہ دسے مرید شیخ یوسف دسے
 مرید پیر بران دسے مرید شیخ صدر الدین دسے مرید شیخ بدر الدین دسے مرید شیخ
 اسماعیل ذراشبلی دسے مرید حضرت شاہ صدر الدین راجن قشال دسے مرید
 شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی دسے مرید شیخ صدر الدین عارف دسے مرید غوث
 بہا الدین زکریا ملتانی قدس سرہم الغیر زوار پیران حقیقت اہل بہت ہم فیضے کامل
 دسے رسیدہ از کمالان وقت گشت اول در شگام طفولیت مادر و پدرش برست حق پیوستند
 دسے بہت بے پردہ و مادر بماند و بعضے نا حق شناسان بر دسے مستولی شدہ اور بدست
 مہندان فرزند چون در حالت بندگی دسے مالک خود از خدمات تالیتم خود
 فوت نمودہ است دسے اول از آمد نمود دسے خلعت آزادگی بر بر پوشیدہ بخدمت
 سیدنا مسرت سالکوئی کہ قطب الوقت بود رسید و بر پیر شد و چند سال در خدمت ک
 حاضر ماند و شیخ را مریدے دیگر بود دولا نام و شیواست رومت باطن بوسے از رانی دار
 چون وقت شیخ با ضرر سیدان درون حجرہ آواز داد کہ اسے دولا بیا آن دولا در آن وقت
 حاضر نمود شاہ دولا حاضر شد گفت من ترا منی طلبم دولا را شیوا ہم شاہ دولا واپس آں
 بر در دارہ حجرہ نشست بعد ساعتے باز شیخ دولا آواز داد چون او حاضر نمود شاہ دولا
 حاضر گشت شیخ نعمت باطن بوسے ایثار نمود و گفت ہر کہ امر و بدہش شاہ دولا گرو دین بگفت
 جو برست حق پیوست پس شاہ دولا بدستے سکر و جذب و مستی لایحق ہا ماند کہ یک

فرابض و سنن هم از دوسه ترک میگشتند و در ویران بایلیگان و شیران اسن داشتی چون بوشاش
 ارباب فتوحات ظاهری و باطنی بروی منقوش گشتند خوارق و کرامات بحساب از دوسه
 بطور می آمدند و خلق کثیر از حاست مندان دنیا و عقبه بحدت دوسه حاضر آمده بملاقات
 خود میرسیدند و سباع و طیور چون شاهین و باز و کبوتر و ملنگ بسیار در سرکار دوسه می بود
 دوسه دست بر خزانه غیب داشت زلفه بے شمار و بے حساب نوح میگرد و مباحکین میداد لکن
 عظیم جاری میکرد و معاملات ناله اقسام چاه و سراپه و پیل و سجد و غیره بود چنانچه حالات دوسه
 در کجرات و سیالکوٹ و غیره تا حال یادگار دوسه باقی اند سرکار دوسه مثل سرکار امر اولوک
 بود دوسه شغراق دوام نمود معانی داشت اکثر اوقات از اسوسه استخیر می بود در درم افیه
 میداشت و با وجود قلع بسیار مجرب بود دوسه غرض از شناع متاخرین فتوحه که او در عالم
 ظاهر و باطن حاصل شد احدی را از شناع کرامت میگردد و دیگر هر چه که از غیر دست از زبانش بر آمد
 همچنان بطور رسید و تیر دعای دوسه گوئی از شناعا خطا رفت در رسام و در بند تو صبر
 غلوه تمام داشت مجلس ناله دوسه گاسه از رسام غالی بود دوسه و تیره حاصل معاندان
 و ملایان خشک بروی منصرف نوشته در رسد و ریاضه دوسه گشتند از شناعان با و شاه
 که نام پنهان بود تن باندای دوسه در زندا اگر کسی بکمال و دبرای معقول اولاد بگذرد
 دوسه استدعای دوسه بحساب که با کرد دوسه فزود که اگر سپر کلان خودند را کتی اولاد
 از درگاه خالق حقیقی بتوجه عطا خواهد شد سایل شیل می کرد و سپر اول که بجانده اش پیداست
 او را چند علامت: می بود اول سر او خورد بود دوسه دوم کنگ دوسه زبان سوم بجز دوسه
 چون سپر باین صورت پیداست: العین او را بجنور شاه می آورد و دوسه قبول
 فرموده نزد خود میداشت همچنین صد با طفلان که با سم موش شاه و دوسه موش بود و بجز
 دوسه حاضر می بود نزد خوراک از لنگر دوسه می یافتند چنانچه این قارق تا حال از فرار اولاد
 بر او بار دوسه جاری است و بر سال از مالک و در روز طفلان که نام موش شاه و دوسه
 از فرار او گوهر بار دوسه می آید و خواهان اولاد از شناعا می دود و بر فرار او بر بار آمده یک ولد
 از اولاد خویش ندارد شاه قبول نموده میرز ند چون در خانه ایشان بهمان شکل و شباهت

بچیدار میگردد و او را بنام زین العابدین سال کدسال تا لیلی کتاب است چهار پنجه نزد دروازه
 بهمان شکل و شباهت برقرار موجود ماند و صاحب خارج الولايت اصفهان که بنده بود
 سفر من ابدال نجبر است شاد دولا رسید شاه در مراقمه بود و خوانان مرع خواندگان خست می گفتند
 چون مر از مراقمه بر آورد و جمال من متوجه گشت و شیرینی عطا فرمود و عرض کرد که بنده خواهان
 عطای غلامی هست معصوم از لغت باطنی بخش کنند تبسم فرمود و گفت این را هم بگیر که آنرا
 هم میدهم و عنایات بیغایات غامری و باطنی جمال بنده بنده دل فرزند و وفات آن
 جامع الکملات بقول صاحب مخر الواسعین در سال یکله از دست آمد و پنج و بقول صاحب
 شجره چیتیه در سال یکله و وقتا پنج مجری است و قول دوم مفردون بعیت است و صاحب
 شجره چیتیه در حال بنگان مهروردی تاریخ وفات از مضموع بحجت رسید و در دله و جمله داد و
 افکاره است مزار گوهر بار دوس در شهر گجرات پنجاب زیارت گاه خلق است و از اولاد دوس
 پیر بیان ساره بتیم فرار دوس پرداخت درین امام امام شاه سجاد نشین مزار است
 قطعه تاریخ وفات از مولف نوشته دولا دلی باغیت و جا اردنا رفت در دوس شاه
 بس در زندان تاریخ سانش از شاهنشاه دولا قطب را حقایق فیض کامل حاصل کرد و در خدمت
 خلافت یافت بعد از ان بلا موثر شریف آورد و در خدمت خلافت سلسله قادریه اظهر از حضرت
 سیاح میرالایر دوری یافت و در سال یکله از پنجاه و یک با کشته شمر فقه ببادت حق و هدایت
 خلق معروف ماند و کمال استقلال و سحر کام و اتباع سنت و طریقت تاسی و زسان با شرفا
 طالبان حق معروف ماند و خلق کثیر را بخوار رسانید و وفات آن جامع کمالات بقول صاحب
 تواریخ اعظمی تاریخ دوم ماه در سال یکله از دست آمد مزار بر انوار کثیره بمکه قطب لدین از مولف
 چون مصیب از عطای ربان شد ز دنیا شد بجلد فریب | شیخ حق بن شمس سال یکله
 هم همچون مخالف بشت مصیب شیخ جان سهروردی لاهوردی قدس سره
 مرد است بود فاضل و عالم جامع کمال ظاهر و باطن بوقت آبادی بیرون شهر لاهوردی بود و بعد
 خانه درس میگفت و در طریق مالیه سهروردیه میر حضرت شیخ احماعیل المشهور بیان خود اندر
 بود و با وجودیکه از مطلق خدا لایزال خداوند رئیس میکرد و از کس چیزی نیکو گفت و بدست

حصول توحہ جلالی سیاسی میکرو نقلت کہ روز سے شیخ محمد اسماعیل از دے پرسید
 کو گزارہ اوقات خود از پرداری گفت کہ بہر حال شکر است بآرام تمام اوقات میگذرد و فرمود کہ
 حق تعالیٰ ما معلوم کراندرست کہ از براسے معمول توحہ خود آسپاخصائی آئینہ بناید سادہ
 و از زاہ عنایت در شہادہ توفیقے عطا کرد و گفت کہ این توفیق را بخوان خود باید داشت چون این
 نما سے دنیا سیر شوی توفیقاً نیز در من بیازی پس دے چمنان کرد و توفیقاً بخوان خود بر حیدر
 فتوحات رو نمود کہ در سر روز گنج جمع واقف گردید شکر نما سے الہی گفتہ توفیقاً بر خدمت پیرو شفیق
 حاضر آرد و گفت کہ حالاً از نما سے دنیا ستغنی شدم اما اگر اجازت تحریر این توفیقیم عطا کرد
 عین عنایت و رحمت است حضرت بیان اجازت تحریر توفیقیم شیخ جان ممد داد و ضامن توفیق
 کہ روز بانی پیغمبر دین بخواد نشین فرزند محمد اسماعیل درج کتاب بنام مشہود بسم اللہ الرحمن الرحیم
 ۵۰۰۰۰۰ سے لے لکھو

۵	۳
۳	۳

 نقلت کہ شخصے بخدمت جان ممد حاضر شدہ سکا
 عشرت تنگے خود کرد و گفت کہ در شب سہالت رنج و فقر و فاقہ گذارم بر حال زار من جم
 فرماید فرمود کہ بعد نماز پر زور و قبلہ نشسته کعبہ بار کلمہ سبحان اللہ بخوان و بعد کعبہ بار کلمہ
 نحو پیشین ملاحظہ کن دے چمنان کہ در برکت این تسبیح اسباب فتوحات بر دے دے
 منع شد و بعد یک ہفتہ از آمد و گفت کہ بمصدق تمام دولت لازوال فایز گنتم فرمود
 کہ تا یک ہفتہ دیگر عین تسبیح را در خود کن و بعد از دے تعمیل حکم نمود و بی ہفت روز حاضر
 اطہار ساخت کہ حالاً تمام خزائن مدفونہ زمین ہر جا کہ بتند زمین کشتوف نذ لیکون خاطر من بد
 ایل نیست و سخا ہم کہ بد دولت عقبے بوسیلہ تباہ ہونند شوم پس نہار کہ خدا در دید تسبیح گردید
 و بحالات ظاہری و باطنی رسید و فوات تسبیح جان محمد با قوال سوز در سال یکبار و ہفتا
 ہر دو ہفت و فرار پر انوار بیرون لاہور بطرف شرق فصل مسجد تعصبات قدر است از لطف

شہ ازین دنیا حور علیہین	پردین جان محمد جان جان	شیخ دین حق بگو تا رخ او
بہر نماز زبان سخن شل شان	یا حق جان محمد قطب دولت	خوان وصال آن شہ کون کجا

شیخ محمد اسماعیل مدرس نمرودی لاہور می المشہور عمیان کلان قلم
 سرکار نیکوگان دین و صالح اہل عین صاحب مقامات بلند و کرامات اجمت

صاحب تدوین قرآنی جامع علوم مہدوانی بود و در سلسلہ عالیہ سہ دروہ میرد شاگرد شیخ
 عبدالکریم محمد میرد محمد طیب دوسے میرد محمد دم برہان الدین دوسے میرد محمد دم
 مین دوسے میرد شیخ سیلون و دوسے شیخ مسام الدین متعلقے چشتی و سہ دروہ دوی میرد سید شہ
 عالم دوسے میرد برہان الدین قطب دوسے میرد سید ناصر الدین دوسے میرد سید
 جلال الدین محمد دم جہانیاں دوسے میرد شیخ رکن الدین ابوالفتح لمٹانی دوسے میرد
 پیر بزرگوار خود شیخ صدر الدین مارف لمٹانی دوسے میرد شیخ بہا الدین ذکر یا لمٹانی
 و نام والد بزرگوار شیخ اسماعیل فرخ اللہ بن عبداللہ بن سرفراز قوم زمیندیر کوکر بود
 و اول در موضع چیمہ کہ برب و دیاسے چناب ست سکونت داشت چون شیخ اسماعیل
 بسال نصد و نو و پنج ہمد سلطنت اکبر بادشاہ متولد شد یاد دہد دوسے از موضع سکونت
 نقل کردہ و در موضع لنگر محمد دم آمدہ سکونت وزیدند و شیخ اسماعیل بلا جہت نمیاں بخند
 شیخ عبدالکریم سہ دروہی براسے تعلیم علوم دینی پیر و نذر بود و از دہ سالگی اوستا و
 اورا بخندت آسایا می آر و در دیشان درس مامور ساخت و دوسے حضرت میان
 بچہ خود مشغول بود بوقت نمود کہ آر دسائیدہ دوسے در مطبخ درس پیر سید رسید
 ازین سبب دستا و درویشے رانزدش فرستاد تا معلوم کند کہ باعث نرسیدن آر
 بوقت مقررہ چیست درویش چون بچہ و آمد دید کہ اسماعیل بچہ مشغول ست و بچہ
 خبر از علوم ظاہر ندارد و دستیا سے خود بخود میگردد و او بعبائے انجال توجہ ناند و حال واقفہ
 بخندست شیخ عبدالکریم عرض کرد شیخ عبدالکریم بذات خود در حجرہ آمدہ دید کہ فی کفایت
 سہیا حکم غیب در گردش ست و اسماعیل سہرا قبہ انداختہ از دنیا یا فیہا خبر ندارد و سیا
 خورد شد و بر مشغولی آن طفل آفرین ہا گفت و اورا بہمان حال گذاشتہ بارشغول
 بعد ساعے کہ اسماعیل بحال محمد آمد و آر د جمع نمودہ مطبخ رساند خود بخندت اوستا
 حاضر شد او ستا و فرمود کہ از امر و خندت آسایا می از تو برداشتم کار سپردگی با بخت
 تو تکلیف دہی بلایکان عالم بلا سہ لعلت کہ چون میان اسماعیل در علم ہائے
 کمال حاصل کرد و از پیر بر و شغلیہ خود خصت حاصل نمود لنگر محمد دم و از نشدہ

از انجا میا صلواته کرد و برب دریا سے چناب زیر دست تیشتم قیام نمود و در چند ماه بعد رحیل
 کس در دیش خدمت سے حاضر آئندہ و کمال رسیدہ شرف تخیل اقتند حضرت میان ایام
 ربانی از انجا رحیل پنج سال رونق افزا سے لاہور شد و کلمہ نیل پورہ کہ علامہ ہم بدو بر آئے
 برون شہ لاہور مراد سے در انجا است آمدہ قیام پذیر گشت و بتدریس و تسلیم تفسیر
 خلق مشغول شد و اہل تاجہل روز بروز افتادہ عالیجا پیر علی محمد و گنج بخش جوہری متکلف ماند
 بعد از ان بمقام تشریف آرد و در سطح کثیر از طلبا سے علم حق نزد سے جمع اطاعت
 کہ متصل مہلتیل پورہ در محلہ گنج پورہ سجد عبات کندہ موجود بود و شخصہ سجد جوگی کہ در علم ریاض
 جوگی مدعیان داشت و شان سجدے ماند چون جوگے مرد با کمال بود بچکس از اہل اسلام
 آن بود کہ اور از مسجد بدر سازد آن حضرت میان ما و ربانی مفسر نہ کہ در سجد سکونہ جوگی قیام فرماید
 پس آن جناب بذات با برکات خود نزد جوگی تشریف برد و فرمود کہ این سجد عبادت گاہ اہل اسلام
 شد اما ندن در مقام حرام است و ما ما سوریم کہ در انجا با شیم و تدریس کنیم پس نماز انجا بر روی سج
 انکار آرد و دانا نمود حضرت میان بکتر لوسے ارشاد کردہ و گفت کہ این سجدین جوگی است
 اگر من بروم این سجد ہم ہمراہ من خواہد رفت این بگفت و از سجد قدم بردن نہاد بنویز بگفتم
 نہ برداشتہ بود کہ سجد از جا سے خود بجنبیدہ قریب بود کہ در عقب جوگی روان گردود کہ حضرت
 میان معاصے دستی بدیوار زد و فرمود کہ ساکن شو مسجد نے احوال ساکن است جوگے
 چون این خواص باہرہ بلدیہ سر در قدم آردہ دراہ خود پیش گرفت حضرت میان دلان
 قیام فرمود بتدریس و ہدایت خلق مشغول گشت من بعد دایہ اندایہ ہا سے تا جہان سے
 آن سجد را دوبارہ ہمیر نمود کہ اما حال آن سجد اندرون حریم فرار پرانوا حضرت میان سجد
 در رس قرآنی اما حال و شان جاری فنا قیامت خواہد ماند انشاء اللہ تعالیٰ بقلست
 کہ حضرت میان طالب علمان را بسق قرآن تشریف زبان انشرف خود میداد و بہرکت زبان
 حق ترجمان سے میان محض در چند ماہ حافظ قرآن گشتند چنانچہ در سے شخصہ سجدت
 آن حضرت حاضر آمدہ عرض کرد کہ زہد منکوہ من حافظ قرآن ہست و من آن نفس
 ازین سبب از قرابت خود منعی کند و دیگر بدین حافظ قرآن ام رونو جاہل ننوا ہم

کہ بقرب توبے ادبی قرآن کو در دل من است نشود پس بخدمت شما آمد و محلی است که بر سر
 من دعاے خیر فرمایند که حافظ قرآن شوم فرمود اگر تا کشتن ما نترود ما جانے حافظ قرآن
 خواہی شد وے باستماع اسمنی نزار ناز بگفت و گفت یا حضرت **ع** نہ خبر در دل عاشق تاجی
 طاقت مبرور در فرزندارم چه جاسے که کاشتن ما از هر بیت مشتوق مبارک باشم باستماع انجال
 در یاسے رست بچوش آمد و فرمود که فرد چون سلام قماره افیرد نزار ناز بگویم باید که در بروکے
 ما از طرف راست بیامی انشا اللہ تعالی بقصود و خواہی رسید مصلحہ سبحان سایل در مسجد
 حاضر شد و سبب حکم لعل آورد و بتاثر نظر کیمیا اثر نے احوال حافظ قرآن شد بیکار بقدر آستان
 دیگر که بجانب راست بودند حافظ و بجانب چپ نظر خوان شدند سایل چون خود را حافظ
 قرآن یافت تکویم بانی بجا آورد و در مدینه و بمقصود رسید **ع** گفت که شیخ محمد استمال
 بار بار زبان حق ترجمان آورد که فیض حفظ قرآن بعد فوت از خاک قبر ما هم جاری خواهد بود
 چنانچه چمنیان تبعی آمد که بعد وفات شیخ محمد صاحب برادر یکجندی آنجناب تاجا و پنج سال
 حافظ محمود قبل و دو سال حافظ محمد الدین ہی پنج سال حافظ شرف الدین شصت
 سال بتدریس تعلیم علم قرآنی برقرار بر انوار صرف مانند چون حافظ شرف الدین سال
 یکبار دو و صد و بنتا و آئین دار سبے بنسیاد رخت اقامت در خلد برین نهاد و سزند
 از جسدش حافظ احمد الدین کم مہبت باین کار خیر بست و درین ضمن ہم قویب لکصد خواہ
 کس بینا و نابینا درین مدرسہ سے تعلیم علم قرآنی حاصل می کنند و قوت و دو وقتہ دیگر صرف
 خود ہی ایشان از مدرسہ حاصل می گردد و سلسلہ نسبت اباسے حافظ احمد الدین
 سجاد و نشین بدین طریق با بزرگان محمد اسماعیل میرسد کہ بعد سیوم آنجناب و برادر
 بودند یکے سہ فرزند دوم شہنواز محمد اسماعیل فرزند شیخ فتح اللہ بن محمد اللہ بن شاد
 و حافظ احمد الدین بن شرف الدین بن محمد الدین بن محمود بن محمد بن صلاح بن
 سیات بن سرفراز است لقا است کہ حافظ اللہ بخش کہ از اکمل خلفاے محمد سایل
 است بسیار مجسم و فرہ بہ تن بود بر فرسے کہ اول بہ ارادہ ارادت و مہبت بخدمت
 ہاہو آمد شیخ از ہی جسم و سے تبسم شدہ و لطف بہر دویشان لک کلان کلان بود نظر کرد فرمود

که محافظان بخش لویه یعنی شیردار است بمقدور این سخن هر دو پستان در سر و دست برده و محبت
 لویه بر شد ز لویه بر زبان چنانی گاویش یا با ده گاو یا گو سپند شیر داد و بچه دار را گویند و در
 تا همین حیات خود همین خطاب مخاطب مانند مونس تا حال بنام لویه در آنجا آباد است
 و خلفا که میان صاحب اگر چه خارج از احوط تملک است لیکن سامی گرامی چند حضرات از ایشان
 بیگانه و بیگانه ذکر کرده می شود که اول از اکل خلفا آنجناب شیخ محمد صالح برادر محمد علی آنحضرت
 در عا سال میان جان محمد لاهیوری و جان محمد نانی و شیخ محمد باقر و شیخ عبدالمجید و علی اکبر
 تقوی و آخوند محمد عثمان و آخوند محمد مراد امانت خان و حافظ عبدالقادر ساکن کیوال و حافظ
 محمد فاضل و حافظ الکبش و حافظ محمد حسین آردان و حافظ سنج محمد خوشنالی و دولوی محمد لاهیوری
 بعد از وفات آنجناب مسند امانت تدریس و تعیین گشتند و وفات آن جامع الکالات ماکول
 صحیح تاریخ مجسم ماه خوال سال یکیز در و شتاد در پنج در عهد سلطنت عالمگیر توفیق
 در فرار بر انوار در لاهیور انا شهر ترین مراعات در زیارت گانه سلاطین است و قطعه
 تاریخ وفات آن عالم در جات که بر دروازه فرار خسر بر است این است قطعه

شرف تاریخ آن در سالی منی	که عرش گشت در غرض خلافت	دل و جان کرد قربان ا
که اسماعیل تا بود بے حرف	از لولف جناب شیخ اسماعیل	و سلی حق قبول لایزال
چو چشم سال تولدش نشاند	خلیل الله اسماعیل در سال	بسال ارحمال آن شرح دین
خرد فرمود شیخ دین عا سال	ایضا جناب شیخ اسماعیل	که نورش بود از راه آباها
بتولیدش همه محمد و م سر را	در کفر فیاض محبوب است	مکرم خواهر محمدی قطعه با

اگر سال وصال او بخواسی
 کشمیر است دلا و او را از ان میکنند که در مسجد لالو با که قبیل از قبایل کشمیر است سکونت داشت
 و در موضع اکثری که کنه است جدا جدا در شرف خواهر قطره مرید سده جمال الدین سهاره
 و بلوی و در سبب یا فقه شیخ غمزه کشمیری بود و پدر عالی قدرش تجارات بزاز می کرد و در
 خدمت بابا نصیب الدین مرید شد و تکمیل رسید و در سبب از ادب بخدمت پدر خود
 و داشت و در بابا نصیب الدین هم همی کامل حاصل کرد و در بید و نفرین میگذاشتند

تساہل شد و در محل خلاص پور کثیری اقامت در زیاده عمر سے کچھ خود سر بود و بعد از درسا
 مسدوف ماند و با وجود کبر سن و ضعیفی بدرسد ما ابو الفتح میرفت و بحث سایل دینی نمود و فای
 بقول صاحب کرامت علی سال کنگار و نور و در تہجری است در جو اخصر خود ہر فن است از تو

سن جوان ز در جهان کجاست	تاریخ ترحل آن اہل راز یکی شیخ یعقوب سجانی است
و گرا بر شیخ حسن بانیا ز	شیخ بھرام کثیری قدس سرہ در اول کار

تجارت میکرد و بعد از آن پنجدهب حقانی مجدست بابا نصیب الدین حاضر آمد ہر چند
 و تکمیل رسید و فایات الفار ہم رسانید صایم الدہر سے ماند و از راه ترک لذات شہر حکومت
 نمیخورد و از نهایت شوق قدم در سفر نهاد و بزیر بارت حریمین الشرفین خجند گشت و باز آمد
 و اگر چه شیخ در اہل کثیف و کد است بنیات پر ہیز میکرد تا ہم سے انقیار سے عدد بنے تمام
 بوقوع سے آمدند و از نہایت زہد و ریاضت جسم بہار کش بدین لاغری و ضعیفی رسید کہ
 کہ سوائے پوست بر استخوان چیزے از قسم گوشت باقی مانده بود و شیخ مدام پا پوس کا
 کہ مردان کثیری پوشندہ پوشید در ہر ہوسم وضو آب سرد می کرد و آخر خدا سے فاعالے از نما
 فضل و کرم خود در جائے مسکن و سے چشم تاب جاری نمید و کہ در رستان آفتاب گرم
 و در تابستان سرد می بود و شیخ از آن غسل زد وضو میفرمود و صاحب تواریخ اعظم
 منیر یاد کہ روزے ہر شہ ما ز شد من شیخ مراد برائے حصول ملاقات شیخ بہرام کثیری
 در راه دگر دگر و کہ اگر مزاجی بہرام برائے ما طعام باجے پیشل اردو جا ہم یکی بخورد
 از کہ است ایشان بعد نیست و ما بر سے طعام از طعام ہر خطہ کثیریست چون
 بعد ملاقات طعام حاضر آمدہ ما یری بود بعد فراغت طعام شیخ بہرام شیخ مراد معاملت شد
 و فرمود کہ امر وزیرہ خوش روزیست کہ ما و شما اتفاق ماری خوردیم و فاستن حسب
 کرامات ہر ہر دو سالگی در سال کنگار و یک مسدوک ہر سے بقول صاحب
 تواریخ اعظمیست ہر فرار بر افواہ در خطہ کثیریست نظر سے از مولف

شیخ بہرام و سے عالی	ابتدین در ہر خود فلو حقا گفت تاریخ و مسائل ہر دو
نخن دین محمد ہر ہر ہر	شیخ یعقوب کثیری قدس سرہ و عاشقان

جان باز دیلان ہزار بابا نصیب الدین سب و در او ایل بجا رفتہ خوانی و طبل نواز سے
 مشغول بود چون خدمت بابا نصیب شرف گشت کمر چاہدہ بخت بست و پیل سستی
 شکستہ ستایہ عشق حقانی شد و استغراق کامل بهم رسانید بعد کے کار خود ہم خبر شد
 چنانچہ شیخ داود دشکونی در کتاب الاسرار آورده کہ یکبار شیخ یعقوب در فارسے انقادیا
 کو کہ نیمیر خلوت نشست و یکینم ماہ در اینجا بی خورد و خواب گذرانید و قیہ بوقت شب
 سجاہ زیندلان پرینچال تشریف برد چون شب بسیار گذشتہ بود کہے رودانکہ راقع
 در برف بنیشت و تا صبح مشغولے ذکر و مجلس نفس گذرانید از غایت حرارت برف
 آب شدہ برف در زمین خشک نمودار گشت دستہ مدہوشی و سے بدین غایت رسید
 کہ رنگوہ در بامی بست پر مرغ بر می ہنار و در نفس بیکو در ہزار استحکام و غایت استقلال در
 سال بیکار و یکصد و شش ہجرت حق پیوست و تشریف سلام آما دین شد از حوالہ

شہر معلومہ گرا ز جہان در جہان دگر با یعقوب متاب عشق	یو یعقوب محمد رب صاحب عشق وصالتش لی حلا جہی است	سید زیندہ علی بن سید عبدالرحیم بن علی الدین
--	--	---

بن سیران محمد شاہ موج دریا بخاری سے قدس سمرہ شیخ جلد زنا ہد
 و متقی جامع سیادت و سخاوت و شرافت بود و سلسلہ ارادت بخدمت ابائے کرام
 خود داشت و بعد وفات پدر عالیقدر بر بجا دہ نشینت قیام نمود و قلعت کہ جائے تیر
 پر عالیہ شاہ موج دریا بخاری سے آب چامان آن سرزمین بغایت شور و طبع بود گویا
 اینجا با جماع کثیر بخدمت آن روش نصیر ہو سید اسمیان بود و او تو ذرا خدام آن عالی مقام
 بخدمت حاضر آمدند و براسے آب تیرمین البتہ نمودند و نارا شاہ کرکہ چاہ لوکبند و نارا شاہ
 آب تیرمین خواہد برآمد ایشان چاہ لوکبند بندند و آب تیرمین پید کردید بیکو در چند سال
 آب ہم چاہ سے آن سرزمین تیرمین و سرگشت و نشان لخمی و شورسی در آن سرزمین
 مانند ولاد با سادات شہرت رسال بیکار دہ پنجاہ سال کینر و یکصد یا ز دہ ہجرت ہزار ہفت
 بیرون حیرت و صیوح دریا بند نیست کہ سخا فاقہ زندگام شہورست از مولف

پیر زیندہ سے دے خدا	مرشد و رہنما سے حاصل علوم	گوشت سے آفتاب علم باب
---------------------	---------------------------	-----------------------

سال تولد آن در سال ۱۱۱۱	باز فطرت منظم آید یاد	تبر و لید آن ذوی الماکرام
حازن جنبت سحرش	نیز نورش زنده امان	شیخ عبد الرحیم قادری

و سهروردی کتیمی قدس سره از عظامه شایخ کتیمیرت بنی عابد زاهد و
 خدایست و علی العمود و دو سواد ایل بسلسله عالی قاپو و بی تمام لاجوردی حضرت میا میر بالا میر
 لاجوردی شد و مرتبه خود کمال ریاضت و مجاهده رسانید بعد از آن هر کاب جناب پادشاه
 قادری کتیمیرت شرف برده چون جاسه خوش و مقام دلکش و کنج عبادت یافت همان
 ماه توطن گزید و روز شب در تلمذ و تلقین می گذرانید و احوال خود اکثر متوسل و بیاداشت
 بعد از آن از حضرت سهروردی کتیمیرت شیخ نصیب الدین و غیر فیض سلسله سهروردی
 حاصل کرد و نیز در سلسله نقشبندی از خواجہ نظام الدین مشبندی و غیر خلافت حاصل
 کرد و هر طریقی که طالب بود خواست مریدان گرفت و طالبان نیاد عقبه برد و از خدمت
 بابرکت دست سفید کسب فیض می گشتند و هر سالی در حاجت مندرسه که بلذیبا
 خدمت آن جناب بشده و در میرفت حضرت شیخ میفرمود که چون طالب دنیا بخدمت
 اولیا حاضر آمده بمراود و بپرسد از غایت صدق و تقین محبت او لیا و دلش پدید آید
 و بآهستگی رفت زنده از دنیا مایل بدین می گردد و بحالات طریقت میرسد غرض که شیخ
 عبد الرحیم ناسه و نه سال کمال استقلال در کتیمیرت رسانید آخر چون وعده انداخته او اجلم
 ایستاد و در ساعتی که استغفار نمود نزدیک رسید برض فایز گرفتار شد و در راه
 انظر سال یک نزار و یک صد و پانزده ازین دار پر طلال قبر ایر و متعال
 پیوست و در دستمانه خواجہ صدر الدین معمار مدخون شد از مولف

رفت چون از فطرت رب نیرد	از جهان اندر جهان عبد الرحیم	سال رحلتش بود در ۱۱۱۱
-------------------------	------------------------------	-----------------------

هم گویا من جهان عبد الرحیم
 بابا عبد القدر سهروردی قدس سره از اخلاص
 بزرگان دین و کبرایه شایخ اهل عتقین برورد و شفیق ساکن خطه دیندین کتیمیرت
 در موضع لاری که از مضافات شهرست توطن داشت چون غریب جاد و حقیقی
 و اسکر حال دست خدمت با ما ما بر که از عظامه خلفای بابا العتیب من

بود حاضر شده کار سلوک تکمیل رسانید مردی آگاه و طالب علم و متراضی ذاکر و شاکر بود
 صد ها کس از منودان کشمیر دست حق پرست دسے شرف با سلام شدند و نیز با طبع
 بوسیلہ آن محبوب که با یکاللات ظاہری و باطنی رسیدند و حضرت بابا انخوف تبریز
 بدرجہ غایت بود و صد با چاہ و میل و مساجد تعمیر کرد و قبولی عظیم یافت و وفات آن
 جامع الکملات بقول صاحب تاریخ اعظمی و اسرار الابرار در سال یکہزار و یک صد

و مفتی ہجرت و فرار از نوادر کشمیر است از مولف حت طاعت موسوی جنت بست
 از جهان گنج بخش عبداللہ ارکانش گوجال انیب ہم جوہان گنج بخش عبداللہ

شیخ جان محمد لاہوری قدس سرہ اگر اسے خلفائے و مریدان کاملین
 شیخ اسماعیل میان کلان لاہوری است در طریقت و شریعت و نقد و حدیث عالم علم
 و معتدائے زمانہ بود و در لاہور بچہ بردیر آباد کار محلہ ہاسے آبادی پیردن شہر لاہور بود
 سکونت داشت و در عالم مغربی بخدمت شیخ عبدالحمید کہ دسے نیز از خلفائے شیخ اسماعیل
 بود تحصیل علم میکرد و دسے ہمراہ استاد بخدمت حضرت میان کلان حاضر آمد چون
 حضرت میان در آنوقت وقت خوش داشت بوسے مخاطب گشت و فرمود ای طفل اگر
 عالم فاضل و صاحب تحصیل شوی با ما اگر احادیث خواہی کہ در جان محمد ببنام دنیا
 و غایت ادب خاموش ماند شیخ عبدالحمید فرمود کہ اسے طفل گوارا تو جوہر مودتہ بت تحصیل
 علم فایز تو بخدمت اقدس حاضر خواہم ماند شیخ جان محمد این کلمات او کرد و حضرت
 میان دست برداشته در حق دسے دعای خیر فرمود با جاہت رسید و جان محمد و چہ پاد
 در علوم ظاہری استعداد کلی حاصل کردہ شیخ عبدالحمید چون دید کہ جان ازین مادہ تزویر حاصل
 کردہ است ہنوز ظاہر نشد بلند پرواز از خود جان بد ساختہ حوالہ شیخ تیمور کارا کار علیا وقت لاہور
 بود نمود و وی در عرصہ قلیل از تیمور تفضیل آہر حاصل کرد و دستا فضیلت بست و حضرت میان
 بخدمت خویش متفرق بچہ اقبہ بود کہ خیال جان محمد در دل محبت نہر آل جناب گزینست
 فی الحال بخود جذب کرد و وی بدان شش فی الفوی بخدمت حاضر آمد و بر و بچہ رسید از زاد
 سنا کمال اندر من طلبیدہ بنگلہ فرمود و دست و آفر عطا کرد و بجاہت و بیاسے رسانید

و فرمود که آئند با ایفاست و عدو خود بر زرد و سبزه و مویز و آبله مکرار احادیث کرده است
 چنانچه تا دقیقه میان کلان حیات بود شیخ جان محمد مکرار احادیث با ایام مقرره آنجا
 میکرد و در حدیثیکه شهادت حضرت میان مرآتیه فرمود از روح حضرت نشانه
 رسالت تعجب میکرد و فعلست که چون شیخ جان محمد وفات یافت بگله پرویز آبا که کل
 مسکونیه بود در فن شد بعد چند سال شبی مقدم بگله پرویز آبا که خادم در آن
 در خواب دید که میان جان محمد سفیراید که نقش را از اینجا بر آورده متصل بفرست
 کلان و فن کن و اگر این کار کنی بلا سے عظیم بگله تو خواهد رسید علی الصبح مقدم
 برخواست و نقش حضرت را از اینجا بر آورده متصل بفرست میان کلان و فن کرد و با این
 سر شیخ جان محمد برابر قبر میان کلان داشتند چون آن شب گذشت علی الصبح
 دیدند که قبر شیخ جان محمد نیز بر قبر حضرت میان کلان شده است و قاتح جان محمد قبول
 و سال یکبار و یکصد و بیست و هفت قطعه تاریخ وفات اینجا که بر فراز آوار در دست
 مصلحت

سپان سنه دجان محمد	از عشق محمد گشت محمود	عز از فضل حق تا بیخ ساش
وصال عاشق و مشتاق فرمود	از مولف	چو در خلد مملکت روشن
سرودی زمین جان محمد	گو خورشید سال اشکاش	بهر ما شیخ دین جان محمد

شیخ حامد قاسمی سمرودی قدس سره نام والده بزرگوارش حسن است
 جاسم بود میان علوم ظاهر و باطن در بدو درع و تقوی در قرایت قرآن و اداسه
 حق تلاوت آن در خط پنجاب بوقت خود نانی نداشت در شهر لاهور درس میگفت
 و در طریقه عالی سمرودی مرید و طیفه مولوی تیمور لاهوری بود و مولوی محمد جید مست
 مولوی عبدالکریم و دوسه بخدمت مقدم طلب دوسه بخدمت شیخ برهان الدین
 و دوسه بخدمت مقدم ملین و دوسه بخدمت شیخ میلون و دوسه بخدمت شیخ
 حسام الدین تعقی ملانی ارادت داشت و حضرت حامد قاسمی علیه رحمة اللہ الباری
 بوقت خویش مرشد زمانه و استاد گمانه بود و حکام وقت عاشق خدمت دس
 برودش خود میداشتند و خوارق و کرامت بسیار از وی ظاهر میشدند و لادست

باسادات دسے در سال بکزار و نشتاد و یک ہمسہد مملکت عالمگیر بادشاہ و وفات
ان جامع الکالات در سن یک ہزار و یک صد و شصت و ششش بوقوع آمد کہ
تاریخ ہفتدہم جمادی الثانی بود و در سرف نو و پنج سال است از مولف

حادثان قاری علی قرآن العظیم	بود محبوب جناب المنن	افضل واقطاب والا جاہ گو
سال نویدش باقوال من	بہر تاریخ و سال آنجناب	گفت سرور حافظ و جامین

شیخ کرم شاہ قریشی قدس سمرہ از شاہ کرام خاندان عالیہ سہروردیست
و نسبت ایک کرام دے شیخ عبد کبیر لاکھو بدین طریق بیسکہ آنجناب بن شاہ
ابوالفتح بن شیخ ابوحسن فانی بن شیخ فخر الدین بن شیخ ابوالفتح بن برخوردار بن شیخ
ابوالفتح بن شیخ عبد کبیر قطب العالم لاہوری قدس سرہم الغزیر در طریقت ارادت
بخندست و الذبیر گواہم بر قدم با کرام خود داشت و تمام عمر مہمانت خلق مشغول ماند آخر
چون در عند سروج نوم سکمان تفرقہ عظیم در پنجاب افتاد و اقوام سکمان درست
تاریخ در تمام پنجاب خصوصاً در نملہ لاہور و داندکندہ زمین شہر عظیم روبرو رانی آرد و
دسے نیز از نملہ لاہور ہجرت فرمودہ در سال بکزار و نو و شش ہجری بابل در عیال عالم
بلکہ مکتوب شدہ در انجا رسید چند سے نزد شیخ نور الحسن قریشی و عقیلی ہاشمی کہ بعد
مادر سے ادب و دگر زاید بوقت مراجعت چون بمقام شہرت اہ جہان پور کہ ماہین لکھنؤ
بریلی است رسید از دست قزاقان راہ تشریت شہادت چشید و ہانہا مدفون شد
صاحب اذکار فلندری و ائمہ وفات آنجناب در سال آخر سال بکزار و در صد و آغاز
بکزار و در صد و یک تخریر فرمودہ است و قطعات تاریخ شہادت آنحضرت کہ در کتاب گردانہ بیان

در حدیث مصطفیٰ شاہ کرم شاہ	کہ زاید در بیان وصف کاش	شہادت یافت چون کرم شاہ
شہادت یافت تاریخ کاش	ایضا در بیان کرم شاہ رفت انجا	کہ بود ذات او مرشد عالم
وصف آن گریست مطلوب نو	بہو از کرم شاہ جنت تمام	از مولف کتاب
کرم شیخ دین حضرت کرم شاہ	تہ مسعود رشتہ اللہ عرشہ	تخریر فیما اول دست کاش
دگر فرمود رشتہ اللہ عرشہ	شیخ سکندر شاہ بن کرم شاہ قریشی قدس	

در نجاست و سخاوت و زهد و ذریع صدیق القبال در دفعه و فنا صاحب حال و قابل بود
 در زمان سبب کلیر این مکار و در احوال غیب داشت و طبع موزون اکثر اوقات با سبب
 میل فرموده و در چنانچه این مرد مطلع از اشعار است مطلع تبار سوی همگان در دست
 لغز رفته جان کرده چنانچه ایضا خیال روی تو با چنان که کافر دو جهان دلم در دست

وفات دس بقول صاحب ادکار قلندری در سال یکم اردو و صدر و چهارده است
 در علمت ساگی رحمت حق بوستند فرار گوهر بارش لا موزون از شیخ عبدالمجلیب طلب علم است

چون سکندر شاه دو جهان عارف اکبر سکندر شاه گفت	یافت از حق دولت یغمال شخ شاه مراد قریشی لامبور می بن شیخ کرم شاه
--	---

قدس سمره سلسله اودت نهدست جدید بزرگوار خود داشت شیخ عبد ذرا بدستی
 در صاحب تصانیف بود چنانچه کتاب طره العاشقین در جمع بند سبب جا بیدان بر وزن

ما سیمان در فارسی و دیوان مراد و مراد البین زبان اردو نظم کرده و سبب است اشعار است
 و اشعارات دس سراسر تصوف و همین سلوک اند و وفات آنحضرت بقول صاحب کار
 قلندری در سال یکم اردو و صدر و یا ترده چو بیت و فرار از نوار در موضع ملک دلم گوهر از

چون مراد از دار و نیاز جمع شده عیان شاه که است با مراد	یافت در گوار حینت با مراد سال میل آن حاسه لقا
---	--

کرم شاه قریشی قدس سمره از شاخ کاملین متاخرین است جامع خوارق کرامت
 و منظر زهد و ریاضت بود اگر چه در سلسله عالی سمره در دیه اجازت و خلافت از جده پید خود داشت

اما خلافت طابق دیگر از دیگر شاخ عظام نیز حاصل نمود چنانچه تلقین از کار طریقه عالی حینت
 اهل هشت از شیخ برالدین شتی صابری و خلافت سلسله سبب سبب حینت و هفت بند
 در سر در دیه و قادریه و طایفه از شیخ اجل آله آبادی حاصل کرد و بعد کسب حصول تکمیل بقصد

زمانه و بیکانه وقت شد و صاحب ادکار قلندری میفرماید که روزی حضرت قلند
 شاه در موضع قبی که از مضامین لامبور است تشریف برد چون اساک باران در آن بیا
 بر توج آمده و در حین امان بسبب عدم نزول باران رحمت بجان آمده بود و بعد با اتفاق

بخدمت آن مقتداے دین برائے دعاے نزول بارش عرض کردند
 آنجناب چاکس را از میدان ارشاد کرد که در بیان رفته چند آنکه تو ایند ذکر لاله الله
 الله بکنید انشاء الله نزول باران رحمت الہی خواهد شد ایشان مطابق ارشاد
 عمل کردند هنوز سه گز گشته بود که بر محیط آسمان شد و باران باریدن شروع
 و چند آنکه بارید که گاه سه نباید بود و نیز صاحب ادکار قلندری زبانی سید حق آگاه
 فضل شاه ساکن ساندکه از عالم خلفاے دے است تخریر میفرماید که روزے حضرت
 شیخ باشتش نفر و در پیش در موضع ساندکه بنام سید فضل شلمه و لقب از اگت رسید مردم
 بقدرے کرد و از ده که رکعت کند بنام خویش طعام موجود کرد چون وقت تناول رسید
 بسیار کس دیگر از میدان آنجناب در آنجا حاضر آمدند فضل شاه را بسبب کثرت مردم
 و قلت طعام چرتے دست داد و همین تردد بود که شیخ بنو باطن از خیال آگاه شد و نزد
 که حضرت سید جاسے چرت نیست هر قدر که نام نزد شماست رو برویاری فضل شاه طعام
 که نخسته بود رو برویاری حاضر آورد و تصور نمود که شما کم طعام بهر جائزین تقسیم نمایند کردین
 شیخ خود برخواست و در داسے مبارک از دوش پرده پوشش بر آورده بر طعام
 موجوده انداخت و تقسیم شروع نمود چون بهر سیر خوردند و چادر برداشته من طعام
 بهانقدر که بود موجود بود و ولادت با سعادت و بقول متناذکار قلندری سال یکصد و
 و هشتاد و پنج و وفات آن جامع الکملات بنا بر نسیب و ششم در صفا المبارک سال یکصد
 و صد و پنجاه و هشت هجریست و قطعات تاریخ وفات آنجناب تصنیف کرده متناذکار قلندری و
 شاه غلام محی الدین فرزند اجمند آنجناب این اندو صاحب کار قلندری

درینا که شاه قلندری متناذکار در اسودا عمی	چون تاریخ سال ما کتوبم	بگفت غیب گوین با
مکنت زین خویش با غیب	ارشاد غلام محی الدین	اطلاعی بیایا راه کن
جهان را ز در دل گاه کن	که درم شمشاه عالیجناب	بارام کاجنان کرد خواب
جز ختم ز سال تاریخ آن	بمن با تین غیب گفت ما	که یاد خدا بود مرغوب آن
تو سال بود صفت مرغوبان	از موافقت	قلند شاه شیخ هر دو عالم

کہ دانش پیر بہ زیاد است
ایضا حضرت شاہ قلندر بقا
ظفر ترویجی ابو باغ و جاہ

بود تولیہ اور خوردید اجمال
انکہ شد روشن اجمال مثل باہ
سال ترحیلش بہ درند عیان

۱۳۲۸
وصالتش را بر صافی صیرا
عقل ضمش الدین قلندر بقا
بی نیار عاقب قلندر بادشاہ

تخرن ششم در بیان ذکر کرامات حضرت خالوادہ
ہامی منقرقات رحمۃ اللہ علیہم جمعین جاوید قرنی رضی اللہ عنہ

بعد از آنجا حضرت جناب رسالت اب علیہ الصلوٰۃ الملک لوہاب دل سرد فرمود
سپیل یعنی ادیس قرنی سبت و فیصلت دانست کہ دسے عاشق جانباڑ حضرت نبوی
بے دیدار پر الواروبے احضار نمودت شاہ رسالت باسلام شرف ندر و تہذیب
فرید الدین عطار در تذکرۃ الاولیاء میفرماید کہ حضرت فاطم النبوة علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ رود
ببارک بجانب مین کردسے و فرمودسے کہانی لاجب نفس الرحمن من فعل الہین
یعنی می یا ہم سیم رحمت از جانب مین و نیز خواجہ انبیا علیہ الصلوٰۃ الالٰ علی فرمود کہ در
قیامت حق تمام کے بہتاد ہزار فرشتہ بہ ورت ادیس قرنیسے بیامرینتا در میان
ایشان اور زینبت رود کہسے اور انشا مدد صاحب سفیۃ الاولیاء میفرماید کہ نام
ادیس سبت و از اہل نجد بود قرن قبیلہ است کہ دسے بدان قبیلہ نسو سبت
بہر سبب نجدت حضرت شاہ رسالت حاضر شد ہیکے آنکہ مادر سے بیعقد داشت
علام در حدیثش حاضر مانہسے دیگر از کمال غلبہ حال و عشق مخلوب بحال بود بہر
حصول قوت طلال تخرانی می کرد و آنچه بیافنت بصر خود و مادر خود صرف میفر
نقلت کہ چون در جنگ آمدند ان مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
شہید گشت اور خبر نداشت کہ گرام سے از خون نبوی بہتادت رسیدہ ناچار بکلیت
ہمدندان خود را شکست و نقلت کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ الملک الکبریا علیہ السلام
عمر و علی قبل از وفات وصیت فرمود کہ بعد از من موقع مر از ادیس قرنی
بہرید و بدو دہید و سلام من برسانید و گوید کہ در حق است من دعای تخر
کند کہ دعاسے دسے در حق است من مقبولست دادار در میان مین بر فر

شتریانان خوابیدیاست پس چون حضرت رسول مقبول وفات کرد امیر المؤمنین عمر
علی کرم اللہ وجہہ در قبیلہ قرن تالیف بردند و رسیدند کہ یا ابل مجتهد در میان شما شخص است
کہ ما مشر او پس است گفتند کہ دیوانہ الیت کہ از خلق توحشی است و در دادے از نہ تیر میزند
پس برد حضرات در دادے عذر رفتند و دیدند کہ او در نماز است و فرشتگان نشستند
بپوشانند چون پیش رفتند آواز دم گوش حضرت ادریس سید سراج سجدہ برداشت و ہرگز
امیر المؤمنین بروے سلام گفتند گفت علیکم السلام یا اصحاب و اصحاب رسول اللہ پس
پیشش نشستند و مرقع بنوسے حوالہ دے نمودہ براسے مغفرت مت محمدی دعا خوا
حضرت ادریس مرقع از ایشان گرفت و در دے بر خاک نهاد و سناجات کرد الہی مرقع
محمدی نوشتہم تا وقتیکہ ہمہ امت محمد را بن بخشی کہ عیب تو اینکار را بن حوالہ نمودہ است آواز آمد
کہ چندین صد تن را بنو محمد گفتم ہمہ را بنو امیہم آواز آمد کہ چندین را بنو بنیہم چندان چندان
اکثر را و معتقد را آخرین بار را فی الہی نقیافت کہ بنوی گویند لانی ریح و مغلنا بکنا است محمدی را بنو
تو بنیہم حضرت ادریس چون این بشارت یافت مرقع پوشید و عمر علی زر از خیال گامی نادر
و بنی ربیع و سفر و طالیفہ بودند در کنگو فندان بسیار بے تعداد بے شمار خود داند
حققائے بکیت مرقع بنوی و دعاسے ادریس قرنے امتیان بنوی را بعد ادم و موطلے
گویند ان ربیع و ضرید رجبہ مغفرت رسانند و ہر م بن جنان میگوید کہ چون در بقیع
ادیس قرنی شنیدم در کوفہ رسیدم و اور اطالب کردم ناگاہ بود کہنا فلت یا فتم کہ ہمہ
خود می نشست بشاخصم و سلام گفتم جواب سلام من داد خواستم تا دستش بگیرم
و بیوسم از بیعنے حال دے چندان بگفتیم کہ طاقت نماند گفت جیاک اللہ یا ہرم
چہ چیز آورد ترا نزد من و ما جگوزہ بشناستی گفتم بطوریکہ تو از نام من آگاہ شدی گفت
روح من روح ترا بشناخت کہ ارواح مومنان با یکدیگر شناسنا میداشند گفتم اگر
اجازت باشد چندین با تو انس گیرم گفت برد با خدا و ذکر خدا انس گیرم مرا
کن کہ بکار آید گفت چون کسی مرگ زیر بالین خود دارد چون بر نیزہ رود بر
خوشی ہمہ کہ پدرت برد آدم و حوا و لوح و ابراہیم و موسی و داود و محمد علیہم السلام

و اسلام پر دوزخ بود و بگوید خلفائے رسوال اللہ بد مذمت تم تک اللہ و محمد پر دست گفت
 آتھا لے مرا بجزوہ کہ محمد پر دین گفت و بر فاست در وقت بعد از ان چون تحقیق کردم
 عمر بنی شدہ بود نفقت کردی حضرت اولیس سرور طعام نیافت روزی با
 از خانہ بیرون آمد دنیا سے از زر در راہ افتاد دید گرفت در سے بسوسے صخران
 تبارگ درختان بخورد چون در میان رسید گو سفندے نان تازه در دہان گرفت
 پیش سے آمد و با ستاد اولیس در دل اندیشید کہ اگر این گو سفندان مالک خود
 برداشته آورده ست روانباش کہ از دہاش گرم و بخورم گو سفند سخن در آمد
 کہ من بندہ از بندگان خدایم دین نان بر است اذین نان از دہاش گرفت
 و گو سفند باید گرفت و صاحب کشف المحجوب میفرماید کہ در ادخرا اولیس قرنی سخت
 ہر المؤمنین علی آمد و موافقت سے در جنگ صفین کہ علی المرتضیٰ را بعد از بن ا
 صفیان بوقوع آمدہ بود شہادت یافت بعد وفات اصحاب سے خواستند کہ بر سے
 سے قبرت بکنند چون نی بکنند بزند بکنگ رسیدند کہ از غیب قبر در آن سنگ نیک بود
 و بعد نیاتہ چون خواستند کہ کفنش بدوزند در جامہ دانش جا بکفن یافتند کہ در
 بانہی آدم نبود در ازین جا بکفن ساختہ در میان قبر سنگینش دفن کردند و وفات
 حضرت اولیس قرنی بقول اول سیوم حبسال سنی دو و ہجری و بقول امام عبد اللہ
 روزتہ الیرامین در سال سی و ہفت و بقول صاحب مجرا الواملین و غیرہ علماء سے
 ہجری سال سے دہم ہجری ست کہ سال وقوع واقع جنگ صفین بود از زور ان

آن اولیسی بنی تیغ را بنام	سر دستان ولایت نو گل باغ ہیر	میتواند دل بقول مختلف مصلحت
اہل انفت از زمین فتنہ بخورد	منوبے	شاہ دوزیرین ادیسون
کحل باغ بن ادیسون	رفت چون از جہان ہول	گشت ز اہد حبیب سالصال
نیز سالصال ان مسعود	شد میان از خود کہ ہادی بود	شد میان ہم نہجت دستاد
ارتماش ز ز اہد ہادی سے	نیز با اختلاف اہل میان	گفت سر و حبیب شد جہان
اول دیاست ذات او	سال ترمیس ادر اول	مع او مونی سے گفت

سال ترحیل اوڑھے گئے	رحلت آن مئی ۱۱۰۰ ہجری	ہادی و اعدت آی ہدیہ
رخت چون از جہان بدلا	و طشقی دینی ادیب نجوان	اہل مالست ذات اوطال
حاصل آیز حال سال سال	حضرت ابو ہریرہ	رضی اللہ عنہم

و سا زو عاتقان جانبا حضرت سید عالم صلئے اللہ علیہ وسلم است و متعلق الی اولاد
 برعائے رسول مقبول فوت حافظ انجمن عطا فرمود کہ سنخے کہ از زبان گوہر افشان
 رسول شیندی گاسے فراموش نہ کردی و بخطاب حفظ صحابہ ہر فراری یافت
 دوسے از اہل صف بود و فرسے مہجور گریہ بخدمت حضرت شاہ رسالت علیہ الصلوٰۃ
 و العیۃ حاضر شد و ملقب بلقب ابو ہریرہ گشت کہ ہریرہ بزبان عربی کہہ را گویند
 و بعد وفات سردر کائنات علیہ السلام و الصلوٰۃ پسندین ہزار حدیث از
 آنحضرت روایت کرد و وفات آن عالم در باقوال مختلف در سال پنجاہ
 و ہفت یا پنجاہ و ہفت ہجری است **فقوے از مولف**

بو ہریرہ سے دین عالم	بود از اصحاب حضرت ہوسے	از جہان چونکہ طشقی فرمود
سال پنجاہ و ہفت ہجری بود	پنجاہ و ہفت سال کردند	آنکہ ترحیل او عیان کردند
سال ترحیل وی چودہ ہفتم	طرز ترحیلہ احد گفتہ	سال ترحیل او عجیب عمل
زیبا بدال بست زینل	سال ترحیل آن سعید گو	یا کُل خوان ہم سعید گو
سال ترحیل آن شہ سعید	خردم بست از محبت آمد	سال ترحیل آن شہ اوتا
گفت ہاتف بقول طالب باد	سال ترحیل آن شہ عالم	گفت سردر دہسے ہوز ما
سال ترحیل وی ز ہندی جو	گر نجوا ہی دوبارہ حامی گو	سال ترحیل آن شہ باجود

گشت موجود از خرد موجود
 حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہ
 والدہ ماجدہ سے ام الفضل خواہر حقیقی ام المومنین بی بی سیمونہ زوجہ محترمہ حضرت
 سید عالم صلئے اللہ علیہ وسلم بود و حضرت رسول مقبول علیہ السلام اور ا
 بغایت دوست داشتی دبار ہادی ہجری سے دہائے خیر کرد و فرمود کہ اللہم
 علیہ کلمتہ ز ما ذیل القرآن بتاثر این دعا رشک کیما فضل علم نصیب وی گشت

ایہی بی بی
 ام المومنین
 علیہ السلام

بعد از رسول صلی الله علیه و سلم علم حدیث و تفسیر از ذات بركات دی در تمام
عرب منتشر گردید و وفات آن جناب در کمال شجاعت و چار جبری است و بعد
دفن و سه ماه فرین این نذا از غیب شنیدند یا ایها النفس المطمئنه انا
آله ربك برا ضیعه مرضیه از مولف حضرت عباس عبد الله

از جهان چون سوخت کرد	دل بسال رحال آن جناب	حامد جو گفت یا مداح هو
دین بگو یکدل بدان بلیغ	ارحال پاک او کے گفتگو	زیب دم هست او پاکه خود
نیز خابار و جلال نیک خو	زاد و دانه ذکر طالب است	باز ناسیج جو با طوارنگو

عبدالتدرین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه کنیت دے ابو
عبدالرحمان از اعظم مؤمنین تا تکلیف در کثرت صدقات نمودن وفات
دے در سال هفتاد و سه جبری است از مولف

جناب شاه عبداللہ	کوفات او بره حق لیل است	ابال طلقش شد سوز تارخ
محبت پاک گنج شمس و طیل	جا برون عبد اللہ انصاری قدس سره	

از کبار انصاریست و در نوزده غرود با حضرت صلی الله علیه و سلم جانشینان کرد و در حق
رین میماند و بعد از رسول الله صلوات الله علیه بسیار از آن حضرت روایت کرد و وفات
دے در سال هفتاد و چهار جبری است و نود و چهار سال عمر یافت از مولف

نبی اللہ جابر عبد اللہ	رفت چون از جهان جان	سال تاریخ طلقش سرور
گفت سید بگو حال جوان	حضرت مالک دینار علیه رحمة العزیز	

الغفار از یاران عموار و میدان جان نثار خواجہ حسن بصری است و از بزرگان اهل انبیا
صوفیه و نولد او در حالت عبودیت پدر بوجود آمد و اگر چه پندہ زاده بود اما مادر پدر
جهان آزاده بود و فطرت کرد ز دے مالک دینار در کشتی سواد شتی چون
کشتی در عین دینار سید کتیب با بانان فرود کشتی از را کبان کشتی در خواستند
مالک گفت هیچ ندارم که بدرهم ملاحان بر آن گفتند چندان بردند که بپوشش شد چون
باز بپوشش آمد بار دیگر فرد طلب کردند گفتند اگر ندی پاسے تو گرفتیم در میان ما

مالک متوجه دریا شد نه احوال اهل ایمان دریا التراب بیرون آوردند بجاییکه در دهان
 هر یک دینار کا از زر بود و مالک دست در ساز کرد و یک دینار از دهان ماهی گرفته پیش پل
 انداخت همعاینه خیال طامعان میخنده سرود پای وی آوردند قنایب گفتند مالک هیچ
 و پازگشتی بیرون نهاد و بر روی آب برفت از آن روز تا شش مالک نینا شمشیر
 و در او ایل سبب توبه دس آن بود که ماهی در مشتق مسجدی بنا کرد و مالک بسیار
 بنام سنجی قنق کور در ماه کثیر برآسے امام مسجد فرساخت مالک نینا را طمع و اینگر حال
 و دلش خواست که منوے مسجد معادیه شود مال فراوان جمع کند تا بران در سجده
 بنفاق معتکف شد تا آوازه پارسای و عبادت دس در خلق افتد و خلق را با است مسجد
 مقرر سازد و امام سابق مغرول گردد و تا یکسال در اینجا عبادت کرد بجهت و کت در در شب
 در نماز بودے لیکن با خود میگفت که انت منافق لب دار یکسال بجزه بیرون آمدن مسجد
 آوازه بجوشش سید که یا مالک مالک ن لا توب چون این شنید بجالت نیز
 بجزه درآمد با خلاص عبادت شروع نمود و زد دیگر خلق شهر جمعده امام سابق را
 مغرول کردند و همه نفاق با امامت مالک کرده پیش دس آمدند و در خواست تا اثر
 کردند گفت سبحان الله یکسال عبادت بنفاق کردم بکس توبه حال من نشد مادم که
 رو با خلاص بدرگاه خدا آوردم خلق بتولیت مسجد برین برگرد آمدند بجهت که قول نه کنم
 این بگفت و از مسجد بیرون آمد و بکار خود مشغول شد نقلست که مالک را با شخصی
 که مذہب دهری داشت در سلسله دین اتفاق مناظره افتاد و کار ایشان بطول انجامید
 آخر حکام وقت اتفاق کردند که دست دهری را با دست مالک بنویسد و در آتش اندازد
 آنکه بسوزد باطلست پس چنان کردند دست پیچ کس از هر دو سوخته زن و آتش از ایشان
 بگنجیت گفتند که هر دو بر حق اند مالک لنگ بنماز رفت و روسے بر خاک نهاد
 مناجات کرد که الهی بنهاد سال قدم در ایمان نهادم تا ما دهرے بوابری کردم
 با نفع آفاز داد که از وقوع این معنی دلنگ بشود که دست تو دست دهری را حمایت کن
 اگر تداست در آتش انداختی نیز رسیدی نقلست که روسے مالک بجالت تمام

ای مالک عبادت
 حاج توبه می است

مجلس
توضیح
اسفیا

آهسته آهسته در بازاریه نیت ناگاه امیر شمر در رسیده چاوشان بانگ نیزه زدند که در شوش
دور شو و س قوت نداشت و از راه دور شدن نتوانست شخصی از چاوشان تازیانه
بر مالک زد مالک فرمود قطع التذریه یک آن شخص بهمان روز به همت در دی ستم شد
و حکم امیر تنهاست قطع کرده شدند و قات مالک یار اتفاق اهل تواریخ در
سال یکصد و بیست و هشت است و سال یک صد و سی و هفت نیز گفته اند از مولف

۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱
جناب مالک یار مالک در میان	که میر نعلت شاه ملک دین آمد	و صالترای دی حق نیز آمد
جلال بن غریز ز دل حسین آمد	با اختلاف چو خواهی محبت است	که نزد صاحب را ک نشین آمد

حضرت حبیب عجیب قدس سره شیخ بود صاحب صدق و صفا وجود
و سخا و محبت و مردی و عوارق و کرامت مقامات بلند و پایه ارجمند داشت در ابتدا
حال مالدار بود در مال خود بر سر بود و داد و نفعه خود را آمدنی سود کرده و در سر
در خانه شخصی از مدیونان اطلب مال خود ز فقه بود مدیون در خانه بود ز شش گفت
شوی هر من مافرنیت گفت حق سود من بد ده گفت هیچ من ندارم الا گو سفند و دستم
و بر لای قوت اموزه خود کشته بود دم دیگر همه گوشت دس بعرف عیال خود کرده کرد
کل دس با قیت اگر خواهی بود هم حبیب آن کل را بگیرت و در خانه آمد و بزین خود داد
که پنجه کن زین گفت که هریم ندارم گفت میر دم و از کس دیگر مدیون در سو خود زمان
در هریم می آرم و از شخصی دیگر هریم آورد و باز پنجاه شش آن بیرون رفت زن کل را
بر دیگر آن خدا چون پنجه نشد خواست که در کاسه کند سایه بر در آمد و سوال کرد
زن گفت باش تا شوهرم بیاید و امید ندارم که چون هریم بیاید پیوسته ترا بد هر حال
تا امید بگیرد دید زن حبیب چون کفچه در دست کرد بر خون بر آمد و دید که پنجه بود همه خون
خالص شده است متعجب شد چون حبیب آمد گفت که بیاید همین که نشوے اعمال تو
هم پیدا شد حبیب چون بدید آتش غم در دشتش افتادنی اعمال زگر فتن سود
تو بر کرد تمام شب از غایت اضطراب نخلت روز دیگر از خانه بدین غم بیرون آمد
تا زاصل غم از هر مدیونان باز گیرد و دیگر سودند هر روز جمع بود و کوه گان در راه برگردد

چون حبیب را دیدند گفتند و در شوید که حبیب سوخته ارمی آید تا غبار روی بر اینفتد و محمود سے
 بر سخت نشوم ازین سخن دل حبیب بجز بر آمد چشم پر آب کرد و روی مجلس حضرت حسن لعلی در و بر دست
 حق بست حسن تا نب شد و آنچه فرض بند خلق داشت همه حاف و بخشش و در بناماناد و در
 که همان طفلان در کوه بازی میکنند گفتند و در شوید که حبیب تا بس اید بسیار که غبار بر روی سفید
 و بی ادبی بطور آید گفت سبحان الله درین همه رز که روی بسوی حق کردم حق آواز نیک
 من بزبان خلق جاری کرده است این بدو نمانان اللطیف بندهای من کند خود و در اجوا
 ایشان کرد و باقی بر همه داشت بر آه خدا تصدق نمود تا آنکه حبیب نش بی چادر باند باند
 بر آب فرات صومعه ساخت و لها و حق مشغول شد لعلت کرد در سوزن
 حبیب غایت افلاکس و فقر و فاقه خود پیش دست شکایت کرد گفت خاطر مجبار
 فر دانه در روی میروم و بر اسه معاش چیزی می آرم روز دیگر بصومعه رفت و
 تمام روز بعبادت مشغول ماند و چند روز بر خیال بگذشت چون شب سجاده رفت
 ز نش نقد فر طلب کرد گفت که ام در از فقر دوری چیزی نیاردم و تفصیح
 بر اسه او کار کردم بے طلب فرودی دهر شرم داشتم که از دست طلب کنم انشا
 بعد ده روز فقر دیر دوران خود خواهد داد و در ان شب تمام ده روز تمام کرد چون
 روز دهم آمد حبیب بدل خود گفت که ام در چیزی سجاده برم تمام روز درین نفس بود
 حقیقانه بدر خانه و سه حماله فرستاد تا یک خدا را در یک سلج گوشت
 و حمالی دیگر بار و عن عمل حمالی دیگر باره رسید هم حمالان در شب ه در بگوشتن سب آواز
 گفتند که شخصه که حبیب کاروست میکنند این چیز را بر شما فرستاده است و بیفرماید
 که یا حبیب گوی که در کار بیفرماید با در فقر دوری بیفرماید چون شب در آمد حبیب کم زو
 خاله دست بدر خانه آمد و میدانست که ام در بزبان خود چه گوید یا کاه بوسه طعام
 از خانه خود تمیز ز نش پیش آمد و نواضع نمود و گفت که شخصه که تمام روز کار
 میکنی عجب کوچی است که انقدر صبر و تقدر بر اسه ما فرستاده است و بفرماید
 که اگر حبیب در کار بیفرماید ما در کم بیفرماید لعلت کرد در سه عجاای حسن لعلی

پیش حبیب آمد حبیب قرصی جوین با پاره نمک پیش او داشت حسن خوردن آفا نمود
 دورین اناسائے در رسید حبیب آن نمک از پیش سن برداشت و بایل داد
 سن گفت افسوس که ترا علمیت اگر مسلم بودی میدانستی که از پیش همان طعام برد
 منع است اگر سائے در رسید پاره بایل باید داد و پاره پیش همان باید گذاشت
 خواب درین کلام بود که خلاصی خوان طعام بر سر دهنه دینار دست حاضر شد پیش
 حبیب نهاد حبیب سیم بر دیشان داد و خوان طعام پیش سن نهاد و گفت اے
 استاد علم و دانشی اگر قدری یقین هم میدارستی چه خوش بودی لعلت
 زور بودت تمام خوابه حسن بعد موه حبیب بگذشت دید که حبیب قامت گفته بر
 نماز ایستاد دست حسن هم با قامت دے افتد اگر وقتیه چون آفا نمود در آمد بجای
 خانه حلی باے بوزاد ساخت چون فارغ شد حسن گفت که نماز با قامت حبیب
 ادا کرد و در خواندن قرأت دے محالی آیات تفسیر شیوند بار دیگر تهنات را بگذرد چون
 شب شد خوابه حسن حقا... که از خواب زید و عرض کرد ای رضاعے تو چه پیش
 از نشاند که دنگد اردن نماز با قامت حبیب که نماز دے بهتر از نماز ابل زمین است
 با تو از غلطی محتج باے الحمد از دے بنزار شد دے نازجت نیت دے باز ماند
 نقلت که در دے حجاج بن یوسف خوابه حسن بهری را باراده قتل دے...
 او بگریخت و بعد موه حبیب عمی نهان شد چون بیادگان حجاج در رسید نماز حبیب
 بر رسیدند که حسن که قامت گفت در صومعه نیت چون اندرون صومعه رفتند حسن را
 ندیدند بیرون آمدند و گفتند اے حبیب آنچه حجاج در حق شما میکند تراے شناسی که
 در دے بیگوید حبیب گفت همن وقت حسن در صومعه من رفتی است اگر سما در اندیده
 گناه من نیست بیادگان بازان درون صومعه رفتند و نیافتند ناچار بر رفتند پس حسن
 بیرون آمد و گفت اے حبیب سر طحق استاد می همن بود که مرا به بیادگان حجاج
 نشان داد دے گفت اے او بنا و بسبب راست گفتن من خلاص بافتی
 اگر در دے بگفتی من و تو هر دو گرفتار جسته عالم شدی نقلت که تبه حبیب

جلد دوم
 تخریبه السیفیا
 تقدیر و تفسیر
 عجب بود که آن عیب
 قدره کایا مالور
 اربع و فصل
 سوره فاطر
 تفسیر حبیب
 تفسیر انانان
 تفسیر
 تفسیر
 تفسیر
 تفسیر

درخانہ ترمیک بود سوزن از دست دے بقیاد نے الحال فورے درخند و خانہ
 روشن گشت حبیب برد دست بر شیم نهاد و گفت نخواہم کہ بنویسند کہ است سوزن
 خود بیاچیم پس راغ روشن کرده خواہم جست و فوات آن جامع الکالات صاحب
 سفہ الاویلیا و دیگر اہل فہر بقول صحیح بال یکصد و پنجاہ و شش ارقام میفرمایند صاحب
 مخبر الواصلین در سزہ یکصد و بیست و یکصد و چهل و یک فرمودہ است از مولف

<p>آن حبیب خدا حبیب اللہ بادے اولیا حبیب الکریم یافت چون از در پرور گشت بر ما قوال دگر ای اہل بیت شند بکامل از سرور عیان</p>	<p>اہل صدق و صفا حبیب اللہ الصلی سال جلالت بقول بل صدق لفظ عالیجاہ ما رخس بدان</p>	<p>ہست ما ریح و علقش سر در آن حبیب حق تہ عالم حبیب یوسف آندیز محبوب زمان باز سال رحال آنجا ب</p>
<p>حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ</p>		

آنیت دے ابو عبد اللہ است و نام پدر دے سید کہ نے الاصل بودہ و از بزرگان
 اور اہل اہل بیتین و امام المسلمین گفتند دے در علوم ظاہری و باطنی خود نامی خدا
 و از ہدایے نو بدے آن بود کہ یک روز مسجد رخت بظنک اول پاسے حبیب دے
 سہی تھا و انیسب آوازے شنید کہ اے سفیان اے ابا ثوری یعنی جابہ ہشتے
 با سماع این آواز از سہوش برفت چون سہوش تمام ہوا محاسن خود بگفت و ہلک
 بر روی خود زد و گفت چون پاسے در مسجد باو شب مادی نامت از مرہ اسلمان
 محو کردند نقلت کرد دے خلیفہ ہمدیش دے نمازی کرد و در نماز مجاسن خود
 حرکت پیدا سفیان گفت ہمین نماز تو نماز نیست فرداے قیامت این نماز کہ برد
 پلید تو خواہند ز و خلیفہ گفت آہستہ تر گوی گفت اگر چنین ہستے تو بہت بدام در حال
 بول سن خمن میگرد و در خلیفہ ہذا در دل گفت روز دیگر خلیفہ حکم کرد کہ در قیام کنند
 سفیان ثوری را بر دار کشند تا دیگران عبرت گیرند و باہن گستاخی پیش نیامند
 چون اجبر سفیان رسید آب در دیدہ بگردانید و گفت خدا یا بگر انت ان را کفری
 سخت و آنوقت خلیفہ بر تخت بود و ارکان دولت در جوانی شستہ ہوا کہ

آن سرانجام داد و خلیفه با ارکان زینتف آمده باک شدند **قلست** که از عایت شفقت
 که بر خلق داشت روزی در بازار میردت مرغ دید در قفس فریاد میکرد و در آنجا
 و آزاد کرد انمغ بر شیب بنامه سفیان آمدی و نظاره کردی و بر سر بازار ویش
 نشسته چون سفیان وفات یافت انمغ خود را بر جنازه و سینه زد و فریاد میکرد
 و خلق حالت اولادیده بهماه باه میگرفت چون دفن کرد انمغ خود را بر گور
 و سینه زد و جان بحق تسلیم کرد و از گور سفیان آواز برآمد که سفیان را بیا مرزیدند
 شفقتی که بر خلق داشت وفات آن دالادرجات در سال یکصد و شصت و
 یک هجری بوقوع آمد و بعضی اهل خبر در یکصد و پنجاه و پنج شرح گفته اند از موهل

حضرت سفیان نوری سیح دین	مقتدای پیروی دو جهان	در سال دهم سال الاحزاب
کعبه دین هاد عالم بدان ۴	ایز با احوال بعضی ازه نام	دالی حق سال تحلیش

حضرت داود و طاسی قدس سره از اکابران دین و سید القوم عالم
 و عامل و کامل و حضرت امام عظیم ابوحنیفه و فضیل و ابراهیم بن ادیم محبت داشت
 و سبب توبه اشل نیست که در آن نوحه گری این بیت بنشیند شعری که خدایتی البلا
 های عینک ادا ساکلا یعنی کدام در آن نوحه بود که خاک ریخته شد و کدام بنشیند
 که در زمین ریخته گشت از استماع انمغی در دره عظیم در دل دره رسید
 و همچنان پیش امام ابوحنیفه رفت حضرت امام از دره حال پرسید گفت و لم از دنیا
 سر و دست گفت بسیار کباده که بحق رسیدی بس بجلی روه از خلق بگردانید در
 بحق مشغول شد **قلست** که فاد و بیت دینار زر بپیرات یافته بود در دست
 بهم خرج خود را آورد و میگفت این سبب فراغت منست و گاهی از طاعت
 حق نیامودی و تا که بوقت خوردن آب دنان هم نان را در آب زد می و
 بیایا میدی و گفتمی که میان آنا میدن و خابیدن چندان نفا داشت که نجاه
 آیت از قرآن میتوانم خواند **قلست** که داود طاسی فانه بزرگ داشت چون بجز
 بسد شدی در جبهه دیگر نشسته گفتندش که چرا ببارت خانم نمی پردازی گفت

با خدا عهد بستم که عمارت دنیا که کنی خانیچه هم میرایم و سه غنیمت و سوا سه دیوانه
 در دوازده که آنهم بعد وفات شیخ فرات و نقیست که شخصی پیش دس آمد گفت که
 بخانه تو خرابست نزد خواهرات و نقیست بست سال است که چشم بالانکرده ام و نقیست از دیده
 نقیست که در بے باردن رشید با امام یوسف رضی الله عنده گفت که مرا پیش داد
 طهای بر بدین زیارت کنم ای یوسف بدر خانه داد آمد باز نیافت آخر از مادر داد و درخواست
 تا شفاعت کند مادرش بیا و گفت که اے جان مادر یکبار بار زن رشید را نزد خود
 گفت من هرگز آن ظالم را نه بیم گفت بحق نیز من او را راه ده گفت آئی تو فرموده ای
 مادر نگه از ناچار اجازت داد که درون رشید را امام یوسف زنده باردن غمزه دیا پیش
 دس نهاد و گفت بیکه که این از مال خلاست گفت بے ال نوحا بست نماز که من قطع
 از خانه خود رف دخته تقدان نطقه خود میکنم از خدا خواستیم که در ۱۰۰۰ سال تمام
 جانم بستاند امام یوسف از مادرش پرسید که نقیست او چه قدر شایسته است گفت ده درم
 باقی است دهر روز دینار سه سیخ کند ابو یوسف حساب آن را گرفت تا آخر روز
 امام یوسف گفت که امر زردا و دطهای وفات خواهد یافت هم درین آنرا بیدار کرد
 طاهی در نماز آخر شب چون سر سجده در جان بحق نسیا کرد و پیشتر من نیست کرد و در
 زردی و بار دفن کنند تا کسی زینت زمین کند و پیمان کرد و وفات وی در سال یکصد

و شصت و دو و ذوقی یکصد و شصت و پنج است از مولف

چو آن شاه زبان داد مسعود	بملا آمد بعد صدق و صفا	تبر عیش بگد سلطان داد و
دوباره زیبای داد و دها	عقبه بن الغلام رضی الله عنه شاکر و میر حضرت	

خواجہ حسن بصرے است در زہد و ورع قدمے ثابت ددے سنگم دانست
 که قدمے خواجہ حسن بصری و عقبه هر دو بلب دریا شریف آوردند عقبه بر روی دریا
 روان گشت حسن فرمود این درجه از چه یافتی گفت سہ سال است ایوان میکنم
 که منیر ماسند من آن میکنم که او میخواهد این رتبه از تسلیم رعنا سے وی حاصل کنم
 و سبب توبه دسے آن بود که قدمے زسے سر پوشیده در را و میرفت چشمهای وی

باز بوجہ چون دید عاشق دے گشت و طالب دے شذمان پرسید کہ تو مرا
 از کجا دیدی کہ عاشق شدی گفت چہنہا سیت دیدم و عاشق شدم آن پاکد اس
 ہر دو چشمہا سے خود بر کند و در طیفہ نما و پیش عینہ فرستاد و گفت کہ عینہ را بگوئی
 کہ اینچہ دیدی و عاشق شدی پیش تو فرستادہ ام عینہ چون اینچہن دیدیم دلش
 باز شد و از خواب غفلت بیدار گشت و نوبہ کرد و بخندست خوابہ سن بصری رسیدہ
 میرشد و فرود عالم دیگرانہ زمانہ گردیدہ نقلست کہ تنفعہ بہت عبتہ آمد و گفت
 مردمان از حال تو می پرسند فیہ بمن بنما تا از حال کرامت تو خبر دار شوم و گفت
 اینچہ میخواہی بخواہ گفت رطب میخواہم کہ درین موسم رطب نیست زنبیلی نزد خود
 دے و اد چون دے دید نیز از رطب بود نقلست کہ عبتہ شہسور سے را
 خواب دید و گفت یا عبتہ بر تو عاشق ام جز وار کار سے کنی کہ در میان من و تو جد
 کرد و گفت دینار اطلاق دادم ہرگز بوسے رجوع نکتم تا وقتیکہ نزد تو برسم و رفت
 دے با جماع اقوال بل خبر در سال کھد و شصت و بیست و ہجرت است از ہر طرف

شیخ نامی عبتہ ابن السلام ہم امین اللہ خوان با صفا	بود مقبول جناب کبریا شہدی حق آمد از سر در عیان	سال تملیث مکتوب عالم جناب الفرس سال وصل ان تطب لہ
--	---	--

امام عبدالعزیز بن مبارک قدس سرہ شاگرد مدید حضرت امام ابو حنیفہ
 کوفی است و در فنون علوم جامع و در کشف و کرامت مشہور از حاضران ابو سفیان
 و فضیل بن عیاض بود و در علم و سخاوت و تجاوت و عبادت بی نظیر است
 تو بر دے آن بود کہ در او اہل جوابے بر کثیر کی عشق داشت شبی در موسم ہرست
 کہ برف از آسمان سے بارید زبرد بود و مستوقہ با مید دیدار تا با مداد بحالت سجود سے
 با استاد موزن چون بانگ نماز فجر گفت پنداشت کہ بانگ نماز عشا ست و عیان
 تمام روز ہما سجا بود چون شام شد با خود گفت شرمت بادا سے پس مبارک تمام
 در در رحمت ہوا سے نفس در پنجا ایستادی آنم حاصل شد اگر عبادت محبوبی
 ادوات خود صرف می کردی کے از مقبولان حق شدے نے الحال تا یہ گشت

و بعبادت مصروف شد تا کارش بجای رسید که مادرش روزی در باغ شد
 در سایه درختی عبدالله را فتنه دید و باره سیاه شاخ مگرس از دبان گرفته نگاش
 او میراند نقلست که امام عبدالله کیال بیج کردی و کیال غلام کیال تجارت
 و منفعت تجارت بر درویشان بر آه خدامت کردی و درویشان را خوار دادی
 که بخورند لب از خوردن ایشان آنخوانما بے خرم باشم و بے برکت بشیر خوردی
 بھر استخوانی بوی در پی بنشیند نقلست که روزی امام عبدالله
 در راه جنگه شد نابینای گفت که عبدالله بن مبارک می آید از دست خیرے بخوار
 که شخصے است که محمد دست نخواهد گذاشت نابینا بر خاست و بایستاد و گفت یا
 و عاکن تا خدا نیاید چشم من روشن کند عبدالله سر در پیش فلکند و دعا کرد
 فی الحال چشمت بیاگشت نقلست که کیال عبدالله بجزنت چون تارخ چشم
 ذی الحج آمد تا سف ش که جراج چشم در زمین خیال بجا رفت رسته پشت تا
 شد پیش سے آمد و گفت ما عبدالله که آرزوی حج داری گفت آری گفت یا
 تا از ابو عرفات را انجم بیان کرد دل گنایند که سه روز در حج باقی اند و راه مشقت است این پرورد
 چگونگی ابو عرفات خواہد بود پر فرین گفت کسیکه سنت نماز با مدد و سنجاب نصیبر بر لب همچون گنایند
 و تا آفتاب بر آمدن آفتاب بر درید و میتوانکه ترا ابو عرفات رساند گفت استوائت و پیاد راه خدام
 چون پیوه زن بر دربار سیدی یعنی امی عبدالله چشم پوش چون پوشتی خود پیوه مال را
 با طرف دیبا یا نمی تا آنکه جانروز ابو عرفات رسید چون انجج فراغت یافت پیوه زن گفت ہرگز
 پیسری است که از مدت بدید در غاکوہ بعبادت مشغولست یا اورا ببنیم چون در غار رسید
 زرد روی و ضعیف و نورا چون مادر را بدید پیاس دی یافت و گفت دانم که بر آرد و خود
 نیامدہ بلکه ترا خدای تعالی فرستاده است تا مرا تجمیر و تکفین کنی کہ غم من
 بر آخر رسیده است این بگفت و وفات یافت اورا تجمیر و تکفین کرد زنا بعد از ان سو
 زن گفت الحال من سو بے ازین کار سے ندارم کہ تا دم عمر خود بر سر کوب پی خود
 بنشینم و عبدالله را خدمت ساخت نقلست کہ امام عبدالله غلامی داشت

که بر روز نبرد مهرون بود و شب غایب گشته روز سه بعد از آن روزی رسید
 که شب کجا باقی گفت این را از اطباء میگویم و اگر میخواهی یک دینار روزمزه بپوش
 شب تو میهم بعد از آن قبول کرد و یک دینار هر روز از دست گرفت مردمان
 گویشتش رسانیدند که این غلام شب وزوی میکند و ترا مال وزوی خود یک دینار
 میدهد بعد از آن که شد از خربش در عقب دست برنت تا بگورستان رسید
 و سرگورس باز کرد و اندر روش برنت و پلاست پوشید و در عبادت مشغول
 گشت و تا جمیع را انجامد علی العیان برآمد و سرگور را پوشید و در سجده نما کرد
 و گفت آئی روز آمد و خداوند مجاز از من دینار خواهد طلبید و یا نه غلام
 تو می در حال نوز بر خواهد دید آمد یکدینار سیم بردست غلام نشست و بعد از آن
 چون این بدید بیاطاعت شد و بر خاست در سر غلام را در کنار گرفت و بیوستید
 که بر جان خواهد فدای چنین غلام با کاشنکے خواهد تو بودی و من غلام از نماز
 این حال غلام دست بسوس آسمان کرد و گفت آئی از پرده من فاشت شد
 حال مراحت مانند نبرد خود که مرا منت نه خلق نکردانی و جان من برداری و هنوز
 در کف ر عبد الله بود که غلام جان بحق تسلیم کرد و عبد الله او را همان پلاس در
 جان گور دفن ساخت و چند روز در ماتم و گدازید و شب خواب دید که حضرت
 رسالت علیه الصلوٰة و التحیت و ابراهیم خلیل الله تزیلف آورده فرمودند که ای عبد الله
 خوب کردی که دست ما و محبوب خدا را در پلاس و گور دفن کردی و فوات
 امام عبد الله اتفاق اهل خبر در سال یکصد و هشتاد و یک است و بعضی سال
 یکصد و هشتاد و دو نیز گفته اند از مولف استزد و ناخود نسبت برین

آن امام محمد عبد الله	وصل او قطب اهل انعم	نیز از اهل عجب عبد الله
الاصح	آن امام دین که عبد الله بود	با در بر و لیس سلام اهل دین
سال تحلیش چو چشم انخرود	شد نماز دل امام اهل دین	محمد سماک رحمه الله علیه

کنیت دست ابو العباس است از قدامت علمای دین و مشایخ اهل بعین و

حافظ قرآن در اہد و واعظ و عابد و متقی بود کلام عالی و سانی شانی داشت دور
 مو عظمت آیتی بود کہ با سفیان توری صحبت داشت و معروف کنی را کتایش از سمناس
 و س بود تمام عمر تہجد و تفرید گذرانید اورا گفتند کہ حیران کنی گفت از آنکہ من حالت
 دوستیطان ندارم گفتند چگونہ گفت مرا شیطانے ست دا و اشیطانی در دست دو
 شیطان چگونہ سلامت نام دارم شیخ احمد خواری رحمۃ اللہ علیہ روایت ست کہ
 دستے ابن سماک بنجور شد قارورہ دستے پیش طبیب میبرد در راہ سیرے رود می
 با چہرہ پر نور پیش من آمدہ گفت کجا میرے گفتم ابن سماک راست برآے دست
 دارے از طبیب میخواست گفت سبحان اللہ دست خدا از غیر خدا استعانت بخواید
 باز کرد و بنزدیک ابن سماک برود و بگو کہ دست بدان عضو کز پنج دارد بہ منھ دگوبید
 انھوذا باللہ من الشیطان الرجیم و بالحق انزلناہ و بالحق نزل من بارگشت تم و حال آد
 بیان کردم ابن سماک همچنان عمل کردے الحال صحت یافت داہن سماک گفت
 کہ از حضرت علیہ السلام بود کہ ترا باین عمل بری نمود و وفات ابن سماک بانفاق
 اہل اخبار در سال یکصد و ستادوستہ ہجری ست از مولف
 رفت چون ابن سماک از دارو شد جو گنج پاک حسین ری خاک سال ۱۱۳۳ میلاد
 ہم عیانت طالب ہادی سال ۱۱۳۳ شریف بلخی رحمۃ اللہ علیہ کہتے دے ابو علی
 و اصل سے از بلخ ست فارقدمانے شناخ و صاحب کرامات از چند مقامات بلند
 و مقتدائے زمان خود بود و بحضرت امام موسی کاظم و سلطان ابراہیم بن ادبہ کرم صحبت
 داشت و پیر و مذہب خفی بود و در توکل و قناعت گذرانید و صاحب تصانیف
 و در فنون علم اوستا و شیخ حاتم اسم ست و سبب توبہ سے آن بود کہ دستے
 اسباب تجارت بار کردہ بہرستان میریت اتفاقا گذرے در تہمانہ افتاد بت پرستے
 را دید کہ پیش بت مینالد و حاجت بخواست گفت اسے اہمق آفرید کارے داہن
 حہ القیوم و قاضے الحاجات پس چرا پیش این بجان سجدہ میکنے دیناے
 او گفت اگر حال سہین ست کہ حق قادر و زراق مطلق ست پس تو چرا از شر خود

تلاش روزی برآمدی که ازق تو ما بجا از حق تو بویس اند شفیق ازین سخن بیدار شد
و هم از اسبابا گشت و از دنیا و اینها ازگ شد لقلست که چون شفیق قصد زیارت
کعبه کرد بر بجا در سیما بارون رشید او را نزد خود خواند چون نزدش رفت گفت شفیق
زاهد تویی گفت شفیق منم ای کین را بدیمیم گفت مرا ندید و که گفت هوش دار که تحقیق
ترا بجا مے صدیق اگر نشانده است از تو صدق طلب کند و بجا مے فاروق نشاند
از تو میان حق و باطل فرق خواهد و بجا مے ذی النورین نشانده است از تو حیاء
که مے خواهد و بجا مے علی نشانده است از تو علم و عمل خواهد گفت بر این زیادت کن
گفت خاسه قعالمے را مے مے است که در خورش گویند و ترا در بان آن کرده است
و سه چیز بوداده و مال و ثمن و تازیانه و فرمود که خلق را بدین سه چیز از دوزخ بازدار
یعنی بجا مے مندا مال دمی و عاصی را تازیانه ادب کنی و داد و مظلوم از ظلم بشنمیر
گبری و اگر حق این بر سه چیز اد کنی بشیر و دوزخمان تو با منی گفت برین هم زیادت کن
گفت که تو بشیر و اعمال تو بوسه با اندا که بشیر و روشن بود و تمیزی جوسه از زبان ندان
و اگر ختمی تا یک روز بر روشن جوسه با هیچ امید نیست بارون گفت که برین هم
زیادت کنی کن فرمود اگر در بیابان تشنه نشوی چنانکه به بلاک نزدیک باشی پس
در آنوقت جام شرفی بچند خرید کنی گفت تا به نیمه ملک خود بخرم گفت اگر تو آن آب
بخوری و در شکم تو بند شود و هم هلاک گردد شمس گوید که من علاج تو میکنم اما اگر
نیمه ملک دیگر که باقیست بمن دمی در آنوقت میکنی گفت بد هم دجان اسلاست
گفت پس تازی بدین مملکت که نمیشد یکایک است که اول آنرا به نصیحت
خود خرید کنی و بخور و ببا نا اگر در شکم بند گردد و بصف دیگرش از شکم بر آری
بارون چون شنید بگریست و گفت انت زاهد صدیق لقلست که چون شفیق
در کعبه رسید بار بر او هم رحم ملاقی شد گفت ای ابراهیم در کار با من میکنی
گفت تا اگر برسد خنجر کنم و اگر برسد صبر کنم گفت سگان کوسه ما هم چندان میکنند
و اگر برسد ایتا کنیم و اگر برسد تسک کنیم ابراهیم گفت مصرعه نیکار از تو آید و در این

شہادت حضرت تینق بلخی بقول صاحب سفینة الاولیاء وغیرہ در سال یکصد و نو و چار یا نو و پنج ہجرت و صاحب نجر الوصلین سال شہادتش سنہ یکصد و شصت

و چار شہر در موہار و ولقب **آن تینق بلخی پیر دست نگر** شد جو از دنیا ملک جاورد ^{۱۸۸۰} سال و صلتن ^{۱۹۰۰} صدق یا صادق ^{۱۹۰۰} بمکہ جو از طلب جان جهان ^{۱۸۸۰} ہادی قدس آمد و سلطان ^{۱۸۸۰} ہم با قوال دیگر تاریخ آن ^{۱۸۸۰} **یوسف اسباط رحمۃ اللہ علیہ صاحب**

مقامات بلند و کرامات ارجبند در علوم ظاہر و باطن طاق و در تجرید و توکل یکجا اتفاق بود **تقلبت** کہ یوسف اسباط ہزار در ہم ہجرت یافت تمام کمال براہ خدا بقرا داد و خود برگ خوابانتمی و از غردان حاشیہ ساخته و تا چہل سال عریان تن بود کہ پیر سنہ ہجرت نمود و ساخت سوا سے تمہ بندہ کی بدان تہ عورت داشت و یک غرہ کتہ کہ بالاسے خود بس با سید وفات آن دلاد سببات در سال یکصد و نو و دشتش ہجرت از ولقب

جو یوسف بر رخ نمود در ^{۱۸۸۰} **روان تہ روح پاک افاک** ^{۱۸۸۰} **ابو سلیمان ولی تاریخ صلتن** ^{۱۸۸۰} **دکتر کا کہ یوسف را بدیاک** ^{۱۸۸۰} **ابو سلیمان الدرانی قدس اللہ سرہ نام دے**

عبدالرحمان بن احمد بن عیظہ ست از قبا سے متناجی شام زر بدروع یکجا و مقتدا سے زمانہ خود بود و در آن دیکھے ست از صفات دشتی کہ در آن سکونت داشت و از غایت لطف کہ بر خلق خدا کر دے اور اریحان قلوب گفتندے دور علم حدیث و تفسیر بوسیر و تقوی لانا می و درین امت چندانکہ دے در جمع و فاقہ مبکر دیکھیں توانست **تقلبت** کہ دے فرمود کہ شے از مسجد بودم و از سر آرامم بود وقت دعا کہ دست خود در بغل پنهان کر دم راستے عظیم من رسید در خواب شدم بالغی از ذرا کہ اسے یلمان کہ دستے کہ بوقت دعا بزم کردی روز سے آن نمودادیم اگر دست ہم بیرون بودے نصیب آنم تو رسیدے بعد از آن سوگند خوردم کہ در سر ما دگر ما دعائم الابرہ در دست خود دیتیر میفرمود کہ شے در خواب مجور سے دیدم کہ چون محمد را کہ تہرہ یہا سے دے نور شد و شستن میگشت بچہ یکہ بہان را در شستن کردی گفتہ امین از کجا یائے گفت شے از خوف خدا نظر چند از دیدہ باریدے بدان آب رحمت

شستند انیمہ روشنی ذہن من از اوست وفات آن جامع احکانات در سال دوم و پانزده ہجری است و مزار پر لوار بمقام دلائل ست از مولف

مولیمان و لے دار است	ختم بر ذات او سلیمانے	لیہ عالم است و ہم پیا بر
سال تریل ڈاگر داسے	نیز در سال طلسم سہ در	گفت رضوان دے حقے

شیخ البتہ مرلیسی قدس سرہ از شاخ متقدمین صاحب ارتداد است و نام پدرش خیات در قریہ مرلیس سکونت داشت و آن قریہ بہت از توابع مفرد دے فرمودے کہ در ہر دے کہ دنیا مقام کند آخرت انسان دل بیرون دے فرمودے کہ از سخنان شاخ سدو فیہ بیچ سخن بدل من قرار گرفت تا اگر دو گواہ عادل از کتاب سنت بران نامی یافتہ

وفات دی در ماہ ذی الحج سال دوم و تیرہ ہجری است از مولف

نواجہ جن دے شیخ بشر	رفت چون زیر جہان در طالع	طلسم حن اہل دین گفتم
نیز حاصل کمال سال ما	شیخ فتح بن علی موصی	رحمۃ اللہ علیہ از

بزرگان شاخ صاحب ہمت دے علی قدر صاحب زہد و صاحب درع و مجاہد بود خرم و خونے بر خود غالب داشت و پیوستہ گریان بودے و انقطاع از خلق بحدے داشت کہ براس تہ احوال خود دستہ کلید ہب ہم بستہ بود و شبکان بزرگانان

کہ سند و قبال بسیار داستہ با سند و ہر جا کہ رفتی دستہ کلید ہپیش خود نہادے تا کہے نہاند کہ او کیت دستہ صاحب دے نزد دے رسید گفت باین کلید ہب چہ میکشائے کہ بر خود بستہ تبسم کرد و گفت کہ از روزیکہ این دستہ کلید بستہ ام از

سردہ ریزان رستہ ام نقلت از شیخ ابو عبداللہ جلازمۃ اللہ علیہ کہ بشے در خانہ سرے سقطے بودم چون پارہ از شب بگذشت جامہا سے پاکیزہ پوشید و در دابر دستہ لگند

گفتم کجا میردے گفت بویادت فتوح موصی کہ او بیمار است میردم چون بیرون آمدم بنگار راہ او سا بگر فغند و بزندان بردند چون روز شد حکم کرد کہ مجوسان از بند چون صاحب دست تازیانہ بر حضرت سرے بر آورد دستش در ہوا بانند و جنبانیدن نوشتہ عالم گفت چرا نمیرے گفت پیرے برابر من است و دست او منع میکنند و دست

من کار نمی کند چون دیدند آن شیخ موصلی بود حضرت سری الاحول و سرکردند و دست آوردند باز داشتند لعلت کردند از حضرت فتح موصلی از صدق آن کس دست در کوره آهنگران کرد و پاره آهن تا فته برون آورد در کف دست نهاد و گفت صدق نیست بس وفات حضرت شیخ موصلی بر ذریعہ الفصحی سال دوم و نوزده و بقول بعضی دو صد و بیست و هجرت لعلت کرد چون روز عید الفصح آمد دید که مردم قبران میکنند و بسوس آسمان کرد و گفت آلهی میدانی که نهی نماید که بر آن تو قبران کنم صرف متاع جان خود در زمین است این را قبول فرمایین گشت بر گویانما ریفتا و در جنت حق پیوست و بعد برگ بگوش خط بنامند نشان کلر و یا شمشیر چنان از خود

شیخ ابو الفتح بن علی مقبول	فا تخم باب ستر با سنی	رفت چون زینب خان خلد بر
یازت قرب بقرب سبحان	ست تاریخ آن خدا آگاه	قطب حق یا محب حقان
سال خلیل و سه عیان	گر تو سلطان ابل ل خواهی	شیخ بستر جانی قدس

کنیت و سه ابو الفتح نام پدر و سه عارث بن عبدالرحمان بن عطاء بن همام بن عبداللہ و اصل و سه از قدامت شایخ نعمانی صاحب مقامات بلند و کرامات از بنی زناد و عراق میم بغداد بوده است و ابتدا سه توبه و سه آن بود که سه شویده روزگار بود و مدام خم خور سه روز سه در حالت سستی لب در بازار یافت کاغذی یافت که بر سه اسم اللہ الرحمن الرحیم تحریر بود و از زمین برواشت و عطر خرید کرد و بر سه مایه قوی عظیم تمام سبحان بنهاد در همان شب بر سر مایه برزگان آن شیخ حق سبحان تمام را در خواب دید که میفرماید بپوش جان را بگو که او نام مرا بیا که کرد و ادب داشت ما نام او را در دنیا و عاقبت پاکیزه کردیم آن کس چون از خواب بیدار شد گفت بستر جانی مرد سه فاسق و دایم لایق است و حق انقدر عنایت آلهی چه سبب مگر من غلطی بلغم بر فاست و طهارت کرد و نام از او با پنجاب رفت باز زینب خان دید و سه الفصحی شمانه بستر جانی رفت گفت زینب خان است پس در سبحان مجلس بود سه گفتند که سه از سه گفت که کوی در سجده

که پنهانی نزد حکم الحاکمین دارم بشیر خواست و گفت که ازین شخص پرسید که پیغام آگوست
 بزرگ آواز داد که فرستاده حکم الحاکمین ذات الهی است و پیغام هم از اوست بشیر
 بگریست و گفت آه غم بے داریا غم بے داریا غم خود گفت که فرستم باز مراد در اینجا
 نخواهد یافت و بعد است آن بزرگ یابرنه تافت چون پیغام حق نیند خود گشت چون
 بموش آید تو بگرد و مجامد پیش گرفت و مرید حال خود کرد دید در غایت مجامد در دست
 شایده گفت در پاس خود کردی و گفتمی که در یک صلح کردم کفش در پانداستم طلائع
 داشتیم که کفش در پانداستم زمین بساط حق است پس حیف است که بر بساط حق بگفتن ما
 نهم و نقلت که تا کثر جان زنده بود در بغداد پنج ستورس روت نیندا حیف است
 حرمت دس که دس پابرهنه رفتی شمس ستورس روت انداخت صاحبش فریاد کرد و
 که اسه واسه بشیر جانی در دنیا ماند چون معلوم کردند جاندم فوت کرده بود و وفات
 بشیر جانی بقول این کثیر شامی در بغداد بسال کیصد و پنجاه وفات بانفاق اهل خبر
 بر در جاد شنبه و هم محرم الحرام سنه دو صد و بیست و هفت هجریست و قبر رین شهرت آباد
 و نظر اهل حق مسافر الوالی صلین سال وفات آن جامع الحسنا و صد بیست و پنج هجریست باید از
 که در زهد و ورع تقویس مدار و مثل خود تا
 اولی دو جهان آن مرشد جن و بشر جان
 مصلی سال تولیدش عیانت از دل مرور
 رقم شد سال رحل از قلم محبوب حقیقانه

الصلی	سنه دو جهان اکرم الاولیا اکرم القس بشیر جانی زمین
سجوان طائب حق تولید او	بوملش بگوید اصل اهل دین بقول دیگر سال رحیل او
تولدگشت طالب امام امین	شیخ احمد ابن الحواریس کینت دس ابو امین

داصل دس از و تسبیح و مرید ابوسلیمان دارانی است و والد دس نیز از ستورخان و
 حدفان حق بود نقلت که شیخ احمد حواری ربا ابوسلیمان دارانی مرشد خود محمد
 بود که گاهی بخلاف فرمان او کند و دس ابوسلیمان در مجلس سخن میگفت و در
 سخایت خوش داشت شیخ احمد حدیثت حاضر شد بعضی کرد که کم نور تافه شد و بفرمای
 ابوسلیمان جواب داد و بار دیگر عرض کرد شیخ از کرا سخن دس تنگ آمده خبر بود

از مجرب الوالی صلین
 نیند جانی از و در زین
 بخار حدفان حق
 زلفه تنوع و بیست و
 کثرتان از زین صلین
 تالی شیخ حدفان
 صلین سنه دو صد و بیست
 مرید طابین حدفان
 دل و صلین نیند جانی

که بر فرد تنور شبنم پس شیخ احمد رفت و در آن تنور که بر آس چمن نامها آتاقه بود
 نشست بعد از ساعتی ابو سلیمان شیخ احمد را طلبید بر چند بنیاد نهادند فرمود که در
 تنور بنشین که در اینجا خواهد بود که در میان من و او عهدیست که هرگز خلاف گفته من
 نکنم مردمان چون در تنور دیدند یا فکند که مشغولست و یک موسی دس با تنور
 نسیخته و فاتح شیخ احمد اجتماع اهل فخر در سال دو صد و سی و دو هجرت از مولف

احمد که سر آمد جهان بود	دلگفت کبیر سال و صلح
فرمود خرد مجتبی آفاق	شیخ حاتم بن عثمان صوم قدس سره کنیت

ابو عبد الرحمان و اصل دس از بلخ خلفه مذهب مرید شیخ تلیق بلخی و پیر شیخ احمد خضر
 و از بزرگان مشایخ خراسان در زهد و ریاضت و ادب و ورع و صدق و اجتناب
 بے لطیف بود و قلعت کرد در بلخ و غلط میگفت و فرمود الهی هر که درین مجلس
 گناه بکار ترست او را با امر زبانشی حاضر بود چون شب شد بناس باراده دزدی
 کفن در گورستان رفته بر قبر باز کرد و از سینه که داسه بر نوک او فرود آمد
 اصم آفریده شدی و باز جهان گناه مشغول گشتی بناتش از آن کارنا بکار توبه کرد
 و شیخ محمدرازی منیر مایه چندین سال در خدمت حاتم اصم بود و مگاسه ندیدم
 که در ختم شده باشد مگر یکبار که در بازار می گذشت دید که تا گرد او را بقال گفت
 و می گوید که از من عرض گرفتی و خوردی حالا بدو در خلاصت نکنم حاتم اصم هم
 در اینجا ایستاد و به بقال گفت چند روز صبر کن بقال گفت نمی کنم اگر تا بارش نکند
 خود رحم می آید از نزد خود بد میدار استماع این سخن حاتم در ختم آمد و در داسه
 مبارک خود را از دست برداشته بر زمین زد و در آن حال ردا سخی بر سر
 من بعد بقال گفت که آنچه حق است بردار زیادت مکن اگر خواهی کرد بسرا خود آید
 بقال اول حق خود برداشت و بازار راه حرم دست برداشت و دانک ذنی الحی
 دست دس خنک گردید قلعت که شخصی حاتم اصم را دعوت لعا طلب
 گفت بسه شرط میردم سیکه آنکه بر جا که خواهم بشینم دوم بر چه خواهم بخورم سوم بر چه بگویم

گفت رو با آمد چون حاتم در آنجا رسید در صف نعال نشست صاحب عوت گفت
این چه جای نشستن است گفت شریک زمین کرده ام چون سفره نهادند حاتم با قرص
جوین از آستین برآورد و خوردن آغاز کرد داعی گفت ای همه طعام که حاضر است تناول
کن گفت بجز بیهوشی هر چه خوش آید بخورم پس بنیایان فرمود که یک تابه آنخی گرم
کن چون سرخ شود دیار میزبان تابه بنین درش درآنداخت چون سرخ شد
خامه آورد حاتم در دایه خود بر دوسه نهاد و بگذشت و گفت یک قرص خودم
این حساب اوست و شما مل مجلس انعقاد دارید که حق تعالی فرودای قیامت
بر چه چورده دیدار این حساب کند پس تمام هر یک یک یک یاسه خود برین تابه
بنمید که تا حساب طعامیکه در اینجا خوردهاید هم در دنیا داده باشد بجهت آنکه که الطاف است
که برین تابه خورده بپیر گفت پس فرودای قیامت چگونه حساب خواهد بود
ازین سخن میزبان دل بگریختند و محفل دعوت تمام خانه را بقلقت گزینی پیش
حاتم آوردند سلیقه رسید اتفاقا مادر از دوسه صادر شدند ترسیده گشت حاتم
گفت اگر آواز بلند کنی که من نمی شنوم و گویم که است و مراد وی آن بود تا زن بدانند که
حاتم گریست و آواز گوزن بسمع دس غریبه چون آن زن بسلیقه آواز بلند پرسید
جوابش داد تا وقتیکه آن زن در حیات بود خود را مهم شهور کرد و قلقت کرد گفت
حاتم به سفر رفت رفیقے داشت گفت مراد یعنی کن گفت اگر یار خوابی ترا خدا سے
غور جل بس و اگر همراه خوابی کرام کاتبین بس و اگر موس خوابی قرآنت بس اگر
کار خوابی عبادت بس و اگر غلط خوابی مرگ بس و اگر آنکه در کفتم پسند نیست درج
ترا بس **وفات حاتم** عمر در سال دوسه و سی و بیست هجرت در سال
دوسه و سی و بیست از آنکه **مولف** حضرت حاتم اصم و الا سید
شد جوان دنیای دون و دنیا سال و محبوب مسعود طاهر است **هم** عیان کرد در قبول جهان
احمد حضور و به قدس سره رحمة الله علیه کیفیت دس ابو حامد است در
اصول دس از بیست از بعد آن مشایخ خراسان و از کا ملان طراقت و سلطان

صلحین
از غیر العوای
آورد و در پیش علی بن
نام و حاتم و حاتم
سال است نفل
تجارت خزنه
بسم

ولایت و صاحب تصانیف بود و نیز امر میرد کامل داشت و اول مرید
 حاکم صوم بود و بابا ابوتراب و سلطان ابراهیم بن ادهم و شیخ بایزید بطلمی و ابو
 صدرا و صحبت داشت و جامه‌ها مانند کشکریان پوشید و بی بی فاطمه که ابله بود
 در طریقت آتیه بود و از آیات الهی و پدرش را میرزا امراس بلخ بود و چون فاطمه بالغ
 پس بخدمت شیخ احمد فرستاد که مرا از پدر من بخواه احمد اجابت نکرد
 بار دیگر کس فرستاد که من ترار می‌برم و دانستم باید که بهیچ
 و راه بر نیاشنم تا جا را در از پدرش بخواست و فاطمه را پدرش بخواد احمد کرد
 و فاطمه ترک شغل دنیا گفت و بگفت با احمد بارید نقیست که دستم احمد را
 آید زیارت بایزید و فاطمه با او زیارت چون پیش ما بایزید آمد فاطمه از رخ نقاب در
 و بایزید گفت تا ما بخونم و درآمد احمد از آن تخمیر شد و گفت اسه فاطمه آنچه است
 که با بایزید کردی فاطمه گفت تو محرم طبیعت منی و آدم محرم طریقت من است از تو به او برسم
 و از دست خود او در صحبت من است نیازت و تو بمن محتاج و پیوسته فاطمه با بایزید
 گشته آن بودی تا در دست پنجم بایزید بردست فاطمه که حساب بود و افتاد گفت ای فاطمه
 از براس چه حسابت گفت با بایزید تا این غایت که تو دست و حساب من پیوسته بود
 مرا با تو انبساط بود اکنون که ترا نظر بر من افتاد صحبت ما بر تو حرام شد **نقاست** که
 شش زردی در فایز شیخ آذربایجان بهیچ نیافت شیخ آقا زاده که ای جوان
 ولو برگره آب از چاه کیش و لهدات کن دنیا را قبول نتواند زرد شود و غیره بود هم تا
 محروم کردی و زرد چمنان کرد چون زرد شد خواهی صد دینار بیاورد و بزرگ دادی
 فرمود این جزای عبادت کیست نمانست زرد را عادت بدید آمد و در زردی بود
 افتاد و گفت ز قبول میکنم مرا براه خدا رنجایی کن که دولت از و ال از درگاه لایزال
 حاصل کنم شیخ او را میگردید یک از اولیای حق **نقاست** که دست
 شیخ احمد در حالت سفر در خانقاه بزرگ رسید با جامه سیاه بیان کرد که در راه
 نمی‌توانست و چند زرد را بجا اقامت کرد و صفیان بر سر آنظار بر آمدند و بر سره و

گفتند که آنیکس صوفی نیت بد بیاید کرد و در از راه مردوت بوسه هیچ نمیگفت تا در یک
 شیخ احمد لوی از چاه سمن کشد اتفاقاً او در چاه مینیا و صوفیان او را شناختند
 و بدگفتند شیخ پیش بر آن خانقاه رفت و گفت فاتحه بخوان تا دلوا چاه بر آید شیخ
 متوقف شد که آنچه فاتحه است گفت اگر تو نینخوانی من میخواهم مرا اجازت داد شیخ احمد
 دست بدعا برد و در آن حال آب چاه آب چاه بیاید و دلوا بر سر آب بود و در جوان
 اینچنین دید کلاه از سر بخار و گفت ای جوان تو گیتی که خرمین من برابر یکدانه است
 شیخ احمد فرمود که مریدان خود را بگو تا در مسافران چشم حقارت نگرند و از اینجا
 برآمده راه خود پیش گرفت **لقلمست** که دستم در دینت همان خواهد آمد
 بنفاد شمع میفرودخت در رویش گفت مرا این تکلف و صرف پسندت فرمود
 بر روی شمع را که از بجز خرافه و خفته ام بکشت آتش در رویش تا با باد آب و خاک
 بر آن شمعها نیز در یک شمع هم از اینجا بنفادت گشت **لقلمست** که چون وفات شیخ
 نزدیک رسید بنفاد هزار درهم داشت همه را بساگین و محتاجان بخش نمود و چنانچه
 هیچ نماند و بحالت نزع و سه قرض خوابان جمع آمدند و تقاضی زر در عرض خود شدند
 شیخ احمد دست بدعا برد و در وقت یا الهی مرا ازین قرض خوابان پاک کن که بنفاد
 در گذر ایشان است درین سخن بود که کس در شن بگفت گفت قرض خوابان شیخ
 جمع آیند یا همه بر وزن رفتند و زرخوش تمام در کمال بگرفتند چون با هم گم کرده شدند
 احمد جان سخن اسیر کرد و وفات شیخ با اتفاق بل تو از شیخ در سال و صد و هجدهم است

از مجربان صلحین
 از چو چو خضر بود که
 نام او احمد بن فضل بود
 سال تاسخ آن در
 سنه ۱۰۰۰ بود

شیخ احمد بن فضل	ذات ما کس محمد واسع بود	سال تاسخ در سنه ۱۰۰۰
ای بگو طبیب من احمد بود	الف	جناب احمد خضر در مقبول
شده عالم معنی طب کامل	بگو مقصود سال حلت او	در گرفتار که الا انطب کامل
الف	احمد خضر در جوان لطف	نزد احمد یافت جان در جنان
واقف احمد بگو تا رخ او	نزد احمد را بد حق بین بخوان	بج حارت من
اسد محاسبی قدس لک در سره از شیخ مقصدین برات دست خال عولت		

بود و اور القایف بسارست و در انواع علوم بہت حاصل داشت و در کتب
 و صداقت بے نظیر و در تجرید و تفریح مخصوص نقلست کہ حارث محاسی
 تہی ہوا دنیا از پدر میراث باز ماند چون پیش وے آورد و نگفت بہ بیت المال سلطان
 بیزید گفتند چرا گفت کہ من فرخدا علیہ الصلوٰۃ الملک لاسے فرمود ہست القدریہ
 صحیح میں ہذا لامۃ یعنی گردہ قدریہ گبر این امت است و پدر من قدری بود
 پس او گبر بود و من سلیمانم اور نہ تترکہ وے نیرسد و ہر را ترک کردہ بہت از لفظ
 مال کثیر بر داشت نقلست کہ عنایت حق در حق وے چنان بود کہ خون وے
 دست بطعام نہت بہر دے رنگ انگشت وے کشیدہ گشتے و نتوانستے کہ توبہ را
 فی الحال ترک کردے و خوابہ صید قدس سرہ میفرماید کہ روزے حارث پیش
 من آمد و روستے انگر سنگی دیدم گفتم یا حارث اگر بفرمانی طعامی حاضر سازم گفت
 نیک باشد در خانہ شرم شبانہ طعام از عروسے مسایہ آمدہ بود پیش وی بزم
 بوقت خوردن دست وے ستادعت نکرد چون نہرا شکل توبہ در دہان معاد
 در حلقوش فروکش را خبر بردن انداخت و پرسید این طعام ارکبا بود گفتم انعام
 بمسایہ کہ عروسے داشت آمدہ بود گفت طعام نہتہ در حلقوم من نمی رود پیش
 در دیشان پنچین طعام نباید آمدہ در مرا ہماہ خود بخوار خویش بر دیارہ نامی
 خانہ آورد و گفت این حالست کہ لائق خوردن در دیشان است و گویند کہ حارث
 خاصسی در محاسبہ بہانے تمام داشت چنانچہ اورا محاسبی نام کردہ بود و در وقت
 ششم حارث در سال دوم در جبل دیک ہجری است از مولف

محاسب ہر جا ستاد ہماہ	کہ اردلان خداستاد توبہ	چو رفت از دار دنیا سوجنت
تندہ قطب کل سال جبل	الصفی	رفت چون جانت نہ بلکنا
یافت ما قرب حق کمال سال	گفت سرور سال جلیش	زبدہ دہن محاسبی ابدال

سخن ذوالنون مفسرے قدس سرہ گفت وے ابوعبداللہ ذوالنون
 واصل وے از بقرہ ست و از علماے شریعت و ملوک طریقت و سالک ہدایت

محرم اسرار توحید واقف علوم تفرید بود در ریاضات و کرامات نظیر نے نہانت
 و خود را پوشیده داشتی با کس نیاختی و سبب توبہ سے آن بود کہ او را نظر کرد
 کہ فلانجا حاد سے است از بسج رگ قصد زیارت سے کہ او را دیدار در حقے
 در آنچه و میگفت اے تن بطاعت حق با من مساعدت کن در آنچه من بگماز
 تا از گرسنگی میری از اجتماع این سخن گویہ برد و النون افتاد عابد را در گیر و سے شنید
 گفت گیت کہ رحم میکند بر تحقیق تر شش ناک است و جوش بسیار ذوالنون پیش
 اورفت و سلام گفت و عرض کرد کہ آنچه حالت گفت این تن با من قرار
 نمیکرد و بخلق او من می خواہد ذوالنون پنداشت کہ این شخص خون سلما سے
 ریختہ است و با دیگر گناہے عظیم کردہ را برگفت تو نہ استی چون بخلق این حقی ہمہ چیز
 لاحق حال تو میکرد و ذوالنون گفت عظیم را بے گفت اگر زایدی از من زیادہ تر
 میخواہی کہ بینی بزیر آن گوہ برد و النون بر گوہ برفت جو اسے دید بر یک باہی
 اندرون صومعہ استادہ در دیگر پیش برودن صومعہ بریدہ بر زمین افتادہ پیش حقی رفت
 و سلام گفت در حالتش پرسید گفت کہ در سے دین صومعہ سیاہہ بودم زنی چہل
 از راه گذر کرد بوسے مایل شدہ بر اسے دیدن سے یکبار صومعہ برودن نهادم
 آواز سے شنیدم کہ ترم نمیدری کہ بعدی سال کہ عبادت حق کردی حالا غیر حق
 مشغول شدی نے الحال پاسے کہ از صومعہ برودن نهادہ بودم ارتن جدا کردم حالاً
 در میر تم کہ چہ پیداید با من چہ خواہند کہ پیش من چون گناہگار بچہ کار آمدہ اگر خواہی
 کہ مردے از مردان بینی بر فلہ این گوہ تو زیارت کن ذوالنون فرمود کہ سبب
 بلندی گوہ در اینجا تو استم رسیدن بر سیدم گفت مدے است کہ دے در صومعہ
 خود عبادت می کند در سے شخصے با دے مناظرہ کرد گفت سبب کسب است
 او نذر کرد کہ من هیچ نخورم کہ در سبب کسب مخلوقات است چند روز برآمد و بچہ خورد
 حق سبحانہ قلے ز بنوران را فرستاد تا گرداومی پریدند و ادرا عمل سے ذوانند
 ذوالنون چون شنید دنیا بکل بردے سرد شد و ریاضت و مجاہدہ پیش گرفت

و صاحب نغمات الانس این ذکر را بطور دیگر نقل فرموده که در نغمات مفصیل در جست
 نقلست که روزی حضرت ذوالنون گشتی سوار بود اتفاقاً بازرگانان را در کشتی گوهر
 نایب شد و همه اهل کشتی را بزدوی مهمم کردند آخر اتفاق کردند که این گوهر بزرگ ذوالنون
 ذوالنون خاموش بود چون از ایشان از حد گذشت ذوالنون روی بسوی آنها کرد
 و لب بجنبانیدنی الحال هزاران هزار ماهیان از دریا سر آوردند که در همان هر یک
 گوهری بود ذوالنون یکی گوهر گرفت و به بازرگان داد اهل کشتی چون این گوهر
 از کرده در پیشمان شده پیش ذوالنون مندرتھا نمودند ذوالنون از کشتی برآورد
 قدم پرورس آب نهاد و برت از آن روز شیخ ذوالنون مشهور گشت و در اصل
 نام دس توربان بن ابراهیم شاگرد امام مالک مرید شیخ ابراهیم بود نقلست
 که حضرت ذوالنون را خواهری بود در خدمت دس ماندی روزی آن غنیف
 آیه وظللتنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن الساوی بخواند گفت الی مرثیایان
 من وسلوی فرستادی و میزبان را لفرستی بخدا که آری آشتی من و سلوی
 فرستی در حال من وسلوی باریدن آغاز شد و هر قدر که خواست مبارک
 نقلست که شخصی صد هزار دینار بیارت بدری بخدمت ذوالنون آورد و گفت که
 مرید تو میشوم و این مال براه خدا میدهم ذوالنون را خرید خود کرد و مالش را نهاد
 بدرویشان را و او چنانچه هیچ مانند روزی قدری خرج بدرویشان خانقاه
 میبایست و میری خود آن شخص آه بر آورد و گفت دروغ کجاست صد هزار دینار دیگر
 که بدرویشان بدیم ذوالنون این سخن شنید و است که بنور دس بجهت
 کار زرسیده او را بخواند و گفت بفلان دوکان عطا بر دو سه در هم داردی فلا
 از دس بگیر و مبار او برت و بیار و دو گفت و در ماون بکوب بروغن خمیر کرده نه اند
 بقدر خمیر و باز و بسوزن در دس سو ریاح کن و نزد من بیار و دس بهمان کرد
 و سنج شیخ آورد شیخ او را در دست مالید و دم کردی الحال سه باره با فوت سنج
 که مرگ آن شخص انجام ندیده بود و گفت اینها را با زار بر قیمت کن لیکن سفر خوش

در کتب
 بنام ابراهیم
 در کتب
 در کتب

سپاه را رفت هر افسان نیمه بجهت یک صد صد هزار دینار داد و آن قبول کرد و بدو پس
 گرفت و بخدمت شیخ آمد شیخ گفت در پادشاه خود رفتن و در دریا بیندازد و بدان که
 در دیشان براسه عدم حصول دولت دنیا محتاج و اگر سزای نیتند بلکه اگر سزای دیگر
 صلاح ایشان است و این در نه نبوی است و عطا سالی که آن شخص چون این سخن
 مستقیمت لب گشت و شیخ ابو جعفر اعجازی فرمود که در سه پیش ذوالنون حاضر بودم
 و جماعتی از یاران دیگر هم در بر و حاضر بودند و سخن در اطاعات جادات افتاد و گفته
 از خوب در اینجا نهاده بودند ذوالنون فرمود که اطاعت جادات بخدمت اولیایان
 که اگر این تخت را بگیریم که از جاسه خود بریزد و گردانخانه بگرداؤن فی الحال تمییل علم
 من کنند و همین سخن بود که تحت در حرکت آمد و گردانخانه بگشت و بجاسه خود
 بنامه جوانی حاضر بود چون آن بدید بگریست و جان بداد بر جهان بخش غسل دادند
 و دفن کردند فلکست که وقتی فخری سالی پیش ذوالنون آمد
 و سوال کرد شیخ سگی از زمین برداشت و بدست دست داد و مرد بگریست و
 سایل از بهار سرد هم بفرودخت فلکست که چون کار شیخ ذوالنون بلند شد
 چشم بر کار و نمی افتاد و عقل زرکرامات او درک نمیکرد و عطا سالی مصر
 بعد و تنش بر خاستند و زندق خوانند و متوکل خلیفه مصر را بر حال وی آگاهی دادند
 و خلیفه فرمود که او را بر زندان بر بند چیل نشان و روز در زندان بماند و خواهرش جانی چون
 حال و سببش دید روز یک قرص نان از براسه خوردن و سه
 بر زندان میفرستاد و روز یک و سه را از زندان بر آوردند آن چیل قرص چنان
 موجود بود و وقوع این می خواهرش جانی و تنگ شده گفت تو میدانی که آن
 قرص با از حلال بود و بے سنت چرا خوردی گفت زیر لبش پاک نبود و بدست
 زندانیان گذر می کرد و چون از زندان مبعوث و در میانیش شکست و خون بسیار
 بر فست ما هیچ بر روی و جامه های دس نیامد و آنچه بر زمین افتاد همه نایدیدند
 پس او پیش خلیفه بر بند پیش خلیفه او پنجاهان شرح داد که متوکل را کین و سه بگریستند

وخلیفه مقتدا شد و بگومت و غرت باز گردانند نقلست که شبی که حضرت زین العابدین
وفات یافت هفتاد و کس از او بیارحول علیه السلام را در خواب دیدند که میفرمایند
که امروز دوست خدا و النون نزد ما خواهد رسید با استقبال او برآمده ایم و چون
وفات کرد بر پیشانی او سه خط سبز نوشتند یا قند هذا قاتل الله مات فی سیف الله
یا هذا حبیب الله چون جنازه او را بر گرفتند آفتاب بغایت
گرم بود مرغان از هوا میآمدند و پرهای خود در هم بافته بر جنازه و همسایان جنازه اش
سایه کردند و پیشتر احدی آن شه مرغان را ندیده بود و دیدن این امرست منکران
شیخ بر جنازه حاضر شد و تاب کشید و وفات شیخ ذوالنون بقول صاحب غمخ اویسا
و غیره در سال دو صد و چهل و پنج هجریست و فرار گوهر باروس در حضرت وصالش
رحلت آنجناب سال دو صد و چهل و صاحب نجر الواعلیین در دو صد و چهل و چار
تیمبر زمره مو و اندک اختلاف الروایات و بعد دفن بر فراروس نوشتند یا قند
چنانچه خطا در میان ما شد ذوالنون حبیب الله من العشق قلیل الله یعنی از
منکران هر گاه که آن نوشته را می تراشیدند باز زنجویی یافتند تاریخ وفات مطابقت
۲۴۴

صلحین
از مجرای است
از ذوالنون
قدومه او کیا ایام است
سال استقلال در زمان
در حضرت باطلن جهان

شیخ ذوالنون شاه عالیجاه	بر چون زینجان بحیث را	سالک صالح و محقق جوان
سال تزلزل آن خیر آگاه	هم خرد و هم سال مجلسش	گفت با دی حق و سالت
الضامن مطابق	سفر کرد از جهان ذوالنون	گمشاد نماز برایش ضعیف باب
چو دانش مرویدان بعین	وصالش از لفظ در باب	اگر جسم ز دل سال و صا
نماد مکه هادی قطب قطاب	الضامن مطابق	چو ذوالنون ازین با امید
سفر کرده کرده بجهت گذر	تاریخ آن قمر سیخ بعین	شده مهر تر تو فغان چون قمر
اگر قیل حق رستم کرده ام	بے سال تزلزل آن با بود	اگر بے بجای سال سال

رسمه فکر نشود سلوه گفته شیخ ابو تراب جیسی قدس الله سره
نام و سه عسکر ابن الحسین و بقوله عسکر بن محمد بن جعین از اهل شایخ خوانا
دور زهد و مجاهده و تقوی قدس را شیخ و در شیخ و داشت بعد که تا سی سال

سر بر بالین خود نهاد و در با شیخ ماتم عطار بصری و حاتم اصم محبت داشت و همیشه بود
 که وقتی در بادیه میرفتم آرزو می نمودم که در آن گرم و سفید مرغ بریان بر دم گذرد که در آن وقت
 راه ملک کردم و عقیده افتادم معنی بر سر راه ایستاده بودند و فریادی کردند چون مراد دیدند
 درین ایام گفتند که کالای ما تو برده و ذره دستی و دو صد چوب مراد زدند درین اثنا
 پیری از آن قبیله بر من بگذاشت و نزد یک آدمی رفت تا بخواست و فریاد برآورد که این
 شیخ الشیوخ طریقت است این چه بی ادبی است که ما سید صدیقان طریقت کرده آید
 آن قوم را که در خود پشیمان شدند و عذر خواستند گفتم ای برادران بجمع فای سلام
 که برگردند وقتی خوشتر ازین بر من نگذاشته است از سالها می خواستم که نفس خود را
 بکام خویش به بنیم امروز دیدم پس آن پسر را بخانه خود برد و دستوری خواست
 تا طعاعی بار در پس فت و نان گرم و سفید مرغ بریان پیش من حاضر آورد
 خواستم که دست دراز کنم آواز می شنیدم که ای ابوتراب بخور که امروز بخیمال
 این آرزو دو صد تازیانه خوردی و آینه هم بهر آرزو بیه که بر آن نفس در دل تو
 خواهد گذشت سزا می آید و دو صد تازیانه خواهد بود و طاعت که شیخ ابوتراب
 وقتی با مردان خود در بادیه رفت بیابان بے آب بود و اصحابش نه شدند از شیخ
 آرزو می نمودند که آب در دستش بگذاشتند خود خطی بر زمین کشید از آن خطاب بخونید
 خوردند و هنوز ساختند و شیخ ابوالعباس میفرماید که وقتی با شیخ ابوتراب بادیه
 بودم یک نامعجاب گفتم که شنیدم شیخ پادیه بر زمین زد و چشمه آب از آنجا بچوید
 آنرا گفتم که این چه است که آب در قعر بخورم شیخ دستش بر زمین زد و قدمی پدید
 تر از آنکه پدید شد مویس در دو سه در آن قعر آب خورد آن قدر
 تا بکریا بود و وفات شیخ ابوتراب هفتاد و یک سال اول سال دو صد و هجده
 پنج هجرت و شیخ در بادیه بصره بحالت تنهایی بحالی که ایستاده بود در حجت حق بود
 بعد از چند سال جامع بازرگانان بدان بادیه رسیدند و دیدند که شیخ رو قفسه
 ایستاده است و خشک گشته و عصا در دست در کوه در پیش نهاد

داز درندگان بسج فرسے بوسے نرسیده ایشان بشناخندد و زمین گردن از زلف

بو نواب لکه بود در عیال	شیخ یکتا دے حق کامل	اعلمش صاحب سید گو
هم بفرمادے حق کامل	شیخ ابراهیم بن علی	قدس سره

اصل دے از اصمغان است و با شیخ معروف کرمی قدس سره محبت داشت
 از متقدمین مشایخ و صاحب کشف و کرامت بود و میفرمود که هر گاه خواهی که کسی را
 از او بیایے حق بشناسی خبرے از دنیا پیش دے حاضر کن اگر گیرد و بتوجه
 آرد از او بیایست مگر گیرد و متعلق محمدی رجوع کند پس بداند که از او بیاست و حق
 دے در اصمغان با جماع اهل خبر در سال دو صد و پهل هشت هجری است و صاحب تذکره
 دغیره دو صد و پهل و هفت نیز فرموده اند از مولف شیخ ابراهیم شاه اصمغان

آن غلیل حق حبیب با صفا	شاد بفر دین بن نزل حسن	کرد چون حلت زین دافنا
طالب محبوب حق سانشان	هم بخوان محبوب قطب لادنا	نیر سلطان زمین گرد درسم
سال تاریخ وصالش بے ریا	هم فے پاک مقبول انده است	سال آنکشیر بقول اولیا
باز سال ارتحال آنجناب	شده عیان از عقل محمد حق نانا	شیخ ذکر یا بن حقی

سهر وی قدس سره از کبار مشایخ مستجاب الدعوات بود اما تم احمد بن منیل
 رضی الله عنه فرموده است که شیخ ذکر یا از جمله ابدالست و فات دی در شهر
 در ماه حجب سال دو صد و پنجاه و پنج واقع شده از مولف

شیخ ذکر یا شمه هر دو سدا	یافت از حق در حریم خلد جا	عابد و مقبول سال او مسل او
هم بفر ما از بدین با صفت	باز سال انتقال آنجناب	شده اند از دل حبیب کربا

شیخ ابو عبد الله سجری قدس سره از بزرگان مشایخ حرات
 دبا بوقض رم محبت داشت و با یار بر تدم بجزید سفر کرد و نهایت سید کل متوعم
 و منفی بود و با دنیا دامل دنیا کارے نداشت لغاست که شخصے بوسے گفت
 ایک نیازر شیخ دارم دی خواهم که بتو دهم سلامت چه بی گفت اگر بدی ترا برتر
 و اگر بدی مرا برتر فوات دی در سال دو صد و پنجاه و پنج هجری است از مولف

شیخ ابو عبد الله سجری قدس سره از بزرگان مشایخ حرات
 دبا بوقض رم محبت داشت و با یار بر تدم بجزید سفر کرد و نهایت سید کل متوعم
 و منفی بود و با دنیا دامل دنیا کارے نداشت لغاست که شخصے بوسے گفت
 ایک نیازر شیخ دارم دی خواهم که بتو دهم سلامت چه بی گفت اگر بدی ترا برتر
 و اگر بدی مرا برتر فوات دی در سال دو صد و پنجاه و پنج هجری است از مولف

بجو عبد التذریب عالم سفر کرد
چون گنج اندرز زمین بنیستان شد
ز دل سال وصال نعل آن سیر

حبیب کمال عبد التذریب
محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره

گفت دے ابو عبد القدس از مهران و محققان کاشانج متقدمین و صاحب تصانیف
بود در حدیث اتنا دعای شریف و اریلان خاص النجاص ابو صیف امام اعظم کوفی
و خضر علیه السلام بود و از جمله تصانیف دے کتاب ختم الولايت و نواد بالاصول
بسیار است و براس تحریف تفسیر کلام الجدید هم ابتدا کرده بود اما عمرش و فائز و نقلت
که در ابتدا با دکتس اطلب علمان اراده معصوم کرد که اطلب علم سفر کند و لطلب خصیت
نجدت مادر خود رفت مادرش بگریست و گفت مرا کوی پارسای این سخن در دلش
انکر کرد و ترک سفر نمود آن بر در رفیق بسفر رفتند چون برین حال پنج ماهه و با نقض آن
روز دے در گورستان سسته بود دراز راسه گریست و افسوس می کرد که من در اینجا
خود را ضایع گذاشتم و رفیقان من که عالم شده از سفر خواهند آمد و در دے ایشان مظلوم
و شرمناک خواهم شد ناگاه پیرے نورانی ارگوشه گورستان پیدا شد و گفت اگر
این بقیاری براس تحصیل علم است من هر روز ترا ببینم جاسبق خواهم گفت باز دے
اریلان خود درگذردی گفت عین عنایت است پس آن پیر و شفیق کفرے اقیقت
تحفظ بود و داسه سال او را در آن گورستان تسلیم علم کرد و این همه عنایت حق در
حق دے محض بسبب انقیاد حکم مادر خود بود و بعد از آن خضر علیه السلام بجز نبی مطهر و اولاد
دینگاره محبت نگرم داشتی و شیخ ابو بکر روان میفرماید که روز دے شیخ محمد حکیم مرا فرمود
که امروز من ترا بجای خواهم برد گفتم فرمان شیخ راست است پس با و برتم ساسه بر نیامد
که در بیابانے صعب رسیدم و دیدم که در زیر درختی تختی زرین بخاوه و چشمه آب روان
و شخص بر آن تخت بلباس شاهانه نشسته چون شیخ نزدیک دے رفت او بر قامت
و شیخ را بر آن تخت بنشانند چون ساسه بر آمد چهل تن دیگر در اینجا جمع شدند و شیخ
نشارتے به آسمان کرد خوان طماسة از هوا پدید آمد همه با سر سجود نمودند و با شیخ
و اسما بسیار نعمان طول و طویل لب لب آمدند که من شیخ از آن نصیدم پس شیخ اجابت

خواست و بیاید و در ساعتی بر تریز رسید گفتم اسے شیخ آنچه جائے بود و دانشمندی
 کیست گفت آن بیابان تیره بنی اسرائیل است و انور قطب الملهار دان چیل کس حمل
 ابدال اند که کار و بار تمام دنیا حوالا ایشان است گفتم یک ساعت و تیره بنی اسرائیل
 چگونه رسیدیم و باز آمدیم گفت یا ابابکر ترا بر سیدین و بانا آمدن کار است نه که از پر سیدین
 ذی نرشیح ابو بکر در آن می گوید که روزی شیخ تریزی چند جرد از تصانیف خود بمن داد و فرمود
 که برد و این را در دریا بیا بیا چون دیدم همه علم تعاقب بود در بیخ داشتیم که آن اجزا را دریا
 بلند از دم در خانه خود داشتیم و شیخ گفتم که بدیاری انداختم فرمود که چه دیدی گفتم هیچ ندیدم
 گفت که ما انداخته بودیم بدیاری انداختیم چون آمدیم آب دریا را دیدم که از زمین جدا شد و مندرج
 سرگشت و هیدیدار گشت و آن جرد ها در صندوق افتادند و در صندوق بند شد و در
 آب برفت باز آدم در حال شیخ گفتم و استفسار حال نمودم گفت که خیر است در حال
 این طائفه تصنیف کرده بودم که کشف حقیقت آن بر من عقول شکل بود برادر من حضرت
 که آن اجزا بودیم و آن صندوق را ما همیان دریا فرمان خضر آوردند و حق جل و علا
 بآب دریا فرمان داد تا صندوق را خضر رساند فطرت که شیخ تریزی در مدت
 عمر خود هزار و یکبار خدا را غر و جل را در خواب دید فطرت که در حالت چو پنهان
 شیخ زنی با جمال مالدار بر شیخ عاشق است هر چند تدبیر وصل کرد میسر نشد زنی فطرت
 که شیخ در باغ است خود را بیا را سیت و در باغ رفت چون شیخ او را دید بگریخت و
 واقعات نکند و از دیوار باغ حیرت بعد از آن که شیخ از آن روزی سخن بیاورد آمد
 در خاطر گذشت که چه بودی که اگر حاجت آن زن روا کردی و بعد از آن تا نب گشته
 چون این خطره در خاطر و خطره کرد اندوه ناک شد و گفت اسے نفس ضعیف
 در جوانی این خطره نماظر تو خطره زکرا کنون بعد از ریاضت های بسیار خطره این خطره
 در دل تو چه معنی دارد پس بنایت غمناک شد و تا سه روز ماتم داشت بعد از آن
 شیخ صلح را بنجاب دید که میفرمود آسے محمد زنجور شود عم مکن که این خطره از آنست
 که در حال تو رجعتی واقع نشد بلکه این خطره از آنست که از ایام جوانی تو تا حال چل

دیگر گشتند مدت ماز دنیا دورتر گشت و آنچه واقع شده از دور دورتر از کشیدن است
و مفارقت ماست از دنیا و وفات شیخ محمد بقول صاحب سفینة الادلایا و دیگر
اہل سیر در حال دو صد و پنجاه و پنج ہجری سے است از مولف

آن محمد حکیم حاکم دل	ذات او بدستے دوسے	سال ولادت شیخ ابو جریج
گفت ہاتف محمد ابن علی	الصبا	شیخ عالم محمد ابن علی
گشت در بقعہ طبع نامے	ست قلب سعید تارشین	ہم بقرب الہی سے تاسے

شیخ دارمی عبد القدین عبد الرحمان سمرقندی قدس سرہ لکھنؤ سے
از عظامت محدثین است کتاب سند دارمی از تصانیف ولایت وفات دی در

سال دو صد و پنجاه و پنج ہجری بوفوع آما از مولف است از دنیا چو در خلد برین
دارمی آن جامع صدق صفا از می شد سال ترحلتش عیان از محبوب محب الی العطا

شیخ محمد بن اسماعیل بخاری قدس سرہ امام الحدیث است کوفتا
صحیح بخاری و تاریخ کبیر وغیرہ از تصانیف ولایت دوسے میں فرمود کہ کتبہ از حدیث صحیح
دو صد ہزار حدیث ضعیف با و دارم دوسے حدیث غیر صحیح کیے ہم درج کتاب خود لکھو
و بقوت تمویذ این کتاب اول غسل و وضو فرمود و دو رکعت نماز ادا کی کرد و بعد از آن
بیگشت و این کتاب از شصت ہزار حدیث انتخاب کردہ تصنیف فرمود و در شانزده سال
باتمام رسانید و لا دست با سعادت دسے در سال یکصد و نو و دویار وفات
در سن دو صد و پنجاه و پنشیش ہجری است و شاعر سے در سال تولد و وفات و فرمودہ سے

بھرتاریج بخاری دارم از تقا	صدق تاریخ تولد و تاریخ وفات	از مولف
----------------------------	-----------------------------	---------

آنکا ابو محمد ناستس	ابو دبا علم لدنی سے ہزار	حال تولد و خواہی سن
جان علمت با و شود ساز	جلتس نظر فرول شد سید	عابد پاک مجربان

شیخ سعید بن معاویہ دارمی رحمۃ اللہ علیہ کنیت سے ابو ذریاب لقب
دا عطا و تالیق حقایق و دا عطا ضلالت سے خلف عظیم و طبع کریم و فیض عمیق است
و صاحب تصانیف بلند مقامات از حمد بود و مشایخ کبار فرمودہ اند کہ خدا تبارک

دو یکے بودند یکے از انبیا که میهن ذکر یا علیهم السلام است دوم از اولیا که میهن
 بن معاذ رازی قدس سره و آنکه بعد از خلفای راشدین رضوان الله تعالی عندهم جمعین
 بر منبر آمد و در خط گفت ادب و ذوق نقلت که میهن برادرے بود در مکة معظمه اولی میهن
 نامه نوشت که سہ آرزو داشتہم و از ان یافتہم و یکے باقیست و حاکن تا آن نیز حاصل کرد
 و یکے آنکارو بود کہ آخر عمر در بقعہ مبارک بگذرانم ہر کم کعبہ آدم کہ فاضل ترین قباع است
 دیگر آنکہ مرا خاصے بود و حال اخلاصے تقاسے کہ تک شالیستہ میں عطا کرد کہ در وقت
 بخدمت من حاضر بنماید سوم آرزو کہ باقیست نیست کہ پیش از مرگ ترا بر من کلمہ
 کہ خدا نیتعالے روزے کند میهن خواب نوشت کہ تو خود بہترین خلق باشی بہ بقعہ
 کہ خواہی سکونت کن اگر خود بباشی مانند کلمہ سوم و مندر نیست دوم اگر ترا مردت و
 و مردان گی بودے بندہ حق را خدا دم نمی کردے بلکہ خود خدمت خلق بہر خود واجب
 سے دانستے پس ترا خدا سے سو دمندرست نہ کہ بخود سے دانکار آرزو سے ملاقات
 داری اگر ترا خدا بفر بودے از من بجز برے بودے نقلت کہ شیخ میهن را
 در تہمد ہر دینار دام افتاد کہ بہتہ اسباب غازیان و عمایان و صوفیان
 و علما فقہ کردہ بود و فرخواستہ ان تقاضا سے کردند اکثر خاطر سے بہت ہول سے بود
 لبث ادین حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و سلم را خواب دید کہ میفرماید ای سخی دلنگ
 و بفرید و بجز اسان بر د کہ قرض تو ادا کرد و دستخوی سلمہ براسے تو سہ صد ہزار دینار
 میدا رہو تو خواہد دادا گفت یا رسول اللہ آن مسلک نیست می نام از در تو تو شہر شہر تو سخن بگو
 کہ سخن تو شفا می لہماست من چنانچہ خواب آید ام خواب گسختی خوابت ایسے پیشاپوش
 و سخن گفت و فرمادی مسلمانا میں بہ اتات حضرت تارا لعلیہ الصلوٰۃ و التعمیہ در
 خراسان مقام صد ہزار درم دام دارم گفت من چاہ ہزارند ہم ہم لیری من چاہ ہزار ہزار
 در ہم دادن بندہ خود و قبول کرد گفت نہ گیرم کہ مرا حکم نبولست کہ یکا کستن ہزار
 دہم بتو خواہد داد پس در پیشاپوش دام دی ادا شد و از انجا ہر کج کرد سکنای پنج
 اکرام سے کردنتا مدتے در سنا ہم دعخط گفت و تو انکاران را در روایتان فضل

اہل بلخ صد ہزار در مجلس نماز اندیشے زندہ کے در مجلس سے موجود ہو تو فصل
 تو گراں بردرویش ان خوشنسیا نگفت اسے کہے خداے تعالیٰ ترا تو اکثر بار
 چون بھیجے از بلخ بیرون شدہ راہ زمانہ ہاشم زردند و آنچه متاع ہمراہ داشت
 بغارت بردگ گفت این ما تر دحاسے آن شیخ ست پس بہرات آمد و وعظ گفت
 موقعہ اسے وام دادند خود بختار ت جنوی صلے اللہ علیہ وسلم بزبان آورد
 دفعے از امر اسے آن شہ در آن مجلس بود گفت آسے امام از وام خود دلگشا
 کہ بر اسے وام تو حکم نبوی من نافذ شدہ بہت دمن در انتظار تو بودم
 دمن ہی صد ہزار در ہم دارم ہمہ توانیا کر دم کیصد ہزار فخر خواہان خود بدہ و د صد ہزار
 بخرج خودار پس کیے بموجب گفتہ آن دفتر چار روز دیگر در آن شہ ماند و وعظ گفت
 روز اول دو جبارہ از مجلس وعظ و بے برداشتند و روز دیگر بے پنج جبارہ در روز
 سوم پہل جبارہ در ز چہارم ہفتا و جبارہ برگرفتند و ز پنجم شیخ کیے با بار
 فقرہ از بہرات بیرون آمد چون بہلہم رسید پسر شیخ با او بود در آن مال سے آورد و در
 دلش دوسو سے پیدا مکہ پد ر من چون در شہر خود خواہد رسید صد ہزار در ہم فخر خواہان
 خواہد داد و د صد ہزار سب عادت خود بصوفیان و حاجیان و علما و درویشان
 تقسیم خواہد نمود من محروم خواہم ماند پس قبیل پد خود مادہ شدہ چند مردمان
 دیگر را ہم با یکدل با خود متفق کرد تا آنکہ روز سے علی الصباح شیخ نما جان متغول بود
 و سوزمین سخاوہ پسرش سنگے گران برداشت دہر سرد و دسر ش شکست
 و گفت باید کہ صد ہزار در ہم فخر خواہان من بدہی امین گفت جان بحق تسلیم کرد پس
 صوفیان اہل طرقت جبارہ اش با زبا جبارہ داشتند و بنیت پورا آوردہ و فن کردند
 و فاست شیخ کیے بقول صاحب نفحات الانس و سفیۃ الاولیاء و دیگر حدیث
 و الاربہ در سال دو مہر و پنجاہ و نہشت ہم محبت و صاحب مجر الواصلین دو صد و پنجاہ
 و نہشت دو صد و پنجاہ و نہشت ہم محبت و صاحب مجر الواصلین دو صد و پنجاہ
 پادشہین کو سلطان حسن امین کا نام ہے کہ ہادی بلخ کے ہو گئے

انجیل اللہ صلی
 کی پوری بیعت است او
 اہل طرقت اسفا و ستہ
 بنیویک دفعہ صوفیان
 نبی و ہر دو از سر میمان
 سال تقاضای حج
 صورت سکاہ بن
 عذر شیخ ان کو
 سخت پیروی با حج صحت
 فردا کی دنیا پر
 زینت حق سبح

اسم جون کر دین کناور الہ
 ایضا چو رفت از ہم جہی زین

<p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p> <p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p>	<p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p> <p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p>	<p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p> <p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p>
<p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p> <p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p>	<p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p> <p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p>	<p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p> <p>۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲</p>

حضرت گشت روشن صورت ماه
 بگویند و مطلوب حق بین
 دل پرورد سرور با علم و آه
 از عظمای علمای محدثین و فہمائی با تکلیف است کتاب شیخ مسلم و مسند کبیر و غیرہ از
 تصانیف و بیست و فاتی سی در سال دو صد و شصت و یک ہجرت از مولف
 ابو مسلم زینت دین اسلام
 حضرت یافت نزد قدر عالی
 ایمان مسلم کامل و صالح
 ذکر گفتار و قطب معلی
 شیخ ابو حفص حذا و قدس القدر ہر نام دی
 چون سلسلہ و شمس از نیشاپور است صاحب ریاضت و عبادت و مروت و فقیہ و مدبر و شیخ
 بعد اللہ با درومی داد استاد شیخ ابو عثمان میری است و با سید الطایفہ حذیفہ قدس اللہ عنہ
 ہم ملاقات کردہ بود و بسبب توبہ اش است کہ در او ایل جو آنے دے برے
 عاشق بود دین سرورے نہ داشت ہجو دے در نیشاپور در علم سخن مشہور بود و پیش از
 رفت و حال خود با وے گفت ہجو گفت کہ اگر تا چیل روز هیچ کاری و عبادت نہ کنی
 و نام خدا در سول ہم بزبان نیاری من علیکم کز آن مطیع تو گرد و ابو عثمان ہمندان کرد
 چون چیل روز برہ ما پیش ہجو آمد و ہجو دعل سحر کرد و نو تر نیتا ہجو دگفت درین
 چیل روز از تو بلا تنگ کاری بوقوع آمدہ است و نہ ممکن بود کہ عمل من ضایع
 میرفت گفت درین چیل روز هیچ کاری نہ کردہ ام اما روزے در راہ میرفتم گنگے در راہ
 افتادہ بود و برداشتم و بر کنارہ راہ انداختم تا کسے بعد رنگ در راہ آرا نیفتد
 ہجو دگفت کہ ذات حق کتابے چہ با مروت و احسان است کہ با وجودیکہ تا چیل روز هیچ کاری
 نیک نہ کردی و ما شش بزبان نیاردومی او تر از رزق داد و در کاری ہم مہر و
 ازین سخن آتھے در دل جنوں افتاد و برداشت ہجو دتوبہ کرد و عبادت حق مشغول
 گشت و بطاہر کارانہ گیری کردے و اپنا اجرت یافتے ہر دولتان دادے و خود
 ہر وقت شام بطوریکہ اور کس نہ باندگدای کردے و بخوردے برین سنو الخ بن
 لکڑا نید و شغراق و مدہوشی بدین عایت برصے غالب شد کہ روزے کار

کلارا ہنگری می کرد و آہن در کورہ میافت از راه استغراق بجای دست پناہ
 دست خود در آتش نداشت و آہن تا فتمہ بدست خود از کورہ بر آورده بر سندان
 نهاد و بکشگر فرمود کہ بکوب شاگرد گفت اسے اوستا اینچہ حالتست کہ آہن
 گرم را بدست خود گرفتہ و میفرماید کہ بکوب زین سخن ابو حفص خود آمد و آہن را بدست
 ہیذاخت و ہماوقت دوکان بجات داد و بکار حق بجات تجرید و تفرید نشوگشت
 نقلست کہ روزے شیخ با ایران بصحرافتمہ بود وقت خوش داشت آگاہا ہوسے
 از قکہ کوہ آمدہ سردی کہار شیخ نهاد و ابو حفص طمانچہ بر روی خود میزد و دے بالبد
 آہو برفت چون بحال خود آمدی ارشال سفار حال وے کرد گفت خون و
 خوش شد در خاطر مگذشت کہ کاشکے درینوقت گو سفید بودی تا بریان
 کردے و ایران را طعام دادے در حالین آہو بیا میداران گفتند یا شیخ
 را کہ با خدا بیقالے ای حال بایست کہ سوال وے رو کرد و داد و چرا سیرا کند و بنالد
 فرمود کہ نمیدانم کہ چون سایل را مراد می دہند از در پیرون می کنبد و اگر خدا بیقالے
 بفرعون نیکے خواستی بر مراد وے دریاے نیل روان نہ کردے نقلست کہ
 روزے شیخ در صحرا تنھے را گریان دید گفت ترا چہ پیش آگفت خبرے داستنامزد
 کم کردہ ام میدانم کہ کجاست شیخ ہا نما با استاد گفت آہی بوزت بود کہ از اینجا قدم
 بزدارم تا وقتیکہ خرد و ستائی بدو نہ رسد فی الحال هزار دور پیدا شد نقلست
 کہ ابو حفص را چون بسفر حج رفت زبان عربی نمیدانست و میردان بانوہ میگفتند
 کہ شیخ ما را ترجمانے میاید تا اہل عرب سخن وے نمیدانن چون بغداد رسید حضرت جنید
 میردان را با استقبال وے فرستاد چون بنماقاہ رسید شیخ عثمان عربے
 گفتن آغاز کرد بدین فصاحت کہ اہل بغداد فصاحت وے تمیز شد نقلست
 کہ چون ابو حفص بگرد رسید جمعے مساکین را دید کہ بحالت افلاس سخت گرفتار بود
 خواست کہ در حق امھا القا کند و بحالت خوش از زمین سگے برداشت و گفت
 آہی بوزت تو کہ اگر چہ برے برائے انعام مساکین مدہی ہمہ فنادیل کعبہ بشکنم ہماوقت

شخصی پدید آمد و هر روز بوسه داد و او بوسه بر ساقین مرف کرد و وفات
 شیخ ابو حفص ^{۲۳۳} خدا بقول امج در سال دو صد و شصت و چهار هجرت و بقول دو صد
 و پنج و بقول دو صد و شصت و شش از هجرت تا ه رسالت صلعم است از وفات

شده بر دو صد و پنجاه و شش	کریم و اکرم و شیخ جهانست	پورفت از عالم دنیا بخت
امام اصفیاء الش عیانت	محب حق ناصحا و کفتم	دیگر خدا سلطان زبان است
الصفا شیخ ابو حفص آنکه در عالم	زاید و شیخ تنه آمد	سال وصالش امام آفاق است
نوری قطب حق دله است	شیخ علی بن موفق بغدادی قدس	لله سر

از شیخ بغداد و عراق و بزرگان دین بود بایش شیخ ذوالنون مصری بخت داشت
 و سفر بسیار کرد و در عمر خود به قادیان گذارد نقل است که در شیخ علی بغدادی حج
 تباسف با خود گفت که من بر سال براسه حج می آمدم می روم و خود را نمیدانم که در چه
 شتارم چون شب شد حق جل و علارا در خواب دید داشتند که اسه پیر موفق
 که تو بخانه خود بر کراسه خواهی میخوانی و اگر خوانی کس در خانه تو نماند و آنکه تو
 هر سال بخانه نامی آبی ترا چه مجال کتبخواندن مابینای و قدم در خانه ما به تنه
 نقل است که روزی شیخ از غایت فخر و اخلاص خود در دل انداخته که دهان روز
 در راه کاغذی افتاده دید برداشت در آستین خود نگذاشت چون بخانه رسید
 کاغذ را آستین بر آورد و دید که در آن کاغذ نوشته بود اسه ابن موفق از فقر
 سه ترسی در حالتیکه من پروردگار تو ام نقل است که شیخ علی در سنایا میگفت
 آئی اگر من ترا بهیم دوزخ عبادت می کنم فراد دوزخ دار و اگر بامید بهشت می برم
 در بهشتن جاسه مده و اگر با خلاص می برم یکبار دیار بنما باز بر چه خواهی که کن وفات
 شیخ علی بقول امج در سال دو صد و شصت و پنج است و بعضی اهل ضرر در صد و شصت و شش

پورفت آه آرد دنیا علی	ایمان یافت در خلد علی	علی و الی حق بگو سال او
گلر ز فرمان سعه علی	شیخ احمد بن وهب قدس سره گفت که	
ابو جعفر است و اصل و سه از بصره انا اولیا می تقدیم و علما سه شایخ		

صوفیه بود و میفرمود که هر که بطلب روزی تردد کرد نام قهار و دوسه بر فاسد و وقت
 دوسه با تقاضا صاحب نجات الانس و سعادت اولیاد و اخبار لایقیا و غیره در سال
 دوم در مینا دجریست از مولف **احمد ابن الوهب شیخ باصف**
 رفت از دنیا بخت خدایم **پیر محبوبت سال وصل او** | **بار چون سیم ز دل گفتا که کم**
هم کجا آمدی لایکام | **سر در سال مصالح مستقیم** | **شاه سنجاع که ماست**
 قدس الله سره السامی گفت دوسه ابو الفوارس است قلب الوقت و مختتم **کجا**
 در عظام اعیان طریقت و واقفان حقیقت بود در خوارق و کلمات مشهور چون
 پیرش که بادشاه کرمان بود در حلت کرد دوسه ترک سلطنت کرده دل با خدا
 غر و جبل بست و در مدینه شیخ ابو جعفر خدا شد و از صحبت شیخ ابوزناب شیبی و ابو ذراع عسکری
 و ابو عبید یبری قدس الله سرهم الغزوی غیره مشایخ وقت فواید ما برداشت و از غایت
 زهد و ریاضت تا چهل سال خواب نکرد و نمک در چشم می کرد و بعد از سی سال شبه خواب
 خدا غر و جبل را در خواب دید چون بیدار شد گفت آنچه من در بیداری می بستم در
 خواب یا فتم پس از آن زهر شب خواب رفتی و هر کجا که رفتی جامه خواب همراه بر دوسه
 تا چند ماه خواب کرد چون باز اندولت بخت بیدار خوابش نیامد و گفت که آن شب
 باز جهان جاوه حق را خواب دید و ارشاد شد که آن شاه خوابیکه دیده بودی آن نمره
 بیداری چهل ساله تو بود که این خواب هر روزه موجب نخت بیداری است لقلست
 که شاه را سر بر آمد که بر سینه دوسه بخط سبزه لفظ الله نوشته بود چون بیدار می رسید
 بتماشای شغول شد و کتاب زرد و سر و گفتم یا موخت فاوارس خوش داشت
 رباب میخواست دوسه گریست شبی از خانه بیرون آمد و در باب نان و سر و گویان مجله
 فرود شد و دوسه از کتافش برخواست و به نظاره دوسه پرداخت شو و سر بر زمین
 درین از دید برخواست و آن حال مشاهده کرد و آواز داد که ای پسر شجاع هنوز وقت
 توبه تو نمانده است این سخن در دل لیر کار کرد و گفت آمد آمد منی الحال جانها بدرید
 و باب استگت و غسل کرد و در خانه خود نشست و اسم الله بر سینه اش نوشت و بود

از دل بہر برز و تا چہل روز تائب و طعام نخورد پس آنچہ بیرون آمد و بر حمت حق تو
پدر گفت آنچه مارا در چہل سال دادند این سپردا بچہل روز عطا کردند لعلت کہ شاہ
دختر سے جمیل داشت و باو شاہ مکرمان خواستگاری او کرد شاہ گفت مرا تہ روز
امان دہ و در ان تہ روز گر دسجد باہگشت روز سوم درویشی دید کہ در سجد نماز
نیکو میکرد چون فارغ گشت بوسے فرمود کہ اسے در ویش اہل داری گفت آہ
گفت اہل سنجو امی گفت مازن کہ می دہد کار سے درم بیش ندارم گفت من دختر تویش
بتو میدہم و آن سے درم کہ داری یک درم براسے نان و یک درم بوسے خوش
و یک درم بشیر مینی حرف کن و متحدہ بنڈ پیمان کرد شاہ دختر خود بکلیح دے داد و
تسیم دے نمود و دختر چون بجانہ در ویش آمد نا نے خشک دید بر سر کورہ آہنباؤ
پرسید کہ این چیست گفت از دوشس بازماندہ است براسے انتب بنا دہ بودم
دختر خواست کہ از خانہ دے بیرون ماید در ویش گفت من میدانستم کہ دختر شاہ تن
در مینوای نخواہد داد دختر گفت اسے غم نہ من نہ از مینوای تو بمرم بلکہ از ضعف ایمان و
یقین تو بمرم کہ از دیشب نان از براسے تفعہ امر و زخماؤہ دید بر بن سے گفت کہ ترا
بہ پیرنہ کاری دہم حالا کیسے داد کہ در روزی خود بر خدا سے خود جل عماد ندارد
در ویش گفت پس این گناہ ہسچ مخذرت کفار متحدہ کفار ہم پذیرد یا نے دختر گفت
در پنجانہ یا من باشم یا این نان خشک در ویش نان برداشت و با سلع
داد و از دل و جان تکیہ بر توکل کرد لعلت کہ خواجہ علی سیرجانی در ویش تہ
شاہ متبجاع نان می داد و یک روز خوان طعام در پیش داشت و می گفت با خدا
عمانے بفرست تا با اسم طعام خوریم ناگاہ سگے از درسی در آمد علی بانگ برگت
چون سگ برفت ہاتھے ارگور شاہ اوار داد کہ همان سے خواہی چون فرسندانم
اور از پیش خود باز گردانید سے علی نے الحال برخاست و در محلہ ہاسے ششم
جاسے نشان آن سگ نیافت پس بصورت سگ را جہزیر درشت نمستہ
ناخیز کرد داشت پیش او نماد سگ ہسچ التفات نہ خواہے علی تہل نہد بہ تمام

استغفار با استاد و دستار از سر گرفت و گفت توبه کردم سگ گفت احسن اینخواججه
تو همان می خواهی و حالاکو ترا چشم بیاید خواست تا حال نیکوگان جنابینی از من گفت
و طعام خوردن آغاز کرد و وفات حضرت شاه شجاع در سال دصد و هفتاد و هشت قطع

آن شه که بان پیشا و تیان	یافت چون در جنت مقام	دو ساله اگر بگو تا رنج او
شیخ حق نیکو قبول انام	ابن حق بن عماد شمعیا	سال وصل آن شه ذی الاطراف

شیخ احمدون قضا قدس **التدرسه** کثیت دے ابو صالح
ذنام پدرش عماریه در ترقی قماریه منسوب بولیت صاحب کرامات جلیله و مقامات
عالیه و امام اهل بلائمت و صاحب سفیان صوری بود با بوقربان بخششی و علی
نصیر آبادی و ابو حفص قدس **التدرسه** هم الفخیر صحبت داشت و سهل تشریحی و جنید فکاد
رحم میفرمودند که بی از حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ الملک لاکر اگر میز بود دے حمدون بود دے
و شیخ حمدون بر بدای خود وصیت می کرد که من شمارا بدو پیغمبر وصیت می کنم کی صحبت علما
اختیار نمودن و دو دم بریزه کردن از صحبت جمال و وفات شیخ حمدون در سال
دو صد و هفتاد و یک هجریست و فرار بر انوار در سهرات است از مولف

چون جناب شیخ حمدون شریف	تدرسه در سنین منزل کرن	تدرعیان محبوب بار سال وصل
چون بگو سید و مولای دین	چون جامی نیردان بر حسان	بر در تاریخ و صفاتش با یقین

شیخ قتیح بن شجر **قدس** **التدرسه** کثیت دے ابو نصر است و اصل دے
از مروار قدماے مشایخ خراسان است گوئید در حالت نزع با خود پیغمبر میگفت
چون گوشه داشتند مفهوم شد که بزبان عربی میفرمود التی بسیار است سونی من سبو
نوقیل کمن یطلب من نرد خود در چون وفات یافت ویرا غسل دادند بر ساق پاک
او نوشته دیدند که **الفتح** **التدرسه** وفات دے بیاز دهم شعبان سال دصد و هفتاد
دسه هجریست و بر جنازه پیشی نیرا کس نماز گذاردند قطع حضرت ابو الفتح شیخ نامدار

چون سفر در زیاده از دار فنا	سال تاریخ و صفاتش از سرد	تدرعیان را به امام با صفا
از دے التدرسه کامل اهل دل	چون نمود حاصل بوملش بدعا	قبل که کتبین سال حلقش

واقف نوالہم از دل شد نوا	شیخ ابو داؤد بن اشعث قدس سرہ از
--------------------------	---------------------------------

علما سے عظام و فقہائے کرام و محدثین عالی مقام بود و سیلیمان نام داشت کتاب سنن ناسخ و غیرہ از تصانیف ولایت فات در سال دو صد و ہفتاد و پنج بوقوع آمد از جو

چو بود او دار دنیا سفر کرد	بسال طاعت آن شاہ و مجال	الگو سلطان ابو داؤد نامے
----------------------------	-------------------------	--------------------------

و اگر جو اصل و از سبب اجلال شیخ ابو عبد اللہ مختار قدس سرہ نام و سبب محبت

احمد و اصل و سے از بہرات ست از تقدیمین متاخر بہرات دیر شیخ ابو العباس مختار العلوی الحسینی است و تفسیر مودک طعام چنان خور کہ تو او را خوردہ باشی نہ کہ طعام ترا بخورد اگر تو او را خوردی ہمہ نور نشود و اگر او ترا خورد ہمہ دو دگر دو و وفات در سال دو صد و ہفتاد و ہفت ہجری است و فرار بر انوارش در بہرات ست از مولف

شیخ عبد اللہ پاکرہ دین	بر کفر و دشمنی دل بود از دست	بست عبد اللہ حق گاہ سال و اصل
نیر محبوب محمد ابن احمد طیب است	صوفی کامل دگر و اصل	ہم نغمہ ما و دین محمود و امجد

شیخ ابو عبد اللہ مغربی قدس سرہ نام دے محمد اسماعیل و مرید شیخ ابو الحسن زرین و استاد و ابراہیم خواص و ابراہیم بن سقبان کرمان شاہی است و نسبت و نسبت و نسبت واسطہ لہنج حسن بصری میرسد بنظریق کہ دے مرید شیخ ابو الحسن علی دے مرید خواجہ عبدالواحد بن زید دوی مرید خواجہ حسن بصری است قدس اللہ سرہ ہم نقلت کہ فرسے بر سر کویہ سینا سخن مے گفت از تاثر کلام حق الیام و سے سنگا اگرہی چہ پند و بدریاے ہامون حی افتادند و وفات دے در سال دو صد و ہفتاد و نہ ہجری است و عمر یک صد و ہشت سال داشت و عمر اوستا دے ابو الحسن علی بن زکریا نسبت سال بود در فرار کہ ہر بار ابو عبد اللہ مغربی بر سر کویہ طور سنیا است نقلت کہ شیخ ابو عبد اللہ در تمام عمر خود تاریکی ندیدہ بود و سبب آنیکہ خلق را تاریکی بود دے ابو عبد اللہ

رار و دشمنی بودے قطعہ شیخ عبد اللہ سیر سہما	تد حوار دنیای دون جان
صاحب مقبول انجمنش کبو	شیخ ابو عبد اللہ شافعی

قدس سرہ از کبار متاخر بود است و صاحب کرامات عالیہ و مقامات اہلیہ بود

و این کتاب از می رخ فرمود که پدر من در بازار بغداد دو کاسه داشت و من بجا
 طفولیت در دو کاسه ششم در سه ششم بودم که تخته پیش دو کاسه بجا
 فخر آنکه شست بقا نماه عمر در پس و سه می رفتم و سلام گفتم و یکدیگر که نزد من بود
 بود و او هم گرفت در روان شد باز با خود گفتم که دینار خود را ضایع کردم و در بین
 پس پس در سه رفتم تا به جودیر رسید آنجا دیدم که سه تن از قصر شسته اند آن شخص
 آن دینار با ایشان داد و خود جمار مشغول شد یک کس از آن پرسید دینار بگیر گفت
 دیدن رفت و من در عقب و سه رفتم تا طعام بخورد پیش یاران و در هر سه با خود
 و آن شخص همچنان در نماز بود چون از طعام فارغ شد آن شخص هم از نماز فارغ شد
 و با ایشان گفت که بدایید که پذیرفته از موافقت شما باز داشت گفتند که گفت که
 که دو کس در بازار این دینار من داد و خواستم تا حق و سه ادا کنم و تا انوقت در
 ساجات بودم که خداست تعالی او از بندگی آزاد گرداند دعای من مستجاب شد
 پس از همان روز دینار من سرد شد و هر چه باقیم از برکت دعای شیخ ابو عبد الله
 ناقانی یا تمام وفات در سال دو صد و هفتاد و نه هجری است از مولف

شیخ عبد الله ناقانی و سه	رفت از دنیا و در خلد برین	اند و مسائل اهل اقطان
--------------------------	---------------------------	-----------------------

هم بخوان که مادی مطلوبین	شیخ محمد بن عیسی ترمذی قدس السیره
--------------------------	-----------------------------------

از فقهای ابرو علمای سنج بود کتاب جامع ترمذی دیگر از تصانیف و سیت
 وفات وی در سال دو صد و هفتاد و نه هجری بود قریب آند از مولف

محمد بن عیسی شاه ترمذی	بجنت یافت از حق فدا	بنا بر دعای آن شهیدین
محمد سید قطاب نسرا	در داف محمد عقل فرمود	ببال وصل آن شیخ معل

شیخ سهل بن عبد الله شری قدس سره گنیت وی ابو محمد است
 از کبار علمای عصر و علمای اولیای عمده و اکابر اقلیم عراق بود و جامع
 بود میان علوم نبوی و طریقت و حقیقت و معرفت و مذاهب مختلفه داشت
 و ارادت بخدمت شیخ ذوالنون مصری رحم و طریقه سبیل مشرب بولیت و نباهی

این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است نقلست که شیخ سبیل ولی مادر زاد بود که سنیم فرمود
و تینکرتی نقالے الت بر یکم فرمود و من بکے گفتیم با درم و حالات شکم مادرینا
نیت دیزیر میفرمود که سه سال بودم که در نماز قیام شب میداشتم و شش سال بودم که در
حفظ نمودم و روزه دارم بودم و بعد دوازده سالگی در تحصیل علوم ظاهری ممتاز گشتم
نقلست که در اوایل عمر شیخ سبیل در تمام سال براسے و سبیکه رم چو خریدند
د آس کردے و نان پختندے و هر روز بیک ماوقیه روزه افطار کردی بعد از آن بعد
سه روز پس بهفت روز پس بهشت و پنج روز پس بهفتاد روز روزه بکتابدے و گاهی
بودے که در پیل شبانه روز بطوام دے یک مغز بادام کفایت کردے نقلست
که چون شیخ بجر بلوغ رسید هر چه داشت از صباغ و عقار و اسباب ظروف و فروتن
زر و سیم علی و علی و نام هر یکس بر پاره کاغذ نوشت و خلق را گرد کرد آن پاره کا
کاغذ را بر سر پاره ایشان میفشانند تا هر یک کس یکیک پاره کاغذ برداشت پس
هر که در آن کاغذ نوشته بود بدو ارزانی داشت و از دنیا و متاع دنیا فارغ شد
نقلست که عمر ولایت سخت بیمار شد و اطباء از علاج دے بهمان آمدند آخر خواجه
سهل را طلب کرده اسندعای دعا نمود فرمود که دعای من در حق ظالم
انتر می کند اگر تو بکنی فرزندان را ازاد کنی ممکن باشد که دعای من موثر آید
عمر ولایت از گناهای خود تائب شد و محبوبان را بکتابت دپس خواجه دست به کتابت
سهنوز با تمام نرسیده بود که شفا یافت و بشکر از آن روز و مال بسیار نذر کرد خواجه
هر چه قبول نفرمود و چون از پیش عمر ولایت بیرون آمد مددے عرض کرد
که اگر چیزی قبول میفرمودی در جواداے فرض بکارے آمدگفت که نظر بردارد
بصوابین چون مرید بصواب نظر کرد همه صواب را بر از رزد جوهر دیدن فرمود که شخصی را
بکے بجنود خدا تعالی چنین حال باشد او چه گویند پیرے از اهل دنیا قبول کند
نقلست که خواجه سهل نستری چون سماع شنیدے بیوش گشتی و تابست و
بچ روز و دگر فرمودے و طعام نخوردے و در موسم زمستان چنان عرق

در حالت بیخ از جسم مبارکش چکیده که جامه های رنگینی لقلست نخواهد
 سهیل چون بر آب رفته قدش تر شد و بنامه و شیران و دیگر سماع صحرا
 آمدید و دوستان ایشان بر امرات کرده و غذا دادند چنانچه تا امروز
 آنجا نوبت السباع شد و بست لقلست که وقتیکه خواب سهل بمرض موت مبارشد
 چهارصد و یکم بر این شش شسته بود و گفتند یا شیخ بعد از تو بر جاس تو که کشیدند
 و بر لبه تو که سخن گوید و در آن تمه گری بود که او را شاد و دلگشا گفتند بی شیخ فرمود که
 بی از من بجای من شاد دل گیر بشنیدم بدان دانستند که تا بد شیخ را در حالت
 شیخ بدان واقف شد که این چنین کلمه بر زبان آورده پس شیخ از شاد که در شاد دل
 که را بخوانید چون حاضر آمد بوسه فرمود که من ترا بعد از خود بجای خود مقدر است
 اهل سواد ساختم بی از من بعد روز بر غیر من پیشنی و در غلط بگوئی این بگفت در
 حق میوست ای سرور و اجتماع خلق شد و شاد دل بیار کلاه گری بر سر زار در برد
 اسه ابراهیم بنده شما را بنما رسول کرده است و مرا فرمود که اسه شاد دل وقت
 آن آمد که بظاہر و باطن شاد دل باستی پس ببیند که من زنا ز ظاہری بریدم و سلام
 شاد دل شدم شما هم زنا ز باطنی خود بریدم بحق شاد دل باشید از استماع این سخن
 غویو از خلق برخاست و حالات عجب ظاہر شد و همان روز شاد دل بر سجاده نشست
 بجای شیخ شاد دل و قائم گردید و تکمیل طالبان حق پرداخت و ابو طلحه مالک منبر
 که سهیل از نزدیک از مادر بود و آند روزه دار بود و بر زیکه وفات کرد روزه دار بود و در تمام
 خود روزه دار ماند و در عمر خود کاسه طعام هر روز شاد دل فرمود و وفات آن جامع الکرامات
 در ماه حرم الحرام سال دو صد و هشتاد و سه هجریست و بقول بعضی دو صد و هشتاد و دو و در
 هشتاد سال و قول صحیح بروایات صاحب نجات الانس غیره قول دل معبر یعنی دو صد و هشتاد و سه

از مولف	جناب سمل شایسته و سجاه	که در ملک عالم یافت نشد
در احوال ندره سال و شش	تو تاریخ وصال شیخ خواجی	یکی صد و بیست و هفت
در مقبول نبوی است	ایضا حضرت سهیل که شیخ اولیا	شاه عالم بر حق اگر و س

سال وصل و مبارک باد ^{۲۸۶} نیز آمد سہل عبداللہ ^{۲۸۶} لے شیخ ابو سعید حارر

قدس اللہ سرہ نام سے احمد بن عیسیٰ و لقب حراز اصل سے از بعد از
 و طریقہ نزاریہ منسوب بولیت از قدامت علمائے شریعت و مشایخ طریقت و بوقت خود
 قطب الوقت بودہ در علم تصوف چہار صد کتاب از تصانیف و لیسیت و باذ النون ^{۲۸۶} مصر
 و بشرحانی و سری صحبت داشت و اول کسیکہ در فنا و بقا عبارت کرداد بود و منہج بود
 کہ در ابتدا سے جوانی بسبب جمال ظاہری شخصے بر من عاشق بود و من از وی ^{۲۸۶} شکر
 روز سے تنگدل شدہ ببادیہ در آدم چو مقدار سے راہ رفتم دیدم کہ آن شخص از عقب
 من می آید و گفت کہ باین بادیہ از من چون خواہی رست نزدیک من چاہے بود
 خود را در ادا انداختم خدا سے تعالیٰ مراد آنجا ہ بلا امت نگاہ داشت آن شخص کنا و چاہ
 نشست و سے گریست آخر کار پناہ پروردگار آدم و گنہگار آئی تو قادیسی بر این کہ
 مرا از چاہ بر آری و از شریک شخص ہم نگہداری دیدم کہ باورے در من چید در چاہ
 بیرون انداخت و آن شخص پیش من آمد و دست دیاں من بوسید و غدر خواہی کرد
 و تاز لیت از رو سے صدق و صفا صاحب من بود و تفریح بود کہ وقتے در بادیہ میرفتی
 و چند روز در فاقہ گذرانیدم روز سے چشم برآباد سے افتاد و دلشادندم و چون
 خلستانی بود و قسم آرام یافت و امیدوار شد کہ در اینجا سیدہ پیر سے خواہم خورد و بظلا
 نفس سوگند خوردم کہ در اینجا فرود نیایم گو رہ در رنگ کندیم و در اینجا نشستیم
 جمع از کار و انیان در نامنزل نزول کردہ بودم نزد من آمدند و نیاز مند سے کردہ
 نزد خود بردند پرسیدم کہ شما چو دستبند کہ من در اینجا سے گفتند آوازی آراستان
 شنیدیم کہ شخصے از اولیاء اللہ خود را درین رنگ باز داشتہ است بر وید و او را در نا
 پس تلاش شما بر آدم کرد و فاشیخ ابو سعید در سال دوسم و ہشتاد و ہفت ہجرت از ^{۲۸۶} لطف

را بدولی و عابدین ^{۲۸۶} ہر اعلم سخی اہل کرم سعد بو سعید سال وصل و مبارک باد

کو بو سعید ^{۲۸۶} ہر سعد بو سعید ^{۲۸۶} شیخ عباس بن ہرہ قدس سرہ کنیت سے

ابو الفضل و اصل از نیشاپور رست از عطا سے مشایخ وقت بود باذ النون و بانی

صحت داشت و وفات کرد در راه ریح الاول سال دویست و نهم

مولف زین نیا می باشد در درج اولت ایجاب شاه عالی ابن مسنه

صحت عالی وی ابن مسنه شیخ ابو حمزه بغدادی قدس سره نامی می باشد

معدن ابن مسنه با بنیر جانی و سری مقلی و ابوتراب نعمتی صحبت داشت

در ریح اولت مرسی است و از قرآن ابو حسین نوری و حضرت شیخ فقلست که دست

در بادی دید ز زین غیبی با خود آمد در روئے بسوس شهر خواد و معلوم کرد که آن زمین شهر

بفاصله چهار میل بود و وفات وی بقول مصنفات لایسن سال دویست و نهم

قطعه از مولف

بهر پنج خلقت سردر

قدس سره اصل دس از نیشاپور است و از جمله مشایخ خراسان و اکابران طر

در زهد و توکل در بادی سفر کرده نذر کرده در راه از چکس خبرت داماد

بکس اتفاقات که در راه هیچ اسباب از قسمه اتفاقا یاد بود در سن با خود دید چون پاس

در راه نمنا و هیچ با خود نداشت سوا که یکپاره یکم که خواهرش بدو داد بود انهم در

بمیداخت و میرفت اتفاقا در راه چاه بود در روئے بیفتا چون سر زدن شدند که در

با بنجاری سید نفس دس گفت که ایشان را آواز ده تا تر از چاه برآند گفت خوب نباشد

که از غریق اعانت جویم آن گروه بر سر چاه آمدند و بدین خیال که این چاه در میان

سما و ادا گس مسافر در چاه بیفتد سر چاه پوشیدند از طموی تعینی نفس خوابه در اضطرار آمد

و از زلیت نا امیدند مگر روشن همچنان بر توکل قائم بود و چو لب تند از سر چاه آواز شنید

و دید که سر چاه را کس بکشاد و جانور سے غظیم دراز که مثل شیر و آرد و مشک بود در

درون چاه انداخت شیخ گفت که من از چاه بیامی این جانور نخواهم برآمد آوازی

که یا ابو حمزه انیکه تو سے خوابی خلاف عادتت بیرون آرد که این جانور بجز ما برآس نجات

تو آمدست و چون توکل بر ما کردی ما این جانور نمک کس خوف بلاک تو آواز و بوتر آرد

از چاه دادیم شیخ دست گرفت و از چاه برآمد و وفات و سه در سال دو صد و نود و هجرت و در نیشابور در جوار غرار گوهر بار شیخ ابو حفص علاء مد فون شد از مولف

شیخ ابل یقین ابو حمزه	سرخ را امین ابو حمزه	سال ترحیل وی عیان گردد
از ولی قطب دین ابو حمزه	ایشا شیخ بوخزه شیه هر دو سال	استقادی ابل عالم ابل قال
سال تاریخ وصال او حسرت	گفت قطب الاولیا ابل لعل	شیخ ابو بکر دقاق قدم

نام و سه بن عبد الله است جامع علوم غامری و باطنی بود با سید الطائفة جنید صحبت داشت و از اقران ابو الحسن توری است وفات و سه بقول صحیح در سال دو صد و نود و دست و بعضی اهل خبر سال دو صد و نود و یک نیز گفته اند از مولف

حضرت ابو بکر دقاق نکه بود	در علوم ظاهر و باطن مہم	بندہ بو بکر سال ۶۹۲
تزیین و گفت با دست که	هم دلی الله مقبول است	سال وصل آن شہ جنت مہم

شیخ ابراهیم خواص قدس سره کنیت و سه ابو اسحاق است و اصل و سه از بغداد است صاحب جذب و محمود سکر و طریق توکل زبده و درع و تقویے یکانه روزگار و خاصان در گاه آئی و از اقران سید الطائفة جنید و توری قدس سره است صحبت دار خضر بور شیخ ممتاز دینیوری میفرماید که شبے میخواب بودم در سجده بن نمودم که اگر خوابی که دوستی از دوستان بانه نبی بر خیزد بر سر تل تو بیدار شدم و بجا التکلم در راه برف میبارید در اینجا فرماید ابراهیم خواص را دیدم در برف میخاسته و با وجود باریدن برف و سرما او در عرق عرق بود و نیز فرمود که بر سرش و بر زمین حوالے و سه میبارید چنانکه می شد بیدار و سه خوردندم و پرسیدم که این رتبه از کجا یافتی گفت از خضر است و گفت که از غایت توکل و نصیحت فطرت خلق شیخ ابراهیم را زین التوکلین خواندے و او را خواص از بهر آن سے گفتند که نبیل بافتی در لیسان و سوزن مقرر خواص در کوه ملام نزد خود دانسته و میفرمودے که اینقدر اسباب توکل و از میان ندارد و میفرمود که خضر از من صحبت خواست قبول نہ کردم و پرسیدم که در توکل فطرت است گفت که ابراهیم خواص می فرمود که روزے در باده تیرے میبید دیدم چون

مرادیدر وسے بسوسے من تھا چون نزدیک من رسید دیدم کہ لنگ می گردد
 وسے نالید و پاسے خویش پیش من کرد چون نگرستم دست او آس کردہ بود
 وریک در افتادہ چوبے برگر فتم دست او را بشکافتم تا ہر یکم برآمد و دست او کا شد
 بار ترقہ بردیستم تا آرام یافت برخواست و برفت چون ساعتے بگذشت در بچہ خود را
 پیش من آورد و ایشان گرد من سے گفتند روم سے جہانیندند پارہ از گوشت آمد
 نزد من تھا وند و نیز میفرمود کہ دستے در باد یہ توکل سفر می کردم تخصی در باد یہ نزد من
 دو اسلام گفت و اجازت صحبت است چون دیدم دین اسلام نداشت گفتم کہ اسما من روم
 ترارے نیست گفت تا ہم از فایدہ خالی نیست چون بجز رے خور و خواب برآمد بدو گفت
 اسے ز اہلام در پیش پروردگار خود گستاخی کنن پذیرے نخواہ کہ بخوریم دست جابر دہم
 و گفتم کہ آئی مرا پیش من بگمانترسا مکن در حال طبعی طعام پر زمان و ماہی بریان
 طب و کوفہ آب بران نہادار آسمان فرود آمد ہر دو شبستم و بخوردیم چون گفت از ر
 دیگر گہ گفتند بر زمینستم بوسے گفتم کہ اسے تخصی لا تو از خدا سے خود بخواہ او در پی سوسے
 آسمان کرد و لہذا جہانیند ما نوقت و در طبق طعام حاضر نہاد و وقوع اینحال من بچہ خود
 گفت اسے شیخ جاسے میرت چہیت اسلام بر من عرض کنن کہ مسلمان شدم دین
 برد و طبق طعام کہ فرود آمدند ہم از کراست تست کہ بدر گاہ حق عرض کردم کہ آئی از برکت
 این رہے بقبول در طبق طعام مرا عینیت فرما پس آن شخص داخل اسلام شد و ہم پید
 شیخ گردید و وفات شیخ ابراہیم در سال دوصد و نود و یک ہجرت دیوسف بن سہم
 مقدس القدر سرہ اورا غسل داد و دفن کرد و شیخ ابراہیم مرض سہال از دنیا رحلت کرد
 و در ایام مرض ہر بار کہ از اجابت سہال سراغ یافتمے غسل کردے و در حوض
 مسجد در آمدے دان روز کہ رحلت فرمود بقفا دبار بعد اجابت سہال با وجود
 سرمایے عظیم در آب حوض غسل کرد چون بمرتبہ بقفا دو یکم در آب حوض برفت ہر
 حق بیوست و فرار بر انوار وسے در زیر حضار طرک صفایان است و صاحبان کتبات اللہ
 بروایت شیخ عبداللہ انصاری فرمود کہ ہر گز قراصے از اولیا بعدین نیست

در ترس نپدیدم چنانکه قبا بر ابراهیم خواص است گویا خبر است نغمه که خوف بد را برسی و با نترس قطعه از موی
 جو رحلت کرد ابراهیم تاسان
 دیگر هم سالک سکین بقبر ما
 گویم بود ابراهیم با دس
 که گرد سال وصلش شیخ سید

شیخ ابوالحسن نوری نورالتقدیر قدس نام دی احمد
 بن محمد و بقول محمد بن محمد مشهور ابن الجشوری و پدر وی از فقیر است که مابین برات
 مرد واقع شده و مولود و نسا سے سے بغداد است در دست شیخ خطاب امیر القلوب میتا
 و فر الصوفیه نیز خواندند و خرد ارادت از شیخ نوری سقطی داشت و صحبت شیخ احمد
 نیز مشرف گشته و از اقران جنید و در طریق محمد و میا حب مدبب و امام طریقت نوری است
 و در نوری از آن گفتند که چون شب تاریک سخن گفتی نوری از دماغش
 بر آمد که تمام خانه اش را روشن کرد و دیگر خبر که است از آنرا باطن خبر داد و سے داد
 صوم بود در صبح که مشرب در آن نما کرد و سے و طلق که آنجا بنظر از قند و شب نوری نبرد
 که از صوم و سے در خشمید و بی آسمان شد و سیف بود که در او ایل حال روزی
 بد جله رسیدم میان دوز و زرقی با استادم و گفتم نروم تا وقتیکه یک ماهی کلان در
 من نیفتد آخر بیفتاد و در کشیدم و گفتم الحمد لله که کار من نکو آمد و فرم و انهارا خیال پیش
 سید الطایفه جنید که دم گفت است ابوالحسن اگر ما سے خوشخوا سے در دام تو افتاد
 و ترا بگیرد و ببرد و سے بهتر بود که انهارا این که است کرد و نقلت که چون
 قلام خلیل از ری خلیفه بغداد بدت منی طایفه صوفیه برخاست پیش خلیفه رفت و گفت که چنانچه
 پدید آمده است که سر و دینشوند و رقص می کنند و کلمات خلاف شرع از زبان می بر آید
 نظاره انبیا و از زمانه اند که امیر المؤمنین بکشتن ایمان فرمان و بد مذمب زنا و نفق و گو
 و قوا ب عظیم حاصل بد خلیفه ایشان را طلبید پس شیخ ابو خمره دستلی در قام و نور سے
 و جنید و جاسم گفته دیگر از اصحاب ایشان و غیره حاضر آمدند خلیفه بقتل ایشان اشارت کرد
 سیاف اول قصد کشتن شیخ ز قام کرد نوری بر سبت و خود را پیش ز قام اعلتند

طب کسان و خندان ارکان دولت اینچنانست عجب داشتند و گفتند اسب نهمتر شتر جان نوری
 نیست که بر آن کتاب زدگی کنند گفت طاعت من بر تیارست و غزیزترین استیار در دنیا است
 من بخواسم تا نفسی چند جبات خود را بر این برادران امتیاز کنم با وجودیکه یک نفس در دنیا
 هر دو دست ترست از هزار سال آخرت که الدنیا منزع الاخرت گفته اند خلیفه چون این بدید
 توقف کنید و نوسه پیش قاضی برید چون پیش قاضی جوع آوردند قاضی گفت که
 که صبیذ در علوم کامل است اما بوسن نوری که دیوانه فرجست پس از صبیذ سسل برید
 که از بیت دنیا صبیذ رکوعه باید دادست بلی نجواب پرداخت که بستی و نیم دنیا باید داد
 ای که کرده است گفت صدیق اگر که چهل هزار دنیا بیاورد و هیچ باز نگرفت گفت این نیم دنیا
 گفت بخواست آنکه چرا بستی دنیا تریش خود نگذاشت پس قاضی بخلیفه گفت که اگر این
 ملی این در دنیا میان اند پس من حکم کنم که در روز زمین موحدست خلیفه ایشان
 نزد خود خواند و بخواست و گفت که اگر حاجتی دارید بخواهید فرمودند که حاجت ما نیست که
 ما یارک آنرا قبول خود بجهو کنی و بار دیگر یا دفرمای خلیفه بگریست و ایشان را رخصت کرد
 فقلست که روزی شیخ نوری با شخصی نشسته بود و هر دو را از همیگر استیغ چون آن شخص
 برفت یاران استفسار حال کردند گفت او ابلیس بود که حکایات خدایات خود می کرد و در
 از در فراق وقت قرب خود می نالید و سه گریست و از بسکه بر حال او رحم آمدن هم
 بخواست و سه گریست فقلست که روزی در آب غسل میکرد و در آب
 و جامه های سه برده منور از آب بیرون نیامده بود که در بازار آمد و حالیکه دست
 و سه خشک شده بود و نوسه جامه های سه بگرفت و گفت الهی چون جاری من
 باز آورده است دست و سه هم بوسه باز ده در حال دستش نیکوست فقلست
 که روزی در بازار خاص بغداد قاتل و قاتل بسیار سوخت و غلام بچه رومی بود
 نهایت حسین آتش گرد ایشان در گرفت دشمنان از دور فریاد می کرد و خواه
 غلامان میگفت که هر که این غلامان را برودن آرزو هزار دنیا رومی بوسه و هم در اند
 یکم پس یار سه آن نبود که گرد آن آتش بگردانگاه نوسه در اینجا رسید و گفت

بسم اللہ الرحمن الرحیم دیاے در آتش خداوند و ظلام پر ابلاست بر آورد
 خواجہ غلامان و در ہزار دنیا رنجہ مت آور و بالہیں بوسے داد و گفت گیم کہ خدا بیجا
 این منزلت با بسبب نگر فتن مال دنیا دادہ است لفلست کہ زور سے عا و مہ کو
 کہ بیونہ نام داشت نام و پشہ پیش نوری آور دما بخورد چون نوری آتش دیگران
 بدست خود افروختہ و دوش سیاہ شدہ بود ذائقا نوری ست نانشستہ نان خوردن
 آغاز کرد و خادمہ در دل آورد کہ چہا ہنجا مردست کہ بدستہاے سیاہ نان می خورد و نشوید
 در حال شخص آمد و بیونہ گفت کہ تو در زمین ہستی و از خانہ من بچہ جاہ ما بزدی آوردہ
 و اورا بگرفت و پیش شخص برد نوری بیرون آمد و گفت اورا ہر چہا کہ چاہے تمام پیدا می شوند
 چاہ وقت شخص پیدا شد و بچہ جاہ اش حوالہ سے کرد فریونہ خلاص یافت نور سے
 بیونہ گفت کہ بار دیگر گوسے کہ نا ہنجا مردست کہ بدست سیاہ نان می خورد و خادمہ توبہ کرد
 لفلست کہ نور سے شخص را دید کہ بارش ل فنادہ بود دراز گوشش مردہ افتادہ
 و انشخص بغایت فرماندہ نوری با سے بر پشت دراز گوش زد و گفت بر غیرہ چاہے
 خواست خرد در حال برخواست و انشخص بار خود برو سے نہاد و فوات شیخ نوری بقول
 صاحب نفحات الانس و سفینۃ الاولیاء در سال دو صد و نو و چار و یاد و صد و نو و پنج ہزار و مو

حضرت نوری کہ زوار سے	گشتہ منور بہمان نوردین	رفت جو زین خانہ طلیمات دہر
صورت خورشید خلد برین	رحلت او سیدین بوکسن	ظرف خرد گفت بصدق و بصیرتین
صدر عیان گشت رحم شرفید	رحلت آن شاہ مان زمین	اہل خبر واقف حق گفتہ اند

بزرگی بسبب دنیا و دین
 کنیت سے ابو عبد اللہ است و مرید سید الطائفہ جنید پیر و استاد حسین بن منصور
 حلج است و بابو سعید ہزار صحبت داشت و عالم بود و علوم حقایق چون سخن و سے
 باریک شد و در فہم مردم نیامد بپوشش ساختند و از کہ مضمیرہ دین کردند آخرتہ جہدہ
 و بانجا قاضی شد و اصل سے زمین است و زرگان صوفیہ فرمودہ اند کہ بر ہر حسین
 بن منصور آمد بسبب و عا سے عمر دین عثمان است کہ دیرا ہر بنجائید و فوات شیخ عمر و در

بعد از ایصال دو صد و نود و شش و بقول دو صد و نود و هفت است که سال و فایده الطاهر

چندی بود از مولف	جناب شیخ عمر و ابن عثمان	پس او با قطب مسلم
چهار دار الفنا غم سفر کرد	بعد از در فرود مس	منور نامور سال و صاخش

دیگر هم ز نما کرد و بیدار	شیخ سمنون محب قدس الله سره نام دس
---------------------------	-----------------------------------

ابوالمحبت و خود را بلفظ کذاب مشتهر کرده بود تا دقتی که او را بنام کذاب خواندی باین
 تشکر استی در علم تربیت و طریقت یگانه وقت بود با شیخ سمری محمد بن علی قصاب العاجز
 قاضی محبت داشت فاروقان جنید و نوری سب لعلت که روزی سمنون در دست
 سخن گفتن سامعان ایچو متوجه بیدار و رو سوخته قنادیل کعبه کرد و گفت گوش کن
 که با شما سخن محبت میگویم نه الحال همه قنادیل در حرکت در قص آمدند و بر هم میزدند
 تا همه پاره پاره شده بزمین بیفتادند لعلت که روزی در محبت سخن می گفت
 مرع از هوا آمد و بر سر دس نشست پس از سر فرود آمد و بر دستش آرام گرفت
 من بعد بزمین آمد و چندان سفار بزمین زد که خون از انفقارش روان گشت پس
 از آن بیفتاد و بمرد لعلت که در آخر عمر متابعت سنت زن نجواست دفتر از دس
 بوجود آمد چون سه ساله شد سمنون را با دفتر محبتی کمال بوقوع آمد شبی در خواب دید
 که قیامت قائم است و علمای براسه هر یک قوم نصب کرده اند در میان ان
 علم است پر نور که انوارش تمام میدان قیامت را فرا گرفته است پرسید که این علم از
 گفتند که این علم از میان خداست غرض جل است سمنون خود را در رسان ایشان
 شخصی برآمد و از ایشان بیرون کرد سمنون فریاد برآورد که آخر من هم آنجهان
 و مرا سمنون محب میخوانند مرا چه برود کنی گفت تو از میان خدا نیستی درین آتش
 با تھے آواز داد که تو محب بودی لیکن از روزیکه بدقت خود میل کردی نامت از میان
 محو کرده اند سمنون هم در خواب فریاد کرد که خدایا اگر بطفل قاطع راه من است اجرا
 از میان بردار منوز در خواب بود که ناله فریاد از خانه سمنون برخواست دیدان او
 بیدار شد و حال پرسید گفتند که دفتر تو از بام بیفتاد و بر گفت تشکر است که قاطع را من

ازراہ دور شد اقلست کہ شخص غلام خلیل نام خود را پیش خلیفہ بغداد بمقدمہ خود
 کردہ از اقرار و ہمبشیمان خلیفہ شد و می خواست کہ خلیفہ از ہجرت اولیا اللہ و علمائے وقت
 بے اعتقاد شدہ و متفقہ و سبک و دلہذا پیش خلیفہ ملام عبیب متنازع گفتے چون آدابہ شریف
 شیخ سمنون در بغداد بلند شد دل غلام خلیل از حد بسوخت و وقت فرصت می جست
 تا او را پیش خلیفہ رسوا کند آخر انجمن اتفاق افتاد کہ زنی منورہ خود را بر دے عرضہ کرد
 و استدعاے نکاح نمود سمنون قبول نہ کرد زنی پیش جنید رفت و گفت سمنون را بگو
 تا مرا قبول کند جنید او را ہم از پیش خود بر انداختن زن پیش غلام خلیل رسید و اتفاق
 و بے بر سمنون ہتھے ہنا و بزر نا ستم کرد غلام خلیل اینحال بسبع خلیفہ رسانید خلیفہ را
 متوجہ گردانید و سمنون را بر اسے قتل طلب کرد چون رو برو آمد خلیفہ جنید خواست تا حکم
 کشتن سمنون بجلاد دہن سخن گفتن نتوانست و از دور کشتن و بے در توقفا افتاد و شب
 خلیفہ خواب دید کہ کسے اورا می گوید کہ زوال ملک تو در کشتن سمنون است علی الصبح
 چون خلیفہ از خواب بیدار شد سمنون را طلبید و عذرا خواست و با عوار تمام خصمت کرد
 غلام خلیل چون اینحال مشاہدہ کرد دشمنی و بے در حق سمنون زیادہ تر شد تا بسرا
 اعمال خویش مخدوم گشت و از تمام جسم و بے ریم و خون جاری بود آخر انجمن
 سمنون رسانید گفت خدائش تفراد با چون انجمن غلام خلیل رسانید نہ کہ شیخ و حق
 تو کلمہ خیر بزبان آوردہ تو بہ کردار کردہ خود پشیمان گشت و ہر ہر از دنیا داشت بند را بہ
 متنازع گذرانید مسیح یکے قبول نکرد گوی شیخ سمنون متوجہ حال و بے شد و بمقام توبہ
 رسانید و وفات شیخ سمنون اتفاق اہل خبر در سال دو صد و نو و دو ہفت از ہجرت

شیخ سمنون صاحب حسن جمال	شیخ کامل پیر اکمل با کمال	سن چلیس صد و اربع و عیاد
ہم فرزند ہر بان سال وصال	شیخ ابو عثمان حیرے قدس سرہ نام دی سعید	
بن اسماعیل نیشاپوری ست	چہرہ محلا است از مولد با سے نیشاپور و در اصل اصل	
ارزی ست مرید شاہ شجاع کرمانی و صحبت دار ابو حفص خدا در یکے بن معاذ است		
دینی مخدوم علی جویری لاہوری قدس سرہ در کسف المحجوب میفرماید کہ حق سبحان و تعالیٰ		

مرحومہ اہلسنت نے شیخ مخدوم علی جویری لاهوری قدس سرہ و در کشف الحبیب علیہ السلام
کہ حق سبحانہ تعالیٰ مر شیخ ابو عثمان را زہر سیرہ سے مقام عطا فرمودہ مقام رجا از کجی بن حادو
مقام عبرت از شاہ شجاع و مقام شفقت ابو حفص صمد و صاحب سبقتہ الاولیاء فیغیر ما بیکر ابو عثمان
ابید اللہ ابو سعید در یک دیوین محمد بن فضل بلخی پر صحبت داشت در یہاں یکا نہ وقت بود کہ در ابتدا مال
تا مدت بستال در دیر زمانہ با غفلت گزیدہ در تیشکل بھی آدم ہذا پر غایت مشقت پیہ و بگداخت و
چشمہائش مقدار سورج جوال و در ملذہ و از نصبت آدمیان گشت بلند از بستال فرمان صحبت آید
و گفت ابتدا سے صحبت ہمسایگان خانہ خاورد مجاوران بیت اللہ کنتم تا مبارک آید و
غرم بیت اللہ کیو چونکہ مشایخ حریم محترم از آمدن دے بدل آگاہ بودند با استقبال
دے بر آمدند و ایراد ان مشکل یافتہ گفتند یا اباعثمان بست سال کہ بدین شکل گذرانید
بلکہ کہ چہ رفتی دید دیدی چہ یافتی چہ آبا از آمدی گفت بس کہ رقم و آفت سکر دیدم
و نو دیدی یافتہ و بجز باز آدم و وفات شیخ ابو عثمان در سال دو صد و نو و نہشت

و قبر در نیشابور است	ابو عثمان حیرتی مشافعی	کہ بود اندر جنان مطلوب فرعون
تاریخ وصال از بافت	ند آمد کہ حصری بود محبوب	ایضا چون ابو عثمان می شیخ
رفت از دیار نہشت رسید	سالک واقف بر تارشیش گو	ہم بخوان سر در ولی حق سعید
القضا عثمان کہ اولیادین بود	محبوب خدا بحسب منظور	دل گفت بر جلتش دو تانخ
صدق غرور و طالب نوز	شیخ ابو العباس احمد بن محمد بن مسروق	

قدس سرہ گنبت دے ابو العباس داخل دے از طوس است و بہ بغداد
ساکن شد و ادنا و شیخ علی رودباری و ناگرد عارف محاسبی است و بسطری
سقطہ دین محمد بن منصور و محمد بن حسین صحبت داشت و قطب المدرار عالیہ نینر
صحبت دے بود و آخر ہم بدرجہ قطبیت فایز گشت و فرمود کہ روزے پیہ سے
خوش تغیر یکظاہر ایجا مہ اہل اسلام و خرقہ مشایخ بود و نزد من آمد و گفت کہ در حق
من چیزیکہ بجا نماند آید بگوئید چون در باطنش دیدم از لباس اسلام عاری بود
و ایحال با شیخ حیرے کہ نزد من بود آہستہ بگفتم بروے این سخن گران آمد

وگفت که باو گوشاید که مسلمان باشد و بچیده شود گفتم که حالاً اگر گفتن چاره نیست پس زوس لبوس دے آوردم و حالش گفتم گفت راست است که فرمود که من تغییر لباس براس امتحان شما کرده بودم و فی الحال کلمه شهادت بر زبان آوردن مسلمان شد و وفات شیخ در سال دو صد و نود و نوبه هجرت قطره از مولف

شده دنیا درین شیخ زمانه
 ندانم دید بو العباس سال
 شیخ یوسف بن حسین رازی قدس سره

کینت و س ابو یوسف از قدامے منساج کبار و مریدان ذوالنون مصری و شاگرد امام احمد حنبل است و ابو تراب محبت داشت و مصاحبان بو سعید خزاز بود و عمری درازیافته و ابتداے حال دے آن بود که در عرب با جماعے عقبیده رسید و خرابان عرب او را بدید و مفتون دے گشت و بوقت شب بنوعیکه دانست خود را نزد دے رسانید شیخ چون او را بدید بزرید و از اسباب بگریخت و در تر رفته خواب کرد و در خواب دید که در جاعے خوب و نورم تنخه چون باد بنامان بر تخت نشسته است و جماعے سبز پوتان گرد دے ایستاده اند بر سر مید که این شخص تخت نشین کیست گفتند که یوسف است که بزیرت یوسف بن حسین آمده است یوسف با سماع ایمنه بگریست و گفت من که باشتم که پیغمبر خدایاریت من آید و پیش تخت رفته سلام گفت یوسف از تخت فرود آمد و شیخ را بکینا گرفت و با خود بر تخت نشاند گفت یا بنی اللہ من ناظر به پیغمبر ام تو که پیغمبر خداے بزیرت من بیایم فرمود در آن ساعت که در خرابان شاه عرب با غایت حسن بن خوبی خود را پیش تو انداخت و تو خود را بحق پیردی و از آنجا بر سنی خداوندگار ترا بر من و جمله ملائکه عرض کرد و گفت بین اس یوسف توان یوسفی که بدین آرزو دے ز اینجا قصد او کردی و ما ترا باز داشتیم و این یوسف است که بزخر بادشا قصد کرد و بگریخت پس هر ایامین فرشتگان که سے بنی بزیرت تو فرستاده است و بشارت داد که از برگزیدگان سھے و درین عهد ذوالنون مصری اسم اعظم می دانند است او برو یوسف بن حسین بیدار شد و بمصر رفت و بخدمت شیخ ذوالنون تا کت سال

ہماندیچ سوال نکر بعد رسال ذوالنون اگر احوال سید رسال موفتن اسم اعظم کرد ذوالنون طبق

سر پوشیدہ کہ در سفر چہدہ بود بوسے داد و گفت بطلان دوست من برسان ذوی طبع
 برواستہ روان شد در راہ پیرے در طبق بھنید در خاطر دسے گذشت کہ ایادریچو باہتر
 و خود را ضبط کردن نتوانست چون دا کرد در آن موسمے زندہ بود در جست و برفت
 یوسف دانست کہ شیخ بوسے استہ اگر دہست غضبناک برگشت شیخ فرمود
 کہ در صورتیکہ تو امانت داری مویشی نتوانستے کرد امانت داری اسم اعظم چون تو کہم
 نے الحال بوطن خود بفرکایا کار تو منحصر بروقت دیگر است پس یوسف بوطن خود باہتر
 و طریق مجاہدہ دریا منت پیش گرفت تا بدرجہ والا رسید یوسف بروقت رحمت شیخ
 ذوالنون وینے خواست گفت سہ وصیت کنم یکے بزرگ و یکے خورد و یکے میانہ
 بزرگ آنت کہ انچہ خواندہ و نوشتہ ہمہ را بشود و فراموش کن تا حجاب بر خیزد دوم نام من
 باکسے مگو کہ میں ذوالنون است کہ درین خود ستائی است سیوم خلق را وصیت کنے
 و بجا خوانی و خود در میان نباشی این بفرمود و رحمت کرد چون یوسف بشتر آن مجلس
 آغاز کرد و غلطے گفت چون نمش با یک بود اہل ظاہر انکارش بر خاستند و کسے
 بجلس دسے نیامدے روزے بجلس آمد کسے را نیافت خواست کہ باز گردد و پیر
 آواز داد کہ نصیحت پی خود فراموش کر دے و بوسے عہد داشتی کہ خلق را نصیحت بر خا
 کنہم حالا چرا باز گردی بر مہربان سخن گبو کسے آید یا نیاید یا پنجاہ سال بر خیال بگذشت
 نیز نقلت کہ عبدالواحدین زید مدے شطرا بود و عاق مادر پدر والدین دسے
 اوراد دست نمیداشتند روزے بجلس شیخ یوسف بگذشت در آن وقت شیخ این کلمہ
 زید فرمود و دعایم بلفظ کانہ محتاج الیہم یعنی حق تعالی بندہ عاصی را باطف خود سو
 خویش می خواند چنانچہ کسے را باکسے حاجت بود در دل عبدالواحدین سخن کا کرد
 کلام بیداشت و قباید برید و لغزہ بزد و سردر گوستان بنماد و سہ شان روز از خود
 برفت همان شب یوسف حسین اورا بجا دید و خطاب حق شنید کہ بیاب اینخوان تا
 یوسف میگردد و بر ایست بعد سر روز اورا دریافت و در کنار گرفت او شہم باکرے

وگفت سرور است که ترا فرستاده اند و اکنون تشریف آورده نقلت که باز گانے
 که یک خود را که با حسن و جمال بود بطور امانت نزد شیخ صیری بگذاشت و خود بسفر رفت شیخ
 صیرے شفیت جمال کینزک شد و براسے دفع این وسوسه
 بخدمت شیخ ابو حفص پیر خود عرض کرد فرمود که صل این عقدہ منحصر بر دعائے شیخ
 یوسف حسین است پیش وے باید رفت پس شیخ روانه خدمت یوسف حسین شد و بعد
 قطع مسافت بستر وے رسید و نشان وے از مردم بگفت گفتند تو موصوفی و صالح ایست
 بگفت که ترا تلاش آن ملحد زندقه در پیش است شیخ عثمان صیری از ما سجا برگشت و نزد
 پیر خود رسید فرمود که یوسف حسین را دیدی گفت در شهر وے رسیدم چون خلق او را
 ملحد و زندقه سے گفتند باز پس آدم فرمود ترا بآن چکار باز پس برود و بخدمت حاضر شو
 شیخ عثمان همانوقت بازگشت و بخدمت وے رسید پیر سے را دیدم وے خوبتر و
 وے نشسته و صراحی و پیاله رو بر و نهاده و نور سے از وے مبارکش سے نهانت
 گفت ایخوا براسے خدا بگو که اینچه حالتست که تو داری گفت این امر دیرین است
 دازم درمان او را کسے نمی شناسد قرآنش می آموزم و درین صراحی شربت و پیاله
 براسے خورن شربت است چون همین موجود بکار خود آوردم گفت این چرا سے گفتی که
 که خلق در حق تو سخنان بد سے گویند گفت برای همین خود را بظاهر نمی آرایم که کسی کینزک
 خود را سخیال پارسامی با مانیت نزد من نگذارد و من برو سے عاتق نشوم شیخ عثمان
 چون این شبیز در پاس وے افتاد و بدعائے وے بمقتصد خود رسید و وفا
 شیخ یوسف حسین در سال سه صد و سه هجری است و بسال سه صد و چهار نیز گفته اند از مولف

یوسف دین نبی یوسف حسین	شد جواز دنیای دون جهان	سال چهلش بقول بلوین
یوسف هادی حسین آمد عیان	بر کمال آمد و یوسف تفتیح بین	یا نه قطب الدین محمود کوران
باز قطب دین حسین نیک خوا	سن وصل سال ز حلیتین	شیخ عبدالعزیز ابو عیار

بستی بن محمد بن نافع بن مکرم قدس سره اصل وے از
 بست است که در نواحی قندھار است و در تاریخ این کثیر سطور است که ابوالعباس سنی

مقتدا و سال بچلو زین نهاد و بدیوار و ستون تکه کرد و ازینجا پور بجزیرین الشریعین
رفت و دست در بیت المقدس اقامت نمود وفات و سه در ماه محرم سال سه صد و

چهارم سیرت از مرفعت	جناب شیخ عبدالقادر سیستانی	که بود او پیر حق آگاه بود
تبارخ وصال او خرد گفت	ابوالعباس عبدالقادر سیستانی	شیخ ابوعبدالقدوس

قدس سره نام و سه احمد بن محیی و لقب له محمد بن محیی و اصل و سه از بغداد
در دمشق ساکن گشت از اجله مشایخ شام و مرید شیخ ابوتراب بخشی است و با سید الطائفة
جلیلیت داشت و فات و سی در سال سه صد و شش سیرت و بسال سه صد

و هفت یزید گند از مولف	شیخ دین ابن جلا چون جان	ارادت و در عیبت شاد منزل گزید
بر ابل سیرت سال وصل او	هم عیان شد اهل دین اهل یقین	بود ذات او نشه هر دو سر ک
شاه با شریک سال وصلش بالیقین	بنده معصوم و والی کرم	اقدس عالم بود اهل دین

حضرت حسین بن منصور حلاج قدس سره گنیت و سه ابوالفتوح
سه است و اصل و سه از صفا فارس در روز و شوق و سکر و مستی ثانی و سه

نداشت و او را جدی و همدی عظیم و حالات عالیت و تصانیف عالی دارد
بجارات مشکل در بیان حقایق و اسرار معرفت و غایت فصاحت و بلاغت و بلشیر از
مشایخ در کار و ابا کرده اند گفتند که او را در تصوف قدس و نیست مگر این عطا

و عبدالقادر خفیف و شمعی و ابوالقاسم یضربادی و پیر علی مخدوم گنج بخش سجود
قدس الله سرار هم و غیره مشایخ او را قبول کرده اند و شیخ ابوالقاسم که کاسه و
شیخ بوعلی فارمدی و امام یوسف جدانی در کار او سر و داشتند و بعضی در کار او

متوقف اند چون ادشاد ابوالقاسم قشیری و غیره و بعضی او را بسحر نسبت کرده اند
و بعضی اصحاب ظاهر او را بکفر مشوب کنند و بعضی گویند که از اصحاب حلول بود لیکن
هر که بوسه توحید داشته باشد هرگز در دماغ و سه خیال حلول و الحاد و نواتنا

نیا شیخ فریدالدین عطار علیه رحمة الغزیز النفا را و را تسلیم کرد فرمود که ما عجب
حق آید که کسی که روادار دک بود او قوه موسی از درختی نداست آسانی ان الله بربکم

در وقت در میان سنے او چار و انداز در کز حسین خدا سے انا الحق برآمد حسین علیا
 نے چنانچہ مقتدا سے بزرگان عمر نہ سخن گفت کہ بطق الحق چلے لسان عمر شاہد دوست
 بزرگان حسین ہم سخن گفت در اینجا نہ حلول کار دار دو نہ الہام بل قلبت کہ حسین بن صفوان
 قدس سرہ یثا سے عظیم بود کہ در عالم گشت و خلق را بخدا خواند و در غیر شانزدہ سالگی
 در صحبت شیخ عبدالکبیر شری بود از اینجا بہ بغداد آمد بعد از ان بہ بصرہ و از بصرہ بدو طرفت
 و مطلق با ابو عثمان عمر و یکی کردہ تا نبردہ ماہ با وصیبت داشت و ابو یعقوب لاطع دفتر خود بود
 و ابو عثمان رسالہ در علم عقایق تصنیف کردہ بود و یونسیکہ داشت حسین او را بر منابر خواند
 سخن باریک بود در فہم اطلاق نیامد و خلق با کار ابو عثمان برخاست و ابو عثمان عمر و حسین
 را سنجیدہ شد و مجبور ساخت و گفت آئی دست و پا ز بان حسین قطع کن و تنھے گما کہ اورا
 بردار کند بعد از ان حسین بہ بغداد آمد و از جدید مسلمانہ رسید جواب شافی نیافت بعد از ان بہ
 اقمتر رسید و تا یکسال در اینجا ماند چون سخن چیکس را پیش خود و فرزنداد سے حدفاصلان
 برو سے پیدا نہ ہو بہ بخراسان شرف بردار از انجا روانہ شد تا پنجمال نا بدید گشت بعد
 بغداد آمد و کتا بہا تصنیف کرد و باہل ہوا سخن گفت و قبوسے عظیم در دل خلق یافت
 تا خلق اورا علاج الاسرار سے گفتند پس بصرہ نہاد و قصد حرم کرد و در حرم ابو یعقوب بھر
 جو رہی بسحرش منسوب کرد باز بصرہ آمد و از انجا ہوا باز نہند وستان شرف آورد و مدتی
 بہند جان و خلق را بخدا خواند پس یا در النہ و چین ما چین رفتہ کتا بہا تصنیف نمود چون
 باز آمد انقصا سے عالم بدو ماجا نوشتند سے و در نامہ ہندوستان نام دے الوداع
 و در نامہ چین ابو المعین و در نامہ خراسان ابو الحیر و در نامہ فارس ابو عبداللہ و در نامہ
 خراسان علاج الاسرار سے نوشتند و در بغداد اصطلح نام کردند و در بصرہ خیر لیس از ان
 قصد کہ کرد تا دو سال در اینجا مجاور بود چون باز آمد احوال برو سے برگشت و خلق را
 بعضے می خواند چون کہے بر آن وقوف نییافت خلق خدا دشمن او شد و از پنجاہ
 شہرش بدر کردند و **قلقت** کہ علاج از ان سبب اورا می گفتند کہ یکبار با بنیاد سے
 از پنجاہ گدشت اشارتے ہو سے کردنے الحال دانہ از پنجاہ جلا کردید **قلقت**

که حسین در شبانه روزی چهار صد رکعت نماز کرده و بر خود فریضه داشته گفتند درین
 درجه که نوعی اینده برنج چراست او گفت رنج و راحت در کار دوستان انزهی کنند
 که دوستان فاضله صفت میباشند و هم فرمود که در پنجاه سالگی هزار ساله نماز بگذارد
 و بهر باز غسل کرده ام رشید بهر قندی میفرماید که دست حسین منسوب با چهار صد صوفی
 تا باغ خود بسوس کعبه زینت در راه گم کرده در بادیه افتاد و تا چند روز طعام نیافت
 چون گرسنگی نهایت رسید تا بعدین ازین طعام خواستند گفت بشینید و صفا کتید همه
 پیش دست صفا کشیدند و دست پس لپت می کرد و سر بر این دو قرص
 نان گرم بھر یک میداد تا چهار صد سر از پس پشت بردن آورد چون از طعام فارغ شدند
 رطب خواستند گفت مرا چون درخت سفیدانند چون همیشه اندین خندان طلب از بخت که همه
 خوردند پس رفتند در جاکه در راه شنج پشت بدرختی باز گذاشتی نه الحال اندرخت
 طب بر آورده و اصحاب می خوردند و دست در بادیه اصحاب او را گفتند که ما را بخیر
 میاید دست بکش دو طبقه انجیر تازه از موابیا آورد پیش ایشان نهاد **لقلسه** که
 در آمدت که حسین در ریاضت بود و لقمه داشت تا بست سال از جسم بردن نه کرده
 بود روزی بستم از او بردن کردند پیش یافتند وزن کردند یک از آن نموده آن
لقلسه که روزی حسین علاج نشسته بود و عقرب بگرد و می گشت شخصی
 قصد کشتن دست کرد گفت دست از عقرب بدار که دوازده سال است که او ندیم با است
 و در دلق بن شیمان میدارد **لقلسه** که چون حالت سکر و حدت برده استیلایا
 و بدرجه فاضله الفنا رسید هر وقت کلمه انا الحق میگفت زبانش را در حق دست درازگشتند
 و اینجور تجلیف نمودند و علمای طاهری دست او زیری بر کشتن وی نوشتند
 و شخصی محمد داؤد نام جاعته دیگر از علما و فقها برده و خروج کرد و خدیفه مقربا لشد
 را بر کشتن دست اماده کردند و در آن ایام حسین روزی بر دروازه صید رفت و
 حلقه در جنبانید و حلقه در بزگفت کیست گفت انا الحق گفت مگو مگو مگو مگو الحق گفت
 همه دست لیکن تو سگویی که گم شده است و من میگویی که حسین گم شده است ما

باقی موجود است جنید گفت که زود باشد که تو سردار از خون خود سرخ کنی گفت ببله
از روز که تو از لباس من باطن برآمده لباس ظاهری نوحی پوشید پس علایق فتوس
قتل حسین را پیش خلیفه بردند و خلیفه گفت که تا وقتیکه جنید اجازت قتل حسین ندهد
من اجازت نمی دهم ازین سبب علما نزد جنید جمع آمده خواهان اجازت قتل حسین
از جنید شدند و از خانقاه برآمدند و در انقضای وقت جامع صوفیه برآوردند و خلعت علما بپوشیدند
و برآن محضر نوشتند که منجی کمال الظاهر یعنی حکم می کنم بر ظاهری و فتوس بر ظاهری است
و علما فتوس را بعد ثبت و منقطع جنید نزد علی بن عیسی وزیر بردند و حسین طلبیدند
نیزندان فرستاد تا یکسال در زندان بماند اما خلق پیش و پس رفتند و مسائل
دو اوقات پرسیدند که آخر خلق را از دست بردارند در مدت پنج ماه کسی نزدیک نشد
یکبار ^{عظما} عبداللہ بن خفیف **قلست** که شب اول که حسین را محبوس کردند
بیا میداد حسین را ندیدند جمله زندان بگشتند نیا فتند شب دوم نیزندان بودند
حسین شب سوم او را در زندان یافتند گفتند و شب کجا بودی گفت شب دلی
بحضرت حق بودم و شب دوم حق نزد من بود ازین سبب زندان هم غایب بود
اکتوا براسه حفظ شریعت باز آوردند **قلست** که چون حسین در بند بود هر روز
نهار کت نماز کرده گفتند میگوی که من حقم این نماز کت یعنی گفت ما میدانم
قدر ما **قلست** که کت شب در زندان سه صد تن محبوس بودند گفت ای زندانیان
اگر میخواهید شما را آزاد کنم گفت چگونه که تو خود زندانی گفت ما در بند شریعت رسولیم
و بزنجیر خداوند خود مقید هستیم اگر خواهم بیک شارت همه بندها بکشایم پس با کت
اشارت کرد همه بندها فرو ریخت زندانیان گفتند حالاً کجا برده که در زندان
اشارت دیگر کرد از دیوار در پیچ بایستادند گفت سر خویشم که میگفت تو می توانی
گفت ملا با خداوند خود مرستی که انگشتان آن موقوف بر سردار است ^{عبدالصبار}
چون محافظان زندان آمدند پرسیدند که دیگر زندانیان کجا هستند گفت خلاصم کردم
گفت تو چو اماندی گفت حق را با اعتبار است که خوشنودم آن سوار سردار

چون اینجور بخلیند رسید گفت از زنده ماندن این شخص تقدیرا خواهد بر فراست او
 یکشید یا چوب بزنی تا ازین سخن باز آید پس از زندان بیرون آوردند و در سیب چوب
 بهر چه بکرمیزد با او از هیچ می شنیدند که یا این منصور لا تخف هذا معراج الصالحین
 و بهر چه است از دست می شنیدند اما حق پس او را بردند تا بر در آویزند صد
 هزار خاق گرد آمده بود حسین چشم بر میگردد و میگفت حق حق اما الحق در دست
 در میان جمع بود نزدیک گرفت و گفت عشق چیست گفت امر فریبی و فریب
 و پس فرودانی که ان روش گشتند و بر روز دوم بسوختند و بر سوم بر باد داد یعنی عشق
 بسوختن در راه میرفت و با نیرده من بیگران بخرامید گفتند ترا میدن تو چرا
 گفت چراچ میروم چون بیزیدار شش نیست با لاطاق بر زدند و سه بر دار دادند
 بر نزد بان نهاد و برایش سوال کردند که چه گوی و حق ماکه مقرریم در حق منکران
 که سنگ خوانند از سخت گفت منکران ارد و صواب اگر سنگ اندازند شما را یک دانه
 از بهر آنکه شما را همین حسن خطی پیش نیست و ایشان از قوت توحید و صلابت است
 سنگ بر من خوانند از سخت این گفت و بالا سے نزد بان بر آمد درین آشنا
 شیخ شبلی در رسید و با از بلند گفت الم تنک عن الامالمین و گفت بالقصود
 حسین گفت که اینست که من میبوی و آنکه بلند تر است ترابان راه نیست پس هر کس
 بروی سنگ انداختن شروع کرد شبلی بمنابعت اهل شریعت گله انداخت
 علاج آه کرد شبلی گفت آخرا نهی سنگ ندا کنند آسے نگر دمی ز بدین گل که من
 انداختم چه جاسے آه است گفت ایشان نمیدانند معذرا اندر لو که محرم جاسے
 گل نوبجاسے سنگ است و سنگ دیگران چون گل پس شش قطع کردند
 خنده بگرد گفتند خنده تو از چیست گفت دست از نسبت آدم باز کردن است
 مردان باینکه دست صفات ما را بکلاه همت از تارک عرش در کنند قطع کنند
 پس با جاسے دسے بریدند بسم کرد و گفت پاسے دیگر دارم که سفر عالم یک گام
 میده اند که دسے هر دو دست خون آلوده بر روی ساعد پاسے خود مالید

گفت پس خون از من برقت دادم که بر دیم زده شده باشد همانند پندار دیگر زردی روم
 سبب ترس مرگ است خون بر دیم خود مالیدم تا سبخ کرد و گفتند ساعد را بخون لوقه
 ردن چه معنی دارد گفت که وضوی کتوم براس نماز عشق که کتوم عاشق لایحه و موی
 لا بالدم پس جنبه نایش کشیدند رستمی از خلق بر فاست بعضی میگفتند بعضی
 سنگ می انداختند پس خوانند که ریانش برنگفت چندان صبر کنید که مخنی کتوم روم
 بسوخته آسمان کرد و گفت آبی چندان ریخ که از براس تو بر من میدارند خردم
 نشان مکن و ایشان را بی نصیب مدار و اگر دست دیاس من بریدند در راه تو
 بریدند و اگر سرم از تن جدا می کنند در شب جلال تو می کنند پس گوش دینی دس
 از تن جدا کرد و مردمان سنگ روان کردند و آخر سخن حسین این سخن بود حسب الوا
 افراد الواحد حسب الواحد افراد الواحد و این آیه است یسجل بها الذین لا یؤمنون بها
 و الذین امنوا مشفقون منها و یحکون انه الحق و این آخر کلام بود پس زبانتی بریدند
 وقت شام فرمان خلیفه آمد که سرش از تن جدا کنید وقت سر بریدن یک خنده بر
 جان برد و گوشتضا بیابان رضا انداخت چون بر جوت حق پیوست از یک کت
 او خردش از ناحی می برآمد پس بند از بندش جدا کردند که سواس گردن و پشتش
 هیچ مانند چیمان اندگردن و پشت دس بانگ انا الحق می برآمد و زود تمام اعضایش
 بی خستند از آن ناگفته که انا الحق ظاهر بود و وقت قتل هم قطره کاز خون دمی زمین
 چکید انا الحق تحریر بگشت روز سیوم خاکش را در دریا انداختند چیمان بر سر آب
 و جمله انا الحق میخوردند نقلست که حسین علاج قبل از قتل مجاد خود فرمود بود که
 چون خاکش من بد جمله اندازند آب دریا جوش خواهد کرد و خوف آنست که بعد از فرود
 پس در آن حالت تو خرقه من پیش آب بری و بگویی که برکت این خرقه حسین تعول
 که بر نام خدا قتل شده است ساکن شود در چهارم آب دریا و طغیان آن آمد
 آبش تا دیوارهای شهر رسید خلق شهر را ویلا میکرد و خلیفه هیچ علاج آن نمیدانست
 که چه کند خادم چون دید که شهر غرق بود فحاشی کرد و خرقه حسین بر سر آب برود حسب

فرموده شیخ عمل نمود آب ساکن گشت و خاکستر شیخ جم که منور بر سر آب انا الحق میگفت سکوت دید و مردان خاکش را جمع کرده در قبر نهادند کسی را از اهل طریقت این قصه حاصل شده که حسین بن منصور طالق رحم را در شیخ عباس طوسی رحم میفرماید که بر فرزند قیامت حسین منصور را در عرصات قیامت بر حجر البسته خواهد آورد که اگر گشته بود از فایده سوزش عشق جایزه عرصات را بر هم زند لعلت که بعد از قتل حسین شیخ شبله او را در خواب دید گفت حق با تو چه کرد گفت مراد مرصم م مقصد صدق فرود آورد و اگر مرگم کرد گفت با قاتلان تو چه کرد و با کسی نیک بر تو ننگ انداختند گفت بر ایشان نیز رحمت کرد که برود و مغذ در بودند در شیخ شبله رحم میفرماید که چون حسین را بردار کرد و در لایب علیه اللغه در نظرش آمد گفت یک امانت تو گفتمی دیگر من توانا الحق گفتمی و من نایب مرصم بار آورد و ترا رحمت تعادت این چلیت گفت توانا از رحمت خود گفتمی و من انا الحق بر اسم حق گفتم و بوقت گفتن تو خود بمن و من حق بمن بودم تعادت همین است و بس تاریخ واقعه قتل حسین صاحب انجات الانس روز سه شنبه نسبت او چهارم ذیقعد سال سه صد و پنجاه و نهمی تحریر بنویساید و قول صاحب سفینه الاموالیا مطابق قول دلیر است صاحب نبر الواصلیین سه صد و هفت و پنجاه و نهمی فرموده واضح قول اول است و مدت عمر دس بود و هفت سال بود مشغولی از مولف حضرت صلح شاه با کمال است

از خبر الواصلیین
فایده بسیار حاصل
است بیکس که در
حقیقت با او بود
بوده که با او بی
نور و نور سال
سازان این
نقل آن
سنت
تاریخ
بی

یافت از حق با انا حق سال	نور حق بود در میان شد نور عین	فصل شمیر نام حق همچون حسین
انکه او فلانا انا حق گفته است +	حق همیدانند که او حق گفته است	از زبان او حق همانا شد
شمارین دار فابردار شد	سال وصل او عجب مثل فلق	شده عین روشن که حق کامل حق
سال وصل در جزا صدق و عین	گفت سر در صفا حق اهل دین	سال وصل آنشهر هر دو جهان
لفظ صدیق با نازت عیان	سال وصل او گوهر سفته ام	بس سکه سکه مقدس گفته ام
سال وصل فرودست صبح	سر در آمدی قطب الحق گو	سال وصلش قطب بن حق
طالب شد حق ناگردد عیان	سال وصلش از سر صدق صفا	شده صیقل شد با دی حق خا
سال وصل او که مغز است	طالب مجرب طلب در است	با نفهم در گوشش دل نرفت

<p>وصال زکاتل بن محمد گفت قطعه حسین ملاحظه منصور دوله</p>	<p>سحر سال ولادت شیخ دین اندرز دل امام المؤمنین که نورش تافت از همه تابان می شد ای سبانی آمد سال و مطلق</p>
<p>دگر از اهل حق قطب است</p>	<p>شیخ ابوالعباس بن عطا قدس سره</p>
<p>نام وی محمد بن احمد است و بغدادی است الاصل بود و نشان کرد و ابراهیم بارستا می بود یا سید الطایفه جنید صحبت داشت و در علمای عظام و مشایخ کرام سرفراز و ممتاز بود و در تفسیر بیست در معانی قرآن که از همه تفاسیر برجسته و افضل واقع شده و وفات و سه در ماه ذی قعدة سال هجرت هجرت و واقعه قتل و سه انیس که علی بن عباس وزیر خلیفه بغداد کسین بن منصور را بگشت از شیخ ابوالعباس پرسید که چه گوی از من حلاج که کلان الحق بر زبان آورد و سپاداش آن قتل شد و گفت تو خود فکر باری خود کن از آن پرواز و فرض مردمان که بدمه خود واری بده چه نزلت داری که از حال حسین حلاج پرسی و بریزین سخن برآفت و فرمود تا ندانم تا سه شیخ یکان یکان بکنند و در سر وی به خفا و کوفت تا که از مولف انصر و کیا ابوالعباس انصر انصاری ابوالعباس</p>	
<p>سال ششستون از خردتیم</p>	<p>اندلس بن ابی العباس شیخ ابوبکر رازی قدس سره</p>
<p>نام وی محمد بن ذکریاست و از بزرگان طائفه صوفیه بود و مرد متفوع و مجتهد امام از خوف خدا بگریست گویند که در مشایخ و در وقت و از وی کسی گریان تر نبود و هر مرید مبتدی که در یاد بدید از کثرت عبادت و گریه و بصبری و حرقت و اضطراب و بیخوابی و گشته و صاحب تفهات الانس میفرماید که در ابتدا حال شیخ بمگر رفت چند دنیا رفوح بوسه رسیده بود و آنرا بیرون که در میان دو سنگ دفن کرد و نشان بر آن نهاد و در یک بخدمت ابو عمر رهاچی رفت روزی از وی مسئله پرسید و گفت که اول برو دآن دنیا را که در میان دو سنگ دفن کرده باشد در جامه با دست خود صرف کن بعد از آن نزد من بیا ابوبکر رفت دو دنیا را صرف کرده باز بخدمت شیخ آمد و بفرموده اش رسی و وفات ان جامع الکرامات با اتفاق اهل فخر در سال سه صد و ده هجری است از مولف</p>	

شده جواز دنیا لغو در سبب	حضرت بود بکر از بی بل را	وصول او بکر محبوب حبیب
سنت هم موفی کا ای کبار	از ابد افاق ملوک کن رقم	هم جوان مسکین محبت بی نیا

شیخ ابو انیس حصری قدس سره پیر بود نهایت بزرگ و عابد و زاہد و متقی مردم در با ما نما بقدم تجرید کشتی و بار بار پایا پیا دہ بحالت تجرید زیارت مکہ منظره و کعبہ عالیہ شرف گشت و وفات دس در سال سہ صد و دہ ہجرت از مولف

شیخ ابو انیس خیر ہر دو جهان	انکہ انا اولیا بر د سبق	سال وصلش جواز خود ستم
گفت حالی بود قطب حق	شیخ ابو محمد جری قدس سره نام دس	

احمد بن محمد بن حسین است و بقولے حسین بن محمد و بقولے عبداللہ بن محی انا عالم خلفاے سید الطایفہ جنید است و بعد وفات شیخ جنید ابو محمد بر سجاد و شہیدیت قائم شد دس در فقہ و تصوف و اصول امام بود و با سهل شتری محبت داشت و نقلست کہ کیال در مکہ منظره مقام فرمود و پاس بادب نہ یاد از کر در زیارت بہ دیوار سخا و نہ خفت و وفات دس صاحب نجات لائس در سال سہ صد و دوازده و بقولے سہ صد و چہار دہ تحریر فرمودہ است و صاحب سفینۃ الاولیاء سہ و بارزہ و چہار دہ ارقام میفرماید صحیح است کہ در سال سہ صد و چہار دہ در جنگ قر اسط

بعد تر تشنگی جنت حق پوست از مولف	بو محمد شیخ پیر دیگر	ایافت از عا جو با حق العنا
بو محمد پیر تارخیش گویا	هم جوان زندہ سالک	هم جلیب کرم آمد سال
		نیز قطبایان بن بل لائل

شیخ بنان بن محمد جمال قدس سره اصل دس از واسط است و در مصر سکونت داشت صحبت دارا بر اہم خواص و از پیران شیخ ابو الحسن نورست جامع بود میان علوم ظاہری و باطنی و علوم تصوف و فقہ و حدیث و تفسیر و در کرامت و خوارق مقام اعلیٰ در تہ سعلی داشت و نقلست کہ حاکم مصر بر او بر و ویرایش نیز انداخت نیز او را بوسے میکرد دسے پس بعد چون بیرون او بردند پرسیدند کہ آنوقت پیشش نیز بودی در دل تو چہ میگذاشت گفت دقتے خوشتر از ان وقت بر من نگذاشت کہ امید داشتم کہ ازین دار خرن و طلال بقربایز و متما

بیرونند لیکن چنانکه پیشتر ما مریود و وفات در بی سال سید و شانزده هجرت از مولف
 شرف عالم جناب شیخ بیان ابو علی بر محبوب اسکندری ^{۱۸۷} | ابو سعید در سال هجرت از مولف
 گفتنا پیر محبوب اسکندری ^{۱۸۷} | شیخ محمد بن فضل قدس سره کثرت و کثرت
 ابو سعید است و اصلش از بلخ فرید شیخ احمد خضر دیر است اول در بلخ بود و در کتبت
 و خلق کثیر را مبدایت آورد و آخر مقصبان بگیناه او را از شهر بیرون کردند چون فرین
 رود بسو سے شهر کرد و اهل شهر را نفرین کرد خلق کثیر بود با لاک شد و بعد از آن
 بسو قدرت و قاضی آن شهر شد من بود غم مخ کرد و بنیشتا پور رسید و سخن
 در سماج در سال سه صد و نوزده هجری وفات یافت فرار گوهر بارش هم در کتبت از مولف
 چون محمد جناب بن الفضل ^{۱۸۷} | یافت با قرب حق کمال ^{۱۸۷} | یا حق گفت دل بر حلت او
 بسو نیز گفت محمد بن ^{۱۸۷} | شیخ ابوالحسن و راق قدس سره نام ^{۱۸۷} |
 محمد عبد اللہ بن سعید است از کبار شیخ و قدماے ایشان است و در عثمان میر است
 وفات دے در سال سه صد و نوزده هجرت قطعه از مولف
 ابوالحسن آن ربه بر دنیا و دین ^{۱۸۷} | در شایخ بود شمع ^{۱۸۷} | حق نمازی بن و سالت ^{۱۸۷} |
 نیز عبد اللہ ^{۱۸۷} | ابوالحسن ^{۱۸۷} | هم ز دل محبوب ^{۱۸۷} | رطلت شیخ دین پیر ^{۱۸۷} |
 شیخ ابوالحسن ^{۱۸۷} | در بلخ قدس سره اصل دے از بغداد است و در
 خلافت انرا بر سیم خواص یافته صاحب سماع و وجد بود چون سماع شنیدی از
 خود رفتے آخر در حالت سماع آتے کشید و جان بلا و وفات دے در
 سال سه صد و بیست هجرت از مولف ^{۱۸۷} | احسن الخلق ابوالحسن ^{۱۸۷} |
 رفت چون زنجبان ^{۱۸۷} | حلقش با دے کرم دان ^{۱۸۷} | ابونجمان ابوالحسن ^{۱۸۷} |
 خیر استاج قدس سره کثرت و نے ابوالحسن و نام محمد بن اسماعیل ^{۱۸۷} |
 دے از سامره و مسکن دے بغداد و مرید سری ^{۱۸۷} | سقلی دانا قران جنید استاد
 شیخ نوری دابن عطا و دیر است و برابر سیم خواص ^{۱۸۷} | شبلی هر دو در مجلس دے توبه کردند
 پس شبلی را بخدمت سید الطایف جنید فرستاد که او هم مرید سری ^{۱۸۷} | سقلی بود و در حضا

تعمات الامس یعنی بافنده بود و صاحب اشعار و سبب نام نعلنج
 انیست که در اوایل حال با خدا عهدیت که میوه خرابا که مرغوب ولایت هرگز نخورد در ذکر
 نفس در معالت سفر بر دست غائب شد و مقدار سبب برگشت و یک ازان
 بخورد با نوقت شخصی بر دست گذر کرد و گفت اسی خیر است که بزرگ بدست است
 که از کارگاه من بگنجی و او را خلاصه بود و موموم بنام خیر و هم مشکل مشکل خیر
 پس دست شیخ را گرفت و سقط میگفت حضرت خیر متعجب شد و دانست که این سزا
 جان بعضی عهد است که با خدا کردم ناچار همراه دست رفت و او کارخانه بافندگی
 داشت و چند غلامان دیگر هم در آنجا بافندگی میکردند و در آنجا بر دست رفت و گفت است
 نالایق از خواجهم خود دست گزیری و با او نقض عهد است کنی بنشین و جان که میگردد
 بکن شیخ پاست خود در کارگاه جولاگی نهاد و کرباس با حقن شروع کرد و خود را
 چنان یافت که گویا سالها سال کار بافندگی میکرد و تا چار ماه نزد دست همانند
 بر خاست و وضو کرد و در مسجد بنیاد و گفت خداوندان کرده خود تو بگردم در آن روز خویش
 یستیمان صبح شد و خواجهم غلام خود از جای دیگر یافت شیخ را از کارگاه خود بزار غزویان نزد
 زحمت که در آن روز خواجهم بنام نعلنج مشهور شد نقلت که خیر نعلنج گاه
 کار جولاگی کرد و دگاسه برب دجله رفتی و به عبادت حق مشغول شدی
 و ما بیان در یانزد و تقرب جنتند و برابر دست تخفهاست در یای آوردند
 روزی که پاسبان پیر پنهان میبافت پیر پنهان گفت که فردا براس تو فرود بیارم اگر ترا
 نیارم بگو هم فرمود که به جله بیدار از اتفاقا روز دیگر پیرین حاضر شد شیخ را نیافت
 انقدر و بدریا انداخت چون شیخ برب دجله رسید ما همی در یان آنقدر انجدمت شیخ
 حاضر آورد و حواله شیخ نمود ابو حسین با کی هم میفرماید که بوقت نزل نعلنج حاضر بودم و شام شیخ را
 بهوشی لاتی حال شد بعد از آن چشم بگشاید و بسوی دروازه خانه اشارت کرد و گفت عطا کرد
 ساعته تو حق کیند که من نماز گذارم اگر چه شما هم معمولی که جانم بستان من هم میگویم که نماز گذارم
 این بیان بر خاست و وضو کرد و نماز مشغول گشت و بعد از آن شیخ نهاد و در حق پیوست

وفات آن جامع الحکمت بقول صحابته علی بن ابي طالب علیه السلام در سال ۶۰ هجری

و یک تحریر فرموده از مولف محرم دل عجب می گردد	فیرساج خیر دین بی سال تزیین و حی دل تحصیل	لافت چون جهان سخن نویل
سخت زاهد محمد اسماعیل	الاصباح	فیرساج که نام آن گرامی
بر کس که شنیدست متع گشت	سرور بی سال حلیت او	فیرساج ابی الحسن که گفت

شیخ ابو بکر واسطی قدس سمره نام دس محمد بن موسی است و مشهور با بن فرغانه است از قدماست مشایخ واجل اصحاب میند و نوری است و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و اسرار توحید و علم اشارت و تصانیف و شیخ عبداللہ انصاری فرموده که از زبان حکیم بود و اسان آلف قدر توحید نظیر نیامده است از زبان ابو بکر واسطی وفات آن جامع الکرامات بقول صاحب طبقات سلمی در سال ۶۰ هجری و یک بعد از سال ۶۰ هجری و بقول صاحب طبقات الانسار در سال ۶۰ هجری و شازده قبل از سال ۶۰ هجری و صاحب محاسن الانسار سال وفات دس ۶۰ هجری و شیخ محمد بن عبداللہ اعلم بالصواب مولف سلمی

ابو بکر بود صادق صدوق	بیر زمانه غایب حق شیخ و شی	الغیتم بیال حلیت او قول
بو بکر واسطی و ابی بکر	قطعه تاریخ حسب قول صاحب محاسن الانسار	مختلف
خواجه اسطی پیه جهانگیر	اولی الاولیا زاهد ابو بکر	چو بیستم سال تزیین بر میلان
غلام بگو عابد ابو بکر	شیخ ابو بکر که نام دس محمد	بن علی جعفر است و اصل از بغداد و از مریدان سید الطائفة جنید بغدادی است

در همدا وصف موصوف و در زهد و تقویت معروف یگانه روزگار و از مشایخ کبار مجاز بود و سالها سال در حرم محترم ماند و خطاب پران بجمعه منجالب گشت و مقام در نماز گذرانی است و در دوازده هزار حتم قرآن بحالت طریقت کعبه نمود و تا سال در کعبه زیارت و ان نشسته عبادت کرد و درین سی سال هم پشت بزمین نماز و خواب نکرد شیخ ابو الحسن فرین یزدانی که یکبار در سفر حجاز بنی زاهد و اصل

با دو پیرو فرم فرزند بکنار خود نشاندیدم و با خود گفتم که من با دیر را
 بیاسے تو کل بے زاد در احوالے کردم از ان کنار حواض شخصیے با گل بر من زد
 که اسے ابو الحسن بانفس خود آنچنین حکایات بیوده مکن چون نگاه کردم ابو بکر
 کتابے دیدم و بخدا باز گشتم لقلست که ابو بکر کتابے میفرمود که مرا اندک
 غبارے در دل با امیر المؤمنین علی رض بود بجهت آنکه رسول صلعم فرموده است
 لانی اللہ علی و علی را بفتوت یاد کرد پس شرط فتوت آن بود که اگر چه سحایه بر
 دعوی خلافت باطل و دوسے بر حق کار برد و گذارشته تا چند ان خود نمائے صحابہ
 نبویے ریخته اندے شبی بخانه خود که در میان صفا و مرده داشتم بخدمت رسول
 را خواب دیدم با چهار یا یکبارم و مرا در کنار گرفت پس اشارتے کرد با ابو بکر
 او کیست گفتم قربانت شوم ابو بکر است با لجم اشارت کرد باز بقمان همچنان جواب
 میدادم با بیسویے علی المرتضیٰ کرم اللہ وجہہ اتارت فرمود من بسبب غباریکه
 با علی داشتم از خواب شرم کردم پس مصطفیٰ علیه الصلوٰۃ الملك اللہ علیہ را با علی
 المرتضیٰ برادری داد تا هر دو یکدیگر را در کنار گرفتیم و علی مرا فرمود که لانی اللہ علی
 لانی اللہ علی و الفتور بوقت جنگ با معاویه ظهور قول لانی اللہ علی و الفتور بود و ظهور
 تاثیر قول لانی اللہ علی بوقت امام حسن خلف رسید من گردید که دوسے با وجود
 حق خود فتوت کرد و خلافت بجای دیگر داشت بعد از ان رسول و اصحاب ثلثه شتر
 و علی مرا فرمود تا برو ما بوقیس برویم چنانچه با اتفاق با هم بر فیم و نظاره کبیر کردیم چون
 از خواب بیدار شدم و خود را بر کوه ابو قیس یافتیم در حالیکه ایستاده بودم و ذره از غبار
 که از جانب علی بر دل داشتم نبود لقلست که فرزندے پرے از باب نبی شداید
 در بابو بکر فرمود که اسے شیخ پر ابتمام ابراهیم میزدی که شخصیے بزرگ و دستار در اینجا
 نشسته در مجلس حدیث روایت میکند گفت از عبدالرحمن و عمر و زید ابو هریره و از
 پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام گفت اسے شیخ بزرگ استادی آوردی هر چه که ایشان
 در اینجا بایستاد میگویند من در اینجا بے استاد میشنوم گفتم از کسے شنوسے

گفت حدیثی فلبی عن ربی گفتم که این چه دلیل داری گفت
 دلیل آنست که تو حضرت خضر تحیر شد و گفت تا اینوقت میدانستم که خدایم از حج و سینه
 که من اورا شناختمه با شتم ام در ترا دیدم که تو مرا شناختی و من ترا نشناختمه بودم نقلت
 که روزی شیخ ابو بکر در نماز بود طراز سے درآمد و اگر کف مبارکش باز کرد و بیازار برود
 تا بفرود شد در حال پروردش خشک شدند باز آمد هنوز شیخ در نماز بود در دابر کف
 شیخ انداخت و نشست چون از نماز فارغ شد او بنالید گفت ترا چا افتاد که من ناله
 طراز حال داتو گفتم فرمود که مرا بردن و آوردن رواج نبرد دست بر آورد و گفت
 آئی اور داس من من باز آورد و تو دست باز گرفته و سے بوسے باز حاکم کن فی الحقیقه
 دست و سے نیک شد نقلت که شیخ ابو بکر اکثر حضرت شاه رسالت را در خواب میدید
 و سوالهای کرد و جوابها میبانت چنانچه یکبار پناه دیکر تهر در کتب رسول را در خواب دید
 وفات شیخ ابو بکر گمانے باتفاق اهل اخبار در سال سه صد و سبست و دو و چهلست
 و فرار از اوارش در کعبه معظمه است از مولف ^{ادامی صدر} که از دیدن ظاهر دنیا
 صورت شیخ همان گشت محمد بکر ^{بدر} است بنا بر حدیث ^{که} از خضر بر عیان گشت محمد بکر

شیخ ابراهیم بن داود وورنی قدس سره کتبت و سے ابو اسحاق
 از اجله مشایخ بنام است بذوالنون مصری و جنید و ابو عبد اللہ جلا محبت داشت
 و عمر طویل یافته نقلت که درویشی در بادیه میرفت نیرے قصد کرد چون نزدیک
 رسید و در و سے نگرست رو سے بر خاک نهاد و برفت در و نش در غم ماند
 چون در خود نگاه کرد پاره از خرقه خواجہ رقی بر جامه خود دید دست که شیر حرمت
 پاره آن خرقه بداشت وفات و سے باتفاق اهل سیر در سال سیصد و سبست
 و ششس چهلست و بعض اهل تواریخ در سال سیصد و سبست و پنج فرموده اند از مولف

چهارم ابراهیم بن داود رقی ^{۳۲۶} سفر ورید در جنت ردینا ^{۳۲۶} ابو داود وورنی سال تاریخ
 نسیال رحلت آن شاه دلا ^{۳۲۶} اگر کردید سال و صلت او ^{۳۲۶} از ابراهیم بن داود و سید
 شیخ ابوالحسن بن محمد مرین قدس سره نام و سے علی است از قده ما

مشایخ بغداد است با سید الطایفه و جنید و سہیل بن عبداللہ نستری محبت داشت
 و مجاہد مگر مضمون بود و واضح باد که از اولیای متقدمین فریقین و دانشمندان مدیون
 فریقین میزیست و فریق کبیر هم اگر چه از اہل بغداد است لیکن فرارش ہم در بغداد واقع شد
 و فریقین نیز یعنی ابو الحسن در مکه مظهر نفوست و این ہر دو فریقین پس خالی کہ یکدیگر بود
 لقلست کسب فریقین روزه در بایہ میرفت شیرے را بدید کہ بسوی وی می آید
 گفت **لقلست کسب فریقین** فی الحال شیر بر زمین بیفتاد و در باز چون شیخ بر سر گوی رسید
 گفت **لقلست کسب فریقین** شیر زندہ شد و راه خود پیش گرفت و فوات شیخ فریقین

در سال رسید و میت و بہشت ہجرت از مولف ابو الحسن آن فریقین عالم
 پیشوای جهان بصدق و ہجرت چون نیچوان بخت طرد بیال تاریخ آن مسلمان
 ابو الحسن مذکور شد فرما ہم نیچوان ابو الحسن فریقین **شیخ ابو علی لقف**

قدس سرہ نام دس محمد بن عبدالوہاب ارجلہ صاحب ابوالحسن فضلہ و در حدیث
 قضا است امام الوقت و غیر روزگار بود و در علم ظاہر و باطن کامل و در فتوے
 علوم تفسیر و حدیث بدلوے داشت و در دنیا پور علم شیخت برافراخت لقلست
 کہ شیخ ہم سایہ داشت کہ کبوتر بازی کردے روزے سنگ بر کبوتر انداخت بر
 پیشانی شیخ آمد و خون از پیشانی روان شد خادمین خواستند تا او را از اسرے
 رسانند شیخ منع فرمود و گفت کہ از فلان درخت خوبے باز کن و با بدہ و بگو کہ من
 بعد کبوتر کن را باین خوب براندہ سنگ نینداز و لقلست کہ شیخ روز در راہ میرفت
 جنازہ دید کہ مرد دیک زن او را برداشته میردند شیخ آن زن را خصت کرد
 و از یک جا جثت نہ بردوش خود برداد بر گورستان بر بھد نماز جنازہ دفن نمود و از ایشان تعضا
 حال میت کرد گفتند کہ این میت مخفی بود ہمسا یگانہ تعقیب داشتند و بر جنازہ دسے حاضر نشدند
 چون ما بر سر تن مردہ یکس زیادیم نمود برداشتم و چہارم زسنے از راہ ہجرت نمود
 شیخ در سہ چند از نزد خود با ایشان داد و خصت کرد ہمان شب نیچوان دید کہ
 سہیل با جامہ ہاسے ہشتی حاضر شد و ہشتم شد گفتند ای شیخ من ہمان ہستم

که امر و زبانه من برداشتی چون خلق مرا حقیر استند حق جل و علا مرا غرور کردند
و آنرا که جزاه مرا برداشتن بر ایشان هم بخشود و وفات شیخ در سال ۳۲۸ هجری قمری

دبشت جبریت از مولانا	محمد بوعلی بن عبداله اب	کامل شیخ کامل شیخ مسعود
بسال حلیت سر در رقم کرد	محمد بوعلی با دست محمود	وصالش نیز محبوب اکرم است
رقم هم خامه بجز حسن و شریف بود	شیخ ابو محمد مرقدش قدس سره قائم دس	

عبداللہ بن محمد نیشاپوریست و بغداد مستوطن بود از اجل خلفای شیخ ابو جعفر صداد
و اصحاب سید الطائفه جنید است سیاحت بسیار کرده نقلست که چون شیخ بکلمه پروردگرم
ماورسیاحت شد بر سال پانزده و سر بر نه هزار فرسنگ سفر کرد و در هزار شتر
زیاده روز متوقف نشد و میفرمود که سیزده سال متواتر حج کردم متوکل
چون نگاه کردم به برهواس نفس بودند گفتند که بچہ داشتی گفت روزی مادرم
مردی که سیوے آب از چاه بنیاب بر من گران آمد دانستم که آن همه حج با برنتابت
نفس بودند رویش گفت که در بغداد بودم دارا ده حج داشتم در دلم آمد که ابو محمد
مرقدش پانزده دیار نزد خود دارا اگر مرا بدید بغلین در کوه غریم کنم در همین خطه بودم
که کس دروازه من بگفت در باز کردم دیدم که ابو محمد بود و پانزده دنیا که نزد
خود داشت بمن داد و گفت پستان و مرا زنجیر مدار نقلست که ابو محمد
روز در محله از بغداد میرفت نشند بود از خانه آب نجواست دخترے با جمال
برین آمد و آب بوس داد چون بزوس نظر کرد شیفه معسن و جمال وی شد
آب بخورد و هاجنا بخشست تا خداوند خانہ بیامد بوسے گفت ایخواه از خانه تو
دخترے برآمد و آب بمن داد و دل من بر در صاحب خانہ شیخ افیتناخت گفت
او دختر من بود اگر رغبت کنی بتو دهم گفت قبول کردم پس صاحب خانہ مجلس عا
ترتیب داد و نکاح دخترے شیخ کرد نفرمود تا شیخ را بگریزید و خرقة از او بگشت و جامه های
تعمیر بیوتانند همچنان کردند چون شیخ بجلوت عود سے تشریف بردند شغول شد
چون ساسع بر آمد فریاد برداشت و گفت خرقة من بیاید و جامه های عود سے

از تن بر آورد و در خرقه خود پوشید و زن الطلاق داد و بیرون آمد پس سیدند که اینچنین
 حالت بود گفت بیهوشم تا اگر دند که بیک نظر که خلاف ماکردی خرقه فقر از تو بکشید بکم
 تا اگر یک نظر دیگر کنی لباس آشنای از تو بکش و وفات شیخ ابو یوسف در سال سه صد
 و بیست و هفت هجری است **ابو محمد شه زین زمان** آنکه در دوستان حق طاهر
 سال تالیف حلقش سرور **ابو محمد دس آفاق ست** **ابو یعقوب** از جوهر قدس

نام دس اسحاق ست و نام پدرش محمد از علمای مشایخ بود و با سید الطائفة
 جنید و عمر بن عثمان کی صحبت داشت و سالها در مکه منظره جا و رت کرد و در مدینه
 ابو یعقوب صوفی ست و وفات در سال سه صد و بیست و یک یا سه صد و بیست و دو
 هجری است

ش چو یعقوب جهان در خلد **سال و شش** در خرقه طلبا گفت مطلوب بن ابی اسحاق
 جم امام دس ابی یعقوب **شیخ ابوالحسن صانع دینوری قدس سره**

نام دس ابوعلی بن محمد بن مهیل ست از کبار مشایخ دینوری ست و در مصر
 سکونت داشت و در مدینه شیخ ابو جعفر صیدلانی و پیر شیخ ابوالحسن خرقانی دابو
 عثمان غزنی ست و مشا دینوری میفرماید که روزی در دینور دس دادم
 که نماز میکرد و ذکر کسب لبیب گرمی آفتاب بر سر دس بهوا ایستاده سایه انداخت

چون نگاه کردم ابوالحسن صانع بود از مولفین **شیخ عالمی ابوالحسن دینوری**
 یافت چون جهان بخلد **سال تالیف حلقش سرور** **ابوالحسن** تالیف تحب بیدان
 نیزه حق دلی حسن غوان **مهم رقم کن** حب دینور دس
 سن تو میل سال حلقش **شیخ ابوبکر بن طاهر** بکهر قدس سره

نام دس عبداللہ بن عارت طای ست از کبار مشایخ خیل و از اقران ابوبکر ست
 و با یوسف بن حسین صحبت داشت و وفات دس بقول صاحب نجات لاس

در سال سه صد و سی بیست از مولفین **چولمین** وارفا غم سفر کرد
 شہ دین عابد سعو دطاهر **ابو بوکر اهل بزم صائس** **ترجم کن** زاد محمود طاهر
شیخ عبداللہ منازل قدس سره یگانہ روزگار و محرم اسرار و متورع

و مشوکل و شیخ ملا شیباں از مریدان شیخ حمدون قصارست و در وقت دس
مجرذ تلو ز دس کسے بود لقلست کہ وقتے بوعے علی تھفے عینے گفت
عبداللہ بوعے گفت یا ابو علی مرگ لسا ختہ باش کہ از ان چارہ نیست بوعے گفت
تو سا ختہ باش عبداللہ دست زیر بالین کرد و بر زمین نهاد و گفت اینک من مردم
دسے الحال ببرد و قات دی باتفاق اہل خبر در سال سہ صد و نیک ہجرت از مولف

چو عبداللہ آن سپر منزل	از دنیا رفت سوی خلد والا	از عبداللہ بادی بندہ حق
شود تاریخ ترحیمش مہویلا	اگر سر در پے تاریخ وصلش	منازل واصل زمین بوجھت

شیخ ابراہیم بن شیبان کرمان شاہی قدس سرہ کہیت دسے
ابو اسحاق ست از قدماے مشایخ جبل و عظامے اصحاب ابو عبداللہ نخرے
و ابراہیم خواص بود لقلست کہ از عبداللہ منازل پرسیدند کہ چسے گوئی از شیخ ہم
شاہی گفت ابراہیم حجۃ اللہ علیہ الفقرا و الابرار و العالما و وفارستہ دسے

در سال سہ صد و کسے و ہشت ہجرت از مولف شیخ ابراہیم شاہی شاہ دین
شد چو از دنیا سوخت روزا | جست سر در سال چہلیس | گفت ابراہیم ہا دست تہمان

شیخ ابو علی مستوفی قدس سرہ کہ نام دسے حسن ابن علی بن موسیٰ
مرید ابو علی کا تب و ابو یعقوب موبسے ست دستولی دیکسے ست با فصلہ دہ فرنگ
از مرہ و تمیز سود کہ پیغمبر از خواب دیدم کہ فرمود یا علی دوست میداری در ویشان را
دوست بعصبت ایشان مایل ست گفتم بے یا رسول اللہ فرمود کہے خواہی کہ ترا بوجھت
در ویشان و کفایت تمام ایشان وکیل مامور کنم گفتم یا رسول اللہ بجز اعصمت کفایت
و دیانت مبادا کہ از من قباحتے بوقوع آید و منہوشوم فرمود کہ بشرط عصمت و کفایت
بس قبول کردم و انیکار تفویض بمن شد در ویشان مہر دسے بمن نہادند و اردو

خود بیباقتند و وفات دسے در سال سہ صد و چہل ہجرت از مولف

بو علی چون فتنہ ازین فنا	کہیت دل سالتس ز روی آقا	بو علی دانی دین مالک ہوا
ہم بگو مدی حسن ابن علی	شیخ ابو سعید اعرابے قدس سرہ نام دسے	

احمد بن محمد بصیرت بکه معظمه ساکن شهر و عالم بود و علوم فقه و حدیث و تفسیر و علوم باطن
 و تصانیف بسیار دارد و با بنیدر شبلی و عمر بن عثمان و ابوالحسن نورسی صحبت داشت
 و در سال ۴۷۰ هجری رحلت حق پیوست از مولف چونکه از لطف خدای عزوجل

از جهان غیبت آمد و بعد از آن در سال ۴۷۰ هجری رحلت حق پیوست از مولف چونکه از لطف خدای عزوجل

شیخ جعفر خدا قدس سره کثرت دس ابو محمد است مرید شبلی است و ارجح
 اصحاب بی الطایفه بنیدر شیخ شبلی او را بزرگ داشتی و بر مجلس تعریف وی
 فرمود که ای جعفر خدا بقرب از من نزد حق قریب است و شیخ بند را بن قدس سره
 فرموده است که مردی تمام حال ترا از جعفر خدا ندیده ام و نه الحقیق و بزرگ تر
 از شبلی است و فاتی شیخ جعفر با اتفاق اهل تواریخ در سال ۴۷۰ هجری رحلت

رحلت از مولف شیخ جعفر قطب دین فرخدا رحلت مثل کنج چون بزرگ
 نام آن سال ۴۷۰ هجری رحلت از مولف شیخ ابراهیم مومنی

صوفی الرقی قدس سره کثرت دس ابو محمد و اسحاق است از قدما

مشتاق بن قتیبه جامع علوم شریعت و طریقت و حقیقت و درع و تقوی مرید شیخ مسلم
 بنی بود و با ابو عبد الله خفیف و ابراهیم قضا صحبت داشت و میفرمود که چون
 در ابتدا حال اماده زیارت شیخ مسلم مغربی کردم بعد از مسافت در
 مسجدی رسیدم که شیخ مسلم در آنجا بامت مشغول بود و سوره الحمد را بخند
 جانها خواند و بعد از آن شدم و گفتم که شیخ من ضایع شد شب در آنجا بودم و در آنجا
 ایضا بشارت بر خاستم و خواستم تا بکناره فرات روم شیرس بر سر راه خفته بود
 بجز شدم که راه رفتن نبود دیدم که شیخ مسلم می آید چون شیرس را دیدم سر در قدم
 و سه نهاد او گوش شیر گرفت و مایه دگفت اسه گ خدا غرض
 شمارا گفتم که با معانان ما سخت بگیرد فی الحال شیر را خود پیش گرفت آنگاه
 مرا فرمود یا ابا اسحاق شمارا است کردن ظاهر مشغولید و از خلق می ترسید و ما است
 کردن باطن متوجه ایم و خلق از ما می ترسند و فاتی شیخ ابراهیم در سال ۴۷۰ هجری

و جہل و یک ہجرت از مولف مرشد خاص عام ابراہیم ابنیک در سننام ابراہیم

جست مرد و چو سال میلش گفت باقی امام ابراہیم شیخ ابوالقاسم حکیم

سمرقندی قدس سرہ نام دے اسحاق بن محمد بن اسماعیل است

بابو عبداللہ فلا و ابراہیم فقار ابوبکر و راق صحبت داشت و از عظامہ مشایخ

سمرقند بود مقام و کلام عالی داشت نقلت کہ روزی شیخ در مجلس

و غلط کلام می کرد یکی از بزرگان نبرایت دے آمد چون او را مشغول دید بجای

بر روی آب حوض نداشت و نماز آغاز کرد چون فراغ یافت ابوالقاسم روی

سبوسے دے کرد و گفت اسے برادر اینکار کہ تو کردہ بمن نمودی اینکار کہ تو کان

مامی کنند کار آنتست کہ در میان چندین شغل و ہجوم خلق دل با خدا داری و قیام

دے در سال صد و جہل و دو ہجرت از مولف ہادی ہمدی زمین ما

شیخ کون و مکان اباقام اسام عالم است حلت او اسم حکیم جہان اباقام

شیخ ابوالعاس سیار قدس سرہ نام دے قاسم بن قاسم بن ہمدی است دختر

زادہ احمد بن سیار است از عالم مشایخ اہل مرد و عالم علوم شریعت و عارف

مبارک و حقایق بسیار شیخ را دیدہ و صحبت با اندوختہ بود و وارادت بجد

شیخ ابوبکر واسطے داشت و اول کسیکہ در مرد و سخن حقایق گفت او بود

کہ پدر شیخ ابوالعباس بسیار مالدار بود چون وفات یافت از مال پدر میراث

بسیار یافت شیخ آن جملہ را بداد و یک تار موی گیسوی عبیر بوی حضرت

شاہ رسالت صلعم خرید کہ در حقیقے برکات موس مبارک سر و کانیات

اور اتوبہ داد و در مدینہ شیخ ابوبکر واسطے شد و بدینہ کمال رسید کہ امام طریقت

و فرقہ سیار پیسوب بولیت نقلت کہ روزی بدوکان بقالی رفتہ جو ز میوزید

بقال شاگردی گفت خور بسیار عمدہ از جو ز با چیدہ لہنج بدہ شیخ فرمود کہ برآ

بر یک خریدار کہ جو ز میوزید ہمین نصیحت پتا گردی کنی گفت نے صرف اینکار لب

و قر علم و شیختت گفت من علم خود تفاوت میان جو ز میوزید و جو ز گزفتن

ترک کرد و صاحب تذکره الاولیاء میفرماید که چون وفات ابو العباس نزد یک رسید
 و سعیت کرد که تا روزی حضرت پیغمبر که خرید کرده ام در دوان من نهد همچنان کردند
 امر و زگو پر نور است و در نماز است و طلق اهل حاجت در اینجا میروند و بقاصد خود را
 میرساند. ما که از اهل حاجت بر خاک گویم مستجاب میشوند و وفات
 شیخ و سال تصدیق و در و چهرت و بعضی اهل اخبار سال تصدیق و چهل روز نیز منظر نماید
 از موعود لقب

<p>ابو العباس مسلم سال و در بگذرید سال سال بگذرید سال سال</p>	<p>جناب شیخ ابو العباس سیما ابو العباس محمد بن خیرالن ابو العباس حنی بن حنی</p>	<p>خبر که همان حق گوی حق دا حلتش گو حلتش گو</p>
---	---	---

دست جواد است و اصل و س از قینات که از توابع مصر است و شیخ را یک دست بر
 دیگریست بنیل بانته دار فرد آن نفقه کرده و بر کس ظاهر نشد که بیک دست
 چگونه بنیل بیان و شیخ را بنیت هوانست بودا که بنیت نبردست و س می آمد که دست
 و خوارق بسیار از دست سر بر نیز دو صاحب نفحات الانس میفرماید که شخصی از شیخ
 پرسید که سبب دست بریدن شیخ چیست بگفت دست من کناره کرده بود بریده شد
 و اتفاق این بود که دست با خدا عهد کردم دست خود بچیزه که از زمین روید در آنم
 و نه خورم جز آنکه تو بمن برسانی دوازده روز بگذشت هیچ نیافتم نفس تنگی نمود نماز
 نفل ترک کردم چون دوازده روز دیگر برآمد طبابت دادا س نیست نیز نماند سنت هم
 ترک کردم من بعد دوازده روز دیگر گفتم تا قیامت هم نماند دیدم که فرض هم فوت میگردد
 بخدا پناه بردم دیدم که در بعضی چیزهای در از غیب پیدا شد بخوردم و شکر کردم پس از آن
 هر روز بوقت شب دو قرص از عیب بمن میدادند باز به ارا و عا اهل بی کرده نشکر الا
 روانه شدم تا بانا نکند رسیدیم روزه بکنار دریا نماز صبح میگذازدم پس من
 بر در خانه افتاد که بعضی میوه های و س شرح شد و بود و بعضی نیز در سبب
 بران افتاد و س در خشمیدم از خوشی آمد بعد از فراغ نماز پیروز از آن برگردم و قدر
 از آن در دیوان انداختم در باقی در دست من بود که عهد خدا بیا دمن آمده میوه

از دست دو یار خود برانداختم و متوجر شده بجای ششمین پسرین آنتا جمع
سواران و پیادگان که فردان دره زمان را می بستند و بعضی ملازمت ایشان یافته
نزد من آمدند گفتند بر خیر ما ششم پس مرا هم گرفته نزد امیر خود بردند امیر پرسید که تو
کسی گفتم بنده از بنندگان خدام پس روس بسوس دیگر بر زبان کرد و گفت
این را بشناسید ایشان گفتند که ما نمیدانیم گفت خوب بپرسیم که این بهتر است شما خود را
فدای او میکنند و میخواهید که بسلاست ماند پس حکم کرد که یک یک است و یک یک
پایه بکنان قطع کنید و چون حکم حاکم یک یک است و پای بکنان بریدند چون
من هم قطع شد ثوبت قطع پارسید روس بسوس آسمان کردم و گفتم لطف
دستگاه گناه کرده بود قطع شد پای مرا چه گناه که قطع شود ناگاه سوار من از
سواران امیر را شناخت و خود را بر زمین انداخت و گفت چه میکنید میخواهید که
آسمان بر زمین فرود آید و این فلان مرد صالح است که ناحق دست وی بریده شد
امیر چون شنید از اسپ خود را فرود انداخت و دست بریده مرا برداشت و پیوست
دست در پای من آورد است دعا عفو خطای خود نمود گفتم دست من
کرده بود بنزای خود رسید خطای تو هیچ نیست پس از شامت آن گناه
دست هم از دست دادم و دو قرص که شب از غیب بدست می آمدند بهم آورد
رفت حالا که رنیل میانم از غیب بدو میدهند و زنه ممکن نیست که بگردد است باخته
وفات شیخ در سال صد و هجده و سه چهل و سه است از مولف

حضرت بوخیر خرد و جهان	رفت زین لم یفرد من ین	گر میخواهی که در جلوه گر
سال مجلس بقول اهل زین	دا انام المؤمنین باوی خود	این زفر با قبل اهل یقین
بم زین محبوب را بنام بگو	بارخوان وصلش نام السلطن	شیخ ابو عمر و زجاجی
قدس سره نام و سه ابراهیم و بقول محمد بن ابراهیم و اصل وی از ایشان است		
و با سید الطائفة جنید ابو عثمان حیرری و ابو ابراهیم خواص صحبت داشته و با جیل سا		
در مجاورتی کعبه مخطبه مانند در قدرت از غایت ادب و زین حرم بول نکرده است		

ابوبو جعفر ^ع صاحب ^ع داشت در وقت خود قطب زمانه و یگانہ عصر بود و وفات
 دسے بسال رسد و پنجاہ دسہ ہجرت و شیخ ابو ذریعہ ^ع پیرے ویرا غسل داد و شیخ ابو علی
 کا تب ہم جهان سال تقریباً در متعالی پیوست **قطب از مولف**

ابو الحسن آن معنی اہل **سنا** ابو در چشم دو عالم نو **عین** سال تخلص بگو مندری فرید
 ہم بگو بر در کسوتی بو **اسین** شیخ **عبدالملک بن علی بن عبداللہ**
 بن عمر و گارز و قدس سرہ **کینت** دسے ابو عمر و اصل دسے
 از گارزون فارس است ہستاجاب ال عوات بود ہر چہ از خدا خواستہ بصول ^{نویس}
 صاحب تذکرہ الاولیاء فرمودہ کہ دسے از جملہ ابدالان بود و بہ ابدال صحبت داشت
 وفات دسے در سال رسد و پنجاہ ہجرت بر ذرہ شنبہ ^{سبت} و ششم ماہ ^{دی}

بو توغ آمدہ از مولف **ابو عبدالملک شیخ معظم** اکمل رہنہاے جملہ عالم
 رقم شد صدرین تاریخ **عیان شہریم محبوب مکرم** شیخ **علی بن بندر ابن**

حسین صوفی صیرفی قدس سرہ **کینت** دسے ابو الحسن و از بزرگان
 مشایخ نیشابور است و با سید الطائفہ جنید در دیم و سمنون و ابن عطا صحبت داشت
 بسیارے را از شیخ دیدہ بود و در حدیث و تفسیر و فقہ و منقہ و فقہ وقت بود و در مال

رسد و پنجاہ و نہ ہجرت حق پیوست از مولف **ابو در سر دو جهان** سر و فر **علما دین**
 تقداری اولیاء **علی** ^{تقی} سال تخلص بو **ساجد ابن** ہم رقم گشت از ظلم زبہ **علی صوفی**

شیخ ابو بکر دق قدس سرہ نام دسے محمد بن داؤد دمشقی است و بقوس ^{بے}
 و بنورے الاصل است اما بشام ساکن بود و مرید شیخ **دعق** کہ مرید ابو بکر **صوفی** ^{سید الطائفہ}
 جنید صحبت داشت و ابن جلا خود را بوے منسوب میکرد و در مجلس دسے بسیارے
 از مشایخ حاضر نمیدان **قلست** کہ وقتے شیخ در بادیہ بود گفت آئی میخوام کہ ترے
 از امر خویش برین آشکار کننے فی الحال فریے برد منکشف شد و **شیخ**
 در گریہ افتاد و بکہ از غایت نال و بکا جان باب شد گفت آئی بپوشش کہ طاعت کشف ^{کن}
 نزارم ہما وقت آن علوہ انوار از چشم دسے پوشیدہ شد و شیخ آرام گرفت و وفات

و سه در شام در سال سه صد و پنجاه و نوزده وقوع آمد و مدت عمر وی کیستست سال بود

ابوبکر چون در جهان تدریس **شیخ آن شیخ علی بن محمد** یکی مهربان دل آگاه و گو
دو باره ابوبکر با دس **شیخ سلیمان بن احمد طبرانی قدس سره**

بوقت خود در علم فقه و حدیث و تفسیر تالیفات داشت کتاب **مجموع کبیر** و **مجموع اوسط** و **مجموع صغیر**
و **دلائل النبوت** از تصانیف و است و در آن کتاب احادیث از هزار و ستاد و ست
کرده اند و وفات و سه در سال سه صد و شصت و چهارست از مولف

سلیمان ابن احمد شیخ دین **که علم از ذات پاک او بود** و صاحب **شرح نه تفسیر الکریم**

سلیمان بنده **شیخ ابوبکر مفید قدس سره** نام و محمد بن

احمد بن ابراهیم اصل و سه از جریز آباد است از عمده مشایخ و کاتبین دین جامع
علوم ظاهری و باطنی صاحب سید الطایفه جنید و ابویوسف بن حمین بود و عمر
در ازیافت شریف بود و مستقیم الحال و صاحب قال و اهل تصانیف و وفات
و سه بقول صاحب سید الاذلیا در سال سه صد و شصت و پنج و بقول صاحب نفحات الانس
و تذکره العاشقین در سال سه صد و شصت و چهارست از مولف

حضرت ابوبکر چون از دار بر **رفت از قرب خدا می جلالت** نور حق سالصال ابوبکر

هم امام اصغیان اهل جلال **ابن من سالک مفید گفته ام** پارسا کامل هم تبارخ سال
طالب کامل ابوبکر آمدست **سال وصال شیخ اهل کمال** شیخ اسماعیل بن شاپور

بن مجتهد بن احمد قدس سره جدا در بن **شیخ عبدالرحمن سلمی** بود
و در وقت خود قطب وقت و صاحب خوارق و کرامت با ابو عثمان صیری صحبت داشت
و سید الطایفه جنید را دیده بود و وفات و سه در سال سه صد و شصت و پنج و بیست

از مولف **آن فرزند عشق اسماعیل** رفت چون از دار دنیا در جهان

و صلوات سما عیسی ایله دین **و اصف حق اهل دل هم گویان** شیخ ابو عبداللہ تفری

قدس سره نام و سه محمد بن احمد المقرئ با یوسف بن حمین و ابو عبداللہ
خزار و مظفر کرمان شاهی در دیم و حیرت و ابن عطا صحبت داشت و پنجاه هزار دنیا

میلث پدیری لومی رسید بر رفق انفق کرده ملت بسیار در حرم که خواورت نمود و وفات
و سه در سال رسید و شصت و شش و بیست و یک دیگر سه صد شصت و شصت و شصت است از مولف

شیخ عبد الشامی بستیکار	خبر پدیر از دنیا بفرود سنین	میر حسن در سال پاک او
بابا شاد از راه دگر در لقمین	باریک یک عبد الله سعید	نیز خوانش در منزل من قطب

شیخ ابو عبد الله در دو بار سن عملیده الرحمته القدر الباری نام و سه احمد
بن عطا از خطا سه شایخ تمام است که بصورت که بر کناره دریا سه و جلد و اقصت
ساکن بود و خواهر براده ابو علی در دو بار است بزرگ بود و صعوبی و نه علم العاجم شریعت و
حدیث صورت و بیست و یک داشت نام مادرش فاطمه خواهر ابو علی در دو بار سه بود
تفاتی که در سه در بار دید پاسه شتر بردست سه آمد شایخ گفت جل الله
شتر پاسه برداشت بزبان شیخ گفت جل الله وفات سه در سال سه در
دشخت و نه چهر است و در فن مبارکش در صورت بر کناره دریا و اقصت است از مولف

چو زین دار فنا غم سفر کرد	بجنت رفت پیر در دو بار سه	شتر دین کن رقم و صلوات کن
عجب او با محبوب با سه	الیسا چون سفر در زین در سن	شیخ هالیا ه احمد بن عطا

گفت در دو سال تا شش خرد طالب عبد الله احمد بن عطا شیخ ابو سهل معلوک

قدس سره نام سه محمد بن سلیمان معلوک کے الفیقر و اصل سه از نیشاپور است
در شریعت و طریقت امام الوقت و یکانه روزگار بود و در شایخ روزگار بر ولایت
او متفق اللفظ بود ندید با بوی کج نشسته و رفتش در غلے مستغنی در افاق و ابو اسمن توبه شمس
و ابانم معانی نیشاپور سه صحبت داشت و بهماع شایق بود سماع شنید سه و جلد
فرمود سه از سه سه در باب حکم سماع سوال کرد فرمود که استحب لیل
الجمالیق و سماع لایل العلم و یکره لایل النفس العجوز و میفرمود که در تمام عمر خود دست
در جیب نکرده ام و گره بر پیش نه داده ام و بر در حلقه و در حلقه قفل قایم نکرده ام
وفات سه در سال سه صد و شصت و نسیان شست چه است در ماه ذیقعد و در هزار
یرالوارش در نیشاپور است از مولف جناب سهل معلوک کے ز عالم پد

<p>بجنت شرجوشل نامہ بابان بسر و گلف ہاتف دیگر عیب</p>	<p>گونا گوسے والا سہل و معلوک ولی الاولیاء ابن سلیمان</p>	<p>بیبال علت آن تباہ نشان شیخ ابراہیم بن بیت</p>
<p>قدس سمرہ گینت وے ابو اسحاق و از قدماے مشایخ بغداد و مسند و بیاید الطالیف صبیحہ صحبت داشت شیخ ابو عبدالرحمن سلمے میفرماید کہ بشیخ ابراہیم گفتم کہ از کون فرمود کہ کارے کنن کہ از ان پشیمان شوے و فوات شیخ در سال ۳۷۰ و تصب</p>		
<p>دختر بہرست از شو طمش دل گفت حق بین تن</p>	<p>رفت ابراہیم چون از غار بر نیز ابراہیم عابد پاک باز</p>	<p>روح او بر عرش خدا خاکا شیخ ابو بکر فرار کس</p>
<p>نام وے محمد بن احمد بن حمدون از عالم مشایخ نیشاپور است و با بوعلی سفی عبد منانل و ابو بکر شلمے و ابو بکر طاهر بھر سے در کوش صحبت داشت در شیخ محمود فرمود کہ اگر سن ابو بکر در اینیدیم صوفی سے بودم فیر شیخ محمود فرمود کہ وقتہ باب جمعی از دوستان بقصد حج روانہ شدم چون بہ نیشاپور رسیدم اصحاب من گفتند کہ درین ابو بکر فرما میاندا ما بزیرارت وے نہاید رفت کہ از تر گوید کہ بجمع و با مادر و پدر نخوش نشے بہ پیچیدم آخر خبر است وے رفتم و سلام از گفتم از کجای و کجا میردی گفتم از ہرات می آیم بہرست اللہ میردم گفت مادر و پدر دارے گفتم دارم گفت مادر و نرد مادر و پدر باش گفتم بہرست چون پیش ما این خود رفتم نقص از وہ با پس کردہ خواستم کہ با اصحاب خود بکہ روم بہا وقت بہ ہلاک بن عظیم گرفتار شدم ہمہ سے کہ از حیات خود نا امید شتم و بدان حال باز ہمایت شیخ سفیدم و دعائے شفای خواتم گفت اسے عمو عمدے شگنی و دعائے شفاے خواہی اگر عمدے شگنی ہلا تپ گرفتار سے شدی گفتم توبہ کردم و ہنوز از پیش شیخ شرف ترمیض یافتہ بودم کہ شفا یافتم و از آنجا باز پس بہرست والدین خود جانہ شدم و فوات شیخ در سال</p>		
<p>سہ صد و ہفتاد و ہجرت است از مولانا بند از دنیا بجلد آن بزدین</p>	<p>ابو صدیق جہان بو بکر موم دو شتم شاہ دین سال سال دگر ابو بکر مدی را بدین</p>	<p>شیخ ابو الحسن حصر می نام وے علی بن ابراہیم مصر است و چند سال گذ</p>

در خرقه فقر از دست شیخ ابوبکر شبله داشت و از پیروان مذہب امام احمد حنبل بود و در سخن گفتن و افتاے راز توحید مثلش کسی بلند سخن نبود و از مردان شیخ شبله احدی مثلش اسرار توحید بلند نگفت نقلست که شیخ احمد ابونصر که از خلفاے اعظم شیخ بود چون بکا معظم رسید اسرار توحید بر سر منبر آفا و بلند گفت پیران حرم از سر توحید برنجیدند و از خانہ خدا بیرون کردند شیخ ابوالحسن را نیز از روس کشف اینحال و در بان ارشاد کرد که چون احمد ابونصر سیاد را نگذارد که پیش من بیاید چون احمد نصر از کعبه رسید و برایش نگذاشت که بخدمت شیخ رود و چند روز بیرون خانقاہ نبرمانا له جان گاہ حاضر ماند تا روزیکہ شیخ بیرون آمد احمد ابونصر سر در پاے شیخ آورد و نیازمند نمود فرمود که بعضی آن سعادتی که در حرم محترم کردی و بے ادبانه پیش پیران حرم سخن گفتی حکمست که بروم روی و شہر طرموس بمانی و تا یکسال گذر بآرد چون گانے و شب بویز اینمانا گذاری و خواب نہ کنی تا دلہماے غریزان مرا قبول فرمایند احمد نصر جانوقت غم روم کرد و تا یکسال ہمہ روز شوک باسن کردی و تمام شب بویز اینمانا گذاردی من بعد بخدمت شیخ بجا آمد شیخ تا دوازده خانقاہ استقبال او کرد و در کتبش و گفت یا احمد انت ولدی و قرۃ العینی احمد از ان قبول بغایت خورسندت و غم کہ ستم نمود چون در حرم رسید پیران کعبہ ہمہ باستقبال دے درآمدند و بغزت تمام در حرم بزرند

وفات شیخ ابوالحسن در سال صد و ہفتاد و یک ہجری است از مولف

چون از جهان بہشت بزرگم غریز علی بوہمسین	وصانش کلی بادی عارف است
و ایضا از جہاں بصری البسین	ازین جہان جنت دار السلام
نیز بعد از ہمہ بادے امام	شیخ ابوالقاسم

نصیر آبادی قدس سرہ از کبار مشائخ و اعظم بزرگان صوفیہ ست نام و اکبر اسم بن محمد بن حمویہ د مولد و مقام سکنش نیشاپور و مردی ابوبکر شبله است جامع میان علوم ظاہر و باطن و علوم فقہ و حدیث و تفسیر و علم طریقت و حقیقت و معارف و بابو علی رد دباری و در نقوش بابو بکطاہری بھری صحبت داشت و در ادب و اخرا

مجاوریکہ مغلطہ شد و ہما سجا بحمت حق پر پوست داد و از نیشا پور پر رون کردہ ہو و مذلسب
 آنکہ چلران شوق و محبت دصرت بردے غالب ندرہ ہو و مکہ یک روز از ارسے
 بر میان بستہ گردا لشکراہ گران طواف میگرد گفتند اینچہ حالت سب گفت در کار خویش
 کالیوہ شدہ ام مقصود خود بکجہ بستم نیا فتم اکنون در اینجا جے جویم کہ بیایم بقلست
 کہ شیخ ابوالقاسم ہفتاد جے بر توکل گذاروہ ہو و یکروز بکیرفت در بازار اسکے گرسند
 و نشہ وضعیف یافت خواست کہ بوسے چیزے بخوراند اما ہسچ مذاشت تا واز داد
 کہ چہل جے بیک نان گندمین میفر دشم اگر کسے بد بد بخورد شخصے یک قرص نان
 بوسے دا و چہل جے بخورد و گواہ بردے بگرفت شیخ آن نان بگ خورد و درین
 اتنا شخصے پیدا آمد و نشہ سخت بردوش شیخ بزد و گفت کہ اسے احمق در دل خود تصور
 کتن کہ چہل جے یک گردہ نان بفر د ختم و آن نان بگ دادم کہ بدرت ہشت ہشت
 برد و از گندم بفر دخت و درین یک نان ازان دانہ ہا از ہر ہم پیش خواہند بود شیخ
 چون این بشنید از جمالت سر خود در کشید بقلست کہ وقتے شیخ جزیل رحمت عام
 داشت بسبب کثرت گرامے آفتاب و پیش ہوا پت سخت لاحق حال شیخ شد
 روزے شیخ بدان حالت تپ بر زمین افتادہ بود کہ مریدے برالین وسے آمد و
 اگر حاجتے داری من بفرما کہ حاضر کنم فرمود شربتے آب سرد آرزوے من ست آرزو
 آوندے در دست گرفت و ہر چند بکجست آب سرد نیافت ناچار تیر ما ند درین اتنا
 بارہ ابر در ہو ایدید آمد و ترالہ یا باریدن آغاز سخا و جملہ ترالہ ہا در پیش مسے جمع شد
 ہن شخص دانست کہ این کرامت شیخ ست در آوند پر کرد و پیش شیخ آورد شیخ گفت کہ این
 ترالہ از کجا آوردی وسے حال واقو بگفت گفت کہ نحو اہم خورد کہ بخورون این آب کہ
 از کرامت ست در نفس من عجبے پیدا یید املست کہ روزے شیخ بچس سبقت
 جوانے از در در آمد سخن شیخ در دل وسے اثر کرد و گرفت و آواز داد کہ تمام شد
 کار من انشاء اللہ تعالیٰ و سجا زہر سید و ما در خود گفت برو حال و عجبال براسے
 خبازہ من بیار کہ کار من باخر رسید این بگفت و جان سخی تسلیم کرد بقلست کہ

شیخ ابو عثمان مغربے در گورستان بقیع مدینہ گوری براسے خود کندیدہ بود بدن
 امید که اول بعد از فوت در آن گور دفن کنند شیخ ابو القاسم بوسے گفت که این
 گور که تو کندیدہ مراد دے دفن خواهند کرد و زار بنیثا پور ابو عثمان را این سخن ناگوار
 اتفاقاً عدلین ایام شیخ ابو عثمان را از آنجا اتفاق سفر بغداد افتاد و از بغداد بہ ہرات
 رسید و ہرات بنیثا پور آمد و در آنجا رحمت حق پیوست و در بنیثا پور دفن شد و
 در گور یکا اذیر براسے خود در مدینہ کندیدہ بود شیخ ابو القاسم دفن گردید و وفات
 شیخ بقول صاحب لغات اللانس و غنیۃ الاولیاء وغیرہ در سال ۳۷۰ ہجری و بمقتاد و دو
 ہجریست و این قول صحیح ترین اقوال است بقول ابی ایمنی کتاب مجلس الانبیا امام شیری
 اوقات ۲۰ در ماہ ربیع الاول سال ۳۷۰ ہجریست و ہفت ہجری بوقوع آمدہ ایرمولف

شیخ ابو القاسم که از انوار حق	گشت روشن در جہان بانند	سال وصلش بہت قاسم کنیا
ساک ہا ہی ابو القاسم خواہ	قطب دولت ہم از دل عیان	رحلت آن بادشاہ اہل جاہ
ایضا از زینا بچو شیخ ابو القاسم	سال تاریخ وصل او در خواہ	گو و حیدر مان ابو القاسم

زیر قاسم دے نایجابہ شیخ ابو بکر طوسی الحرفی رح نام دے
 علی بن احمد بن محمد طوسی بہت دلہبب کثرت عبادت و زہد و ورع و تقویٰ اورا
 طابیس اخرین خواندنتے و سالہا سال مجاور مکہ منظرہ بود شاگرد ابو الحسن
 مالکی بہت دہلہ براہیم کرمان شاہی صحبت داشت و نسبت خود بوسے در بہت حمی کرد
 وفات شیخ در سال ۳۷۰ ہجری و ہفتاد و دو چارستہ و قمر مبارک در مکہ منظرہ است ایرمولف

حضرت ابو بکر طوسی دے	اندر چو از ملک جہان جنان	قطب بانی بہت سال وصل او
زیر بکر سعیدت ایچوان	شیخ عبد الواحد بن علی سیارے قدس سرہ	

شاگرد و مرید و خواہر زادہ ابو العباس سیدری بہت و باعث توبہ دے آن بود
 کہ روزے دے صوفیان را دعوت کرد چون اسماع مشغول نبودند بکے از ان سنا
 در حالت وجد ہوا برآمد و ناپدید گشت کہ باز اورا کسے ندید و ظہور ایچھے جذبہ عشق لکھے
 حد دل دے پدید آمد و براسے خود را بر صوفیان وقف کرد و مال خود را کہیر براہ خدا

صرت کرد خلعت توکل وزهد تقویٰ بر قالب خود بسیار است و یکی از کاملین وفات دی در سال ۳۷۰ هجری بمصر بمقام شیخ محمد بن عبد الوہاب

عبد الوہاب	۳۷۰	وفات	۳۷۰
محمد بن عبد الوہاب	۳۷۰	وفات	۳۷۰
محمد بن عبد الوہاب	۳۷۰	وفات	۳۷۰

رح از عظمای مشایخ مصر است و اصل وی از برق کہ در مضامین خوارزم و در لغت و اشعار ماجیہ و علوم فقہ و حدیث و تفسیر امام است نقلت کہ وقتے شیخ برتے بیمار بود شربتے آب بوس آوردند بخورد و گفت کہ در خانہ خدا حادثہ افتاد است تا باصلاح نیام خبرے نخورم آخر تا سیزدہ روز پریے نخورد تا فرما کرد کفار قرامطہ در حرم افتادہ اند و قتی را بکشند و حادثہ عظیم بریاشد وفات

وے در سال ۳۷۰ هجری بمصر بمقام شیخ محمد بن عبد الوہاب

شیخ عبد اللہ بن محمد بن عبد الوہاب

یکدن قتی دیدیکر سید برقی مدعا
بن علی طوسی است و لقب وے فقیر در علوم شریعت و طریقت کامل و در ریاضات و مجاہدات نمانی نداشت و تصانیف بسیار دارد چنانچہ کتاب لمعہ کہ در علم تصوف آیتی است از تصانیف وایت و نسبت ارادتے شیخ ابو محمد نقش داشت نقلت کہ شیخ ابو نصر چون در بغداد رسید ماہ رمضان بود و در مسجد شونیزہ خلوت گرفت و امامت در دیشان بوسے توفیق گشت پس وے ہر روز در نماز تراویح پنج ختم قرآن کرد و خادم ہر شب قرآنے از جو جلو تخانہ شیخ برد وے چون روز عید اصحاب را امامت کرد و یاران ہمہ سے پارہ فرصت جوین در حجرہ وے موجود بافتند کہ احدے از ان تنازل فرمودہ بود نقلت کہ شبے چند اصحاب نجابت شیخ حاضر بودند و بسبب زمستان آتش افزونہ و سخن در توحید و معرفت رفت شیخ را وقت خوش بود برخواست و در آتش رفت و ہم بر آتش سجده کرد چون ہر روز

کیوں سے لے کر فوت ہوئی اور وفات کی تاریخ درجاً خود فرمود کہ ہر جبارہ کہ لوبو کرگ
 من پیش خاک من بگذرانند مغرب و چنانچہ تا حال رسم است کہ ہر شخص مسلم کہ فوت
 میشود جبارہ سے پیش قبر شیخ میگزارند بعد از ان بجاک میارند و وفات آن
 جامع الکلمات در سال ۳۷۰ صدر و مہتاب و ہفت و بقول دیگر تصد و مہتاب و ہفت
 و قول ثانی صح ترین اقوالست از مولف **شیخ زین العابدین** شیخ کبیر
 شیخ بولغیر بادے در ۳۷۰ سال سلطنت سراج اقطاب است **شیخ زین العابدین**
 شیخ بولغیر بادے بہا بولغیر **قطب بن قطب** است **شیخ زین العابدین**
 سن ۳۷۰ میل در سال سلطنت **شیخ ابو القاسم** سروری قدس سرہ
 نام سے جعفر بن احمد بن محمد است و متوطن نیشاپور بود و با بن عطاء محمد بن کور
 والہ علی رود باری صحبت داشت و مال بسیار از میراث یافت ہمہ بخیرت حضرت
 صوفیہ صرف نمود و چون از دنیا رفت سوسہ دلقی بر خود داشت و شاخ اقلیم سے
 فرود داند کہ چہا ضرور ابو القاسم رازی جمع بود یکے ہال با کمال صوری و منو
 دوم ہر ہر سوم مل با فرط ہیرم سخاوت و وفات شیخ در سال ۳۷۰ صدر و مہتاب و ہفت
بجلیت از مولف **زاید تنقی ابو القاسم** اہل جاہنچی ابو القاسم
 سال و صلتہ جو جہتم از دل خود گفت کامل سے ابو القاسم **شیخ ابو بکر کلا آبادی**
 قدس سرہ نام سے محمد بن ابراہیم بن یعقوب کلا آبادی بخارست و کتاب تعرف
 از تصانیف دلست و شاخ عظام فرمودہ اند کہ اگر تعرف بنودے نسوف دانستہ
 وفات سے در بخارا بر در جمعہ نوردم حاد سے الاول سال ۳۷۰ صدر ہشتا ہجرت
 چون ابو بکر بن ابراہیم **از جان در زید و حضرت تمام** **حکیم سلطان کو بکرا بدست**
 ہم کو بکرا محبوب نام **ذات یاق او سر ایا فقر بود** **فقرت سال صائت السلام**
شیخ ابو الخیر خلجی قدس سرہ نام سے اقبال دلقب سے طامس
 و کنیت سے ابو الخیر است رود سے در اوایل غلامی مشی بود کہ خواہ سے از
 مالداران جرجان بود چون خواہ شیخ طاعت و دوع و زہد در یافت سے

بجالت بندگی و سب بدید و پاره بوسه گفتم که پیر از من بخواه دی پنج پنج
روزه خواهم پیش سب الخ بسیار کرد گفتم اگر من خواهمی خلاصه بودی الله مرا
آزاد کنن خواهم گفت که چندین رسالت که ترا آزاد کرده ام و تحقیقت من بنده تو و تو خواهم
بودی پس خواهم خود را وداع کرد و بجزا رسید و بخدمت یک از مشایخ وقت
حاضر شد اتفاقاً آن شیخ مشرف بر مودت بود گفت یا ابوالخیر منتظر تو بودم بعد خود برگرد
بجایز برو که طماوس الحرمین لقب تو مقرر شده است پس ابوالخیر بحرم کعبه آمد و شفقت
بجا و درت حرمین کرد و هرگز گامی از یکس هیزه نخواست و شقیه سب بسیار کشید
و هرگاه که خواسته او را آواز میداد که شرم نمیداری باین رده که بر آن چنین است
پیش خلق رسوا نشوی و هرگاه که بر دهنه مقدس نبوی در آمدی و گفت السلام علیک
یا رسول التقلین جواب آمدی علیک السلام یا طماوس الحرمین و فات دے
بقول صاحب نفحات الانس در سال ۳۷۰ هجری قمری و بقول صاحب اخبار

الا دیالیا سال ۳۷۰ هجری قمری است از مولف شیخ حبیبی تواج اقبال سپرد

مصدر تحقیق نظر اجلاجل بود	سال مجلس حبیبی یکم بود	نیز مقبول جهان اقبال بود
---------------------------	------------------------	--------------------------

الضمان پوزین در شام مکه	جناب شیخ حبیبی بر اقبال	بومصل ابونجون طماوس حرمین
-------------------------	-------------------------	---------------------------

رقم کتب زیر سر در میر اقبال	۳۸۰۰	شیخ ابراهیم مسومجی قدس سره کتبت دے
-----------------------------	------	------------------------------------

ابوعلی است و از اجله مشایخ متقدمین بنجاد بود و با شیخ سمری سقلمت صحبت داشت
و در نفحات الانس مذکور است که دے با یک پیر بن بے رد اولغلمن در کوه و زا دراه
در هر سال از زبورا بفرج شرف بردے و در تمام راه بنجاد تا که عظیمه بوسے میبے

گذرانیدے و شیخ تناول نہ کردے و فات دے در ماه شعبان سال ۳۷۰ هجری قمری

صاحب حال و قال ابراهیم	سرور زرسال تحلیس	گفت اهل کمال ابراهیم
------------------------	------------------	----------------------

شیخ ابوالحسین بن سمعون قدس سره نام دے محمد بن احمد بن اسماعیل	بن سمعون است و در مشایخ بخطاب ناطق مخاطب بود و با بن سمعون است
---	--

ازا فاطمہ شاخ بغداد و صاحب شیخ شبلہ بولفست کہ روز سے شیخ و غلامی گفت
 شخصہ در ویش پایہ مہربان شد تہ بود بخواب رفت شیخ ہم از سخن کردن با استاد
 تا دقتیکہ در ویش بیدار شد بوسے فرمود کہ رسول بخواب دیدی گفت آری گفت
 من بچہ بہ خواب تو از سخن کردن باز استاد م تا خواب را بر تو نشود انم و باج و
 عزیز تو نشوم و ولادت شیخ ابن سمون در سال صد و وفات بروز جو پیر
 ذیقعدہ یادی الجہ سال صد و ثتاد و شش ہجرت و بعد وفات ویرا بسے
 من الاسباب در خانہ دے دفین کردند بعد سی و نہ سال خواستند کہ گویستیان
 نقل کنند چون نعش مبارکش بر آرد زندگن در جسم همچنان تازه بود کہ گویا تین
 وفات کردہ ست و کفن نو پو شامہ اند قطع از مولف

جناب شیخ سمون ابو سعید	ابن ہادی و داماد	اکرم سال تولد تین عثمان شد
دل سرور ہجرت اظہار مؤثر	بگو سمون نالوق سال میلش	نجان تہا حاجی ابن سمون
درک ناطق ولی سستو پیداست	ز دل شاہ کھلا گردید بر دن	وصال شاہک حق الحقیق

و اگر اجدد التہ سمون شیخ ابوطالب محمد بن علی بن عطیہ الحار
 الملکی قدس سرہ مولد و منشا دے کہ منظر ہست مرید شیخ عارف ابو الحسن
 محمد بن ابے عبدالقادر محمد بن سالم البصریست و شیخ ابو الحسن مرید پیر خود ابو عبد اللہ
 بن احمد بن سالم فاحمد سالم مرید پیر خود ابو عبد اللہ ستریست و شیخ ابوطالب صاحب
 کتاب توفہ القلوب است کہ در طریقت مجمع امر الہی است و شاخ طریقت سید نمایند
 کہ در اسلام مثلین کتاب کہ جامع رنوطر لقیق باشد تصنیف شدہ و وفات
 دے بقول صاحب نعمات الانس در سال صد و ہشتاد و شش و حسب وہ
 صاحب مخزن الامرار در سال صد و ہشتاد و ہفت ہجرت از مولف

شیخ ابوطالب مطلوب حق	پیر کے تقدیر و متقی	مرد طالب بل دین شد و صلاد
سید عیان مہربان طالب	بار دیگر شد عیان نارنجاد	طالب نام محمد بن علی
شیخ ابو بکر سوہی قدس سرہ نام دے محمد بن ابراہیم الصواسوی		

و در شام متوطن بود و نسبت ارادت بشیخ عمود احمد کوتانی که در شهر برید سکونت داشت
 درست کرده و صاحب نفحات الانس میفرماید که شبی شیخ ابو بکر سماع می شنید مطرب
 این قول میخواند القوم اخوان الصدق منهم نسبت ایمن الودت لوجود لبه
 شیخ و اهل مجلس در درجا آمدند و مطرب هم از هوش برفت و بر سجاده شیخ تعظیم کرد و شیخ فرمود
 که مطرب ای همین حال در بوریاس که بروی منی کرده است بچیده در گوشه بنشین و بچین
 چون صبح شد مطرب هوش آمد و خود را در بوریاس بچیده دید با گم بر آورده که اس
 مسلمانان از بهر خدا آنچه حالت است شخصی مطرب را از بوریاس بر آورده چون بروی
 شیخ آمد بر این خود شکست و نوبه کرد و در معیت او نشیند و یکی از اصحاب شیخ شد و بعد از شیخ
 بر سجاده مشیخت نشست و نام آن مطرب بقول شیخ عبداللہ انصاری محمد طبرانی بود و قاضی
 شیخ ابو بکر سوسی در سال صد و هشتاد و شش **تاریخ مولف**

پیر سوسی که بود شیخ جهان	دانش با ذکر و کرامات
تاریخ بکر با دس سوسی	از بعد از وفات شیخ ابو بکر سوسی یکسال یعنی سال صد و

هشتاد و هفت باه شعبان سلطان امیر طبر الدین سلجوقی با شاه غزنوی بعد سلطنت
 بست سال و عمر پنجاه و شش سال در غزنین وفات یافت مختصر احوال این شاه
 از روس تواریخ اینست که سلجوقی شخصی ترکی از امر ازاده ملک ایران بود و جو
 برب حیا در آن زمانه گرفتار چو فلک شد سلجوقی با شاه او را خرید نمود و بخدی مات
 در فرار می داد و بوقتی که اسحاق بن البنگین فوت شد احدی از درباران مملکت بهر نبود
 از نیم سلجوقی نکاح خود با دختر البنگین کرده قدم بر تخت سلطنت نهاد و هم پهل اول
 جلوس پهنه درستان حمل آمد و در براه جیپال براه لاهور مقام نموده و بر ملتان سحر
 و عیانت بسیار عیب لشکر لغزیکر و سینه و بر تپتانی که خود را به لاهور حازم
 که متعلقه غزنین گردید و براه عقید پنجه اهل سلام شد و ادای خراج منظور کرد و پنجاه
 مدعب بوقوع آمد و دیگر براه های هند که با داد را به جیپال از قنوج واج میر و غیره آمد
 از رعیت خورده پس پانصد خراج جیپال طبع اسلام شده خراج سلطانی

بند خود قبول نمود و امرالین سبکتگین التبت سال بقام استقلال سلطنت کرده
را سی ملک بغات ابو العباس فضل بن احمد وزیر با تدبیر و شرف عظم این بادشاه بواسطه

وقت از دنیا برد و خلیفه بن ^{۲۸۸} امامالین بادشاه اهل جا ^{۲۸۸} اشد عیان فرزندانه طمش
مشت بیایه سید بادشاه ^{۲۸۸} والی لغت تاریخ وصال ^{۲۸۸} اردل سردیصد افسوس و آه

شیخ ابوالقاسم دیوبوری و اعظم نام دے عبدالصمد بن عمر بن سحاق
بر فقه و عایت ذریه در شرح و مجاہدہ نفس و صدق و صفا امام وقت بود و قوت معاش

ارکوفتن او و عیسا ان پیدایکدوفات دے بر فرسہ شنبه است و چهارم
ماه دے الج سال میدونود و هفت هجری بوقوع آمده و فرایر انوار شریف

مرقد مطهر شیخ احمد جبل است از مولف ^{۲۹۴} شیخ ابوالقاسم خوار عالم برست
سال وصال آن شه کون مکان ^{۲۹۴} هست محبوب مان عبدالصمد ^{۲۹۴} ابوالقاسم دے عالی بدان

بر بابال اشغال آنجناب ^{۲۹۴} مهدی محبوب میوری بخوان ^{۲۹۴} خواجه یحیی بن عمار
شیبالی قدس سره ^{۲۹۴} ارا عالم مشایخ بهرات بود و صحبت عبداللہ بن حنیف

رسیده و اول کسیکه علم تصوف در رسوم دین و اتباع سنت بهرات آورد و او بود
قاضی ابو عمر بسطامے چون بهرات آمد در مجلس خواجہ یحیی حاضر گشت چون مجلس تمام

گفت از مشرق تا مغرب بگردیدم آخر زمین تر و تازه بهرات یافتم و وفات دے
در سال چارصد و دویست است از مولف ^{۲۹۴} سلمه رفت ترین عالم چو یحیی زندہ دل

عقل بهر سل نفل آنجناب ^{۲۹۴} گفت عابد نامور یحیی بگوا ^{۲۹۴} نیز یحیی قطب ربانی بخوان
شیخ ابو علی دقاق قدس سره ^{۲۹۴} امام دے حسن بن دقاق است امام شیخ

دقت بود در ریاضت و توکل و بکراست آیتی و نسبت ارادت بخدمت شیخ ابوالقاسم
نصیر آبادی داشت و سوائے آن بسیار مشایخ را دیده بود و خدمتہا کرده و او را شیخ
نومذکر گفتدے از خاتم در دو ذوق و شوق و ذکر بود در ہمہ عمر خود پشت بر زمین نہاد
بہر سال بہاے دیگر رفتے و بیشتر دیگر مقام کردے و باز برآمدے طالبو القاسم ^{۲۹۴}
واما دے بود در مدوے کہ کتابے در مجالس دے جمع آورده است و شیخ ^{۲۹۴}

علی محمد دوم جویری لاهوری در کشف الجویب موده کرده که در سے شخصه در مجلس و می از آمدند
 تا از منی توکل پرسد شیخ در آنوقت دستا بطریکی بر سر شوت دل و سه بدان دستار
 مایل شد پرسید آیا نام منی توکل چیست فرمود توکل آنست که طبع از دستا مردان
 کوتاه کنی این بگفت و دستا را سر بر آورد و بسوسه و سه انداخت لعلت
 که دقتی جامه نداشت و بر منزه بود و بخانقاه عبدالقدیر عمر فرود آمد شخصه ویرایشنا
 پس خلق برو جمع شدند و بزرگان شفا که دندنا و عطف گوید شیخ بر منزه برآمد اول
 بجانب است شاکر کرد و گفت المدکبر باز بجا چپا شاکر کرد و گفت المدخیر و البقی پس وی بقبله کرد و گفت
 رضوان اللہ من اللہ احوال عجب پیدا شد و خلق بیکبار بهم برآمدند و غریب
 بر خاست و چندان اهل دل جان بحق سپردند و در همان مشغله از منزه برآمد و دست
 هر چند چسبند نیا فند لعلت که در آخر عمر چندان در دل حق منزل شیخ پدید آمد
 که هر آخر روز بر بام خانه که حالانزدیک فرار و لیت فانرا بیت الفتوح نام کرده اند
 بر آید و در دس بسوسه آفتاب کرده و گفته اس سرگردان بادیه
 ملکیت امر در چون بودی و چون گذرانیدی و سپنج جاے بر اندوه کین دل
 تانفے و سپنج جاے از زیر و زبر شدگان این فاقه هم میرے یانفے ازین طبر
 از سخنان بسیار بگفته تا آفتاب فرورفته و فوات دس در ماه و یقیند سنج
 و پنج هجری است از مولف رفت چون زبجان بجلد بر شیخ دقاق عاشق مشتاق
 هست تاریخ حلت آن شاه از ایدرین ابو علی دقاق از سر در بال چلیش
 گفت دقاق شمه آفاق شیخ عبداللہ الرحمان سلمی قدس مسره
 نام دس محمد بن حسین بن محمد بن موسی سلمی است صاحب تفسیر حقایق و
 طبقات مشایخ است و سوسه ازین دو کتاب دیگر تصانیف وی هم بسیار
 که قریب بعد کتاب رسیده بودند مرید خلیفه شیخ ابوالقاسم نعیر آبادی است و
 ابوالقاسم مرید شیخ بنبل بود شیخ ابوسعید ابوالخیر بود و فوات شیخ ابوالفضل بود
 بصحبت دس رسیده تکمیل یافت و خرقه خلافت پوشید و فوات شیخ در ماه

سال چہار صد و دوازده ہجرت از مولف	تبت چون آخرفردوس بن
از جهان سلی محمد بن حسین	ہم بخوان سلی محمد بن حسین
شیخ ابو سعید بابینی قدس سرہ نام سے حسن و بقول احمد بن محمد بن ہشام	ہر جنفست و اصل از بابین فان موضع است از توابع بر اعادہ بود معلوم فقہ و حدیث و تفسیر و علوم طریقت و حقیقت و اکناف عالم را میر نموده و صحبت بسیار از مشایخ سید
وفات سے در سال چہار صد و دوازده ہجرت و بعضی اہل اخبار سال قات	د سے چہار صد و دوازده ہجرت زمرہ موجودہ انداز مولف
سال تاریخ آن شہ دیے	تبت چون ابو سعید از عالم
شیخ ابو الحسن بن جہضم جدانی قدس سرہ نام سے ابو علی بن	بن حسین بن جہضم جدانی ست بزرگ بود در شیخ طریقت شاگرد شیخ کوکب و جعفر خلد و امام دیرم مہترم بود و در کتاب دست معتبر مسی بہ بیہ اللہ سرار در ذکر حکایات و احوال و مقامات طائفہ صوفیہ و سوائے بیہ اللہ صنف سے کتابے دیگر ہم در ذکر است و خوارق حضرت غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی مصنفہ
شیخ شہاب الدین سہروردی مشہورست	وفات شیخ ابو حسین در سال چہار صد
و چہارہ ہجرت از مولف	بو حسین آن شیخ محبوب خدا بود در حقیقت چہان چون نوروز
سال تخلص عبارت از خرد	بو علی محبوب جدانی حسین حضرت شیخ ابو عبد اللہ
طمانی قدس سرہ نام سے محمد بن فضل بن طمانی السیوفی اندلسی حرید شیخ	موسی بن عمران میرنی ست عالم علو و ظاہر و باطن و موصوف بصفات زہد و تقوی
دو آخرا بنیاد و بحالت نابینائی ہم کرامت و فراست بسیار از د سے ہر بریزد	و در ہر کاماز بنیادان گوے بفت بردے و ہر یہ از زبان حق ترجمان فرمودے
مان شدے وفات سے در سال چہار صد و شانزده ہجرت از مولف	چو رحلت کرد زمین نیامی قات
اہل اہل حسن عبداللہ طمانی	جناب شاہ عالیجاہ طمانی
شیخ ابو عبد اللہ داستانی قدس سرہ نام سے محمد	او صالحش اہل دین اہل تقی طمانی

بن علی دستان‌نی است و لقب شیخ المشایخ دارد و نسبت ارادت و سبب بستره واسطه شیخ
 عمر بسطامی برادرزاده و خلیفه شیخ ابانیرید بسطامی میرزا از اقران شیخ ابوالحسن
 خرقانی است عالم بود و علوم ظاهر و باطن کلاسه شیرین و بیاضی کافی داشت و
 صاحب کشف المحجوب میفرماید که من از شیخ سمیله که یکی از اصحاب و سبب بستره
 کرد فتنه در بسطام ملخ بنیشار آمد به کشت زار و اشجار آن نواح از انبوه ملخ سیاه کشتند
 و مردم بجزوش آمدند و ملخ را دفع میگرداند و ممکن نبود شیخ از من پرسید که این چه نموست
 احوال ملخ بعضی شیخ رسانیدم بر طایفه و بر پیام برآمد و در سبب سوسه آسمان کرد
 فی الحال هم ملخ از زمین برخواست و تا یک ساعت هیچ نماد و هیچکس نقصان بهم
 بوقوع نیامد و وفات شیخ در ماه جب سال چهارصد و شانزده و بقولے چارصد

و منقده جماعت از ملخ	اند چو از دنیا بفرودس برین	شیخ حق اکا محمد بن علی
یا حق محمود سانشان نیز	یاد می عبداللہ محمد بن علی	شیخ ابو منصور اصفهانی

قدس اللہ سرهم شیخ اصفهانی نهایت بزرگ و امام عالم علوم صوری و فنی و
 واقف و قایق و تقایق بود و مذہب جنید داشت و در پیش احمد کوفی بود و از یاد
 باو صحبت داشت و وفات و سال چارصد و تیرده هجرت از مولف

رفت چون زین هر د خلد برین	انشاه بو منصور منصور جهان	سال تریلیس قم شاد مسلم
زیده کامل امام اصفهان	هم بخوان سرور ابو منصور پاک	سال وصل آن شمع کون کان

مسعود غازی شهید قدس اللہ سره الغریز از سادات عظام علویت
 و نسب او بحضرت محمد حنفیه بن علی المرتضی کرم اللہ وجہه فیہم ائمتہ السلام و والد ماجدش
 میرزا ابو بن عطاء اللہ علومیست و نام والده ماجده و سبب تریلیس خواهر سلطان محمود
 سلطنتین غزنوی بود در اسم مبارکش میر مسعود است و در نوامی دلی او را پیر پیایم و در
 دیار خراسان جب سالار و در بعضی جاها میان خازس و باسے میان و بالاک
 اہلبلا پیر نیز گویند و لقب مبارکش سلطان الشہید و سید الشہید است و اکثر باب
 امیرت متفق شده اند که بعد از شهادت میر مسعود هر که در مالک ہندوستان بہمان

خانیزینو و تباعت او مامور میگردد و دی معاصر خواجہ محمد چشتی و ابو یوسف چشتی است
 در بعضی گویند که دس معاصر خواجہ بزرگ معین الدین حسن بنجرست و خادم دست
 لیکن این سخن غلط از وضع نیست و در کتاب مرآة سکندری آورده که حقیقاً
 میر مسعود را ولی مادر زاد پیدا کرد که با وجود شغل ظاهری از شغل باطنی هم غافل نبود
 و صاحب معراج الولاایت تحریر مینماید که چون مظفر خان حاکم ہزار جوادت روزگار
 پریشانی کشید در قلعہ اجیر قرار گرفتہ بود و زمینداران ہندوستان میخواستند کہ مظفر خان
 را از اسباب اسلحہ کنند بنا بر آن دس نجیست حضرت سلطان محمود غزنوی نوشتہ
 استدعاے استمداد کرد و سلطان محمود تبارخ نیم ماہ ذی الحجہ سنہ صدی و اربعایست
 میرساہو سپہ سالار علوی را با لشکری آراستہ از قندہار بکعبت امداد مظفر خان تعیین کرد
 و میرساہو چون در اجیر رسید با اتفاق مظفر خان بحرب اہل عناد پرداخت و غالب
 بسیار ملک از لواجی اجیر مسخر ساخت و چند سہ در اجیر سکونت در زید دین
 زوہ خود را از غرنے و اجیر طلب داشت و حضرت میر مسعود غازی بعد رسیدن والدہ
 خود در اجیر تبارخ بست و یک ماہ رجب المرجب در سن چہار صد و پنج از بطن عفت میر
 بوجود آمدہ چون بسن شہور رسیدہ بمکالات ظاہری و باطنی کامل شد و چون سلطان
 در سنہ چار صد و ہفت بجانب قنوج متوجہ گشت اول در وامن کوہ کشمیر رسید و قلعہ
 کل چند را مفتوح ساخت و در کاہلر گماشتہ خود گماشتہ با جمعیت ہمراہی بجانب
 خراسان معاودت نمود و بعد از آن زمینداران کوہ کشمیر محافظان قلعہ کاہلر قتل نمودند
 لهذا سلطان محمود حضرت میرساہو حلوے را از اجیر لغز نمودہ بکومت کاہلر مقرر ساخت
 و آن ملک را بطریق جاگیر انعام بمیرساہو عطا کرد و میرساہو از اجیر شریف بردہ در کاہلر
 توطن گرفت و بعد چند سہ چون بلطغان محمود لشکر اسلام بجانب سومنات کشیدہ
 آن زمان میر مسعود غازی ہم جوان فوجا ستہ بود میرساہو او را با چند ہزار سوار تجار
 و کراہی خدمت سلطان محمود فرستاد و دس نجیست سلطان حاضر شدہ خدمت
 شایان بہا آورد و بوقیقل سلطان بعد فتح سومنات معاودت نمود و بہت معبد

صومنا تراکزنگ تراشیده بودند همراه خود برد و در مسجد غزنین انداخت میرمسعود
 هم بهرامی سلطان در غزنین تشریف برد در سولان مشرکان سهندیش خواجہ حسن ہمند
 وزیر اعظم سلطان آمدہ در خواست کردند کہ اگر سلطان بت صومنا ترا کہ بموجب است
 بہاد اوس دہد بوزن آن بت زر و سرخ از ما بگیرد حسن ہمند سے برین معاوضہ
 شدہ عرض حال بخدمت سلطان نمود حضرت میرمسعود کہ در انوقت حاضر الوقت بود
 گفت ای خواجہ شما میخواہید کہ بروز حرات ترا بت تراش و سلطان محمود را بت فروش خطاب
 حال محمود بت شکن اشتہار دارد و بت فروش خواہند گفت حسن ہندی ازین تفریق
 و منتظر وقت میبود تا آزار سے ہمیر مسعود برساند سلطان محمود چون ازین حال آگاہ شد
 باس خاطر حسن ہندی روز سے سالار مسعود در ضلوت طلبید و گفت کہ با ما با درویش
 در کاہ از فراق تو محنت می کشند بہتر آنست کہ چند روز اینجا بروی و اشکار و شیرین
 باشی بعد چند روز چنگ میکاہیل ایجا حسن ہمند سے بوزارت لغب کردہ ترا پیش
 خود خواہم طلبید چنانچہ حضرت مسعود از سلطان محمود خصت شدہ در کاہ نزد پدر خود
 میرساہو تشریف آورد و از آنجا با چند ہزار سوار بہتر بارادہ عزت متوجہ ملتان گردید و از
 ملتان و راجو دہن و از آنجا در دہلے رسید و از دہلی بفتح فایز شدہ بانظر آب گنگ
 بگذشت پس خواست کہ دہلی مفتوح سازد اول متمدانے را کہ ماہین حایل بودند
 تاراج نمودہ قریب دہلی رسید و از آنطرف سے سپاہ دہلی بالشرک انوہ تھا بلکہ
 و تا یکماہ حرب واقف شدہ درین اثنا ہر سید کہ ملک نمی بختیار و بر سیف الدین علوی
 و سید غزالدین و ملک دولت و میان جب امر سے نامدار دولت محمودیاز بہتر
 حسن ہندی وزیر دارالخلافہ غزنین را گذاشتہ بخدمت میرمسعود آمدہ اند حضرت
 سالار و قوع اینحال را از مواہبات حقانے دانستہ با استقبال ایشان برآمد با عزت
 و اکرام تمام ہر یک را در لشکر خود آورد و وہان روز اتفاق حرب عظیم افتاد و میرسید
 غزالدین با چند سے از جوانان تشریف نہایت شہادت چند سالار مسعود غالی سے
 با تشریف الملک دشمن بود گوہال سپہانیدہال حاکم دہلی گز سے بر میرمسعود انداخت

و زخم بر بینی مبارک رسید و در دندان آن جناب هم شمشیر نهندند از طرف الملک چون ایشان را
 شمشیر دشمن می برد و در یک تریب گوپال القبل رسانید و جمله لشکر به یکجا حمله آوردند
 و از حیدرآباد در میدان بکشتند و بعد حصول فتح تخت و ملی بقبضه حضرت میر آمد
 و غایت بسیار بدست انکه اسلام افتاد حضرت میر شاه شاهی در دله مانده سکه و خطبه
 بنام سلطان محمود مقرر ساخت بعد از آنکه با نیرید را با لشکر چار در دله کشته
 خود متوجه میر شمس الدین میر نهر البتاعت اسلام آورد چون این خبر سلطان محمود
 خوشوقت شد و حسن نمیدست وزارت انداخت و امیر خنک میر سیکان
 بعد از وزارت سرمانجاخت و حضرت میر فدیج میر شمس بجانب قنوج رفته از آنجا
 گنگ مجبور نموده و مشرکان آن حدود آماده کارزار شدند چون در آن زمین در میان
 قنوج و او ده غیر از قصبه ترک دیگر جاس آبادان بود لهذا الصلح حاصل گشت که در اصفا
 نام داشت در ترکه مقام فرمود و متوجه نسیم ملک شد و از آنجا سالار میر سیف الدین
 محمود را با لشکر آراسته بجانب براج رخصت فرمود و میر سید نصر الله که سپه سالار
 او بود و او را هم همراه کرد و میان کلب خانیگان فرامان داد که کونوال لشکر او در
 هم همراه میر سیف الدین رخصت ساخت و پس از بجاایش کونوال ساخت و انشا
 بهر می میر سیف الدین تردد تا ایستجا آوردند و تربت شهادت چندینجا نهم فرار
 میر سیف الدین شمشیر در میان براج قدیم در وضع منوره حضرت میر سیف است بقای
 تصرف دارد و میر سید نصر الله بقابل یک فرسنگ جانب شمال آسوده است و در
 ایام بر سات زیارت گاه خلق است در وضع میان جب بفاصله یک کرده ار و وضع
 میر مسعود است و چون صفت جلال بر دس غالب است عوام الناس از دس
 میر سید بعد از آن ملک می بختیار که نسبت قرابت بحضرت مسعود داشت با لشکر بسیار
 بالنسبه تصرف برد و دستخبر فتح نموده اکثر دلایت شرف را تصرف خود
 آورد و تا خطه کافر رفت و در آنجا تربت شهادت چند فرار پر انوارش در کانون
 محروق و مشهور است انگاه حضرت میر مسعود میر حسن عرب الطرف جنوب که قصبه

ہمدردی کا سہی و جرات با شکر کا طلبِ رخصت فرمودے و در آنجا رسیدہ کارزار
 نمایان ہو قوع آورد و شہادت یافت چنانچہ مقابر شہداء در آن سرزمین بسیار اند پس
 سید غزالدین لکھ بعل پر اشتهار دار ذبالت کہ طغر بیک طرف قصبہ گوپامو و نواحی آن
 متعین کرد و در آنجا ترددات شایستہ بجا آورده نمید شد مرقم قلا و نیز در گوپامو نیز بنگلہ
 خلق ست پس ملک فضل اربا و ابا سے ادب جانب بنارس و نواحی آن رخصت داد
 دے نیز بہر تبت شہادت فایز شد پس ملک عمر و طغرل اربا صاحب ایشان بجانب
 بدیو اثرہ متعین کرد ایشان در آن نواحی شہادت یافتند چنانچہ مقابر ملک عمر و طغرل
 در قصبہ بجنور و نواحی آن زیارت گاہ خاص و عام ست و از انجملہ میر سید قائم سید
 کہ در میان قصبہ مدراس و قصبہ کنتور آسودہ ست و در جوار ادا بر امیر خود شیخ و شیخ بدر
 و دیگر شہداء سے عظام خفہ اند و از اصحاب ایشان کالج شہداء دیگر شہداء در قصبہ سدہ پور
 اکرام پذیر اند و از امیر کونیر کونیر و منجملہ اصحاب آنجناب زرا بخی شہید و سوا سے شہید در
 تصرفات ممتاز اند و دیگر از اصحاب آنجناب حاجی شریف ست کہ مرقد مقدس در موضع
 ابلدورہ از اعمال پر گزیدہ واقع شد و دیگر از یاران جان نثارش قاضی طاہر شہید ست
 کہ مرقد در میان جنگل متصل بلنخت از اعمال پر گزیدہ سدہ پور واقع شد و دیگر از رفدویان
 قداس حضرت میر سید عبدالقادر شہید با یاران خود در قصبہ امنہی آسودہ ست الغرض
 حضرت سلطان الشہداء در مان ہر اسبانی را جا بجا بجا و منقہ متعین کرد و خود در قصبہ کہ
 و نواحی آن شہرت میداشت بعد از چند روز بفر رسید کہ تر معلی ماور سے در کا بلر
 وفات یافت و میر ساہو علو سے والدش جنازہ مادرش را و غزنین فرستاد
 و خود میر ساہو بدیدار فرزند از جنہ خود در مرکز شہرت یافتی می آر چون نزدیک رسید سلطان
 استقبال برآمد و بدرع الیقدر از منزل خود آورد و بہان سال سلطان محمود غزنو سے
 بہرست حق پیوست و در باغ فیروز می غزنین مدفون شد چنانچہ خبر وفات سلطان
 در ہند شایع شد و کفار از ہر جا طرف غلبہ آورده و استند کہ لشکر اسلام را از میان
 ہندوستان بردار نماز انجملہ کے محام منافی بود کہ بوقت بریدن ناخن بنان گم

زہر آلود ناخن حضرت میر یوسف گرفت و از تا تیر آزار سے بآن حضرت رسیدند تنگ گمان امرا
 تماشند و حسب الحکم میر ساہو حجام نافر جام بقبل رسید بعد از آن میر ساہو بانگ آراستہ
 بیزمان گردمانک پور سوار سے کرد و بعد از جنگ بسیار دو کس سرداران را
 ابتدا آوردند پس ملک عبداللہ را جو را در قصبہ گرد و ملک حیدر در مانگ پور نصبت
 مراجعت کرد بعد از چند روز عرضنداشت میر سیف الدین از بڑا بیچ رسید کہ مشرکان بسیار
 غلو کرده اند اما دامن گنبد حضرت میر از پدر والا گوہر حضرت حاصل کردہ جانب بلوچ
 تشریف برد و از رفتن آنجناب غلغلہ معاندان فرونشست و بعد از ہر دو ماہ بیخروفت
 میر ساہو رسید کہ بتاریخ بست دہارم ماہ شوال سنہ چہار صد و بست و ستر بیماری در بزم
 اجالہ بقا فرامید و بقصبہ شکرہ مدفون گشت باستماع اعمی معاندان بعد از چار ماہ بارگوشو
 آغاز کردند جنگا سے عظیم باہم ہو توقع آمدند آخر بتاریخ سید و ہم ماہ جب آخر شب
 بر سر مردم موضع جو گے کہ بقاصلہ یک کردہ از شہر ہو در سیدہ جنگ آغاز کردند و روز
 دو شنبہ بوقت دمیدن صبح سالار سیف الدین را بانگ کار طلب بجهت امداد سپاہ
 یقین فرمودہ و خود غسل کردہ جاہلے پاک و عمدہ پوشید و شمشیر و خنجر صدر سے را
 بر میان خود بستہ خوش گندان از شہر بر آمد و میر سید را ہم کہ ہم عمر و محبوب و معصوب
 حضرت میر بود اول با مردم معتبر بر سر ڈیرہ گذارشتہ سوار شد و افواج را موافق قانون
 ترتیب دادہ روانہ کرد چون نزدیک باغ سورج کند رسید دید کہ معاندان بر سالار
 سیف الدین غلبہ کردہ اند پس میر نصرت اللہ را با چند امرا سے نامدار دیگر با مداد و غیر
 و خود بر چو ترہ زیر درخت کلمان با ایستاد تمام روز شنبہ میدان خوب گرم بود و روز
 یکشنبہ ہم تا نصف روز حرب می کردند اکثر ایران کا گدار مثل حالار سیف الدین و میر
 سید نصرت اللہ میان جب کو تو ال وغیرہ تہرت تہادت چشیدند بعضی از فن کردند
 و بعضی را در حوض سوچ کند انداختند و بعضی را در جامہ ہا انداختہ خاکپوش کردند
 و حضرت میر مسعود از اسپ بزمندہ و دلہارت جدید کردہ بعد از ادا سے نماز تحیت و نحو
 نماز جنازہ شہدا دا نمودہ و خاتمہ اخلاص خوانندہ بر اسپ ما وینہ جنگ سوار شد و با صحابہ

باقیماندہ کچھ بر فوج معاندان تاخت آور د چون مشرکان فرار شدند باز شریف آورو
 در میان باغ بایستاد معاندان باز مراجعت کرده جاسے خود قایم کردند تا جائیکہ نظر
 کار می کرد غیر از کشکان پیرے بنظر نمی آمد اتفاقاً اول وقت نماز عصر فریضہ تاجیک
 چهارم ماه رجب سنہ چار صد و لست و چہدنیہ قضا در گوسے مبارک سید الشہداء رسید
 و کلمہ شہادت گویان از اسپ ما دیہ خنک فرود آمد و سکندر دیوانہ و دیگر خدشکاران بر
 چہوترہ زیر درخت برستیز اذتم الفقر فواللہ خوا بانیدند و سکندر دیوانہ سر مبارک را بر زانو
 اضلاص خود گرفتہ بنشست نزار زار می گریست سلطان الشہداء یکمہ چشم حق بین بکشتا
 و ہنہم کرد و کلمہ ہو بزبان راند و جان بمشادہ ہویت مطلق تسلیم فرمود و نقلت
 کہ چون غلق بادشاہ دہلی در بھرانج بمقام مدفن میر مسعود رسید بزیارت مقبرہ مطرہ
 دسے مشرف شدہ بجا دران نقد و جاگیر بسیار داد بقیعیر روضہ عالیہ دوبارہ شنو
 و نقلت کہ بعد شہادت حضرت میر مسعود خوارق و کرامات بسیار از وسے ہر بزرگوار
 کہ از احاطہ تحریر خارج اند و خلق ابنوہ معتقد گراست و لست دہر سال بر فرعون خلقے
 بیشمار بعلوم ہاسے در از اطراف و کناف ہندوستان بزیارت باریکت آنحضرت
 می آیند و آنانکہ رفتن نمی توانند در ہر شہر علما سے فرادان بنام حضرت سالار تبار کرد
 ہجوم کثیر بنماید و صاحبان اختیار میفرمایند کہ این بدعت علما کہ در مندوی چہرے گویند
 در ابتدا ہنود و جہاز وفات وسے پچہا ہمدسال شایع گشتہ گویند کہ در صد سے نم
 از سنہ سال ہجرت نبوی را جہ از راجگان ہندوستان کہ اولادند داشت بزقبرہ حضرت سالار
 آمد و ہنوز نیاز مندے نذر کرد کہ اگر حق تعالی بسین لپیرے عطا فرماید علم
 کلان بخلاف کجاب و آویر ہاسے زروقہ میا کردہ بر دروازہ خانقاہ عالیجا حضرت
 سالار نصب سازد چون بتوجہ حضرت سید الشہداء عطاے او سجانہ تعالی در پچہا
 سال لپیرے در خانہ وسے متولد شدند خود و وفاکر دو علی کلان تیار کردہ بزیر
 روضہ عالیہ نصب ساخت پس از ان روز این بدعت شایع شد کہ تنصیف لاولد میا
 بروح سید سالار متوجہ شدہ نذر ساختگی علم بنام وسے در دل نمود تنعم می کنند

و چون بمراد خود برسد بوفاندیر میر دازود در سال در شتمه با س کلان مثل لاهور
 و سلم و غیره صدها علم نام پیر سالار جمع کرده انبوه کثیره بنیامیند و قوم دفا سن که خود
 از حقا این راز نیر از حضرت سالار می گویند پیشین علم دفا زنان سے روند
 و علم می بردارند و در برداشتن علم صنعت با بکار می برند و علم را در مقام مقینه انبوه
 برده تمام روز در آنجا سے نمند و بوقت شام همه سباب از علم از قسم پارچه و چوب
 و آویزه های زرین و لقری و غیره همه حواله دفا زنان می کنند و وفات حضرت پیر
 و واقعه شهادت آنحضرت بقول صاحب سماج الولايت ذکرا کرده استند و غیره بالفا
 اهل اخبار در سال چار صد و بیست و چار هجریست و صاحب سفته الاولیا تاریخ انبوه
 سال چار صد و نوزده تحریر سفر باید و این قول ثانی خالص است نیست از مولف

شاه و سالار سید سعید	غازی دین احمد غنبار	اشرف الخلق و اکرم مخلوق
درة العین جمید کرار	سال تو لید دوست مطلع	صاحب قدر گفته ام ای یا
عقل تاریخ نقل آن سرور	گفت محبوب سید سالار	نیز اهل جلال نیر دین
مست تاریخ آن شه ابرار	طلش یار شهید جوان	مرد مسعود هم کین نهار
گفت تاریخ آن شه کونین	ولی نمدی شهید روزار	نیر سلطان غزنی مسعود است
و صل آن شاه سید سردار	مست و صلش شهید بد پاک	هم با تو اهل بعضی از اخبار

شیخ ابوالحسن سیاه شمس مهره از اکابران مشایخ مراد است و به
 ابوالعباس قناب و احمد نصر ابوالعلی و تقان محبت داشت و در ابتدا در بغداد
 و در آنحال تا سی سال روزه دار بماند چنانچه بجز واحد حقیقی احدی از حال او
 خبر داشت و هر روز چون از خانه برآمدی و در عرض نان با خود برداشتی و گفته
 که بر کار زراعت رفتم خواهم خورد و در راه بدر و لیسان دادی و از شهر کاپش
 که بر کار زراعت تریک بودند از حال خوردن طعام پرسیدند گفتی که از خانه نبود
 اکل طعام قدم در راه می نمودم و در آنجا اسن مذکور است که تخم بخت و
 سوال کرد که آیا بپس باشد که عیب خلق را بر داند شکار بود گفت آری هست

گفت پس ای پسر تقی لے سائر العیوب بنو شیخ ابو علی گفت اول تو خوشنیت را از من بپوشان
 نے الحال آن شخص اینقدر بیایا سید که جامه های دس پارہ خرید بر سر گذشت پیش شیخ
 تضرع و زاری آغا رہنا و تا دعا کرنے الحال مجال خود باز آمد لعلت که شیخ
 ابو علی سیاه اُمی محض بود وقتے شخص را دید کہ کاغذے نوشتہ در دست داشت
 پرسید کہ این چیست آن شخص گفت کہ امام بو علی مفتی وقت است در سکہ دینی فتوے
 تحریر نموده فرمود کہ این را با لیس پیش امام بزرگو کہ در فتوے غلط کردہ آن شخص
 فتوے را باز پیش ابو علی مفتی بزدانہا حال کردہ مفتی چون در فتوے تامل
 غور کرد در دانست نے الحقیقت خطا کردہ بود مفتی برخواست و بخدمت شیخ آمد
 و مرید شد و وفات دی در ماہ شعبان سال چار صد و بیست و چار ہجرت از مو

بو علی آن سیاه والا جاہ | از چو در جنت برین خرگاہ | سال تحمل آن امام زبان

بو علی شاہ شاد عیان چون | شیخ ابو اسحاق بن قمر یار گار و س

قدس سرہ امام دس کا برہم حاصل دے از فارس ست و انتساب دے
 در تصوف بشیخ ابو علی حسین بن محمد فیروز آبادی الاکابر ست و مناقب و فضائل
 دے مبنیہ از آنست و بجا طہ تحریر و تقریر و تالیف صاحب کرامت و خوارق و زہد
 و تقوی و ریاضت و جامع کمالات صوری و معنوی بود و بر فریکہ شیخ متولذہ
 نوری از ان خانہ چون عمود پیداشت و بہ آسمان پیوست و شاخہا داشت کہ بہ طرف
 شاخہ از ان نور میرفت و چون شیخ بجد بلوغ رسید و جذب عشق آلے دی را
 بسوس خود جذب کردار ادہ ارادت بسہ شیخ یکے از ان عبداللہ خفیف دوم
 حادث محاسبی بیوم ابو عمر داشت از خدا خواست کہ خدایا مرا آگاہ گردان کہ
 یک دام شیخ ازین سرہ شیخ رجوع آرام شخص را بجاوب دید کہ شتر بارے
 از کتابہاے کتب خانہ ابو عبداللہ خفیف نزد دے آورد و چون بیدار شد دانست
 کہ حوالہ بخدمت شیخ عبداللہ ست و بہان روز شیخ حسین اکابر بیا بد و کتابہاے
 شیخ عبداللہ پیش دے آورد و شیخ بخدمت دے مشرف شد لعلت

کہ شیخ ابوالسحاق ہر روز طعاما سے لذیذ چھتے دیکر ویشان داد سے روزی پدیر
انصیحت کی دیکر ترا استطاعت آن نیست کہ ہر مسافر کہ برسد اور ایمان کئی مبادا کہ
درین کار حاضر بنویسے شیخ بشیذ بیچ گفت اتفاقا ہمان روز جماعتی کثیر از مسافران
رسیدند بیچ خبر ہم نہ داشت و ماہ رمضان بود وقت غروب آفتاب ہم نزدیک
تا گاہ شمع از در آمد و خردا سے نان پنیر و سوید و بھیر ہا در و حوالہ شیخ کرد و
گفت کہ این را برویشان تقسیم کن پدیر چون انہیں دیکر ملامت کرد فلکست
کہ یہ ابو الفضل دلیلی کہ داہم الحو بود روزی نہ یاریت شیخ آمد فرمود کہ از شراب خوردن
نویز کن گفت یا شیخ من ندیم فر الملک ذریہ ام دادم خوردمبا داک باز ذریہ مرا بخورن
خمر تکلیف دہد و توبہ نکست شود شیخ فرمود توبہ کن اگر بعد ازین در جمع وزیر تو فرماست
شراب خوردن کنند و فر و مانے مرا یا کئی پس ابو الفضل توبہ کرد و برت بعد ازین
روزے در جمع خمر خوران پیش وزیر حاضر بود چون بوسے ہم بخورن خمر تکلیف دادند
او توبہ جو وظاہر نمود وزیر بر سر امر شد ابو الفضل ناچار در دل خود شیخ را یاد کرد و
در حال کہ پزار ہمان مغل پیدا شد در جہت و تہنیتہ ہاس خمر انگست و خمر بر جہت
و مجلس ہم بر آمد ابو الفضل بظہور این کہ است بسیار بگریست وزیر گفت آخر سبب
گریہ چیست و سے تمام احوال شیخ پیش وزیر اظہار کرد گفت ہچمان بر توبہ باش و
دبار دیگر خمر خور فلکست کہ روزے دو شخص یکے از ان پدیر و دوم پدیر است
شیخ براسے توبہ حاضر آمدند فرمود کہ توبہ پیشی بجائے لتے منظور است کہ باز تکلیف دہد
بقوت دینی و عقیدے گرفتار شوید ایشان اقرار کردند کہ باز تکلیف دہد و توبہ کرد اتفاقا
بعد ازین برت توبہ بشکست روزے آتھے حے افر و فتنہ آتش در ایشان بنیاد
دہر دو کس السبب فلکست کہ از جسم مبارک شیخ چندان بوسے خوش آمد
کہ فایق از بوسے مشک و عطر و عود بود در ہر کوہ و بازار کہ بگدشتی بوسے و سے
تا دیر باث ماندے فلکست کہ سبب و ہمار نما کس بر دورے شیخ مسلمان
و قریب صد ہزار از اسلام پیش شیخ تا بہ تہنیت ہر حلقہ از دست شیخ انہا بودند

د شیخ کتابے داشت که نامہائے تائبان و مریدان و دوستان و قرابتیان
 شیخ بر آن نوشته بودند چون وفات شیخ نزدیک رسید وصیت کرد کہ آن کتابها
 در کفن من بنهد پس حسب فرمودہ شیخ بچھان کردند و بعد وفات شیخ از خواب بیدار
 و گفتند حقیقتاً بآ تو چه در گفت اول کہ استی کہ با من کرد این بود کہ آن کسانی کہ
 نام ہائے ایشان بر آن کتاب درج کردم ہمہ را بچشید و نیز ہر کس کہ بر اس حاجت
 دینی بر خاک من بیاید برادر سداقلست کہ یکے از ذررات سلطان با شیخ ارادت
 اولے داشت و ہر چند ہمد کرد کہ شیخ پیرے از وے بستا مذ قبول نفرمود
 روزے پیام شیخ گفتہ فرشتا کہ چون پیرے قبول نہ کردے امر فرار برای تو
 چند بندہ آزاد کردم و ثواب آن بود بخشیدم فرمودا ازاد کردن بندگان مذہب من است
 بلکہ بندہ گردانیدن آزادگان مذہب من است و گویند کہ شیخ ابواسحاق شہر یاکازند
 معاصر شیخ مخدوم علی مجویری صاحب کشف المحجوب است لیکن با ہم ہر دو در گواہی
 ملاقات واقع نشدہ وفات شیخ ابواسحاق در ماہ و قعد سال چہار صد و بیست و شش

سوی جنیت شد جواز دار فنا	شاہ ابواسحاق محبوب حسن
گفت دل حسن علی جا حکمان	گازرونی زریب قطاب اعدا
سال وصل او چو ششم از خرد	۲۲۶
تیر بو اسحاق سلطان زمان	سالک فالی حبیب اصفیاء است
تیر اہل اللہ قطب اصفیاء است	۲۲۶
	ارنحال ان شہدہ در زمان
	صل او شد از دل بر در عیان
	شیخ ابو منصور محمد حکیم

انصاری قدس سرہ والد ماجد شیخ الاسلام عبداللہ انصاری است
 و مرید شریف خمرہ عقیلی و بخدمت ابوالمظفر ترمذی نیز حاضر ماندہ شیخ الاسلام
 سیفر ما یکہ بنفعا و در چند سال علم آموختم و نوشتم و در نیکار رنج بردم چون دیدم
 اینہ اول حرف بود کہ از پدر آموختہ بودم وفات وے در سال چہار صد و
 سیم است و فرار بر انوار در بلج نزدیک فرار شیخ ابو خمرہ شریف عقیلی است از مولف

منصور کہ بود شاہ انصار	بند پیش خدا قبول و منظور	اشیخ وصال او ببردور
دل گفت ز ہی حبیب منصور	۲۲۶	شیخ احمد قدوسی قدس سرہ از عمدہ علما

در وقتها می عصر بود در حدیث و تفسیر و فقه و صرف و نحو و منطق و معانی قدس
بلند و مرتبه از چند داشت کتاب قدوسی از شهرت ترین تصانیف دلیت و پیر عابد
و سه هزار نام داشت و فوات آن جامع الکملات در سال چهار صد و سی و
نفت

بجاریت از مولف از فاجون سوی جنبه است
مؤلفه سال میل او نیز فاجون حسن احمد است
شیخ ابو سعید بن ابوالخیر

قدس سره نام نامی و فی فضل الله و اعلی الشرف خراسانت مقدسی
و پشیمان اهل طریقت بود و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف القلوب هم
اهل زمانه است و بود و نسبت ارادت شیخ ابو الفضل بن حسن بر خسی داشت
و نسبت طریقت و سچند و اسطیبا الطائفه صید بنیطریق میرسد که و سچند
شیخ ابو الفضل حسن و سچند میرد ابو نصر سراج دومی میرد ابو محمد قشربند

میرد حضرت صید حرمه الله علیه جمیعین و بعد وفات شیخ ابو الفضل خرقه خلافت
از دست شیخ عبد الرحمن سالی نیز پوشید و بکبت صل بعضی مشکلات و عروج مقامات
تا یکسال با شیخ ابو العباس ملی بود و گویند که شیخ ابو العباس از صومعه برون آمد
چون فصل که ده یعنی خون گرفته بود اتفاقاً در آنوقت دهان رگ کشاده شد و خون
جاری گردید ابو سعید از آن حال خبردار شده از زاریه خویش بخدمت شیخ فرستاد

و دست شیخ را شسته و ببت و جامه های خون آلوده را بر کشیده جامه های
خود پوشانید و همانوقت جامه های شسته و خشک کرده بخدمت برد شیخ فرمود که پوش
چون پوشید همه مشکلات را حل یافت و بمراتب عالی رسید علی الصلاح چون
اصحاب حاضر شدند جامه های شیخ را در بر ابو سعید دیدند تعجب شدند شیخ فرمود
که در دش شمار یافت و هر چه بود نصیب ابو سعید گشت نقلت که روزی دو کس

نزد ابو سعید آمدند و بختند گفتند که ما یا این را با یکدیگر سخن است یکی می گوید که نزد
انزل و ابد تمام ترود دیگر می گویند که شادمانی از ابد تمام ترود میفرماید
فرمود و امر اینکه که منزل گاه پسر قصاب را ندیده است مدینه شادی لبس عند بکرم است

ولما ساجح ان کس وقتدا صحاب پر سیدند کہ این ہر دو کس کہ بودند گفت کہ کی ابو الحسن
 خرقابی دشمنے ابو عبد اللہ داستانی لقلست کہ شیخ ابو سعید را در تعریف اشعا
 بسیارند و این رباعی از انجمله است چشم ہمہ اشک شد جو از غم گبریت
 در عشق توبے چشم ہمہ باید زسیت از من اثر سے نمازین عشق از حسیت
 چون من ہمہ معشوق شدم عاشق کسیت و این رباعی برای تپ زردہ دار و بخرست
 اگر ہر کاغذے نوشته در گلوے تپ زردہ بہ بند در باعی اسے در صفت
 ذات توحیران کہ دسر ۴ در جملہ جان خدمت در گاہ توبہ بہ علت توست
 و شفا ہم تو دہی ۴ یارب توبہ فضل نولیش لبان و بدہ لقلست کہ شیخ ابو سعید
 گفتند کہ فلان کس بر روی آب میرود فرمود کہ سہل است غوکان آبی ہم بر روی
 آب میرود گفتند کہ فلان کس در ہوا میرود گفت کہ زغن زراغ ہم در ہوا میرود گفتند
 کہ فلان کس در یک لحظہ از شہرے بشہرے میرسد فرمود کہ شیطان نیز در یک نفس
 از شرق تا غرب میرسکند و اینچنین خبر باراد حضرت حق پیرے غنے و تو قریست
 مراد است کہ در خلق لغیند و ما دستگند وزن بخوابد ہا مردم در آئینہ دیدک لظہار
 خدا غافل نباشد و لادت با سعادت شیخ بروز یک شبہ عومہ ماہ محرم سال صد
 و پنجاہ و ہفت و وفات در شب جمعہ چہارم شعبان سال چار صد و چہل و ہفت
 و عمر دسہ ہزار ماہ است و بوقت وفات خود شیخ وصیت کرد کہ بعد وفات این بابا

با و از بلندین سنجارہ من سجوا	خوبتر حیت زین بعالم کا	دوست با دوست قوت آریا
مانند زردہ او ہر افسح	گر روز در دوست عاشق	تاریخ وفات از موت
بو سعید ان خریدین فضل جان	ہر عالم در دو عالم مقتدا	سالک معصوم شد قولیداد
حلش آمد سعید رہنما	گفت دل پیش سعید باید	تیز محرم بو سعید آمد ز نام
گووے اہل دین سعید	سال تجلیش بعد صدق	ایضا چوان بو سعید دروہا
روان شد روینا بخت رسید	عیان شد دل سال چہل او	وئی زبان بو سعید سعید

شیخ ابو عبد اللہ ما کو قدس سرہ نام دسے علی بن محمد بن عبد اللہ است

و معروف باین ماکوست و در جوانی بصحبت شیخ عبداللہ تغنیف فایز شده و با شیخ ابوالقاسم قشیری و ابومعین ابوالعباس نخاوندی نیز صحبت داشت و وفات دس در تیر از سال چهارصد و چهل و دو در بصری بوقوع آمده از مولف

یر عبد اللہ بن سیر و جوان بود یک سیر بر حق آگاه سال و شش چوار صد و شصت گفت باقی یکم عبد اللہ شیخ اسماعیل لاهوری قدس سره از

سادات عظام نجاریت و از قدماست مشایخ و محدثان لاهور است جامع علوم ظاہرے و باطنی در بدو درع و تقوی بود و در علم تفسیر و حدیث و فقه امام وقت بود و در ادب و اخلاص سید و نو و پنج در لاهور تشریف آورد و خلق کثیر را دعوت بحق نمود و صاحب کتاب تحفہ المؤمنین میفرماید که اول کسی از واعظان اسلام در لاهور تشریف آورد و خلق را بنور ایم روشن کرد و او بود و در مجلس و غلطی و هجوم کثیر میبود و هر روز صد با کس حکمت اسلام شرف می گشتند و هر که یکبار در محفل خلد منزلت و تشریف بردی بچو اندن کلمه توحید و سپس نیاید و اگر کتب معتبرین و اقوال صحیحین ثابت گشته که متخصی که اول در لاهور درس کلام مجید خوانند شیخ اسماعیل بود و فلسفت که چون شیخ اسماعیل در لاهور تشریف آورد در بر وجه اول که بر سر نشست دو صد و پنجاه کس مشرف بشرف اسلام شدند و بر وجه ثانی پانصد و پنجاه و بر وجه ثالث یک هزار کس فرموده اهل توحید داخل گشتند و وفات دس با فوالم مسیح در سال چار صد و چهل و هشت هجری و فرار پر الوارث در لاهور است و مؤرخان متقدمین سن تاریخ وفات دس از لفظ کتاب از حد کرده اند از مولف

شیخ دیناودین امام زمان سیدین فقیه اسماعیل سال و شش فقر محبوب است

یزید سیر و جمہ اسماعیل شیخ ابوالحسن علی روزری بن محمود بن ابراهیم قدس سره از عظام مشایخ وقت و مرید شیخ ابوالحسن جعفری است و با شیخ عبدالرحمن سلمی نیز صحبت داشت دوس فرموده است که با نزار شیخ کامل صحبت داشته ام و از هر یک حکایتی یاد دارم و کتاب رباط روزی لبوی است

که براسه پیرو ابوالحسن حضرت تصنیف کرده بود و وفات دی در ماه رمضان سال چهارصد و پنجاه و یک هجری است از مولف رفته چون زینمان بکلدر بن

برونق دین و حسن روزگار حارف زنده دل بگو تاریخ هم رقم کن علی حسن روزگار

شیخ ابوالفضل محمد بن حسن ختلی قدس سره شیخ بود ساکن مینا

که در ایست بر بر عقیده نزدیک دمشق صاحب کشف المحجوب میفرماید که اقداس

من در طریقت باد است که عالم بود معلوم حدیث و تفسیر و روایات و کرامات

ظاہر و باطنی و در شیخ حصری بود و از اقران ابو عمر و قرنی و ابوالحسن است

و تا شصت سال حکم غلت بگوشه تا مسگر سخت و نام خود در میان خلق گم کرده بود

و عمر در زیارت خوارق و کرامات و بسیار است و لباس مقصودند است

و ششصد بود و هب دبار عب که بچکس ایشیاس کلام کردن بنود و نیز صاحب

کشف المحجوب میفرماید که در روز حضرت شیخ وضو میکرد و من بروستما بسیار کش

آب میرنجتم در خاطر من گذشت که چون کار با تقدیر قسمت است پس بر امر و مان

خدمت پران می کنند و بارها خدایات برو و قس میر دارند تا بمصود و رسد شیخ برو

من نظر کرد و فرموده است علی آنچه در دل اندیشیده دانستم و بدانکه هر حکمی است

چون حق نواسه می خواهم که انسان خاصه که راجع مملکت و پادشاهت ویران شود

و بخت و دوستی از درستان خود و مشغول کنند تا خادمش و بسبب خدمت است

حاصل کند و نیز صاحب کشف المحجوب میفرماید که در شیخ ابوالفضل است

قصه و مشق داشت و باران می بارید و ما خدام در گل مشکلی تمام میر نمود

رسیدیم نگاه کردیم دیدیم که علی بن شیخ خنک بود باعث آن رسیدیم فرمود که

که تا من قدم در راه تو کل نهادم خداست تمام ریاست و از دست

و اگر چه صاحب کشف المحجوب و نفحات الانس تاریخ وفات شیخ بیابان فرموده

لیکن در حاشیه نفحات الانس تاریخ وفات شیخ در سال چهارصد و پنجاه و دو مقرر شده

از مولف ابوالفضل بن حسن ختلی

بود شیخ همه صفار و کبار

دس سرور و فی	سال تیریل آن شہر اہلسر	تیر سال وصال آن بزرگوار
گشت روشن ز معدن الانوار	جنتی بود سال تارکشیش	لفظ جنت شد از چو د اہل ہمار

شیخ علی محمد دم الجلابی الجویرے الغزوی اللہ پور سے

نام پیر و عثمان بن ابے علی الجلابی الغزوی و مرید شیخ ابو الفضل بن حسن ختے الجندی ست و مذہب امام اعظم کو فی داشت جامع بود میان علوم ظاہر و باطن و زہد و ورع و تقویٰ و ریاضت و کرامت و خوارق در ولایت و اتجاہ و مدارج بلند و مقامات ارجمند داشت و سلسلہ عالیہ دے بسہ واسطہ شیخ شے بدین طریق میرسد کہ شیخ ابو الفضل بن حسن پیر و شیخ فیض و مرید شیخ جعفر دوس مرید شیخ ابوبکر شبلہ رح ست و شیخ علی سواس ابو الفضل پیر خود با شیخ ابو القاسم گورکانے و ابو سعید ابوالخیر و ابو القاسم قشیری و دیگر شاخ نظام صحبت با داشت و فواید کثیر برداشت و بقول صاحب لغات الانس و سفینۃ الال محمد دم علی از شہر غزنی ست و چوپر و جلاب د و محلہ ار محلہ ہاے غزنی اند و مرشد عثمان والد ماجد دے نیز در غزنی ست و فرار والدہ ماجدہ دے ہم در غزنی مستعمل فرار شیخ تاج الادلیا کہ حال دے بود و قسمت و شیخ علی جویرے را تصانیف بسیار ست اما کشف الجور از مشہور و معروف ترین کتب و دستاویز کتب بر دے جای سخن نے بلکہ پیش ازین در کتب تصوف پہنچ کتابے بزبان فارسی تصنیف شدہ بود و در فواید الفواد کہ ملفوظ سلطان المشایخ نظام الدین بدادے دہلوی قدس سرہ ست مذکور ست کہ پیش از تشریف آوردی محمد دم علی جویرے خواجہ حسین زنجانی کہ دے ہم مرید خلیفہ شیخ ابو الفضل بن حسن ختے بود و بقطبیت الامور یا مور بود من اجد محمد دم علی ارشاد شد کہ بلا ہور رود و در زنجان مقام پذیرد علی محمد دم جویاب پرداخت کہ برادر دم حسین زنجانی پیش ازین در لاہور یا مور ست حالاً در مور سے بندہ چہ حکمت ست شیخ ابو الفضل سر بود کہ تو زرد در آنجا ساکن شو تا پیر سیدن حکمت چہ کار چون محمد دم حسب ایماک

پیر و دشمنی در لاهور رسید شب بود بیرون شهر مقام فرمود با ملا دان که داخل
 شهر شد دید که مردمان جنازه فیض اندازہ حسین زنجانی بردوش سے آئند کہ بہا
 شب حسین زنجانی بحمت حانی پیوستہ بود پس ہمراہ جنازه شد و مقام مدفن حسین بشریف
 بیرون حسین را چون گنج حوالہ خاک نمود و خود بیرون شهر بجانب مغرب کہ حال فرار پر لہوار
 در آنجاست مقام کرد و در سفینۃ الاولیاء نامہ کو درست کہ چون علی ہجویر سے در لاهور
 قیام نمود مجس سے بمقام خانقاہ خود تعمیر کرد و بنیاد حجاب آن مسی نسبت لمبا بنا گیا
 قدر سے مایل سمت جنوب داشت علماء لاهور کہ در آنوقت آنوقت بودند
 بر شیعہ اعتراض کردند لیکن شیخ خاموش بود چون تعمیر شروع ہوئی ہر علمائے
 شہر را جمع نمودہ و خود امام شدہ در آن مسجد نماز کرد و بعد از نماز بجا فریقت فرمود
 کہ رہنمائی کہ عہدۃ التہذیب است نے الحال حجابہا از میان برخاست و کعبہ نما
 مسجد نمود اگر گشت کہ ہمہ حاضرین چشم ظاہر دیدند و قبر مبارک شیخ ہموافق مسجد
 و سابق بالاسے فرار پر لہوار شیخ گنبد بنوہ حالہ در سال لیکر اور در صد ہفتاد و ہشت
 شخصے حاجی نور محمد فقیر تعمیر کنند علی پرداخت مسجد قدیم ہم دوبارہ کعبہ سے
 گلدار شاہ فقیر تعمیر گشت و حجرہ نسبی حضرت مدوح بدین نوع درج نواری تحقیق
 است کہ حضرت مخدوم علی بن عثمان بن سید علی بن عبدالرحمان بن شاہ شجاع
 بن ابوالحسن علی بن حسین اصغر بن سید زید شہید بن حضرت امام حسن رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ بن علی کرم اللہ وجہہ بود و مخفی مباد کہ مقام پر لہوار شیخ علی ہجویر سے
 جاہلیت متبرک و پرفیض و بلجاسے خلق کہ در ایام سلف و حال خلق خدا از خاک
 پاک آن تقداسے اولیا فواید دینی و دنیوی حاصل سے کنند چنانچہ خواجہ بزرگ
 معین الدین حسن سبزوئی قطب اللہ و فرید الدین گنج شکر قدس سرار ہم وغیرہ
 اولیاسے کبار و مشایخ نامدار از فرار گوہر بارو سے فواید عظیم یافتند و مدتی
 در اینجا خلوت گزین مانند کہ تا حال تمام خلوت خواجہ بزرگ اندرون حرم فرار
 و مکان چلہ حضرت فرید بیرون نفاہ عالیہا ہجویر سے و نقلست کہ دستہ خواجہ

بزرگ معین الدین بعد حصول تقاضا و عطا سے خلعت تطہیت منہ از مزار گوہر مبارک حضرت شیخ حضرت یافت بوقت روانگی رود برو سے مرقد مقدس بالیقادوین شہر سنجہ اند مشعر گنج بخش ہر دو عالم نظر نور خدا کا کمالان لہر کامل ناقصان تنہا ہ از آفر زمانہ دوسرے علی خرد مثنی گنج بخش جویر سے مشہور شد و وفات آن جامع الکمالات بقول صاحب سفینۃ الاولیاء در سال چار صد و چار و بیست و شش است و صاحب نفحات الانس و اخبار الاصفیاء بقوال مجتہد سال وفات دوسرے سن چار صد و بیست و پنج تحریر میفرماید و اندرون چار دیوار سے مزار پر انوار ہم بر در و ازہ اندر قطعه تاریخ کہ حاصل آن سال چار صد و بیست و پنج است تحریر است و مزار حضرت علی گنج بخش بیزن لاسور جانب غرب واقع شدہ و خلفہ ابنوہ بروز جمعہ زیارت فرار آنحضرت مشرف سے شوند و مشہور است کہ بہر کہ چہل شب جمعہ یا چہل روز پر ہر طواف روضہ منوہ حضرت علی کند بہر حاجتیکہ داشته باشد بحصول می انجامد منعمی از ہر

علی غزنوی سے آن شاہ جویر	مرا پانور رشتن ماہ جویر	سفر چون کرد زین نیشای نا
شدہ خالد بخل جاودانی	عیان تاریخ او چون ماہ گفتیم	علی جویری عالیجاہ گفتیم
و سال آن شہ مسعود و سعید	علی سید سے جویر سے آید	چو دل سال وصال آن سال
سیر ز پار سا کامل علی گفت	بسال حلت آن عارف حق	عیان گردید حق بین حق
چون شاہ جهان ند جان شد	ز سر در سال و سر در عیان شد	بخوان گریست سال و صل
عبید اولیا بجمیعہ نوز	وصال او جوار دل گشت علو	نو شتم حق ناما دی مصوم
چو بستہ از خرد تاریخ سالش	رقم شد کا صف دین ارتقا	چو دل سال وصال شوی گہر
خرد البرکے مولائے علی گفت	وصال آن ترہ مرحوم و مغفور	شود حاصل ز عالی قطب لبور
شدہ پیدا وصال آن گراہے	ز جویر علی ہا دے نامے	نو شتم شمس بن گلشن دین
بسال حلت آن شاہ حق بن	بسال حلت آن شاہ مجید	ندای گوہر جویر سے آما
اگر خواہی تو سال نفاش	اگر خواہی تو سال نفاش	بسال حلت آن شاہ گہر
اگر چوں سال وصال آن گفت	اگر چوں سال وصال آن گفت	باخراہ دین ہر علی گفت

ایضا علی غرنوی آنتا سحر نیر	که رد لها عیان گشته از دالم رجب	مشه قول نذرا از ابن رجب
-----------------------------	---------------------------------	-------------------------

شیخ ابو القاسم قشیرے قدس سره از اعظم مشایخ تراست رساله قشیریه و تفسیر لطائف الاشارات از تصانیف ولایت مرید داماد شیخ قاسم داود ستاد شیخ ابو علی فارمدی است و صاحب کشف المحجوب میفرماید که امام قشیری را از ابتدا سے حالش پرسیدم گفت که دقتی مرا پاره سنگ مطلوب بود هر که از زمین بدست می گرفتیم گوهر می شد و منی انداختم و فات آن جامع الکمال بانفاق اهل بخارا در ماه ربیع الاول سال چارصد و شصت و پنج هجرت از مولف

گشت راجی جو سولدرین	شیخ دیناودین ابی القاسم	است وصلش محب عالمگیر
هم محب یقین ابی القاسم	ایضا شیخ ابو القاسم قشیری	از جهان چون یا اندر خد جا
سال وصلش منعم دین قاسم	هم بگو قاسم امام اصفیا	نیز ابو القاسم مقدس است

رحلت آن تقدیمی اولیا
 قدس سره گنیت دے ابو اسماعیل و نام پدر دے ابو منصور محمد انصاری و لقب شیخ الاسلام است و هر جا که در نفحات الانس به شیخ الاسلام مطلق مذکور شده است مراد از ولایت و دے ارادت نجدت پدر خود داشت و اصلش از برات است و از اولاد ابو منصور است انصاری بن ایوب است که صاحب صل سید عالم مسلم بود و دست انصاری دے در زمان خلافت عمر قباصف بن قیسین به خراسان آمده در برات ساکن شد و از اولاد دے شیخ الاسلام از بزرگان دے محدثان و فسلان عظیم الرتبه بود و در طریقت هم مقامات بلند و مدارج ارجمند و میفرمود که در عمر نه سالگی انشامی کردم و ملا می نوشتم و بعد چهارده سالگی مراد در مجلس نشاندند سخن گفتم و اشعار عربی من زیادہ ارکشش هزار است و شمار نمازی دفا سحر بنبریک کلمه یاد دارم دسه صد هزار حدیث نبوی در حفظ من است بانرا نزار است و اولاد با سعادت دے بر دژنجه وقت غروب فتا

<p>دوازدهم ماه شعبان سال صد و نود و شش در فصل بجا و وفات بناگ نهم ربیع الآخر سال چار صد و هشتاد و یک هجریست غیر نفیس مختار و نجبال از موف</p>		
<p>شاه انصار شیخ عبداللہ</p>	<p>بود محبوب حضرت باسع</p>	<p>نور علم ست و نیز محرم حق</p>
<p>سال تولد او چونتہا</p>	<p>جلسش عارف کمل دان</p>	<p>نیز دالے امام انصاف</p>
<p>شیخ ابو عبداللہ حمید کے قدس سرہ از علمائے عظام و فقہا کرام بود در علوم حدیث و تفسیر مراجع بلند داشت و کتاب جمع بین الصحیحین از توالتیف دست و وفات و در سال چهار صد و ہشتاد و ہشت وقوع آمد از موف</p>		
<p>چو از دنیا بخت گشت</p>	<p>حمید رہنمائے راہ تحقیق</p>	<p>اولی العارفین گوارتاش</p>
<p>بگزر ما حمید سے پیر صادق</p>	<p>شیخ ابو الحسن بجا قدس سرہ صاحب نجات الام</p>	<p>میفرمایند کہ وہ بزرگ از منڈری بود در شریعت و طریقت قدس مستحکم داشت</p>
<p>آخر در مکہ معظمہ شریف برد و قبولے عظیم یافت و وفات و در جمادی دوم ماه ذیحجہ سال چار صد و ہشتاد و یک ہجریست و مدت عمر ہشتاد و چار سال از موف</p>		
<p>خواجہ ابو الحسن و سلمہان</p>	<p>میرند خلق از صغیر کبار</p>	<p>الکفت سرور اسباب تائیدش</p>
<p>بود محبوب ابو الحسن بجا</p>	<p>شیخ ابو نصر ہرومی الخاںجہ آبادی قدس</p>	<p>نام و ابو نصر بن ابے جعفر بن ابے اسحاق خاںجہ آبادی ست و بقولے دیگر</p>
<p>نامش محمد بن احمد بن ابے جعفر ست و اصلش از کرمان عالم بود و بعلوم ظاہر و باطن و فقہ و حدیث و سبب توبہ وے آن بود کہ روزے شخصی کاغذ فتوے نزد وے آورد بدین مضمون کہ چہ میفرمائید ائمہ دین درین مسئلہ کہ در جوائے چوبے چنار از وے غضب برد از گوشے زرد آن در از گوشے زرد باز پس کرد و گفت ای جوان چشم بر منطلوے اندہ گیر اما فردا کہ حساب درشت از عمدہ این ظلم چون بیرون خواہے آمل کنون است سلامت کہ ان شخص میگوید و از چشم سجاتے اب خون مبارک حکم طہارت و نماز وے چون باتے ابو نصر چون آن فتوے را بخواند از ہیبت این سخن بیوش شد و چون بہوش آمد</p>		

احرام صحبت آن شخص بست و بمنزل دس رسید و در آنوقت از غایت غم و
 داند و کار دنیا رفعت بود پرده از رخس برداشت پیرے دید بار دس نورانی در موکے
 سفید خون از دیده دس و دیده بر جانش خشک شده آتایے خندید ابو منصور
 از خنده دس عجب آمد تمجید و تکفین دس که در چون از آنجا باز آمد مگر میان می بود
 پیرے بوے رسید و گفت ای جوان چرا می گری می گری آتایے از کتاب اللہ تبارک و تعالیٰ
 که با آن رنکر ده که این گریه تو مانند دامن سوختگان است نه مانند دل سوختگان این
 و بگذشت شیخ را ازین سخن در دبر در و دسور بر منور بنفیر و دسور چه داشت بدر و نشان
 بخش کرد و بیرون آمد و بیاحت پیش گرفت گویند که سه صد پیر کامل از خدمت کرد و
 با خضر صحبت داشت و در حرم کعبه و مدینه مطهره و بیت المقدس بیاضات کشید آخر
 مبرات مراجعت کرد و وفات شیخ ابو نصر در سال پانصد و شصت و عمر یک صد
 بست چار سال و فرار پیرانوارش در خانه آبا دست از مولف

چون ابو نصر از جهان پرورد گشت ایافت اندر جنت الفردوس جان اولتس قطب لند ابو نصر خوان
 نیز هر وی پیر نیت الادلایا حجة الاسلام امام محمد بن محمد الغزالی

قدس سره کیفیت دس ابو حامد است و لقب زین الدین اصل دس از
 از توس بود و مذمت شایسته داشت و انتساب دس در تصوف شیخ ابو علی
 فارمد است و در او ایل حال در توس و نیشاپور تحصیل علوم و تکمیل آن استقل
 بعد از آن بانظام الملک ملاقات کرد و قبولے تمام یافت و تدریس مدرسه نظامیه
 بغداد را بوسے تفویض نمود چند دس و آسجا که را بنید بعد از آن با خست پار خود همه ارتک
 در بیت اللہ رسید و بعد از اسے حج تمام مراجعت نمود و از آنجا به بیت المقدس دار
 آنجا به بصره و مدتنے در اسکندریه ماند و از آنجا بوطن بازگشت و بسیار کتابتے
 سفید تصنیف کرد مثل احوال العلوم و جواهر القرآن و تفسیر باقوت چهل مجلد و مشکوٰۃ الاولیاء
 و کیمیای سعادت و غیره و از دس صوفیه خانقاهے بنا کرد و عبادت حق طریق
 تخرید مشغول دس صاحب نجات الانس میفرماید که شخصی از اکابران دین فرمود که در

در حرم بیت الله نشسته بودم ناگاه شخصی از اهل بدعت در آنجا بیاید و مسلماً در اندک
 خارجیب خود لوحی بردن آورد و از سنگ که بران چند حرف نوشته بود در آنرا بوسید
 و پیش رو خود نهاد و نماز در آن گذارد و در دست خود از برود جانب بران مالید
 و تفریح بسیار کرد بعد از آن سر خود بالا کرد و در آنجا بوسید و بر جنبهاست خود مالید و بحسب
 خود دنیا چون انرا دیدم مرا که است آمد و با خود گفتیم که منکر رسول زنده بود که
 تا این اهل بدعت از شناعیت اینکار که میکنند خبر دادند درین اندیشه بودم که ناگاه
 در میان خواب و بیداری شدم دیدم که میدانست وسیع در خلق انبوه در آنجا
 حاضرست و در دست هر یک کتابی مجلدست و بهم پیش شخصی جمع میشدند حال
 ایشان سوال کردم گفتند که رسول صلعم در نماز بخت کرامت اجلاس فرموده است
 و مردمان سے خوانند که عقاید مذاهب خود را از کتب خود بر رسول علیه الصلوٰه والسلام
 بخوانند و صحیح عقاید مذاهب خود کنند پس من هم در حلقه رسیدم شخصی دید که آمد
 و کتاب عطا نمود و خواند حضرت شاه رسالت فرمود و مر جاب یا شامی پس شخصی دیگر حاضر
 و کتاب خود پیش کرد و جواب یافت مر جاب یا ابو حنیفه انت امام الاعظم همچنین یکیک
 از اصحاب مذاهب می آمدند و کتابهاست خود می خوانند و جواب با تواب می گفتند
 بعد از آن شخصی دیگر سید که در دست و نیز خردی چند مجلد بودند و تصدیق کرد
 که در حلقه مجلس محمدی در آید و اجزای خود را بر عرض رساند شخصی از اهل حلقه
 برخاست و در آنجا که در بر اند و آن اجزای دست و گرفت و بیندانت
 و بمن مخاطب شد و گفت که از شیخ این کتاب عقاید همان مذاهب است که در
 شخصی رو بر دست تو در کعبه نماز خواند و ترا خوش نیاید چون دیدم که قوم ناراض
 من پیش آمدم و در دست من کتابی بود مجدداً و از او م که یا رسول اللہین
 نزدی مقدم من و معتقد مل اسلام است اگر بفرمای بخوانم فرمود که چه کتاب است گفتیم
 که تو عادل و عتاید است که محمد بن محمد غرابی تصنیف فرموده پس او دان داد که بخوانم
 از اول کتاب خواندن آغاز کردم تا آنجا رسیدم که غرابی میفرماید الله تعالی

بمحدث النبى الامى القرشى محمد صلى الله عليه وسلم لى كافة العرب العجم
 والجمع الا لانس از بندين اين كلمات انا ربنا شاست و بسم در دوس مبارک
 حضرت شاه رسالت ظاہر شدند فرمود محمد غزالی کجاست فی الحال غزالی
 حاضر شد و سلام گفت آنحضرت جواب سلام داد و دست مبارک خود در دست
 دے داد غزالی دست حق پرست آنحضرت میسید و بر چشم می نهاد و دے
 خود را بوسے میمالید بعد از ان نشست و حضرت شاه رسالت علیه الصلوٰۃ و السلام
 باستماع عقاید میچکس چندان استبنا فرمود که بشنیدن کتاب محمد غزالی چون
 از خواب بیدار شدم بر چشمم من اثر گرید بود از ان کرامت و احوال دے که دیدہ
 و شیخ محمد صادق شبیبا نے روح در مناقب غوثیہ میفرماید کہ شب موحاج چون
 حضرت رسول اللہ باموسے ملاقات کرد موسے گفت من شنیدم کہ شما
 فرمودہ آید علماے امتی کا بنیاد نبی ہر اہل پس می خواہم کہ شخصے را از علما
 امت خود پیش من بیارید در آنوقت روح پر فتوح امام محمد غزالی حاضر بود
 حضرت رسول بوسے اشارت کرد کہ بجہت حضرت موسے حاضر گرد و چون
 موسے بوسے فرمود کہ نام تو چیست گفت محمد بن محمد غزالی ہست موسیٰ گفت
 کہ من صرف نام تو پر سیدم پس چرا تو نام پر خود ہم یاد کردی این فصولے
 چه معنی دار دعوض کرد کہ حق جل و علا بشب جلوہ نجر طور از شما پرسید ما تلک
 یہمینک یا موسیٰ در آنوقت شما جو ابداد دیدھی عصای اتو لو علیہا د اہمیش یھا
 علی صنی ولے فیہا ما رب اخوی پس حضرت حق از شما سوال کرد کہ در
 دست شما چیست در جواب آن لفظ ہی عصاے کافی بود چندان تقریر دیگر
 زیادہ از سوال رہانے کہ شما گفتید یہ معنی داشت موسے فرمود کہ چون از
 جانب حضرت رب الغرت بما سوال شد کہ تا ملک ہمینک یا موسے دانستم
 کہ سوال بذا از جانب عالم الغیب والشہادۃ نیست بلکہ بحت استیناس دل باست
 پس بقصفاے انکشاف حال و موقع مقام اینچند کلمات از زبان ما سر شد

صلی اللہ علیہ وسلم
 آن چہ امام غزالی
 صاحب کشف و تحقیق
 سرچشمہ بود و شافعی
 یک سید و صفت شریف
 ہماری نام غزالی
 بنیاد است انقیاس
 در ازینہ و ہدیہ
 بود اینچ از اجازت
 جہت جہان کبیر
 منتان دورہ انان
 مال شکار و انجوع
 جا و در ان سیدان
 انعتن انجاف
 خورسوم با دریا کت

امام محمد عرض کر دیکے چون شما براسے کلام طلب فرمودند اسم من دریافت کرد
 من ہم بحسب موقع کلام نام خود و نام پدر خود عرض کردم کہ شما را از حاجت
 پرسین نام پدر من ناما یوس سے اعزاز استماع این کلام امام خاموش شد
 چون انجمن جواب داخل گشتاخی بود رسول بعضاے دستی خود اشارت کرد
 فرمود کہ خاموش باش زگویند کہ چون امام محمد غزالی متولد شد نشان عصا
 آنحضرت صلعم همچنان بر جسم مبارک سے ظاہر بود و بعضے گویند کہ لنگ داشت
 نقلست کہ چون امام محمد غزالی کتاب منحول تصنیف کرد آنرا بخدمت امام مقررین
 کہ او ستاد و سے بود فرستاد ام المرحمین فرمود کہ تو مر از زندہ درگور کر و سے
 این کتاب تو تصانیف مرا بپوشید و لاوت حضرت امام غزالی با قول
 صحیح در سال چار صد و پنجاہ و بقولے بعضے اہل خبر در سال چار صد و
 پہل دنہ و وفات ان جامع الکملات تاریخ چار دہم جلد الہام
 سال بالفصد و پنجاہ ہجرت دیا الفصد و ہفت نیز فرمودہ انداز مولف

آن محمد بن محمد شیخ حق	مطلع نورالعین روحین	اندریان بحر العلوم احمد
مرد تو لیدان عین العین	از وجودش گشت روشن بتا	ہم محبت بس کل نور دین
گو گل گلشن جوان ہندی غیر	سال تولدش لصد صدقہ	گفت سرور سال چہا شین
عابد موسی امام المسلمین	صاحب تاج و محبت مکتب	زینت ابدال دہم شمس دین
سم دگر کردم رقم تاریخ او	عالم طیب امام المسلمین	من بیان سرور بساں مجلس
سہر محمود و میرا ہل دین	ایضا امام دین حق ابن	کہ در دلہای عالم بود مرغوب
چو زین نیائی دن غم سفر کرد	چو گنج اندر زمین گردی خوب	محمد بن محمد پیر ہند سے
بخوان کہ ہست سال مصلحت	عیادت ز نزال ارتحالش	محمد بن محمد پیر محبوب

حکیم سنان غزنوی سے قدس سرہ کنیت سے ابوالمجد محمد دین
 آدم سے ان کے اسے شعراے صوفیہ و مرید خواجہ یوسف ہمدانی سے تہذیب و با پدر
 شیخ رضی الدین علی اللابنی عم سے کتاب حدیقاہ الحقیقت تصنیف سے

و سبب توبه سے آن بود کہ سلطان ابراہیم غزنوی سے در فصل زستان نوبت
 مستحق بعضی از دیار کفار از غزنین بیرون آمدہ بود و در نائک در مدح و ثناء قصیدہ
 گفتہ بود و وہ نوبت تابوض سلطان رساند و در راہ مجد و بے دید کہ شراب می خورد
 و بسا قی گفت کہ پر کن قدحے بکور سے سلطان ابراہیم غزنوی تا بخورد مہ ساقی
 کہ وہ سے مرد غازی ست و بادشاہ اسلام چگونہ کور با سہ گفت مردان تو خود
 انچہ در تحت حکم او در آمدہ ست و بغیر ضبط نیاز زدہ حال امیر و دما مملکت دیگر کہ قدحے
 بکوفت و بخورد و باز گفت قدحے دیگر بکور سے حکیم شائے شاعر پر کن ساقی
 گفت کہ سنا سے مرد فاضل و لطیف طبع ست گور نوبت گفت نام مبارک مرد
 ابراہیم بودے بکار دیگر مشغول شد سے کہ دیرا بکار آمدے چند سخنان دروغ
 بر کاغذ نوشتہ ست و می خواہد کہ باہی دروغ فایده حاصل کند و نمیداند کہ اورا
 برائے چه کار آفریدہ اند سنا سے چون این سخن بشنید حال بز سے تغییر شد
 و تار کہ الدنیا سدہ بسلوک مشغول گردید و غیر سنے اندرہ محمد و ارثک و در سنیۃ الاولیاء
 تخریر فرمایا کہ چون در حدیث حکیم نامی چند ابیات نامعقول و الحاحی ہستہ از
 استماع آن در دل من تغییر کے و الکار سے از خرف حکیم سنا سے رود دادہ بود
 چون بفرستے داخل شد م بخود قرار دادم کہ نہ زیارت منبع اکا براد لیا حاضر نمودم و بر
 قبر حکیم سنا سے نمودم ہا نشب بخواب دیدم کہ در زیارت فرزت غزنی ام دشمنی بکند
 کہ این قبر حکیم سنا سے ست و دیدم کہ قبر سے از رنگ سفید ست و بر آن قبر نوشتہ ست
 ہذا قبر حکیم سنا سے سنی چون جنین مشاہدہ کردم نمیدم کہ اشارت بانست کہ حکیم
 سنا سے سنی ست علی الصباح کہ نہ زیارت فرزت ز فرم جان قبر رنگ سفید بود
 کہ در خواب دیدہ بودم مشاہدہ نمودم و یقین شد کہ آن ابیات کہ در حدیث
 ہستہ الحاحی کسے دیگر از بدعتیان ست و قات حکم سنا سے در سال محمد
 و بست و پنج ہجرت و مہن تاریخ بر ختم فرار بر انوار وی کند یہ انداز مہ لفت
 چون سنا سے حکیم روشن دل گفت از دیدہ جہان مستور اشاہ عالم حکیم سرور گفت

صلتش غم زہمی زمر بر نور تاج العارفین ابو الوفا قدس سرہ نام و
 کاکیش ست از کبار مشائخ و برگان صوفیہ مرید شیخ محمد شنکے ست در رشا
 لبان آیتے بود شیخ علی بن نہی و شیخ بقا و عبدالرحمان طفسوخی و شیخ مطلب
 و شیخ ماجد گردے و شیخ جاگیر شیخ احمد از میدان کابلان دے اند حضرت شیخ
 عبدالقادر جیلانی در او ایل جولے روزے مجلس و تشریف آدر شیخ
 ابوالفلاح کلام کردہ بجا فرین با تکلیف فرمود کہ این جوان از مجلس برود گنبد بچنان کرد
 حضرت غوث الاعظم با مجلس تشریف برد باز فرمود کہ این جوان از مجلس برود گنبد بچنین تشریف
 افتاد چون چہام با حضرت غوث الصمد روق افزای محفل شد شیخ از بیرون فرمود حضرت غوث الاعظم
 در کنگارفت و بجا فرین مجلس شاد کرد کہ جملہ تیرہ نظم کنند کہ آں جوان غوث الاعظم ست و امر
 با خراج و یکہ بوقوع آمدہ برای امانت بود بلکہ از بہر آنکہ شما او از نشانی لغت محبوب کہ من را
 می بینم کہ بر بنبر آمدہ میگوید قدمے ہذا علی قتیہ جمیع اولیاء اللہ تالی بعد از ان بجناب
 غوثیہ مخاطب شد و گفت یا عبدالقادر در اینچنین وقت کہ محبوب حق باشی مرا
 یاد کنی سجادہ و تسبیح و پیرامن و کاسہ و عصاے خود و حضرت غوث الاعظم فرمود
 کہ این یادگار ابو الوفا نزد خود دارے گویند کہ چون آن تسبیح را بر زمین مے نہاوند
 و انہاے دے از یکدیگر جدا میشدند و آن کاسہ جو بین را چون کسے میخواست
 کہ بدست گیرد از خود بیجست بدست گیرندہ می آمد و وفات شیخ در سال ۶۵۰ یا ۶۵۱
 ہجرت دگر در موضع قلینا کہ از مصافات بغداد ست واقع شدہ و عمر شیخ ہشتاد

سال بود از مولف	ابو الوفا تاج سردینا دین	چون ازین دنیا بخت یافت
سردین گشت از در دنیا	سال اول آن امام ہفتم	نیز با بخشش ندا شد از خدا
بادی محبوب تاج اولیا	خواجہ ابو عبداللہ جوئی قدس سرہ نام دے	

محمد بن جویریہ ست از اجلہ مشائخ خراسان و عطاے اصحاب شیخ عبداللہ ربیع
 عالم بود بلکہ شریعت و طریقت حضرت علین القضاة در یکے از مکتوبات خود
 تحریر میفرمایند کہ درین ایام ہر سہ امام مقدسے وقت اندکہ ثانی ہزار نیکو شیخ

بن محمد غزالی دوم محمد بن محمد غزالی سیوم خواجہ عبداللہ محمد بن جمویہ جوئی شیخ عبد
رکتابے ست موسوم بملوۃ الطالبین ودران کتابے بسے حقایق ودرقائق
درج فرمودہ ست وفات دے در سال پانصد و سی ہجریست و عمر شریف

از مولف | خواجہ دین شیخ عبدالکبیر | یافت از دنیا چو در حجت قر
سن و سال طمش شاد می نغی | میر عبد اللہ محمد نامدار | شیخ ابوالضر احمد جام

زندہ فیل قدس سرہ گینت دے ابوالضر و نام پدرش ابو الحسن ست کامل
دے از موضع ناحق کہ از توابع جام ست مقدس اہل طریقت و یگانہ زمانہ و
قطب لہجد و غوث الوقت بود و دے از فرزندان حمیر بن عبداللہ الجلی ست کہ
امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب یوسف ابن امت نام کردہ بود و شیخ احمد دل امی بود
و در عمر بست و د سالگی توفیق رفیق او شدہ بکوہ زفت و نیردہ سال در ریاست
و مجاہدہ لبر برد و لبر جہل ساگے بالہام ربانی در خلق آمد و ابواب علم لدنی بر
مکشوف شد و زیادہ از صد جلد در علم وحید و معرفت و علوم اسرار و حکمت تصنیف کرد
کہ ہر شیخ عالم و حکیم را بران جاے اعتراض بنود و انہ تصانیف آیات قرانی
و احادیث موید و مطابق بودند و اشعار عالی در تصوف نیز دارد و چہل و دو فرزند
حق سبحانہ تعالی بوے عطا فرمود کہ سی و نہ پسر در سہ دفتر بودند و بعد از فوت
شیخ چہارہ پسر در سہ دفتر ماندند و این چہارہ پسر ہم عالم و کامل و صالحان تصانیف
و کرامات بودند و شیخ احمد جام بمرخصت سالگی میفرمود کہ تا حال صد ہشتاد
ہزار مرد بردست من توبہ کردہ اند و شیخ ظہیر الدین علیسی کہ از فرزندان شیخ نیست
در کتابہ موزا الحقائق میفرماید کہ تا آخر عمر بردست پدرم ششصد ہزار کس توبہ کردہ بودند
لقاسدیت کہ شیخ ابوسعید اللواتی آخر قدس سرہ فرمودہ داشت کہ از امیر المؤمنین صدیق
اکبر بوے رسیدہ بود و دران طاعت میکرد آخر ما موگشت کہ ان خرقہ تبرکہ را با حمد
جام رساندند و شیخ ابوسعید بوقت وفات بفرزند خود شیخ طاہر و میت فرمود
کہ بعد از وفات من چہد سال جوئے نو خط بلند و بالا از رزق چشم احمد جام نام

مخافتا تو در این خرقه بوسه بدی که امانت و نیست چون چند سال برین خرقه
منقض شد شیخ ابو طاهر روزی پنجاب دید که پیوسته ابو سعید الوائلی را با جمعی
از یاران تجلیل تمام میزد و پرسید که باعث اتیقاد و تعظیم چیست فرمود که قطب الاولیا
با استقبال و بوسه و بزم روزی که شیخ طاهر باصحاب خود در خاقانه عالیجاه خود
نشسته بود که جوانی بهمان اوصاف که پدرش فرموده از در رسید شیخ در حال
زیانت و باغز و کرام تمام پیش آمد اما مقتضای بشریت در حواله کردن خرقه
سبک کرد خود متماثل شد شیخ احمد گفت یا شیخ در امانت خیانت روا نمیشد
ابو طاهر از شنیدن این سخن وقت خوش شد برخواست و آن خرقه را بدست خویش
بیشخ احمد پنداشد گویند که آن خرقه رایت و دین از اولیا الله پنداره بودند
آخر شیخ احمد جام حواله گفت نقلت که شیخ و در وحشتی روح را من نسبت ارادت
نجد متذکر شیخ احمد جام بود که شمره ذکر نمغی در مناقب شیخ مودود گذشت ولادت
شیخ احمد در سال چهار صد و چهل و یک و وفات در سال صد و سی و شش
هجریست و عمرش نغش نو و در مجال و فرار پانزده سال تمام است از مولف

تنباه شیخ احمد پنداره بولضر	که بود در ولق دین بی سلام	امام المسلمین یا که احمد
شده تاریخ تولدش کربلا	امام مهدی سلطان معنی	بگو تولد آن شاه کونام
امیر المؤمنین بیوب گفتیم	سال حلت آن شیخ خوشکام	وصالش لغز عشق الله تم
دگر بولضر کامل احمد جام	شیخ عبدالاول بن تعیب شجرى هر دو	

قدس سره کنیت دس ابو الوقت است مقبول خاص و عام و جامع علوم
طاهر و باطن بود در حدیث شاکر و جمال اسلام و او دویست و بیصحت حضرت
شیخ الاسلام عبداللہ انصاری رسیده و از خراسان به بغداد رفت ولادت
دس در راه و بقدر سال چهار صد و پنجاه و شش و وفات در بغداد باده و بقدر
سال الفصد و پنجاه و سه هجریست و قبر در شونیز بغداد متصل قبر شیخ رویم است و
حضرت محبوب سبحانی سید عبدالقادر جیلانی روضه ناز خبازه و باهاست خود گذارد

<p>۱. از مولف</p>	<p>جناب عبدالاول شیخ والا که از روزگار قبول حق بود</p>
<p>که نور اسعد سجری خوان</p>	<p>ابن تولد آن سردار زدی چو اگر خواهی دلاسال وصالش</p>
<p>بدان ابن نعیم بادی محمود</p>	<p>شیخ عبدکے بن مسافر الشامی النکار</p>
<p>قدس سره از قدماے مشایخ کبار است با غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جلا و شیخ حادویاس و شیخ عقیل بنجی صحبت داشت در خوارق و کرامت مشهور و حضرت غوث الاعظم اول بار که قدم تجرید از بغداد غنیمت حج کرد شیخ عدی رفیق گرام و سے بود وزیر و بزرگوار با اتفاق یکدیگر حج کردند و وفات و سے بقول صاحب سفینه الادلیا در سال پانصد و پنجاه و هفت و بقول صاحب تذکره العاشقین پانصد و پنجاه و هشت است و فرار پر انوارش در جبل نهار است از مولف</p>	
<p>عدی ابن مسافر پیر تپائی</p>	<p>که دانش بود با بل علم و ادب از دل نور میر آمد و صالش</p>
<p>چو چشمش فت مثل گنج در غاب</p>	<p>و اگر تاریخ و صلش گفت سر عدی ابن مسافر پیر تپائی</p>
<p>شیخ ماجد گردی قدس سره از خلفاے نامدار مریوان کبار تاج العارین ابوالوفاست صاحب کشف و کرامت بود و خلق کثیر از توجهات عالیه و سے بدرجه دلالت رسید و سے از اصحاب واجباب حضرت غوث الاعظم نیز بود و در از ان معان فیوض یافته نقلت که شخصی خدمت شیخ آمد و گفت ارادہ بیت اللہ دارم و میخواهم که بر قدم تجرید سفر کنم شیخ کوزه آب خود را بوسه داد و گفت بر گایگ نشه شوی آب شیرین بوقت گر سنگه نان و سکر ازین کوزه خواهی یافت پس چنان بوقوع آمد که شیخ فرموده بود و وفات و سے بالعاق اهل ضرورسا پانصد و هشت و یک هجرت فروردجل حمزین واقع شده از مولف</p>	
<p>شیخ دین ماجد خورین دیوان</p>	<p>زفت همچون مهر در باغ جناب اخلص سردار مابدا دست</p>
<p>نیرا جاد بادی لاسر خوان</p>	<p>سید احمد المشهور شیخ سردار سلطان قدس سره</p>
<p>از قدماے مشایخ و کرامے اولیا سے خطه لیمان است و بپیر خانیود لکنان و لکه و تا نیز اشتهار دار و در نسبت ابانت کرام و سے بقول صاحب تذکره العاشقین</p>	

بر بنیطریق بحضرت علی المرتضیٰ میرید که اسما بن سید زین العابدین بن سید محمد بن
 سید عبداللطیف بن سید هاد الدین بن سید غیاث الدین بن سید هاد الدین بن سید صالح
 بن سید یحییٰ بن سید عیسیٰ بن سید صالح بن سید عبدالغنی بن سید جلیل بن سید زین
 بن سید ضیا وال دین بن سید داؤد بن سید عبدالجلیل رومی بن سید اسماعیل بن
 امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین علی بن سید الکوئین
 امام حسین بن علی المرتضیٰ کرم الله وجهه و سید زین العابدین پدر عالی قدر شیخ
 از اقلیم عربستان شریف آورده در موضع کرسی کوی که از مضامین طمان بود سکونت
 و نکاح نمود با سلمات عایشه دختر مسی پیر مقدم دهنند که او که در همان بود
 متعقد کرد و از اهلین عفت آن عقیقه سید احمد در دربارش عبد الغنی که سید خان بود
 اشتها دارد متولد شد و سید احمد ولی مادر زاد بود از عماد خور دی آثار زرنگ
 بنا صید حال و سید بود در در طریقت اول نعمت موروثی از پدر بزرگوار
 خود یافت بن از ان در اجزاد نجارت حضرت غوث الاعظم قطب العالم محی الدین
 عبدالقادر گیلانی رسید به فیض کامل حاصل کرد و پسندید بخدمت شیخ شهاب الدین
 سهروردی بسر برده مستفیض گشت و بوقت مراجعت در حقیقت رسیده از خواص
 مودود حقیقی خرقه خلافت و اجازت یافت و از کمالان وقت گردید و در حال
 و خضر معتمد داشت و فایده ما برداشت و ابدال و او تا در راه گاه که با و فرمود
 بخدمت و سید حاضر آمدند و بر سر حصول قوت حلال نشانی کردند
 و گویند آن چو انید و بکار کشکار سید نیز رغبت تمام داشتی فطرت
 که چون آنحضرت از میرغزاد و غیره مراجعت بامینسوب نمود در لاسهور تشریف آورد
 و از مولوی محمد اسحاق لاسهوری تحصیل علوم ظاهری نمود من بعد از لاسهور
 بمقام سودر که در سیم متصل وزیر آباد است رفته گناره دریا رحمت اقامت گشت
 و چند سال در آنجا بعبادت حق مشغول ماند و خلق خدا فوج فوج بخدمت آن حضرت
 حاضر آمده بهره یاب دنیا و آخرت می گشتند چون احدی از حاجتمندان دنیا و

و عقیقے از خدمت دست محروم نمیرفت لکن باخطاب سخی و سرور و دلگشا تا
مخاطب گشت نقلست که در قیام عمر بخش نمبر در این مقدمه سوهر را بجای
صعب عالی حال بود چون متعلقانش از حیات دست مایوس شدند بالتمس
در عاجزیت آن مقبول کبریا حاضر گشتند بنزد لب بسوال و گفتگو نکشاده بودند که
آنحضرت قدرے خاک بدست خود از زمین برداشت و حواله ایشان کرده فرمود
که این خاک پای بهیچان بخورید انشاء اللہ تعالیٰ شفا خواهد یافت و همچنان بوقوع آمد
و عمر بخش بهمان روز بکلمات حقیقیه شفا یافت نقلست که روزی بعد
سوهر را بخدمت حاضر بودند فرمود که در دینه شما اسپ ماده عمدہ پیش احمد بنجار
موجود است اگر بدین خرید کنیم چون مقدمان درین باب با احمد بنجار گفتند اولاً منظر
بلکه اسپ ماده از اسکناس دین مستور ساخت مقدمان اطلاع انیمه بسید
کردند فرمودند که اگر احمد اسپ ماده منید بد اسپ ماده خود خواهد آمد چون ساعت
بگذشت اسپ ماده از خود بردار و آن فیض انبازہ موجود شد و حضرت سید
بران سوار شده بمقام دہونکل تشریف آوردہ چندے در آن خلوت گیرند نقلست
که روزی چون مقدم دہونکل بخدمت آنحضرت حاضر آمد عرض کرد کہ میرمن
مسئد دہونکل کہ این دینہ بنام دست آباد کردہ ام از چند بدت مقبول بخرشت
دعا کنید کہ بیاید فرمود کہ امر فرزند آنرا مدد و همچنان بوقوع آمد نقلست کہ روزی
سید احمد بمقام دہونکل در خلوت بود و آب براس و وضو موجود بود و عصاب
خود بر زمین زدنی الحال چشم آب نمودار شد و همچنان روزی بدست خود
تیغ چوبے در زمین نهادنی الفور سر بر سرش روی بجاییکہ نازی خواند از غیب
سجیدے تمیز گشت نقلست کہ روزی حضرت سید بمقام موضع رستے
کہ از وزیر آباد بقاصلا مہفت کردہ دست رسید چوبانے مادہ گاوان دینہ بیچرینید
از دست شیر طلب کرد و او داد و گفت کہ این مادہ گاوان شیر ندارد آنحضرت
بخادمان خود ارشاد کرد کہ چیم پاس مادہ گاوان را بردارید و شیر بد دستند

خدا مچھان کر دیکھتے تھے کہ سالیانہ ہاں بچو شیدنا و ند ہاں پر شہر لکھتے
 کہ چون حضرت سید چند سال در سو گھل گذاریند جب وطن دامنگر حال شد و بر گری
 کرنے زاننا بنا کوٹ اشہار دار دشر لیا بروہ سید عبدالرزاق کہ خدا شد
 و بعد دو سال فرزندے موسوم باسم سراج الدین متولد شد و نرس مکنہ صفا
 حاکم ملتان فقہ خود بے بے بائی انکاح آنحضرت در داد و خلق کثیر خلق را
 در آمد از نیمو جب برادران خالہ زاد دشمن انجناب شد لکن از انجناب با سید عبد
 برادر خود بے بے بائی از شاہ کوٹ برآید و پیر دامن کوہ کہ حلال فرار انجناب
 در انجاست رفعتہ مقام کرد و حاسدان در انجا رسیدہ انجناب با برادر و روجہ
 و سید سراج الدین مشہور سید راج لشہادت رسانیند و صاحب خلاصتہ التواریخ
 در ذکر آنحضرت فرماید کہ بعد وفات سید احمد تاجری از قندہار سمیت ملتان آید
 چون نزدیک فرار شریف رسید پاسے ستر بلغزیرید لنگ شد و اندرون فرزند
 رفتہ دعا کردنی الحاکم التتر درست گشت و همچنین سہ کس بیان یکے نابینا
 و دو دم خرامی بیوم نام در فرار آمدند و شنایا قند شہادت سید احمد با قول
 صحیح در سال پانصد و ہفتاد و ہفت بوقوع آمد و فرار پر انوار در نکاتہ یارت گاہ

خلق ست از مولف	سید سرور سخی احمد	بود سلطان عالم دوا
جست سرور جو سال آن بخش	ہاتھش گفت سرور عالی	ایضا سید محمد سید سرور
خیزد دنیا سرور ملک جناب	قطب سرور سرور سالک بگو	بزر سرور والی دین وصل آن

شیخ شہاب الدین سرور دے مقتول قدس سرہ نام دے
 بحی بن حبش ست در ریاضت و عبادت کامل و سیاح عظیم بود کلمات
 توحید بر بلا کفے چون حلب رسید علما بقتل دے فتوے دادند و قتل سائید
 بعضے گویند کہ در حالت گرسنگی بر حمت حق پیوست کہ از انواع غذا س
 قتل این عذاب را و خود براسے خود مشطور کرد و لو د اہل حلب در شان
 مختلف بودند بعضے با حاد و زندقہ نسبت می کردند و بعضے بکرامات و معانات

میشود و ندو مولانا عبدالرحمان جاسے روح در تفخات الانس میں فرمایا کہ علم عقل
 سے غالب بود میباید که عقل بر علم غالب باشد و فاقست سے در سال یا نصف
 و ہشتاد و یک یا ہشتاد و ہشت با اختلاف اقوالست در تفخات الانس سال یا نصف
 و ہشتاد و ہشت تحریر است و قول آخرین قرین بصیحت است و صاحب مخبر الوصلین
 سال وفات سے یا نصف و ہشتاد و ہشت تحریر فرمایا از ممولف

۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴
۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴
۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴
۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴

ابو محمد و اصل سے از زمین مغرب است از اعیان مشایخ مصر صاحب کرامت
 و مقامات بلند بود و لعلت کہ روز سے شیخ طہارت میں فرمود شیخ کے مسلک و حالت
 سجدت سے آمدہ التماس آب کہ در شیخ بقیہ آب وضو سے عطا کرد چون نوشید
 حال سلب شدہ خود را بازیافت و فاقست سے در سال یا نصف و نو در ہجرت
 و عمر ہفتاد سال و قبر در موضع قفنی کہ از قواعد معصیت واقع شدہ از مولف

۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸
۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸
۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸
۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸

از اعظم شہر سے اجل اصفیائے و اکابر علمائے شہر گنج شہد عالم بود
 بلووم ظاہر سے و باطن سے و موصوف بصفات زہد و ورع و تقوی سے و در فقر
 خرقہ از اخی زنجانی داشت و عمر گرامیہ از اول تا آخر بقیامت و غفلت گذشت
 و از اہل دنیا بغایت محترز بود و از صحبت سلاطین پرہیز تمام داشت و سلاطین بہ
 التی و آزر و برد و دے سے آمدند و میخواستند کہ نامہاد تصانیف خود یاد کنند
 تا بر صغیر ہستی یادگار سے بماند و ہر بیچ کتاب تصانیف سے کہ بیچ گنج شہد
 نے الحقیقت بیچ گنج لطافت و بلاغت و حقایق و معرفت اندو آخر کتاب سے

کتاب سکنر نامه است که در سال بالفصد نود و دو با تمام ریده سهی و در کتاب
 تواریخ فرشته منقولست که چون خواجہ امیر خسرو و بچوب کتاب فخرن الاسر کتاب
 مطلقہ الاقوال تصنیف کرد در دسے نوشتگسے و بدین خبر دریم ہمشہر بلین
 نزولہ در گوہ نظامسے فگندہ استرہ ہر چند دسے تیز داشت ہ موتہ دیو موتہ اندک کا
 از غیرت این سخن تمسید سنیہ از غیب برو دسے نمودار شد حضرت سلطان النیا
 نظام الدین بجاہت دسے در رسید و آستین مبارک کہ خود در پیش تمسیر ہدایت
 و آستین آستین قطع کردید لعلست کہ شیخ گنجوے بجناب الہی سخن محبوبانہ گفتے
 چنانچہ سیر ماید گناہ من از نام دسے در شمارہ ترا نام کے بودے آفر کا
 ایضا تو سیکے گئی سن زبکر دہ ام کہ بدرا حوالہ بخود کردہ ام ہ دین زین
 از تصنیف نظام الدین گنجوے اندکہ ہر تجرید و تفرید دسے گواہ ناطق اندسے
 چون بہمد جو اسے از بر تو ہ بدر کس نرفتم از در تو ہ ہمہ را بر درم فرستادے
 من نمخواسم تو میدادے ہ چونکہ برد کہ تو گشتہ میر ہ زانکہ ترسیدنی است دستم گم
 وفات شیخ نظام الدین در سال بالفصد نود و دو سلطنت بجلست و قبر گنجوے است از

ان نظام الدین نظام دہبنا	استد جو در حجت ازین گمہرا	انج عرفان گنجوی باکبار
سست ال طلت آن مقتدا	باز شد سال و سالن جلوه	از مبارک گنجوی گنج صفا

شیخ عبدالقدقریشی ہاشمی ہنگاری قدس سرہ نام دسے محمد بن ابراہیم
 صاحب کرامات و مقامات بلند و عالم لعلوم ظاہرے و باطنے بود و در زبان
 خود تقریب تمام داشت وفات دسے در سال بالفصد نود و دو ہ ہر بیت قطبہ از موعود

شیخ عبدالقدس سرہنا	صدر غر و جلال ہستے	افت زین نیا جو و خلد برین
در نقاب آمد جمال ہستے	ہاشمی ہادی اکبر عیمان	خلقتش ہم سیر آل ہستے

سید حسن رنجائے لاہورے قدس سرہ از قدما سے منشاخ لاہورے
 جامع بود میان علوم ظاہرے و باطنے و سیادت و کرامت خوارق و خرقہ
 خانات از خاندان عالیہ چند داشت و ہمارے شیخ سید یعقوب عذر لوان

از سجا سے از رنجان در لاهور آمد و خلق کثیر بکلیف ارادت سے در آمد و توجہ
 دے با قول صحیحہ در سال ششصد و چہشت از مولف شیخ دین میرزہ باقی
 پیرداف حسین رنجانے اجسم از دل چو سال تریز گفت عارف حسین رنجانے
 سید احمد توختہ ترف سے تم الہور سے قدس سرہ از قدس
 مشایخ عظام و سادات لاهور سے بود اول در ترف سکونت داشت
 با پیمانے ربانے و اشارہ غیبی از وطن مالوف خود عازم ہندوستان شد
 و در عین سفر دو بیہ سعیدہ خود کا اسمے گرا سے آہنا بی بی حاج دینی تاج
 بودند ہمراہ داشت در راہ چون بمقام بلکہ کچھ کران رسید ترویج و تکیج
 بے بے حاج بیہ کلان خود را بشارتہ ہر ادہ بہا والدین محدود سلطان
 قطب الدین محمد بادشاہ کچھ کران کا از اولاد امجاد شیخ ابوالحسن کچھ
 قریشیہ بود بعل آدر دجہ از ان در ہندوستان تشریف آورده در لاهور بلکہ
 چہل بی بی سکونت پذیرفت و ہزار ہا طلبا سے حق را بحق رسانید و خلق
 کثیر از ان پیروشن ہمیر بہرہ مند دنیا و آخرت شدند و بعد از تشریف آورده
 در لاهور رسید شاہ زید برادر زادہ حقیقی سے ہم در لاهور رسید و دوس
 ترویج بے بے تاج دختر تانہ خود شاہ زید نمود و بطرف ہندوستان
 رخصت فرمود شاہ زید بمقام سوانہ بر من رسدہ لبشہادت رسید و وہاں
 سے کزوہ تن بے سردی بچنگ پرداخت و منصرف گشت و صاحب تذکرہ
 قلندر سے کہ اقم ناقل حال سید احمد توختہ از ولایت میفرماید کہ سید احمد توختہ
 از سادات عظام حسینی است و لب تشریف سے بچند واسطہ بعلی المرتضیٰ
 کرم اللہ وجہہ میرسد بدین طریق کہ سید احمد توختہ ترف سے بن سید علی
 ترف سے بن حسین ثانی سے بن سید حسین محمد مدنی سے بن سید شاہ ناصر مدنی
 بن سید موسی بن سید علی بن امام علی الصغر بن امام زین العابدین بن
 بن امیر المؤمنین سید الشہداء اسمعیل کہ بلا سید کونین امام حسین بن ابوالقاسم

ابن ابیطالب کرم اللہ وجہہ د باعث اشتہار و بلقب توختہ انیت کہے
 پیر و شغیر وے از اندرون حجرہ بوسے آداز داد و نرد خود خواند چون حاضر شد
 دروازه حجرہ بند بود و از غایت ادب اطلاع حاضرے خود نکرده بمہ شب بر
 دروازہ دروازہ ایستادہ بماند علی الصباح کہ شیخ دروازہ حجرہ را بکشاید صلح
 برابر دینایہ ایستادہ دید خوشتر و شد و بلقب توختہ ماقت ساخت کہ توختہ بزبان
 ترک ایستادہ را فی کویند و تخصیک ہر وقت حاضر باش باشد خطاب توختہ
 مخاطب می گرد و وفات پیدا آمد توختہ در سال شصت و دو ہجرت
 و فرار پر انوار دے در لاہور بجلد پیل بے بے است کہ نے زمانا اندر
 طویلہ غلام نے الدین قریشی واقع شدہ و موزین سلف مادہ تاریخ وفات
 از مرشد پنجاب اخذ کردہ اند و قطعہ تاریخ کہ مولف تحریر کردہ درج ذیل از مولف

رفت اجبت جوزین نارینا	ایدا حدیثہ برنا و سپر	پیر ہادی سر عالیجاہ گفت
عقل سال انتقال آن میر	ما کتاب ہل دین احمد جوآن	ہم گو سید وے میر کبیر
آفتاب حسن تراز دل ندا	بہر سال و صل آن شغیر	سید یعقوب صد دیوان

از پنجائے لاہوری قدس سرہ از عالم مشایخ دادلیای کبرائے
 لاہورست جامع بود میان علوم ظاہرے و باطنے و شرافت و نجابت
 و یادت در سلسلہ عالیہ جنید یہ شیخ صاحب حال و قال بود پدر وے
 سید علی از سادات صحیح النسب حسینی بود و نسب شریف وے بشانزد
 پشت با امام موسے کاظم زہیر سرد وے با یاسے علی در سال پانصد
 و سے پنج ہجری از ترکستان در ہند شریف آوردہ در لاہور سکونت فرود
 و ہنگامہ شیخت در لاہور گرم ساخت و کرامت و خوارق بسیار از وے
 ظاہر شد و د علما و شرفاے لاہور بہر شیخت و شرافت وے اقرار کردند
 چون در آن ایام تحت لشین ملک ہند مغرالدولہ بہرام شاہ با شاہ بن مسعود
 بن ابراہیم شاہ غزنوے و در لاہور سے طفعل فرمان فرماے ملک پنجاب

و سے اعتقاد سے کامل بخدمت سے پیدا کر دو خلق کثیر در حلقہ ارادت آید
 و در خط پنجاب قبول عظیم یافت و کرامت و خوارق بسیار از او سر بریزد
 و نیز در آن ایام حضرت خواجہ امین الدین حسن سنجری تشریف آورده است
 و در فرار گوهر پیر علی محمد دوم بچویر سے اعتکاف و زرید و باہم سید یعقوب
 زنجانی و خواجہ بزرگ معین الدین ہم نہایت محبت و التفات بوقوع آمد چنان
 تا حال تمام ششگاہ خواجہ بزرگ متصل فرارید یعقوب زبیرت گاہ خلق است
 و وفات کے باقوال مقبرہ صحیح در سال ششصد و چار سہرست شانزدہم ماہ جب الہ بود

ارمولف	چوزنجانی ازین دنیا سفر کرد	بجب ایرودی گردید محبوب
شیر مقبول زنجانی زعم شد	بسال رحلت ان شاہ مطلقاً	بگو سوسو محمدی صد دیوان
و گز فرما مقدس پیر یعقوب	شیخ زور بہان صغیر قبل الشیراز سے	

قدس سرہ نام نامی سے ابو محمد بن ابی اللہ بقدر التقلید الشیرازی است
 سلطان العرفاء برہان العباد و دروۃ العشاق بود و در ہدایت حال سفر عراق
 و حجاز و شام کردہ باشیخ ابوالنجیب سہروردی در سماع صحیح بخار سے در
 اسکندریہ شریک بود و خرقہ از دست شیخ سراج الدین محمود بن خلیفہ بن عبداللہ
 بن احمد بن سال پوشیدہ است و در اطراف شہر از بریاضات شاقہ پر و احسن
 و صاحب ذوق و مذاق و وجد و سماع بود و سے امصنعات بسیار
 چون تفسیر عرایس و شرح شطیحات عربی و فارسی و کتاب الانوار
 نے شرح الاسرار و غیرہ تا پنجاہ سال در جامع صلیقیہ و نیز از و غلط گفت و شیخ
 ابوالحسن کرد و یہ میفرماید کہ روز سے در دعوت یعنی صوفیہ باشیخ زور بہان
 جمع شد و مہنوز سے را نمی شناختم در خاطر مآدکہ من در علم و حال از
 روز بہان بر ترم شخص رو شفیق و پہلو سے من نشسته بود و خطرہ من آگاہ شد
 و گفت اسے ابوالحسن این خطرہ از دل خود بد کن کہ امر فرمایند بکن از روز بہان
 برابر است و ادیگانہ زمانہ است شیخ ابوبکر طاسر کہ از اصحاب شیخ زور بہان

فرمود که هر سخن و شیخ روز بهان نبوت قرآن میخواندیم چون وی فوت شد
 در میان من تنگ آمد آخر شب بر خاستم و نماز کردم و بسیرت بکشیدم و قرآن
 خواندن شروع نمودم گریه بر من افتاد بدین اندیشه از دستها بلند
 چون یک عشر تمام کردم اواز شیخ شنیدم که از قبر آمد و عشر دیگر تمام کرد و آواز
 که اصحاب جمع شدند و اواز منقطع شد و دست بر نیال بگفت روزی با کسی
 از ایاز افشای این را نکردم از آن روز خواندن قرآن از قبر شیخ منقطع
 و وفات او در سال شصت و شش هجرت است که ماه محرم بود قوع آمد از موهف

جناب ذریبان شیخ ذیجواه	که بدرغبت بحق مرغوب شیراز	نوشته هم به یاد می عاریکان
بسال وصل آن مطلوب شیراز	دگر گرد عیان تاریخ وصلش	از باد می بهر محبوب شیراز

شیخ ابواسحاق اعرب قدس سره نام نامی دس ابراهیم بن علی
 از اعیان مشایخ بطایح است صاحب کرامات و مقامات عالیه و جامع علوم دینی
 و دنیاوی و تشریعت و طریقت بود و مذہب شافعیه داشت و مدارج از غلبت
 استغراق مراقب نشسته و گویند که تا سی سال روی جانب آسمان نه کرد و قلست
 که روزی در بادیه تیرے عظیم رد بوسه نهاد شیخ فرمود که شیخ عبدالقادر
 جیلانی سید ماہست که امام صدیقان بود عارفان است تیر سردر پای شیخ نهاد
 و بزنت و وفات شیخ در سال شصت و نه هجرت قطع از موهف

رفت چون زینجان بجلد بریز	شاه روشن ضمیر ابواسحاق	همدی مسمی عیان گردید
سال ترحیل میر ابواسحاق	تیر دل گفت سال حلت او	صاحب حسن پیر ابواسحاق

میر سید حسین جنگ سوار قدس سره از سادات دالاد درجات
 مشہد بود و نسبت ارادت بسلسله ابا جواد خود داشت و بہرادر ستر حال خود
 در لباس اہل دنیا و محبت اغنیاء کمالات معنی کسب می کرد و بہ نیت شہادت
 بہرادر سلطان مغالہ بن سام در ہندوستان رسید و چون سلطان مغالہ بن
 فتح ہندوستان کرد و قطب لدین ایک را در دہلی نصب نمودہ بطرف ولایت

معاودت نمود میر حسین خنگ سوار را نیز بر فاقست قطب الدین ایک در
گذاشت چنانچه قطب الدین ایک خود وردی قیام نمود و میر حسین بگوست
اجری که سخکاه راس پهورا بود متعین ساخت چون میر حسین در اجیر رسید و بخدمت
خواجہ بزرگ شیخ حسین الدین حسن بھری محبتی و اعتقاد سے عظیم پدید
دہر و بزرگوں را با ہم صحبت مہرمانہ میداشتند چون ابنوسے کہ کثیر از اہل ہند
سجسن معی میر حسین بخدمت خواجہ بزرگ حاضر شد خلعت اسلام پوشیدند
ازین سبب مردم سہو و اندیاریا با حضرت امیر عداوت دلی داشتند و منتظر
وقت بودند کہ میر حسین را بشہادت رسانند تا روزیکہ خبر وفات سلطان الدین
ایک در اجیر رسید و در انروز اہل لشکر حضرت میر در لواحی اجیر بودند و خود
با مردم مسدودہ در قلعہ سہلی بود چون شب شد معاندان با جمیع کثیر از
چار طرف بمقابلہ میر حسین برآمدند و حضرت میر را با چند اصحاب و احباب سے
بشہادت رسانیدند چون صبح شد خواجہ بزرگ با مریدان خود بر سر نشین
ما سے شہداء شریف برودہ نماز جنازہ ادا کرد و میر حسین با جمیع شہداء بر بلبلہ گویہ
مدفون ساخت دایم واقعہ بقول صاحب معارج الولاہیت در رسالہ ششصد
دوہ بوقوع آمد از مولف چون حسین از عالم دنیا دور رفت و دخلد برین ناز و زین
گفت سرد رسالہ تخلص خود میر والی سید داسے حسین نے قطب اللہ دلیا نامی شہید
ست سال حلیت آن نور سید شیخ غریر الدین کے تم الاہور سے

قدس سرہ از سادات عظام و اعظم علماء دکر اسے ادلیا سہ اہل
شرعیہ و طریقت سے بقول صاحب رسالہ تحفہ الواصلین اصل دمی از بغداد
و سلسلہ طریقت سے بچند واسطہ بسید الطائفہ جنید بغدادی قدس سرہ
ملحق می شود اول از بغداد و در کہ منظر شریف برد تا دوازہ سال در آنجا
قیام فرمود و بجا درت بیت اللہ متکلف ماند و بخطاب پیر کے کئی کتب نوشت
بعد از ان با ما سے رہا سے نے از کہ معظہ غارم ہندوستان شد و در رسالہ پانچ

در مقام دو چار سحر که سلطان شهاب الدین غورے محاصرہ لاہور داشت در
 لاہور فایز گشت خسر ملک بن نلمیر اللہ بنہ منسہر شاہ کا زادہ لاہور نور پور مان گیا
 لاہور بود از محاصرہ دے بغایت تنگ آمد و با استدعا سے دعا بخدست
 حضرت غریب ملک حاضر شد آنحضرت دعا کرد و فرمود که از جانب حق ما شش سال
 دیگر ترا مانت بعد از ان قبضہ ملکیت این اہم بدست شایان غوریہ دادہ اند پس
 در آن سال سلطان شهاب الدین بے نیل مقصود از لاہور واپس شد و باز در سال
 یا بعد ہشتاد و ہزارہ سال کوٹ غرم لاہور کرد و اول قلعہ سیالکوٹ تعمیر کردہ
 بجائہ ہ لاہور برداشت و فتح نمود حضرت پیر کے در لاہور تاسی و شش سال
 بتاریس علوم و تعلیم خدا مصروف ماند و خلق کثیر را بحق رسانید و در سال
 ششصد و دوازده وفات یافت و بلاہور مدفون شد از مولف

ز دنیا چو شد در بخت سطل	شہ دین شیخ زین پیر کے	و صالح بگو آفتاب حسین
بخوان نیز حسین پیر کے	شیخ ابو الحسن گرد و یہ قدس	کونیت

دے ابو الحسن تمام دے علی بن حمید السعیدی است و باین صباغ اشتہار
 داشت خوارق بسیار دکر است بیشتر از ایشان ظاہر میشد و پدر وی رنگبری
 و بیخو است کہ پیرش ہم رنگ برے کند و دے کار رنگبری نکرد دے و بخت
 حضرت صوفیہ رفتی روزے پدر و برابر و دکان براسے رنگ برے بنشانند
 و خود براسے کارے برفت دے جامہ بارنگ نکرد و بعبادت مشغول ماند
 پدر چون بدو کان آمد دید کہ هیچ جامہ بارنگ نکردہ است در غضب شد شیخ
 چون بقدر پدر را غضبناک دید ہمہ جامہ باراجع کرد و بیک تفرار انداخت غضب
 پدر ازین زیادہ تر شد و گفت جانماے مردم را ضایع کردے کہ ہمہ جانما را
 ایک رنگ مانتے شیخ دست در آن تفرار کردہ ہمہ را یکبار بریدن آورد کہ ہمہ جاہا
 برنگماے مختلف حسب خواہش صاحبان جامہ رنگین شدہ بودند بہرچون
 انجمن بید دست آرد سے باز داشت و وفات شیخ تیارنج پانچم ماہ شعبان

سال ششم دو دوازده پیرست و قبر دینی از مضافات مصر است از مولف

چون در جهان شیخ دین ^{ابو الحسن} ^{یکه بو الحسن} ^{مجتبی کن} ^{رغم} ^{شیخ} آن مرشد معتدا ^{شیخ} مجدالدین بغدادی رح کیت دے

ابو شریف د ابو سعید و نام ناسے دے شرف الدین ابن المویذ بن ابو الفتح
د اصل دے از بغداد است از اجل اصحاب و اکمل خلفاے شیخ نجم الدین کبری بود
و شیخ نجم الدین کمال عنایت و حرمت بحق دے مہند دل میفرمود و سبب تالیف
آوردن دے از بغداد در خوارزم بدین سبب است کہ بادشاہ خوارزم از خلیفہ بغداد
طلبی حادث بلے معالجہ خود خواست خلیفہ بغداد شیخ مجدالدین را کہ دے و مادر
ماجدہ دے طلب کمال بود نذر بادشاہ خوارزم فرستاد چون در خوارزم
نجدت شیخ نجم الدین کبری حاضر شدہ از عارفان حق شدہ و آنکہ می گویند کہ دے
احر بود چون نجدت شیخ نجم الدین حاضر شد اصلے ندارد بلکه دے مردی م
اما صورت لطیف داشت و شیخ اول اول نجدت دضو کنائیدن مامور کرد بعد از آن
مہتر رسید کہ روزے در عالم سکر میگفت کہ تا بیغیہ بط بودیم برکنارہ دریا افتاد
د شیخ نجم الدین مرغ بود بالناے خود بر ماخرو دادرتناز بیغیہ برین آمدیم چون
بط بودیم در دریا رفتیم و شیخ برکنار ماند شیخ نجم الدین چون ازین سخن آگاہ شد
گفت کہ مجدالدین در دریا رفته است در دریا غرق خواهد شد انشاء اللہ تعالی
مردمان ایمن بگوش مجدالدین رسانیدند چون شنید برسید و نجدت سعد الدین
عموے آمد و نفع بسیار کرد و گفت وقتیکہ شیخ را وقت خوش باشد و اخبہ دار
ما نجدت آیم د عذرے بخواتماید کہ ازین دریا جان سلامت بر م تا آنکہ رود
شیخ نجم الدین را وقت خوش بود سعد الدین مجدالدین خبر رسانید مجدالدین
پرتاش کرد بر سر نهاد در مجلس شیخ رفته بجای کفش باستاد شیخ در دے
نظر کرد و فرمودے مجدالدین چون بنیاز آمدے ایمان دین سلامت برد
اما آخر در دریا میرے و مایز در سر تو از دنیا بردیم و بلکه سر باے سرداران ملک

خوارزم در سر تو روند و عالم خراب گردد پس در اندک مدت میجایزین سخن گوید
 که مادر سلطان خوارزم عورتی بود بغایت جمیل و پوسته در مجلس و غلمه شیخ
 مجدالدین مافرشته سے دگاہ گاہ بزبارت سے نیز آمدے شیخی سلطان
 خوارزم درستی شراب بود و معاندان وقت فرصت غیبت دانستہ بگوشت
 کردار تو در پرده نکاح شیخ مجدالدین درآمدست و با ہم ایشان احتمالاً دو دو
 سلطان فرمود کہ شیخ مجدالدین را ہمین وقت در دریا اندازید چنانچہ ہا نوخت
 شیخ را در دریا انداختند چون آن خبر بشیخ نجم الدین رسید متغیر شد و گفت انا لله و
 انا الیہ راجعون فرزندم مجدالدین را در دریا انداختند و بر پس سر بسجده نهادند
 ایک ساعت مدسجدہ ماند چون سر از سجده برداشت گفت از حضرت رب العزت
 درخواست کردم کہ ملک خوارزم از سلطان بازگیرند حضرت حق اجابت فرمود
 سلطان خوارزم چون از خبر آگاہ شد پشیمان گشت و پیادہ بخدمت شیخ نجم الدین
 آمد دلش پیروز بار آورد و شمشیر و کفن بر سر آن نهاد و سر بر نہ کرد و در صفت
 افعال بایستاد و گفت اگر دیت بیامد زر حاضرست و اگر قصاص می کیند نیک
 شمشیر و کفن شیخ در جواب فرمود کہ کان ذالک فی الکتاب مسطور ادیت مجدالدین
 جملہ ملک گشت کہ از تو بازگیرند سر تو نیز برد و خلق بسیار کشتہ کرد و ما نیز کشتہ سویم
 سلطان نومید گشت و عنقریب چنگیز خان خروج کرد و ملک خوارزم را تالیح
 و سلطان خوارزم کشتہ شد و حضرت شیخ ہم شربت شہادت چشید شہادت
 شیخ مجدالدین با قول معتبر در سال ششصد و نصد و ہجرت در سال ششصد

و ہفت نیز گفتہ انداز لطف	مقتدا علی اہل حق شیخ زین	شیخ مجدالدین شریف دوہما
رفت از دنیا چو در خلد برین	چلتش ز اہد شریف آمد عیا	پس بگوزاید بخت شقی
ہم بہارک پیر مجدالدین سوجا	شیخ نجم الدین کبری کے قدس سرہ گینت	
	ابو انجناہ است و لقب سے کبری و نام سے احمد بن عمر انجیب سے و خطاب نجم الدین و کبری سے از بہت خوانند کہ در او اہل جو اسے کہ تحصیل علم مشغول بود	

با سبب که مناظره و مباحثه کرده بر دوسه غالب آمد بدین سبب طائفة الکبری
 خطاب یافت بعد از آن لفظ طائفة بحجت کثرت استعمال حذف شد و در شیخ
 دله تراش نیز می گفتند بسبب آنکه نظر مبارک دوسه در وجد بر هر که بقیاد دوسه
 بر تبره ولایت رسید دوسه چنانچه روزی سه سو داگر بجا نفاه دوسه در آتش و کجا
 حالت خوش داشت نظر که می آید دوسه بر دوسه افتاد در حال بر تبره ولایت
 و شیخ پرسید که از کدام ملک استی گفت که از فلان اقلیم او را اجازت دار شد و نوشته دا
 تا در ولایت خود قطب ارشاد شد لقلست که روزی باز در هوا در حال
 کرده بود ناگاه در حالت وجد نظر فیض اثر دوسه بر تختک فتاد برگشت و با آنکه
 سجدت دوسه فرود آورد لقلست که روزی شیخ بدر خالفاه ایستاده بود
 ناگاه سگ انجارید نظر شیخ بحالت وجد بر دوسه افتاد در حال بخود شد
 و از شهر گورستان رفت و سر بر زمین می مالید و هر جا که آمد دوسه رفت
 همه سگهای شهر گرد او حلقه کرده می نشستند و دست بردست او نهادند و پیش
 می ایستادند و گرد او طواف می کردند چیزی در بر لب بعد از آن وفات کرد
 شیخ فرمود تا او را دفن کردند و بر سر قبر دوسه عمارت ساختند چنانچه قول
 مولود روم در بناب نشاهد حالت مشعر یک نظر فرما که مستغنی شوم از بناتش
 سگ چوشت من منظور نجم الدین سگان که سرور و مخفی مباد که شیخ نجم الدین در فضیلت
 و طریقت و تصوف فر در ماند و یگانه عصر بود خوارق و کرامت دوسه در تمام عالم
 مشهور اند و نسبت ارادت دوسه بدو طرف است یکی از شیخ عمار با سر شیخ
 ابوالعاسم گمگانی میرسد دوم از شیخ اسماعیل قصری بمجد الممیل و اردکی
 بمجد بن داؤد و از دوسه بابو العباس ادریس و از دوسه بابو العاسم بنان
 و از دوسه بابو یعقوب طبره و از دوسه بابو عبدالمکدین عثمان و از دوسه
 بابو یعقوب نهر چور دوسه و از دوسه بابو یعقوب موسی و از دوسه بعد ابو احد
 زید و از دوسه بکییل بن زیاد و از دوسه بامیر المومنین علی الرضی روم و شیخ

نجم الدین از شیخ روزبهان نیز بهره کامل یافته بود و او ابتدا به حال شیخ نجم الدین
آن بود که روزی در برابر شاگردان محاسن که سند عالی داشتند تشریح نمود
می خواند چون سبق با خیر رسید در پیش از در را ملاحظه و سه تغییر تمام
بشیخ نجم الدین راه یافت که مجال کلام و طاعت خواندنش مانند چون در وقت
شیخ چهره گسید که این در وقت بود گفتند که بابا نسرخ تبریز است که از مجذوبان
و محبوبان آنکس است شیخ آنشب بقرار بماند با ما تا آنکه استاد دیگر
اصحاب خود بخیرت بابا نسرخ تبریز حاضر شده شبست بی از لحظه غلطی در صورت
بابا نسرخ پدید آمد در پیش چون قرص آفتاب روشن گشت و جامه پاک پوشیده بود
بر دست نشانی شده چون بحال خود باز آمد آن جامه با آورد و شیخ نجم الدین
پوشانید و گفت حاضرا در وقت ذکر خواندن مانده بلکه وقت آنست که سر ذکر تمام
شوی و بجز پوشیدن جامه بابا نسرخ شیخ نجم الدین را از عرش تا فرشتگان
که بود و نظر مشکف گشت و باطن خود از غیر حق خالی یافت روز دوم بهمان حالت
شیخ پیش استاد رفت و خواندن کتاب آغاز کرد دید که بابا نسرخ حاضر است
و میگردد که دیر در از مراتب علم الیقین در گذشتی دام روز بهمان علم ظاهر می آید
شیخ نه مجال خواندن کتاب ترک کرد لیکن کتابی دیگر بود که شیخ آنرا افضل میکرد
روزی بنوشتن آن مشغول بود که بابا نسرخ پیش آمد و گفت شیطان ترا کور با
دیگر می اندازد ز منهار که بکار دیگر مشغول باشی شیخ قلم را از دست بنداخت
و در دات الشکست و دل بخداست و فاست آن جامع الکرامات در دم جاب
سال ششصد و نهمه واقع شده که از دست لشکر چنگیز خان شهادت یافت و چون
لشکر چنگیز خان بخواندم رسید در آنوقت عمر شیخ زیاده از شصت سال بود شیخ
اصحاب و احباب خود را طلبیداشت و فرمود که بر خیزید و به بلاد خود بروید که آنست
از مشرق بغیر وقت و تا مغرب خواهد سوخت و مرا نیز تهدید باید شد و باین بلا می
که عملایه ندارد پس همه اصحاب رخصت کرد و خود نیزه در دست گرفته

و سنگها را در غل خود پر کرده با کفار مجادله و مقابل نمود و شهادت یافت گویند که
 بوقت شهادت کاگل شیخه از لشکر معاندین بدست گرفته بود بعد از شهادت
 او کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص کنند آخر آنرا قطع کردند و اگر چه هزار بار
 تبصر فیض اثر شیخ بدرجه تکمیل رسیدند لیکن از اعظم خلفای دس شیخ
 مجدالدین بغدادی و سعدالدین حموی و بابا کمال انجندی و شیخ رضی الدین
 علی لالا دیف الدین باخرزی و نجم الدین رازی و کمال الدین گیل
 و مولانا بهادالدین ولد مولانا جلال الدین مولوی روحی رحمة اللہ علیہم
 مشهور و معروف تراند و سلسله عالیہ کبریہ منسوب بولیت قطعاً از مولف است

از فخر الواعین
 از کتاب سیرت و مناقب
 از کتاب سیرت و مناقب
 از کتاب سیرت و مناقب

شیخ کبری جناب نجم الدین	پیر عالی مکان دس و ا...	گفت سرور بسال تریست
نجم دین پیر زاهد کبری	الینما شد جواز دنیا بخا...	شیخ نجم الدین کبری
بوصول او منصور کبری شد	هم جوان با دو والی تقد...	هم بگو کبری و ا...
سوم سال رحلت آن مشیوا	باز اسعد نیر اکبر بخوان	بهر سال و لی ما کس سر را

شیخ یونس بن یوسف شیباسی قدس سره کنیت دس
 ابو محمد است صاحب معارف و کرامت بود و از صحبت غوث الاعظم محمد الدین
 عبدالقادر جیلانی رض فایده ما برداشته و خرقه خلافت از شیخ علی متقی
 دس از تاج العارفين ابو الوفا دس از شیخ ابو محمد شنگی دس
 از شیخ ابو بکر لطایف قدس ابرار هم داشت و شیخ ابو بکر لطایف او یسه
 حضرت ابو بکر صدیق اکبر رض بود و فیض باطن از ارواح پر فتوح وی کس
 و خرقه عالیہ که حضرت صدیق اکبر در واقع بشیخ ابو بکر لطایف عطا کرده بود
 از شیخ علی متقی بشیخ یونس رسید و بعد از دس غائب شد و وی مام طر
 بود که خرقه عالیہ یوسیه منسوب بولیت و فات شیخ یونس در سلخ و تقیہ
 سال ششصد و نوزده هجری است و در ارباب انوارش در ریاط لیبوی از مولف

طلب کبری جناب نجم الدین
 هم مودع من شنبه بود
 نزد شیخ جلد علم نمود
 سال تاج نقل آن محمود
 نزد مرقداوی دین فرمود
 سال تاج آن بولیت و فن
 نزد مرقداوی اوج عدل
 ۶۱

رفت چون خست و ابا ازین فنا یونس بن محمد مقداد و جهان

دو روزی بن سلف محمود	ایر عا ربنا باشد وصال اک او	۴۱۹ ۴۱۸ ۴۱۷ ۴۱۶ ۴۱۵ ۴۱۴ ۴۱۳ ۴۱۲ ۴۱۱ ۴۱۰ ۴۰۹ ۴۰۸ ۴۰۷ ۴۰۶ ۴۰۵ ۴۰۴ ۴۰۳ ۴۰۲ ۴۰۱ ۴۰۰ ۳۹۹ ۳۹۸ ۳۹۷ ۳۹۶ ۳۹۵ ۳۹۴ ۳۹۳ ۳۹۲ ۳۹۱ ۳۹۰ ۳۸۹ ۳۸۸ ۳۸۷ ۳۸۶ ۳۸۵ ۳۸۴ ۳۸۳ ۳۸۲ ۳۸۱ ۳۸۰ ۳۷۹ ۳۷۸ ۳۷۷ ۳۷۶ ۳۷۵ ۳۷۴ ۳۷۳ ۳۷۲ ۳۷۱ ۳۷۰ ۳۶۹ ۳۶۸ ۳۶۷ ۳۶۶ ۳۶۵ ۳۶۴ ۳۶۳ ۳۶۲ ۳۶۱ ۳۶۰ ۳۵۹ ۳۵۸ ۳۵۷ ۳۵۶ ۳۵۵ ۳۵۴ ۳۵۳ ۳۵۲ ۳۵۱ ۳۵۰ ۳۴۹ ۳۴۸ ۳۴۷ ۳۴۶ ۳۴۵ ۳۴۴ ۳۴۳ ۳۴۲ ۳۴۱ ۳۴۰ ۳۳۹ ۳۳۸ ۳۳۷ ۳۳۶ ۳۳۵ ۳۳۴ ۳۳۳ ۳۳۲ ۳۳۱ ۳۳۰ ۳۲۹ ۳۲۸ ۳۲۷ ۳۲۶ ۳۲۵ ۳۲۴ ۳۲۳ ۳۲۲ ۳۲۱ ۳۲۰ ۳۱۹ ۳۱۸ ۳۱۷ ۳۱۶ ۳۱۵ ۳۱۴ ۳۱۳ ۳۱۲ ۳۱۱ ۳۱۰ ۳۰۹ ۳۰۸ ۳۰۷ ۳۰۶ ۳۰۵ ۳۰۴ ۳۰۳ ۳۰۲ ۳۰۱ ۳۰۰ ۲۹۹ ۲۹۸ ۲۹۷ ۲۹۶ ۲۹۵ ۲۹۴ ۲۹۳ ۲۹۲ ۲۹۱ ۲۹۰ ۲۸۹ ۲۸۸ ۲۸۷ ۲۸۶ ۲۸۵ ۲۸۴ ۲۸۳ ۲۸۲ ۲۸۱ ۲۸۰ ۲۷۹ ۲۷۸ ۲۷۷ ۲۷۶ ۲۷۵ ۲۷۴ ۲۷۳ ۲۷۲ ۲۷۱ ۲۷۰ ۲۶۹ ۲۶۸ ۲۶۷ ۲۶۶ ۲۶۵ ۲۶۴ ۲۶۳ ۲۶۲ ۲۶۱ ۲۶۰ ۲۵۹ ۲۵۸ ۲۵۷ ۲۵۶ ۲۵۵ ۲۵۴ ۲۵۳ ۲۵۲ ۲۵۱ ۲۵۰ ۲۴۹ ۲۴۸ ۲۴۷ ۲۴۶ ۲۴۵ ۲۴۴ ۲۴۳ ۲۴۲ ۲۴۱ ۲۴۰ ۲۳۹ ۲۳۸ ۲۳۷ ۲۳۶ ۲۳۵ ۲۳۴ ۲۳۳ ۲۳۲ ۲۳۱ ۲۳۰ ۲۲۹ ۲۲۸ ۲۲۷ ۲۲۶ ۲۲۵ ۲۲۴ ۲۲۳ ۲۲۲ ۲۲۱ ۲۲۰ ۲۱۹ ۲۱۸ ۲۱۷ ۲۱۶ ۲۱۵ ۲۱۴ ۲۱۳ ۲۱۲ ۲۱۱ ۲۱۰ ۲۰۹ ۲۰۸ ۲۰۷ ۲۰۶ ۲۰۵ ۲۰۴ ۲۰۳ ۲۰۲ ۲۰۱ ۲۰۰ ۱۹۹ ۱۹۸ ۱۹۷ ۱۹۶ ۱۹۵ ۱۹۴ ۱۹۳ ۱۹۲ ۱۹۱ ۱۹۰ ۱۸۹ ۱۸۸ ۱۸۷ ۱۸۶ ۱۸۵ ۱۸۴ ۱۸۳ ۱۸۲ ۱۸۱ ۱۸۰ ۱۷۹ ۱۷۸ ۱۷۷ ۱۷۶ ۱۷۵ ۱۷۴ ۱۷۳ ۱۷۲ ۱۷۱ ۱۷۰ ۱۶۹ ۱۶۸ ۱۶۷ ۱۶۶ ۱۶۵ ۱۶۴ ۱۶۳ ۱۶۲ ۱۶۱ ۱۶۰ ۱۵۹ ۱۵۸ ۱۵۷ ۱۵۶ ۱۵۵ ۱۵۴ ۱۵۳ ۱۵۲ ۱۵۱ ۱۵۰ ۱۴۹ ۱۴۸ ۱۴۷ ۱۴۶ ۱۴۵ ۱۴۴ ۱۴۳ ۱۴۲ ۱۴۱ ۱۴۰ ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۳۷ ۱۳۶ ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۸ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۵ ۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲ ۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
----------------------	-----------------------------	---

شیخ علی ادریس یعقوبی قدس سره کنیت و ابو الحسن
 و نام دے علی است صاحب معارف و اسرار و احوال و مقامات عالی
 و بوقت خویش قطب الوقت بود و مردان بسید داشت و در سال شصت
 و بیست و یک بر حمت حق پوست از مولف
 بر بزم اہل بالا علی ادریس یعقوبی
 از عاشق طالب حق سال ۱۱۱۱
 در تبریز کربن لای علی ادریس یعقوبی

شیخ فرید الدین عطار قدس سره اصل دے از قریہ کین است از
 از مضامین نیشاپور مرید شیخ مجالدین بغدادی است و در ابتداے توبہ برد
 شیخ زکریا الدین اکاف کرده و بصحبت بسیارے از مشایخ رسید و دی ضاد ہد
 و تواجہ و سماع بود و بعضے اہل تصوف برانند کہ اویسے بود و روح حسین بن
 صلاح کہ مولانا جلال الدین رومی میفرماید کہ بعد از صد و پنجاہ سال روح حسین
 بن منصور بر ذات فرید الدین عطار تجلی کرد و مرے او شد و عارف نامے
 عبدالرحمان جامی در لغت الانس میفرماید کہ آنقدر اسرار توحید و معارف
 کہ در مثنویات و غزلیات عطار است در سخنان شیخ یک از نیطایف مضمونہ یافتہ
 نمی شود و کتاب پندنامہ عطار و تذکرہ اولیاء و آلہی نامہ و مہر نامہ و منطق الطیر
 و غیرہ از تصانیف شیخ عطار است و مولانا جلال الدین رومی میفرماید شہر
 بہشت شہر عشق را عطار گشت ما ہنورا نذر خم یک کویہ ایوہ در ابتدا سبب
 توبہ دے آن بود کہ روزے بدو کان عطار کے مشغول بود کہ در دیشی را دید
 و چند بار بنیالند گفت عطار بتوجہ جلال دے نشد و دیش گفت ای حاجتجو
 خواہی مرد عطار گفت چنانکہ توبہ میرے در دیش گفت تو مثل من مردن ہو جائے
 گفت ارے در دیش کاسہ چوبین زیر سر نہاد و در زمین در اگشت و گفت
 اللہ و جان حق تسلیم کرد عطار را از دیدن این حال متغیر شد و دوکان را
 بتاراج داد و دوکان عشق الہی برکشاد و صاحب کتاب مناقب غوثیہ

از صاحب معارف
 شیخ فرید الدین
 از صاحب معارف
 بود از لطف از مصال
 سال چیلان در دوران
 بدین وقت است بدان
 عقل شیخ نعل بن
 مہل جنت دیوان
 رقص الشہزادہ
 از شیخ سہیل بن

شیخ محمد صادق ثنیبانی میفرماید که شیخ فریدالدین عطار مرید صحبت شیخ صنعان بود و چون شیخ صنعان بسبب ظهور کلمات بے ادبی کہ نسبت حضرت عوث اعظم بر زبان آورده بود گرفتار بچہ بلاگردید شیخ فریدالدین عطار ہمراہ دے ہوو لای با سعادت شیخ فریدالدین در ماہ شعبان سال پانصد و سیزده و وقتا اتفاق بل قبر در سال ششم دہشت و یاسفت ست و صاحب فجر الواسعین سال وفات دے ششم دہشت شش تحیر فرمودہ کہ از دست کفایتا تار شہادت یافت و بوقت شہادت سن عمر دے یکصد و تہارده سال بو و فرار پر انوار سن در نیشاپور

<p>از مولف فریدالدین د محبوب باد کہ در د سال عقل از قل پیدا فرید قطب مانی ست سال تولد بقول مجتہب صحبت لجنار</p>	<p>شہ عالم فریدالدین عطار بخوان تولد آن شاہ معلی ایضا فرید فرجهان بوجید العصر بجو تو سال و صا لش فرزند</p>	<p>و جید العصر صوے مصفا بگو تمدی فریدالدین معلی کہ بود مرشد برابر محرم ہزار خدا ۶۲۱ کو صبت نیز سال تحصیل</p>
--	--	--

شیخ مجتہب الدین قدس سرہ مرید شیخ نجم الدین کبرے ست و از اعظم خلفاے دے محمد بن حسین بن احمد الخلیفے الکبرے ست و از اولاد امجا دامیر المؤمنین صدیق اکبر فرمودہ ماد دے دقتر علاء الدین بن محمد بن حوازم شاہ ست گویند کہ پدر دقتر بشارت پنجم علیہ الصلوٰۃ الملک الاکبر دقتر خود را حسین بن احمد پدر شیخ بہا والدین نکاح کردہ بود و شیخ بہا والدین دلہا زان متولد شد کہ در زمان خود قطب الوقت و صا ارشاد بود و شیخ شہاب الدین سہروردے صحبت و استازہ داشت و حضرت شاہ سیرا علیہ الصلوٰۃ و التحیت در واقعہ اور السلطان العلی محاطب ساخت و دے حکم بنوے بلقب سلطان لعل لقب گشت لقلست کہ چون شیخ بہا والدین مرجع خاص عام شد جمعہ از علما چون امام فخر الدین رازے و غیرہ بر دے حد بردند و دے را بہت خسر و ج بر سلطان وقت متم کردند و دے سار شہ بلج ہجرت کرد و در آنوقت مولانا جلال الدین رومے پسر پیش خور د سال

شیخ از بلخ به بغداد آمد جمع پر سیدند که این غریبان کدام طایفه اند و از کجا
 است آیند و کجای روند بهادالدین فرمود که من التذات حول دلا قوت
 الابان این کلمه سمع شیخ شهاب الدین سهروردی رسانیدند فرمود که ما بهادالدین
 البلیغ و برات استقبال پیش آمد و دست دعا کرد که شیخ بخانقاه و سوره فرمود
 مولانا بهادالدین سهروردی که جاس فرود آمدن حوالی مدرسه اولیترست
 و در مدینه مستقر رفقه نزل کرد و شیخ شهاب الدین بدست مبارک خود مؤخره
 از پای بهادالدین بر کشید روز سوم از آنجا توجیه بجانب روم کرد و چهار سال
 در آنجا بایمان ماند و هفت سال در لارنده و در لارنده مولوی جلال الدین
 را به شکرده سال که خدا کرد و در سال ششصد و سبت و سه سلطان دلبین مولوی
 جلال الدین متولد شد و وفات شیخ بهادالدین با تفاق اهل خبر در سال
 و سبت و هفت سبت و بعضی ششصد و سبت و هفت نیز گفته اند و فرار پیرانوارش

بقام قوت سبت از مولانا	رفت چون از جهان بگذرید	شیخ اهل یقین بهادالدین
عابد متقی سبت و صلحش نیز	حق طلب شاه دین و اللہ	شیخ ابن الفاضل

الحمو المصرد قدس سره کنیت و ابو حفص سبت و لقب
 شرف الدین و نام عمر بن فارص الحمو از قبیلہ بنی سعد سبت قبیلہ طیمہ مضر
 حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم ولادت و سکونت و سبت و در
 و در مصر قبول عظیم یافت و صد ہا کس طلبہ را بخوار رسانید و دے از دیوان
 مستحکم اشعار و قصاید لطیفہ کہ ہر گئی ہفت صد و پنجاہ بیت است کہ بسیار معارف و
 حقایق در آن بیان فرمودہ و سبت کہ اینچنین نظم کسے دیگر را کہ بر گزید
 و اصحاب و سبت گفتہ اند کہ گفتن و سبت در این قصیدہ نہ بطریق اشعار بود بلکہ بر گاہ
 کہ شیخ را جبر بر سید و در ہا و ہفتہ ہا از خود غایب می شد در آن حالت این قصیدہ
 انشائی کرد و شیخ فارص فرمود کہ چون این دیوان گفتہ شد رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 را بخواب دیدم کہ میفرماید یا عمر ما سبت قصیدہ تکمک عرض کردم کہ یا رسول اللہ ترا

لوائح الجنان در ورائح الجنان نام زکریه نام فرموده است بلکه در انظم السلوک
نام کن پس حسب الحکم بنویس این را بنظم السلوک نام کرده ام و فوات شیخ در
سال شصت و سی در دهری بتاریخ دوم ماه جمادی الاول است از مولف

ابن فارض جناب بر کسیر بمقدار هه هان خداگاه | رفت چون از جهان بگذرد
سال چهلش با ان خداگاه | شیخ اوصد الدین کرمانی قدس سره

از اعاظم مشایخ و علماء صوفیه مرید شیخ رکن الدین سجا سے است دو
مرید شیخ قطب الدین سهروردی دو مرید شیخ ابوالنجیب سهروردی بود
و بصحبت شیخ محی الدین ابن العربی رسید که شیخ محی الدین در کتاب فتوحات
کلیه از وی حکایت با نقل کرده است و در باب ثامن از فتوحات می گوید که شیخ
اوصد الدین کرمانی گفت که در جوانی روزی با شیخ خود همزه بودم و او در
عمارے نشسته بود و زحمت شکم داشت تا بجای رسیدم که آنجا بیار تا بسایه
نخترت شیخ درخواست کردم که اگر اجازت باشد از شفاخانہ سلطانہ بسے وارد باشم
که نافع باشد چون اضطراب مراد پیدا جازت داد بر قدم دیدم که شخصی در خیمه نشسته
پیش من سے شمع افروخته چون مراد دید بر پا خاست و اگر ام کرد حال شیخ با وی گفتم
فے الحال وارد سے حاضر کرد و من داد و با من بیرون آمد و خادم شمع می آورد
و سوگند بیوسے دادم که باز گردد بارگشته چون پیش شیخ آدم و دار سے
حاضر کردم و ذکر اشراق و اکرام التخصیص کرده بود بعرض رسانیدم
شیخ تبسم فرمود و گفت ای فرزند چون اضطراب ترا دیدم لاجرم ترا اجازت
چون آنجا رسیدے تریدم که شخصی را میر آنجا است بتوالفات نکند و تو بر من
شوی ناچار از سبیل خود بیرون شدم و بصورت سے بر آدم و در موضع
سے بنشستم و اگر ام تو کردم و دار سے که بتو دادم من دادم نقلست که
شیخ اوصد الدین را با جمال ظاہری سے تمام بود و فرسے نظر در سے
شاهدے میکرد شیخ شمس الدین تبریزی از وی پرسید که در چه کاری گفت

ماہ را در پشت آب حی مجیم گفت اگر بر قفا ذہل بندارے چو نظر بر آسمان نمی کنے
 کہ بے حجاب ماہ بنظر تو در آید **لقاست** کہ شیخ چون بحالت سماع بوجد آمدے
 جامہ زردان بدریدے و سینہ بیدہ ایشان نہادے چون بلبل در سپید خلیفہ
 بعد از پیہ صاحب جمال داشت این سخن شنید و گفت این شخص مبتدع است
 و کافر اگر مجلس من بپس من این حرکت کند اورا کشم چون سماع در مجلس گرم شب بار در
 دل خلیفہ جان خطرہ پدید آمد شیخ برکرامت دریافت و گفت رباعی مہلست مرا
 بر سر خنجر بودن دریاے مراد و دست میر بودن تو آمدہ کہ کافرے راستے
 غارے چو توے رواست کافر بودن بہ با سماع این معنی خلیفہ و پیہ خلیفہ
 سر دریاے شیخ آوردند و مریدند و وفات شیخ در سال ششصد و سی و پنج
 با اتفاق اہل اخبار است و بعضے ششصد و سی و چہار نیز گفته اند از مولف

چون سفر کرد از جهان فنا در جهان بادشاہ کرمانے **امتی** پاک بن گوہر شمس
 ہم گید بادشاہ کرمانے شیخ صوفی بدینی قدس سرہ از عظامے
 مشایخ و کرامے اولیائے ہندوستان است در زہد و درع و ترک دنیا مرتبہ
 عالی داشت و معاصر حضرت قطب الاقطاب قطب الدین نجیاریاکے اوستے
 چشتی بود و سلطان المشایخ نظام الدین اود ہی قدس سرہ بنفر ماید کہ شیخ صوفی
 بدینی تارکے عظیم بود بجایکہ تر عورت ہم بدانت و دایما در مسجد جانکے و شب
 و روز نما کردے و سوا غلام شیخ کارے نہ داشت روزے علمائے شریعت برودے
 گرد آمدند از ایشان پرسید کہ در بہشت نماز ہم خواہند گزار دیانے گفتند بہ بہشت جائے
 نماز نیست بل جائے عشق نماز است گفت اگر بہشت جائے نماز نیست و ما بہشت کافر
 و شیخ نصر الدین محمود چلغ دہے میفرماید کہ شخصے پیش شیخ بدینی آمد و رفت داشت
 روزے اورا بایکے از رجال الغیب ملاقات شد از دوسے پرسید کہ صوفی بدینی
 چگونہ مردیت او گفت کہ بزرگ مردیت اما افسوس این بگفت و استغفر اللہ بخوابد
 و برنت چون ان شخص بجزرت شیخ بدینی آمد و اظہار حال کرد شیخ فرمود کہ اگر دوسے

در آنوقت مستغفر شدی او را از زمین بالائی بردم و فرمودی انداختم ما آنک را زیره زیره
 است شکوه و اول در دل نکار من کرده بود و صاحب اخبار لاخیا را میفرماید که گاه
 که شیخ بدبختی مشغول شدی بنزد جسم و سر از هم جدا گشته و بعد رفع اجابت
 باز بهم پوستی و شیخ بدبختی در عهد خواجه قطب الدین بختیاری حیات بود و چنانچه
 سر در بزرگوار چون بر ستایان آل چنگیز خان امیر شدند چند روز بعد دیگر فتنه با
 قیدیان قید خانه کردند و شدند مانند آخر خواجه قطب الدین بختیاری که یعنی تا
 گرم از بغل بر آوردند و شیخ صوفی یک بدبختی یعنی آفتاب آب بر گرفت از خرقة
 خولیش پیدا کرد و تمام قیدیان را آب و طعام دادند از آنروز خواجه قطب الدین
 بختیاری کا که و شیخ صوفی بختیاری مخاطب گشت و وفات شیخ
 در سال شصت و سی و هشت است از مولف **بدبختی صوفی صفا کیش است**
 از آن او بود قطب ربانی **رفت چون از جهان برین گفت سر در و لایق**
شیخ رضی الدین علی الاقدس سره لقب دے رضی الدین
 و نام دے علی بن سعید بن عبد الخلیل اللاد اول و دے از غریب است
 و جد دے عبد الخلیل امیر حکیم سنا غزنوی است و دے جد شیخ نجم الدین
 کبر است و صحبت شیخ احمد سیوس و خواجه ابو یوسف همدانی و دیگران
 بسیار رسیده بلکه از یکصد و بیست و چهار شیخ کامل خرقة ترک حاصل کرده بود
 چون در هندوستان آمد صحبت ابو الرضا رقی هندی قدس سره که فرار از غزنوی
 در تبتاه از توابع حصار است مشرف گشته شانده محاسن رسول مقبول صلی اللہ
 علیه وسلم که براس دے نزد شیخ ابو الرضا امانت بود گرفت و وفات دے
 در سوم ربیع الاول سال شصت و چهل و دو هجرت و در دے در غریب است
 مابین روضه سلطان محمود غزنوی انار اللہ برمانه در صاحب سفینه الادب است
 که من در آن روضه مبرکه رسیدم در زیارت فرار شیخ رضی الدین **علی** و دیگر بزرگان
 مثل شیخ ملک یار پزیده و خواجه **ان** لغزین و شیخ اهل شیراز و حکیم **سنا**

از خجسته اولیاء
 عمده اولیاء علی الا
 نند دنیا بخت والا
 از بیخ بخت بودیم
 گذشت از لغزین
 از غزنی صوفی
 غایب بود از عالم

امام محمد صادق و ابی محمد اعراب و خواجہ محمد باغبان کہ در ماہ ربیع الاول سال
 پہلہ صد و چہل و ہفت فوت کردہ ست و خواجہ احمد کے و شیخ بعلول و خواجہ ابوبکر
 بخاری کے کہ از فرزند ان صدیق اکبر ست و پرفیض ترین از مرآت غنی مراد ست
 و شیخ عثمان والد پیر علی محمد دوم جو پیر سے لاسور سے و ختم اللہ علیہا خواجہ
 حاجی بلد سے و خواجہ بقال و تاج الاولیاء شاہ میر فالیرمان وغیرہ رحمۃ اللہ

عبدالحمید زیارت کردم از مولف **آن رحمہ اللہین علیہ لاد**

شیخ شمس الدین تبریز کے قدس اللہ سرہ نام دس محمد بن
 ملک داد ست مرید شیخ سلہ باف تبریز بود بعضے اور امر علیا کمال محمد
 و بعضے مرید رکن الدین سجا سے می گویند صاحب نفحات الانس میفرماید
 کہ احتمال آندارند کہ شیخ شمس الدین بعضیت ہر سہ ازین حضرات رسیدہ باشند
 و شیخ شمس الدین دسے مادر زاد بود کہ بارہا میفرمود کہ پیش از بلوغ غنیو در
 بودم کہ تا چہل چہل و زور در عشق محمد سے بخور و خواب میبودم و چون سخن طعام
 بمن سے گفتند بدست دس مرغ میگردم و مولانا جلال الدین رود سے فرماید
 را کمال اقتقاد و یگانگی با دسے بود و ہمیشہ با دسے صحبت میداشت و در شد
 خود در اکثر جا تالش دسے کردہ اند و ہر دو بزرگوار اکثر در خلوت روز و شب
 سے نشستند چنانچہ یکبار تا سہ ماہ در خلوت موم و خیال با ہم نشستند و کسے
 زہرہ آن نبود کہ جلوت ایشان در آید لقلست کہ فد سے شیخ شمس الدین
 از مولانا جلال الدین رود سے شاہد سے خواست مولانا زہرہ خود را دست بگر
 و بخدمت آور د شیخ فرمود کہ این خواہر من ست نازنین طفلی امر و میخوام مولانا
 فرزند خود سلطان دلدار پیش او در فرمود کہ این فرزند طبیعت حلا اگر قدر سے
 شراب دست دہمی خورم مولانا برون آمد و سوسے شراب از محلہ جو دان پر کرد
 و بر سر برداشت و حاضر آورد و شیخ از وقوع این حال تبسم کرد و فرمود کہ من

محمد صادق و ابی محمد اعراب و خواجہ محمد باغبان کہ در ماہ ربیع الاول سال پہلہ صد و چہل و ہفت فوت کردہ ست و خواجہ احمد کے و شیخ بعلول و خواجہ ابوبکر بخاری کے کہ از فرزند ان صدیق اکبر ست و پرفیض ترین از مرآت غنی مراد ست و شیخ عثمان والد پیر علی محمد دوم جو پیر سے لاسور سے و ختم اللہ علیہا خواجہ حاجی بلد سے و خواجہ بقال و تاج الاولیاء شاہ میر فالیرمان وغیرہ رحمۃ اللہ

قوت مساوعت و وسعت مشرب تر از آتجان سے کہ دم در زیر سرستان عشق رضا
بابا و ہنگام ہر یک کا نقلت کہ در او ایل شیخ شمس الدین چون بقونیر رسید
بجلس درس مولانا کے روم رفت مولانا بنا کر خواص ششہ بر طلبا سے علم سوز
میداد و کتابے چند پیش خود ہنارہ شیخ پرسید کہ انچو کتا ہا است مولانا گفت کہ
این قیل و قال است شیخ کتا ہا در دست گرفت و ہمہ را بچوض نداشت از قیوم
اینحال مولانا بسیار متاسف شد و گفت ای درویش انچو کہ دسے کہ بعضی انہ
قواید و الہیز گوارو بودند کہ بازیافتن انہا ممکن نیست شیخ چون اضطراب مولانا بویہ
دست در آب کرد و ہمہ کتابے را یگان یگان بیرون آورد بجا لیتک آب جوض
بہ هیچ یکے از انہا اثر نہ کردہ بود مولانا پرسید کہ انچو ہرست فرمود کہ این جا
ترازین چہ خبران رو حضرت مولانا متعقد شیخ شد و با ہم صحبت یگانگت گرم داشتند
وفات آن جامع الکالات با اتفاق اہل خبر در سال شصت و چہل و پنج است
و واقعہ قتل آنحضرت بدینطور درج کتب ذی رتب است کہ بخشی شیخ شمس الدین
بامولانا جلال الدین در خلوت گشتہ بود شیخے از بیرون در شیخ را اشارت کرد
تا بیرون آید شیخ نے الحال پر خاست و بمولانا گفت الوداع اینہا مرا براسے
گشتن سے خوانند مولانا گفت اے اللہ الخلق و الہا ص تبارک اللہ رب العالمین
شیخ بیرون آمد و ہفت کس قاتلان شیخ کہ در کین گاہ ایستادہ بودند ہر شیخ
کار دہا لاندند شیخ لغوہ بزود چہا آنہا بیوشا قتا و ندو سیکے از انہا علا الدین
محمد بودند فرزند ناخلف حضرت مولانا کہ بدراغ انہ لیس من اہلک اناس و ا
چون انہم بیوشا آمدند غیر از چند قطرہ خون کسچ نڈیند از آنرو تا این غایت
نشانے انسان سلطان نماید نیست فان ناگسان کہ قاتلان شیخ بودند در
اندک زمانے ہر یک بہ بلا سے عظیم مبتلا شدند و ہلاک گشتند و علا الدین محمد
ناخلف مولانا را علت جناہم پیدا شد و در کجاں امام فوت کرد و حضرت مولانا
بجنازہ وی ہم شرف ببرد و بعضے برانند کہ شیخ شمس الدین تبریز سے جنب

فرار مولانا بہادار الدین مد فون ست و بعضے گفتے انکے آن ناک ان بسم مبارک
 شیخ اردچاہے انداختہ بودند شیخی مولانا سلطان دل و خواب دید کہ شیخ شمس الدین
 سفیر مایہ کین در فلان چاہے خدمت ام پہل ایشان بوقت نمشب یاران حرم را جمع کرده
 نفس شیخ از چاہے بر آوردند در مدرسہ مولانا بہلولے امیر بدرالدین بائے مدرسہ

۶۸۵	۶۸۶
شیخ شمس الدین	شیخ شمس الدین
۶۸۷	۶۸۸
شیخ شمس الدین	شیخ شمس الدین

تبریز کے درملتان مشہور و معروف ست آن شمس الدین غیر شمس الدین تبریز
 و شیخ شمس الدین ملتانے از سادات عظام موسوی ست کہ اولاد اجدادش
 مذہب شیعہ دارند و در لاہور و غیرہ سادات شیعہ مشہور و معروف اند شیخ سعد الدین
 حموے قدس سرہ نام دے محمد بن بویدین ابے بکر بن ابی حسن
 از عالم میدان و اکل خلفاے شیخ نجم الدین کبرے ست عالم فاضل و
 حامل کامل بوقت خود یکا ز وقت دفر زمانہ بود و دیر چون کتاب محبوب
 سبج الارواح د غیرہ کہ فہم معنی آن سواے امل بعیرت امکان ندارد تصفا
 بسیار ست و با شیخ صدر الدین قویتی رابطہ محبت میداشت و شرح خصوصیات
 تخریر ست کہ روزے شیخ صدر الدین قونیوے با شیخ سعد الدین در مجلس
 سماع حاضر بود چون شیخ سعد الدین را وقت خوش شد روے بسوسے
 صفحہ خانقاہ کردہ و پس خود پہن شد و دستے با ادب الیتادہ جانبداران
 آوار داد کہ صدر الدین باید چون حاضر شد چشم بکشا و گفت کہ درین وقت
 حضرت شاہ رسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ در صفحہ خانقاہ تشریف آورد و زیارت
 آنحضرت کردم کہ خواہستم کہ چنانکہ بدیدار پیرانوار آن محبوب کردگار تشریف شد
 اول بر روی تو بکشایم لعلت کہ وقتے روح شیخ سعد الدین را عرضی و آنقدر
 بتائیدہ روز بخود مانگو یا مردہ بجان ز فرشتہ فتادہ بود و شیخ حرکت میکرد
 چون روح ہمالب آمد و قالب بر خاست خبر نداشت کہ چند روز گذشتہ اند

وفات شیخ سعد الدین بروز عید الفصح سال شصت و پنجاه هجریست و مدت
عمرش شصت و سه سال و فرار گوهر بارش در بحر آباد است از مولف

سعد دین چون ازین می بود **وفت خندان بحجت گلزار** ^{۴۰۰} **پیشوی انام سعد الدین**
مست تاریخ وصال آن سردار ^{۴۰۰} **زنده دل متقی رقم کون نیز** سال ترجمیل آن شصت و بار

شیخ ابوالغیث جمیل مینی قدس سره از کبار مشایخ دعا عالم

بزرگان صوفیه است صاحب مقامات عالیه و احوال سینه در کرامت و خوار

دورا و ایل حال برهنه کردی و با شتمال چند قطع الطریق تا مال مسافران

بغارت برده روزی در کین گاه قافله شسته بود شنید که هائمی گفت

ما صاحب العین علیک عین یعنی اے آنکه چشم بر قافله دارم نمیدانی

که دیگرے را چشم برتست چون شنید دروس عظیم از دل بر جاست نه الحال

تا شب شد و بخدمت شیخ ابن الاطرح یعنی پیوست بتوجه شیخ طلعت دل ^ط **بمنه روزی**

شد و بدرجات ولایت رسید **قلقت** که روزی بقصد آنکه از صحرای نهریم آورد شیخ

بصحر رفت و دراز گوشه با خود داشت و از شیر بردید چون بنهریم جمع آورد و

خواست که بردار گوشه بار کند دید که شیر دراز گوشه را طعم خود ساخته در سایه در

خفته است نزد شیر رفت و گفت دراز گوشه مرا بکنسته و بنجوردی حالا نهریم خود را

بار نخواهم کرد دیگر بر پشت تو آخرا بار نهریم بر پشت شیر نهادد بر اندام تو دیک شهرید

پس نهریم را از پشت شیر برگرفت و آزاد ساخت **قلقت** که روزی اهل بیت

وس ازوس عطر طلبیدند و بردوکان عطار رفت و عطر طلبید عطار

مغور بود دانست که این دروش عطر قدری قلیل خواهد خرید گفت نزد من

عطر نیست شیخ قرار نمود که خواهد بود انشا الله تعالی نه الحال هر عطر که در

دوکان عطار بود خشک شد و آوند با خالی ماندند عطار بخدمت شیخ

بنام طح رفت و حال خود بگفت و شیخ ابوالغیث را نزد خود خواند و بسبب

آنکه اظهار کرامت کرده بود سیاست کرد و از خدمت خود همجو ساخت هر چند

ابوالغیث تصریح بسیار کرده و موند داشت آخر شیخ ابوالغیث بخدمت شیخ کبیر علی
 به بل رفت و التماس صحبت کرد شیخ کبیر علی قبول کرد و برایت دالالت را از
 سابق رسانید شیخ ابوالغیث گوید که چون بخدمت شیخ کبیر علی ابدال رسیدم
 قطره بودم که در دریا افتادم **قلست** که شخصه را که خادم دس بود و با او
 مین تا حق بقتل رسانید چون آن بچه شیخ رسید در غضب و گفت قتل کردیم با شما
 مین را همان وقت بادشاه بر لبه خود کشته شد و وفات شیخ با اتفاق اهل حبر
 در سال شصت و پنج و یک هجری است از مولف

ابوالغیث پیر من شیخ دین	جلیل شرافت و نجیب دایم	جو جستور دل سال خلیل او
نداشت بگو بود روشن جلیل	شیخ ابوالحسن شاد لے قدس سمره	

نام نام دس علی بن عبداللہ از سادات عظام حسینی است اصل او
 از زمین مغرب بود و در اسکندریه سکونت داشت و جامع کثیر برکت صحبت و
 بجز اینچو مستند و دس از کبار اولیا و عظامه مشایخ وقت و امام طریقت بود
 و طریقه عالیہ شاذلیه منسوب بواسیة **قلست** که شیخ ابوالحسن فرمود که کیبا
 هفتاد و درگز سزا مازم در خاطرم گذشت که نفس در زیر دست خود کرده ام
 و هر ازین کار نصیب حاصل گردیدنا گاه دیدم که زنی جمیل نهایت خوب بود از
 غار کوه برون آمد و گفت که شخصه منخوس بیگر سنگ هفتاد و روز مینازد و من در
 شش ماه گذشته است که طعمه نه چشیده ام بلکه بوسه طعمه شمشیره احم از
 از استماع این سخن از خطه خود تا بگشتم و نیز فرمود که شبی در دیوار کنده
 شیران و دیگر سباع کرد من میگردیدند و من اس می گرفتند چون با بداد
 در خاطرم گذشت که مرقوب حاصل شده است که سباع صحراست بمن ایس
 می گردنا گاه گذر من بر دربار افتاد و کیکما بسیار دیدم که کیبا بر خاطر
 از ترس ایشان مرا خفقان پیدا شد شنیدم که با نفسی گفت که شب با سباع
 انس گرفته بود دس حال ترا چیست که از نجوم یک کی می ترسی و بیان من است

کہ شب با خدا بودی و حالاً بالفن خود قادی رسال ششصد و پنجاه بعضی بجای
 چنان شخص نیز تحریر فرموده اند از مولف

سال تریلیش بقول مختلف	ابو الحسن آن شاد و کبریا
ابو الحسن عارف امام دین نجوا	باز سال ارتحال اسخواب

از شہد اکبر حسین آدبعیان

انجم الدین راز کے المشہور شیخ دارالقدس

از جملہ خلفائے شیخ نجم الدین کبری است کہ شیخ تربیت سے جو الہ شیخ نجم الدین
 کردہ بود و صاحب تصانیف است چنانچہ کتاب مصاد العباد و تفسیر بحر الحقایق
 از تصانیف ولایت و دے را در کشف حقایق و شرح دقائق قوتی تمام بود
 نقلت کہ دیر وقتے باشیخ صدر الدین قونہوس و مولانا جلال الدین
 اتفاق ملاقات افتاد و وقت نماز شام بود او را با ماست قایم کردند شیخ در ہر
 رکعت سورہ یا ایہا الکافرون بخواند چون نماز تمام کردند مولانا جلال الدین گفت
 کہ باعث خواندن سورہ کافرون در ہر دو رکعت یہ سبب بود شیخ قسم کرد
 یکبار برائے خود و یکبار برائے شما و فات شیخ در سال ششصد و پنجاه
 و چار ہجریست و هزار پراوارش در بغداد است از مولف

عقل و بصیرت	الفت بحم الین سرد سرد
عین الزمان جمال	کلیے قدس ہر گوار

عظماے خلفاے شیخ نجم الدین کبری است بسیار دانشمند و فاضل بود
 در علوم ظاہرے و باطنی بے نظیر در او ایل غمیت صحبت شیخ کرد و در لطفا
 علوم نقل و عقلے کتابها با خود برداشت در دان شد شب نجواب دید
 کہ شیخ با دے میفرماید کہ این پشتہ را دوش خود بنیدار و چون بیدار شد کہ کتاب
 در دریا انداخت و بخدمت شیخ حاضر شد شیخ بگفت فرمود اس جمال اگر
 پشتہ را از دوش نمے انداختی ترا هیچ فایدہ نمے شد و دیر بعین شیخ
 کارش بتکمیل رسانید و بعین الزمان خطاب کرد و بقرون رخصت است

تقلست که تنحنه ارسادات خردین براس منجربا دشا ه شیراز میرفت
 نخدمت شیخ آمده انجا کرد که خطی براس سفارش و کشایش هم من ببادشا
 شیراز نوشت که کن کار من بسولت ملر انجام باید بشیخ برکانه غرض فقط او بی
 عمل درازیا نوشت در در لفا فکه کرد و حواله او نمود چون نخدمت بادشا رسید
 افضلا بادشا در انوقت بدر دشکم گرفتار بود چون کاغذ را داد کرد دید که عمل
 درازیا نوشت اندادست که شیخ بکرامت از حال در دشکم من واقف شده
 براس من دارد و بتجویر کرده است پس عمل درازیا بنجورد و شفایا رفت
 و هم ان شخص بر بنجام رسانید و فات در سال ششصد و پنجاه و شش شیخ است

حضرت عین ان نور حال **ابن جواز دنیا بگلزار جنان** گفت در سال اول ان جناب

ای بگو عار و لی عین الزمان **شیخ سیف الدین باحرری قدس سره**

از کبار و باین شیخ نجم الدین است بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاهره و باطنیه نخدمت
 شیخ آمد و تربیت یافت و در او ایل دسه شیخ در العین بنشاند و در العین
 و در شیخ بد رطلت دسه آمد و انگشت مبارک بر در رطلت دسه زد و فرمود
 اسے سیف الدین منم عاشق مرا غم سازد راست تو مشهور با غم چه کار است
 بر بنیز بیرون آبر که کار تو تکمیل رسید انگاه از رطلت بیرون آورد و لطف بخارا
 خدمت فرمود **تقلست** که مرید دسه براس شیخ نجم الدین کبری از نظام الدین کسکه
 آورده بود و شب زفاف با اصحاب خود فرمود که ما انشب بلذات مشر و غم
 اشتغال خواهم کرد شمایز بموافق ما ترک ریاضت کنی و کمال آسودگی که لیسرید
 همه اصحاب دسه جا بجا رفتند لیکن شیخ سیف الدین انشب بر لقیه پرب کرد
 و بر در رطلت شیخ با ستاد چونوقت صبح شیخ بیرون آمد و برادید فرمود ما کلفتم
 که شما هم انشب بلذات خود ما مشغول باشم پس تو چرا این ریاضت شاقه
 بر خود روا داشتی عرض کرد که نزد من لذت سوا س ازیک بر آستانه شما حاضر
 با غم دیگر نیست شیخ ازین سخن خوش دل شد و گفت بشارت باد ترا که

بادشاہان در رکاب تو بودند پس همچنان بوقوع آمد وفات ^{در} ^{۶۵۸}
 سال شصت و پنجاہ و ہشت ہجرت و عمر فقہا و دستہ سال قدر بخار است بار ہفت
 قائل کہ فرشیخ سیف الدین یافت چون از جہان بخت با ^{۶۵۸} کشف انوار کسب لوار ^{۶۵۸}
 سال تاسخ آن شہ ابرار ^{۶۵۸} ابا نیر در بگو بر حلت ادا ^{۶۵۸} سیف سیاف بالاب کفا
 شیخ زاہدی قدس سرہ از عظام مفسرین و کلب محمد بن است و مفسر
 زاہد از عمدہ تصانیف ولایت کہ بزبان عربی و فارسی لانا لے است وفات
 دے و سال شصت و پنجاہ و ہشت ہجرت سے است از مولف ^{۶۵۸}
 شد چو او دنیا بخت جامی گیر ^{۶۵۸} از اہد الادلے زاہدے ^{۶۵۸} اتقی حق و حاصلت ہشت ہجرت
 زاہد بن تنقیز زاہدے ^{۶۵۸} حضرت سید مہمہ لاہور سے قدس سرہ
 نام اصلے و سید ابے عفا حسینی است از اعظم سادات و کرامت مشائخ
 وقت بلوچا با سے کرام دے در خوارزم تشریف می داشتند چون شہ خوارزم از
 دست چنگر خان قتل و تاراج رسید جمال الدین والد ماجد دے از خوارزم آید
 و بہندستان ہمار و در لاہور آمدہ گوشت پذیر شد و قبو لے خطیم یافتہ ^{۶۵۸}
 لاہور توں جو حق ہجرت سے حاضر آمدہ مشرف بار اورت نشاندہ وفات دے
 یاد با عفا و اکرم نام و سہ شاپان بنامہ خلیق و شیرین کلام از جمہا
 جہا سید شہ گدہ مذکورہ سکن سے ہم نام دے مشہور گشتہ سب سے آما
 آتہ باب سید و اسہ بخت سید الکونین امام حسین میر بدیع طریق کہ بدیہ عالم
 سید مہمہ بن جمال الدین بن سید محمد بن سید کہیم الدین بن سید ابو الدین بن سید
 آدم بن سید علی جعفر بن سید محمد بن سید یوسف بن سید محمود بن سید محمد بن
 سید عبداللہ شقر سے بن جعفر بن سید محمد اجداد بن امام علی رضا بن امام موسی
 کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد باقر بن سید العالمین علی زین العابدین امام الکونین
 حسین بن علی زوفات دے در سال شصت و ہشت دیک ہجرت
 و فرار اندرون لاہور از شہر ترین مزارات سے است از مولف ^{۶۵۸}

سید پیر پتہ واسی اصفا
 صاحب نعمت و کرامت ۶۹۱ کلیم
 انکے شیرین بو و نوزد خاص دھام
 اہت سال رسال آنجناب
 خواجہ عزیز کر کے قدس سرہ شیخ نصیر الدین
 جواع و سب سے پیر ماید کہ میں برگ در کرک کہ متصل بدادن ست میماند مردی تاد
 و زاہد و حافظ صاحب نعمت بود در وزے ما شاگردان در میان میرفت
 از شاگردان او بار زاخیل یعنی اک از درخت لشکرتہ بدست گرفته بود خواجہ الظہر
 بر سے ایقادہ گفت کہ در دست تو خیار ست گفت نہ بلکہ بار زاخیل ست دنیا
 درین بہار کہ موسم اونیست از کجا بدست می آید خواجہ این بار زاخیل از دست
 شاگرد گرفت و بکار و تبر شید و پارہ پارہ انان ہمہ شاگردان تقسیم نمود و چون خورد
 خیاب بود و وفات و در سال شصت و شصت و شصت از موف

آن عزیز در وہان شیخ کیرم
 سال وصال آن شہ و الامکان
 از جہان چون در باغ جان
 شیخ جمال الدین احمد جو رقانی قدس سرہ
 مرید شیخ علی الا است نہایت بزرگ و شیخ در حق وے فرمود کہ ہر کہ با
 جمال الدین بسازد از پنجم کہ از جنید و شبلی یافتہ اندازدے بیاید لعلت کہ
 در درے مریدے در جبرہ شیخ جمال مشغول بود شیخ از در در آمد چون آواز پیا
 شیخ بگوش وے رسید در دل گذرانید کہ شاید کست براسے من طعام آورده است
 شیخ بر خطہ وے مشرف شد کہ کفشی چند بر سر وے زد کہ مر قبہ آنکس از او است
 کہ انیک ہفتہ مان خوردہ باشد نہا نگہ چون صدکے پاس کسے نشنود دانکہ
 انیکس براسے من طعام آورده باشد وفات شیخ در سال شصت و شصت

و نہت از موف
 سال ترحیل آن جمال
 حسن و دبلن جمال بن حمد
 مولانا جلال الدین
 روحی قدس سرہ نام نامی وے محمد بن بہا الدین محمد ولد دوال
 از بلخست و نشو نما در دم یافت و در طریقت مرید پدر خود بود و در فقر نامی بلند
 و مدارج ارحمہ داشت و چار صد طالب علوم بر فرزند مرید وے تعلیم علوم

ظاہری و باطنی سے یافتند اشعار پر از مضامین معرفت و توحیدی گفت دوسے سے
 ما در زاد بود که در شش سالگی بعد سه روز افطار سے کرد در تفحات الانس نہ کر
 کہ مولانا سے روم در عمر شش سالگی روز سے بروز جمعہ با چند کو دکان ہم عمر بر بام
 خانہ خود باز سے کر دیکے از آئینان گفت کہ بیائید تا ازین بام بر بام ہم سایہ ہم
 مولوے فرمود کہ انقدر حرکت از سگ و گریہ ہم بوقوع سے آید باید کہ بسوے آسمان
 بر ہیو گیا گفت و بسوے آسمان بلند شد تا از نظر کو دکان غایب گردید کو دکان
 فریاد برآورد بعد از لحظہ باز آمد و بکو دکان گفت کہ بوقتی کہ آن سخن بانہا گنتم دیدم کہ
 جماعت از سبز پوشان و از شما گرفتند و بگرد آسمان گردانیدند چون آواز شما بلند شد
 باز این جا بگاہ فرود آمدند و منقولست کہ مولانا سراج الدین تمیمی کوی اگر
 صاحب نعمت و طرفیت بود اما بحضرت مولانا خوش بنود چون شنید کہ مولانا گفت
 کہ من با مقتاد مدبند بسبب یکے ام خواست کہ میرا ایسی جانور و حیوت کہ بیس
 شخصے از وقت بان خود بنفر ستاد کہ بر سر مجلس از مولانا پرسد کہ تو نہیں غنمہ الاقر
 او را دستانہ ابدید و بر خاند پس تو کس بیاید و از دیلا سوال کرد کہ شما گفتند کہ من
 با مقتاد مدبند بسبب یکے ام فرمود گفتہ ام چون شنید زبان بکش دو دستا ہما
 چندا کہ خواست داد مولوے فرمود کہ با اینہم کہ تو می گوے نیز یکے ام شخص
 جہل شد و بر رفت منقولست کہ مولوے در آخر وقت خود با از ان وقت
 میفرمود کہ از رفتن من غمناک مشوید و ہر وقت و ہر آن من باشا ام و فی الحال
 ہر ادو اعلقت یکے با جسم دوم باشا چون از جسم مجر و میثوم آن اتفاق نیز باشا
 خوابد بود و نور منصور حلاج بعد از صد و پنجاہ سال بر روح شیخ نور الدین
 تجلی کرد و مدد شدہ سے شدہ تو من ہر وقت بر شما تجلی سے منقولست
 کہ مولوے وقتیکہ از شرف بیرونہ در راہ بنیسا پو آمدہ بصحبت خواہ فرید الدین
 عطار رسید و سے کتاب اسرار نامہ بوسے داد کہ مدام مطالعہ خود داشتی و لاؤ
 با سعادت حضرت مولوے بتاریخ ششم ربیع الاول سال ششم چار و ف

انجیل اولیہ

وقت نزول آفتاب پنجم حادے الاحد سال ششم صد و ہفتاد و دو ہجرت

وفا کو سر بار و زونہ سے از مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

کہ روشن بودار نور سکا اگر قطب شمال عرفان

دو بارہ وارے تہات کو اگر دو سال تولید حق

جان کن نہ باقی شاہ غلے اور انشا ۴۶۳ ہجرت

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

۴۶۳ ہجرت مولف جلال الدین ردھی ہلال پر

Handwritten marginal notes in Urdu script, including phrases like 'انجیل اولیہ', 'تاریخ', and 'تعمیر'.

و فرمود کہ پیش از او یہ تھا بالہام ربانی نے ابن سیرہ بہت نظم کر دی تھی حضرت
مولوی کے بتوجہ تمام در نظم مثنوی مشنول شد و گلگاہ چنان بودے کہ از
اول شب تا طلوع فجر مولانا ملا سے فرمود و شیخ حسام الدین سے نوشت
چون جلد اول با تمام سیدز و جسام الدین چلیے وفات یافت و در نظم مثنوی
توفیقے بوقوع آمد بار بعد از دو سال شیخ حسام الدین بخدمت مولانا تاج الدین
ہو برائے نظم بقیہ مثنوی استقامت نمود و چنانچہ در آغاز جلد ثانی بان اشارت
ز قریب است کہ در تالیف مثنوی تا فیض شد تا ملتے بالیت تا خون شیر شد
بعد از ان تا آخر کتاب تا لوے سیدز و حسام الدین سے نوشت نقلت
کہ در زبانی شیخ حسام الدین بخدمت مولوی عرض کرد کہ وقتیکہ اجاب
این مثنوی را نہ خوانند و در اصول و در لغت آن متفرق سے شوند و نیم
کہ جہاں حقے از غیب دور باشما و متمتیر با دست گزرتہ حاضر سے شوند مگر کہ
از سلسلہ خلاص صفا کیکنہ پنج ایمان و شانہاے دین اول سے بر نہ و نشان
بستقر سے بر نہ مولوی فرمود کہ بچہانت کہ دیدے و فرمودے و تہن انخرف
اندرم و در نظر ہند مشتمل سے نگوان اندر سقر ہا می حسام الدین تو دیدی حال
حق نبوت پانچ افعال اولہ نقاست کہ چون مولانا بخدمت حق پیوست
بر نہ ہنم حسام الدین چلیے با جمیع صحاب پیش سلطان ولد فرزند ولانا نیت
و گفت می خواہم کہ بعد ازین بجای پدر شیعنی و خالصان و میریان را ارشاد
و شیخ راستین ما با شے و من در رکاب تو فاشیہ برداری کنم و این بیت بخوانم
۵ برخانہ دل ایجان آن کسبت الیاد بہ بر تخت شد کہ باشد جز شاہ و شانہ
از استماع انیمینے سلطان ولد بیا بگوییست و گفت ہچنانکہ در زمان والد خلیفہ
و بزرگوار بود ہچنان حالام خلیفہ وزیر گوار ماے و جہاں پر ہم ہو مبارکباد
وفات شیخ حسام الدین چلیے باقوال صحیح در سال ششم ہفتاد و ست
ہجرت از مولف | چورفت از عالم دنیا بخت | حسام الدین شرم جویم و حضور

زین العابدین و زین العابدین	انقر با زین العابدین و زین العابدین	و با زین العابدین و زین العابدین
حسام الدین و حسام الدین	قاصی مصفا و قاصی مصفا	سمره نام نام

و سے جہاد سے بہت وقت اور لقب ناصر الدین و تفسیر مصفا سے کہ مسلمانوں کو تیز دل و
 آثار الاعداء میں سے ان کے لئے ولایت و مقام بھیا کہ شہرے در فارس سے آتے
 سکونت داشت و وفات دہی در سال ششصد و بیست و پنج ہجرت از مولف

نصرت حق نام دین ہے	انچو از دنیا بفرودش میں	اگر کو فرید العترة ما تیس دیگر
ناصر دین سیال بلعین	شیخ عبداللہ بابا سائے	قدس سمرہ لقب و

محمد الدین و نام پدرش ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن علی
 بن شیخ ابو علی دقاق سے و خلافت و خرقہ از پدر خود داشت و پدر شیخ ابوسعید
 از شیخ ابو یحییٰ سمرور سے خرقہ خلافت دارد و صحبت شیخ ابوبکر سہبانی سے نیز
 پیوستہ و پدر سے منیر مودک من انچو از خدا خواستہ بودیم پر لیکر عبداللہ داد و از خود
 بر من بمقدار در پیکر کشادند بر سر م بمقدار در دوازہ کشادہ شد و وفات و دروغ عاشق

سال ششصد و ہفتاد و ہفتاد	سیرت از مولف	انچو از حد الدین
یامنا پور	جلسہ عبداللہ محمد کن فر	انیزادی شمس صادق جوان

شیخ یاسین مغربے اسود و حجام قدس سمرہ از اصحاب کر است
 از باب و ایت بود اما در صورت جاعے خود را پوشیدہ میداشت امام محمد بن
 لواز سے از جہاد میدان ولایت و وفات سے در سال ششصد و ہشتاد و ہشتاد

سیرت و تہذیب سال از مولف	انچو از حد الدین	محمد شیخ یاسین
بہار معارف نامتوس تبرآن	بجنت رفت زین بنیفا	ابراہیم سال و صلح شمس صادق

شیخ مصیف الدین تا سائے قدس سمرہ نام و سے سلیمان
 بن علی سے از اکابر شیخ وقت خود بود و امام الوقت کلام باریک و سخن
 گفتہ کتاب منازل السائیرین کہ تصنیف شیخ الاسلام عبداللہ انصاری سے
 سے آرا شرح کردہ سے وفات سے در سال ششصد و نود و لعل دیگر

<p>شخصه و نو و نیک است از مولف چون عقیقہ الدین دینای اردن</p>	
<p>ماہیت از فضل فدا شد جا</p>	<p>سال و مصلحت خاص کو محمد و محمد</p>
<p>شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفرا لے ہتیمیری قدس سرہ</p>	
<p>اصل دوسرا کسرتی است از توابع اسفران و در طریقت میرد شیخ احمد جوڑا ہے</p>	
<p>ست در تسلیم طالبان در بیت مریدان و کشف وقایع ایشان شکر نے</p>	
<p>عظیم داشت شیخ رکن الدین علاء الدولہ فرمود کہ در آحرار مان اکثر وجود با بر</p>	
<p>شیخ نورالدین عبدالرحمن بودے سلوک بالکل نحو گشتہ اما چون قضاے</p>	
<p>انیطریق راناقیاست باتے خواهد داشت دیرا مسجد ساخت و ولادت دے</p>	
<p>در ماہ شوال سنہ ششم سی ہفت وفات در شب یکشنبہ چارہم جاوی الاول</p>	
<p>سنہ ششم نو و چہشت از مولف</p>	
<p>مقتدا و مرشد روی زمین</p>	<p>نور دین نورانی آمد اول</p>
<p>ہم خرد گفتا بسال حلیش</p>	<p>ماوی ہمدے نور نور دین</p>
<p>یار بران قدس سرہ از اعانہ مشایخ و بے است و اصل و سکارا را</p>	
<p>دارا آسجا بارشا دپیر و شفیق خود در دے آند و قبولے عظیم یافت و سلطا</p>	
<p>غیاث الدین بلبن بادشاہ و بے از معتقدان و بے شد و بے خرق و فلا</p>	
<p>داجازت و طاعت از شیخ عزیز الدین دانیال خلیج و دے از شیخ علی خضر</p>	
<p>و دے از شیخ ابواسحاق گارز و نے داشت لقلست کہ چون شیخ</p>	
<p>نور الدین ملک یار در عہد غیاث الدین در دے رسید</p>	
<p>برگن آ آب کہ قریب مکان شیخ ابابکر طوس سے قلندر بود مقام کرد</p>	
<p>شیخ ابابکر طوس کے کہ آنہم در ویش صاحب معنی بود و بہما رعت دے</p>	
<p>برآمد و گفت کہ درین زمین بے اجازت بادشاہ و مرشد خود قیام کردن</p>	
<p>نتوانے برد و فرمان بادشاہ سے اجازت نامرشد خود بیمار و نہ ازینجا</p>	
<p>بر فروداہ خود پیش گیریں شیخ نورالدین اول بعالم طیار دے بے مقام ہنتہ</p>	

نزد سلطان غیاث الدین کہ بفاصلہ دو روز در رسید و اجازت نامہ سلطان بنی
 حاصل کرد و بعد از آن نزد مرشد خود رفتہ فرمان خلافت گرفت و اجازت سکونت دہلی
 و در اندک ایام باز باہر دوستان نزد شیخ ابابکر طوسے آمد و کاغذ ہائیکہ پیش نمود
 او بلاخط کاغذ فرمود کہ آیا تو پیرانے کہ در تیس روز مہلت بہر دو جا آمد و رفت نمودے
 از آن روز بملک نورالدین ملک یار پیران استہار یافت و فوات دے در سال
 ششصد و نو و بیج ہجرت و فرار پیرانوار بر لب دریا چون ست از مولف

شاہ نورالدین جوار عالم بر وقت	سال وصل آن والا مکان	شاہ نورالدین ابدال است
مقتدا علی علم تائیش عیان	شیخ ابو محمد مر جائے قدس سرہ نام	

عبداللہ بن محمد ست واصل دے از مرجان واقع زمین مغرب منسوب است
 از کبار مشایخ صوفیہ بود ابواب علوم آتے بردل دے و ابو ذند لقلست
 کہ شخصے نجدت دے عرض کرد کہ فلان مے گوید کہ بو قتیکہ شیخ ابو محمد سخن میگوید
 از آسمان تا دہان نمودے از نور ظاہر میشود چون شیخ خاموش میشود آن نمود
 نور منقطع میگردد شیخ بخندید گفت این خلافت بلکہ برگاہ آن نمود نور کہ مدد است
 منقطع مے گوید خاموش میشود تا دقتیکہ امداد برسد کلام مے کنم و فوات
 شیخ در سال ششصد و نو و دو نہ ہجرت از مولف اجاب ابو محمد پیر مرجان

بتہ دنیا و دین شیخ معلی	چون مثل ماہ خدر روشن بخت	نحوان تاریخ ادو نو
-------------------------	--------------------------	--------------------

شیخ ابو عبد اللہ المشہور بابن مطرف المدنی از غطاب متنا
 در مین التشریفین است و سالها سال حجا در بیت اللہ بود و ہما بخا سکونت میداشت
 و ہر روز پنجہ بار طواف بیت اللہ مے کرد و شیخ ابو محمد مر جائے فی سفر ماید
 کہ وقتے از کہ مطرف را با چند اشخاص اصحاب غم زیارت روضہ مطرہ نبوسے
 صلعم شد بود اے شیخ ابو عبد اللہ بن المطرف رحم فرمود من شنیدہ ام کہ در راہ
 آب نیکت سخنے بسیار بشمار خواہد رسید عاقبت بلان خواہد بارید و آب خواہد
 انہر با حاکس از کہ رحمان شدیم چون نہزل رسیدیم نزل بے آب بود و ہوا

مگر مفاقتاب نمودن شنگ بر ما غلبه کرد دل بر بلاک نهادیم لیکن حسب فرموده شیخ
 معتظرباران بودیم این بین اثنا یار ما بر یک طرف کوه پیدا شد و بلند گردید و بر سر آمده
 ببارید چندانکه مفاکتاب شد آب خوردیم و با خود گرفتیم و روان شدیم چون گامی برد
 بر فیتیم از باران اثری نبود و فوات شیخ در ماه رمضان سال هفتصد و هفت
 سپهر سیست و مدت عمرش زیاده از نود و دو سال بود و پادشاه مصر از غایت اطلاع
 که یوسف داشت خود جنازه دس را بردوش گرفت از مولف

ابن مطرب شیخ عبدالقدیر	پیروش بودند پیران جوان	چون استیسی او آن نیکو صفا
سال جلسیش هشتاد و هفت	ایضا ابن مطرف جناب عبدالقدیر	شیخ دنیا دین شه کونین
عقل سال وصال و فرمود	قطب والا حجازی حرمین	قطب الدین علامه وقت

قدس سره جامع علوم ظاهری و باطنی علامه عصر و حید الدبیر بود و در
 خود تالیفات خود داشت اکثر علماء دین بشاگرد و دست نخرمی کردند
 کتاب شرح شمسیه که قطبیه نام دارد از تصانیف ولایت و فوات دس

در سال هفتصد و ده هجرت از مولف

شیرازی در دنیا بقدر دین شاه ابرار است سال وصال نیز قطب الدین تاج الملک
 شیخ حافظ الدین نسفی قدس سره نام والد دس احمد است از
 عظامه علماء دقت بود و تفسیر مدارک التزیل و حقایق التاویل و غیره

از تصانیف ولایت و فوات و در سال هفتصد و ده هجرت از مولف

شیرازی در دنیا بقدر دین شاه ابرار است سال وصال نیز قطب الدین تاج الملک
 شیخ سلطان ولد قدس سره فرزند پسر
 مولف جلال الدین رومی است و صاحب سجادیه پدر و خلیفه ولایت
 و علوم ظاهری و باطنی از والد خود کسب نمود و نیز از شیخ حسام الدین
 حلبی و شیخ شمس الدین تبریزی فایده های عظیم حاصل کرد و در شیخ
 صلاح الدین زرکوب هم که پدر خاتون دس بود ارادت تمام داشت

دویرانیز شهنشویت بر دهن حدیقه حکیم ثنائی که ابانیت مطبوع افتاده بود
 بزرگوارش فرمود که اسباب والدین آمدن من در دنیا جهت ظهور
 تو بود این همه نعمان احوال من اندو تو فصل منی و بعد وفات پدر عالمقدر
 تا یازده سال بر سجاوه پدر سے قائم ماند و لا دست با سعادت و سه
 بمقام لارنده در سال ششصد و بیست و نه وفات آن جامع الکملانند
 شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجریست و شب جمعه این شب
 است شب است که منیم شادی در ایام از خداے خود ازادی و از
 بلف

شیخ سلطان ولد پیر دیکر	پیر دین نبی شیخ عظیم	پس امام العصر سلطان شرف
سال تولدیش بطریق	مست رکن العالمین جمال	هم معالی سلطان الکرم

شیخ سلیمان نرگمان قدس سره در دمشق سکونت داشت میفرمود
 صعب از جاسے خود بر بنی سستی کم خوردے و کم خفتے و کم گفتمے و علمای
 با وجود جلالت و بزرگی خود بولے سلوک نیازندان می کردند و بر
 ستر حال خود بعض اوقات در ماه رمضان چیزے نخوردے و بعض اوقات
 بظاہر نماز هم ترک کردے و دیرا بر کشف استعداد تمام بود که حالات نا دیده
 و ناشنیده ظاہر کردے امام با فخر رح میفرماید که خوردن وے به ماه رمضان
 و ترک نماز کردن وے محض برائے ستر حال خود بود شاید در اوقاتے نماز گذار
 باشد که کسی اور اندیده باشد و کفارت روز ۱۰ داده باشد یا المعام در دهان
 نهاده بملقوم فرود نهاده باشد و وفات وے در سال هفتصد و چهارده

هجریست از مولف	چوترون ازین نیا نیست	منور تر مہ عالم سلیمان
بسال وصل آن شاه جبار	بگو عابدتر عالم سلیمان	شیخ بدر الدین اسحاق

سمر قدسے قدس سره مرید و حلیف شیخ نجم الدین کرب است
 و بقول بعضے مرید شیخ سیف الدین باخرزے بود و بصحبت شیخ نجم الدین
 نیز رسیده و چون بهندوستان آمد از صحبت سلطان المشایخ نظام الدین

نیز فایده ما برداشت از خلفاے دے نیز شمار کردید و سماع سے شنید و وفات
 سے در سال ہفتصد و شانزده ہجرت و قبر در موضع سنگولہ است و دے کے است
 کما نیز شاہ فرید و سید اول در ہندوستان آمد نسبت اول سلسلہ فرید و سید در ہند
 شاہ گشت و اول در عہد ولایت خواجہ قطب الدین بختیار خاند آمد و در دے
 سکونت در زید و عمر سے در زیارت از مولف ^{تصحیح} بدر الدین ہمدانی سے

تجدید روشن از جهان جنان	و صلوات علیہم اجمعین بدر الدین مگو	مگو سے بدر ہمدانی بخوان
-------------------------	------------------------------------	-------------------------

شیخ نجم الدین اصفہانی قدس سرہ نام دے عبداللہ بن احمد بن
 محمد اصفہانی سے صاحب مقامات بلند و مدارج ارحمن شاگرد و مرید ابوالعباس
 مرسی الشافعی سے و مدنی جماد و خطہ ماخذ صاحب نجات الانس میفرماید
 کہ شیخ از علما من گفت کہ پر خود ایسا گداشتم و شیخ فرمود بگو رسیدم و شیخ گذاردم اما
 خاطر من محبت پدر پشیمان بود با شیخ نجم الدین حال خود گفتتم نعتی متوجہ شد
 بعد از ان گفت پدر تو زبیر سے نعت یافت و بالاس سریر خود مساک می کند
 و کتاب خود را در خون نماندہ است و تکلم و جلیہ دے چنین و چنان است و ہمہ اشائے
 پر من من نشان داد با وجودیکہ در اگاہ بنیدیدہ بود پس تاریخ روز و ماہ از روز
 بنو شتم چون بوطن رسیدم و دریافت کردم ہمہ راست بود و قلمت کردے تمام
 عمر من سخاوت و نہ طعنا میکارن بدست خود نچینہ باشد تا اول فرمود قلمت
 کردے تا قلمے کردے کہ بود در مدینہ زنت مردمان برو سے اعتراض میگردند
 محمد نام از اولیا فرمود کہ من در لہ مدینہ ہر قسم در خاطر مخطو کردے کہ باعث حبس
 کہ شیخ نجم الدین در مگر ایمانند و بدینہ شرف نسیب و ناگاہ سرا بالا کردم و دیدم کہ شیخ
 نجم الدین در ہوا بجانب مدینہ میزد و در آواز داد کہ یا محمد بادل خود چو حکایت
 سے گئے و لعین تصور کن کہ من ہر روز مشرف زیارت روضہ منورہ ہنوستہ ہستم
 و وفات دے در ماہ جمادے الاول سال ہفتصد و بیست و یک در مگر خطہ تاریخ
 دعوش ہفتاد و ہشت سال بود از مولف صورت کجینہ چو شد پرہ پوش

تخرن امرار کے لے کچھ دین گشت وصالش زخرو جلوگر زیر انوار دے لے کچھ دین

شیخ رکن الدین فردوس سے قدس سرہ مرید و خلیفہ شیخ بدرا الدین سمرفندیست و بعد از دے بر سجادہ مشیخت نشست و سلسلہ فردوسیہ دی نہایت خالص گردید و ہر جا کہ در بند درویشی از سلسلہ فردوسیہ است نسبت خود بوی دست میکند و از خود زالی بخدمت شیخ بدالدین تربیت و تکمیل یافت و اول در نظریہ مرتبہ بر دو مقامین توفیق عظیم در دول خلق داشت تو فیکہ سلطان الدین کتبہ با بقام دہلے در کیلو مکان فوتیاز نمود و دے از شہر برآمد و بکنارہ آب نقاہی بنا نمود و وفات دے

باتفاق اہل نیر در سال ہفتصد و اسیست و چار ہجرت است از لہذا شیخ رکن الدین را چنان

گشت خلد برین بر نزل کین ہست مخدوم اجل تجیل و زیر رکن الدین دے لے کچھ دین

حضرت **مید الدین بلبل شاہ کیشمر** قدس سرہ از قدما مشایخ خطہ دلیند کیشمر است نام اصل دے شرف الدین است و قفقہ الوائین مصلحین و مورج الاسلام و کار الامنام و شاہ بلاد دل و بلبل شاہ خطا داشت و او سخا نقالے توجہ توجہ دے نور اسلام در کیشمر روشن ساخت و دے در عینک خوشا حاکم کیشمر در سال ہفتصد و اسیست و پنج ردلق افزاے کیشمر شد و بیرون شہر بر لب آب مقام کرد و اگر ہر دے آنوقت دے کیشمر از فرمہ سہود بود اما دے بش بدان مذہب میلے نہ داشت کہ بچوست کہ بدینے از ادیان اہل حق توجہ نماید و چند کہ مردم طلبہ بموجب کل خراب بالادیم و خون دلائل حقیقت ندایب خود ہا بسین تا دیلات نجد دے بیان میگردند پسند بہت عالیشان ہی افتاد و شب در روز در تحقیق و تحقیق دیان و دل بیود شبے از غایت تفکراتین امر نشیت بفرش سترانہا د آخردول قرار داد کہ امر در علی الصباح ہر سیکہ اول در نظرش دے آید این طالب صدق ہم بہلت دے گراید چون صبح شد بادشاہ بر با ہم محل خود برآمد و بجانب عرب نگاہ دے کرد دید کہ بزرگے عالیقدرے فرشتہ دیدارے بر مصلحتے نگین با کمال تمکین و غایت ادب نہایت سوز و گداز برکنارہ دریا با باین ہمین محمدے مسلم

تاریخ نگار و بادشاہ نے الفوراً راہ فرط شوق پایادہ بخدمت آن بزرگ حاضر شد و در دست
حق پرست آن بزرگ که بلبل شاه نام داشت مشرف باسلام شد و اہلبیت و امر خود را
بہم مسلمان ساخت روز دیگر با تے امرا و در راو عام خلایق گردہ در گذرہ بخدمت
حضرت شاہ حاضر آمدند و بشرف اسلام مشرف گشتند و بادشاہ ما شاہ آن پریق آگاہ
خانقاہے بکنار دریا بنیاد نهاد این اول خانقاہے ست کہ در کتبہ تعمیر گشت و محل
مسکن آن جناب بلنگر بابا بلبل شاہ اشتہار دار در دین مسجد عظیم الشان کجا آن پریق
در کتبہ تعمیر فرمودید و خواجہ محمد اعظم صاحب تواریخ اعظمی کہ تواریخ دومے مشہورست
سیفر مایکہ سید و الاجاہ بلبل شاہ کسیر مایکہ کہ حقیقاً لے مراد قدرت دادہ ست کہ نبی قوت
و اسباب بعیش بگذانم و بھین بدن بے انقطاع روح بدار البقاروم و این بدن را
تا ابداً بادمحافظت کنم اما چون این ہر سہ امر بمنت بنوسے موافقت ندارد و در
نمیشوم اتقامت و اطاعت سنت نزد من بہتر از عبادت نہر اسالست و انہما را
کرامت و خوارق و قات بابا بلبل شاہ بقول صاحب تواریخ مذکور در رسال
بمقتصد و لبست و ہفت ہجرت و تاریخ وفات کہ درج کتاب مذکورست ایست
شعب رسال تاریخ وصل حضرت شاہ بلبل قدس گفت حاصل رسال و
سلطان رنجو شاہ کہ بعد مشرف شدن باسلام از پیشگاہ پیر و شہید بخواست سلطان
صدر الدین فحاطب شدہ بود ہم بہمان سال ازین دار پر طلال بقرب ایزد متعال
پیوست و دو سال دشمن ماہ بادشاہے کرد و پیر و ن فرار گوہر بار بلبل شاہ
مدفن یافت تاریخ وفات بلبل شاہ از مورخ پیر و شہید بلبل شاہ
تاریخ دین سے کتیرے ارشمالش جو از خود قسم گفت نامی و کتیرے
تاریخ وفات بگو شاہ رنجو مروج الاسلام کہ در خون جان فدا را حق
شاہ بین ملکہ بگو سالش ہم بجان شاہ بادشاہ حق صحیح بحیب الدین

فرودوسی مرید و خلیفہ شیخ رکن الملکین فرودوسی است و نام فائدہ ما بعد از دست
خواجہ عماد الدین بود بعد وفات پیر و شہید مسند ارشاد ثبت و بعد از

خلق معروف ماندوفات دے در سال ہفتصد و سی و نہ ہجرت از مولف		
سرور اہل دین نجیب الدین	شاہ اہل یقین نجیب الدین	عقل در سال انتقال گرفت
زب جنت امین نجیب الدین	شیخ حسن طلعہ قدس سرہ از خطاے	
علما دگر اے فقہائے عمد خود بود و در علوم شروع و اصول مراجع بلند مقامات		
ارجمند داشت علماء عمد حلقہ اطاعت و فرمان بردارے دے بگوش		
خود داشتند از غایت شرف که او را در علم حاصل بود لقب لقب شرف الدین		
گردید حاشیہ کفاف و شرح مشکوٰۃ المصابیح از عمدہ تصانیف ولایت وفات		
دے در سال ہفتصد و سی و نہ ہجرت از مولف حسن آن حسن دوز زمانہ		
بجست رفت چون بن دیر	سال حلیش زواج حسن گو	عیان آمدن سرور اسطغان
شیخ شمش الدین صفی الموسوی اردبیلے قدس سرہ		
از عمدہ شاخ و ادلیہ کبارست صاحب جالات عظیمہ ذکرات میم بود صاحب		
نفحات الانس میفرماید و شیخ نجیب الدین بعش بیت خدمت شیخ ایشوخ شہاب		
سہروردے کردہ غریت بغداد کرد و در آن حال شیخ شمش الدین فیت بود		
کہ دے از شیخ نجیب الدین قرآن خواندہ بود و شیخ نجیب الدین از وی خبر		
از عمدہ بود و نو قرار شیخ شہاب الدین یا فصد دے از خدمت شیخ ابراف تبر		
رحضت شد وفات دے در سال ہفتصد و پنج ہجرت از مولف		
شیخ شمش الدین صفی موسوی	آل حمد بود اولادے علی	سال حلیش چہستم از بغداد
گفت ہاتف شمش الدین	شیخ رکن الدین	علما والدولہ سمنانے
قدس سرہ کنیت دے شمس الدین والوالہ کرام و نام دے احمد نجیب		
داصل دے از ملوک سمنان ست در سال پانزدہ سلگے مصاحب سلطان بود		
و در سال ششصد و ہفتاد و چار مرید شیخ نور الدین عبدالرحمان کسرتے		
شد و حق ریاضت و مجاہدہ بجآورد تا از کاملان وقت گردید در تمام عمر		
خود بکشد دے از بعین لشت و لاوت با سعادت دے در سال ششصد		

دیچا و ۱۰۰۰ ... شبشب جمہ بیت و دوم رجب المرجب سنہ ہفتصد و ...
دشش ہجریست ... عمر فقاد و ہفت سال و قیومے در عقبہ شیخ عبدالرحمن

۴۵۹	۴۵۹	۴۵۹	۴۵۹
عبد الوہاب ست	طبعہ از مولف	جناب شیخ رکن الدین	مکنا شہ کربلا
کہ بود آن زمان	بنا ہوا تھا	رکن الدین	یہ عیال شیخ کوید
۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶
امام خلدی	۱۰ سال	در شین	گوید
۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶
۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶

اصفہا کے قدس سرہ خلفا سے عظام شیخ اوصد الدین کرکعت
از کبار او یا سے تھا خود بود او داد دیوان اشعارست و ترجمیات مستعملہ
و در قایق و قنوس و بزمین و اسلوب حدیثہ شیخ ثنائے دار ولایت شعرا
۱۵ او ہی شہت سال نختہ دیدہ تا شب روے نیک سختی دیدہ و وفا
وے در سال ہفتصد سے و ہفت ہجرت و فرار از نوادر تریزت از مولف

۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶
ابو بن الدین	و لیکتا	ایمان	تقداری من تدر بر شفیق
کشت	بیدار	تاج کبیر	بارنا اصفہا سے توی طلب
۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶
۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶

شیخ حبیب الدین بارز کے قدس سرہ از علما سے کرام و فقہا
و الامتقام صاحب علم و جام ذرہ و قنوس و بخطاب شریک الین مخاطب بود
و کتاب تفسیر بر تریان از تالیف ولایت و فارسی سے در سال ہفتصد
و نے ہفت ہجرت از مولف

۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶
تدوین شیخ	کبریہ	التد	وصالک آن باد عالم
۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶
۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶	۴۶۶

شیخ اسحاق موعز کے قدس سرہ مرید و خلیفہ شیخ محمد موعز
و سلسلہ از ادب شیخ محمد برکت بجمت بلوالت عمید و واسطہ شیخ ابو مدین قمر
فتیہ میشود و در صحفہ العجاس آورده کہ شیخ اسحاق بعد وفات شیخ محمد بن زین
تا چار روز بعد تربت ابو دو بر روز خادم ہجرت می آمد و مبلغ بر اس شیخ انگل
سے طلبید و سے پیش مرقد شیخ بیفت و مبلغ بعد خیرچہ انگل از باطن مرقد
میافت و جو خادم میکرد و برود ہجرت و خاطرش آمد کہ براس شیخ انگل بر روز

بروحانیت پر خود اقلیدہ دادن و درازا دلست پس قصد سفر کرد و بیاتارت
 روحانیت حضرت پیر جانبا بندستان مسافر گشت و در زمان سلطان
 فیروز شاہ در حضرت اجیم پیر خواجہ بزرگ پیدا مدتی در آنجا قیام کرد شیخ از آن
 بشارت یافت کہ در قصبہ کنتو کہ از توابع آنکو رست بود و اولے آن ولایت
 انجا باش پس در کتور سیدہ سکونت کرد و ہمیشہ در فقر و فاقہ می گذرانیست
 و جمال دلایت خود را از نظر غیارت پویندا خرا الام سلطان فیروز شاہ
 نجابتش نیاز مندے اظهار کرد و مردم از طرف بوسه رو آوردند و فاق
 دست و هفتاد و شصت سال بنقصد و ہفتاد و شصت ہجرت از مولف

شیخ اسحاق پیر و شندل	آنکو در خلق ذات و طاقی
آنکو مشہور چو آفاق است	ہمدی متقی امین اللہ

نیز سر دار عالم اسحاق است

شیخ نجم الدین محمد الاوکا کے قدس سرہ مرید شیخ علاء الدین
 سمنانے بود صاحب کشف و کرامت و ریاضت و زہد و تقوی و وفات
 دست در سال بنقصد و ہفتاد و شصت ہجرت و مدت عمر شتاد سال و قبر در
 ہصارے از اعمال سقرانیت از مولف مقصد ہے تہان کے اللہ

شیخ اکبر شریف نجم الدین	سال تارنج رحلت آن شاہ
	گفت مرد شریف نجم الدین

شیخ محمود زابدر قباب کے قدس سرہ لقب ہے جلال الدین است
 و در علوم ظاہر شاگرد مولانا جلال الدین ہر دلایت چون بحد غایت تابع سنت
 و شریعت بود با مداد روحانیت حضرت شاہ رسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیت در
 علم باطنے ہم بدرجہ اعلیٰ رسید و خلق کثیر را بخوار سازید و فاق دست در ماہ
 دست در سال بنقصد و ہفتاد و شصت و بقول دیگر در ہفتاد و ہفتاد و شصت ہجرت

از مولف	شیخ محمود بود در عالم
ہست محمود و مرشد کوہین	سال رحلت آن شہ مسعود
طابق اللہ ما بقیت محمود	نیز فرما بال رحلت او
	شیخ شرف الدین بن یحیی میرے

قدس سرور از شاہ شایخ داوود یاسکیرا ہندوستان سے
 زہد ریاضت و اخلاص و عبادت و تقویٰ و ارشاد فرید و وحید بود و
 کہ کسی ذکر مناقب آنحضرت کند و در تصانیف عالمیت چنانچہ مکتوبات و
 و ملفوظات کہ بعد از المعانی موسوم است و کتاب ارشاد الالکین در شرح
 ادب المریدین از شہر قرین تصانیف دلیست و دسے مرید شایخ نجیب الدین
 فردوسے دسے مرید شایخ رکن الدین فردوسے است و در اوایل شایخ
 شرف الدین بشوق ارادت حضرت سلطان المشایخ نظام الدین بدو
 بدلی آمد و فخر اراد آن ایام سلطان المشایخ بر حمت حق پیوستہ بود
 شایخ نجیب الدین فردوسی در دہلی بود و ملازمت وی رسید شایخ نجیب الدین با استقبال
 وی برآمد و گفت کہ از سالہا سال منتظر تو بودم کہ حصہ نعمت تو سپرد دست زدن است
 پس شایخ شرف الدین مرید و شاگرد نمیکند خاص حصہ او بود کہ گفت در جانب وطن صحبت نمود
 و در اثنائے راہ در بیابان بہار درآمد و بر کوہ راجیکہ سالہا سال بریاضت و عبادت
 مشغول ماند بطوریکہ چپکس از حال دسے آگاہ نبود سوائے مولانا نظام الدین
 مغربے مرید حضرت سلطان المشایخ کہ گاہ گاہ در آن بیابان ملاقات در حق
 ہو گویند کہ شایخ عمر در زیارتہ بود کہ از عہد سلطان المشایخ تا وقت تشریف آورد
 میر سید شریف سمنانے جہانگیر از سمنان زیادہ بود و در لطائف اثر نے
 آورده کہ در آخر حیات از شایخ شرف الدین میرے پر میدند کہ امامت جنازہ شما
 کہ کند فرمود کہ فرمایید تا ملک السلطنہ حافظ قرآن میر سید شرف نام در اینجا
 خواہد رسید و امامت کند پس همچنان واقع شد صاحب معارج الولايت
 میفرماید کہ چون شرف الدین میرے را در قبر نهادند شایخ دست از قبر آورد
 و بالا کرد و بطوریکہ کسی پوزے از کسی میخواستہ جمع اصحاب از وقوع آن منع
 می کردند و نجیب است بر شرف جہانگیر سمنانے براسے حل این مشکل التجار
 دسے سرور مرقد بنا و بر روحانیت شایخ شرف الدین متوجہ شدہ فرمود کہ شایخ

کلا سے از در دامن غیب بگوہ را جگر افتد بود صلاحی خواہد کہ باد سے در قبر
 دفن شود و در مان سے الحال بر بستند و کلاہ آورده بدست شیخ در زند دست
 شیخ کلاہ برگزینت و در کفن خود نهاد و وفات شیخ شرف الدین بقول صاحب
 مساجد الولايت در سال مقصد دستاورد دوست کہ در زمان سلطنت فرزندش

بو قوع آمد از ولف	شیخ شرف الدین زین العابدین	مقتدا دین احمد عالم اول
الاجلیتین بسم از خردمان	سالک کا تل شرف محمد شاہ گنج	سید اسحاق گارو

لاہور سے الشہ و کبیران بادشاہ قدس سرہ صاحب تعلمات بلند
 و آیات ارجمند از خاندان سادات عظام حسینی ست و بوقت خود شیخ الشاہ
 قطب الاولیاء و دولت ارادت بخدمت شیخ اوصدالین ابن انہالی دست
 اول در گزارون اقامت داشت بعد از ان با شارت غیبی در لاہور آمدند و
 مدتے ندیدند بابت خلق مصروف ماند و خوارق ذکر است بسیار از وحی ظاہر شدند
 و علماء عظام و سادات کرام لاہور در حلقہ اطاعت سے در آمدند و بہ
 بہتات ظاہر و باطنی مدد از سے میخواستند و صاحب رسالہ تہذیب الولايت
 میفرماید کہ سید اسحاق گارو نے لاہور سے علم بلوغ یافت و در تحصیل کتب
 سے حاضر شد سے بہدایت رسیدے روز سے شخصے از ممولان لاہور پیش
 آمد چون شیخ متعجب حال سے شد سے بر آشفتم و زبان بد شام بگفتاد
 جو بد گفتن آغاز نهاد شیخ را از گفتار آن بگردانید شیخ تعجب و نظام و باطن بطور
 نیامد از حاضرین مجلس بعضی پر داغند کہ این بے ادب اینقدر بے ادبی
 در حق شما کردہ ست و بسزای اعمال ز رسیدہ بہتر آنست کہ در حق سے بگفت
 بدگفتند کہ کبر سے کرد از خود رسد شیخ رو سے بسوس آسمان کردہ چند کلمات
 زیر لب فرمود نے الحال آن بے ادب بز زمین بنفتاد و بیوش شد و نما
 و بساعت بیوش ماند چون بیوش آپد سر قدم شیخ نهاد و مرید شد و
 و شیخ بحضورین مجلس فرمود کہ در حق این شخص و ملک نمیکردم کہ حق بجا

این را چشم اطمن عطا فرمود که عالم ملکوت بر وی منکشف گشت و در امتیازت
 اینکار نیک اگر دم بهتر آنست که در حق و سب بدین تو چشم و دوسه بسزای سید
 وفات سید اسحاق بقول صاحب تحفه الواصلین در سال هفتصد و شصت و شصت
 بجزرے کے در زمان متقدمین سال وفات دے از بسم اللہ الرحمن الرحیم
 انمذکرده اند و این قطعه درج رساله تحفه الواصلین است قطعه سید اسحاق و فی کرم
 گشت چو رین بر بخت مقیم سال بود صال ش عجباً نذر دل بسم اللہ الرحمن الرحیم
 و بعد وفات آنحضرت را در گذر گاه متصل دے در واره در شهر با موجود من کوفه
 که فرار پیرانوارش تا حال زیارت گاه خلق است و فرار اهل بیاب صاحب
 تملیقه المقدس در ذکر دے تحریر منفر ماید که بعد وفات سید اسحاق بر مرقداک
 دے نهمال پیاره که در بهار و خزان مدام بر سبز نیبا از این نهمال از ادویه
 مقررے ملک هند است برست و فرار پیرانوار در زیر آن نهمال پوشیده شکر
 و سب بر پیدا اسحاق خبر است ماریافت در بگماے آن نهمال اکثر مردم مایر
 بطور نیک پیر دند دے خوردند و شفای یافتند و مدد آیدین ملوک گشت
 من ابی بنخصه از امرایان لاسور متصل مرقداک حویله خود تعمیر نمود و فرار
 گوهر با بسم در حویله خود داخل کرده در بیک جبهه بحال خود گذاشت و آن نهمال
 بسبب مسدودے بود اگر مے آفتاب خشک شد آخرد در سال گیر از دست
 در عهد شاهی جهان بادشاه نواب فذیر خان حاکم لاسور در آنجا بنامے تعمیر نمود
 آغاز نهاد و فرار آنحضرت را در محن مسجد گذاشته عمارت ساخت که موجود است
 تاریخ از مولف سال هجری پنجم و شصت و شصت

سید اسحاق در چاقی فرود آمد	انکو خاشخس سید میری در وفات
با انم نور الکی شاه نواسحاق	ایضا لیسحاق شاه با کمال
سال ترحیلش ز سر دکن تم	سید محمد پیران بادشاه

امیر کبیر سید علی جدائے قدس سره نام پدرش ستماب الدین
 بن محمد میرد شیخ شرف الدین محمود بن عبداللہ مردقاسے که از امامان خلفا

در کتب طایفه ائمه شیخ اقی الدین دو کوی زینب و خلیفه شیخ علاء الدین سنا بود چون شیخ
 اقی الدین دنیا رفت باز جوع شد شیخ ترف الدین محمود گفت فرمان میت دی تو چه کردی
 و گفت فرمان آنست که در تمام عالم بگردی و ادایا التذاریات کنی و از بیک
 حصه خود بیای چنانچه حضرت امیر سه بار ربع مسکون را میر کرد و محبت یکه را در
 چهار صد و یک را دریافت و چهار صد اولیا را در یک مجلس زیارت و فایده پاک
 عظیم حاصل کرد و در علوم باطن تصانیف و مشهور اند چون کتاب البر النقط
 و شرح خصوص الحکم شرح تصیده هنریه فارضیه و غیره و ادرا فقیه که براس
 کشایش ظاهر و باطن اکثره خالص است نیز از املاک ولایت و حضرت
 امیر سید حسینی است چنانچه در جوابه الامراء تحریر فرمایند که امیر کبیر سید علی بن ابی طالب
 بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محب اللدین بن عباس بن جعفر بن عبدالقادر
 بن محمد بن حسن بن آیین بن جعفر بن ابی تراب بن عبدالقادر بن حسین الامیر بن امام
 زین العابدین علی بن حسین بن علی المرتضی عنان اللدین است انهم
 اجمعین ابتداء اسلام اهل کشمیر جنب نظیر بکت قدم منیت ازوم ولایت
 چنانچه خانقاه عالیجاه آن شامه شاه تاجال در کشمیر موجود است و صاحب تاریخ
 اعظم میفرماید که حضرت امیر کبیر در سنه هفتصد و هشتاد و یک در کشمیر نزد
 فرمود سید محمدی خاوره این ابیات شیرین تراز نبات در تاریخ قدوم
 آنجناب گفته است سید علی شهبان امیر اسلم سعه کرد که وقت بوقت
مقدمش کشمیر اهل آن شهر را بدایت جو سال تاریخ مقدم او را بیایست
مقدم شریف او را تحقیق پیوست که از رفقه آنجناب سادات عظام
قریب معنده کس هم کاب آنجناب بودند چون کشمیر سید خاص عام اولاد
 را بارشاد و هدایت رهنماست نمود و در محل علاء الدین پوره که بنام علاء الدین
 بادشاه مشهور بود سکونت پذیرفت و بهر پنج وقت نماز بر لب دریا که جلوه خالق
 والا جاه آن شامه شاه در آنجا است تشریف می برد و نماز باامت خویش می کرد

و سلطان قطب الدین برادر سلطان شهاب الدین بادشاه کشمیر با خلاص دست
 و اعتماد کامل بر درویشجهت بابرکت آنحضرت حاضر شد و در پادشاهت
 و چون سلطان سابق از راه کم و فوسه و در آن راه که آن بر دو با هم خواهر این
 بود و در خلاف حکم قرآن بجای آن کنه خود آورده بود و گفت منست متراست
 و که از آن بر دو پلاقی داد عرض کرد احکام تشریحی غلطی را آن محبوب
 کبر یاد کشیم دراج یافتند زینهار با حکم آن لایق برادر آورده و ماطان که
 پیش ازین لباس قوم کفره پوشید آنرا با مردی که حضرت سیدزک داده
 خلعت طریق اسلام پوشید و چون حضرت میر از راه کمال تحقیقت دمه با آن
 سلطان قطب الدین کلاه مبارک کرد تحقیقت تاج شامی تاجی بود
 عطا فرمود سلطان بهر ادب عطیه آنجناب قبول کرد و تراج خود نهاد و
 اجلاس دربارتاسه همچنان بر تاج بادشاه موجود بود بلکه این سنت
 تا آخر سلطنت فتح شاه بادشاه در اولاد او بماند که یک بادشاه بوقت
 اجلاس آن کلاه والا جاه را با است تاج خود می نهاد آخر فتح شاه آن
 را در کفن خود چید و با خود گویید یعنی از آن فرمانند اس اولاد قطب الدین
 خلل پذیر گشت و سلطنت کشمیر ازین خانه آن متقل شد و قصه وفات
 آن جامع الکالات بدین تمهید درج تواریخ اعظم است که حضرت میر سید با
 میر ربیع سکون فرمود و بهر سه بلد در کشمیر هم رونق انداخت بهر بیوم چون
 تشریف آزرانی داشت بعد توقف چند ماه در سال مقصد و پستاد در وقت
 ازین شهر غم ترحیل کرد و در کشمیر بسوا کبیر رسید در مدت حق پیوست و
 آخرین بسم الله الرحمن الرحیم خواند و جان بجان آفرین سپرد چنانچه تاج
 وفات آن عالی درجات هم از اعداد بسم الله الرحمن الرحیم بر آورده
 و بعد وفات آنجناب در باب دمن فیما بین سلطان محمد و اسلکی و نظام
 آنجناب نزاع عظیم بود و آنکه سلطان محمد میخواست که عیش مبارک آنجناب

را در یکیل دفن کنند و خدام نیز استند و اراده بردن بخش بنگلان می داشتند و نیز
 اقوام الدین بدست که از ایران و ساز و مهران هزار آنجناب بود در میان آمد
 گفت که از هر دو اهل خصومت هر یک که تا بوقت شریف را از زمین بردارد و طرف
 خود برد پس سلطان محمد و غیره هر چند سعی کردند باین تا بوقت از زمین جدا نشد چون
 نوبت بشیخ اقوام الدین رسید بذات واحد خود تا بوقت را بر سر برداشت و به
 همایان آنجناب بنگلان برد و بر زمین جادو اول چون گنج حواله زمین نمود
 و اصحاب و احباب آنجناب و خلفا و کس که در کشمیر آسوده اند خارج از
 احاطه شماراند لیکن بر گاویمینا ذکر فی بعضی از آن حضرات بحال عالم است هم
 میگردد و از کالمه بن خلف آنجناب میر حسین به اسلمه است که میر حسین
 محمد برادر زاده - قتیق سید شهاب الدین و الی یاب حضرت میر سید و بان الدین
 بر آن خود پارکاب حضرت میر کتبی در آمد و اول حضرت میر و اول ملک غور
 بجهت تحقیق حالات کشمیر و آن کشمیر ساخت و در زمان سلطان شهاب الدین
 وارد خط کشمیر چون بر سر کوه پیر خیال رسید از نعمت آنجناب بقا نداشت
 و بسبب غیر آبادی شب باشی آنجا هم مناسب انقوز از زمین بر سنگ که با هم
 پیر بل موسوم است سوار شده سنگ را شلالت بر زمین کرد سنگ فی الحال
 بر بقا در آمد و مانند اسپ رهوار گام زدن آغاز نهاد چون بقا میکه حال
 آن سنگ موجود است رسید از سنگ فرود آمد و پاسبی خود در شهر رسید
 و حالات خط کشمیر تحریر نموده بخدمت سید حسن فرزند سید حیدر برادر زاده
 خود بخدمت حضرت میر عرض نمود و حسب نوشته و دست حضرت میر در کشمیر
 رونق افراگشت صاحب تواریخ اعظمیه میفرماید که راجع عننا صریح آب و
 باد و آتش و خاک در فرمان سید حسین بودند و گاسی از فرمان و
 سبب پیچیدند چنانچه فرات سید حسین و سید حیدر در خط کشمیر در موضع کوه
 کام موجود اند و هم میر سید جمال الدین از غلطات مسادات و نظم خراف

کلمات بود و در کتاب جناب میر در ششم نشر فی آورد و همین جا توطن گرفت
 و در مونیع تہذیب نگذارد و در مضافات بارہ مولا قریب موضع چاہتا سوده
 سید میرید کمال صاحب حال و قال بود و حسب الاجازت حضرت میر در ششم
 توطن گرفت و بہدایت خلق مصروف ماند و در ششم کتبیم محلہ قطب الدین سوز
 چہارم سید کمال تانے از عظامے خلفائے آنجناب بود و مدت مدید
 در کتبیم ایجادتسا در ریاضت مشغول ماند مقبرہ مقدسہ در موضع نایدی
 محکم کتبیم ریاضت کا خلق ست پنجم سید جمال الدین آریاران دساز و ذیقان
 بنوار حضرت میر بود حسب احوال تہذیب سلطان قطب الدین حضرت میر در
 ریاضت لولیم ادب بن اجازت توطن کتبیم داوود سے ازل و جان ننگار
 میر میرد و فنامہ دیاجر طلت بجلا آر بوت مدفون شد ششم سید فرزند المعروف
 بسید جلال الدین سید بزرگ و صاحب عصمت طاہرے و بانگنے بود دبا
 میر در ششم در کتبیم سکونت در ریاضت در موضع سنہور متصل زعفران زار
 توطن گرفت و بجانب مدفون شد بمقام محمد کاظم المشہور سید قاضی صاحب
 ریاضات اذیر بود کہ است طے ارض بسیا بار از دسے بوقوع آمد بسید
 چنانچہ درج تواریخ اعظمیہ ست کہ دسے حوالہ داسکتا بجانہ حضرت میر بود
 کتاب فتوحات مکیہ در قصبہ بیان بود حضرت میر از دسے طلب کرد چون کتاب
 در قصبہ طائفان بفاصلہ دور تر از این پور بود دسے در یک لمحہ دطائفان
 رسید کہ کتاب بخدمت حاضر ساخت و دسے بجانہ لہ پور کہ در آنوقت شہر
 عظیم داشت ویران کرد و سکنا اسجا را مسلمان ما، ششم میر سید کمال الدین
 و فخر الدین بہر دو بدران حقیقے بودند در موضع او ابرمدفون اند کہ ششم شہر
 قریشی کہ بجانہ بجانہ لکہہ رویہ بر عمارت آن بصرف آمدہ بود ویران کرد
 و ششصد و شصت بہت سنگی کلان بدست خود بکشست و مسجد جامع
 در آنجا تعمیر ساخت و بجانہ مقام کرد و بہ اسجا دفن گردید میر سید علا و سید میر

کہ از خلف وے بود نیز در جوار وے آسوده اندم شیخ احمد قریشی
 برادرزادہ شیخ محمد در موضع اتر کینہ شاہ درہ مدفون است صاحب تواریخ
 اعظمی میفرماید کہ وقتے من برائے زیارت میر تقی میر و عالم ظاہرے زیارت کے
 مشرف گشتیم تو احوال خوارق و کرامت ان خاک پاک کے دی سر میزند یا زخم
 حاجی محمد جانظہ قرآن بود و بہفت قرأت تلاوت قرآن میکرد و مقبرہ وے و مقبرہ
 سلطان قطب الدین بہت دوازدم شیخ سلیمان اول نام اے بہنو بود
 بہ کثیر میاند آخر ہدایت ازے لے مسلمان شد و قرآن حفظ نمود
 چون اقراب وے بسبب قبول اسلام بعد از او نش بر خاستند وے
 کثیر لیسہ فنیہ رفت و تحصیل علوم ظاہرے نمود و باز بہ کثیر آمد ہا ہا زنجی انکاش
 معترض حال وے شدند و انواع انداز سانیدند ازین سبب بنام کولت
 رفت و بشرف ملازمت حضرت مشرف گشت و بکلمات باطنے بدین حد
 فایز شد کہ قطب لا قطاب شیخ سلیمان مخاطب گردید و پیش شیخ ہم نمود
 عنایات مرہبانہ حضرت میر بود آخر بہر اے حضرت میر کثیر آمد و فرار وے
 و کثیر در جوار مسجد جامع روبرو فرارید محمد نور ستانے واقع است و فانی
 حضرت میر بقول نجات الانس و تواریخ اعظمی در سال ہفتصد و ہشتاد و
 و شش ہجرت و بعد وفاتش سلطان قطب الدین حاکم کثیر بسال ہفتصد
 و نود و شش وفات یافت و سلطان سکندر بہت تسکین سپیش قائم مقام
 وے شد و قطعہ تاریخ وفات آن والا درجات کہ درج کتاب تواریخ اعظمی
 است اینست ۵ رہبر مدغان شہر جہان ہ کہ در شہر باغ معرفت بلکفت
 عقل تاریخ سال رحلت او ۴۰۰ سیدیا علی ناک نے گفت ہ از مولف

برعدا علی القوا العین	محم ہر الی غنائی البصر	سال رحلت علی نور علیا کفتم
نیز او سید جہان میر کثیر	القضا وقت جون ملک بقبا	میر دنیا دین علی وے
گفتہ ام اہل رشتش تاریخ	نیز جشم زہد عشق لبصلے	وفات شیخ فخر الدین محمد

پرو ختم حضرت امیر کبیر در سال منقصد و نعت و شش بحسبیت از مولف

از جهان چون تدمیر دین	انت از حقین بود دنیا شرف	شرفی که درین شریف دوما
سره مرید و خلیفه شیخ	شیخ مظفر بلخ قدس	گفت سرور اهل دین بولی ازین

شرف الدین سخی نیرب است و شیخ شرف الدین اولاد و کتابات خود انا تمظفرونیو
 دور مناقب الاصفیاء آورده که شیخ شرف الدین نیرب میریلان از صد بهار زیاده
 داشت و از آن جمله صد کس و اصل دانایان بر کس محبوب الله و در آن زمان که
 مظفر بلخ در دم ملازده مظفر سیوم مولانا نظام الدین جصاصیت لقا است که در
 شیخ مظفر بلخ شمش الدین بلخ در اایل حال بدست عمده دار سلطان بود
 بعد از آن تا رک عمده بخرم خود نوشت که من تا کمال دنیا شدم اگر تو موافقت میکنی
 املاک اسباب تفویض فرزندان کرده پیش من بیایان عقیقه بشیخ مظفر و منظر الدین
 پیران خود گفت که پیر شما تا کمال دنیا شدم من با تو موافقت نمی کنم و پیرم
 شما مال و املاک خود بیضبط در آید ایشان گفتند که ما نیز باید موافق ایم که بیایان
 و اسباب آن کار نایم پس مادل و املاک خود تباراج داده با اولاده نزد پیر
 خود آمدند و اگر شیخ شمش الدین مرید و خلیفه شیخ احمد چرم پوش بهاس بود
 اما شیخ مظفر نیکت که شیخ احمد درک بزرگ و صاحب کرامت است عالم
 ندارد و اعتماد و اعتقاد من بر کس است که او علم داشته باشد دنیا بچو بگرد
 شیخ شرف الدین نیرب حاضر شده هر پیرش در منکوب خود را که با و بخت
 دل داشت طلاق داد که خیال او اکثر اوقات با شیخ مشغول می شد
 و بحالت تجرد سخی مشغول گشت لقا است که در در شیخ مظفر بخت
 پیچود نشسته بود که شیخ منهلج الدین حاجی در آن مجلس حاضر گشت و سخن
 در فرصت حج کعبه شروع کرد و حج کعبه از خدمت شیخ فیضت دادا را سماء
 این سخن شیخ مظفر بهم برآمد با و بخت آغاز نمود و گفت که بظنیل خود
 شیخ کعبه نزد طالب می آید پس چهاجت که حج کعبه برضد شیخ تو حج دایمانند

آخر سخن تا اینجا رسید که شیخ مظفر کعبه در میان کسبتن خود بموود شیخ از نظر این
 کرامت بر شیخ مظفر آشفته و فرمود که آنکس اردقت بصورت کرامت مشغول
 خدمت از خدا خود داخل ماند پس الحال تر زیارت همین الشریفین
 بجای باید آورد و جانوقت شیخ مظفر حسب الحکم مرشد خود رساند سمت بیت
 شد چون از زیارت بیت انکس تشریح طایفه هندستان شد در راه بزودفات شیخ ترفن آید پس خود
 شنید و هندوستان آمدن برود دستور گشت اتفاقاً حضرت شاه رست
 علیه الصلوة و التحیة را بخواب دید که منیر مایه که حالاً در هندوستان بر دبار دیگر
 بر فرزندان خود میا بعد از آن در هندوستان بیاید و بار بار فرزندان خود بکامت
 و بقیه عمر در مکه گذرانید چون وقت وفات دس نزدیک رسیدت و یکروز
 طعام نخورد و با کس سخن نگفت و بوقت آخرین امانت پیران عظام کسبت
 خلافت بمشخ حین برادر زاده خود عطا کرد و بسال مقصد و هشتمادشت
 بر حمت حق پیوست و بعد وفات بر خود تا شش سال در قید حیات بود **الف**

شد بحجت چو آن نظر دین	مقدار شیخ متقی بلخی	مقتضی شال طیش سربا
هم بگذرنده دل دلخانی	مولانا از اهد مرعاب کس قدس سره نام	

دی شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ محمود بن شیخ سبیل
 تا بنا بدست و تا بنا بدست از توابع جام و دس در علوم ظاهر
 تا اگر مولانا نظام الدین بر دس بود اما بواسطه متابعت سنت و آداب
 باب علم باطن بر دس مفتوح گشت و صاحب کرامات و مقامات عالی شد
 و او ایسی بود و از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته بزیرارت روضه مطهره شیخ
 احمد پایاده در سر زینت نقلت که حضرت خواججه با والدین نقشبندیه در کسبتن چون کسبتن
 مولانا از وی پرسید که نام ما خواججه است گفت به والدین نقشبندیه گفت برای ما همش
 که آدم از سر کسبتن بر بریم پس دو بزرگوار بلند ذرا بحجت مجابا شدند نقلت که تیر
 صاحبقران نیز بحال اطمینان و اراوت نجدت مولانا از پدر داشت و بهر کار

و اسما لبرعت تمام روانه خدمت پدر خودش در قصر ابد ششماه بادشاه فوت شد
 و جهاگیر بادش گشت و حضرت دارالخوہ میفرمایند که من اینمقدمه را بخط جهانگیر
 بر حاشیه کتاب یوان حافظ بنمایم که این غزل واقع است نوشته چشم خود
 معاینه نموده ام و در تذکره عبدالقادر بداد سے ترجمہ است کہ حضرت خواجہ حافظ
 مرید خواجہ بہا الدین نقشبند است و اکثر صوفیان نقشبندیہ ہم میفرمایند کہ از
 کلام خواجہ حافظ تیر از بیست نسبت نقشبندیہ می آید و وفات خواجا
 بقول صاحب نفحات الانس در سال ہفتصد و نو در دو ہجرت از مولف

لسان الغیب حافظ شیرازی	ز دنیا رفت و تہ سہ ہزار	عمان ہند در سال ۷۸۱
زاوے طوطی گلزار حشت	و صاحب حجر الوائیلین	تاریخ وفات حضرت

خواجہ حافظ بسال ہفتصد و نو در یک تحریر فرمودہ است قطو از مولف

چو تمش الدین حافظ شیرازی	بجنت رفت زمین بنیاد کار	وصالتش شمس الدین ہونو
و اگر ہم بر بدہ دین تہ سالہ ابرار	مولانا ظہیر الدین خلوتی	قدس سرہ

جامع بود میان علوم ظاہرے و باطنی و زہد و ورع و تقوی و نسبت و
 ارادت بشیخ سیف الدین خلوتی داشت و پانزدہ سال در ملازمت دی بود
 در قرائت قرآن نامے خود داشت و میفرمود کہ چون قرآن را با سنا و خواندم
 حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را در واقوہ دیدم کہ میفرمود اظہیر الدین
 قرآن مین بخوان پس از اول تا آخر قرآن پیش آنحضرت خواندم و دور فافینم
فقلت کہ چون ظہیر الدین در اربعین شستی در چہل و چار مرتبہ یعنی بعد روز
 یکبار با یکہ در او گنم مے جو شایندہذا فطار کردے و وفات دی سال
 ہشتصد ہجرتی در ہمدگوستان خلوتیان در جوار پیر وے است و شیخ
 سیف الدین پیر دشتی میفرماید کہ ظہیر الدین مرید شیخ محمد خلوتی است و میگوی
 کہ ہر گاہ در جوارزم بد کہ مشغول شدے تا چہار فرسخ آواز کردے بہفتے
 وفات دے در سنہ ہفتصد و ہشتاد و ستہ ہجرتی و ظاہر پراوارش در

از خواجہ ابوالواہب صلح
 شرح بنی نقشبندیہ
 طوطی بنی نقشبندیہ
 مولانا ظہیر الدین خلوتی
 نور اللہ صدرہ ایبا
 نور اللہ خان
 حضرت تاج خان
 طوطی خلدکیان ہلف
 بعلیہ ست و قدیانی
 سید محمد عثمان خان

گورستان خلوتیان بر سر بل کا زرگاہ واقع است تاریخ وفات

شیخ ظہیر الدین از مولف چون بلال الدین بعد وفات رفت برین یا بخت

شدند از برین فصل از اہل دین ہمدی مثل تنقے تاریخ وفات شیخ سیف الدین

شیخ سیف الدین بر دو جانب پیر و شندل کے تقد رت زین دنیا جو در طلب

سال و صلح مہبت مقبول خدا شیخ کمال محمد کے قدس سر ہوا

بزرگ و صاحب مال بود و خود را در لباس شعر پوشیدہ میدانست فطرت

کردتے اب دربار و بطغیانے آورد و خوف آن بود کہ دیکھے در آن شیخ سکونت

داشت خواب گرد و ساکنان و بید حال بوی کے گفتند گفت کہ خیمہ مرا لب آب زید

کہ آب دریا را آنجا خود بندگشت پس بچیان کرد آب از جگہ خود تجاوز نہ کرد

وفات و بقول صاحب نیفتہ الاولیا در سال ہشتصد و سئ و بقول صاحب

تذکرہ العاقبتین در سال ہشتصد و دو ہجرت و فرار بر الوارثین در تبریز است

شیخ کامل کمال دین بنے بود اہل جلال و جاہ جلال گفت دل بہر سال جلوس

گور ہی آفتاب بد کمال ہم بقبول دیگر رحم کردم منبع حسن ما تہاب جلال

مولانا سعد الدین لغتائے قدس سرہ بزرگے بود کاہت

و حافظ اداب شریعت و مقامات طریقت بصفات علوم ظاہرے و باطنی

موصوف و تبرک و تجربہ معروف بعلمو م صرف خود فقہ و حدیث و تفسیر و

منطق و معانی کتاب مختصر و مطول و غیرہ از لغات بفت ولایت وفات

وے در سال مشتمد و ہشت ہجرت از مولف جناب شیخ سعد الدین است

کہ بود او عالم و عامل ہشتے چو ہجرت سال جلوس ہفت نولامد بگو کامل ہشتے

مولانا محمد شیرین قدس سرہ مرید شیخ اسماعیل سلیمی است شیخ صاحب

از اصحاب شیخ نور الدین غزالی فارما امران و مساجدان شیخ کمال محمد

و مولانا شیرین شیخ بود صاحب زہد و تقویٰ اشعار متنظمین و بدقائق

گفتی خود در غمے مخلص کہے چنانچہ این شعر جلا استار ولایت ہجرت گرا

از جگر الوارثین
انجمن کمال
بجال خوف و ترسناں
دل بجملہ صلیب کرتے
تال تھلان شیخ نجم
دل بجملہ صلیب کرتے
تال تھلان شیخ نجم
است از فیض حق
از جگر الوارثین
غورم صاحب سلیمین
کاملین نظیر سعد الدین
نقشند مباح نقلازان
نور جمع جریغ نقلازان
تقدیر نقلازان
ہر معلول حلقی نقلازان
مال خول نقلازان
نظر صاحب نقلازان

ابرو این دان عشوه این بود که او با ع اس زاهد و قوال فرقی ای عقل درین بد
وفات مولانا در سال مشصده و بقوس مشصده و مهنت مجربیت
عمر و شصت سال از **چو شیرین خست از نیا دون** **بجنت یا حیدر گاه**
وصال شصت و نهمین سال **در اول نداشت تاج ابرو** **دو بار از حق قطب سیر**
رقم شد رحلت تاج حق یا **حضرت میر محمد سید** **لے نوزاد از حضرت**
 امیر کبری علی عباسی و خلیفه عظیم است و بعمر شصت و دو سالگی وفات پدید
 عالیقدر در کشمیر آمد و تا دوازده سال بهدایت خلق در و بیج اسلام مصروف ماند
 و سلطان قطب الدین و سلطان سکندر بیت شکن قاطع اطاعت و سب
 بگوش مومنان خود انداختند سیده صاحبی بی تاج خاتون صبیبه سید
 را بقدر کجاک و سه درد اندوختند و غنیمت اینجبال بقصد ما کشتا حضرت ماند
 بر حمت حق پیوست و در ملک سببه در سلطان که بعد از ترفی آوری آنحضرت
 خلعت اسلام پوشیده بن خطاب ملک سیف الدین بن خطاب شماره بود منگ و نه بچوب
 آنجناب گردید حضرت سید رساله در علم تصوف بر اس سلطان نوشت و کتبا
 شرح منطق در بارت یک شب بنام سلطان سکندر لصفیف فرمود درین نهایت
 رواج احکام شرع در کشمیر مروج شد که سماع و فرامیر یک علم از ان خط موقوف
 کردند و دهل سواس در واره سلطانے نه سیج جانمی نو آختند و سلطان سکندر
 پانجا آنجناب خانقاسے بر ششمه بون بنا کرد که آغاز ان عمارت در سال
 و نو در مهنت و اتمام در نهفتند و نو در نه بود و حضرت سید یکدانه جوابر لعل بد
 که همراه داشت تبرگ سلطان سکندر و عطا فرمود و در سال مشصده سید محمد از کشمیر
 روانه بیت الله گردید و وقت خصمت سلطان ابراس ترویج اسلام تا کرد
 فرمود چنانکه حسب حکم آنجناب بدنیغایت مصروف باین کار فرستاد که هر بار
 بتجازه اسماء کرد و خلق بشماره او اصل اسلام نمود و در و ج تواریج اعظمی است سلطان
 سکندر بت شکن مته خردار رشتها سے زما از گردن کفار بر آورده تا بسوا

بود در سال هشتصد و یک بعد از آنکه تمام خاندان سکندر پوره سجد چو مع در آنجا بفرستند
 و در تعمیر آن سعی بلینج بکار برود این سجدیه صد و پنجاه و دو دستوان دارد و ارتفاع
 چهل در عرض ششست و در عرض هجده سال با تمام رسید و مواسک آن دیگر بسیار
 و تالاب مکانات عالی شان را در کثیر بنا نهاد و قلعت که چون میر رسید محمد بعد از
 بعد از آنکه حج کعبه و در خط کشید و به مقام کولاب جای که حضرت پیر کبیر رحمت
 حق پیوسته بود در سید رجعت اقامت ازین دار پرآفت برست و در جوار فرار بدر
 بزرگوار دفن گردید و او وفات میر محمد بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال
 و نه بود وقوع آمد سلطان سکندر بتنگن بعد سلطنت بست و پنجاه و نه ماه در
 شش روز در سال هشتصد و بست وفات یافت در عهده امیر تیمور بدست
 عرب و ایان و عراق عمان غایت بسبب نیند منطف گردانید و سلطان سکندر
 با استماع معنی تاسی خان پیر خود را بعد حصول سلطنت بملکات بین العابدین
 مخاطب شده بود و بارگاه امیر تیمور بناستمالیف عیب فرستاد و اظهار متابعت نمود
 امیر تیمور بطور این امر بسیار خورسند شد و حکومت کثیر بدست او بکسر از راس
 داشت و جلالت شاهانه بنواخت و بعد وفات سلطان سکن سلطان علی پیرش
 بر تخت سلطنت کثیر قیام فرمود و تا مدت شش سال و نه ماه سلطنت کرده تا که
 گشت و که سلطنت حواله سلطان شاهی خان اغنی ازین العابدین برادر خود
 خود نموده عازم بیت الله گردید چون به مقام کله رسید و در سلطنت علی که در
 راه چون بود شوهر از ترک سلطنت ملاقاتها کرد و مال جمع آمد و محک لشکر گشته
 گشت سلطان علی گفته آن کافره باز رو بختی نه ازیرین العابدین با استماع
 بالشکر عظیم از باره مولدگ بشده راه کله برگرفت بعد تقاضای و مهاد ازیرین العابدین
 فتح باب گشت که سلطان علی تقدیر شد در در حالت قید وفات یافته و قطع از مرگ

رفت از دنیا می ان اندر جنا	چون محمد سید ابل لعین	گشت تا پنج وصال او عیا
مهربان دل محمد میر دین	تا تاریخ و قاسم سکندر	شهر چوار فتنل خدای تعالی

در جناب اسکندر مسعود اسال تاریخ معائنات سرحد اشعیا ن شاه سکندر مسعود

میر سید شریف علامہ جرجاے قدس سرہ بزرگ صاحب
و درع قلوب جامع علوم حدیث و تفسیر در علم نبوت سالک الواریع علوم مرتدین
شرح قطعہ و مراتب ارتقایف دلایت و بر فیستکات طر التخیل حایت
ولادت و در سال بقصد وہیل و وفات بقصد نبرہ ہجرت از مولف

اشرف و اکرم تلف دوہما
عقلش سید و عقل تلف
زینت اسلام پیر دین صنیف
ہست تولیدش ظلیل ابد

اما طریقت و پیر حقیقت است سلسلہ شطاریہ از فادات بابرکات وے جاری گز
رسالہ انتقال شطاریہ تصنیف کردہ دست نسبت اہل وے شیخ شہاب الدین
سہروردی وے پیر در طریقت وے مرید ذلیفہ شیخ محمد طیفوریہ وے پیر شیخ
محمد عاشق وے مرید شیخ خداقلی وے مرید پیر خود محمد خداقلی مادر الہ
وے مرید خواجہ ابوالحسن خرقانہ وے مرید خواجہ ابوالمنظف موسی
ترک الطوح وے مرید خواجہ ابے زید العتقیہ وے مرید خواجہ محمد غفر
وے مرید خواجہ ابایزید بسطامی وے مرید حضرت امام جعفر صادق
رضی اللہ عنہ است و در سلسلہ طیفوریہ اول کسیکہ موسوم بشطاکشت شیخ عبداللہ
بود و معنی لفظ شطاریہ راست و در اصطلاح صوفیہ علم شطاریہ باطنی گویند
کہ اگر کس آن ربہ فلانے اللہ بقا باللہ حاصل میکرد و چون شیخ عبداللہ
ریاضات و مجاہدات شغل شطاریہ کا حقہ سجا اور دبان موسوف و موسوم
و شیخ محمد اور اس خطاب شطاریہ معاملہ کردہ سخرقہ خلافت بنواخت و بطر
اقلم بند خصمت دادہ ارشاد کرد کہ بہ جا کہ برسی کوس معرفت آشکارا
تاہر کس کہ طالب حق باشد بیاید پیش ہر شیخ کہ بر سے باوے بگوے کہ
اگر شما خیرے دارید میں اینار نماید و الا نہ اینچہ من دارم در بیعت چنانچہ
حسب الارشاد پیر و شیخ ہر کوس معرفت آشکارا میزد و بلینے گفت کہ بر

کیسے طالب خدا باشد و رہا باشد کہ نزد من بیاید تا اورا بخدار سازم قلست
 کہ چون اول منزل دے در شہر مانگیو و آتش شیخ مخدوم حسام الدین در اجماع
 حامد و شاه سید و یکجا شسته بودند شیخ حسام الدین فرمود کہ شیخ عبداللہ سید
 و ما یقیناً ہم مناسب آنست کہ بدین اورو ہم اما چون در حالت سماع ہرگز بگوار
 جاہم سے خود بقوالان بخشیدہ بودند جاہم دیگر موجود نہ بود کہ پوشیدہ برودند اتفاقاً
 ہلوقت میرے جاہم قبایبہ دار خجرت شیخ حسام الدین گذاریند شیخ آرا تا
 سکر دہ ابرہ قباہت را بے سید حامد شاہ دستراں نشاہ سید داد و پیر را خود
 پوشیدہ و لباس لڈا تم الفقہ فواللہ ردان شدند و سر مبارک شیخ حسام الدین
 برینہ بود و در کتاب راہ میرے دیگر چند بیڑہ برگ پان در میان دونہ برگ
 نہادہ پیش آ در و شیخ برگما سے پان قسمت کردہ دونہ برگ بجائے کلاہ برنا
 درستی کہندہ از او گرفتہ بجائے کمر بند بر میان بر بست چون شیخ عبداللہ از
 آمدن ایشان خبر دار شد از خیمہ برآمد و گفت یہ ترسم کہ مبادا از آتش فقہر
 حسام الدین خیمہ و باطن لبوڑ دپس در سایہ در خطے با ہم نشند و شیخ
 عبداللہ موافق رسم خود اظہار کرد کہ توجہ فرمودہ مرا چیرے عنایت کنی کہ
 کہ ظالم والا انچہ من از پیران یافتہ ام حاضر م شیخ حسام الدین ارکمال استغنا
 و فرقتی ہوا منع تمام گفت کہ من چیرے ندارم کہ انیار کنم و انچہ کہ از پیران نیام
 متوزار مطالعہ آن فارغ شدہ ام کہ چیرے دیگر از شما بگیرم شیخ عبداللہ را
 استماع از خواب با صواب حالت خوش دست داد گفت الحمد للہ کہ در بندہ شاہ
 یک عارف کامل دیدم کہ جائے ہمیش از کومین در گذشتہ است بعد از ان شہ
 عبداللہ بجانب جوینور رفت و آنجا شہرت یافت شیخ فاضل میرے و دیگران
 سنجیدت اور تربیت یافتند و قلست کہ روزے سلطان ابراہیم شہرت بہت
 شیخ عبداللہ نظر فرمود کہ شنیدہ میشود کہ شما دلو سے حق نامے می کنید و ازین
 چیرے نظر میکنید شیخ فرمود کہ حق سبحانہ تعالیٰ ہر کس را براسے کلاہ فریہ است

شکر و سلطنت مشغول باشند کہ نفع خلق در ذات شاد است سلطان گفت کہ
 مردم بسیار در مجلس حاضر اند بر کسے دیگر تصرف بکنند شیخ فرمود کہ جو قابل
 شرط است سلطان گفت کہ چندین ہزار خلق موجود است مگر کسے کیے جو ہر قابل
 ندارد از استماع این سخن شیخ را حالتے تو سے پیدا شد و دید کہ جوانی قابل
 بر سر سلطان ایستادہ کسے میرا ند بروے چنان تصرف کرد کہ رومال از دستش
 بیفتاد و بہوش گشت و ترک کلدادہ در حلقہ مریدان شیخ در آواز و توجع ایجا
 باد شاہ و ابجلس تہجیر یا نند اما رنگ مجلس لبوسے دیگمیل کرد و از آنجہت شیخ پر
 ماندن اسجا خوش نیامد روز دیگر از جوینور بر آمدہ توجہ ولایت مالو اگر دیدن بنا
 مالوہ شیخ را نظر کرد و دلشہر مند کہ پاسے تخت مالوہ بود جای داد و شیخ در آنجا
 سکونت پذیر شد بہدایت خلق مصروف شد لقلست کہ چون طلبے
 پیش شیخ عبداللہ حاضر شدے براسے امتحان عقل و ہوشمان بانا خوش
 براسے او فرستادے و کسیرا بروے گھماستے تا بہ بند کہ وے بان
 بانا خوش برابر خوردہ ست یا یکے از ہر دو باقی ماندہ ست اگر برابر خوردے
 این را دلیل بر فراست و ہوشیارے وے می ساخت و پیرے از طریق عقل
 باطن بوسے میفرمودہ و در صورت دیگر دلیل بر عدم ضبط احوال و بجزئی او
 میگرد و پیرے از قسم ادراد و دعوات انجہ بطاہر تعلق داشتہ باشد بوسے
 سے آموخت دور بطایف ثمرے مندرج ست کہ چون میریدان شرف جہان
 در ولایت مالوہ شریف برد شیخ عبداللہ شطارے نیز نزد دی آمد با ہملا قادی
 بوقوع آمد و فآن جامع الکلمات در سنہ ہشتصد و سی و دو و قمر اندرون طلعہ
 مند دست و چون شیخ پیر میر تہی کہ یکے از خلفاے نامدار سلسلہ سے بود
 سہراہ نور الدین جہان گیر بادشاہ در سنہ منڈرقت بروقد شیخ عبداللہ عارے

عا سبخت از عرف بی سالہ صالح البر از دل	جناب شیخ عبداللہ شطارند والا ند آمد کہ قطب ہند عبداللہ شطارند	جوار دانہ از خاندان ہوشمت شیخ علی پروردگارے
---	--	--

شیخ شهاب الدین سہروردی رحمة اللہ علیہم اجمعین ست و گوئیڈ کہ باخر شیخ
 ویرا جذبے رودادہ بود کہ شب در دراز خود خاکب می ماند و خاموش میبود
 و در شب یکشنبه سال ہشتصد و سے دہشت ہجرت داو ل اور در صعبہ
 بالین دفن کردند بعد از ان نفس اور ابد و لیش آباد و من بعد بخوار عید گاہ بہت
 نقل کردند بر فرار گوہر بار و عمارات عالی ساختند از مولف

<p>جناب پیر پین الدین شہزین نام شہزین دین ہادی خواجہ</p>	<p>کہ شاہی بود در پیران اسلا شیخ بدیع الدین مدار قدس سمرہ از بلری</p>	<p>جو ہر سال جلیتی خاں</p>
<p>مشایخ و اعالم اولیاء ہندوستان و مشاہیر ایشان بہت غرائب احوال و عجایب اطوار کرامات بلند و مقامات ارجمند داشت ہر گے شیخ مدار زیادہ ازا کہ در تحیر و آید چنانچہ آرزو سے کتب صحیحہ یعنی اخبار الاحیاء و معارج الولاہت و تذکرۃ الحاشقین و مناقب الاصفیاء وغیرہ بہ ثبوت پیوستہ کہ سے تا دواز دہ در مقام صحیدیت بود و طعام نخوردہ در لباس سے کہ یکبار سے پوشید کند و چون آتش سے و اکثر احوال سے مبارک خود را بر برقی پوشیدہ داشتی از آنکہ ہر کہ نظر بہ حال با کمال سے افتاد سے بے اختیار سجدہ کرد و سلسلہ ابادت سے بسبب کبر سنی پیران کبار پیہنج شش واسطہ حضرت شاہ رسالت علیہ الصلوٰۃ و التیمتہ مرید و صاحب معارج الولاہت از کشف النعمات نقل کردہ کہ حضرت شاہ مدار مرید شیخ عبداللہ سے و سے مرید شیخ الجار ب مقدسی و سے مرید شیخ طیفور شام سے و سے مرید و مصاحب عیسی علیہ السلام بود و عیسی السلام بو سے فرمود کہ تو در میان غار کوہ پنہان باش و چون محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہ آخر الزمان مبعوث شود با و بعیت کنی سے ہچنان کرد چون حضرت شاہ نبوت مبعوث شد سجدت آنحضرت حاضر آمد و بحالات باطنی رسید و سے ازین شاہ بدیع الدین مدار او سے حضرت رسول خدا بود چنانچہ در مکتوبات ایشا شرف جہانگیر آوردہ کہ شیخ سعد القدکیہ دار کتور سے در باب شاہی چہاڑ</p>		

خانوادہ خصوصاً شاہ بدیع الدین مدار استفادہ کردہ بود در جواب آن مکتوبی
 بآن نوحہ شد کہ حاصل کلام آن انیت کہ یک خانوادہ میان مشایخ عظام
 اولیسی است کہ اکثر بزرگان دین خانوادہ بودند و سوار سلسلہ ایشان خواجہ اولیسی
 آفرنے است کہ بحسب باطن از سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم تربیت یافتہ ہیں کہ
 ولے را کہ از باطن حضرت سرور کائنات ویا از رحمانیت دیگر اولیا تربیت یافتہ
 و او در ظاہر پیوستہ ارادت نیار دوا و از نیز اولیسی خوانند پس حضرت شیخ
 برایع الدین ہم پیروی است کہ در باطن تربیت از روحانیت حضرت پیغمبر
 همچنین شیخ ابوالقاسم گرگانے و شیخ ابوالحسن خرقانے نیز اولیسی اند و
 نظام الدین گجوستے نیز اولیسی بود و فیض باطنی از روح نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
 یافت و خواجہ حافظ شیرازے کہ مقتداے حجازی و مان رفر کار بود نیز مابین دو
 شرف شدہ و بخطاب لسان الغیب فی اطب گشت و خواجہ محمد رشید جتہ اللہ
 در سلسلہ مدار یہ خود میفرماید کہ میگوید بندہ امیدوار حمت کردگار محمد رشید مصطفی
 جانے کہ من درین سلسلہ اجازت یافتہ از برادر خود محمد تقی دوسے رسید
 شمس الدین محمد حسینی النجاری دوسے از حاجی الحرمین الشرفین بابا رسید
 دوسے از شاہ فخر الدین زندہ دل دوسے رسید جہن جتہ دوسے از قطب الانشا
 بدیع الدین مدار دوسے از حضرت شاہ رسالت صلی اللہ علیہ وسلم اجازت
 و گویند کہ چون شاہ مدار در ہندوستان شریف آورد اول زیارت حضرت
 خواجہ بزرگ در اجمیر رفت بر کوہ کولایک بعین شست و بعد از صلا
 استفادہ و اجازت بجانب کالی شریف برد و صاحب معراج المولایت
 شجرہ انساب پدرسے و مادر سے شاہ مدار بدینطور تحریر فرمودہ کہ شیخ
 بدیع الدین پیر شیخ علیست و نام والدہ ماجدہ دسے بے بے حاجر بود
 و شیخ بدیع الدین از اہل قریش است و نسب پدر دسے بچند واسطہ باب
 ہریرہ سے اللہ عنہ ممتہی می شود و نسب مادر دسے بعبدالرحمان بن عوف

رضی اللہ عنہ حیا نیچہ شاہ مدار بن علی بن شاہ طیفور بن شاہ کافور بن قطب
 بن اسماعیل بن محمد بن حسن بن علی بن طیفور بن بہا فالدین محمد شاہ بن
 بدالدین بن قطب الدین بن عماد الدین بن عبدالحافظ بن شہاب الدین
 بن طاہر بن مطہر بن عبدالرحمان بن ابے ہریرہ رضی اللہ عنہ و بے بی ہجر
 ولادہ و بے بنت حامد بن محمود بن عبدالقدیر بن احمد بن آدم بن محمد بن محمد بن
 بن طیفور بن محمد بن قوام الدین بن شمس الدین بن سراج الدین بن عبدالرحمان
 بن بلخوز بن عبدالرشید بن عبداطیل بن عبدالرحمان بن شمس الدین
 بن کبیر الدین بن عبدالحمید بن عبدالرحمان بن عوف رضی اللہ عنہ و وفات
 شاہ بدیع الدین باآفاق اہل خبار در سال ہتھصد و چہل چہریت و بقول صاحب
 معارج الولاہت عمر دس و دصد و پنجاہ سال ست و صاحب خجرا لو اصلین
 سال ولادت دس سال ہتھصد و شانزدہ و وفات بارہ و نیم چہاد ہی اول
 بروز جمعہ سال ہتھصد و چہل چہر فرمودہ و عمر و یکصد و بیست چار سال تمام بقول صاحب

از جگر الوداع
 قطب مدار عالم بود
 شاہ دیچہ اولی ان بنین
 تذکرہ مال الملوح ان بنین
 شمس الدین بدیع الدین
 شب جمعہ شاہ تامل نمود
 تہذیب از جواد و
 سال میلاد ان تہذیب
 محل قطب مدار و شمس الدین
 دیکم از جہت قواد
 بند از شاہ فرخزاد

شیخ عالم رہنمائے دو جہان	آن بدیع الدین ولی کامگار	ہست تولید سنی سنج العلوم
سم امام خلد کو ای بادقار	طلش سلطان محمد ست نیر	مہرمان و احق قطب مدار
نیر سال طلش گردو عمان	پارسا سلطان بدیع الدین	بدر طلحا مددگر تاریخ او
سم سخی حق بین بدل کریم شاہ	حضرت شیخ نور الدین و کے کشمیر	

قدس المدسرہ از اعظم مشایخ دیکر اسے پیران خط ولید ز کشمیر ست جا
 علوم ظاہر و باطنی منظر تجلیات صورے و مضمونیت در زہد و ورع
 و تقوی طاق و در عبادت و ریاضت و ہدایت و ارشاد شمرہ آفاق بود
 و در عمر سے ساگے توفیق تو بی یافت و از رعایت زہد و ریاضت یادگار
 متقدمین و افتخار متاخرین شد و در او اہل حال چون جاذب حقیقی اورا
 بنجور کشید تا دوازده سال بجات تنہاے بیجو و خواب در صحرائے طمانگاز
 گذرانید و گاہ گاہ کہ اشتہائے طعام غالب آمدے برگ کا سنی در آب

جو شانیدہ بے نمک بقدر سدرشق تبادیل فرمودے و تباد دوازده سال خوردن
 از اتم ترک نمود و بیک کاسہ شیرچی گذارنید و بر گرام و متابعت نفس نیست چون
 شیر را ہم موجب لذت و نفس پروردے دانست از انیز ترک کرد و تباد دویم سال بر
 قدرے آب جو الکفان نمود و متابعت و شش سال نان غلہ تبادیل نساخت و حضرت
 یزید فرزند ولید میر کبیر علی حداد نے دار کشمیر گردیدہ بخیرت و بے حاضر آمدہ
 ارادت آورد و دستفاوہہ تار نمود و حضرت میر کمال عنایت و مہربانیت و حال
 الطاف بیکران کرد کہ میر محمد رواد ز سمت بیت اللہ شد شاہ نور الدین خدیومت میر
 یحسین سامانے و شیخ بہا نال بن و شیخ سلطان کھلمے و بابا حاجی احمد
 کشمیرے حاضر شد و کھیل رسید با تہاے مقامات ملوک فاکر شہ قصبہ قطب الاقطاب
 خط کشمیر گردید و آنکہ حالات ملازمت شاہ نور الدین بامیر کبیر سید علی حداد مشہور
 بزبان عوام ست تحقیق نیچوسر و صاحب توارنج اعظمیہ منیر ماید کہ شاہ نور الدین
 دلی مادر زاد بود و بایا محل سے رجال الغیب خدیومت والدہ ماجدہ حاضر میگشتند
 و سلام مے گفتند و بی بی ل و سے چند و بے کشمیر کہ ذکرش بجائے و خواہد آمد
 بوالہ آنجناب بشارت تولد این فرزند از جنہ و اولاد است با شعا و حضرت
 بقول صاحب اسرار البراد و توارنج اعظمیہ در سال مہقبصہ بیجاہ و مہفت و وفات
 آن جامع الکملات در سنہ ہشتصد و چہل و دو ہجرت است بوقت نزع بابا الغیر الدین
 کہ آنکمل خلفاے آنجناب بود بر بالین حاضر آمد و عرض کرد کہ اگر کدام آرزو
 در دل حق نمرل باشد از شاد فرمایند کہ حاضر گنم گفت آرزو سے من حق است
 با غیر حق کار ندارم پس سدا بار کلمہ حق حق حق بزبان آورد و جان حق تسلیم کرد و بابا
 فرین الدین و بابا ام الدین و بابا الطیف الدین و بابا الغیر الدین و بابا اقیام الدین
 کہ در کشمیر آسودہ اند از خلفاے کاملین شاہ نورال دین **قطعہ از مہفت**
 جناب نور دین ہمتا عالم **کہ در کشمیر دو عالم بود منظور** از سر و اہل عرفان زمین
 بی توای یا کشت طرفہ سطور **شمس الکامین جو ارتقا شتر** دوبارا با دی حق تو پر نور

شیخ بہاوالدین گنج بخش کشمیرے قدس سرہ از خلفائے

عالیشان عارف ربانی شاہ ابواسحاق خٹکے دست کہ فیض استین کثیر بہر
 سید علی عباد نے بود چون از بی منزل ملوک فراغت یافت در حریمین اللطیفین
 اشریف بردن از آنجا در عالم سیاحت بہ کشمیر آمد و بر اسے حصول قوت حلال امانا
 غایب از کہ وہ بازار می بیند آنرا شستہ و پاک کردہ بکار می برد و از جامہ سلکناں شہر
 صرف بانا نیزے کہ از روسے مان دو وقتہ بوض غلبہ جمع کردہ خود سے گرفت
 تعارف داشت روز سے بردن دکان مان نیز آمد و دکانش سرد دریا منت و از
 مسایکانش دریا منت حال نمود گفتند کہ امر در لیسہ نو جوان سے فوت شدت
 بدین نصیبت گرفتارست شیخ با سماع ایحال از روضہ فتن بجانان بر کرد چون
 در آنجا رسید شوختر بر پا دید مردمان کثیر از متعلقان برالین آن نو جوان نالہ فریاد
 میکردند شیخ آن ہمہ را از شور و بکا منع کرد و بیان پرگفت کہ لیسہ نو مردہ مست
 بلکہ زندہ است جس حال سے کردن واجب است شاید کہ زندہ بانند بر بیان
 آن میت اشریف آوردہ با دار بند گفت کہ اسے لیسہ خواب ہوست بہ وقوع دار
 حکم حکم الحاکمین میدار شو بجز دین فتن مردہ سے ایحال تبدیل آما و توبہ بشارت بطور
 این گرفت خلق کثیر متفقہ شیخ گشت و تا آخر عمر در کشمیر ماندہ ہدایت خلق نمودند
 آخر در سال مہتصد و چہل دنہ از دست قطع الطریق شہادت یافت نہ بکشمیر

مدفون شد از مولف بہاوالدین گنج بخش کشمیر	بہاوالدین گنج بخش کشمیر	بہاوالدین گنج بخش کشمیر
بہاوالدین گنج اہل دل گو	دگر کہن تر جان تمنا بفا	شیخ احمد بہو قدس سرہ

از کہ اسے خلفائے بابا اسحاق مغربے ست و از عطاے مشایخ کلمات بود
 صاحب معراج الولاہیت میفرماید کہ وہ قہر بابا اسحاق پیر روشنفکر شیخ احمد
 کہ مو بطریق سیر عیان میر گھٹ اشریف برد و بر سب جوان بر درخت توت در ہوا
 قصہ خیر روز اقامت کرد و روز سے ہمیش نامزد ہاردار کہ مردے دولت مند
 ساکن میر گھٹ بود و حاضرش چون لا اولد بود استدرتاسے دعا براہ حصول اولاد

اولاد کرد شیخ فرمود که از برکت اسم حاجی یا قیوم شیخ پسر ترا یعیب نمودند
 البته هر طلیک پسر کلان خود من دست من قبول کرد بعد از آن شیخ اسحاق تو آیت
 خراسان شریف بر دو سالها سال در آنجا سیر نمود و باز بدیله آمد و در آنجا شاهر
 عظیم یافت و از آنجا با بقصبه میر کهر رفت و همانجا بر لب جون زیر درخت توت
 که خشک شده بود واقفست کرد بمجدد آمدن شیخ درخت سر برشت ازین سبب میگفت
 شهرت گرفت دست از گشمت پس جان منیش ز نار در آنجاست آمد و عرض نمود
 که از برکت الفاس مبارک شما از حقیقتا پنج پسر من عطا گردیده اند شیخ فرمود
 که پسر کلان من بایدا در فرود یک همیشه شیخ ز همان خود کرد و پسر کلان زلفی کرد
 و غلام چه که بجز پسر کلانش بود با چهار بچه خود حاضر آورد اما اسحاق فرمود
 که من پسر کلانت را می خواهم و اشارت افلام بچه کرد و گفت که پسر کلان تین ا
 شیخ او گفت در خانه تو حقی است همیشه گفت شما اور خانه خود آورد اما در جا
 که باشد بگیرد پس شیخ آمد از این گفت که فر نام تو ام الدین چرا حاجی منی
 نزد من بی آن پسر لبیک گوین جانم شد سردی او آورد شیخ او را در نزد
 قبول کرده با خود در قصد لتهو بر چون عمر تو ام الدین ایست بیخ سارک
 رسید توست حق پیوست باز وفات او شیخ ایضا تعلق واضطراب رود
 یافت آواز داد که ترا بهتر از تو ام الدین فرزند است و او هم داد که سلسله او از
 روشن نمود اتفاقا محمدان ایام وقت عصر باوست نزد شهر دلی می باشد
 عالم آریک گشت در آن تاسی که دایه از طلا راه باک اشرف دلی پسر پز
 از خانه صاحب بیرون آورد و بدو دو سبب نار که راه خانه خود گم کرده پسر
 شد پسر بچه دیگر افتاد در آنجا قافل فرود آمده بود میان انجمن
 چون شب شد و با وفز گشت است ابل قافل پسر صاحب جمال دیده او از نزد خود
 داشتند دستک الصباح پسر را سوره خود گرفته جانب میان دو آب روان شدند
 و آن پسر نزد دست ابل قافل ایست بگفت نشانی که بملک میان دو آب براس

تجارت پنبہ از قصبہ دہندہ نہ رفتہ بود وقت داد آن
 پسر را بجانہ خود بزرگوارا قاقا مولانا ناصر الدین نیرہ مولانا شہاب الدین
 جہدانی بکبت کار از قصبہ کہتو بجا نام دہندہ نہ رفت
 چون برآں خصت بخدمت شیخ اسحاق آمد بوسہ فرمود کہ اگر بچہ نیک شکل و شبیر
 پسر را بیابے برآں من آری چون مولانا ناصر الدین در ہندوانہ رسید
 آن پسر را کہ بچہ ناسخ آوردہ بود بکبت نشان بابا اسحاق بہ نوع از بچہ ناسخ
 پیش شیخ بابا اسحاق آورد شیخ اورا بفرزدی قبول فرمود و شیخ احمد بیوموم سا
 در آن ایام او ہمارا سالہ بود چون در قصبہ کہتو نشو نما یافتہ بود شیخ احمد کہتو شہر یا
 چون شیخ احمد واردہ سالہ شیخ اورا بکبتہ حصول زیارت فرات پیران چشت
 در سبیلہ ہمراہ خود برد آسجا برادر شیخ احمد ماہ اورا شناخت و گفت کہ این بزرگوار
 ملک نصیر الدین است کہ در ساد سیاہ گم شدہ بود و پیر و مادرش نیر حیات بود
 ہر چند مبالغہ کردند شیخ احمد را بجد اسے شیخ اسحاق راضی نشد و چون حضرت مخدوم
 جہانیان در آن ایام از مقام اوج در درجہ اشرف برہ بود و سلطان فرزندنا
 و دیگر امر اسے عہد بخدمت دے ز قند شیخ اسحاق شیخ احمد فرمود کہ اگر می خواہے
 ترا مرید جلال الدین مخدوم جہانیان کنم و گفت من مرید شہام و مخدوم مہین
 شہامید مرا با مخدوم جہانیان چہ کار ازین بچہ شیخ اسحاق بزرگے بسیار
 و فرمود کہ انشاء اللہ بزرگے خواہد شد کہ امر او سلطان بدر و ازہ تو خوانہ آمد
 و شیخ اسحاق را چنان محبت شیخ احمد را میگرہ حال شد کہ در دنیا سواسے دے
 مطلوبے دیگر نہ داشت و شیخ احمد را حق سبحانہ تعالیٰ چنان جمال با جمال
 عطا فرمودہ بود کہ ہر کہ اورا سے دید بے اختیار بیشتر در علم و سنی زیر سخن دے
 داشت و چون عمر شیخ احمد بہت سگے رسید شیخ اسحاق خرد خلافت بوی
 عطا کرد و امانت پیران بجا بوسے حوالہ نمود و از دنیا سفر کرد و شیخ احمد زیارت
 روز بیوموم سے فاترغ شدہ تبارخ بستم ماہ شعبان سنہ ہفتصد و ہفتاد و ش

در اربعین شصت و هفت دیک خرمایک مشک آب بر سه طهارت همراه خوش
در حجه برد در دوازده حجه سرد ساخت چون بز عیدار حجه بر آمد معلوم کرد که در
چهل روز چار خرمایک اول کرده بود بعد از آن از کتبه سافر گشت و در دسایه رسید
و در مسجد جهان بگوشه انز و انبشت الناقا سید جلال الدین محمد دم بهایان
در آن ایام نیز در دسایه رونق افروز بود و در سه وقت صبح در آن مسجد رسید
مهور از پاهای که فرود نیامده بود که شیخ احمد از حجه فرود آمد و ستاد خدمت دریافت
حضرت محمد دم و او را کنار گرفت و در گوشه ای گفت که ای جوان از تو بوسه دوست
می آید چون بچشم خلق بسیار شد شیخ احمد از آنجا برآمد تا دوازده سال بعد از آن
در عالم گشت دنیا را در حرمین الشریعین فایز شد باز بدین شهر لایق آفریده و سکونت
چون در کسبه شتند و یک میر تمبور که رگان بر سر دسایه رسید و سلطان محمود میر
از شهر آمده جنگ نمود آخر تاب مقاومت نیافریده و بعد از تحصین قلمرو دلی بجناب
کجرات رفت امیر تمبور حکم کرد که تمام خلق شهر دسایه و قلمرو دسایه را اسیر سازند
شیخ احمد هم در اسیران شهر اسیر گشت اتفاقاً در آن ایام در دسایه قلمرو تعلیم افتاده
و در خانه که شیخ احمد را اسیر و محبوس کرده بودند پیش کس دیگری در آنجا مقید بود و نیز
بر در یک یک بان گرم از غیب با هر یک محبوس می آید بعد از چند روز این کرامت
شیخ پیش امیر تمبور نقل کرد تا او شیخ را با جهل کس محبوسان جعفر خود طلبید
و جهل کس خلاص کرد و حکم داد که هر کس را که شیخ میفرماید از قلمرو خلاص کند
پس اکثر مردم بشفاعت خلاص یافتند امیر تمبور را بجهت شیخ اعتماد تمام شد
چون امیر لقب یافت ماه بجانب ولایت معادوت کرد شیخ احمد نیز بسبب خلاص
و امرای دسایه تا سر قندهار و چون از آنجا گشت بخراسان آمد و از آنجا
در گجرات رسید بطرف خان که از جانب سلطان فیروز شاه حاکم قندهار بود و بعد از
سلطان محمود بن سلطان محمد با شاه تمام ملک گجرات شد و خود را مظفر شاه نام نهاد
معتد با خلاص شیخ بود و کتبه بر سه شیخ را در آنجا عنایت شمرده در خواست کرد

که شیخ در مان ملک توطن اختیار کردند شیخ التماس ادر قبول فرموده و کجا
تو یمن گرفت و بی وفای سلطان مظفر سلطان احمد بنیه او بر تخت سلطنت
کجای جلوس نمود و در پیش شیخ احمد گشت روزی سلطان احمد التماس کرد که شیخ
و یمن خفه علی السابح خفه در دل دارم اگر تو به شهادت شیخ فرمود که بخضر
نیکو و کاین فرزند شیخ التماس سلطان بخضر علی السابح اظهار کرد فرمود که او را فرما
تا که در اربعین ریاضت نماید سلطان تا یک العین ریاضت بجاء آورد و ریاضت
کرد و اربعین و یمن نام کن چون سه اربعین تمام شد سلطان احمد احوال از نماز فجر و حجره
تقیه خدمت خفه ملازمت نمود در اثنای سخنان سلطان احمد درخواست کرد
که چنانچه از عجایب دنیا بفرمایید خضر گفت که در فلان جاب بر لب آب برقی
الاحد در صحرا افتاده است شهر عظیم بود که آن را بدان باومی گفتند خلق آن شهر
انجایت نمود بود در آن من که سه بودم نیز در آنکه بر دوگان جلو فرزندش نهادم
و جسد او استم او جواب داد که صورت در دلش مینای از تو ننگه ننگه بر قدر
حله که بجوای خورجی از چند گاه با آنجا رسیدم از آن شهر در آن خلق نشانے
نیافتیم و در آن نزدیک بیست صد و پنجاه سال بود از وقت حال آن شهر رسیدم
گفت من هم میدانم مگر از ترکان خود شنیده ام که در بیجا شهر بود که آن را بدان باد
میگفتند پس سلطان احمد خضر اجازت خواست که اگر شما بفرمایید بنده در بیجا شهر
از سر نو آبادان سازد فرمود که مبادک است اما بشرطیکه چهار کس پیدا شوند که کس
دانش باشند و سنت نماز عصر از ایشان فوت نشده باشد پس با اتفاق آن چند
احمد بناس این شهر باید نهاد احمد آباد نام باید کرد بعد مشخص تمام در ملک کجرات
دو کس احمد نام پیدا شدند یکی قاضی احمد دوم ملک احمد هر دو را چند دست شیخ او
و گفتند که سواست این بر دو دیگر کس موسوم بنام احمد و موصوف بصفات
مطلوبه پیدا نمی شود شیخ فرمود که بیوم احمد نام سلطان گفت که چهارم احمد نام
که از من هم گاهی سنت فوت نشده پس هر چهار احمد یک شده بر لب آب

صاحبزادگی جانیکو حضرت عالی السلام نشان داده بود و تباریح فقیر شمر و لایق سینه شستند و سینه دره دوزخ کشیده در شرف غلظت احمد آبا دنیا نهادند و دست و شصت پور طبعی خدای که هر یک بر آن جمعگی کان است در او ورقه طبع انداختند و دیوار حصار لغایت استحکام بنا نهادند چون تلمبه شرب بر آید مریب از پنج بر افتاد سلطان احمد از هوا بر پیم شایسته بیعت شیخ رفت و شیخ از آن خود در آن وقت متوجه شد در این وقت صورت شخصی جوگی در بر روی او گفت که نام من مانک جوگ است و وقت آن است که من است و شصت چهار احمد این شهر را بنا نهادند و بنا نهادند اندک آنکه نام من جوگ در آن وقت دیوار قلعه قیام پذیر شو باد است پس شیخ آن یک جای مانک جوگ نام کرد و در دیوار تقویه حصا شمر رخ شد با نام سید و شصت احمد آبا و آبا داشت چون عمر شیخ اسیانند سماز که در شیخ صلاح الدین مام اجپوت بجهی که از آن فرسین بیجا شمر از بیعت کرده بود در جانشین خود کرد و در نزد خلافت عطا فرموده و نام یکمید و یاد و نام است حق بیست و صاحب تاسیخ شیخ مایس که در معارج الولایت آمد در راه او شیخ احمد که بیست و سال محقق است و عمر یکمید و یازده سال و وفات قبل از وصال پدر رخ شصت و دوم ماه شوال سنه شصت و نهم و در زمان سلطنت سلطان محمد بن سلطان احمد آبا در تاه کجرات است و نیز صاحب معارج الولایت تاسیخ و ایدت شیخ ضعی و قرادیا و تاریخ سینین عمر لفظ قطب و تاریخ وفات آن نامک ذات مخفی در قطب الاله ایما تحریر فرموده و در شیخ در موضع سر کجرات البعا^{۱۲۹} یک فرسنگ از احمد آبا دست بجانب قباد واقع است **از مولف**

از صاحبزادگی جانیکو حضرت عالی السلام نشان داده بود و تباریح فقیر شمر و لایق سینه شستند و سینه دره دوزخ کشیده در شرف غلظت احمد آبا دنیا نهادند و دست و شصت پور طبعی خدای که هر یک بر آن جمعگی کان است در او ورقه طبع انداختند و دیوار حصار لغایت استحکام بنا نهادند چون تلمبه شرب بر آید مریب از پنج بر افتاد سلطان احمد از هوا بر پیم شایسته بیعت شیخ رفت و شیخ از آن خود در آن وقت متوجه شد در این وقت صورت شخصی جوگی در بر روی او گفت که نام من مانک جوگ است و وقت آن است که من است و شصت چهار احمد این شهر را بنا نهادند و بنا نهادند اندک آنکه نام من جوگ در آن وقت دیوار قلعه قیام پذیر شو باد است پس شیخ آن یک جای مانک جوگ نام کرد و در دیوار تقویه حصا شمر رخ شد با نام سید و شصت احمد آبا و آبا داشت چون عمر شیخ اسیانند سماز که در شیخ صلاح الدین مام اجپوت بجهی که از آن فرسین بیجا شمر از بیعت کرده بود در جانشین خود کرد و در نزد خلافت عطا فرموده و نام یکمید و یاد و نام است حق بیست و صاحب تاسیخ شیخ مایس که در معارج الولایت آمد در راه او شیخ احمد که بیست و سال محقق است و عمر یکمید و یازده سال و وفات قبل از وصال پدر رخ شصت و دوم ماه شوال سنه شصت و نهم و در زمان سلطنت سلطان محمد بن سلطان احمد آبا در تاه کجرات است و نیز صاحب معارج الولایت تاسیخ و ایدت شیخ ضعی و قرادیا و تاریخ سینین عمر لفظ قطب و تاریخ وفات آن نامک ذات مخفی در قطب الاله ایما تحریر فرموده و در شیخ در موضع سر کجرات البعا^{۱۲۹} یک فرسنگ از احمد آبا دست بجانب قباد واقع است

شیخ احمد بود و مرغوب خدا
 سرور ازین مصرع تولدین کبر
 از جمالت تق فقیر نظر
 سال و سلطنت سالک عالی نجوا
 احمد آفاق احمد معت
 ات و الا شیخ احمد امیر
 و شیخ احمد میفرمود که چون زیارت روضه منوره حضرت تاه رسالت بدرینه فرستند امام خان جهان و شیخ تاج الدین سر کجری و یک کس دیگر در صحبت آید در پیش بودند و بسجی بنویس فرود آمدیم بوقت شام یاران در فکر طعام افتادند و

و این درویش گفت که با همان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ایام باران
 طعام نیست یا لکن جای رفتن و طعام خوردن در مسجد بود و بعد از آن ایام باران
 و این درویش همچنان شسته تسبیح می کرد که شخصی از دروازه مسجد با او بلند گفت که
 مرا پیش همان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرستاده اند این درویش بزحمت
 و دامن دراز کرد و طبق فرماد و اسمن من انداخت بگو قسم در بنا اول کردم لذت و
 شیرینی آن فرماد بیان نمی آید و تا حال از خاطر فراموش نشده نقلست که در
 خانقاه شیخ احمد چندان طعام نچسبیدند که بران خلق از سافه و فقر او درویش
 روزمره در آنجا طعام می خوردند و بعد از وفات وی همچنان لنگریس جاری بود
 که امر او بادشاه و لشکر خود همان ایشان میشدند و طعام از لنگریس کم نمی شد شیخ
جمال گوچر قریس سره او شیخ الایلیانیز گویند مرید و خلیفه شیخ مظفر می باشد
 و سلسله وی سه پنج واسطه شیخ نجم الدین میرزا و بعضی اوقات شیخ جمال و طعام
 کبیر بر سر خود میگرفت و هر جا که گرسنه یا مانده میدید بوسه طعام میداد و در
 درخانه شاه موسی عاشقان او در سه مئه فاقه گذشته بود و اتفاقاً شیخ جمال
 و یک طعام بر سرگرد و خدمتش رسید آن را پیش شاه گذاشت شاه موسی فرمود
 چرا که لکن الابرین خیر اگر چه اسب جمال تو و یک طعامم بزرگ گوچران که بسوس
 شیر بر سر گرفته میفرودند گرفته میگردد و لیکن بهای عشق میفرودند پس از آن در
 شیخ جمال بلقب شیخ گوچر لقب شد و بسیار بزرگ صاحب مقامات عالی بود
 و حسب اجازت پی خود آورده سکونت داشت و بان شاه موسی عاشقان خلیفه
 شیخ حاجی چراغ هند و باشی فتح التدار دهمی معام بود اتفاقاً مدلان ایام
 شیخ محمد دم احمد عبدالحق حشمتی در آورده تشریف برد و شیخ جمال در دام محبت
 و سه اسیر شد و اکثر اوقات بخدمت وی اسیر برد و شیخ احمد میفرمود که از
 بیکر تا بند و سه سر کردم هیچ مسلمانی ندیدم مگر شخصی را در ملک آورده که جمال
 نام داشت نقلست که شیخ احمد در ملک آورده سنگ ماده همراه داشت و بی

دے پچہ بڑا نید شیخ میرا نے ولایت اوکر دہمہ اعیان و اکابر و امرا سے
شہر راغبان ساخت لیکن شیخ جمال را طلب نکر در زدیگر شیخ جمال شکایت کرد
و گفت کہ میرا اعیان و اکابر شہر را طلبیدہم کہ یار ہجوم و مولس محرم بود از طلب ہم
داشتند شیخ تبسم کرد و فرمود کہ جمال الدین طعام میرا نے ولادت سگ مارہ
سگان دنیا اطلب کردہم ترا کہ بدلا از میا نے چون میطلبیدم وفات دے
در سال ششم و پنجاہ و ہشت ہجرت از مولف جمال جہان شیخ اکرم جمال
کرم شہر با جمال ہشت | تباہی نہیل آقاہ دین | ایادتہ کہ عابد جمال ہشت
مولانا جلال الدین پورائے قدس سر کا کنیت دے ابو زید ہست
بعد از کتب علوم ظاہر برکت و متابعت سنت و رعایت شریعت بجائے رسید
کہ صاحب کرامات و مقامات بلند شد و دے اگر چہ اظہار دست ارادت پیر
ندادہ ست اما ایسی ست و بغیض روح پرفتن حضرت شاہ نبوت صلعم
و مستفید گشتہ چنانچہ میفرمود کہ ہر گاہ کہ مرا تشنگ بود شیخ آید حضرت رسول صلعم
علیہ وسلم ہوا مسلط غیرے شیخ میفرماید نقلست کہ روزے شیخ از اصحاب
خود خانہ طلبید و گفت امر فرشانہ میکنم کہ حضرت رسالت پناہ صلعم مرا فرود
آید یا ابو زید مجاہد خود را نشان کن کہ سنت است و شیخ اعتقاد دے کہ نجاست
شیخ نملیہ الدین بسیار داشت و نجاست دے نیز رسیدہ بود اگر چہ دست جمعیت
بوسے ندادہ ست و صاحب نفحات الالس میفرماید کہ روزے با جماعتے
از دوستان زیارت مولانا جلال الدین پورائے زخم وقت بازگشتن شخصے
از اصحاب من در حل گذرانید کہ اگر شیخ لگرتے بست بیاید کہ مرا قدرے
کشمش عطا فرماید چون روانہ شدیم شیخ شخصے را آواز داد کہ کیسا عت باش
از دردن یک طبق ہو نیز بیرون آورد و بوسے داد و گفت از دادن کشمش مرا
معدود دار کہ در باغ من درخت کشمش میت وفات شیخ در شب شنبہ
دہم ماہ ذیقعد سال ہشتصد و شصت و دو دست از مولف شد چو از دنیا جلال الدین

سال وصال بن شہ والامکان **||** ^{۳۲۲} **||** حیرت خرابدہ عالم بگو **||** قطب لانا فی جلال الدین ^{۳۲۲} **||** ^{۳۲۲} **||**

شیخ بلال الدین کشمیر سے قدس سرہ بدریخ کمال صاحب حال
وفاقی ہو و در عہد سلطان بین العابدین خط کشمیر اجمال دلیڈر خود بدریخ کرد
و علم ہیئت و ہدایت افراحت و صد باطالہ بان حق با نوار فیوض باطنی دے
مستفید کھن مند و فیض نمان کہ دید و سہر در دید و نقش ندیدہ از ذات با برکات
و در کشمیر منتشر شد و دے ادریے حضرت شاہ بہا الدین بود کہ فیض سلسلہ
بلا واسطہ دیگرے از روحانیت آنحضرت یافت و نسبت سلسلہ کردیدہ عالیہ
از سید محمد ہدائے بن امیر کبیر سید علی صاحب کلہ و وفات آن مظهر برکات
بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال شہتصد و شصت و دو ہجریست و مزار فیض
در خط دلیڈر کشمیرت از مولف **زر روی** جہان چون سچو خدا نہ

ہمان شدہ بن نینا بلال **||** اردل گشت در سال تاریخ **||** اعیان شمس قبائل الکمال ^{۳۲۲} **||**

خواجہ شمس الدین محمد کو سو کے قدس سرہ از اعظم مشایخ ہرست
و کو سو قبیلہ الہیت از توابع ہرات کہ ولادت شیخ در آنجا بوقوع آمدہ بود و
بے از اولاد اجماع شیخ احمد جام ست و صاحب سفینۃ الاولیاء میفرماید کہ خرقہ
شیخ احمد جام کہ دے را از خواجہ ابو سعید البوخیمری اصل شدہ بود و خواجہ شمس الدین
رسیدہ در گریبان آن خرقہ اصل از پیر امین حضرت سرور عالم صلے اللہ علیہ وسلم
دو خرقہ بود و از ان خرقہ انواع انواع خوارق و کرامت بطور حے آمدند اول
آنکہ بر چند کہ بعد وفات شیخ احمد علیہ السلام شیخ دعویدا اسان خرقہ شدند و چون
کو بارہ کردہ پارچات آن بر بطور بزرگ با ہم تقسیم کنند ممکن نبود و پیر کسی کہ برست
میگرفت خرقہ از دست دے غایب میشد آخر بدست خواجہ شمس الدین
قرار گرفت و دوم در خانہ کن خرقہ نہادہ بودند در آنجا لبث حاجت افروختن
شمع و سراغ بود کہ انوار ان خرقہ خود بخود مکان روشن می گشت
سیدم سچائی کہ ان خرقہ نہادہ بودند ہر وقت آواز ذکر و صلوات از آنجا بگو

ظاہر سے نیند نہ ہو و کتاب جو امر الارامہ کہ آیات آن خزینہ مفصل و مشہور مندرج است
نقلست کہ شیخ شمس الدین مسیح د شام با تباہ طریقہ شیخ زین الدین خوانے
 بدر کچھ مصروف میماند و بصحبت شیخ بہا الدین عمیر اراوت داشت و در اوایل
 حال او را جذب قوت دار و حال شد کہ از ہوش برفت و چند نماز ہا از او فوت
 شد و میفرمود کہ در آن ہمیشہ مشایخ عظام شامل زین الدین بہا الدین عمیر بن
 توجہ میفرمودند از توجہ یکس ہوش بیاد مآخر شیخ الاسلام احمد جام بصورت خواب
 ابوالمکارم جد خود بر من ظاہر شد و نفس مبارک بر من دمیدے الحال ہوش آمد
 و بقضائے نماز ہاے فوت شدہ خود پردا ختم **نقلست** کہ شیخ شمس الدین بہ
 تصنیفات شیخ محی الدین بن انور کے تحقیق ہو و مسئلہ توجیہ و موافق آن بر من تقریر
 سے کردین نیچ کہ احد سے اربان مجال نگار بود شیخ سعدی الدین کا شغف سے
 و شیخ جلال الدین ابونیر دیورانی و غیرہ غزیران وقت در مجلس و بی ضرورت
 و در سماع ارادوست دستہ دستہ در جہالت سماع و جہل بود و در مجلس
 و خط و س اگر کسی خاطرہ در دل خطور کرد و س نے افوز بجواب ان پردا
 و تسلی خاطرہ سے محمودے وفات آن جامع الکملات بر ذر شبنہ لبست
 ششم جامے الاولے سال ہشتصد و شصت و سہ ہجریست و فرار پیرانوار در
 ہرات نزدیک مسجد جامع قریب مسجد شیخ ابونیر فقید است و عارف نامی مولانا
 عبدالرحمان جاسے این اشعار در تاریخ ذوات و س درج انجات اللہ است

۵ شیخ اکمل قدو کل کہ بود	اہل صورت البغی بنیون	خواجہ شمس الدین محمد گزشتہ
اسان پوئیدہ دلوق نیلگون	ساخت جادو سا قدوس	خیمہ زوار خطا مکان ہر دو
بجز دون چون بادیش بود	سال تارخیش بریں برج بود	قطبہ از مولف
رفت شمس الدین زین ہنا	سال نقل اعلیٰ صمد بن کلین	بست شمس الدین امیر مہربان
زیر شمس الدین محمد پیر دین	شیر شمس الدین بادریان	کن بیان ہم سال دسل آن مین
مولانا جلال الدین محلے قدس سرہا ر عظمت محمدین دگر سے		

تفسیرین بود و نصف آخر تفسیر تبرک جلالین از تالیف و تصانیف ولایت و وفات
 ده در سال مشق و شصت و چهار هزار بیت از مولف چون جلال الدین ابن ابراهیم
 کرد و رسالت از نما سوختن آفتاب فقر تارخیش گوی **میر جلال الدین امیر**
 مولانا علی قوسی سبجی قدس سره نام پرده محمد است در وقوع سکونت
 داشت و باقی جلال الدین ملقب بود و در تفسیر کشف حاشیه نوشت که مقبول
 خاص عام است و وفات ده در سال مشق و شصت و چهار هزار بیت
 به توانم شد بکل جا و دیان **چون اعلی و متاب حسن** اجنت عالیقدر تاریخ است
 هم با جلال الدین علی متاسف **سید محمد امین المشهور به بابا امیر ریشی اویسی**
 کشمیر قدس سره فرزند ارجمند و خلیفه حق پسندید من اعلی کشمیر بود
 وزیر بابا بلال کشمیر فیض کامل حاصل کرد چون تحصیل علوم ظاهره در
 خفایان جوانی فراغت یافت سلطان زرین العابدین و لای کشمیر خواست که
 دفتر خود بکلیه ده در دهد با سماع اینحال و سه تا که شده در شب که در
 تشریف برده خلوت گردید و بیاد حق مشغول گشت و بحالات ظاهره و باطنه رسید
تعلست که وقتیکه عمارت مقام لنگ که در میان تالاب اول است از دست سلطان
 زرین العابدین با تمام رسید با دفا و دعوتی عام جشن عظیم کرد حضرت سید
 در آنجا مدعو گردید اما بلاخط بعضی امور نامشروع غم و غصه لاحق حال آنجناب
 و خود را در آب انداخت و باز بر نیامد غواصان **خان حکم سلطان** چند کره
 بلیغ بکار بردند نشانی از آن گوهر دریا و حدت یافتند سلطان اعلی
 منقض شد و بهر میان رویش نهاد چون بر بار باغ سنگه ریشو بار که بر کنجا
 بهت است رسید حضرت سید دید که بر لب آب خرقه خود میدزد که در دست
 چرتی سر صدق بر آب آنجناب نهادند و بالجام تمام در گشتی آورند چون
 گشتی بجای آمد رسید از گشته فرود آمد و متصل محل رنجخواه قیام فرمود و سلطان
 وقت خاتمه عالی در آنجا نیا فرمود و واقع شهادت آنحضرت

بدین نوع درج تواریخ اعظمی است که چون سادات اجمعی اختیار امور سلطنت در شمس
 بکلی یافتند امرای دربار قتل ایشان مستعد شده و خانه بادشاه بر سر ایشان نشستند
 و سیّد حسین وزیر با چهارده کس متعلقینش قتل رسانیدند و هان وقت جمعی از سفیران
 در صومعه محمد امین هم رسیده آنحضرت را هم که از سادات همتی بود شهید کردند و آنحضرت
 بموت آخرین اشباری البدیه بر زبان آوردند منم آن زندجاگرد مسیحی است
 که من این دو جان بشمارم کسی با اگر از عشق تو ام سرود گو برود و لیکن این سرنمان تو گویم کسی
 ایضا من فارغ مصلحت این کلمه میدان بقین که گفتن من بگناه با اکنون بیاد شوخ جوان مران
 تاروی ظالمان مگر شود یا نه و فرمود که بر آن غسل من شسته از غیب ظاهر شود بر آن
 مرا غسل دهند و بنجاک پانزدهس علی الصبح دیدند که تخمه صندلین بر روی دریا
 روبروی خانقاه بر آب موجود است برداشتند و مرا غسل دادند و در خانقاه
 دفن کردند و این واقعه شهادت سلج نامه و بعد سال هشتصد و هشتاد و نه بعد فوت
 سلطان زین العابدین بیازده سال بوقوع آمد و وفات سلطان زین العابدین
 در سال هشتصد و هشتاد و هفت و شهید کشمیر تاریخ وفات سے درج تواریخ اعظمی است
 نقل است که بعد وفات آنحضرت شخصی از معتقدان و سے ملادولت نامی قریب
 از وزیر بادشاه اجاره گرفت و بسبب ثلث زدگی و نقصان رعایت نقصان عظیم
 برداشت و چون وزیر آفت ارضی و سماوی کار نه داشت بمملکت البت
 بعضی اجاره برگرفت و سے قجاج پاره نان گشت شبی متصل فرار شریف رفت
 و نالان و گریان خواب رفت و خواب دید که حضرت میر محمد و منزهه شیخ بهاء الدین
 یکجا تشریف میارند و میفرمایند که وزیر ظالم میر خاندان شاه نورالدین است بهای
 سفارش این شخص نزد شاه نورالدین با پد رفت پس هر سه بزرگوار
 از آنجا سجدت شاه نورالدین رفتند شفاعت
 و سر کردند فرمود که امشب آن ظالم را تنه خواهم کرد چون صبح شد وزیر ملادولت
 نزد خود خواند آنچه گرفته بود همه واپس کرد و رضای حاصل نمود از مولف

مفضل نمدینه بولی نعال	چیتہ وصل با حبل جانان امین	۱۸۹ امین ششمین مرتب تاریخ او
اگر عارف اهل عرفان امین	شیخ محمد میر کب قدس سرہ سید بزرگ دعاسب	از راه لایمیر پشتر این جہاں است در علوم شریعت و طریقت کامل و اکمل و عالم عامل فی شیح عبدالحی نام داشت و فاتی دے در سال ہشتصد و شصت در سہ ہجرت ہجرت تاد و نو دہم گفتند اندام اول دل مقرون بصدق است و صفا انخبار الاخبار این قطعہ در تاریخ و فاتی دے در حج کتاب خود کردہ است ۵
مادر العصر شیخ عبدالحی	کہ پوشش ہزار بان نمود	وقت نزعش لیسر سید امین
گفت نام بچکن تو در بان نمود	سال تاریخ خویش تو در فرما	کہ خبر او در در جهان نمود
گفت تاریخ من بود نام	بندہ وقتیکہ در میان نمود	پس لگن عبارت شیخ عبدالحی
کہ حاصل آن نمصد و پنجاہ و نہت است عدد لفظ عبدالحی کا لکن نہت صد و شصت تاد و نو		
حاصل پیشہ از مولف	زندہ دل پیر شیخ عبدالحی	رفت چون انجان طاب
رحلتش جو زعمت دوم	بار دیگر طالب مشتاق	شیخ علی صوفی
<p>قدس سرہ از عظامے مشایخ عمد خود بود اصل دے از ولایت جام است و مرید شیخ زین الدین خوانے است و سبب بالآمدن دے براہ ہدایت و توبہ این بود کہ روزے جمع از درویشان زیارت فرما بزرگے میر فتنہ و دے بصحراب کلزاراعت مشغول بود چون نظر دے بر درویشان افتاد اثر دے در دل دے ہم ہم رسید و بار درویشان ہمراہ شد و زیارت آن فرما شریف بر درواز برکت متابعت درویشان زیارت نمودن آن فرما دل زوینا برداشت و کرمیت بر عبادت حق بست تا بمراتب علی رسید و یکے از اولیا عظام شد و فاتی دے در سال نہتصد شصت ہجرت از مولف</p>		
شیخ عالی ہم علی صوفی	بہ بنای متعے دے	اسل و صلتش جو از عمر کرم
شدند مالک ہشت علی	مولانا حسین واعظ کا	متعے قدس سرہ
<p>سید بزرگ بود در علوم ظاہرے و باطنے فرید و عالم تجرد و خیر و حساب</p>		

مقامات عالیہ و جامع علوم شریعت و طریقت بود خلق کثیر متفق بر الوایت و
 عظمت و سب بود و ذوقی و جلالی کمال داشت و بوقت خواندن قرآن او را
 دست دادے و از خود رفته و اورا تصانیف بسیارست بحملہ ان اخلاق حسنہ
 و تفسیر نبوی است کہ در نظر علماء عصر مشایخ و بہ لغایت مطبوع افتادہ و وفات
 وے در سال ہنصد و ہجرت دایم شیخ ہمعصر مولانا عبدالرحمن جامع بود در
 مجلس و عظمت خلق کثیر حاضر شد و بہدایت بہ سیدان مولانا

برہر دیں مہلج علم الیقین	عالم معصوم محمد حسین
بزرگتر دم محمد حسین	شیخ جلال الدین بن عبد الرحمن سوری

از کرب علم و عظمای فقہاء افاضل محدثین و مفسرین وقت خود است و
 احدی را از افاضلان وقت با و ستاب مقابله و مباحثہ نمود و تفسیر در الشو
 و نصف اول جلالین از تالیف و تصانیف است و دیگر کتب عالیہ رطب
 و تصنیف کرد زیادہ از چار صد جلد است و وے و تفسیر مولف خود فرمودہ است
 کہ در قرآن مجید و جہے مجمع نیادہ سوا و مقام کے عقدہ النکاح حتی
 دوم جلاہج حتی و دو کاف و دو عین سوا مناسک من تیغ یا لا سلام
 دیگر کہے جائیادہ و نیز تکریر فرمودہ است کہ دو آیات شریف در قرآن مجید
 حاصے تمام حرف تہجی اندیک انزل علیکم من بعد اعمم و دوم محمد رسول اللہ
 والدین اللہ علی الکفارہ بزرگان دین این ہر دو آیات را طبعین گویند و نیز
 فرمودہ است کہ در ہجرت و در عالم صلے اللہ علیہ وسلم کہس اصحاب الصا
 بان یکے معاذ بن جبل دوم عبادت بن الصامت سوم ادلے بن کعب
 چهارم ابوالدرداء الصاری پنجم ابوالباب الصاری جمع کردن قرآن بود
 و وفات وے باحوال شیخ در سال ہنصد و یازدہ بوقوع آمدہ قطب الزلف

چون غریب الدین لقب جلال	گشت از دنیا سوری جنت لہ
فاضل و متصل شہر روبر	پس جلال الدین مقبول خلہ

شاہ احمد شرعی قدس سرہ از عظامے مشایخ دکر اے علماء
 وقت خود بود در دیار چندیرے کوطن داشت در عمل دعوت آیات
 قرآنے و اسماء الگئے تائے نہ داشت چنانچہ بر درجہ با و شاہ بقوت و
 تصرف این علم بخودے کشید و حاجات مسلمانان سے برآورد و یک کتبشت
 چون دانہ اول سے گردانید بادشاہ اور جنیش سے برآورد و بدانہ دیگر غرم سوکا
 میگرد و بدانہ سوم سوار سے شد بمحین بہر دانہ شیخ میفرمود کہ حالاً بادشاہ در اینجا
 و حالاً در آنجا رسید تا بعد از تمامے عدد العین ملازمت میر سید دزے شیخ
 بوضو شغول بود یکے از غلام سچہ ہا کہ در خدمت شیخ میماند سبح را از صندوق
 برآورد و بہمان نوع کہ از شیخ مشاہدہ کردہ بود دانہ ہا را گردانید ناگاہ بادشاہ در
 ہنوز شیخ در طہارت خانہ بود حیران شد کہ سبب چہ باشد کہ بادشاہ امر فرورد
 غیر فرمود آمد بعد از آن معلوم شد کہ آن غلام سچہ دانہ ہا سے تسبیح گردانید
 و آمدن بادشاہ از اثر آن بود و وفات شیخ در سال ہفتاد و ہشت ہجرت

از مولف چوبیستم رد سال و شند	شہ احمد آن شاہ شرعی رسول شہ شرعی احمد سال وصال	چو کرد از جهان بخود ملک میں الدین اللہ
---------------------------------	---	---

قدس سرہم الغریر انشان دو برابر حقیقی ہا از انھیائے روزگار و صلحا
 و زمانہ بود نیز صاحبان زہد و تقوی و شجاعت و سخاوت و علم و حلم
 صاحب اخبار الاخیار تخریر میفرماید کہ ملک زین الدین تلامذت قرآن مجید
 در غیر حالت قیام نکردے در صلحہ سائتہ بود نہ تا بسینہ سے بلند و برود
 قرآن می نہادند و سے میخواند و گاہے غلبہ خواب بودے کمندی در گردن
 می افتاد و بسقیف خانہ محکم سے کرد باین مراد کہ اگر خواب غلبہ کند کند در گردن
 منقبہ بلگرد و تمام متعلمان سے نیز از صاحبان خانہ و خدمتکاران عمیر
 بوقت نصف شب براسے تہجد بر میخواستند و تا وقت چاشت بگذرند
 مشغول میبودند و بہر شب جمعہ بروح مطہر جناب رسالت آتاب صلی اللہ علیہ وسلم

صد من برنج می پختند و هر برنجی سکه مرتبه قل هو الله احد خوانده می میدند و در اول
 مولد حضرت شاه رسالت صلوات الله علیه و سلم بر روز یکشنبه از نیکو زیاده می کردند تا در
 روز دوازدهم دوازده هزار تنگه می شانرا آید و بعد از آن می شانرا دوازدهم روز بر روز
 بر او ختم قرآن کنانیده و علمیکه زندگاد سبجانه لغای موت شهادت نصیب
 ایشان کند آخر همچنان بوقوع آمد که شیخ زین الدین را در سنه هجری ۹۷۷ در
 شخصی از غلامان نافر جام زهر داد و شیخ زین الدین بهر سلطان ابراهیم در سنه
 هجری ۹۷۷ در دوازدهم کفایت شهادت رسید که فرار یوانوار بر روز رگوار از بی قطعه

تاریخ وفات شیخ زین الدین مولف	شیخ زین الدین شهید
چون ز دنیا رفت حضرت	بهر تاریخ سر و شوی از فلک گفت زین الدین عالم شهید

تاریخ وفات شیخ زین الدین از مولف	شیخ زین الدین قاتل
وصف او بود از وقت	گفت ملک زین الدین عالم شهید

شیخ یوسف قاتل قدس سره عمرید قاضی جلال الدین لایق
 که مراد بود در اوایل شیخ یوسف بقام هفت پل که از عمارات سلطان محمد تغلق
 بود و متوجه او هم در آنجاست مشغول میبود در ریاضات شاقه می کشید بعد از آن
 شخصی اناولیا که او هم جلال الدین نام دامت نعمت دلایت نزد خود داشت
 بسر وقت او رسید چون در هم طالب بود حصه نعمت از وی گرفت و بهر آب
 دالارید وفات در سال هجری ۹۷۷

یوسف قاتل شاه با کمال	رفت چون از دار دنیا دنیا طالب نیایش ملک کن
یوسف تادلی حق بین جوان	مولانا شعیب قدس سره عالم عالم در

ظاهر و باطن کامل و در عطف و تذکره در سخن و تقریر بی نظیر بود و بود که عظم
 گفتی باقرآن خواند سبکسب جمال صبوران راه نمود که چه باکران بر
 و یا کار ضرور در پیش جانشی ایستاده شد و داکا بر علی و سلیمان مجلس
 و عطف و حاضر شد در دال مولانا از راه شور بود و دال ماجد و سلطان مساج

از راه مورد در دلی رسیده بخت شانه تحصیل علم نمود و مفتی دلی شد و باها سبکوت اختیار کرد و **تفلس** که مولانا پنهان پدر مولانا شیب بوقت تحصیل علم آمد و درین روزها از شهر گذرانسته کرده از آن پس اعراسه و تمام شب در مطالعه علم پرداخته چون روز شنبه از جهان آفرین چرخ نان بخفته و خورد و در همانقدر انکار کرد بدینها بدین منط گذرانید تا علم و آفرین نمود **تفلس** که آن در دیش جلال الدین شیب گفت که یوسف قتال انتم ولایت عطا کرده بود ادل پیش مولانا شیب آمده بود و گفت که مولانا اگر ترک کاغذ برے کنی ترا کارے با موزم که دیگر ترا پر داس اینکار بنا او گفت که بخت بسیار علم حاصل کرده ام میگیم به ترک آن نمیتوانم کرد از پیش مولانا برفت و آنچه داشت بشیخ یوسف قتال بطرف نمود و وفات مولانا شیب در سال هفتاد و سه و شش هجری است و بقول صاحب اخبار الاخیار فرار از انوار دلی است

قطع از مولف	شیراز دار فناء در بار خلد	بر واقف صاحب شیب
بهر سال احوال آنجانب	گفت باقی صاحب شیب	شاه جلال الدین

شیراز قدس سره میر شیخ محمد نور بخش است که بگوشن را خراج دار در دیرین دیا مهند در زمان سلطان سکندر از که منظر تشریف آورده در دلی آتشه لیا آورده سکونت در زید عارف بود صاحب حالات عجیب و مقامات غریب و با منزه مولانا مازوم و معانی آن نسبت خاص داشت دازر دیگر در دلی آتشه لیا آورده داشت دیگرالش سرداشد اکثر احوال نان مفری براس همانان در خانه و طبیب بود هر وقتیکه همانان آمدند به پیش ایشان حاضر کرد غیر طعناهاست دیگر که در اوقات معینه پنجمند و وفات دس در سن

نصف و چهل چار واقع شده قطع از مولف	بر تو افکن شد چو در جلده
آفتاب بن حیی ماه جلال	سال وصل و چو تم از خود

شیخ سلیمان بن عصفان المندوبی البهلوی قدس سره در شاد و تربیت طالبان و تعیین احوال و اشعار در دلیان یگانه عصر بود

مسافرت بسیار کرد و نعمت های یافت گویند که دس لامرتبه نقل ارواح که مرتب است
از مراتب تصرفات نفس ناطقه انسانے حاصل بود و بحسب آن از اکثر احوال
قرون ماضیه و استقبال خبر دادے و گویند که دس در تجویز قرآن فرموده که
بود در معالمة قرآن پیش آن سردر کائنات علیه السلام و الصلوٰۃ تجویز نمود بلکه شیخ
عبدالقدوس گنگوے که از اولیای زمانه بود قرآن را پیش دس تجویز نمود
و دس مدید در خانقاہ مئے وفات دس شب چهاردهم ماه محرم سال
دو چهل و چهار چهلست و بقبره او در دس عقب بقبره عالیہ خواجہ خواجگان الدین
بختیارادوشی است از دس
شود سال چهل آن شاه دین
بگو و صل آن شیخ عالمکان

سیلمان کی دس متع	سفر کرد چون از جهان ن
شاه ولایت سیلمان	دگر بم سیلمان سے تحصیل

شیخ حسین خوارزمی مقدس سر
در طریقت مرید حضرت محمد موعظ عظامت و در مرید شاه علی بیدار و در مرید شیخ رشید الدین
اسفرائے دس مرید شیخ عبدالکبیر اشبا دس دس مرید شیخ اسحاق
ختایانے دس مرید شیخ علی ہدائے است از کبار متاخرین بزرگان دین مس
کرامات ارجند و مقامات بلند بود و وفات حاجی محمد محمد دم اعظم مرید شیخ
حسین خوارزمی در سال نہصد دس و سہفت و وفات شیخ حسین در ملک
شام در سال نہصد و پنجاہ و شش و بقول بعضے در سال نہصد و پنجاہ و شست
از چهلست تاریخ وفات محمد دم اعظم خاممدار مولف اعظم حاجی بیت الحرم
قطیف لم بود در بیان الوے
تاریخ وقایع حسین بود
بسن طلیت ادخول تجویز خوارزمی

گفت تاریخ وصال او خود	مادی محمد دم سلطان ابو
حسین و خوارزم پنجاہ	مرید حضرت محمد دم نواب
حسین ہشتی ستیزان سال	سید رفیع الدین مدنی

جامع بود میان فضایل حمید و سببہ و ابابے کرام دس بہ طما و صلحا بود
میر معین الدین صاحب تفسیر معنی از جدا دوست که سالها سال مجاور مدینہ
منورہ بودہ است و بحکم حدیث و تفسیر تاگرد مولانا جلال الدین دہلی است

از خرم الواسطین
معلم خانقاہی
شاه دنیا و دین
سال تخریث
ملک دست خان
دعوی علی نفس جاہ
مؤثرش این است
ان معنی با کبریا است
بجست نام و از است

وفات دس در سال نصد و پنجاه و چار با اتفاق اہل اخبار یعنی در نصد و

دینجاہ دمفتیر کفہ انارکو	شیخ دین میدرنج الدین	صورت کل چو شد باغ جنان
وصف آن شاہ صادق الاحوال	صاحب نعمت زمانہ سجان	بیشوی یقین ریح الدین

نیز بہشت گشت عیان میر سید عبدالوہاب بن سید المجد سالوی قدس

از بکر ستایج و اولیای عظام بود و در اوان صغر سنی بہرہ پدید آمد در حوض آب در آمد تا غسل کند موی از درون آب پیداشت و او را در آب کشید و ناپید ساخت بعد از مدت مدید بازار بہمان آب حوض سر آورد بدین حالت کہ میر از فیض نسبت و فتح باب علوم بود و متفلسف کہ مال دوس روزی درس ہدایہ میگفت و او با طفل ہمہ در آنجا بازہ جمعی کرد و در اثنای درس بی شکل افتاد از دھیزہ باید گفت کہ آن مشکل حل شد و بعد از بلوغ کہ بدرجہ عالیہ رجال الغیب رسید در آن حالت ہم بمطالوہ قدسین علم اشتغال داشت روزی در کتاب خانہ کہ بہر جانب آن کتابہا نماندہ بودند شتہ بمطالوہ کتاب مشغول بود کہ تنجم بر سیماہ حسیان جلوت او در رسید و اشارت بجانب کتابہا کرد و گفت کہ اینہا چیست و اشتغال بدان چہ از استماع این معنی حالتی در باطن دین پیداشت کہ بہ اختیار از ہمہ برآید بحالت تجرید و عبادت حق مشغول شد و فقا

دس در سال نصد و شصت و پنج ہجرت قطع افضل و اب و وہاب اکبر

چو شد در خلد و الاعد و ہاب	وصالت سید فیاض کفتم	و کرم فیض دینا عبد وہاب
----------------------------	---------------------	-------------------------

سید محمد عوث کوالیار علیہ رحمۃ اللہ بارک از اعظم مشائخ و کبرای اولیای متاخرین ہندوستان ست و در سطر لقیہ سلسلہ ارادگی پنجمت شیخ حاجے حمید کا از اعظم خلفای شاہ قاذن بود و درست کرد و شاہ قاذن نعمت خلافت از شیخ عبداللہ شطارس داشت و سواس سلسلہ ظاہرے تربیت باطنی از روح پرفقوح حضرت عوث الاعظم علی الدین عبدالقادر جیلانی قدس اللہ با سرارہ الساعہ ہم یافت و بہ کمال مراتب

اقطاب و اغواش رسید و در هجوم و سزاسادات عظام نشانی بود و در بعد
از آن در سید وستان شریف آورده قیام پذیر گشت و گویند که شیخ محمد غوث
قدس سره مقدسات چهارده سلسله بود و سیاحت بسیار کرده از مشایخ عظام
هر یک خانواده فیض باطنی حاصل نمود و بخرقه های خلافت ممتاز گشت و در سیاحت
سیاحت کوزه آب بقدر آب و برکتف برداشتی و مصلی بقلیل و عصای در دست
نگر دید و در جسم نهایت ضعف داشت و صاحب خبار الاحیاء میفرماید
که شیخ محمد غوث چون بر زاد اول بقصد ارادت نجابت شیخ حمید رفت شیخ حمید
برخواست و او را در کنار گرفت و گفت بیا شیخ محمد غوث حاضرین وقت پر سینه
که این شخص را بی آنکه باین مرتبه رسیده باشد غوث خواندن چه معنی دارد فرمود
نیک است که پدر نام پسر خود شاه عالم می نهد اگر چه او در آن وقت شاه عالم می نام
و نقلست که در او ادب شیخ محمد غوث از اهل دعوت بود و در قلعه کجور ریاست
دعوت آسمای الهی نمود و آن کار اچنان بحال رسانید که در همه
شاهان خود داشتند آخر کار آن کار ابریکار تصور نمود و کار صفا باطن برداشت
و درین کار همچنان سعی و جهد نمود که یک از اقطاب وقت شده نصیب الدین
هایون بادشاه از معقدان دست گشت و در در حالت عروج حال کجور
کتابه موسوم جزایع نام تصنیف کرده بود و در آن کتاب معانی
حال عروج خود درج کرده چون بادشاه هایون مغرور ال ریاست گشت از
مینه ایلیان رفت بعضی حاسدان معراج نام شیخ را نزد شیر شاه بادشاه
بردند و بعضی رسانیدند که در این کتاب کلمات خلاف شرع تحریر کرده است
شیر شاه در پی آزار و سزای شیخ از گوالیار گجرات رفت و در آن گجرات
هم اجسادت دست بر خاستند و محضر نوشته متعدد قتل و سزای شدند و آن
حال شیخ و جهل الدین گجراتی که سر دفتر علمای و صلحان مشایخ گجرات
بود و بخدمت شیخ ارادت هم داشت بعضی رسانید که چون مجلس علمای

و در این کتاب
تاریخ و سیرت
شیخ محمد غوث
قدس سره
مفصلاً
درج شده
است
و در
این
کتاب
بسیار
از
معجزات
و
امور
عجیب
و
غریب
او
ذکر
شده
است
و
بسیار
از
فوائد
علمیه
و
اخلاقیه
در
این
کتاب
درج
شده
است
و
بسیار
از
تعارف
و
معرفی
مشایخ
عظام
در
این
کتاب
درج
شده
است
و
بسیار
از
ادب
و
تواضع
او
در
این
کتاب
درج
شده
است
و
بسیار
از
تواضع
و
فطرت
او
در
این
کتاب
درج
شده
است
و
بسیار
از
معجزات
و
امور
عجیب
و
غریب
او
ذکر
شده
است
و
بسیار
از
فوائد
علمیه
و
اخلاقیه
در
این
کتاب
درج
شده
است
و
بسیار
از
تعارف
و
معرفی
مشایخ
عظام
در
این
کتاب
درج
شده
است
و
بسیار
از
ادب
و
تواضع
او
در
این
کتاب
درج
شده
است
و
بسیار
از
تواضع
و
فطرت
او
در
این
کتاب
درج
شده
است

صلوات
 از خزانة اصفا
 سید اولیا محمد
 قدس سره
 اهل نظر از او در وقت
 تاقیاست بلفظ حضور حق
 که او را بلفظ جانے
 نسبت به حق تعالی
 نسبتاً کلمات کمال
 معنی موت طلال کمال
 مشایخ چاره سبب است
 علم کبری شیخ کمال است
 جو طبع از دنیا بود
 سبب ازین سخن قبول
 بدو در صورت قبول
 است معنی بود بیایم
 که گفتار از این فقه
 بعد قبول هر وقت حال
 فوت کی وقت کلمات
 و در عالم خود می آید
 اصفا
 چون معنی کلمات
 ما نسبت به حق تعالی
 نسبتاً کلمات کمال
 معنی موت طلال کمال
 مشایخ چاره سبب است
 علم کبری شیخ کمال است
 جو طبع از دنیا بود
 سبب ازین سخن قبول
 بدو در صورت قبول
 است معنی بود بیایم
 که گفتار از این فقه
 بعد قبول هر وقت حال
 فوت کی وقت کلمات
 و در عالم خود می آید

منفقد شود و سخن در مواج افتد شیخ بفرماید که این معراج مراد در عالم واقع بود وقوع
 آمده است زور هوش و بیدار عرض چون معرکه علما در میان آمد شیخ فرمود
 که این معراج عالم هوشی است که از ظاهیر خبر نداشتیم ازین سبب علما از او از شیخ
 در گذشتند و شیخ را برادر بود شیخ بهلول نام که بسبب فقاردهایون
 با شاه نسبت شیخ برابر است علی رسیده بود آفریدست مرزا نهدال شهید شد
 و شیخ را صنایف بسیار است همچنان کتاب جوهر خمسة و او را دعوتیه و بجا الهیات
 مشهور تراند و فاش آن جامع الکرامات با اتفاق اهل اخبار در سال هفتصد
 هفتاد و چهار است که تباریح پانزدهم رمضان المبارک که بود وقوع آمده و مدت
 عمر شتا در سال و قبر در گوالیار است **قطع** محمد غوث سید قطب عالم
 جو در وصل حلک در دید مومل **التاریخ** و صالحش گفت **میر** محمد معنی سلطان مقبول
بابا قدس کشمیر المشهور مبرور ریشی قدس سره
 از عظامه مشایخ خط دلپذیر کشمیر است و از قبیله آنهگران و له ما در زاد بود
 و شیخ العاقین نورالدین و له پیش از تولد و له بعد سال از ظهور و له
 خبر داده بود و و له در عمر خود سالگی ذوق خدا پرستی بهم رسانیده مشغول
 بطریق راستیان شد و در ویان لیشی فرقه در کشمیر از خاندان کبرویه بود و در پیش
 بزبان کشمیر مرد عابد و زاهد گویند که فیض ادبیه داشته باشد و حضرت
 بابا قدس هم ادبیه بود و بطاهر کلمه شیخ اقتدا و ارادت نداشت تمام
 در قیام و تمام روز در عبادت میگذرانید و خلق محمدی و عادت همان پرستی
 بدرجه نایب داشت **فلسفست** که روزی بهم خود رساله شیخ ممانی
 در خانه شیخ وارد شد و الهه ماجده شیخ براسه شیخک طعام همان ماهی خورد و از
 بلز اطلب کرد چون آوردند در طشت نهاد اتفاقاً غلیو از سه آمد و ماهی را برداشته
 بر داله ماجده اطلاع اینمغی بشیخ کرد فرمود که کار پر از ان زرق اگر ماهی
 براسه ما فرستاده بودند غلیو از را چرا دادند اگر حق غلیو از بود ماهی را بخانه ما چرا

اصفا
 چون معنی کلمات
 ما نسبت به حق تعالی
 نسبتاً کلمات کمال
 معنی موت طلال کمال
 مشایخ چاره سبب است
 علم کبری شیخ کمال است
 جو طبع از دنیا بود
 سبب ازین سخن قبول
 بدو در صورت قبول
 است معنی بود بیایم
 که گفتار از این فقه
 بعد قبول هر وقت حال
 فوت کی وقت کلمات
 و در عالم خود می آید

فرشتاؤں کے ہرگز نہیں بخن بود کہ خلیوار باز آمد و از بر جا کہ ما ہے برداشته برده بود با نیا
 و برقت و صاحب تواریخ اعظمی میفرماید کہ بابا قدس مردے در ادعہ حال
 نجدت مشیخ محمد دوم خمرہ حاضر شدہ بہیت کرد داخل طریقہ سہروردیہ گردیدہ و خمرہ
 خلافت یافت و حضرت بابا داؤد خا کے حکایات کمالات و ذکر خوارق کلمات
 وے در تصانیف خود بسیار درج فرمود و وفات وے تباریخ یک گامہ و تقیید
 سال نصد و ہشتاد و شش ہجرت و صاحب تواریخ اعظمی در تارخ و فای
 وے میفرماید شہ شیخ دین بود اندرین کثیر اندر عمدہ خوش بہر خوش شیخ دین اول تارخ سال

از مولف	شیخ آقا س مقدس عالم	آنکہ تصنیف و مہمان عام است
جلد شہست نمون الاول	نیز محمد دوم قدس اسلام	سید غیاث الدین

گیلانے لاہور سے قدس سمرقند صا جزادہ بن اقبال سید عبدالقادر
 گیلانے لاہور سے است کہ ذکر خیر شہ دل دین منسور و چہل و دو ہر خاندان
 عالیہ قادریم قوم شدہ مردے بو ہزرک و متقی دیار سا صاحب خیر و
 شوق و ذوق و در مردمان بنام دولت شاہ اشہار داشت و موضع سید
 دولت آباد مجھ فرنگ بیرون لاہور آباد کردہ وے بو دیار حیدرآباد جاز
 و خلافت بسلسلہ قادریہ از پدیر عالیقدر خود داشت اما از دیگر سلاسل ہم بہر
 کامل و حصہ و آفر حاصل کرد و مردمان اورا بیہ سلاسل عظام می خوانند و نسبت
 ابا وے بخند واسطہ در میانے بحضرت محبوب سبحانے ز شیخ عبدالقادر
 گیلانے میر سید بنیطریق کہ سید غیاث الدین دولت شاہ بن سید عبدالقادر
 ثانی بن سید جمال الدین بن سید جلال الدین بن سید یوسف بن سلطان سید
 بن سید احمد بن سید محمود بن سید اسماعیل بن سید داؤد بن تاج الاقطاب
 سید فتح نصر بن قطب الاطلاق سید عبدالرزاق بن غوث الاعظم شیخ عبدالقادر
 گیلانے قدس سمرقند الخیر و والدہ ماجدہ سید غیاث الدین اختر
 میر کفایت خان امیر ہمایونے سید بہا کر سے است و از بطن عنقت وے

سہ لیسریکے سلطان اکبر دوم غیاث الدین دولت شاہ سیوم سید ابوبکر حاجی موجود آمدند و از ہر سہ حضرات سید غیاث الدین محبوب ترین فرزندان پدر عالیقدر بلوہ و وفات دسے باقوال صحیح بتاریخ بست و یکم رمضان المبارک سال ہنصد و نوہ و عمر بمقادیر نہہ سال ست و وفات سید سلطان اکبر پادشہ بتاریخ بست و بیچم ذیقعد سال ہنصد و ہشتاد و نہ و فرارات ہر دو حضرات بیرون لاہور متصل بمقبرہ پدر بزرگوار ایشان اند و بعد وفات سید غیاث الدین کرام الدین المشہور شاہ بہاگنا پسرش بر سمدار شاد نشست و بہ بست بیچم جمادے الثانی سال ہنصد و نوہ و دولت بہ پنجماہ و پنج سہ لگے غیاث الدین لفظ شاہ دولت دے اہل کابل رفت چون از جان باقی افضل الایلیات تارکش ہم فرگفت و دولت شاہ مولانا ڈرولیش واعظ قدس سہ ہر روز مرٹاض و معتقد و سالک طرف ولعبورت و میرت در دیشان موصو بود و تمام عمر بر ریاضت و مجاہدہ گذرانید ذوق لبید و شوق بشیاد و عشق بایدا داشت و بر آواز نے و مرغان صحراے لقا جدا کردے و شور شہا نمودے اصل دسے از ماور النہر ست و سالہا سال بمجاورت حرین الشریفین گذرانید آخر دزمان سلطنت افغانان بہند دستان آمد و محبت مشایخ این یار دریافت و در سال ہنصد و نوہ و ہفت بر حمت حق پیوست از اولف حضرت در ولیش واعظ حنا بود بھی اہل حال داہل تھا رفت چون آخر ازین دنیا واعظ ماڈنی گو بتاریخ سال شیخ وجہمہ الدین کھراے قدس سہ نسبت شریف دسے صلوسے ست از کبار شیایخ مشاخرین ست و در علوم لطاہرے نیز انقدر استعداد کامل داشت کہ برا کتر کتب درسی حواس شہ شرح تخریر فرمودہ اگرچہ نسبت ارادت بدیگر سلاسل ہم داشت اما از اول تربیت و تکمیل و اجازت خلافت طریقت سلسلہ شطاریا سید محمد غوث گواہی حاصل کرد و فلسفہ کہ چنان سید محمد غوث بسبب آزار دہی شیر شاہ بادشاہ

کہ بسبب عقائد ہایوں بادشاہ باد سے عداوت سے داشت از گویا
 بکجرات سید علماء کجرات ہر با عرض مضامین رسالہ معراج نامہ بولفہ محمد
 بعد اوت ذراع سے بنفائند در باب تکمل آنجناب حضرت نوشتہ بر ملا
 با تفاق توایر خود با بر آن ثبت نمودند شیخ علی متفق گجراتی ہم کہ صاحب سلع
 طایرے و باطنی بود با اسل احکام شرع نبوی بر کاغذ مخفنا کہ در باب قتل
 سید محمد غوث تحریر شدہ بود فتوے نوشتہ و سر خود داشت کردہ پیشین بادشا
 دستا بادشاہ در قتل شیخ تامل نمودند سرود کا تا وقتیکہ بر این مخفہ شرح
 وجہ الدین نصب گجراتی قتل نافذ نمیشود کاغذ فتوے از شیخ وجہ الدین
 دستا شیخ وجہ الدین برادر دریافت اینحال بجدت سید محمد غوث تشریف برد
 بدیرا ولین فرقیہ حل و قال ان صاحب کمال شدہ کاغذ فتوے لیاہ آد
 بیعت نمود و علماء عصفور اب داد کہ ہم تمام کلمات شیخ و معانی آن
 در الحق و نظائر بر طریقت آنچه حکم کردہ آید راست است اما این معاملہ باطنیست و
 و معراج شیخ در عالم واقع بوقوع آمدہ و حالات واقع بعالم طایر اعتبار
 و وفات آن جامع الکملات بقول صاحب سفینۃ الادلایا و خیر الواصلین در
 ہند و نو در ہشت و ہزار پونہا برش در احمد آباد زیارت گاہ خلق مست از بولف
 شیخ عالم وجہ دین ہے شد چو از ہر سوی خلدین ^{۱۹۰۹} ایضاً حق گن رقم حفیظ خوا
 سال میلش نہیت و ^{۱۹۱۱} نیز در سال طلت آنشا ^{۱۹۱۱} صاحب حق سخی وجہ الدین

بابا داد کے کشمیر کے قدس سرہ از میدان پال عقائد و خلفا
 نیک ہناد شیخ حسین خوارزمی بود و از شیخ محمد شریفی کہ دے ہم فرقہ خلافت
 و اجازت یافت و در سال ہند و نو در از خوارزم کشمیر شریفی آدر و در خلافت
 و لاجاہ ایر کہ سید علی عہدائے طرح اقامت انداخت و مرجع خاص عام
 و جذب دستخراہ بحدے داشت کہ بوقت نالایا دے ارکان ان محمد
 دیگرے آگاہ میشد و در ہنگامیکہ مرزا یادگار انوسے عظیم ہمسایہ جہاں شکر

صاحب
 از خیر الواصلین
 قدوم اصفیاء و صلوات
 نامہ حق نامہ محمد الدین
 تقدیر سال اول بیعت
 عصب و صاحب جوان داشت
 نیز از خوارزمی
 خلد سکنی کشمیر
 تقدیر سال اول بیعت
 بیعت سکنی کشمیر
 بیعت سکنی کشمیر و خلافت
 بیعت سکنی کشمیر

اکبر بادشاہ جنگ کرد و قلعہ عظیم برپا نمود حضرت شیخ بہزایا دگال نصیحتاً نوشت کہ از نظر
 احکام الحاکمین حکومت ہندوستان و کشمیر پاکبغولین گردیدہ بتقابلہ و بجاہد باد
 نافرمانی حکم آگے است انارتکاب امین امر بارآمدہ ناحق بخون اہل اسلام دست
 آلودہ مکن و نیز سچا کہ کشمیر کہ از طرف اکبر بادشاہ ناطم آسجا بود بشارت فتح و فرزندے
 ازین سبب فرزایا دگال سنا بکار بعد اوت شیخ برخواست ذرہر در طعام شیخ کرد و
 آنحضرت در سال یک ہزار و یک ہجرتے سموم و شہید ازین دار پر طلل تقرب
 ایزد متعال پیوست و شیخ کامل بادہ تاریخ وفات آسجناب درج تواریخ اعظمی است
 و در صحن خانقاہ امیر کبیر مدفون شد لقلست کہ چون طعام زہر آلودہ پیش آنجناب
 آوردند لقمہ برداشت و تا یک ساعت در تناول آن تا مل نمود بعد از آن آیہ کریمہ
 ذالک تقدیر اللہ العزیز العليم بزبان و نوستجان کرد لقلست کہ یکبار شہید ہاے کشمیر ہر ای تمسخر
 شخص زنده را در تابوت انداختہ و مردہ قرار دادہ بخدست آنحضرت آوردند
 دگقتند کہ والدین این مردہ نوجوان جبرج و فرجے گنڈاگر ہو جہ شمارندہ گرد
 عین عنایت و رزق آنحضرت خود امام شدہ ناز جنازہ این میت بخوانند کہ موجب
 مغفرت دے گرد و چند شیخ در اینکار تفاعل و توقف بکار برد نمودند شد
 آخر برخواست و کبیر جنازہ گفت ملک الموت ہا الوقت بکم خالق الیات والیما
 روح او قبض نمود چون نماز تمام شد و مردہ برخواست شیخان متعجب بانندند
 و پردہ از روی برداشتند مردہ بود چون سچ چارہ نذیر ہزار خوارے و
 شہرے باظہار حال پر داشتند فرمود کہ حال ازندہ شدن این مکان
 اما خواندن جنازہ این خاصے موجب نجات او خواهد شد انشاء اللہ تعالیٰ

ز دنیا دن شد بجلدین	جوآن شیخ داوے متفق	رضا جوئی سال تاریخ اور
دگر بیدہ فیض داوے	شیخ یعقوب صوفے کشمیری قدس سرہ	

عزت خواجہ حسن خاصے ست کہ اکبر اس امرے سلطنت کشمیر بود در
 سال ہندو ہشت متولد شد و در عمر ساگ قرآن حفظ نمود و از خدمت

مولانا محمد کد شاگرد رشید عارف نامے مولانا عبدالرحمان جالبو
 تحصیل علو مظاہرے کردار پیشگاہ اوستاد مخاطب بخطاب جاتے تھے
 گردید بعد ازاں مجذب جاذب حقیقی بریاضت و عبادت پر داختمدے
 بانی کار مصروف ماند و نسبت اویسے بروحانیت حضرت امیر کبیر پیدے علی ہدایے
 حاصل کرد و از کاملین وقت شدہ من بعد بارادہ شرفیابے ارادت و محبت
 بخدمت شیخ کمال الدین حسینی خوارزمے حاضر شد و برنہاے دے ارادہ
 تشریف سرفند مصمم گردید تا بخدمت حسین خوارزمے مستفید شد والدین و
 اوستاد کہ در این باب مانع آمدند از روحانیت امیر کبیر یا سورشند کہ مانع
 حال دے نشوند و شیخ یعقوب بہ از شوق از کشمیر یاد و سفر ہنادہ فایز سرفند
 و بیرون دروازہ خانقاہ مقام کرد شیخ حسین ہم از تشریف آدرے فے
 بجاہ باطن مطلع شد مہمتے الباب باستقبال برآمد ہمہ کاب خود برد
 خانقاہ آورد و ارادت خود مشرف ساخت و بکار سیرم کشی مطہر خانقاہ ماہور
 فرمود در اندک زمانہ تکمیل و تربیت دے جہد بلوغ دمعی موفورہ بکار برد
 خرقہ خلافت پوشانید و بکشمیر رخصت نمود و بگرد رسیدن کشمیر ابواب ہدایت
 و ارشاد و تصرف خدا داد بر آنجناب مفتح شدند و فوج فوج سالکین و جوق
 جوق طالبین باستفاہ رجوع آوردند و بعد دے باز سو داسے ادراسے
 خدمت پیر و شفیمبر دامن گیر جان شد و از کشمیر پیرم فند رسیدہ با اتفاق مہند
 ارشد بکر میں الشرفین تشریف برد و از آنجا ہمشہد مقدس زیت چون دان
 امام شاہ ملہاسپ صغوس کہ مذہب شیعوہ داشت و از غایت تعصب ہداو
 قتلے کار اہل سنت در آنجا بر فتنے قتل رسانیدے شیخ بابادشاہ
 ملاقات کرد و با ظہار صد ہا خوارق و کرامات اورا مطہر خود ساخت و از
 قبل اہل سنت باز داشت من بعد از مشہد بلوغاد مشرف شد و از شیخ
 ابن حجر جہد مبارک امام الامیہ والیہ صیفہ کونے فرم حاصل کرد

و بهما نجا شیخ سید حشمتی فتح پور ملاقات نمود و بخرقه خلافت سلسله خاندان
 در پیشینه تنفیض گشت من بوی با سیرا قالیم دور و درار بکشیر که چون در انوقت
 بسبب شویش و ایلیان کشیر که فضا را تعصب ندیده ملک دولت را بر باد داد
 کشیر محل حوادث و افادت کشیر شده بود و آنحضرت بطاهر و باطن متوجه شده سعی
 و اما با دبلغ بکار برده خط کشیر آفتولین اکبر بادشاه کرد و یعقوب خان ملک
 از کشیر که مقرب مذیب اقصیه دشمن اهل سنت شده بود را بنیر سید چون عمل و نظر
 اعمال اکبر در کشیر عمل آمد آنجناب با سفر مریمین الشرفین اختیار کرد و بعد کمال
 معادرت نمود و بسیار کتب حدیث و فقهیه و فقه براد هدایت خلق همراه خود آورد
 و در خط کشیر مروج ساخت و فوات آن جامع الکلمات استب چنین بعد
 نماز عشا تا پنج روز در ماه ذی قعد سال یک هزار و سه هجرت بمقام کشیر بوقوع
 بر ما ده های تاریخ وفات آنجناب شیخ امم بود و شیخ ابل مجدد شیخ ادعیه
 و شیخ الباطن و شیخ بحال درج تواریخ اعظمی است و آنحضرت تصانیف بسیار
 و تالیف بشمار در همه علوم مثل تفسیر و قرآن و مسلک الاخبار و واقی و سندا
 و لیل مجنون و مغارب النبوت و مقامات مرشد و هر پنج نسخه مقابل
 خمسة دیوانا جامه و کتاب مناسک حج و شرح صحیح بخاری و حاشیه توحیح
 و تلویح و تفسیر و بسیاره آخربین قرآن در و اح شیخ در با عیایت در
 از کار و دیوان اشعار ابدار و غیره از مولف است چون شد یعقوب بن بربر
 بسال وصل آن شیخ را که یک از دل میانشه فیض **و** در گردید الدجی یعقوب بن بربر
 سید محمد عوث بن سید محمد بن سید ابو بکر بن سید عبد القادر
 ثانی گیلانی لاهوری قدم سمره از سادات کرام شیخ
 عظام لاهوری است بعد فوت پدر خود بر سندان شاد شست و خلقی کشیر را
 بحلقه ارادت آورد و آخر در سال یک هزار و چهار بن و از نایب ایدار شت اقامت
 بر بست و متصل فرار پدر خود مدفون شد و نواب سید بنان کراچی جلد

اور اسے اپنے بزرگواروں کے ہر فرار کو ہر بارش تو ساخت کہ موجود از مویں
 چون تم غوث اردافشا **ابو درجعت رفت در دار جناب جامع فیض است**
 جامع کا نسل سید ابراخو **شیخ عبدالحق جامی قدس القدر**
 با سراسر السامی از اولاد انجاد شیخ الاسلام احمد جامی است در موصغ
 نہ جان کہ از توابع ہر است سکت داشت صاحب مقامات بلند و سراج از
 صاحب سفینت الاولیاء ایضاً یہاں کہ عارف حق آگاہ ملا شاہ فیض بود کہ چون
 عبد اللہ جان ادبک از ماہو اللہ بارادہ نسیر فراسان روز شد در زندجان بدست
 آنحضرت حاضر آید و بر اسے تسبیح قلمہ التجاے دعا کرد فرمود کہ بعد نہ ماہ مذہب روز نہ
 است این قلمہ تسبیح خواہد شد انشا اللہ تعالیٰ تجیل بکار نماید بر بدینا کسر
 بود توغ آید کہ شیخ فرمودہ بود و نیز حضرت ملا شاہ زبانی دال خود
 کہ سبھی سبھی است شیخ عبدالحق فرمودے در آنوقت ارادہ رفتن زیارت فراخو
 عبد اللہ انصاری داشت چون شب تاریک بود سجا دے فرمود کہ چراغ
 کند زیارتات روغن چسپراغ ہم نہ رسید پس چراغ لایاب پر کردہ وہیکہ باب
 دہن خود تر نمودہ در چسپراغ نہادہ روشن ساخت و چراغ بدست خود گرفتہ
 روانہ شد و راہ قریب یک فرسنگ بود و با دست دے فرید ہمچنان چراغ روشن
 چون نماز خواہ عبد اللہ رسید بچہ در سیدن چراغ گشتہ شد بعد زیارت باز جان
 روشن کرد و وہمان طریق کہ رفتہ بود باز بجائے خود آمد و وفات آن جام
 الکمالات در سال یکہ از پنج ہجرت از مولف آفت چون در ظہن در فنا
 گشت عبدالحق عنی ہوصول **اندر خرد شد سال سہ لیس عثمان امامان** **تہذیب مقبول**
 میر محمد بن احمد کشمیرے قدس سرہ از اعظام خلفاے شیخ الطیوب
 مقولے کشمیرے بعد وفات شیخ بر مسند ارشاد بنیشت کرد و ترک دیکسید
 و تفرید یکا نہ روزگار شد و در توکل فرزندمانہ بچہ کہ تمام سال گراما دوسرہ اور یکجا
 کرتہ گذرانیدے آخر ہاتدعائے والے کلمہ از کشمیر در آنجا شریف بود

و توطن و زید و فات آن جامع الکلمات بقول صاحب تذکرۃ القدمات تالیف پیر
محمد المرحوم سال یکبار و یازده و بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال یکبار و پانزده
تجربیت و فرار از انوار بقام مکتب زبانت گاه حسیق ست از مولف

چون محمد میرد و جهان

متقی محمدی محمدی

رفت از دنیا فروردین ۱۱۰۰ صاحب فصل ست تا حسین در
سید یوسف محمد باب شیخ کشمیری قدس

اول از تجاران نامدار کشمیر بود چون جاذب عشق حقیقہ ادرا بخو کشید تا کہ کلی نزد
شہادت شیخ یعقوب صمدی حاضر شد و کمال رسید حسب الاجازت پیر و شہنشاہ
اکشمیری کرمین الترفیع و تشریف بردار بسیارے مشایخ وقت استفادہ بود
و بعد معادوت در خط کشمیر رسیدہ در قصبہ بارہ مولد توطن گردید و ہا ہا در سال
یکبار و یازدہ ہجرت حق پیوست امجد مشایخ بود تاریخ وفات دے

درج تواریخ اعظمی ست از مولف
یوسف دین بنی مشوق
رفت از دنیا چود فروردین
سال وصول دیکو شیخ الملین
ہم بخوان محمد دوم محمد بابا
مولانا محمد کمال کشمیری

قدس سمرہ شخصہ متراض عالم عامل شیخ کامل حلال دقائق کشفات
حقایق بود و نسبت علمی بر خود غالب داشت و برادر حقیقے دے ملا جمال ہم
اگرچہ در علوم ظاہرے و باطنے دے حکم ہر دو ماہ داشت اما نسبت دے
بزرگ و تقویے غالب بود در رشتہ دامادے شیخ کمال دارادت دے
باشیخ بابا فتح کشمیرے منعقد بود و محمد مت خواجہ عبداللہ احرارے چند
ہم حاضر ماندہ فواید کثیر برداشت و در شالکوٹ و لاہور برسند تدریس تلقین
بیاراست و خلق کثیر از برادر پیر شہادت آن رو شہنشاہ حاضر آمدہ استفیہ علوم
ظاہرے و باطنے شد بلکہ شیخ احمد مجدد الفاتما نے کلب سر مندے
و مولانا عبدالحکم شالکوٹے در ادایل تعلیم علوم ظاہرے از دے یافتند
و از پیشگاہ مولانا کمال کمال رسانید و فات آن جامع الکلمات در سال
یکبار و ہفتدہ ہجرتے بقام لاہور جو قمر آمد اما مدفن آنجناب نے زماننا

مفقود الخیرت و مصرع تاریخ وفات آنجناب که درج تواریخ اعظمی است این است
 ۱۱۰۰ ملحق حق قطب تاج اقلیا کمال از مولف گشت چون بدو در با حکم
 از جهان کمال اقبال نسیع نور نگار گو تا تاریخ او نیز سالک تاج عرفان کمال

مولانا شاه گدا کتیمیر قدس سره اول شکر کتیمیر گشت
 داشت و بکار دنیا و مشغول بود و در سفر گذریش در خانقاه شیخ احمد
 قادری افتاد و شیخ مخدوم موسی کراناکمل خلفای شیخ احمد بود متوجه
 حال و دست و پد و بسوی خود جذب کردنی الحال بخدمت و حاضر
 شد و در دیدار در عرصه اندک تکمیل ظاهره و باطنی یافت و در زهد
 و ریاضت و طاعت و عبادت و کشف و کرامت اشتهار یافت و خلق
 خدا فوج در نوح بخدمت باریکت و حاضر شده شرفیاب ارادت شدند و

حال وفات آن جامع الکمالات بدین تمیز درج تواریخ اعظمی است
 که شب پنجشنبه سال یک هزار و بیست و چهار بوقت نصف شب از خواب
 استراحت برخاست و تجدید وضو نمود و در کعبه خانقاه شسته بذر کعبی داشت
 مشغول گشت چون در ذکر گرم تر شد زمین خانقاه در جنبش آمد و لرزه عظیم
 نمودار شد و همه اهل محله در سنگناهی بجا بیدار و بیدار شده و در خانقاه آمدند
 از آن وقت تا چاشت شیخ بذر کعبی مشغول ماند و بعد از آن سر بسجده نهاد

و جان بجان آفرین تفویض نمود از مولف جناب شده گدا شاه جوانمرد
 بر دنیا یافت در برابر حق بفرستد جامع فضل است ایمان اگر باره بخوان شد و انوار

شیخ حبیب الدین شهر کتیمیر قدس سره اول
 تاجران عالمی شان کتیمیر بود چون داعیه طلب حق دانگیه حال دمی شد
 بخدمت شیخ یعقوب علی کتیمیر حاضر شده مرید شد و تارک الدنیات بود
 عبادت و ریاضت اشتغال نمود و در وقت طهارت و باطنی
 و خرقه خلافت دستخوار بخدمت و سر کعبه حاصل کرد و از دنیا و

تبریز است بطبعش بسامع و وجد نیز یامل بود در فلکات شوق بنظیم اشعارم
می پرداخت چنانچه این اشعار جز تصانیف دست است ^{۱۰} یک کتبست برین
تو عذایم خراب آتش دوزخ همه با تو کلام گلاب دیگرست شوقست چه کرد ز من
تو وقت چه کردی سینه کبایم کباب دیده میز آیم بر آب بدلی تو نه سر زنگل بی تو نه
جامم نه من بی تو کلام است ماه بی تو کلام آفتاب ^{۱۱} جسمی بیچاره بین اشک
نشان بر زمین پاک در زراعت خیزد دست طعام و شراب ^{۱۲} بد سواس دیوان اشعار
کتابی دیگر در نظم و نثر باحوال مقامات مرثیہ خورشید خورشید خورشید خورشید
یکبار دست و شمشک دست در ایام فلبطاعون ایشادات رسیدم قدمش

در محله نوشهر کتبی زیارت گاه خلق است از مولف ^{۱۳} ایوان حبیب خدا حبیب اللہ	کتبست ^{۱۴} جم جویان قصاب عالم آباد
کتبست ^{۱۵} حلقش گو حبیب جان فیضی	کتبست ^{۱۶} جم جویان قصاب عالم آباد

شیخ موسوی بلدیمیرے کبروے کشمیرے قدس سرہ
از عظام مشایخ کشمیر حجت نظر است بعد حصول علوم ظاہرے دل در طلب
خدا بست سفر با کرد بکر میں التشریف تشریف برد و با داسے حج پرداخت و بعد
معادوت بکشمیر آمدہ نجدت شیخ بابا داسے متصل شد ہنوز تکمیل ز سیرہ بود
کہ شیخ دالی وفات یافت دوسے در خواب از پیشگاہ روشن ضمیر خود مامور شد
کہ نجدت شیخ خلیل اللہ کہ از اکابر خلفاے شیخ حسین خوارزمی بود حاضر گردد
پس شیخ موسیٰ از کشمیر پہنچ رفت چون از اتفاقات واقع وفات شیخ
خلیل اللہ ہم قبل از رسیدن دسے بدو روز بوقوع آمدہ بود دسے برآمد
خود تا سفما کرد و در کار خود حیران باندا آخر بالمام ملک اعلام نجدت شیخ پند
ساگرے کبر دسے حاضر شدہ دست ارادت بدامن آنحضرت زد و تا سائل
نجدت حاضر ماندہ تکمیل رسید بعد از خدمت خلافت در کشمیر آمدہ بہ بلدیمیر کونست
وزرید و خانقاہے بنا کردہ بعبادت خالق و بدایت خلق اشتغال نمود و اکثر
احباب از ارباب ارادت بوقت آخر شب بحضور دسے حاضر آمدہ نماز تہجد باحیا

باقیہ کے شیخ ادا کے گرد و این امر در آن شہر در آن وقت خاص مخصوصہ و مجدد
 شیخ موسیٰ گشت و سیکونید کہ زیادہ اردو صد کس وقت جماعت نماز تہجد پنجہرست
 دے حاضر میشدند و وفات آن جامع الکرامات بقول صاحب تواریح اعظمی
 در سال یکار دہست و شش و ہزار پانوازش در روز منورہ بابا کشمیر از بولفس

شیخ موسیٰ موسی ثانی دے	شد چو از دنیا بفرود من بین	سال تریاش لہر در شہر
تبعہ زینا دے دین	شیخ محمد شرف کشمیر	المشہور لشبو کابا

قدس سرہ اول از دنیا دے در آن خط کشمیر بود من اجبار و ادات بھی چند
 و استخوان و در حال دے شد اہل تیش حمل بردیوانگے و جنون نمودہ اور
 نجیبت خواجہ سکو کشمیرے بردند شیخ ادرابجہ خاص خود و عبادت مشغول کرد
 و مرید ہونہ ہمایت ہنجایت بحال دے مہذول داشت تا از کمالان دست شد
 و با این مراد فایز کردید کہ خواجہ مسعود جہا میدان خود برابر است تربیت و تکمیل حالہ
 دے کرد چون مرشد ارشدش وفات یافت دے بزمندار شاہ بست
 و ہفت سال ہدایت خلق در دف ماند و وفات دے بقول صاحب
 تواریح اعظمی تباریح بست دیکم ماہ محرم سال یکار دہست و ہفت ہجرت آمدہ در ہجرت

مرد خود مدفون شد از بولفس	شہر لہذا از جہان چون کینت شہر
خورد سال شیخ عالم حنیف	گفتا کہ شیخ زین ہماست
	دوبارہ بخوان اہل افغان

شاہ لغت اللہ در حصار کشمیرے قدس سرہ این بیک
 اول در حصار سکونت داشت و در اواخر سلطنت سلاطین چکان کارا اہل کشمیر
 فرمان رواے خط کشمیر بود در کشمیر آمدہ در محل چہیل سکونت در زید و سواس
 کار عبادت معبود متفقہ بکارے دیکر کارے نداشت روزے بدعت
 شہرے از مہتو لان شہر حسب الطلب دے کشمیر برد مجبور خوردن لقمہ طعام
 قبضل حوال طلباید حال دے شد چون چند روزہ برین حمل گدے تنہا نہت ہما
 گشت و سجدت میرزا کہ قادرے کہ در آن زمانہ علم شہت در کشمیر از اذرا

حاضر شدہ عرض حال نمود حضرت میر پارہ ازمان اتب یومیہ خود بوس غلط نمود
 بجز خوردن عقده کتاسے دسے عمل آمد میر نازک فرمود کہ باب از حفظ حال
 خود خبر دار باید بود در زمان لقمہ طلال میر نازک بکس دہر وقت جو دست و پا
 دسے بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال یکہ از است دہشت چہرست فرار پزانہ

بجز جمہر بل زارت گاہ خلق ست از مولف	شیخ نعمت چوایت در جنت
از خدا حسن نعمت فردوس	شدند احسن نعمت فردوس

شاہ قاسم حقائق کشمیر قدس سرہ از اولہ اتق یاد میر الدین
 شامے ست کہ ہم کاب جناب ایر کبیر سید علی ہدائے در کشمیر آمدہ قولن گریذہ
 دنشاہ قاسم را در ابتدا ملاقا قاسم و حاجے قاسم سے گفتند در بعد تحصیل علوم ظاہر و مخبر
 شیخ محمد خلیفہ کشمیر سے رسیدہ مرید شد و کمالا ت رسید و خطاب شاہ مخاطب گردید
 در مجاہدت در ریاضت فرہد و تقوی گوے سبقت از اقران خود برد و کرمی
 عشق آتکے بدینغایت در مجہر سینہ بے کینہ وے شتعل بود کہ بموقت ذکر اکثر اوقات
 آتش سوزان بمانہ دسے در گرفتے فارہ بہن موسے جوے خون جاری گردید
 و بطرف ہر صاحب اخلاص کہ بنظر لطف نگاہ کر دسے بخدا رسانیدے و نظر
 تدرش اگر بر منکر افتادے جان بر نشدے بعد وفات پیر و شفیخ خود غم
 سفر کرد و بکھلمین الشریعین تشریف برد و در بغداد و عراق از اکثر مشایخ عظام
 فایدہ تام حاصل نمود چنانچہ خرقة خلافت کبریہ و قادریہ از غوث الاعظم شیخ
 فیض اللہ قادری سے و کبر سے اجازت طریقہ سلسلہ نقشبندیہ از خواجہ دیوانہ
 سور سے کہ از خلفائے اہل کمال خواجہ سلام جو یار سے نقشبند سے بود
 گرفت و اجازت سلسلہ چشتیہ از شیخ رحم مقام بغداد حاصل کر و سالہ دو غام
 باز بہ کشمیر معادوت نمود و کوس ہدایت و ارشاد بالاسے بیخ جاہلین جو ادنیار
 گھلامان بے ماہ را رہنماے ماہ حق شد و وفات آنجناب بقول صاحب
 تواریخ دوم سے در سال یکہ از دسے دسہ چہرست و وقت رحلت

خود ارتقا و ذکر نشان قبولیت این بنده خاک را نیست که چون چهل روز از وفات من منقضی شوند از کوره آتش آمیزگی که در دکان و در جوار من است در آن بر وی در سینه کرد دو تاهمت ما دیدم سینه باند پس همچنان بوقوع آمد که فرمود از مو

شازد دنیا چو در بهشت برین شاه قاسم ولی خوش قسمت	گفت تاریخ خلعتش سرور
صاحب علم قاسم نعمت	خواججه زین الدین دار کشمیر قدس سرور

سوداگر راده بود در اوایل کار سوداگر استغفال داشت ابد از آن بخت خواججه حبیب اللہ پونہر سے حاضر شد و بکار ریاضت و مجاہدہ پرداخت و از کاملین بندگی است و تاجیاتی پیروی نمودش حاضر ماند و حق خدمت گذار و جان سپارے بجا آورد و بجزاب مرشد ارشد بنیاد ارتد داشت کرد و سہ بر اہم پگاہ بخدمت پیروی شظیم میرفت و در راہ حفر علیہ السلام ملاقات شد و اشارہ توقف و صحبت کرد و خواجہ تاخیر و انداخت و حق صحبت حفر بخدمت پیروی مقدم نداشت و وفات آن عالم درجات بمرجبل در دو سالہ در سال یکبار و چهل دو قبولیت و در محلہ کامل مسکن خود در کشمیر آسودہ است از مولف

جناب زین الدین شیخ معلی	که مثل او نہ بر روی زمین	چو تاریخ و حال اوست
خرد گفتا کہ فاضل زین الدین	شیخ پیر میر ہمی شطار قدس سرورہ از اعظم اہل	

و کبراک و تاریخ سلسلہ شطاریہ است صاحب منظر خوارق و کرامت اہل ذوق و شوق و سکر و جذب و حالت بود با مریدان بسیار و در شہرہ ہند سکونت داشت و نور الدین محمد جانیگیر بادشاہ از عطاے معقدان و شیخ جامع و مدد کار دی بود و وفات و بقول صاحب جفر الوہلیں در سال یک ہزار و چهل و دو ہجری است و فرار پونہر و در قصہ از مضافات پیر تہہ است از مولف

ولی جہان حضرت شیخ پیر	یک تہہ سرد را و کار علم و عمل	تاریخ بملکتش نداشتند
کہ پیر زین الدین	شیخ ناظر اکبر آبادی قدس سرورہ صاحب	

کرامات عظیمہ و تعالیم با سیرہ و کمالات شاد باطن کامل و عمل بپیر

بلکه بے قصد و دست نیامد با بان حق بوسید از دست حق رسید صاحب
 تذکره القدره که نصف خبر الواسعین هم اوست میفرماید که وحوش و طایر و درو
 و پرست همه متعاقباً در آن شیخ ناظر بودند در ج کتاب مذکورست که روزی در محل
 شیخ ذکر کیمیا می شد شیخ قدری خاک از زمین برداشت و بدست خادمی داد
 چون دید ز خالص بود چنین روزی پاره برف در نظر کیمیا اثری نداشت مردی که در
 و دانه های بسیار در دست حق پرست دست یاقوت دم در آید شد بقلست
 که روزی شیخ را قیام دیگر که با صلا دور دور انار اکر آید بود بخدمت شیخ حاضر
 و عرض کرد که در دلمن من اساک باران است و خلق از بلاست قوی بجان رسیدند
 توجه فرمایند که نزل باران چیست لعل آید فرمود که خواهد بارید انشا الله تعالی
 چون آن شخص بوطن رسید معلوم نمود که جهان روزی که شیخ فرموده بود باران بارید
 نقلست که روزی شیخ ناظر دست مبارک به پستان ناقه که هنوز شتر جفت
 نشده بود رسانیدنی الحال شیر داشت و چندان شیر از پستان دست در شتر
 که همه مردمان موجود و خائفاه کفایت کرد نقلست که روزی پیرزال پیرسال
 و نالان خدمت شیخ آمد و گفت که طفلی داشتم خورد سال مشب فوت کرد چون غما
 از دوستان خدا و محبوبان کبریا هستند پیرمرا زنده کنند پس شیخ در خانه پیرزال
 تشریف برد و پیرده از روی طفل مرده برداشته فرمود که این طفل مرده نیست
 بلکه زنده هست فی الحال طفل چشم بکشد و زنده شد نقلست که روزی
 خادم شیخ میخ چوبی در دست داشت شیخ بوسه فرمود که آیا در دست تو
 عرض کرد که میخ چوبی است چون نیک نظر کرد ماهی بود نقلست که شیخ
 ناظر لباس سیاهان سه پوشید و میخ بر کمری بست و نیزه در دست داشت
 و خورش شیخ برگ درختان صحرا بود و شاهجهان باد شاه بوسه اعتقاد
 کامل داشت و بیگمات شاہی هم میدید و متعاقباً بود مذمب خفی داشت و به
 سلسله قادرید و چشمه و نقش بندید و شطرنج از مردان میگرفت و فوات

شیخ بقول صاحب مخبر الواعظین ذمکره القدا بتاریخ سینر دهم جاو لادے
سال ہیکر و پنجاہ و ہفت ہجرت و فرار بر الوار در اکرا بادست از مولف
جناب ناظر آن منظور ہے آ یکشد ظاہر از دلش حق تعالی ولی اعظم آمد سال و ست
در گرفتار شہ ملک کراہت شیخ محب اللہ اکبر ابا دے قدس سرہ
از اکابر وقت خود بود و بظاہر بزرگ و با خدا و توجہ دے بر جان بغایت مؤثر بود
و در علوم ظاہرے گوے سبقت از علماء وقت ہر دہ و تصانیف بسیار
داشت و کتاب شرح قصص از عمدہ تصانیف دلیت و فات دے
در سال یک ہزار و پنجاہ و ہشت بقول صاحب مخبر الواعظین ہر وقوع آمد و فرار از
در اکرا بادست از مولف معدن حق شیخ محب آلہ رفت چویرین و ہر باو چہ
سال و صائش چو ہجرت دل اکشت نذا شیخ محبت مان شیخ بابا علی کشمیرے
قدس سرہ از فرزند ان نامدار و متفکرات بلند اقدار خواجہ مسعود بان پورے
در برد و تقوی و عبادت و ریاضت بے نظیر بود سخن توحید بر ملا گفتمے روز
اخوند ملا شاہ خلیفہ اعظم میان مہر قادری الامور در کشمیر ہر اس ملاقات دے
تشریف برد و بر سر پوریا زرد بابا علی شہت چون بابا علی سوائے زمان ہر
بہج زبان تکلم میکرد و ملا شاہ فارسی میگفت کہ با ہم ہر دو بزرگوار سبب گفتگو
بوقوع نیامد آخر ملا شاہ از اسما بخواست در دے بدر فاضل کردہ گفت از جا
خیل ز پوریا پیڑے نیست بابا علی از حضار مجلس پرسید کہ ملا شاہ پر میفرماید گفتہ
کہ میگوید در پنجاہ پوریا پیڑے دیگر نیست با سماع ایمنے بابا علی ہر دوست بتامان
بزرگ نوسے خود زد و گفت کہ اگر این بزرگ زره ہر اہ توحید میرفت قاتلے
بود انبت حق میداشت حق را میدید و پوریا را در میان نمیدید لیکن سخن گوئند
ملا شاہ ہم رسید و برگشتہ آمدہ صدر با خواست و با ہم ہر دو بزرگوار ملاقات دے
بوقوع آمد و فات آن جامع الکملات بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال
یک ہزار و پنجاہ و ہجرت و فرار بر الوار در کشمیرے از مولف رفت از دنیا ہر دہ

چون علی دلا در مشتاق حق	فیض طغاسی گو تار بخناد هم در گرفتار علی مشتاق حق
<p>میر صالح المتخلص بلکشف بن عبداللہ اکبر آبادی قدس سرہ</p> <p>صاحب انوار جلیہ و مدارج عالیہ بود در علوم دینی و دنیاوی سے یگانہ زمانہ دور خوارق و کرامت شہور خود خلافت و اجازت از شاہ نعمت اللہ بسلسلہ قادریہ کبیرہ در دیگر سلسلہ ہم اجازت تلقین داشت در حالت ذوق و سرگشتہ آبادی بمقتضای تحقیق و در فایق گفتی و کشفی تخلص کرد و وفات و در سال یکہزار و شصت و بقول صاحب مخبر الواصلین ست و یکصد و سی و پنج عمر داشت</p>	
از مولف	شہر چوار دنیا بفرود زمین شیخ عالم پیر و صاحب متع
فاروقی جو پورے قدس سرہ از اعظم علماء و کبرائے نقہائے ہند بود در جو پور سکونت داشت و شاگرد جد خود شاہ محمد اعیان ست کتاب شمس از قدما شہر ترین تصانیف و ست وفات و در سال یکہزار و شصت و دو ہجرت از مولف	شہر چوار دنیا بفرود زمین شیخ عالم پیر و صاحب متع
شہر چوار دنیا بفرود زمین	سال تریحیش جوان اندام
<p>شیخ مجتبی شطارے قدس سرہ از بزرگان دین و پیران دینی بود شب در در طاعت و عبادت گذرانید و با دنیا و اہل دنیا کار نہ داشت</p> <p>وفات و در بقول صاحب مخبر الواصلین در سال یک ہزار و شصت و ستہ باہ مبارک ذی الحجہ ست از مولف</p>	
دل سال وصل آن فادقا	میتع مجتبی محبوب گفت نیز عشوق محمد مجتبی
<p>شہر چوار دنیا بفرود زمین شیخ عالم پیر و صاحب متع</p> <p>وفات و در بقول صاحب مخبر الواصلین تبارح ہجرت شوال سال یکہزار و شصت و پنج ہجرت و فرار پرا انوار در اکبر آبادی است از مولف</p>	

کہ بود اندر دو عالم طاقی	دصالح شیخ مہاتر	دوبارہ سالک مشتاق
<p>مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی کے قدس سرہ ازا کا برعلا و اعظم فضلا عہد خود بود در علوم کلاہ سے فرید الدہر و در نور باطن و حید العرف و بخت و فتح و تفسیر کتبا و صاحب تصانیف و شاگرد رشید حضرت مولانا کمال الدین کشمیر سے بود و تصانیف دے اگرچہ بسیار اندا ما حاشیہ تفسیر بیضا دے و کتاب مشہور و تحشیہ و مکملہ و حاشیہ عبدالغفور از مشہور ترین کتب مصنفہ و مولفہ ولیت وزیر کتاب غنیۃ الطالبین مصنفہ حضرت غوث الاعظم محی الدین بقا جیلانے حسب الارشاد حضرت شاہ بلاول قادر سے لاہور سے و احاطہ روحانیت حضرت غوثیہ اعظمیہ ترجمہ فارسی سے نہایت مقبول و مطبوع ہوئی رو برو سے جان گیر شاہ جان بادشاہان خچتا کے غوث و عزت تمام پیر و حکم بادشاہ در لاہور در سے گفت علماء ہند را قبول و فعل دے جاگ اعتراض و حکام عہد از حکم شرع کہ لغتوں دے جاری شد جاگ انکار و اعتراض نبود و شیخ عبدالحکیم فیض طریقت ہم از انشا عظام حاصل کردہ بود و بخدمت شیخ احمد مجدد سرمد سے غایت اعتقاد ہم رسانید و اول کسی کہ شیخ احمد را خطاب مجدد الف ثانی نے با در داد بود شیخ احمد اور القب آفتاب پنجاب لقب ساخت و وفات دے قبل صاحب مخیر الواصلین در سال یکہ از شصت و ہشت ہجرت از مولف</p>		
جو علی بن حکیم ان دے خدا	از دنیا می دون شد بخت نیم	دو ہندی سال تارخ او
<p>دے مخزن علم عبدالحکیم خواجہ محمد نیاس کے کشمیر سے قدس سرہ در او ایل بہ کتب ہزار سے استعمال داشت ناگاہا بجاوب جذب حقانے دائمیگر حال دے شد و کشان کشان بخدمت بابرکت حضرت شیخ موسیٰ کہر دے کشمیر سے بڑو بشارت ارادت مشرف ساخت و دے دنا نیک ایام بابرین چستی و جلال کے متوجہ راہ سلوک شد کہ بہرین دل در خدا</p>		

دار دنیا و اهل دنیا که گرد یسوا سے عبادت مہجود بجا رہے دیگر مشنوں
 نہ سمجھتے و بدین سستی و بیخیر و مدہوشی فالیض شد کہ بعض اوقات انار
 ناریہ جگانہ ہم حکم لا تقرب للصلوة وانتم سکرے مخدور بودے چون کہ خبر
 پرش از شہر سید متوجہ حال رہے شد و اور انان مقام سکر و سستی عروج داد
 با وج محمود تلیک برد و بہر خلافت بنواخت چون پیر و شفیق شمس تکر
 ص بر مندر شاہ شہت و مدتے ہدایت خلق اشتغال فرمود آخر دیال

یک روز شصت و ہشت ہجرت پیوست از مولف	چون ارین دنیا بجل جاودا
یافت ہاشم نیازی	ہر تارکش سر در طرف تر
	شد شاہ شیخ نیازی بی نیازی

حکیم سر مدد بلوے مجذوب قدس سرہ
 و سکر و سستی و استغراق و عشق و محبت در ابتداے حال ہیود بود و کتا
 توریٹ را بدوق و شوق تمام می خواند من بعد شرف با سلام شد و از ملک
 ولایت در دہے تشریف آورده در علم فنون ظاہرے ہمارے تمام پیکر
 و جامع علوم و فنون گردیدنا گانہ عشق و انگیر حالت شد و شفیقہ حسن ہند و پیم
 گردید مدتے در پنجہ عشق مجازے مقید ماند آخر حکم المجاز و نقطۃ الحقیقت
 عشق مجازے اش حقیقی مبدل گشت و دیوانہ دستا نہ مکشوف العورت
 و بازار ہای گشت در دیر انہا میگذا ریند و بغایت سکر و نہایت سستی کارش
 بجای رسید کہ کلمات ہمہ اوست و من خدایم من خدایم من خدا بر ملا گفتم
 حلال وقت با شماع اینحال فتوے قتل و خصم پاست دے نوشتہ بعد
 منصب مواہر ہر حد گزردا و رنگ زیب عالمگیر بادشاہ بردند در باب قتل و
 اجازت یافتہ قتل رسانیدند صاحب تواریخ جدیدیہ میفرماید کہ حکیم سرمد
 بر وقت قتل خویش این شعر زبان آورد و قتل رسید آخر این کلام دی ہین
 بیت است سر جد اگر داز شہم شوخے کہ ما این یار بود قصہ گوئی کرد زہر در
 لسا بود و منقہ گشت کہ حضرت سر دشتا ابدال از قسم رباعیہ ایسار گشتے

کہ زبان زد خاص و عام ہستند واقع قتل مرید مقبول بقول صاحبزادہ اہلین
در سال یکبار دہنقا دو قوع آمد و فرار پر الوار در دے است از مولف

ان دے کہ مرید شام است بود ارجام عشق یکمست سال عشق جو از خود چشم
گشت پیدا کہ مرید است شیخ داؤد المشہور بہ تلمبہ مالوشمیری حسن

زاد ایل کارنگ فرستہ کردے بن بازان نجدت خواجہ یوسف کابجویم
حاضر آمدہ و بوسیہ میددے نجدت شیخ بابا علی جواریے کار خلفاے

عظام بابا بر دے ریشی بود مرید شدہ حاضر شد و تکمیل کامل یافت و باو بود کہ
اشع بود و اما توجہ مرشد کامل ابواب علوم ظاہرے و باطنے بر دی مفتح گشتند

و احادیث و آیات قرآن اچند دلایل ثبوت و طریقت بجائے شرح میگرد
و خوارق و کرامت بسیار بے اختیار از دے ظاہرے گشتند و بر تحصیل

قوت حلال بکار زراعت و کشتکار اشتغال مینمود و فوات آن جامع الکل
بقول صاحب تواریخ دومے در سال یکبار دہنقا دہریت و فرار پر الوار

در کشمیرت و درج تواریخ اعلی است کہ بعد فوات شیخ داؤد مانسن خوشنویس
کشمیرے کہ از مریدان بااعتماد آن قطب الاوتاد بود در حکیم سائے ماوہ تائم

وفات افتاد وقت شب در خواب دید کہ شیخ شریف آرد در ارشاد نمود
کہ اے مانسن برے تعین تاریخ وفات من نعمت کنش و اگر زیادہ تر

شوق مت تاریخ وفات من مرغ ستین از عین عید و از غایت غلام از
در نیابت چون زحمت تمام شدہ داؤد شیخ یاں مسعود فضالتی در دانش قسم

دربارہ و سہارنجر داؤد سید ابوتراب المشرف بشاہ گدابی
قادریے شطارسے لاہورے قدس سرہ ہندی است

و اصلش از شیراز چون اطلب حق از شیراز برآمد پابندوستان نہاد و در گرفت
رسیدہ نجی است شیخ و جہد الدین گجراتے مرید شد و تکمیل رسید چون پیر شہنشاہ

دے وفات یافت دلاور شریف آرد و توطن گریز نسبت ابای دے

پرمطابق باہم جعفر صادق رضی اللہ عنہما مشہور کہ آنجناب بن سید نجیب الدین بن سید
 شمس الدین بن اسد الدین بن زین الدین شہرزین العابدین بن یونس
 بن عبد الوہاب بن عبد العاص بن ابوالکات بن انوس بن عبد اللطیف
 بن حمیر بن یحییٰ بن ابوالمنظف بن سید عبد الباق بن ابوالحسن بن عبدالعزیز
 شیراز بن سید عبدالقدیر بن محمد امین بن قدرت اللہ بن سید موسیٰ بن مسعود
 بن صادق بن احمد بن سید باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمود بن ہارون
 بن امام موسیٰ کاظم بن امام جعفر و صادق رضی اللہ عنہما و ارادت
 شطاریہ سے نجدت شیخ وجیہ الدین گجراتی دوسے را نجدت سید محمد
 غوث گویا یار و فقہ را نجدت شاہ حمید دوسے را نجدت شاہ
 قازن دوسے را نجدت شیخ عبداللہ شطاریہ سیست و سلسلہ قادریہ
 آنجناب ہدین اساس کر کے سبحان غوثیہ اعظیہ میر کہ سید ابوتراب
 مرید شیخ وجیہ الدین گجراتی دوسے مرید سید محمد غوث گویا یار
 دوسے مرید شیخ طیفور حاجی دوسے مرید شیخ عبدالفتح الحیاطی بن اللہ
 سرست دوسے مرید شاہ قازن دوسے مرید شیخ عبدالوہاب دوسے
 مرید شیخ عبدالرؤف دوسے مرید شیخ محمود دوسے مرید شیخ عبدالنفار
 دوسے مرید شیخ محمد دوسے مرید شیخ عبدالرحیم دوسے مرید سید ابوبکر
 تاج الدین دوسے مرید والد ماجد خود حضرت غوث الاعظم قطب العالم
 سید الدین سلطان محمد الدین عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز
 و سید ابوتراب شمس خلفا کامل و مکمل داشت اول قاسم محمد لاہور سے
 کہ در لاہور بجوار مرزا ان سید لاہور آسودہ ست دوم شیخ فاضل
 کہ مدفن او در دہلی ست سیوم شاہ جمال کہ مرقد دوسے در دہلی ست
 چہارم لعل گدا سیم احمد گدا ششم شہباز گدا کہ ہر سہ حضرات در لاہور بچہ فرار
 گوہر آسودہ اند و وفات آن جامع الکملات بتاریخ چاروم شوال سال

یک هزار و هفتاد و یک چوبست و هزار و کو بر بار دلاهورست و وفات
 قاضی محمد افضل کرازا فاضل عمادا عالم خلفاے آنجناب بود در سال یک هزار و نود
 و دو بود توغ آمد تاریخ وفات سید ابوتراب شاه گز از مولف

شده گداید کے متبع	بنده حق خاکی ای بو تراب	انفت تاریخ وصال او
شده ملی سید گدای بو تراب	تاریخ وفات قاضی افضل از مولف	

کریم الکریم و شیخ مکرّم	شده اهل کرم افضل محمد	وصالش تطبق افضل ابن
دکتر بایکزه دم افضل محمد	شیخ نجم الدین المشهور ببابا شیخ لثنی	

اکشمیر از خلفا عظام دم میدان نیک نام خواجہ سقویا پورے کشمیر است
 و بعد اتمام سیر سبک در موع کوش پوره آمده در بردمان کوه شاه کوشک
 پتخت سلیمان علیہ السلام معروف ست سلوت و زریذ بحالت تجرید و تفسیر و
 آنها بمرے بر و چون شاه جهان بادشاه در کشمیر تشریف برد لو اب سعد الله خان اعظم
 زیرا اعتقاد تمام بحدت شیخ میباشد و بسبب آن گرفت و کے خلق کشمیر از مملکت
 و اکرامت آنحضرت آگاه گشت در خلق کثیر بجا آمدت در آمد و بیوے غیظ
 و فتوحات کثیر و نمود شیخ آنچه فتوح میر سید جان روز براه خاکی می کرد
 و بستحقان میر سید روزے خوار شیخ یک اثر فی از زهد یا بلا اجازت شیخ
 استخوان بافت و در سر بند خود عهدت بحال بد شکم پتلا گردید و اثرش از زبان
 بر آورده پیشکش نمود شیخ جان اثرش بوسه از اسنے داشت و منسود
 که امتحان در دیشان مسکینان بنایا کرد و وفات در بقول صاحب تاریخ
 دوم در سال یک هزار و هفتاد و دو چوبست و هزار و کو بر بار سخط کشمیر قیام

مسکونیت از مولف	منور گشت از دنیا بقدرت	چو آن سن سن لهدا بوم اللہ
زیر در ارتحالش جلو گذشت	جال الاصفیا بجم اللہ	میر محمد علی کشمیر

قدس سره فرزند لبت میر محمد نازک قادرے کشمیر روزے است و از سر
 برادران اگر مخور و لو و اما عظمت بزرگ خدا داد داشت و جمعیت و ساد

در سلسله عالیة قادریہ بخدمت والد ماجد خود دست بعد از آن بسلاسل دیگر هم انشا
 وقت فیض بگردید و سهروردیه و غیره حاصل کرد و بخطاب پیر سلاسل مخاطب گردید
 و در وقت که تهرانی فرستاد و خردش در حلقه نکرده خطاب میگشت و چون در عهد
 ولایت آمد و در عقیده در آتش سوختن مسیما دیوبند و پیشکار شد مردان
 ناظم کشمیر که بسبب سددرد غله با ایام تحط از دست عوام لیسه دار است شخصی
 حاجت نام پو توغی آمد از دست عوام نهادیونافرا جام که با وجود ظهور فخر و خنت
 انبارهاک غله که شاه جهان بادشاه بفرودخت آن حکم داده بود و بدردست خلق
 مسدد نمود و زنده در آتش سوخته شد ناظم کشمیر از راه غضب و غصه عرفیه شکایت
 آفرید و غضب انگریز بنام بادشاه نوشت در بادشاه همه اکابران و علماء و صلحا و شایان
 کشمیر را بحضور خود طلب ازین سبب حضرت میر محمد بهرامی کافر مانوده بدست
 تشریف برد با سداد غیب و دعای و همه اهل کشمیر
 ازان بلا ننگس از خلاص یافتند بوقت معاد دست از
 دست حضرت میر در سر میند بخدمت عودة الوثقی
 شیخ محمد معصوم خلف شیخ احمد مجدد سرهندس حاضر شده فقره خلافت
 سلسله عالیة نقشبندیہ مجددیه حاصل کرد و وفات آنجناب در سال یکصد و هفتاد
 و دو بمقام کشمیر بوقوع آمد و فرار پرنوار هم در کشمیر حجت نظیر است از مولف

چو شریعت دنیا آردون	محمد علی میر روشن ضمیر
و گریار خردم اسلام میر	شاه نور الحق دیلوس کشمیری قدس

فرزند ارجمند شیخ عبدالحق محدث دیلوس است و در علوم ظاهره است تا گرد
 و سلسله قادریہ میرید و خلیفه پدربزرگوار خود بود و من بعد بخدمت خواجه محمد
 واجد معین فرزند ارجمند شیخ احمد مجدد سرهندس حاضر شد و با تمام مقامات
 سلسله نقشبندیہ مجددیه رسید و از کمالان وقت شد کتاب شرح شیخ محمد
 و صحیح مسلم از عمده تصانیف ولایت و وفات و سایر اقوال صحیح در سلسله

یکے از منشا و سه بوتوق آند از مولف | نور حق چون از علیان جمال
گشت در متن جهان رجبا | طلش فیاض افق شیر | نور حق پر نور شب علم جوا
بابا زابدنا کاموشمیر کے قدس | سرہ خلف الصدق بابا شریف ناکا
و خلیفہ حضرت شاہ حقانے قاسمست اول بیعت سے بے بخت و الہ بزرگوار
و تربیت و تکمیل از خدمت شاہ قاسم حقانے یافت لقلست کہ بخشی شیخ زابد
بقصد ادائے نماز تہجد بخدمت شاہ قاسم میرفت و چند اجاب مہر کاب داشت
و چنانچہ بدست خاندان از خدام بود ناگاہ باوند زید و پیراغ کشته شد زابد
بابا انگشت سپایدت راست خود را باب دہن بر کردت الحال انگشت ماندا
شع بیفروخت میان روشنی در خانقاہ بابا قاسم رسیدنوا بر قاسم ادرا
بدان حال دیدہ در غضب درآمد و فرمود کہ اگر بخین قدرت داشتی چرا باد حکم
نکردی کہ پیراغ ترا گل نیکر و کہ حال تو مستور میاندا از خدا خواستم
کہ باین شوخ و تمندے بالمش بسوزے بعد چند روز آتش از غیب در بل
سکون بابا زابد افتاد در خانہ بابا قاسم سوخت و سان حال بابا زابد با مرالودہ خود
بجہت بر آوردن منہ و سنے اندرون خانہ رفت قضا کار از سقف خانہ چند
شخہ ہا سوختہ بر سر زابد افتادند شیخ بان آتش سوخت و بقول خدا تعالی
اعظی نیوا تو در سال یکے از دشتنا و در بوتوق آند از مولف
کرد در حلت چورین جانا | در جهان شیخ زابد اہل قلام | طلش نیکبخت کنن شمشیر
ہم بخوان شیخ زابد اہل قلام | سید حمید بن سید سعید بن فتح محمد بن
حاجے ابو بکر بن سید عبدالقادر کیلا نے لاہور کے
قدس سرہ انساہ اعظام و مشایخ کلام جامع خزانہ غایت بزرگوار و علامہ
دارشاد و سر برد آخر تاریخ چهارم محرم الحرام سال یکے از دلو ہا زین مہر فلنے
ابوصال زیدانے بیوست و در لاہور در فرارات آب کے کرام خود مدفن
محمد فاضل دے سید عبدالقادر زینیت افزا سے سند ارشاد کرد دیدہ تاریخ

سیردهم جب المرجب سال یکزار و یکصد و هفتاد و هفت وفات یافت تاریخ	
وفات سید حمید	چون جناب حمید جامر حق
اعظم اولیات تارخین	همخوان صدر دین سید
عبدالقادری گیلانی	چون جناب عبدالقادری شیخ
و ازت عشق است تارخین دیگر	عبدالقادری متقی معصوم خوان
قدس سره از عظام خلفه یاب محمد منور کشمیر است و تحصیل علوم	طایفه از خدمت مولانا امیر علامه کشمیر نمود و حضرت مولانا دے را
تبنی ساخت و بفرزند نبواخت و بعد خویش قایم مقام خود نمود و وفات	دس در سال یکزار و نود و هفت هجری است از مولف رحمت طاعت است
میر یاشم دستگیر یاشم	میر یاشم صاحب کشف الایمان
باز خوان سال وصال آنجناب	شاه سید قطب میر یاشم
کشمیر قدس سره از نجای کشمیر است در آدان شاب تحصیل نمود	توفیق یاب شد و بخدمت خواجه حیدر چرنی حاضر رہ بجزند و کمال گشت و در تمام
خود در تدریس و تلقین خلق گذارنید و کتاب سیف السامین در و معانی دل	تشیخ تصنیف فرمود که مقبول آفاق گردید و وفات دس در سال یکزار
دیکصد هجری است و صاحب توارخ اعظمی در تاریخ وفات دس میفرماید	خواجه ابو الفتح با نهار کمال هفت اندر هزار یکصد سال و مدفن بس در مقبره
سلطان زین العابدین است از مولف اردنیارفت در حیدر معنی	چون فتح زمان مفتاح حقا
بابا حبیب لکوی کشمیر قدس سره از شاگردان رشید ملا ابوالفتح	دانش شیخ قطب الدلیا
کلو و خلفا عظام میهمی علی است تمام عمر در تدریس و تلقین و عبادت	در ریاضت گذارنید و از شاخ هر یک سلسله فایده باس عظیم حاصل کرد
و خرد در سال یکزار و یکصد و بیج بر حمت حق پیوست و بر لب دریای است	

مدفون شد بعد سے سال بسبب کثرت آب و قسب آن آتش مبارکش را

اسما بر آورد و بجای دیگر در حرم خانداش دفن کرد از مولف

چون حبیب دار دنیا است سن سال در آن بی آنکه پارسا مشتاق و شیخ ملازم

مولانا محمد امین کالی بلدی میر

کشمیرے قدس سرہ از عمدہ طلبہ توفیق و تقاضا تحقیق بود

در اکثر علوم تالیفات مفیدہ دار از زہد بسیار کتب متعدد له حواشی نوشت

و شرح کرد و در علم ریاضی بہ نظم و شعر سایل و مخرج تعریف نمود و اوقات شرفی خود

تعماد توکل و بخت علم حاصل کند از ائیدر علماء کشمیر مثل مولانا عنایت اللہ شال

ملاسن و غیرہ شاگردان و سے بودند در ساخا عمر براس تہیہ مزید در زمان خود

بحد بلوغ رسیدہ بودند سفر ہندوستان تھیجا کہ چون فایز و بی شد ہر دو

بغاط بجای دوازہ ہر روز ہر روز در عالم منام مولانا اشارتے رفت کہ

تہم ترا کفایت کردی کہ کشمیر پروردیدرس علم مشغول باش میں مولانا از بی

معادرت بہ کشمیر کرد و وفات آن باقی التالیات بقول صاحب تواجیح

دوم در سال گذار و یکصد و نہ ہجرت از مولف

رفت از دنیا بقدر و سن ہجرت چون امین توفیقین شیخ زنا

ہم گذر ما علی شیخ زنا میرزا جو کشمیرے قدس سرہ فال

عالم تہجد بود و در علوم نظامہ و باطن نسبت از ان و شاگرد سے تہجد

چرخ و خواجہ محمد داشت و تمام عمر در تدویر کتب تہجد و تصانیف گذرانی

در ذوالہد و دنیا حاجت نبرد آخر در سال یازدہ یکصد و یازدہ ہجرت حق بود

و شیخ عالمین تاریخ وفات سے ہجرت تواریخ علیست از مولف

چون در دنیا بقدر و سن ہجرت جناب شیخ تاجو ہر حق بار شہنشاہ محبت گو و سائس

در بالاشکر کامل تاج ہزار حضرت شاہ محمد قاور سے سہروردی

و بگرد کشمیرے قدس سرہ از سادات عظام حسینی گیلانی

نسبت آبا آجناب حضرت غوث الاعظم قطب العالمی محی الدین عبدالقادر
 گیلانی بدین صورت میرسد کہ سید شاہ محمد بن سید عبدالقدوس بن سید محمود بن محمد بن
 گیلانی بن سید عبدالباسط بن سید حسین بن سید حسن بن سید احمد بن سید
 شرف الدین قاسم بن سید شرف الدین علی بن سید الدین حسن ثانی بن
 سید علی بن سید الدین محمد بن سید شرف الدین سید محمد بن شہاب الدین احمد
 بن سید عالم الدین بن سید ابے صالح بن نصر بن قطب الافاق سید عبدالرزاق
 بن حضرت غوث العالمین قطب المتقین محی الدین ابو محمد سلطان سعید شیخ
 عبدالقادر گیلانی نے قدس التدریس العزیز آجناب درادین تجرید و تفسیر یہ
 میگذرانید و از کلاخ و احتلاط و احوان ابایات تخریج و آنرا بایاے غیبی کلاخ کر
 بسال بکھارو نو در خط تارہ کشمیر آمد و تہرپ سہ کس اہل و عیال و خدام
 و غرما و فقرا در سایہ عاطفت و سہ میگذرانید و دوسے مقتدر اے اہل
 توکل بود و بظاہر پیچ و خلع نہادت و انچه از حدت انرا بیرون میرسد مستحقین
 تقسیم میکرد و بر اے فروا بیز نگاہ میداشت فیض سلسلہ قادریہ و ولایت
 موروثی و سہ بود و سواے آن از مشایخ سہ در دیہ و کبیرہ مقام کشمیر
 فیض عام و فایده تام یافت و وفات و سہ بقول صحابہ تواریخ
 دو مرتبہ در سال بکھارو دیکھند نقدہ سہ نسبت و خرابی انرا در کشمیر نسبت نظر
 از مولف

محمد چوں ز دنیا خست بست	ز بہر ہن سال تمقالت
جمال الغیب ہم سال و صاغر	بابا عثمان قادر
و سہ و در دست کشمیرے قدس سرہ فرزند بابا حاجہ قادر اول معیت و سہ خدمت پدر عالیقدر بوقوع آمد چون و سہ وفات یافت خدمت شیخ محمد طیب و خواجہ ابوالفتح کلور شیخ بیکیل رسید چون خواجہ ابوالحسن بلور کان شاہ محمد فاضل لاہور سے شطاسے در ہمدوی کشمیر رونق افراشد و سہ خدمت آجناب ہم حاضر شدہ استفادہ فیض علیہ	

نمود در کثرت قبول عظیم باذن و مظهر خوارق و کرامت گشت و وفات دس
در سال یکصد و هفتاد و هجرت است و فرار از نوادر در کثرت میل بلبل انگ

زیارت گاه خلق است از مولف چون بمقدیر خداست سوال
رفت زین بر محبت عثمان | سال تاریخ دصالح سرور | مدحجان لیل بلیت ثلث

شیخ محمد با ششم حشمتی دسهروردی کتیمیر قدس سره
از قبیل بود اکران کفر کیم بود در غفوان جوانی مساد شد و قسامه بینه رسید

بخدمت حضرت شیخ کتیمیر حشمتی مرید گشت و خرقه خلافت یافت و کتیمیر اسد
چون طلب خدا منور باقی بود از خلفا کتیمیر ببا نصیب الدین سهروردی
فیض سلسله سهروردیه حاصل نمود و بمنوع جانار توطن گرفت و بهایت حشمتی
سهروردی ماند و وفات دس بقول صاحب تاریخ دوم در سال

یکصد و شصت و هجرت است از مولف چون حکم نالقی سهروردی جان

شیراز و نایب ششم اجلال است | اقبال خلد کو تاریخ او | سهروردی با ششم اجلال است

شیخ عبد الرحیم کتیمیر قدس سره از بنودان کتیمیر بود چون
جذب ربا بود را بخود کشید بخدمت شیخ نجم الدین المشهد به باباست رسید

بسلامت در ایام تلمین و کبیل یافتند از بزرگان وقت گشت و در کار ارشاد بود
سهروردی صاحب کتیمیر تاریخ غلیظ غیر مایه کتیمیر عبد الرحیم سوات شیخ نجم الدین
فیض سلسله کردید از ملائمت الدین کتیمیر حاصل کرد و در ماه شوال سال
یکصد و یکصد و شصت هجرت تقوی پیوست از مولف از نیای ایدان بخت شد

چو آن صاحب حال عبد الرحیم | تاریخ حشمتی گفت دل | که محمد دوم اجلال عبد الرحیم

هر احویات بیک کتیمیر قدس سره
از خلفا کتیمیر کتیمیر است فار شیخ آرد و خور کتیمیر
مجدد کتیمیر فیض صحبت اندوخت و در کتیمیر علم مشیخت اخراخت و مطلق خدا
را سجدار سائید محفل خلد منزل دس خاک از فیض مشتق و در وقت شوق

نہو دہر گئے کہ حاضر آہستہ مست دہم ہوتے گئے وفات دے لہر شہنا
 سال کے تہا پنج دوم ماہ دے اجمہ سال یک ہزار و یکصد و لست ہجرت سے دور
 باغ حسن آباد کر خرید دے ہو دید فون شہر مولف زندہ میای دون شہر شہر

جو آن زندہ دل شیخ غلام حیات رزخورت تاریخ و صلتن جو کر بارہ کاشف مکرم حیات

شیخ حسین بک گبر و کشمیر سے قدس سرہ

از خلفاء عظام میر محمد گبر کے ست صاحب ریاضات شاقہ و حالات
 عجیبہ بود و سفر ہا کر دو ہجرین اشرفین شریفی اردنی معاودت از عمرین در ملک
 دکن رسیدہ چند قیام کر د و صد ہا کس داخل طریقہ کبریا ساخت شاہ عالم
 بہا الدین اورنگ زیب عالم گیر لاکہ در آن وقت نام دکن بود و رخصت شہر عملاق
 دے و اخلاصی کامل پیدا شد شیخ اور الہدیہ بہ تخت کشینی ہند تبارت داد
 سیوان آنجا غلام کشمیر شد در راہ بہار گرید و در بلن رسیدہ در سال یک ہزار و لست

وفات یافت از مولف سید والا حسین اہل دل بود در چشم دو عالم نورین

سال جلالت چشم از غرور ندعیان ہا دین فضل مہم قاضی کجید کشمیری

التماطب بقا سے خان قدس سرہ از اہل علماء دکران تہم

خط کشمیر سے دتو سل شاگر دے سجدت مولانا عبدالرشید زرگ کشمیری دا
 چون بکالات علوم فایز گشت بسبب حضرت و تنگ معاش از وطن مفارقت
 کردہ در لشکر عالمگیرے رسید و بسیادت خان صدر الصدور آشنای بہر سائیدہ
 و حاضر خدمت بادشاہ شد۔ حسب الامر تاشا ہے بقلم شہر اوگان مور گرید
 بعد چندے بہمد قضاے شہر دے شرف گشت و چند کمال کمال عدلی
 و داد حق عمدہ قضاے انا فرمود و بادشاہ از خود تہایت نخواست

و بخطاب القضا القضاات سرفرازے یافت و وفات آن جانح الکرامات

در سال ایک صد و لست دو و ہجرت دکن قوع آمد و نش اور از ملک دکن

کشمیر آوردند در بلع بیرون شہر دکن کردند از مولف یافت مسکن بقرہ صرین

کردید چو از زماز سفر	طلش خاص و حمید رگو	بم جوان سیرم خیر
----------------------	--------------------	------------------

مولانا عنایت اللہ قال کشمیر کے قدس سرور و انوار عالم
 علما و کبرا کے فضلاء و اشراف و مشایخ متاخرین کشمیر سے تھے۔ مولانا
 ابو الفتح کلو و مولانا عبدالرشید زرگر و فرزند ان خواجہ حمید چغتای تحصیل علم
 و در اندک زمان بر علما و وقت نفوق و نفضل حاصل کر دکتاب سجاہتہ زیبا
 حق ترجمان خود و حفظ داشت و بخواندن منوس مولانا سے روایت کیا کرتے تھے
 چون در علوم نظریہ و عملی اکتفا کر دید بلا حصول شرائط وقت اولیٰ بخدمت
 شیخ صبغتہ اللہ دارالت سرنندہ حاضر شدہ داخل طریقہ عالیہ احمدیہ مجددیہ
 و بتوجہ اول سلطان انوار کا بر وجود برکت آموودے جس سے شد بر بعد
 بکشمیر آید و از دیگر مشایخ کہ در یہ سہروردیہ کہ در کشمیر ملو و تکمیل رسید و خرقہ ہائے
 خلافت حاصل کر دیو و خط و فصاحت و ہدایت خلق مدد فرما کر فرمودہ تعالیٰ
 العظم سال یکبار دیکھو کہ زانیت و پنج جہت حق سب سے از وہ لفظ

چون شیخ عنایت لطف اللہ	بر دنیا ہی دون یاد خدا	بہترین تحصیل آن سادہ
------------------------	------------------------	----------------------

بگو با عنایت اللہ
 شیخ حکیم عنایت اللہ کشمیری قدس سرور
 خلف حافذ احمد شریف طیب کشمیر سے تھے و باوجود تکمیل و نفضل در علوم نظام
 و باطنی در علم طب ہم دید عیسوی داشت صاحب توارخ و دست
 میفرماید کہ روز کے حکیم عنایت اللہ بقرب سیرت کوہ شریف برونا کار گیا
 یا ران خود بر زبان آورد کہ اگر چہ اروہ معصوم داشتیم کہ چند روز در یہ وقت گذریم
 اما معلوم میشود کہ ہمارا رحمت بشہر زدہ ترست ویکے انابن فلبن اسب ہم
 بیفتد باران رحمت آسے ہم نازل شود ہمارا شہر سے بیرون پس ہمارا
 بعد نماز پیشین جلو در حوض خانان نام اللہ حاضر آمد و گفت کہ بفرمانت یار خیم
 و شمارا سے طلبید شیخ بخوشییدن بر اسب سوار شد و ترشح باران ہم آغاز لویہ
 و خود شیخ در راہ ہناسپ بیفتاد و قبل از رسیدن شیخ در شہر خبر رسید کہ بفرمانت

وفات یافت وفات شیخ غایت بقول صاحب تواریخ اتمخلے در سال

یکهزار و یکصد و بست پنج هجرت از مولف حمایت شیخ عالی والی دین

چو جلت از جهانی بر جزو: **تاریخ و مسائل گفت سر** عنایت با عنایت وجود ^{۱۱۲۵}

سلطان میر جوگتیمیر سے قدس سره برادرزاده و خلیفہ شیخ نور محمد

پر دانست تربیت ظاہرے و باطنی از خدمت دس یافت و با وجود معتز و

عبادت و ریاضت علوم ظاہرے اجم کمال رسانید و شیخ محمد امین دار

در ملفوظات خود میفرماید کہ سلطان میر از بزرگان دین بود و در ہر چہ اسلاسل

دست بیعت بریدان میداد نسبت قادر یہ و لقبش یہ بر مزاج حق امتزاج

دس از ہمہ نسبت زیادہ تر غالبہ داشت و در سال یکہزار و یکصد و بست پنج

ہجرت حق پیوست از **مولف** چو سلطان میر از جهان ^{۱۱۲۵} بخت شدان جلوه گرامہ دین

شہزاد دل تاریخ تحصیل او میان یہ سلطان شہنشاہ ^{۱۱۲۵} میر ابو الفتح قادر در سہ ہجرت

گتیمیر سے قدس سره والدہ ماجدہ اش ہمہ سعیدہ میر محمد علی قادرے

دسہ و در دست چون میر محمد علی را سپرے بنودے را تہنی کرد و در تربیت

و تکمیل دس قصور روانداشت و بوقت رحلت او را پر سنہ خلافت

بنشاند و بعد وفات حضرت میر کمال جانفشا و عرق ریزے در ہدایت ایشا

تعلق مصروف ماند و وفات آن جامع الکرامات در سال یکہزار و یکصد و بست پنج

ہجرت سے و خلیفہ شاہ جیلانے تاریخ وفات و درج تواریخ اعظمی ست از مولف

حضرت ابو الفتح میر کمال شہ جو از دنیا بخت جاگیر سال تاریخش بقول اہل عصر

ان معنی اشرف الاطلاق ^{۱۱۲۵} شیخ محمد شہتے و کبروی **گتیمیر** سے

قدس سره در صغر سنی توفیق خدا طلبی یافت و در چارسلکے تقریب فاتحہ

کتب لیسینی منظور نظر مولانا جید بر چرخے شد و علوم حدیث و تفسیر و فقہ و اصول

را کمال رسانید بعد از ان بخدمت شیخ محمد علی شہتے و صابرے مرید گردید و غیر

خلافت گرفت و دس مدام بذکرہ مشغول بودے و بذکرہ خفی گا ہی ہجرت

و خادمان و میدان را هم بزرگ جبردایت کرد و چون عمر مبارکش زبشتاد و دو
 نمود تا پنج شانزدهم شوال کمال بگذرد یکصد و شصت و شش و شصت و شصت و شصت
 و در جوار خان خود مدفون شد از مولف **بقصر زمین چونکه مانند**

گشت مرشد محمد شفیق | تبار پنج رحیل از سرد | عیان گشت مرشد محمد شفیق

قاضی دولت شاه حسینی سیوسه بجار

مولد در شهر سیوسه از بلاد روس است و شونما در بنجار ایالت و در آنجا بخدمت
 سید میر محمد شریف بنجاره الملک زبیده تربیت و تکمیل ظاهر است و باطنی یافت
 در بحالات صورت و معنوی فایز شد و سالها سال در ولایت مادر الزهرا در
 ترکستان با فاداه حافظ طالبان حق معروف ماند و در اواخر عمر بر اراده سفر
 کرد و در این سفر بجزیره اردو در ترکستان حرکت نمود و در راه کاشغریه کثیر آمد و زیاده
 از سیصد سال در آنجا سکونت گرفت و خلق کثیر را بارادت خود مشغول ساختن بود بقصد
 بلوغ کعبه از راه هندوستان متوجه شد و بدین راه رسید و بقبول التماس پادشاه
 در آنجا بخدمت در آنجا بخدمت اقامت انداخت درین اثنا عدده آفا جا و اجلمه
 و تا خوردن ساعتی کمالی استقامت در رسید و بیازدهم شوال سل بگذرد
 و یکصد و شصت و شش را مگر از عالم بقا گردید از مولف

رفت چون از جهان بگذشت | شاه دولت و عالمها گفت تاریخ حقیقتش سرد

شاه عبدالملک دوشاه

از علمای عظام و فقهای و الامتاق خود بود و داد ستاد و سنگ نریب
 عالمگیر پادشاه و شاکر و مولانا لطف اللہ جهان آبادی است و کتاب تفسیر
 در تشریح آیات احکام قرآن از عمده تصانیف است و وفات
 آن جامع الکمالات در سال یکصد و سی و سه است از مولف

شیخ احمد چون بفضل آید | شد از زمین نیابت با ریا | مدعی حق شیخ احمد بود

بیشتر احمد غالی جناب | مرزا کامل کشمیری بدیشی قدس سره

از اولاد امجد شیخ احمد سیوسے ترکستان سے ہست جدو سے از دہان تا کشند
 محمد از آنجا بہ پیشان رسیدہ در آنجا متوطن گشت من بعد در عہد سلطنت اکبر بادشاہ
 در مینا نشین آورد و لو کہ سے بادشاہ منظور کردہ بخطاب ملک محمد خان نجائب
 کردید و بمطامت کثیر مامور شد چون در آنوقت میرزا کامل ہم خود سال ہزار ہجرت
 بودہ و چون خود ساسے منظور نظر خواجہ حبیب اللہ عطار شد در دعوی و واروہ ساسے
 بیشتر ارادت مشرف گشت و ترک دنیا دمال دجاہ کردہ کمر ہمت بر ریاضت
 و عبادت ہست بر بست و بہر بست و بیج ساسے لگے بخرقہ خلافت و اجازت مہتمم شد
 مستد آراک ارشاد کردید و بسلسلہ کردید دست بعیت بظاہر بان حق پیداد
 و در سلوک متابعت طویق شیخ فرید الدین عطار و مولانا جلال الدین بر روی نمود
 کتاب بحر الزمان کہ چہار جلد است از عمدہ تصانیف دلیست چون از عمر شریف سال
 ہفتاد و ہفتہ شروع شد برض حدیث المبول جاگشت و بتاریخ بست و ہم ما در الحج
 اصل یکبارہ یکصد سے دیک ازین دارنا یا ندرخت اقامت بر بست و عطا
 موارخ دہ سے و تاریخ وفات سے میفر مایہ در دنیا شیخ کامل بجز عرفان

طراوت بخش ہمالی ایثار	سیوسے عمر حبیب دہانش	رہبر حسن ہستم جان بہر نشان
گشت از آنجا بہ پیشان	بیک شہد تدا در دامن	شہرگان گوہر تاریخ معتمد
رحال مہر کامر رفت نفتم	از مولف	سخت بست چنان خستہ اما
وزین ساسے شیخ کامل	رقم شد نظم عالم از تحاشر	دگر فرما کمل شیخ کامل

شیخ عبد اللطیف قادرے و مہر روت کشمیری قدس سرہ
 عالم حاصل و عارف کامل بود دارادت سجدت شیخ اسماعیل ابنود پہلے کہ خلیفہ
 خواجہ حبیب اللہ و سے خلیفہ میر محمد سے بلے قادرے بود داشت کشف و
 کوامت باریار بہ اصحاب از سے سر بر میز و نذر و رقمہ احتیاطا بدرجہ کمال دا
 و ہر جا کہ بر نرسش رقمہ مشکوک و شہدہ دارو سے شد لطلان آن از غیب می یافت
 و دست از طعام از سے گشت و با خواجہ ابوالفتح فلعک ازنا کا بر سنو بان مولانا

خیزر علامه بود محبت تمام داشت و فوج آید سلسله که زید و سهروردیه و غیر سستی که خواج
 ابوالفتح راز شیخ عبدالقادر محدث دهلوی حاصل شده بود از دست صاحب کرد
 و دست در تمام عمر خود چهل و سه بار تا چهل و چهل روز در خلوت نشست و در ایام
 خلوت سوائے ذکر حق چیزے از ماکول و مشروب و طبع و طبعش نمود و وقت
 دست در سال بگذرد یکصد دست و چهار بار پنج یا نهم ماه شعبان المغار از مولف

شیخ عبداللطیف دهلوی **یافت در وصل خود دنیا** **افاضل گریست تا غمش**

میرزا باختر زید **امیر شرف الدین کشمیر** **قدس سره**

فرزند بلند میر ابوالفتح شاد دهلوی کشمیر است و در فن خوان جوانی
 با کمال کامرانی تسلیم راجع طاعت پرداخت و اگر صیغیت دست سجدت
 و الله زبیر گوید خود بود اما از دیگر مشایخ عظام هم اخذ فیوض طاعت کرد و بر سایر
 که سجدت عظمی از صفای باطن بر مطالب دست بردار گشته و وقت
 دست بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال بگذرد یکصد دست و پنج بار پنج یا نهم
 ماه مبارک شوال بوقوع آمد از مولف **بجنت روان گشت میر شریف**

چون میرزا زید **بی سال تحمل آن شادان** **خرد و پراشته در جوانی گشت**

میر محمد باشم **قادر کیلا** **سهروردیه کشمیر** **قدس سره**

از عظام سادات سننی است و نسبت آباست دست بدین صورت بفرستند **عالم**
 میرسد که میر محمد باشم بن سید محمد عیلام بن سید عبدالقدیر بن سید احمد بن سید عمر بن
 سید ابو اسیم بن سید حسین بن سید محمد حرمونی بن سید یوسف بن عبدالرزاق
 بن سید میمون بن سید مسعود بن سید محمد بن میر حسن بن حیات میرزا محمد صالح
 بن حضرت عوث **عظم قلب العالم** **میرالدین شیخ سید سلطان عبدالقادر**
قدس سره **الغزیری** **دو** که در تاریخ عبادت بحر مواج هدایت صاحب الکلام
 و المناقب بود در سنه بگذرد یکصد دست و پنج بار پنج یا نهم ماه شعبان بکشمیر نزول فسر بود
 و شان روز در تلاوت قرآن میگذرد از آمد و شد مردم و آنقدر شوق فراغت داد

د بعد نماز فجر تا اشراق ذکر جبرئیل گفت و صاحب نمره الاشبجار و تاج تاریخ اعظمی در کتب خود ما خوارق ذکر است و بی نقل کرده اند وفات آن جامع الکملات بابت و بمقام شوال سال یکصد و یکصد و سی و پنج بمرض دبل پشت بتووع آمد اما در وقتیکه آن بود ذکر و تعویذ این مرض پیش هیچ یکی از اصحاب ظاهر نہ کرد بعد وفات فوت غسل دیدند که دبل کلان بر پشت آن پشت و پناه عالم پیدا شده بود از مولف

رفت از دنیا چو بر پاست	روح او شد در آن وصل خدا گفت تاریخ وصال او خود
------------------------	---

بر سید شاهی محبت	مولانا علی اصغر فوجی قدس سره
------------------	------------------------------

از علمای علمای کبری تھا۔ علم و فضل و تقویٰ و غیرہ خصوصاً در منطق و معانی و آداب و عقائد بود و تفسیر قرآن التذیبات و در علوم ادبیہ برگشا و در علوم شرعیہ برجیاد و فوہ دار در از عمده تصانیف ولست وفات آنجناب در سال یکصد و یکصد و چهل و چوبست در مورخان سلف

ازین مصراع شد نمان آفتاب صبح علوم آن تاریخ وفات و گرفتار از مولف

چون علی اصغر سوخت شمشاد	طرفه دل تاریخ و ملتش گویا جامع فیض کمال آدم است
-------------------------	---

بار دیگر جمع فضل عبا	بابا محمد مدد سرور و دیگر وی
----------------------	------------------------------

تشمیر قدس سره از خلفا بابا عبدالقدوس شمس است و بعد وفات پیر و شفیق پیر سندان شاد نبست و براب حصول قوت حلال رعایت می کرد و بدست بمقام باره مولد سکونت داشت من بعد در شهر تشریف آورد و بهدایت خلق مصروف ماند و بمجا اندر اسی حلقه ذکر و غسل گرم می کرد و آخر غره ماه ذیقعد سال یکصد و یکصد و پنجاه بمیکصد و بست و پنج سال بر حمت حق پیوست از مولف

شیخ مددی دے عالیجا	رفت چون از جهان سا سال تاریخ طیش سرور
--------------------	---------------------------------------

گفت مخدوم محمد گشتان	شیخ فتح شاه شطارے لاهوری
----------------------	--------------------------

قدس سره انا عالم خلفاے شاه یطیف برمان پورے ست ولبت پیرا وے پیچد واسطہ بدنی صورت بسید محمد غوث گوالیارے میر مدد کے سر مدد شاه یطیف برمان پورے و دے سر مدد برمان سر الہی دے دے مدد شیخ علی

زندہ دل و جسم مرید و جہہ الدین کو آتے دو سے مرید سید محمد غوث گوالیار
 ست ہر چون دے بھر ہفتاد سال کے رسیدہ رعائے قدر اور انجمن دست
 بر بیان حاضر آرد و در ارادت شرف ساخت دساہ برہان اور بر اسے تربیت
 ظاہرے و باطنے جو الہ شیخ عبد اللطیف فرمود و دوسے تربیت ظاہرے و باطنے
 از شاہ لطیف یافت و از غایت جذب و استغراق بخطاب فتح شاہ سرست مخا
 شد و از پیشگاہ مرشد ارشاد بہت لاپورامو گر دید نقلست کہ فتحے دریا کے
 را وے چنان رو بطینا نے آرد کہ آتش متصل دیوار حصار لاپور رسید حاکم
 حاضر آمدہ درین باب استہ عادہ نمود فرمود کہ برب دریا رود و پیغام من بدیا
 برسان کہ فرمان فتح شاہ اینست کہ از جائیکہ آمدہ برسے در نہ تا قیامت قطرہ آب
 در خود نخواہے یافت حاکم لاپور بچیان کردنے الحال آب دریا کم شد و بجالت
 قدیم خود کرد نقلست کہ روزے شیخ چوبے خشک از درخت بر نہایت
 خود بدست شیخ روشن خادم خویش داد فرمود کہ این در زمین قایم کن چون ہم
 کرنے الحال ہر سہر کردید و چہ برگ بر آرد آن درخت تا این زمانہ موجود ہو و حاضر
 ب حکومت نجیت شگر چون دے طویل فرانسس خاہ مسکن متصل فرار آنحضرت
 تعمیر کرد از درخت تبرک لایح بر آرد و وفات آن جامع الکملات باحوال محمد
 در سال یکصد و پنجاہ ہجری و فرار ہر انوار بیرون لاپور زارت کا خلق است
 از مولف فتح شاہ مشکک شای جان **ذت چون کرین دار المن**
 طرفہ سال تمامت شریعت فتح دین بفتح الباقین **سیر محمد اسماعیل کہو**
 کشمیر کے قدس سرورہ در عنقوان جو انے محبت نیرد اسے ہر نیک
 حال دے شد و بندت مولانا محمد شریف بخارے رسیدہ بسلسلہ کہو درین
 و بعد تکلیف و عشا و آمد و دستے در اسجا کہ را نید و بعد از ان کشمیر تشریف برد و ماہانہ
 توطن گزید تا دم عمر ہدایت خلق مشغول ماند آخر در سال یکہار و یکصد و پنجاہ و
 وفات یافت و نین عمر شریف و پنجاہ سال بودند از مولف چون اسما عیل بر آوا

گشت لہری و جہان موحنا سال و میل دوست عامرتی فضل آل اسماعیل خان

خواجہ ایوب قریشی لاہور کے قدس سرہ مدرسہ صاحب
کشف و تصرف و کرامت و زہد و ورع و تقویٰ جامع کمالات تلوین کا کشف ہر
حقیقت مخزن روز ہمدانے عالم علوم زبان فضل العلماء اکرم القہا بود صاحب
تصانیف کا زجلہ تصانیف و کتاب مخزن عشق و شمع شہوت مولانا درہم
و بشیح ایوب اشتہار دار و دو طریقہ عالیہ سہروردیہ فرید شاگرد مولانا مفتی حافظ محمد
تقی لاہور کے بود دانا و مولانا محمد تقی خلف الرشید مفتی محمد تقی ست دینار سلسلہ
قادسیا عظیمہ فیض کامل یافت و یکے از کمالان وقت شد و جمع مباد
کہ حافظ محمد تقی پیر و استاد خواجہ ایوب جدی نجم جامع این ادراک است و سلسلہ
ابا سے غیر بشیح الاسلام شیخ بہا الدین زکریا ملتانی بدین طریق تہمتی میگردد
کہ احقر غلام سہروردی بن مفتی غلام محمد قریشی بن مفتی حق الگاہ رحیم الدین حافظ محمد
رحمۃ اللہ بن مفتی حافظ محمد تقی بن مولانا کمال الدین بن عبد المسیح بن مولانا
بن مولانا بریان الدین بن مفتی محمد محمود بن شیخ الاسلام عبد السلام مفتی و ولد
لاہور بن شیخ غنایت اللہ بن مولانا کمال الدین بن شیخ محمد دم المشہور میان کلان
کہ از شہدار الامان مغان حسب الطلب بادشاہ دہلی در بندوستان آمد و تہدیر پس
حافظ سے لاہور تہر گشت بن شیخ جموں بن شیخ قطب الدین بن شیخ شہاب الدین
بن شیخ الاسلام شیخ بہا الدین زکریا ملتانی قدس سرہ الغریر و حضرات
اکرام این گننام سوا سے اینکہ در علوم ظاہر سے عالم و مدرس و مفتی وقت
بودند در کمالات باطنیہ و ظاہریہ عالیہ سہروردیہ قدم بر قدم بزرگان خود و معتقد
و چون حضرت مخدوم میان کلان در لاہور تشریف آدر و بجلہ علا دل خان کوہا سے
طرح اقامت انداخت و زمین پیدرز خرید فرمودہ کوہا سے خاص برائے خود آباد
کرد کہ تا حال آن محل کہوٹے سفینان باشند و در و این حاصے با برادر خود
حافظ غلام دعو بزرگوار مفتی غلام رسول و مفتی غلام محی الدین برادر عم زاد

در آن محلی سکونت را از آنجا که خوابه ایوب چون فوت خلافت از مولانا محمدیافت و این
 ممتاز شد ترک عالی بود و نگارنده در زرد و ریاضت و تقوی و عمر غریز بسیار بود و بخوانند
 ثنوب مولانا را در شوق تمام داشت **تفلسف** کرده و تفسیر محمی بودست خواب
 ایوب بن ثنوب میخواند و معانی تفسیر از آیات ثنوب که شعر بر حقایق
 و وقایع بودند نفهم نماند و معنی آید و ذکر اسرار محمی کرد آخر تنگ آمد و بلا حصول
 تسلی خاطر از دست خواهر بر داشت همان شب در خواب دید که مولوی جلال الدین
 رومی بذات باریکات خود شریف آورد و فرمود که خواب ایوب ادیسی من است
 و از روح من نیست کامل بود رسیده چون ذیبت مذکور بر هر که میفرماید صحیح
 و بیجاست پس آن شخص علی الصباح بخیرت خواب حاضر آمد و خبرها خواست و
 مرید شد و حضرت خوابه ایوب در شرح ثنوب میفرماید که چون ^{فلسفه} شوق
 دست یازد ذوق تالیف شرح ثنوب در خاطر بند ما ز حد بیفزود و در تصور او
 و فتور فم جرات نمی توانستم کرد و درین خیال بودم که در روزی برای تحصیل
 اجازت کتاب ثنوب را بگیرم و بعد از حصول اشاره و اجازت تالیف و حصول
 این مقصود فال بر کشیدم و بدین شرح کتاب این بیت بر آمد همیشه
 ای ضیاء الحق حسام الدین ^{است} معال روح سلطان ^{است} انبوی را شمع و شمع در ده
 صورت امثال در اربعه ^{است} پس اردل بر این فال مبارک فال بزرگ است
 چست بر لبم و بسوید آن پر دهنم و کتاب شرح ثنوب در سال بگیرد و است
 حلیه اختتام یوشید و **قطعه** تاریخی اختتام شرح مذکور معصمه حضرت خوابه بند
 شرح اینست **قطعه** یافت شرح ثنوب ^{بجو} حکمت تمام از لطف خدا
 گفت تاریخی گویان ^{خدا} طرزه شرح ثنوب ^{نظر} **اشع و وفات**
 خوابه ایوب بر روز چشیده است در یک ماه جمادیه ساله ساله که در یکم
 و پنجاه و پنج هجری بود وقوع آمد و خرابی انوار در لاهور بگورستان بمقبره صاحب
 بی بی حاج و نایب است از مولف **جناب خوابه ایوب** مسو

<p>عیان سال وصال و مقبول انضا خواجہ ایوب ہر ہمال نیز فرما شیخ حق کامل دے</p>	<p>شمس العارفین ایوب ^{۱۱۵۰} حوم شیخ ادایا ایوب مقبول ^{۱۱۵۰} سال وصال ^{۱۱۵۰} ہشت</p>	<p>چو از دنیا بخت گشت مینو و گز دل گشت سال تقاضا بودی کتا شیخ حق کامل دے</p>
<p>و تصحیح میر محمد علی حوم کار شاگردان و در میان خواجہ بود بعد وفات آنجناب قطعه</p>		
<p>رد در انتقال شیخ ایوب فلک ہم آہ داری کردی بجسم سال وصال خود گفت</p>	<p>تاریخ وفات تصنیف کردہ بود کہ تبرکاً درج میشود قطعه تہنہ اہل عالم اجرت چو رفت آن نکتہ فہم کنی</p>	<p>گشتہ روح او ذیل حق شاد چو رفت آن شاخ لفظیہ موجودہ عالی توجید خدا داد</p>
<p>بابا عبدالباقی کبر و کشمیر</p>		
<p>قدس سرہ خلف الصدق بابا محمد صفی کبر و کشمیر ست از عطا</p>		
<p>مشایخ وقت بود در عبادت در پروردگار و تقوی شانے عالی و مرآ</p>		
<p>لمند داشت و بعد وفات پدر عالی قدر در صغر سنی بر سجادہ مشیخت بنحسبت</p>		
<p>از صحبت خواجہ شاہ حسین بکلیہ تربیت و تکمیل یافت و در عین جوانی فہم</p>		
<p>یزدانے سفر اختیار نموده بہ ارادہ زیارت فرار پر انوار پیر و کشمیر امیر کبر</p>		
<p>سہارنے روانہ تھلان شد چون راہ انصوب بسبب فساد و نزاع حکام وقت</p>		
<p>مس و د بود از مقام کابل گشت دار راہ ہندوستان بحرین الشیرین شریف</p>		
<p>و بعد ادا حج و حصول زیارت روضہ مطرہ نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام</p>		
<p>الے یوم القیام بعد ہفت سال مراجعت نموده و کشمیر رسیدہ ہدایت خلق</p>		
<p>مصرف گشت و وفات آن جامع الکملات بقول صاحب تواریخ اعظم</p>		
<p>در سال یکہزدیکصد و پنجاہ و ہفت ہجرے بوقوع آمد و فرار پر انوار و</p>		
<p>در کشمیر بقبرہ بابا دے زیارت گاہ خلقیت از مولف قطعہ</p>		
<p>رفت باقی چون در قلم بقا موزانا رستم علی بن علی اصغر</p>	<p>دل بسال وصل آن شیخ افت تاج عارفان رف بگو</p>	<p>بہد گرشخ البقا باقی بجا تغویہ قدس سرہ از عطا</p>

و حدیث و تفسیر و کتب کما فی کمال داشت و از فقہائے ہند و علماء کلا اصدیاد
 بقول و فعل و سب جاے اعتراض نبود وی با جو شرف علمی و جو ہر ذاتے
 خود را از کثیرین در دیشان بارگاہ لکے شمار می کرد و شب در در در تدریس و تسلیم
 خلق سبحان سے کوشید صد ہا طالب علم از ان بشیر فیض بہرہ یاب عام و مویخی و در بیان
 شہدہ تفسیر جامع صغیر کہ در فہمیدن محاسن و آئے بر تفسیر عالمین نفوق دارد در
 عمدہ تصانیف ولایت و وفات ان بیان المالات باحوال صحیح در سال کلا

و یکصد و ہفتاد و ہشت ہجرت از مولف **از جہان دیوان نجد برین**
 میر شہ علی دے دے **اگت سروبال عفت او** **۱۱۸**
 بزرگ عاشق بہشت **۱۱۸** **سال حیل ان شقی نقہ** **شاہ دے الت**

محدث و بلوے بن مولوے عبد الرحمہ د بلوے
 قیس سرہ از علماء عظام و فضلاء ذوالاکرام حضرت د الیست
 علم و فضل و ورع و تقویے شانے بلند و مدارج از چند داشت تمام عمر غزیر تدریس
 طلباء علم مصروف ماند و تفسیر تمام قران مجید المیوسوم استجہ الریمان کہ قبیل
 خاص د عام بہت تصنیف کردہ ولایت و وفات آنجناب د سال کلا ارد

یکصد و ہفتاد و ہشتا د بوتوغ آما از مولف **از دنیا پوخت آفات بہت**
 مے اللہ دے دے **۱۱۸** **وفاتن محبت شہر کریم** **۱۱۸**
 ایضا پوختا بخت گشت را **۱۱۸** **وفات او یکی خود بخود بنام**

دکراف دے اللہ بہتے **میر محمد یعقوب گیلانی لاہور سے**
 عالم عامل و حامل کامل بود و پیرین لاہور موضع خود کہ قلعہ یعقوب استہلاک
 سکونت داشت بدعوت اسما رہائے کلا حاکمانہ کردے و خلق خدا خواہ
 دین و دنیا از دے برداشتی د ہر شخصے را کنگ دیوانہ گزیدے بہت
 جوے حاضر و دندے دے آب دہن خود بزرخم دے انداختے
 فی الحال بہ شدے و باز ثادم عمر دیوانگے ہشتون مؤثر حال دی نشدے

و نسبت ابای وی بدین اسلئے گئے بحضرت غوث الاعظم قطب العالم ابو محمد
 محمد الدین عبدالقادر گیلانے میر سدا آنجناب بن میر محمد زمان بن میر محمد حاجے
 بن میر سید الدین بن سید نورالہ بن بن سید بدرالدین بن سید جعفر بن سید
 بن سید بہ بن بن میر حیدر بن شاہ فیض قادر سے کہ ذکر خیر ش سائق مخرن عالیہ
 قادر یہ کہ رشتہ بن ابے الحیات بن تاج الدین محمود بن بہا الدین محمد بن
 جلال الدین احمد بن سید علی جمال الدین قاسم ابو صالح نفرن سید الافاق
 شیخ عبدالزاق بن شیخ سید سلطان ابو محمد تے الدین عبدالقادر جیلانے
 قدس سرہ الغریزہ نسبت پیران عظام دس بسلسلہ عالیہ قادر یہ اعلمیہ بدین
 اسلئے مخطاے سنت کہ آنجناب مرید سید فضل علی لاہور دوس
 مرید شیخ عبد الرحیم جارا اللہ دوس مرید حاجے محمد سید لاہور
 ذکر خیر ش در سلسلہ عالیہ تشبیہ محمدیہ مرقوم شدہ سنت دوس مرید
 کردے دوس مرید سید جلال الدین دوس مرید سید شہاب الدین
 مرید سید جلال الدین اندوہ مرید سید الدین ابو الوفا دوس مرید سید شہاب الدین احمد
 سید قاسم دوس مرید عبدالباسط دوس مرید بہا الدین ابو العباس دوس مرید بدر الدین حسن دی
 سید علاء الدین دوس مرید سید شرف الدین یحییٰ تاتارے دوس
 مرید سید ابو النصر دوس مرید قطب الافاق سید عبدالزاق بن غوث الاعظم
 محمد الدین عبدالقادر جیلانے قدس سرہ الغریزہ امام حضرت میر یعقوب
 از دیگر سلسل ہم بہرہ کامل و فایده دافر داشت دار معتدایان وقت شد
 وفات میر محمد یعقوب بتاریخ نسبت دہم صفر سال یکہ زو یکصد و ہفتاد
 و نہ ہجرت و وفات میر فضل علی پھارم محرم سنہ یکہ زو یکصد و نہشت
 تیر ہجرت و حضرات دہمین قلوہ میر یعقوب بیرون شد لاہور متصل فرنگیہ گاہ
 خلق سہتا دیر میر یعقوب سہ پیران حاسے گوہر نیکی سید محمد یوسف دوم پیر
 سید علی موم پیر تاتارے داشت کہ بہرہ حضرت صاحبان علم و عمل و قرب

نظاره و بناطین بودند از موی
 شد پوز دنیا فضل ببرد
 استیجانش مست خورشید جهان
 هم بخوان یعقوب خردم الکبر
 سید فضل علی مرحوم
 شازد دنیا جو در شست برین
 هم بگویش فضل علم علی
 میر فضل است سال تایش

اولیسی قدس سره الخیر از اعظم اولیا و کبرای مشایخ خاندان ایشان
 اولیست صاحب وجد و سماع و ذوق و سرگد جذب بود در فقه
 ثانی عالم در تبه بلند داشت و فیض بالطن از روحانیت طامس یعنی
 اولیست قمری یافت و صاحب اجازت و تلقین گشت و تمام عمده ایت تلقین
 طالبان حق گذرانید چون ابا و اجداد صاحب علم و فنیست و حفظ قرآن بود
 جامع فضل ظاهر و باطنی گردید و حافظ ظاهر بین حافظ جوهرین فایض
 مالد ماجد در عالم عامل و حافظ کامل و صاحب فتوی و استحکام بود
 چون جاذب حقیقی خواهر اسبوس خود جذب گرد اول اتفاق سید پهل شاه
 تصور و دلگشیه محمد با در خود باراده بیت خدمت حضرت شیخ عبد الحکیم
 که از قطب وقت خود بود و بمقام بنیاد شریف بر دست شیخ ابو مرآبه گلشیر محمد آمد
 خود که بهلی شاه ارشاد نمود که حصه باطنی تو نزد شاه عنایت قادر است در صورت
 خدمت و حاضر شود بخواجه عبدالحق فرمود که عیب تو نزد شخص است
 که ازین جهان فاسد عالم جامد است ردق افر است منظر عنایات پر داد
 بوده در خانه خود بعبادت مہیو و مشغول باش و بخواندن ورد دستخاست
 نماز تو خود بخود تو مہیو و خواب شد پس خواجہ از آنجا خصلت شد بجانہ نمود
 چون چند ماہ بر آن حال بگذشتند روز خواجہ بحالت مناسب در جہ خود
 در دوشریف می خواند کہ ناگاہ شخص نذرانی بطلعت یوسف تا ساز
 گوشخبرہ ظاهر شد و در بر آمده سلام و علیک گفت خواجہ جواب سلام داد و بگوید
 لگا پیش بر جہ و بر او را شخص افتاد و پوش گشت تمام روز پیش ماند و بعد

در جان یعقوب خردم الکبر
 قطع تاریخ وفات
 جامع فضل و علم علی
 خواجہ حافظ محمد الخیر

غروب آفتاب ہوش آمد و بعبادت مشغول شد روز دوم بہان واقع ہوا
 و پہنچے معاد شد کہ آن شخص نورانی کہ بود از کجا آمد و فرمود چون شرعیات
 زیارت شد قدم مبارک بگرفت و نام نامی دے استفسار نمود و از ان
 بے نشان نشان مفصل جست فرمود کہ اسم گرامی ما خواجہ ادریس بن عامر قرنی
 و از حق ما مورایم کہ ترا حق رسانیم چنانکہ الحالی را بہ بیت خود سرفراز کرد و کہچنین
 تو بہ فرمود کہ عبدالحق از خود بخیر گذشت و تاملہ روز بہمان حالت سکرماند بود
 ایات مرد و از خانہ ہمایہ کہ قریب عودت بزم سرد در خانہ دے قریب شو
 بگوش حق ہوش دے رسید و ہمیش آمد متعلقا نشی فی الحال بل سرد را
 حاضر آدر دزد چون سرد آغاز شد و جد عظیم عاید حال شیخ گشت و بعد رقص
 حالت رز و شبانہ ہوش آمد و بہ متعلقان فرمود کہ شما ہمراہ مبارکبار بگوئید
 اگر مرد ما محبوب دے مطلوب خود را یافته ایم و شیخ احمد بن محمد علی
 تفسیر فی فضائل اولیہ کہ کتابے عمدہ در احوال ادریس است میفرماید کہ شیخ
 عبدالحق ادریس در زمین مانس پنجاب بکنار دریاے ستلج بہمانہ حالت
 سکر و جذب و فنا بجایے بردے غالب بود کہ نماز ادا کردن عینا است چون
 در صف نماز خوانان نے ایستاد و لفظ اللہ اکبر از زبان امام می شنود بہ ہوش مشید
 و چمنان ایستاد و بیماند در کوع و سجود و قعود و غیرہ افعال دارالکین نماز از غایت
 سکر از دے ادا نمی شد دزد چون حالت سکر طول میکشید سرانیدگان را حاکمی آند
 و ایشان ہر دین سجد شستہ سرد می کردند و خواجہ از ان آواز سرد و از حالت
 سکر بہوشے در افاقہ و محوے آمد و سواے نماز ہم اگر لفظ اللہ آیتے
 از آیات قرآنے می شنیدند ہوش می گشت چون سرد میگردند خبر داری شد
 چنانچہ شیخ احمد درج کتاب خود کردہ است کہ سن بجدت آن بزرگ حاضر شدم
 و زیارت مشرف گشتم و تمام قصہ چنانچہ آفتاب روحانیت اولیہ بر وجود بزرگ
 نمود آن بزرگ از ما باطن تافتہ بود و ارشاد تلقین یافتہ بالمواجہ از زبان

مبارک و شیندم وفات آن جامع الکملات باحوال صحیح بنا بر مضمون شیخ محمد بن علی
سال مکنز و بهشتاد و پنج پیر است و فرار بر الوار بقام مبارک و تسهل بهاد و
دانشمندی است و فرزند ارجمندی که حافظ صاحب محمد دوم و له محمد سیوم قطب الدین
داشت که بر سر صاحب از اولیا سے اهل کرامات و وجد و سماع و شوق و ذوق
بودند و قطب الدین در عمر خود سالی بجمالت وجد و سماع بسوسے آسمان پر
کرد و برفت و از چشم مردمان غایب شده بابدال پیوست و سید عارف که مرادش
در بر سیکے و شیخ محرم که بقام لید اسوده است و خواجہ محکم الدین صاحب السیر
از خلفائے عالی شان آنجناب انداز مولف ^{اول} شد با ذات حق چون عبدالحق
رفت روح پاک و بر غزل ^{خزینہ} سال و خورشید جلال ^{کثر} هم در مجموعی خلق ^{فقط} ہادی را ^{یقین}
شیخ محکم الدین صاحب السیر اویسے بن حافظ محمد عارف
بن حافظ محمود قدس سرہ از اعظم مشایخ و کبر اہل خلفائے فائدا
عالیشان اویسے دیر و خلیفہ دیر و در غم و کشتی عی الخالق اویسے است و
فایده کثیر از پیر و شننیز خود حاصل کرد صاحب وجد و سماع و حالات سکر
و شوق و ذوق و محبت و عشق گردید اکثر اوقات در جذب و ساگر انیسے
و استغرق و بل برف سج کمال داشت و در آقا لیم رود ب زمین سیر کرد
و از غایت سیر و سیاحت بسیار مخاطب خطاب صاحب کشتی تقاست
کہ چون خواجہ عبدالحق شیخ محکم الدین را مرید خود کرد فرمود کہ بر فرار بر الوار
دیوان مشایخ چا ولیا کاز اولیا سے تقدیم و مشایخ رودے زمین
در وضع مظلہ و سے در آن سرزمین زیارت گاہ خلق است زفقہ تکلف باش
کشایش کار تو بوقوع آید پس شیخ حسب الارشاد پیر دستگیر بر وضع مظلہ شیخ
چا ولیا فرمود تکلف شد و تا پہل روز سب خورد خواب در آنجا حالت نوم
عبادت حق گذرانید و بکمال رسید و چون از خلوت بردن آمد خواجہ
کہ روزہ افطار کند خاطر فیض باثر بیوہ کنار کہ بندے بر گویند بر تبت کرد و

فی الحال شخصت سفید پوش دوش بر دوش شیخ از غیب نمودار شد و چند دانه
 کنار حاضر ساخت و گفت که بدین میوه افطار کن و این خجاری که مقصود خود رسید
 شیخ دانه های برگرفت و افطار نمود و در آنجا دانه شیره حاضر خدمت خواهر
 بیور اوت با لها حال و اندک پیوسته بود که خواهر بسید سے شیخ مخاطب شد و فرمود
 که یو از بنا بر کنار راغب شد خضر علیه السلام از حق با مور گردید که از درختی
 در آنجا که باره او افطار تو عادت کن پس خضر تعبیل سلم کرد لقلست که چون صاحب
 در گوشت نان به تمام سینه کل گدازید شب به تمام تلخه که ز جو گیان منور بود
 مقام کرد چون آن جو که بم صاحب مجایده بود و بنا ساخت و بخدمت حاضر آن
 گفت که ما این تمام در اینجا بشرط است که اگر استیظا بر کنید و خوار استی میاید
 فرمود که یا فقر است باب التایم الیما که است کار مایست اگر شما ظاهر کنی یا خیار
 پس جو که بات این خود از شیخ نایب شد و باز ظاهر گردید همچنین خیار
 اتفاق افتاد شیخ فرمود که این توبه ار که ام عمل یا نفعی گفت آنچه نفس من
 جو استی که بر خلاف آن عمل نمودم و در تمام عمر بکام نفس ز فرمتا مابین تر
 نایز که خود فرمود که آنس تو میخواهد که کل مشاهدات میگوست و با سلام مشرف بود
 است فی گفت مناسبت عادت است که بر خلاف نفس کنی در زبان تعبیته
 اسلام کند که جو که این سخن شنید باز هر چند خواست که استرابت ظاهر کند
 و شعبده نباید ممکن شد چون عاجز آمد سردرقم آورد و مسلمان گشت و
 شیخ او را بیک نظریه نفس از بحالات باطلی رسانید و باسم عبد السلام موسوم
 کرد و هدایت ابل آن سرزمین ارشاد فرمود چنانچه تا حال خرا عبد السلام
 را آنجا زیارت گاه خاص و عام است لقلست که وقتی حضرت شیخ در حالت سیر
 و محمد داشت خادم خدمتگذار همراه بود ناگاه شیخ سایل رو برد آمد و عرض کرد
 که جنب ذقران نا که خدا بجانم دارم و از خایت افلاس و نهایت عسرت غنیوم
 که که خدا کنم اگر متوجه بودی شما یا فقیر و پیه باین سایل حاصل شود و کشتو و این

مقصود است چون شیخ در آنوقت وقت خوش داشت عصاے مبارک
از دست محمد وارث بگرفت و قدرے زمین بنوک عصا بکا وید و صره بالفضیله
اندر زمین بر آورد و حواله سایل کرد و روانه پیشترت سایل چون نقد را دیکفنه
یافت طمع و یکا داینکه حال ادگشت و اینکشد که درین زمین بیشک خزینه دینه
موجود است بعد از شرف بر سه شیخ تمام و کمال خواهد بر آورد پس ما سنجاب
فریدین کا دیدن آغاز نماز سحر سه سوره لکه نقد اولین هم از پیش مفقود گشت
گریه یزار سے آنمازها و در عقب شیخ او از بیکر دوسه دوید شیخ چون از بعد
دسه آگاه شد باریتاد داشته سار حال کرد سایل همه حواله شیخ شکبا
ظاهر ساخت و گفت بشامت جمع نفس طایع خودم ماندم چیست طلع
سه حرف است بر سه تنی بد از ان نیست منظر طعمان را همی به شیخ بر برد
رحم آورد و دیگر زمین العصاب مبارک کا دید و جان صره مفقود شده
از زمین بر آورد و در اولاد نمود لکنه شیا که چون حالت سکر استغراق و بعد
ناید حال شیخ گشتی تا یکیک بر فرد یکیک ماه و چهار چهار ماه بهوش ماند
مدتی حالت که هیچ نیر از عالم ظاهر نداشت چنانچه دست متصل قصبه شهر
بر کناره غدیره که آب بیمار داشت و بسبب موسم بر شکل بلب بود
سماعه شیند چون بحالت وجد آمد آنچنان از مجلس سماع حبت زد
در آب بیفتاد و در ته آب فرو نشینست چون ساعتی بگذشت جسم مبارک
بر روزه آب ظاهر گشت خادمان هم بس قلاش مصروف شدند اما از
آب غدیره هیچ نشانی از ان نماند شان نیافتند آخر دانستند که شیخ
هم مانند شیخ قطب الدین بن خواجہ عبدالخالق از چشم ظاهر بدینا تاب شد
با بدال میوست بعد چهار ماه چون آب غدیره خشک شد زمین اراان دید بر
کاشت گندم در زمین غدیره قلبه راسه شروع کردند بدین قلبه راسه
بنوک قلبه باز دسه راست شیخ از زمین ظاهر گشت دانستند که در اینجا

جسم آدمی مدفون است پس با هستی آنجا کاویده تمام جسم مجسم شیخ از زمین برآید
 چون نیک بشناختند شیخ همچنان در حالت استغراق و سکون بود بار دیگر سر را بلند
 حاضر در دزد چون صدای سر و دگرگوش حق نبوش افتاد بهوش آمد و خواجه
 سلیمان قدس سره میفرماید که در ذریع راهی بجز خورشید نیست شیخ
 محکم الدین ادیسه حاضر بود و شیخ در مسجی مقام تو سر بعد نماز ظهر شسته بگذرد و مرآه
 اشغال داشت که ناگاه افغان کلبه از در آمد و بعد اداست تهنه سلام کرد
 بزشست و عرض کرد که من بتلاش فقیر با خدا جا بجا قطع مسافت کردم حالا
 در پنجاب آمده ام اما حال دهنم از گویهر مراد پر شده است فرمود که مردان خدا
 بهر مقام و بهر جایا می یازند اما چون ترا دیده باطن نیست از دیدار پیر انوار الیاس
 محرومی عرض کرد که حالا چون ترفیاب خدمت بابرکت شده ام محروم نخواهم
 گفت که حصه تو از روز اول نزد ما نمانت است یک بار می خواهی یا نه تنگی
 گفت یکبار میخواهم گفت طاقت برداشتن این بارگران ندارم و اگر بدیم
 جابز نخواهی شد گفت جان این ناتوان قربان عشق معشوق حقیقی است فرمود
 که پیش بیا و کلمه لا اله الا الله بر زبان آر چون سایل کلمه آغاز کرد شیخ
 اتفاق نمود و ضرب لا اله الا الله مقام قلب صنوبری دست زد و بعد از آن سایل
 بر زمین افتاد و بهوش گردید و مانند مرغ نیم بل میغاطید آخر بهمان حالت
 در آب حوض افتاد از افتادش آب حوض بهوش آمد بطوریکه دیگر بالاس
 آتش می جوشد خادمان شیخ او را بهر شکل از آب بیرون آوردند چون سایل
 گشت بر حمت حق پیوست پس آن مقتول عشق الی رابعه تجمیر و تکفین
 سخاک پس زدند و نیز از زبان خواجه عالیشان سلیمان منقول است
 که در آن وقتیکه آن افغان مجذوب بجزب جاذب حقیقی شده در آب حوض
 بنیقاد کجشتکه بر لب حوض آمد و قطره آب بنوشید فی الحال مست شد و
 بدان حال پرواز کرده بالاس مینار مسجد شست چون وقت نماز عصر آمد

اللہ اگر گفت کج شک حالت وجد ما یدخل گشت و بجالت مستی بزرگین بنیاد
 و بغلطید و بازیرواز کرده به مینار رفت همچنان بر بار که امام التذکره گفت کج شک
 از مینار بزرگین آمدے و بغلطیدے و بر رفتے و به مشورت بموستے
 کہ حضرت صاحب المیزان خلفاے نامدار و مردان بلند اقدار بودند کہ صبر
 و آفرانان خوان نماے الہی یا قنود اول حافظ قرالدین ساکن موضع کونہ
 قایم رئیس کہ پیر نواب سرفراز خان حاکم ملتان بود و دوم شیخ محمد سلیم توشی
 ساکن بامانے سوم شاه ابوالفتح ساکن موضع مو تپرام خواجہ سلیمان کہ
 فرارش متصل فرار حضرت شیخ ست پنجم شیخ محی النور ملتانے کہ بخارج اسود
 ششم شیخ الداد ساکن یرہ غازیخان کہ مرقدتقریب او در ملتان ست
 ہفتم دیوان محمد غوث جلال پوریہ اولاد پیر لال قتال ہشتم شیخ دوست محمد
 کہ مقبرہ دے در جہانگیر زیارت گاہ خلق ست نهم حافظ عبدالکریم قاری
 ساکن قصبہ اشارے کہ در قرآن خواندن دای کتق تلاوت آن خطیب
 ثانیے نداشت سواے ازان شیخ عبدالسلام ہونگے کہ ذکر فیہ شریانیلا
 گذشت نیز خلیفہ دہم شمار کردہ اند و فات آن مخزن الکمالات بتاریخ
 پنجم ربیع الثانیے سال یکہار و یکصد و نود و ہفت ہجرت ست و فرار
 پیر الوارہ بقام کوٹ پنجم متصل بہا و لیور ست و قطعہ تاریخ و فات آنجانب
 کہ از زبان گوہر افشان شیخ غلام ادیس او ایسے مولف رسد انیت قطعہ

پیر حکم دین بخت افسوس	روح پاکش طایر فردوس	از سالہای نعم تاریخ گفت
محمدان گل گلشن فردوس	سید شاہ حسین بن سید عبد القادر بن	

سید حمید گیلانے لاہور سے قدس سرہ از سادات عظام
 گیلانے مور و الطاف رحمانے منظر خوارق و کرامت و بغایت زاہد
 و متقی و عالم و عامل و پیر کامل بود و بیعت دست بدست اما کمال
 خود داشت و تیر و حلے وے گامے از بدف اجابت خطایہ رفت

و حاجت مندان دنیا و عقبے صد با نجات بابرکت آمد و مستفیض گشتند
 نقلست کہ بوقت تاراج لشکر شاه زمان بادشاه آنحضرت بزرگان را ندکھلا
 مسکن باز دست تاراج لشکر ظنم مامون است احدی را از سکناست محفل
 خوف و هراس تاراج داینگر حال ایستاد پس همچنان بوقوع آمد کہ احدی
 از لشکر بیان شاه زمان بارادہ غارت در محله آنجناب نیامد و آنکہ حاضرش باخطا
 پیش آنکہ نقاست کہ حضرت شاه سین برین در درازہ مسکن خود حجبی نصب
 کرده بود و علی الصبح خلق کثیر از اہل حاجات حاضر آمدہ آنجورہ بپارت
 آن چوبی نماؤد آنحضرت بعد از فراغ از وظیفہ و نماز برین آمدہ و برین آنجورہ
 دم میگردید یک آنجورہ بازندگان حوالہ کرد کہ آن آب دم شدہ براسے
 شفاست بجان حکو اکثر اعظم است آخر شخصے از عاسدان اراہل محکومہ
 رنگیز نام داشت از راه غیبیت باطنے بعد اوت آنجناب برخواست و شرب
 بران چوبے کہ پیش در درازہ فیض اندازہ براسے نہان آنجورہ ہا نصب
 پوشیدہ از چشم خلق نجاست بالید و خدام ہر روز علی الصبح آب چوب را
 از نجاست پاک می گردند چون تنگ آمدند اطلاع اینحال بخدمت آنحضرت
 کردند و فرمود کہ بکنید کہ ظالم خود بخود بسزاسے کردار خود خواهد رسید پس
 در اندک ایام فاعل را حالتی رداد کہ دیوانہ شدہ در کو چہارار می گشت
 و نجاست بخورد و آخر بجان حالت برد نمود با اللہ من غضب الایالیہ
 نقلست کہ روزے مسماة بی بی خادمہ وسے کہ لادله بود بخدمت
 حاضر آہ بہ عرض کرد کہ براسے حصول اولاد بوسے دست مناجات
 بدگاہ قاضی الحاجات بردارد التجاب دے قبول افتاد و بعد دعا
 ارشاد نمود کہ تقربتین است کہ از لطن تو چار فرزند بوجود آید بخیل آہنیکے
 در عمر خور سالے بمیرد و دوم سفر دور در ساز اختیار کند و باز نیاید سوم فقیر گردد
 و چہارم فرزند تو بماند و از دنیا بر خور دار گردد پس همچنان بوقوع آمد کہ فرمودہ بود

وفات شاہ حسین قبول قبۃ تبارنج یازدہم ربیع الثانی سال یکذاری
دو صد و بیست و پنج و عمر شریف شصت و نہ سال و فرار گوہر باران درون لامبور مجاہد
سید بہمن گیکہ قمر خانہ آنجا است از مولف **پوشیدہ** بر تو انکس بخلمہ برین
حسین آن بخشیر جهان **سید** | **تبارنج** نرسل آن شاہین | **گو** شاہ عاشق کریم حسین
سید عبدالکریم المشہور سیر بہاؤن شاہ بن سید شاہ بلاق لاہور
قریس سرور از سادات عظام ہارہ خانہ و مشایخ و مشاہیر مہتمم
ست مردے بزرگ و عابد و زاب و متقی و خدا پرست صاحب جذب ستغراق
و توحید بود و از ہر خاندان فقہ جمعہ داخل و بہرہ کامل حاصل کرد چنانچہ در سلسلہ
قادریہ اعظمی نسبت دے بچند واسطہ بحضرت سیان میر بالا پیر لاہور سے
دوبو سید جمیل شیخ میر بحیرت پیران پیر دستیکہ خونت الاطوحت الدین **عبدالقادر**
فتہ ست بدین طریق کہ سیر بہاؤن شاہ مرید شاہ بلاق پیر عالیقدر جو کہ
لاہور متصل جو ہارہ جو جو آسودہ ست و دے مرید شاہ عبد الرشید لاہور
دوے مرید شیخ حسن شاہ دوے مرید شیخ محمد الشہر ملا شاہ دوے مرید
میان محمد میر بالا پیر لاہور دوے مرید شاہ حضرت سیان سے
مرید سید احمد دوے مرید شیخ غاہد کبیر پشہ مرید شاہ ابو القاسم دوے مرید
حضرت موسیٰ حلے دوے مرید شاہ ابو یکر دوے مرید شاہ داؤد دوے
مرید شاہ سلیمان دوے مرید شیخ زید دوے مرید شیخ قمر شے دوے
مرید حضرت قطب الآفاق عبدالرزاق خلف الصدق خونت الا عظیم سلطان العالم
محمد الدین ابو محمد عبد القادر جیلان قدس سرہم السامے دوے مرید
بہاؤن شاہ دوے ما درزاو بود لبر خوردے آثار بزرگے بزنا سیمہ
حال ابضا صاحب کمال جلوہ گر بودند و چون بعد وفات مال بزرگوار بر سوزند
ارشا و نبشست اول در موضع فرنگ کہ جنوب رود لاہور است سکونت فرمایند
چون جذب و استغراق بطبع آن قطب الآفاق استیلا یافت ہرستان

شیخ پورہ تشریف بردہ و از دہ سال سجات تجرید و تفرید در آنجا عبادت
 حق بسر بردن بعد بوضع میر پور کرد و امن کوه آباد است رفعتہ طرح آقا است
 انداخت و در مان قوم کہ کہ جنگی مرید و منقاد و سے شدند و صد ہا کس عالم
 دور و در اینجہ دست حاضر آمدہ خلعت ارادت پوشیدند و خوارق و کراست ہشتا
 از ان قبول پذیردگار نظر آمدند چنانچہ نقلست کہ روز سے مطرہ از خدا
 آنجناب حاضر بود و سردی کرد ناگاہ گرد و غبار از دور بر خاست و هجوم سواران
 از دور نظر آمد چون نزدیک رسید معلوم شد کہ شخصے پیرزادہ از صاحبزادہ ہا
 پشاوردار میر پور شدہ است و با خود اجتماع کثیر دارد و بر پالکے سوار است
 و بطریق بعضی پرداخت کہ اگر ارشاد شود ما ہم بر اس سوار شاپالکے میساکینتم
 تا ہر جا کہ تشریف برید شاپالکے سوار و مریدان پارکاب جناب باشند
 باستماع این تقریر حضرت پیر بسم کرد و فرمود کہ توفیر باطنے بہتر از توفیر
 ظاہرے ست اگر استخص چند اشخاص از جوام و خاص با خود جمع آورد
 جاسے تعجب نیست کہ جملہ آدم زادند و جلسن یا جلسن اس می گیرد اگر خواہیم ہنوز
 دام و دور از بیابان نزد خود بطلبیم و ایشان از خود نزن و جمع آیند کہ وقوع
 این امور از امور غیر الوقوع ست ہنوز این سخن تمام نشدہ بود کہ امہوان کجرا
 و وحشیان بیابان فوج فوج بخدمت جمع آمدند و شیخ ہمہ از خصت فرمود
 گفت کہ این سخن بسیار مشکل از زبان ما صادر شدہ ست نہ اینکه شمار از خود طلبیہ
 شامہ بقامات مجرب دید نقلست کہ چون شاہ زمان بادشاہ از جناب
 رو بکابل نہاد و شیخے مصاحب شاہ زمان از دست سکمان بقتل رسید
 سکمان جابجا دست بغارت و قتل اہل اسلام کشادند منجرا انہا سے
 صاحب شگر بیدے کہ بر فرقہ سکمان و دشمن جانے اہل اسلام
 در تمام ملک پنجاب باشکر عظیم گشت میگردید ہر جا کہ کافرہ اسلام می یافت
 بقتل میرسانید و خانہ ہاے ایشان تاراج مینمود و همچنین صد ہا کس دست

ظلم آن ظالم نادر اس قبیل رسیدند آخر چون متصل موضع میرپور کہ مسکن
خاص سید بہادون شاہ بود رسیدم وہاں وہ بہ خوف غارت و تاراج متاع
اجتماع بہر سائیدہ مستعد مقابلہ شدند شیخ فرمود کہ حاجت اجتماع و متاع
بہرہ سکنائے دیر تو کل بخدا کردہ بقامات خود ہائشند آخر چون صاحب سنگہ
نزدیک دیر رسید و لشکر ایشان خواستند کہ دست بقتل و تاراج سکنائے
میرپور بکشند اول فوجے از سکنان در خانقاہ حضرت شاہ کردہ ہجرت
مقیم بنیاد آمد بغوریکہ بدیدار پر الوار شرف گشتند زبان بیکہ شہادت بکشادند
دسرا بآر قدم شیخ نہادند بطور این کہ امت تفرقہ عظیم در لشکر صاحب سنگہ افتاد
آخر کار صاحب سنگہ بذات خود بخدمت حاضر آمد و طشتی طلبید از اشرف پیشکش
نمودند زرش قبول نیفتاد و ارشاد شد کہ اگر خیریت مطلوب ست ہین وقت
از بجا کوچ کن در نہ بہر لشکر تو داخل فرقہ اسلام خواہد شد پس صاحب سنگہ
نے الغورانا بجا کوچ کرد و باز متوجہ انصوب شد و وفات سید بہادون شاہ
در سال یکہ از دود و صد و سترہ ہجرت سے و فرار مقام میرپور جو کہ ست از

چون شہ عبدالکرم شیخ حق	رفت از دنیا بحیات النعم	گشت تاریخ وصال و دعای
متقی پیشوا سید کریم	شیخ فرزند دیگر بختیار	سال و محل آن شہادت معلوم

مولوے غلام فرید لاہور سے قدس سرہ از غلطی فضیلا
لاہور جامع کمالات ظاہر ہے و بلطے مردے عالم و عامل و ذاکر و شاکر
و متقی و پیر پیر کار بود و تمام عمر خویش در درس طلبائے علم گذرانید و با دنیا
واہل دنیا کارے نہ داشت و تجرید و تفرید بر فرج حق امتزاج وے غالب
تر بود و وفات آن جامع الکالات در سال یکہ از دود و صد و شانزدہ ہجرت
دختر پڑا نوادر در لاہور در گورستان میانے ست از مولانا

چون فریدان دریا	از جہان خبت دالار سید	تاریخ اخبار و سال او در
زبدہ دین متقی فرزند سید	مولانا عبد الباقی صاحب	مولانا در شہادت معلوم

تیس سال تک کرام و فقہا کے نظام میں دو شان ست دور حدیث و تفسیر و فروع
 و اصول آیتینہ از آیات اعلیٰ بود و در عهد خود از بہرہ علماء عمدتے بنند
 رہتا رہتا جن و ائمت تفسیر و الفقار خانے در سالہ عجیب البیان نے علوم القرآن
 تفسیر کردہ دے اندر بنو علما و فضلا مقبول و فاضل آن جامع التفضلا
 باحوال مسیح در سال یکہ رود و صد است و مسیح سے ست از مولف

عبدی با سلطان باقل کرد سال وصال آن بر باد میرا عارف حق رستم دین کو

مفتی رحیم اللہ مہدی رحمت اللہ علیہ

۱۱۲۲
 اور جو سے قدس سرہ و بجا محمد جامع ادراق ست مرد سے تبرک
 و خدا پرست و عابد در جیم و کریم بود و غربت و مسکنت بر مزاج حق امتزاج و
 غلبہ تمام شہت با غر از دنیا و نشان شوکت آن کار سے نداشت و لغوہ حلال باز
 دست کار سے خود پیدا کرد و در انصاف قوت حلال بوسیلہ اجرت
 مسیح خانہ داشتے و حصہ چارم از اجرت پیدا کردہ خویش براہ خدا بستحقان
 رارسانیدہ سر حصہ دیگر خیر عیال و اطفال خود آور دے و حاصل امر فر
 بر استخرج فروانگاہ نداشتے و حافظ محمد سے برادر حقیقی اش کہ مال مالی باز
 مال و دولت دنیا بود بہر چند اور انرز خود خواندے و فرمودے کہ تو غربت
 خاندان ما بر باد دے گئے مردمانیکہ محکوم ماہستند اجرت می گئے انھنے
 پسند خاطر مانیت اگر ترک آن اختیار گئے خیر تو دعیال تو ذمہ
 من ست آنھاب قبول فرمودے دے گئے کہ غربت و مسکنت در شہ
 پیغمبران حصول روز سے حلال موجب سر فرودے از جناب لایزال است
 این بات ترک نمیکنم مال و دولت تو بتو مبارک با و در آخر عمر چون قوت جسمی و
 طاقت بدنی رو گیا اور دو در مسی کو نکلے نصیان کہ از فقیر مولانا مفتی
 مال الدین مرحوم ست ششہ تدریس قرآن مشغول شد و در طریقہ
 تدریس سرور در طلبا تلمیذین سے کرڈ بند کرد و دخل مشغول سے ساخت

وفات آن جناب در سنه یک هزار و دو صد و سه و پنج هجرت از مولف

رحیم اللہ جو شد در خلد علیہ	نماز و ہر سال وصل مولف	کتابج الاغتیاہر حال ست
دگر سغی شرح الطربجان	رحیم اللہ فاضل طلقش گو	دگر قاضی رحیم اللہ برخواست

شیخ نور احمد المشہور حسین جو قادر سے قدس سرہ مرید و حلیف
 سید عبد الکریم بہاؤن شاہ است صاحب جذب و استغراق و سکر و متع و خوارق
 و کرامت بود در حالت جذب تا سئ و دو سال بیکیا کشته ماند و طعام و
 و آب نخورد و چون ذکر نفع و اثبات کر کے در دیوار و اشجار بوی اتفاق
 میکردند لقلست کہ وقتے با ہم زمین اراں دو موضع بر سر حد و زمین متعلقہ
 خود ماننازع بوقوع آمد آخر فریق زور آور و نہ دار چار صد کما تو فریق زبرد
 از راه غضب جبر قبضہ خود آورد و حکم حاکم وقت نشان بر بے با قایم کنانید
 فریق مظلوم کہ از خدام شیخ بودند بخدمت حاضر آمدند و با ظہار حال پروردگار
 فرمود کہ اراستہ حق شائشا دا دیم و بر بے با سے فوق ثابے کندیدہ بجا
 انصاف متقاسمے ست قایم نمودیم پس ہمچنان بوقوع آمد بر بے با سے
 کہ قایم شدہ بود ند حکم غیب بر خاستہ بجل موقع قایم گشتند چہنیں دو بار
 تکرار اینمعنی بوقوع آمد فریق ظالم چون دانستند کہ این انصاف از طرف
 منصف حقیقی ست تن برضادادہ خاموش ماند لقلست کہ چند راس گاو
 میغان شیخ در دان بزد دیدند چون اطلاع اینمعنی بخدمت شیخ شرفرود
 کہ گاو میغان ما زمین اراں فلان دیدند دے بردہ اند پیش ایشاں بروید
 و بگویند کہ این مال از املاک نور حسین ست و ایس بد میدوزن نصب حضرت
 غوثیہ گرفتار خواہد شد و خدام نزد در دان رسیدہ پیغام شیخ رسانیدند تا
 مانکار و اصرار پیش آید تا تمیل ارشاد کندند بلکہ نسبت شیخ ہم سخاے کشاں
 شان آنجناب نبودند زبانی آورند چون خدام بے نیل مرام از انعام
 باز پس آمدہ موضع حال بخدمت آن شیخ الکمال گذارش کردند ایش غضب

بجوش آید و دستہ گویا خشک بدست مبدک بستہ دم آئین خود بر دہم کرد و
 فی الحال آتش و گداز و گرفت و بزربان آورد که خانہ کس مسکن و اثاث است
 در مال و اموال و ذراعت و انجا و زمان ماہ شمار بسوختیم انشاء اللہ تعالیٰ تا قیامت
 ستر ستر خواهد شد و پیمان بوقوع آمد که ہا سجا آتش از غیب در ویہ مسکن زدوان
 نمودار شد ہر مال و ذراعت و اشجار و غیرہ را یک بسوخت و آن دیہ باز آباد
 نشد بعد باللہ من غضب الال و فوات آنجناب بقول معتبر
 در سال یکار و دو صد و سی و شش ہجرت و شیخ رسول شاہ از خلفاے
 عظام آنجناب تا حال مسند آراے ہدایت دار شاہ دست برد و عریک
 و ملا سوز رونق افروز گردید در اسم الحروف بعضی زیارت آنحضرت مستفیض
 شخصے بابرکت دهن و خوش خلق و خوش کلام و خوش و خوش گو بود و دعایات
 بسیار برین خاک در گاہ کردگار بسزد دل فرمود از مولف

شیخ نور حسین رشید لیاقت چون جہان محبت باطلتس مطر کمال بگو

نیراہ نور فیض ہے یار مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی کے قدس سرہ

امام الحدیثین مقدماتے تفسیرین جامع علوم ظاہرے و باطنے بود دور
 علم و حلم و زہد و ورع و تقویٰ و تدریس و تلقین تہ بلند و مقامے ارجمند و
 خلقے بعد و دیدنیار بشاگردے آن زبدۃ الاولیاء برابر ہر مہاب شدہ بعام فضیلت
 و تکمیل رسید و شاگردان و سوارا قالم دور و دراز رسیدہ باب علوم دینے
 بردے خلق کشا و نذر درین زمانہ اضراک ذات بابرکات دے را خاتم العلما
 و ختم الفضلا لقبہ آید صحیح و بجا ست و آنحضرت در تعاید اہل علوم و حدیث
 مثل سہ الشہادین و بستان المحدثین و غیرہ تصنیفات بسیار دارد و تفسیر
 کہ در تفسیر سورت بقرہ و در آخرین قرآن ست بحدیث مقبول و محبوب خلق ست
 کہ احدے از علمای سلف ماہمین بیان در تفسیر نہایت داختمہ و کتاب تحفنا
 در در تعاید اہل شیعہ و با خوبے و تحفک تصنیف فرمودہ ست کہ علمای

شیخہ از جواب ابن الاجواب ہستند وفات آن جامع الکلمات با قول صحیح
در یک روز دود صد و سے دنہ ہمسے ست و فرار از انوار در دلی ست از مولف

جو عبد الغزیز آن سے خلا کہ دنیا چشمش بود هیچ چیز برفت از جهان اول و صلتن جو
امین دانی فیض عبد الغزیز اگر فاضل علم مقبول گشت عیان خود سال او بر تیز

شیخ سلطان بالادین او سے قدس سرہ از خلفاے نامدار
خواجہ صالح محمد بن خواجہ عبد الحاق او سے ست و پدربزرگوارش از حدیث

خواجہ محکم الدین او سے ہم بہرہ کامل یافت دوے بعد وفات پدربزرگ
ارشاد نبشت و مدۃ العمر در ہدایت خلق مصروف ماند وفات او سے

در سال یکیز دود صد و چہل و یک تاریخ چہارم جادے الثانی نے وقوع
شعرایے عمد تاریخ وفات دے از مصر عہ آہ حال خلق بی سلطان شد

بر آوردہ اند و فرزندان نامدار دے شیخ شہاب الدین سجادہ نشین و شیخ
غلام ادیس بر صدر جہات اند خدا سلامت با کرامت دارا دار مولف

جو سلطان الافغانست ^{۱۱۶۰} خست تو تاریخ ترحیل تو میل آن ^{۱۱۶۰} از محمد دوم سلطان ^{۱۱۶۰} عافان بجز
دگر نامور شیخ بالانخوان مولانا عبد القادر بن مولانا ولی اللہ

محدث و ہلوسے قدس سرہ عالم عامل و فقیہ کامل بود در علم
حدیث و تفسیر شانے عظیم داشت دوے کمال فصاحت و بلاغت

تفسیر فتح الرحان بزربان آوردہ بہندے کرد کہ مقبول و مطبوع خاص
گردید وفات دے در سال یکیز دود صد و چہل و دو ہجرت از شولہ

جناب عبد قادر انکہ ملش ^{۱۱۶۰} چو مردوشن شد از مرتابا ^{۱۱۶۰} دلی منظور گو سال و صاحب
دوبارہ جو منظور لے ^{۱۱۶۰} مولوے محمد و لے التمدین سید احمد

حسینی قدس سرہ در نسخ آباد سکونت داشت از علمای عظامے
دقت بود و تفسیر نظم الجواہر در سال یکیز دود صد و سے و شش تعریف کرد

فنام کتاب ہم تاریخ مقرر ساخت و این کتاب نے الحقیقت اسم با سخی
است

داعیہ کے لئے اہل بیت سے جا کے اعتراض و تخمین نیت و وفات نبوی دراصل

بزرگ و دوسرے جملہ و غیر بہت سے بہت از مولف چون دلی اللہ کے لئے اہل دل

از فاسوی بقابلت محبت **||** ارتحال و بگوئیں لفظ **||** ہم پنجاب رغبت دے لے **||** محبت

مولوی غلام رسول فاضل لاہور سے قدس سرہ مولوی

باتوقیر فاضل کبیر لاہور بودا و سبحانہ تعالیٰ ذات بابرکات اور اداریاے

فیض و چشمہ فضل آفرین پنجاب احد سے از طلبہ وقت در فیض رسالے

و ہمہ دانے ہمتاے دے بنو دہزار ہا کس از وجود و نہ وجود دینی غماید

علمی حاصل کروند و براتب فضیلت رسیدند علیاے وقت و فضلہ

عہد بجلقہ غلامی و شاگردی سے آریند از مولف **||** چون غلام رسول اہل بیت

از جہان شہیدیت والا **||** ارتحالش بگوئیں رابع **||** ہم و گر کاشف السخی فرما

شیخ لکے شاہ مومنین ساڑ لاہور سے قدس سرہ

شخصے بود عابد و ناپہر متقی و خدا ترس و صاحب علم و تخلق دارا دست

بخاندان قادریہ داشت و در لاہور بکار سنگی ساز سے مشغول بود سے اپنے

غریب مومنین بدست حق پرست خود تیار کردہ میفرودخت و قوت مثال حاصل کرد

و دروازہ فیض اندازہ خود مدام برابرل وینا بستہ داشتہ دیک غریب ہر اسے

آگاہی خریداران بجلقہ بیرون دروازہ آویختہ داشتہ چون خریدار سے

حاضر شدے بعد بطلقہ رشخ لا از آمدن خود آگاہ ساختہ رشخ در پیکہ بالاس

و دروازہ غریب مطلوبہ خریدار بود دادہ زر قیمت آن بگرفتہ و بخر از حجر

روزمرہ حصہ خدا و رسول علیا نمودہ حصہ سیویے بخر ف خود اور دے

و بعد یکماہ پنچار حصہ خدا و رسول جمع شدے بفقرا تقسیم نمودے و بعض اوقات

کہ روزان کو رباطن غریبال بخر شہزادہ بجلقہ دروازہ آویختہ میبود زدی میبود رشخ با وجودیکہ

از اندرون در پیکہ چشم خود سے دید چشم پوشے میگرد و در اجم حال دید افعال

تنگیشت و میفرمود کہ اگر این شخص غریبال براہ خدا از من طلب می کرد من میبدم

بزرگو فریق داخل ہوا ہے شہیدیم حالاً آن شخص بزرگو سے بڑو از تو اب محمد بن
لقل ست کہ اکثر زمان نادار بر اس حاجت رد اسے خود ہا از شیخ کہ
 شاہ از فرضہ کے گرفتہ دوست ہزار خورسند سے میداد و تقاضا سے
 اداسے آن گاہ سے نمیکرد بلکہ اکثر اوقات ہاں مدیونان بلا اداسے فرما دل
 بار و دیگر خدمت سے آمدند و فرضہ دیگر سے خواستند شیخ بار دیگر ہم عنایت
 میفرمود و ذکر فرضہ اول بزرگان آورد و نیز فرما دران بار با جمعی آمدند و فرضہ دیگر
 میدادند کہ ذکر فرضہ اول از یاد شیخ فراموش شدہ ست و اگر احدی از مدیونان فر
 میت آدا آن بخدمت حاضر سے آورد و نیز فرما با بن زودی ادا میکنے اگر فرستے
 دیگر پیش ست باز بر دواز طرف من شیخ از شہد اول بار لقل ست کہ چو ذات شیخ
 نزدیک رسید بہ شخصی از دوستان خود سے بر کہ یک طرف حضرت علی محمد ہم میر
 ب طرف خود یک طرف سید محمد غوث گیلانی سے و اسوسے خویش می طلبند و
 کہ ہوا از ایشان مدفن با باشد لیکن مر ایل زاد الشاہ عمر بن شاریادہ ترست کہ خاندان
 ایشان در می ست پس بعد وفات بہ بنام باب بن فیما بین ہم تکراری ہو فرغ آمد
 آخر حسب الوصیت آنحضرت ذیل خاطر بہ آنجناب محمد مرار شاہ
 محمد غوث دفن کرد و شد و فرات شیخ کہ سے تہاہ با تو ال محمد در مال
 بکھار و دو صد و پنجاہ و سہ چہینے ست از مولف **از قبول شیخ لدی شاہ**
 گشت روشن جلد مثل لقل **حکمت خرافہ ما** نیز جو وصل او ز نظر حق
قاسم عبد السلام بن عطاء الحق بد او نے قدس سرہ
 از اعظم محدثین و کبراسے مفسرین ست تفسیر نزاد الاخرت منظوم از عمدہ
 تصانیف است و آنجناب این تفسیر یاد رسال کیز او دو صد و چل و چارم کرد
 و نام تفسیر ہم تاریخ تجویز نمود و درین تفسیر قریب دو لکھ اشعار ابدار از تصانیف
 سے ست و لہذا مطرہ مقبول خاص و عام ست و وفات آن جامع **تفسیر**
 در سال کیز او دو صد و پنجاہ و ہفت چہینے ست از مولف

رفت چون عبدالسلام	ارتحال ابقول خاص علم	ماہتاب حسن مخدوم
<p>شیخ مولانا محمد اسحاق دہلوی قدس سرہ</p> <p>از علماء کبار دہلی و نواسہ حضرت مولانا شاہ عبدالغفریز دہلوی است</p> <p>در علوم فقہ و تفسیر و حدیث مدارج بلند داشت و وفات دس در سال یکیز در دو</p> <p>و شصت و دو مقام بک منظر بوقوع آمد از مولف</p> <p>آنکه ذاتش بدو جهان طاق</p> <p>دل بسال وصال و سرور گفت اسحاق شیخ آفاق</p>		
<p>مولوی غلام اللہ فاضل لاہور کے رحمۃ اللہ علیہ</p> <p>از کبار علماء و خطماک فضلا لاہور بود ذات مبارکش اوستاد کل مظہر</p> <p>کمالات دینے و دنیویے بود در خلق بخلق و علم و حلم و سخا و عطا اشتہار داشت</p> <p>در تدریس و تعلیم از متقدمین ہم گوئے سبقت برد و صد ہا کس بوسیلہ جیلہ</p> <p>دے بکمالات علوم نظم و نثر و صرف و نحو و منطق و معانی و فقہ و حدیث و تفسیر</p> <p>رسیدند و در پنجاب احدے از خاندان علماء عظام نیست کہ دعوی نیانزند</p> <p>و شاگردے باین خاندان ندارد و آنحضرت فضل و کرم موردے داشت کہ ذکر</p> <p>خیر حضرت غلام فرید الدہ ماجدش و غلام رسول برادر گرامے دے سابق مذکور</p> <p>گردید و وفات آنجناب در سال یکیز در دو صد و ہفتاد و دو ہجرے</p> <p>و جمادے مرجع للفضلا مادہ تاریخ وفات اوست از مولف</p>		
غلام اللہ جوار دنیا سفر کرد	سبیل و سل آن شاہ معل	ابن اسعد غلام اللہ تحریر
<p>غلام اللہ حق آگاہ ہنسرا</p> <p>لاہور کے قدس سرہ والد ماجد و پیر عالم تقیر جامع ابن اوران</p> <p>نسبت آباے آنجناب بچند واسطہ در میانے بطوریکہ سابق مذکور شد بجنبت</p> <p>مخدوم بہا الدین زکریا ملتانے میر سرد در لوم دینی و دنیاوی قدم</p> <p>بر قدم آبا و اجداد خود داشت و در طاعت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت</p> <p>علوم مظاہرے شاگرد رشید مولوسے غلام رسول لاہور سے بود کہ مورث</p>		

و کم گفتے و کم خفتے و بوقت یکپاس شب باقیمانده از خواب بیدار شدے و نماز
 تہجد بقرات طول بخواندے بعد از ان تا فجر در خواندن درود و نفل اثبات
 و ذکر اسم ذات مصروف ماندے بعد نماز فجر اول دو سپارہ قرآن تلاوت
 میکرد بعد از ان مثل اشراق می خواند درین اثنا هجوم بسیار از مرصیان و بیداران
 بر درواہ مسجد جمع مے شد پس باحوال ہر یک متوجہ شدہ در حق کسے دو
 و در حق کسے دعا تجویز مے کرد و او سبحانہ تعالیٰ در علم طبابت باجناب
 اسپخان دست شفا عنایت کردہ بود کہ بیارنے الفو شفا مے یافت بنا بر
 از دیہات دور دور بیاران در موضع فرنگ کہ سکن آنجناب بود حاضر آمدہ شد
 و ملتجی معاملے گشتند چون از محلہ بیاران فراغت حاصل مے شد بکتابت
 قرآن مشغول مے گشت و قبل از دوپہر لیلہ ادا مے نماز چاشت و تناو و طعام
 تا یکساعت قبلو مے فرمود بعد از ان برخاستہ نماز ظہر یا جماعت می خواند
 و باز بکتابت قرآن اشتغال مے نمود و در صین تحریر بطالب علمان بشمار کہ
 تمام روز بخدمت حاضر میماند سبق ہم داده میشد غرض بر اہل حاجت کہ بخدمت
 حاضر آمدے محروم مے رفتے چون نماز عصر ادا مے گشت او ندانے پراختہ بہ
 خرم حاضر مے آوردند و آنجناب یا ارن خویش مثل ملک حیدر خان در اہم خان
 و قاسم خان و قادر خان افغان و غیرہ حلقہ زدہ بشمار آن خستہ ہا کہ بے شمار
 مے بودند و در دوشرفین مے خواندند و تا شام بان کار مصروف می ماندند
 بعد نماز مغرب چون پیراغ روشن مے شد بعض طالب علمان خاص فریاد
 تا عشاء سبق مستفید مے گشتند و از مرکار محبت خاطر فیضی اثر بخواندن و نوشتن
 قرآن مجید زیادہ تر بود چون کتابت قرآن ختم شد بعد تصحیح و مقابلہ سہ کردید
 کردہ از ان توحات طلال حاصل مے کرد چنانچہ در تمام عمر نوبت نوشتن قرآن
 لبہ مصدر سیدہ بود و از عمر بلوغ تا دم ایض نماز آن حضرت گاہ مے فوت شد
 صرف قبل و نجات نماز سہ وقتہ بجا لم بیارے فاج و سکر ذریعہ فوت شدہ بود

آنجنا ب میفرمودند که اگر بیست آدم سرا بکنند و تقصیر درست اما زمین و تقصیر
 جزایم کبیره مثل زنا و غیره هرگز بوقوع نیامده که پروردگار لعنایات سید ابراهیم را
 کبار طرزان باز داشته است دفات آن جامع الکمالات بتاریخ نهم ماه ربیع
 سال یکصد و دو صد و هفتاد و شش بوقوع آمد و قبل از مرگ آنجناب پنج
 سال بمرض فاجع بیمار ماند اگر چه بحالت شدت اینچنین مرض که شد آن بر
 همه عالم اظهر من الشمس است گفتار بود لیکن در آنحال هم یکساعت از یاد
 حق غافل نماند و بسبح مبارک در دست و ذکر درود بزرگان میبود
 و در ابتداء مرض تا دو سال از چارپایه برخاسته نماز بر بلوریا
 میگذارد چون چارپایه غلبه کرد دراز بر خاستن و بزرگین آمدن مانع آمدند
 و ضو تازه خشت بر بالین چارپایه نهاد نماز ادا کرد یکسال برین
 منوال گذرانید پس بعد چون ضعف سخت در قواسم جسم بوقوع آمد در حالت
 دراز با اشاره نماز کرد و غرض در او اس نماز هرگز بر توقیف و
 تساهل بر دانی داشت و بهر حال که بود بوقت ادا نماز پیشانی
 و از متعلقین خانه وقت نماز معلوم نموده با داس آن می پرداخت در آن ایام
 حافظ غلام احمد فرزند میا سگه خود را رخا در کرد که بعد نماز مغرب هر روز بنگهد
 حاضر آمده سه بار سوره یاسین بخواند و بگوش حق نیوش رساند پس نخویم
 حافظ غلام احمد هر روز بعد مغرب حاضر میشد و سوره یاسین باواز بلند و کهن
 خوش میخواند بلکه سوره فرعل و سوره ملک بران ایزاد می کرد و مواعینات
 الهی و تملقات قبله گاهی میگردید و قبل از وفات بسه روز روز
 با وجودیکه آنحضرت طاقت از خود برخاستن و نشستن نداشت از خود بی
 امداد غیرت برخاست و هر دو پا بر جا ریاس بزرگین نهاد و نشست
 و فرمود که فی الفور این لعلک خبیث را که دشمن ما و شاست از خانه بدر کنید
 و دروازه هلاسد و کنید که باز نیاید و این معنی دو سه بار بیکبار بزرگان بر بار

آورد و انستیم کہ شیطان لعیم کہ ہذا عدو مبین و دشمن اولیٰ علیٰ علیہ السلام است
 و بر بالین ہر اہل ایمان دوین قبل از مرگ بر اس حرکت شیطانے رسید
 بصورت طفلک در چشم حق بین آنحضرت خود را جلوہ دادہ است پس
 توسل بکلام آتے کہ جبل المتین ایمان و دین است جسے چند حافظان قرآن
 طلبا نیدیم و آنحضرت تشریف آورده بصبح تمام یک ختم قرآن بخوانند و در
 حق آنجناب دعائے خیر کردند تا آن سو سوہ شیطانے بکے منفع شد
 و بوقت نزع ہم اگر چه رشتہ سبھ در دست حق پرست ہو داد اما انگشتان مبارک
 حسب العادت پھچان در گردش بودند بطوریکہ کسے ذکرے کنند
 و دانهای سبھ از ہم جداے سازد و لبھای مبارک ہم در جنبش بودند
 ذکر لاله اللہ محمد رسول اللہ بزبان حق ترجمان جارے بود و مخفی مبارک
 کہ حضرت والد ماجد مرامسمیان دل محمد و سید محمد و حام الدین و حافظ
 غلام احمد و بندہ غلام سرور و غلام یاسین شش فرزندان نرینہ و نہ دختر
 نیک نظر داشت منجھ آنہا دل محمد و حام الدین و غلام یاسین و یک دختر
 خودترین در عمر خود سالی وفات یافتند و منقے سید محمد و حافظ غلام احمد
 و بندہ احقر و دو دختر در سایہ عاطفت آنحضرت پرورش یافتند و از علوم
 فارسے و عربیے بہرہ ور گشتند آخر منقے سید محمد خوش اغرے فقیر
 در حالت سفر کہ ارادہ رفتن بیئے و بغداد و حرمین الشریفین داشت
 در سال یکہار و دو صد و ہشتاد و تباریح دوم ماہ شعبان المکرم بمقام
 مشہن کوٹ در حالت بیماری سے تپ و دہل برجت حق پیوست حال از
 بلاد ان و خواہر ان فقیر صرف حافظ غلام احمد در کلان و ہمیشہ خورد موجود
 خدا سلامت و باکرامت داراد و از ہر دو ہمیشہ ہائے فقیریکہ با حسن علی
 بن لطف علی قریشی و ثانیے با منقے صدر الدین بن منقے احمد بن
 بن حافظ منقے محمد بن منقے رحمت اللہ کہ ہم جا فقیرت کہ خدا کردید

فی الحال از اولاد فقیر برادران و همیشه گمان بر خورداران چسب غالدین و جلال الدین
 پسران مفتی سید محمد و مظفر دین و مینا الدین و فصیح الدین پسران حافظ قلام احمد
 و سید علی و برکت علی پسران همیشه کلان و فخر الدین و فریح الدین و امین الدین
 پسران همیشه خورد و غلام حیدر و غلام صغیر و غلام اکبر و محمد انور نور عثمان بنده موجود
 اللهم سلمهم و طال عمرهم تاریخ وفات

<p>مفتی دین غلام محمد چوار جهان جان جهان غلام محمد جوان زدل بہ تاریخ ترجمیل او سفر وزیر چون سید محمد بک و روح مسافر شد سافر</p>	<p>پدر و دوست با ملک ان سال ایضا جو رفت از جوار شہد نداشت که خورد شہد دین محمد سوی در البقا خوشحال و خوش شیخ احمد شاه کشمیر کے تازہ بلی قدس سرہ</p>
---	---

از اولیای متاخرین قطب الوقت و غوث زمانہ بود در سلسلہ عالیہ سہروردیہ
 و قادریہ و نقشبندیہ صاحب حکم و ارشاد بود و ارادت بخدمت شاہ اکبر المشہور کشمیر
 داشت تمام روز در ریاضت و شب در عبادت گذرانند و خلق خدا از ارقابہ و
 دراز بخدمت و حاضر آمدہ فیض ظاہر و باطنی حاصل سے کردند و خواست
 و کرامات بے شمار از و سے زبان زد خاص و عام ست لعلت که شخص
 بہ تمت گاد کتے ماخوڈ شدہ نزد حاکم کشمیر کہ از طرف ہمارا جہوں در کشمیر مہا نڈھا
 دبرادریں بطلب دعا سے ہا سے و سے بخدمت شیخ حاضر آمدہ التماس عانو و
 شیخ ہمسالی دین ملازم سرکار ہمارا جہ کہ حاضر الوقت بود ارشاد کرد کہ در مقدمہ این
 کس سے باید کہ لال دین جواب داو کہ در مقدمہ گاد کتشی حاکم ہند و سفارش احد
 قبول نے کند فرمود کہ بدرگاہ اعلم الحاکمین عرض خواہم کرد و برکت و علی و
 بجان روز ماخوڈ از گرفتار سے خلاص یافت و وفات آن جامع الکملات
 در سال کھزار و دو صد و ہفتاد و ہفت ہجرت و فرار در کشمیر است از مولف

چون حکم قضای ربانی کرد زمین و ہر حلت احمد
 حلت ہست منظر اسلام

بزرگوار حضرت امیر شاه

مختصر مفصل در ذکر سادات العارفات الصالحات الکاملات

الواصلات و احوال بعضی مجانبین و مجاذب کتب چهار حصه اول
در بیان مناقب ازواج مطهرات حضرت سرور کائنات علیه الصلوة والسلام
حصه دوم مشتمل بر شرح حالات بنات و الا درجات حضرت شاه رسالت
علیه الصلوة و التویة حصه سوم مشتمل بر احوال دیگر عارفات و صالحات که از اهل
ولایت و کرامت بوده اند حصه چهارم در ذکر بعضی مجانبین و مجاذب بلا
تقدم و تاخر تاریخ و سال وفات آن حضرات حصه اول در مناقب و احوال
مطهرات حضرت سرور کائنات علیه السلام و الصلوة مخفی مبارک افضل
النساء العالمین پیش از عهد حضرت شاه رسالت علیه الصلوة و التویة مریم بنت
آن و یقولے خاتون ابن عمران مادر موسی علیه السلام و مریم مادر عیسی
علیه السلام و آسیه بنت فرام زن فرعون هستند و بعد از سرور کائنات
علیه السلام و الصلوة حضرت خدیجه الکبری و عایشه صدیقه العظمی و
فاطمه الزهراء رضی اللہ عنہم هستند که افضل سادات العالمین اند که احدی
را از عورات تمام جهان بر ذات بابرکات ایشان فضیلت حاصل نیست
و آنحضرت علیه السلام فرمود که من زنی را نخواستم در هیچ ازدو قران
خویش بزنی بکنم مگر آنکه جبرئیل آید از پروردگار و مرا بان امر فرمورد
و اگر کتب نیز تصحیح پیوسته که ازواج مطهرات سرور کائنات دوازده بودند که
ایشان را زفاف فرموده است و از آن جمله یازده تنفق علیه اند که درجه بودند و
یکی مختلف خیمه که زوج بود بیره و اول از ازواج مطهرات بی بی خدیجه الکبری
که افضل و اعظم محبوبان حضرت شاه رسالت است کینست دس هجرت
و نام پدر وی خویلد و ناسد بن عبد القویس بن محصه بن کلاب و نسب
آبای کرام دس در قصبه بنسب ابای رسول صلی اللہ علیه و سلم
سے پیوند و نام والدہ دس فاطمہ بنت زابده بن الامم است که از

بنی قاضی بن لوئے بود و اول ز سنے که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ الملك الاکبر
خواست و سه بود قبل از خواستگار سے آن سردار کبر سبے حدیجہ خواست
دیدہ بود کہ آفتاب لے از آسمان در خانه سے فرد آمد نور آن از خانه آتش مشت
شده بعالم رسید و در مکہ منظمہ مسجد خانہ مانند الاکبر بآن نور منوگشت و در آن
زمانیکہ در عقد آن سردار آمد سن مبارکش چهل سالہ بود و عمر آن سردار بست
پنج سال و مہر سے بست شترایہ بود و اولاد حضرت سردار عالم از دھران
ولسہ ان تمام از لطن عفت آن عقیفہ بود و حضرت پیغمبر رعایت خاطر سے
تایمات سے ہجرتن دیگر خواست و اول کسیکہ از زنان با اتفاق پہل
مشرف باسلام شد حدیجہ بود و قدر آن والا قدر عند اللہ بدین حد بود کہ
جبرئیل علیہ السلام بخد مت سیدانام علیہ الصلوٰۃ والسلام شریف آوردہ بود
یا رسول اللہ ابن خدیجہ است کہ مے آید و برانے تو طرفے از طعام می آرد
چون تو رسد اور از پروردگار و از من سلام برسان و بشارت وہ اورا
بخانہ در بہشت از یک ہر وارید مجوف کہ در آن خانہ مسجد از اسے در سخ
بنا شد چون حضرت سید البشر سلام از طرف پروردگار جبرئیل تجدیجہ رسانید
جواب سلام و دو گانہ شکرانہ ادا نمود و وفات حضرت خدیجہ با تووال صحیح
آلست کہ بتاریخ دہم ماہ رمضان سال دہم از بہشت حضرت اسالمت بود
آمد مدت عمر شصت و پنج سال و فرار پیر الوار در مقبرہ مجون مکہ مغلطہ است و
سید عالم علیہ الصلوٰۃ وسلم در مقبرہ سے شریف می برد و دعای خیر
سے کرد و بعد رحلت در انجیر یاد سے فرمود از مولف

آن صحیح علیہ الصلوٰۃ وسلم حضرت رسول	ہست ام المؤمنین انطلق توکانا ابو ذر اش سعد بن ابی انور
شد و در سال پنجاہ بہشت بود	حضرت زینب رضی اللہ تعالیٰ عنہا

نام پدر سے حریمہ بن حارث بن عبد اللہ بن عمر بن عبد مناف بن
ہلال بن عامر سے و در رمضان سال سیوم از ہجرت حضرت شاہ رست

دے ہاڑر عقد نکاح خود آور در پشت ماہ مدخانہ رسالت پناہ بماند دوس
 بہمت رحم و شفقت دکنہت طعام و احسانے کہ برسا کین می داشت بخطاب
 ام الماسکین اشتہار داشت وفات آن نیک ذات در غرہ ربیع الاول سال
 چهارم از ہجرت بود فرار پراوار در گورستان بقیع ست از مولف غنی است

زینب ان زوج بنی محترم رفت از دنیا بچنت شادوم چون محمد از جهان بیدودند
 سال ترحلش برآمد اسلام حضرت زینب بنت جحش رضی اللہ تعالیٰ عنہا

عنہا کینت دے ام الحکم و نام مادر دے امینہ بنت عبد المطلب عمہ سید الانام
 علیہ الصلوٰۃ والسلام بود نام اول دے برہ بود بعد از ان حضرت رسول
 باسم زینب موسوم ساخت و در ماہ ذے قعد سال پنجم از ہجرت ایشان
 در عقد خود در آورده و در خواستگار دے بر آنحضرت آیات ماکریمہ
 نیز وار د شد ندرد ست کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم بے اذن نہ
 زینب تشریف برد در حالتیکہ دے سر بر منہ لود عرض کرد کہ یا رسول اللہ خطیب
 و نکاح و گواہ فرمود کہ اللہ الموح و جبرئیل الشاہد از ان معصومہ مرد ست
 کہ روز دے ب حضرت سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم عرض کردم کہ مراد و فضیلت
 حاصل ست کہ ہر چیچ کہ ام را از رواج تو حاصل نیست یکے آنکہ نکاح
 من در آسمان واقع شدہ و دوم آنکہ در کار نکاح من جبرئیل وکیل بود
 باستماع این معنی آنحضرت فرمود ذالک کذا لک وفات آن عالیہ بجا
 باقوال صحیح در سال بستم از ہجرت حضرت شاہ رسالت ست و مدت عمر
 پنجاہ و سہ سال و حضرت فاروق اکبر عمر ست صلے اللہ عنہ باجماع اہل مننہ
 بر دے نماز گذارد و در بقیع مدفون ساخت و اول زسنے کہ از رواج
 مطہرات سردر کائنات بعد وفات آنحضرت فوت کرد دے بود رضا علیہ

از مولف	زینب آن معصومہ و در زمان	از بہان در جنت اورنت
ہست دنیا سال	پنجاہ و سہ وقت	حضرت سوزہ

از احوال و فضیلت جان کیچاہ اند
 بر آن در سن چار و چوبست
 کسال بجائی فی زینب بنت
 رضی اللہ عنہا

احمد از یادہ بعد از پنج روز گذار
 احوال دنیا نیست و جنت
 بر آن در سن بخت کہ سال
 بے بفریبست حاصل
 بگرد دے

رضی اللہ تعالیٰ عنہا نام نامی و کے ام الاسود و نام پروردگار
 از نعم بن قیس بن عبد الشمس و نسب و کے در نسب سرور کائنات در لوس
 سے پیوند نام مادر و کے بنت قیس بن عمرو بود در مکہ معظمہ یا و اہل
 مسلمان شد و در سال دہم از نبوت بعد از وفات حضرت خدیجہ و پیش از
 تزویج عایشہ صدیقہ حضرت سرور اکبر و کے را در نکاح خود آورد و ہر و کے
 چہار حصہ در ہم مقرر ساخت آخر بسبب کہ سنی و کے ارادہ طلاق فرمود
 و آن اثنا و آن عقیقہ شبی بر سر راہ حضرت رسالت پناہ بوقتی کہ بخانہ نشین
 صدیقہ اشرف میبرد آمدہ نشست و رسول اللہ را دریافت و عرض کرد کہ یا رسول
 اللہ! مرا طلاق آمدہ چہ را کہ من بچ خواہم و طبع ندارم اما میخواہم کہ فردا
 قیامت باز داغ تو محسوس شوم و من نوبت مقررہ خود را بعالیشہ صدیقہ بخشیدم
 حضرت شاہ رسالت عرض و کے قبول فرمود از ارادہ طلاق در گذشت
 وفات ان محدودہ معصومہ در سال بسبب دو در را در خلافت فاروقی
 اکبر عمر است و فرار گوہر بار در جنت البقیع از مولف ام اسود و روح دل بند رسول

آفتابین حق بدر الکمال زنت چون ایچمان ثبات را ہد آمد عیسان سال وصال

حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا نام پر انجناب
 سے بن اخطب بن ثعلبہ بن ثعلینہ و نام مادرش بنت سمول است و بعد فتح
 جنگ خیبر و کے ہمراہ اسیران خیبر در مکہ آمد و حضرت شاہ رسالت علیہ الصلوٰۃ
 و التیمت از غایت عنایت و کے را خیر ساخت کہ از او کند و بقوشش
 سازد و یا آنکہ اسلام آورد و حضرت رسول او را خواستگار سے نماید
 آن معصومہ درین ہر دو کلمہ اسلام را اختیار کرد و گفت کہ آرزو سے اسلام
 دارم و تصدیق تو از دل کردہ ام پیش از آنکہ دعوت کئے و اکنون
 کہ بمنزل آدمم مرا با ہود یہ هیچ حاجت نیست دیار رسول اللہ و از میان
 آنہم خواہم بچہ سے گردانے و اللہ کہ خدا و رسول خدا جب ترانہ نزد من

ازاری ذالموت بقوم خود باستماع این تقریر دلپذیر حضرت پیغمبر در حق و سے
 دعا کے خیر کرد و دیرا براس خود نگاہداشت و از بند بندگی آزاد گردانند
 وہمان آزاد سے راتہ نکاح حوس ساخت و در سلک ازواج مطہرات
 در آورد و وفات آن مخدومہ معصومہ بقول صحیح در سال سے دشمن ہجر

و فرار گوید بار در جنت البقیع است از مولف ابو محبوبہ شاہ کون و مکان

سفیر دنیا شد اند جان	بگو اہل تاریخ چہ سئل او	نفراد گرفت پاک از جان
----------------------	-------------------------	-----------------------

حضرت ام حبیبہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا نام پیدوست اصفیاء

و نام مادر سے صفیہ بنت ابی العاص بن عمیرہ بن عبدالمطلب کہ عمر حضرت
 امیر المؤمنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ بود آن معصومہ فرمود کہ قبل از

النکاح خود با سرور کائنات علیہ السلام و الصلوٰۃ شبہ در ذات خود دیدم

کہ شخصہ بامن خطاب بگوید یا ام المؤمنین بیدار شدم و لقبہ واقعه خویش
 بان نمودم کہ حضرت پیغمبر را خواہد خواست پس در زبان ایام حضرت عثمان

و سے را در مابینہ لید عالم صلے اللہ علیہ وسلم داد در آنوقت من شریف

و سے سی و پنج سالہ بود و در سے چہار صد دینار زر سخیہ و بر و آتی ہما ہما

در ہم بود و وفات سے در سال چہل و دو دم از ہجرت باقوال صحیح سے

سال چہل و یکم نہ گفتہ اند و فرار پراوار در جنت البقیع است از مولف

چونکہ ام حبیبہ بی بی	چہ در پردہ جان بہت	بہت از کلمہ و ام است
----------------------	--------------------	----------------------

نیز در جنت نبی گفت حضرت حفصہ رضی اللہ عنہا در نیک

حضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہما سے مادر سے زینب بنت مطہون

بن حبیب بن وہب سے و در سال سوم یا دو دم از ہجرت حضرت شاہ

سالت در بیان عقد نکاح خود آورد و وفات سے بیجاں پیشہ از وقت

توت بود و وفات در سال چہل و پنج یا چہل و بہت ہجرت سے و تیسر در

جنت البقیع است از مولف	ایون جناب حفصہ زہرا	ارجمان گفت و بخت یا مار
------------------------	---------------------	-------------------------

ال بصل او بقول ابن ابی عمیر **طاب کونیز یا کثیرہ شمار** **حضرت جویریہ**
رضی اللہ تعالیٰ عنہا نام پر دو سے حارث بن ابی سلمہ فرار آ
 و حضرت شاہ رسالت ویرا در باہ شعبان بسال پنجم یا ششم از ہجرت در عقد
 خویش درآورد و فات آن محمد و مرہ در مدینہ بسال پنجاہ و شش از ہجرت
 و فرار پیر انوار در بقیع مت از مولف **جویریہ محبوبہ حضرت رسول**
 رفت از دنیا چو در خلد بر بنجا **از خود سالش جناب مدعیان** ہم بفرمانند عالم پاک بن ط
حضرت بی بی عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 از محبوب ترین از واج سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم است و کنیت ام عبد اللہ
 داشت و دو از منقیات و نقباء و بلغا و علما و فصحا اصحابہ بود چنانچہ حضرت
 شاہ رسالت در شان عالیشان و س میفرمودند خود دشمنی و نیکم عن ہذا بحیر
 یعنی بگو دو حصہ از حصہ دین خود با ازین سخن پوش و حضرت صدیقہ میفرمود
 کہ مرا فضیلت دادہ اند بر سایر از واج حضرت پیغمبر بدہ پیژاد دل اینکه حضرت سید
 عالم بغیر از من با کہ خواست دہم، هیچ زن آنحضرت خواست کہ پدر و مادر او
 را خدا ہجرت کردہ باشد فرما ز من سیوم آنکہ در پاکیزگی من آیات کریمہ
 از آسمان نازل شد چہارم آنکہ پیش از آنکہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم ما بخواند
 بجز بصل علیہ السلام صورت مرا بر پارہ حمیرہ بآن سر در می نمود و گفت
 کہ این رازن کن بخیم آنکہ من پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم از یک طرف
 غسل سے کردیم و دیگر با، هیچ زن این امر بجائی آورد شکستہ آنکہ آنحضرت
 نماز میگذازد و من پیش نماز سے بہ پہلو خواہم بیدہ بودم و این امر مخصوص
 من یمو و ہفتم آنکہ در جائہ خواب اسبچ زن سے آنکہ با آنحضرت نازل
 نمیشد مگر در جائہ خواب من ہشتم آنکہ در حالیکہ روح پاک آن سر در را
 قبض کردند سر مبارک آنحضرت میان سے و شش من بود ہفتم آنکہ آن سر در
 در نوبت من از دنیا صلعت فرمود دہم آنکہ آنحضرت در حجرہ من مدفون شد

از احوال عالم
 حضرت سید عالم
 و ما در آن زمان
 بنیاد پیغمبر
 حجاج کشیدن
 جلالتش
 زفات بی
 مدیست
 ہر روز

و بصیحت نموسته که از حضرت شاه رسالت پرسیدند که دوست ترین آدمیان
 نزد تو کیست فرمود که عالیه گفتند از مردان گفت که پدر دوس و آنحضرت نیز
 خاتون قیامت فاطمه میفرمود که انس نور العین دست میدارست تو کس
 را که پیغمبر آورد دست دار گفت لا و دست میدارم یا رسول اللہ فرمود پس دست
 عالیه را که دوست میدارم من با تو افتخار است که حضرت پیغمبر در آنحضرت عالیه
 فرمود که میدارم که تو از من گایستی فرمشتند و گایستی رنجیده میباشی گفت
 یا رسول اللہ از کجا میدانی فرمود که جوان خوش باشی قسم میخورم میگو
 که لا در ب محمد هر گاه دشمنانک باشی میگوئی لا در ب ابراهیم گفت چنین
 یا رسول اللہ و منقولست که عالیه صدیقه شش ساله بود که سیدانام علیه السلام
 و السلام او را بقدر نکاح خود در آورد و هر دو مناسب بود که به نجاه دریم
 می ازید و بر او ایتمه یا الفید دریم و آنحضرت از اقرض نموده تسلیم دست
 نمودند و فوات حضرت عالیه صدیقه به شب سه شنبه هفتم ماه رمضان سال
 نجاه و هشت هجره بود و مدت عمر شریف شصت و شش سال و فرار گوهر بار
 در بقیع است و بر جنازه آن محمد و سه معصومه اکثر اهل مدینه مشرف شدند
 و ابوهریره رضی اللہ عنہ بر جنازه فیض اندازه دست نماز گذارد از مولف

عائیه محبوب ذات احمد	یافت از دنیا بنات تو مسا	عائیه که در آن سال زاده
تیر محبوبت سال ارتحال	حضرت میمونه رضی اللہ تعالیٰ عنہا	
نام پدر دوسه حارث بن حزن و نام مادر مهذبنت عوف بن زبیر بن عفر		
دو سال هفتم از هجرت حضرت شاه رسالت و برادر عهد کج خویش آورد		
وفات دست در سال شصت یا شصت و یک از هجرت شاه نبوت است		
و فرار از نوادر در بقیع واقع شده از مولف	چونکه میمونه صاحب عصمت	
دو جنان گشت با بی هجره	سال مجلس مجلیه شدید	نیز شد به نیاز عالم
حضرت ام سلمه رضی اللہ تعالیٰ عنہا نام نسل دی		

از زاده آنحضرت
 در بقیع است
 در سال نجاه
 در سال شصت
 در سال شصت و یک
 در سال شصت و دو
 در سال شصت و سه

ہند بنت ابی امیہ بنت وحفرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم درناہ شوال سال چہارم از ہجرت سے را بکل خود در آور دوہرے سے متکے بود کہ قیمت آن دوہرے از نید و آخر نے کہ از ارجح مطہرات جنت حق بود سے بود وفات سے در سیوم ربیع الاول سال شصت و ستہ یا شصت و چہار از ہجرت ستہ ابو ہریرہ بروے نماز گزار دوہرے بقیع مدفون شد و سنین

عمرش ہشتاد و چہار سال بود نماز مولف ام سلمہ و لیثہ مقبول بود ج باک نبی پر دوہا ارتحالش ز ہمدیہ جہتم نیز محبوبہ آمدست عیان

حصہ دوہم مشتملہ جالات نہات مطہرات و الادرجات حضرت شامیہ الصلوٰۃ والتعمیۃ اگر افضل اکبریات سید کائنات عند اللہ و عند الرسول حضرت فاطمہ الزہراء زینب کبریٰ عمر حضرت زینب سہ ماہی را بنیقام تہرت سال فاعوال ان طیبہا بقید و ترقیم و احاطہ بحریری آید حضرت زینب رضی اللہ تعالیٰ عنہا لے وی بعد از تولد حضرت زینب متولد شدہ حضرت شاہ رسالت سے را بابا امیر المومنین عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ عقد نمود و از لطن عفت سے پس سے بوجہ آمد اما در سن دو سالگہ وفات یافت بعد از ان دیگر فرزند شد ولادت سے پیش از ہنوت در سال سے ویوم از واقعہ قبل بودہ وفات در سال دوم از ہجرت بوقوع آمد بوقیہ سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم لغزۃ بدر کشرف برده بود

و فرار ہر انوار در بقیع ست از مولف بنت احمد رقیہ صاحبہ رفت زینب ہر بدل پر عمر سال تاریخ اوست

حضرت زینب رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے بزرگترین نہات آن سردر اکبرست و صحیح آنست کہ حضرت شاہ رسالت آنرا با سپر خالد سے ابو العاص بن المریج عقد کردہ بود و بعد ایمان آوردن او باز آن سردر زینب را بہ تجدید نکاح حوالہ سے کرد و بقولے دیگر بہمان نکاح باز گردانید و از سے یک پسرو یک دختر امام نام متولد شد و چون پسر

بجد بلوغ رسید دنیا برفت و املا را حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
 بعد وفات حضرت فاطمه الزهرا بوجوب وصیت آن عقیقه مخدومه بعد کفاح نوحه
 در آورد و ولادت با سعادت و سه پیش از نبوت و وفات در سال هشتم از هجرت
 بوقوع آمد از مولف **جنابینب الله عقیقه معصوم** که لوز زینب و دوش بی بیغ جناب
 چو شزد در تاریخ طاعت ایشان **ز دل بی نداشتد ولینه ز جهان** **حضرت ام کلثوم**
رضی الله تعالی عنهما بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنهما
 متولد شده و نام و سه آمد بود و آن سر در علیه الصلوة الملك الماکبر بعد وفات
 حضرت رقیه در سال سیوم از هجرت و سه را بعد کفاح امیر المومنین عثمان
 رضی الله تعالی عنده دادند تا با حضرت عثمان بود آخر در سال نهم از هجرت
بر حمت حق پیوست از نون **ام کلثوم بنت پاک بنی** شزد دنیا بخت الا علی
و اصلا چون مغز عالم کرد **گشت تاریخ طاعتش پیدا** **حضرت فاطمه الزهرا**
رضی الله تعالی عنهما افضل و اکرام بنات سرور کائنات است
 کنیت و سه ام محمد و لقب مبارک طاہر اذرا کیه در اقیه و مضمیه و مقبول است
 و اگر حضرت فاطمه خردترین بنات سرور کائنات است اما در محبت و شفقت
 که آن سرور عالم را با سه بود با یکس اولاد اما دین بود و حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه در سال دوم از هجرت بعد از مراجعت از غر و ده بدر ویران است
 نمود و در آنوقت فاطمه پانزده ساله یا نوزده ساله بود و سه پسر حسن و حسین و محمد
 سه دختر زینب و ام کلثوم و رقیه از بطن عصمت و سه بوجود آمدند و محمد و
 رقیه در طفولیت بر حمت حق پیوست و از زینب که بعد الله هم فرام کلثوم کنیت
 امیر المومنین عمر فاروق تزوج کرده بود و فرزندی که بمانده و آنهم اولاد بابی است
 از صلب حضرت حسن و حسین است و از حضرت علی شیده تیره رضی الله تعالی
 عنهما پدیدند که رسول صلی الله علیه و سلم انه ادعیان کرد دست میداشت
 فرمود که فاطمه را گفتند که از مردان گفتند که شوهر و سه علی کرم الله وجهه

۲
 از اعداد جهان علاوه
 خروج کنندین از نبوت
 حاصل شده کرد ۱۲

۳
 اگر اعداد فقط عالم
 اعداد و اعداد را اخرج کنند
 عدد حاصل می کرد ۱۱

انفکست کرد روزی حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت سید عالم رسید
 که یارسول الله فاطمه دوست ترست بتو از من یا من از فاطمه حضرت پیغمبر است
 که اسب احب علی منک فانت اغرب علی منہای یعنی فاطمه دوست ترست بتو از
 من یا من و تو دوست ترستی بسوی من از دست ولادت با سعادت
 حضرت فاطمه الزهراء در سال چهل و یکم از واقعه قبل و پنجسال پیشتر از نبوت
 واقعه شده وفات آن معصومه در شب سه شنبه سیوم ماه رمضان سال
 یازده هجری بود وفات سردر کائنات شش ماه رسیده نمود مدت
 عمر نسبت دہشت سال بود و فرار پسرانوار در ربیع است و نماز جنازه آنجناب
 حضرت علی و بقول حضرت عباس رضی اللہ عنہما گذاردند از اولت

فاطمه خاتون بن بنت النبی	سنگ سوزنیک سوزنیک خو	قره چشم نبی مصطفی
زوجه حاصل علی ماه نزد	بعد شش ماه از وفات احمد	که در صفت زینحان یارسو
موجود بود دست ذات اقدس	زین سبب و عیان مالک نبود	نفع روز جزا است آنجناب
از جزا تاریخ میلش هجری	شد ز فوئش تعجب از زمین	اینچنین سال و زمان او بگو
لیکن نام از عرصه آفاق رفت	حاصل آمد ارتحالش موجود	شد چو از عالم دلیده سیده
جلوه گر گردید سال وصل او	گشت همجو از علی زنج چیل	وصل او گفتم با طواریکو
رفت از دوران علی فاطمه	ارتحال او بگو بے گفتگو	چون غریزه از علی گردید

سر در تاریخ تو میلش بگو
 و صالحات که از اهل ولایت و کرامت بوده اند
 حضرت زابده رحمة اللہ تعالیٰ سے کینک حضرت امیر المومنین فاروق
 اکبر عمر خلیفہ ثانی سے گویند کہ روز سے بلا زمت حضرت شاه رسالت
 علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ حاضر آمدہ سلام کرد فرمود کہ اسے زابده چو پیش
 من میر میر میا سے عرض کرد یارسول اللہ امر و قدرت عجیب از قدرت
 قادر حقیقی دیدہ ام فرمود کہ آن چیست گفت امر و علی الصبح طلب

ہنرم در صحراریدم چون پشتاره ہنرم بہ بستم دبر سنگے نہاد مہر تا بزم گرم
سوار سے دیدم کہ از آسمان بزرترین آمد و بزمین سلام گفت و گفتم یازیدہ
را از من سلام گوئے و بگو کہ رضوان خازن بہشت می گوید کہ بشارت
ترا با ذکر بہشت بر آستان تو بسہ وجہ قسمت کردہ اندگر و ہے حساب بہشت
روند برگر و ہے حساب آسان کنند و گر دستہ را شفاعت تو بچند اندین
بگفت و قصد آسمان کردہ دارم میان آسمان با زمین التفات نمود و مراد یہ
کہ آن پشتارہ ہنرم بر بنی تو استم برداشت گفت یازیدہ این پشتارہ را
بر سنگ بر بگذار کہ این سنگ پشتارہ تو بخانہ تو خواهد رسانید و باز بسنگ
مخاطب شدہ گفت اسے سنگ این پشتارہ یازیدہ بخانہ عمر رضی اللہ
تعالی عنہ برسان فی الحال آن سنگ روان شد و پشتارہ ہنرم
ہمی آورد تا بدرخانہ عمر رسید چون پشتارہ از سنگ برداشتہ باز پیش
رسول صلی اللہ علیہ وسلم چون این بشنید برخاست و یازیدہ بدرخانہ
عمر شریف بر دو اثر آمد و رفت سنگ بدید و فرمود کہ الھی لئلا تکف الخلق
مرا از دنیا بگردن نبرد تا رضوان مرا با عرض است من بشارت نداد
و حضرت حق ز نے را از امت من بدرجہ مریم علیہا السلام رسانید و فلما
بے بے یازیدہ بسال است و پنجم از ہجرت است از مولف

زایدہ مریم صفت عفت نا	والیہ معصومہ در زمان	رفت از دنیا چو در غلہ برین
-----------------------	----------------------	----------------------------

یاد یہ سال وصال و جوا	بے بے بلج و بے بے سماج
و بے بے نور و بے بے حور و بے بے گوہر	و بے بے شہباز رخشے اللہ عنہم اجمعین مشہور
چنین است کہ این بیبیا ن دختران عقیل بن علی کرم اللہ وجہہ اندو	تجدید و تفرید یگانہ وقت و روز بد و تقویٰ مفرد بود نہ صیام و دام
گاست بعد ما سے و گاست بعد ما زندہ روز طعام سے خور و نہ چون	

واقعہ کہ بلا حضرت امام حسینؑ کے ہمتے پیش آمدین حضرات در شام بودند
 استماع آن واقعہ متوجہ کر بلا شدند چون در آنجا رسیدن آن واقعہ را
 باختتام آورده بود و حضرت سید الشہداء بشہادت رسیدہ در کار خود حیران
 ماندند کہ بہ کدام سمت برویم آخر با یاس غیب روانہ سمت ہندوستان
 شدند و در رسالہ تحفۃ الواصلین تحریر است کہ این حضرات عالم طبرہ داشتند
 بعالم طبرہ باصحاب و خدام خود در ہندوستان رسیدہ بیرون شہر لاہور کہ حالاً
 فرارات پرنوارات آنحضرت در آنجاست فروکش شدند و چند در آنجا
 ماندند خلق بسیار از برکت انفاس راکیات آن مشرف بشرف اسلام و
 ارادت شدند چون ایچہ لفرمان فرماست لاہور رسیدہ بر آنوقت و بخدمت
 آن حضرات پسر خود را رسانید حکم کرد کہ نزد ایشان رود و بگوید کہ از ملک
 من بیرون روید چون آن پسر حاضر خدمت والا در جت شد مرد گردید و ہمانجا
 ماند و باز نیامد حاکم ازین امر بجاہت عفتناک شد و با فوج ہمراہی بار اوہ
 جنگ سوار شد چون نزدیک رسید خبر آمدن دست بگوش حق نیوشش
 آنحضرت رسیدہ دست بدعا برداشتند و گفتند اللہ ما را ازین امر محفوظ دار
 کہ صورت مردان نامحرم نہ بنیم فرمین را حکم کن کہ ما ابو شدنی الحال
 زمین بکرم رب العالمین از جا بجا بر قید و حضرات معصومہ ہر روز زمین
 فرود رفتند و شاگردان و غلامان آنحضرت کہ ہمراہ بودند ایشان را را لہر
 بشہادت رسانید و پسر خود ملا نزد خود برد اما آن اذیتند باز خود را ہمانجا
 رسانید و تاحیات مجاور فرارات عالیات ماند چنانچہ تا حال مجاوران
 فرارات خود را از اولاد پسر حاکم لاہور میگویند و نامش شیخ جمال
 بیان ہے گفتند کہ بعد از ارادات حضرت بی بی بیچ اورا نام جمال
 موسوم ساخت و نیز در رسالہ تحفۃ الواصلین مذکور است کہ شخصی از این قوم
 کہ در زمانہ خود یگانہ وقت بود و بخدمت حضرات بی بی سے حاضر شد

و دعویٰ کرد کہ من علم غیب میدانم و از آئینہ و گذشتہ خبر می دهم و با خادمان
 حضرات بحث آغاز نهاد چون این خبر بگوش راستی نبوش بے بے صاحب
 کلان رسید طعام پنجمه کرد دست افشان بسیکنان را طلب فرمود و مجلس عالی ترتیب داد
 چون طعام حاضر آمد پیش یک یک کس از حاضرین انواع طعام لذیذ نهادند و پیش
 نجومی طبقه از طعام که زیر آن طعام عمدتاً بالاسه آن نان خشک، و بالاسه
 آن کچورے خام و خشک بود نهادند ازین سبب معلوم نمیشد کہ زیر این کچورے
 طعام پنجمه هم هست یا نه چون دیگر حاضرین دست طعام بردند بموجب سبب
 خامی طعام کہ پیشین نهادہ بود و تخریب انداختہ طعام طلب کردار شد کہ گوی
 خشک از بالاسه طعام دور کنند و طعام کہ زیر کچورے است با دست بخورند و بگویند
 کہ چون اینقدر ترا علم نیست کہ زیر کچورے چه چیز است، تو بفر غیب کہ نما صد خداست
 صد دانے نجومی شمر منده شد و مردم بدگر دیبا افرض در حق امت این حضرت
 خشک و شنبے باقی نیست و ثبوت پیوستہ کہ این خدات از پاکدامنان متقدمین
 هستند چرا کہ در تہفہ الواصلین ارقام میفرماید کہ چون خدمت علی گنج نمیشد چون
 در لاهور تشریف آورد و درین شهر توطن گرفت بہر بختہ بردن چہ شنبہ بر فرات
 حضرات پاکدامنان تشریف بردن و از فرات و در تر شسته متوجه
 ماندن و از غایت ادب و لطافت سورات نزدیک رفتن پس معلوم شد
 کہ فرات حضرت پاکدامن قبل تشریف آورد حضرت مخدوم در نجی
 موجود بود و ندانانہ نمیشد بموجب از روئے تھور احدی از اہل نقشب
 بوضوح پیوستہ کہ این حضرات از فلان خاندان هستند و در فلان سال
 در فلان سنا فلان مقام در لاهور تشریف آوردند و در فلان ماہ در
 فلان سال بر حمت حق پیوستہ بزرگے دنیا دہ ولایت این حضرات
 از کتاب تھم حمیدہ و تذکرہ قطب العالم و غیرہ بوضوح می انجامد کہ بسیارے
 از ادلیاے کبار فیض باطن ازین بارگاہ عالیجاہ یافتند و تا حال

فیض عام جاریست کہ بعد با اہل حاجات و خواہندہ ہائے مرادات ہر
 ہزارات این حضرات حاضر بشوند و مقصود میرسنزدوبے بے حلیمان المشہورے
 منبرے از خادمان و فیض یافتگان این بارگاہ فلک بالگاہ مست و معارض
 ہم اندرون احاطہ این خانقاہ است بے بے شعواریہ نجفی رحمۃ اللہ علیہا
 از کلمات عارفات بود و علم جدے داشت کہ در مجلس ششی و ہر روزے
 مبارک پر وہ انداختے بہ لحن خوش و عظیم مودے عابدان و عارفان و
 زاہدان در مجلس سخن ہمیشہ نندوستیفند میگردد و نیکو نیکدے گریہ
 بسیار دے گفتند کہ از گوی بسیار خوف آنست کہ نابینا شوے گفت در دنیا
 کور شدن از گوی بسیار دوست ترست از کورے عاقبت و خدا بجزخ
 و کونیکدے چون پیرشد حضرت شیخ فضیل بن عیاض نجریست وے آمد طلب
 دعا کرد گفت اے فضیل میان تو و خدا بقاے پیرے است کہ اگر دعائے
 مستجاب شود با ستمع این سخن فضیل عیاض غمرہ ہزد و ہوش افتاد وفات
 بقول صاحب سفینۃ الاولیاء در سال یکصد و بیستادہ و پنج ہجرت از مولف

جو شعور از دار دنیا برفت شدہ زینب خلد اندر جان اہل سچ تر جہل ان نیکدات

بی بی عقیقہ یقینہ نجوان بی بی عقیقہ العابدہ رحمۃ اللہ علیہا

حافظہ از اہل بصرہ بود و با معاذ و عدویہ صحبت داشت و بخوف خدا چندان بگتر
 کہ چشمش نابینا شد گفتند کہ نابیناے بر تو چہ قدر دشوارست گفت محبوب
 بودن از خداے قعالے از ان دشوار ترست وفات دے باحوال صحیح

در سال یکصد و ہشتاد ہجرتے ست از مولف چون عقیقہ از جہان پرتا

بفت در جنت بفر با کمال زندہ دل نیک مت سنتر عابدہ محمود گو سال سال

حضرت بی بی رابعہ بصرے قدس اللہ سرہا از اعظم عارفات
 متقدمین صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بود و اوصاف حمیدہ اذلیا
 از ان است کہ در تحریر و تقریر گنج ہر بیان عظام و مشایخ ذوالاکرام ہر اصل

مختلفات باطنی تزدوسے حاضر میشد چنانچہ حضرت سفیان ثوری وغیرہ
 علمائے وائیمہ عظام بخیریت دے صحبت پریدن مسایل اکثر آمد وقت
 داشتند و بهو عظمت و دعاسے دے رغبت داشتند و حضرت رابعہ تمام شب
 نمازے کرد تا سحر پر اے استاد دکنہ عبارت شینہ دے ہزار رکعت نماز میبود
 صاحب تذکرۃ الاولیاء میگوید کہ وقتے رابعہ را غم حج پیدا آمد ر دے جہاد
 ہنہا و دخرے داشت رخت خود بر آن بار کرد چون بمیان بادیر رسید خرابوہ
 مجرب د اہل قافلہ گفتند کہ رخت شمار می دایم فرمود شما بکار خود بروید کہ من توکل شتا
 نیامدہ ام پس اہل قافلہ بر قصد دوسے تنہا ماند مناجات نمود کہ اللہ باد شایان
 یا عورت غریب عاجزہ چہین میگذرول مرا بجاہ خود خواندے باز در راہ خروا
 میراندے دور بیابان تنہا گذاشتے ہنوز مناجات تمام نکرده بود کہ خرب رفاست
 ز زندہ شد حضرت نبی بے رخت خود بروے بہناد و روان شد تا یکا غلط
 رسید و سے میگوید کہ ابن مدینے ہمان فرادیدم کہ میفر و رخت دار کینتہ القار
 نقل است کہ پدر رابعہ را چہار دخر بود و سوا ساسہ دخر چکر و دخر ہمام
 از صحبت مادر رابعہ میگفتند دیشے کہ رابعہ متولد شد خانہ پدرش آن مقدار
 جامہ کفندہ ہم نبود کہ رابعہ در آن برسید و چندان روز غن نبود کہ چہرا غے روشن کند
 پس ز دہ اش بوسہ گفت کہ نزد فلان ہمسایہ برو و ز غن چہرا غ طلب کن
 پدر رابعہ با خدا عہد کردہ بود کہ سوا ساسے خدا چہرے از کسے نطلبد آخر
 بحسب ضرورت بدرخانہ ہمسایہ آمد و در بکوفت ہسج جواب نیافت کہ الکان
 خانہ در خواب بود ند دل تنگ شدہ باز آمد و بخت رسول صلے اللہ علیہ وسلم
 را در خواب دید کہ میفرماید کہ اسے شخص د لنگ مشوہ غم خود کزین خرقہ تو میدہت
 و شفیوہ کہ ہفتاد ہزار کیش امت من بشفاعت دسے آہر زیدہ شوند اگر از افلاس
 تنگدل ہستی با ملا دان پیش میسے نرا دایم لبرہ ہر د از طرف من بر کاغذ
 بنویس کہ ہر شب صد بار صلوۃ شب جمعہ چہار صد ہلوۃ بر من میفرستادے

و باین شب بود که گذشت فراموش کردی کفاره آن چهار صد هزار حلال باین مرد
 برده چهار صد دینار زد که گرفت پهن خود آید در رالیه چون بیدار گشت بگریست
 و آن نظر تبحر کرد که در بر امیر باطلان رسیده خط بدست حاجی پیش امیر فرستاد
 امیر چون بدید خوشحال شد چهار صد دینار حاجی بدست فرستاد و ده هزار دینار
 بشکر آنکه رسوا صلوات الله علیه در سلو او را یاد فرمود و ده بیدگر در دیشان شمار کرد
 و نو و بیاسی چشم زان شده بخدمت پیر رالیه برسیه و سر در قدم آورد و بگفت
 غلت و ناکیم خست ساخت نقلت که وقتی رالیه در بادیه کعبه دید که با استقبال
 نه آیا گفت مراب البیت میباید بامت کار نیست نقلت که چون سلطان
 ابراهیم بن ادیم قیس سره بجز رفت و در هر قدمی دو رکعت نماز میکرد تا چهارده سال
 در سایه ظلمت رسید بیت الله را در آنجا ندید گفت سبحان الله مگر چشم من خراب کرده است
 که بیت الله را نمی بینم آنچه آواز داد که چشمه ترا ظلمت نیست اما کعبه با استقبال
 نمانده زنت که و باین خانه دار در دین اتنا حضرت سلطان دید که رالیه حاجی
 و اعبه بجای خود باز آمده گفت اے رالیه ایچه شورش که در جهان افکنده است
 گفت بر ابراهیم شور در عالم تو افکنده که چهارده سال درنگ کرده تا اینجا خدا رسید
 و شور در جهان افکنده که ابراهیم ایقدر عبادت عظیم بجای آورد و در هر گام
 دو رکعت نماز داد نمود گفت همچنین ست یا رالیه چهارده سال در نماز با دیده اقطع
 که دم گفت تو در نماز قطع کردی و من در نیاز قطع کردم اما چون تو بخوابیدی
 خانه را نیافتی و من چون نزدیک رسیدم خانه با استقبال من رفت نقلت
 که از رالیه پرسیدند که خدا یزاد دست میدارے گفت دارم گفتند شیطان را
 دشمن میدارے گفت از دوستی دوست چنان ستغفرم که فرار دشمنی
 دشمن ندارم نقلت که دو کس از مشایخ بزیارت رالیه آمدند و گرسنه بودند
 در دل تصور طعام کردند رالیه دو نان شبینه پیش ایشان آورد و نگاه ساخت
 آواز داد و نان از نزد ایشان برداشت و بسایل داد هر دو جوان در کار

نتیجہ بخند کہ بعد از ساعت کینز کے از در آمد و سفرہ پر از نان آورد و گفت
 این طعام محمد و من فرستاده است لاجہ آن نانہا را شمار کرد و فرمودہ بود دیگر
 پس داد و گفت باز بر محمد و من تو در شمار غلط کردہ است کینزک نانہا را برداشت
 و نزد محمد و من برد و حال واقعہ باز نمود خاتون گفت کہ فی الحقیقت در شمار
 غلط کردہ ام کہ بست نان فرستاد نے بود و دو نان دیگر بر آن افزود و
 و بخد مت لاجہ فرستاد و لاجہ آنرا بگرفت و پیش همانان آورد همان چون طعام
 خوردند دریافت اینحال کردند گفت کہ چون شما آمدید دانستیم کہ گر سہ اند و
 نان پیش شما ہم و میدانستم کہ با اینقدر طعام سیر نخواہد شد چون سلیقہ دار
 سو دا بحق کردم و بوسے دادم و مناجات کردم کہ خدایا بحسب قول و عہد
 خود کہ در قرآن نمودے میخواستیم کہ عوض این چیز بحساب دہ چند بہین وقت
 مراد دینا بدستہ و چون کینزک نزدہ نان آورد و بحساب دہ چند دو نان
 کم بود ازین سبب واپس کردم کہ در شمار غلط کردہ باشد پس بست نان
 سالم رسید بکار شما سرچ کردم لقلست کہ فرسے نظریان بصرہ
 پیش راجہ آمدند و گفت است راجہ مردان را سہ مرتبہ است کہ زمان اینست اول
 آنکہ مردان کامل العقل و زنان ناقص العقل بستند چنانچہ گواہے دوران بود
 گواہے یک دست دوم زنان ناقص الدین اند و در ہر ماہے چند روز نماز
 میباشند سوم آنکہ ہر پنج مرتبہ یک مرتبہ سیدہ است راجہ گفت است
 میگویند لیکن زنان را فضیلت است کہ مردان نیست اول آنکہ زنان بعبادت
 نیباشند و این عیب خاصہ مردان است دوم ہر پنج زن دعوای نہ کردہ این
 حرکت دینے ادبے صرف از مردان سرزده است سوم آنکہ از مردان لیا
 و صدیقان و شہیدان از بطون زنان یا آمدہ اند و در گذار ایشان پرورش یافتہ
 لقلست کہ چون راجہ بجد بلوغت رسید پدر و مادرش بر دزد و در بصرہ
 قحط عظیم بنفتاد و خواہران دسے متفرق شدند راجہ نیز از بصرہ برہفت

ظالمی اور اگر گنت و بچند در ہمیش بفر و خت و راجه در خدمت وی سرگرم بود
 شب راجه در مناجات و خواہد و سے خفتہ بود ناگاہ آواز سے در گوش خواب
 افتاد بیدار شد راجه را در سجده دید کہ میگفت الہی تو دانے کہ ہوا سے لمن
 در موافقت فرمان است اگر کار بدست من بود سے یک ساعت از طاعت تو
 نیا سو سے اما مرا زیر دست مخلو سے کہ وہ نجبیت سے تیر ما مورم این
 مناجات میگرد و خندیلے از نور بالاس سر و سے معلق بود کہ ہمہ خانہ از نور
 و سے پر نور بود خواہ چون این دید پر خاست و متفکر گشت و با خود گفت
 چنین کسے راجہ است خود مشغول نشاید کرد بلکہ ما را نجبیت سے قیام
 میباید نمود چون روز شد راجه را بنواخت و آزاد نمود گویند کہ در حالت بیدگی
 راجه در مطربے افتادہ بود باز توبہ کرد و در ویرانہ ساکن شد و گاہ گاہ در
 خدمت حضرت خواہ حسن بصرے میرفت و تولا بد و میکرد و نقلست
 کہ شبی در صومعہ نماز سے کرد جنگے در و سے اثر کرد در خواب شد از غایت
 شوق و استغراق بنیقا د نے در چشم او برفت و او را بفر بنود و زوی در آمد
 چادرش برگرفت و خواست کہ بیرون رود راہ نیافت چادر باز بد آنجا نہاد
 و راہ یافت دیگر بار چادر برگرفت راہ گم کرد و ہمین چند توبہ بکر اثر شد از گوشہ صومعہ
 آواز سے شنید کہ اسے عیار خود را رنجہ مدار کہ از چند سال او خود را بجا بصرے
 اہلیس کس در و حقیقے سے طاقت ندارد کہ گرد او بگردد و ترا چہ مجال چادر
 اگر سے اسے طرار اگر یکدست بہوش سے دست و دیگر بہ شیار سے
 نقلست کہ شیخ حسن بصرے شبی با اہل ان خود پیش را الو تشریف میداد
 راجه بے چراغ بود و ایشان را ضرورت چراغ شد راجه بر سر انگشت خود
 تھ زد و تاج از انگشت خود چراغ افروخت نقلست کہ شیخ حسن
 بصرے راجه را گفت کہ رغبت تنویر کنے گفت نکاح بر وجودی باشد
 اینجاد وجود کجاست نقلست کہ چون وفات راجه بصرے نزدیک شد

اکابرین وقت ہر بالین و بودند با ایشان گفت بر فیروز بر اسے رسولان خدا جا
 خالہ کشید ایشان برخاستند و بیرون رفتند و از سے شیندند یا ایھا النفس
 المطمئنتہ ارجعی الے ربک مراضی المرضیۃ فا دخلی فی عبادی و اخی حننۃ
 بار شیخ آواز سے نیامد اکابران باز ہر بالین دے رفتند دیدند کہ بر حمت حق ہوئے
 وفات آن عارفہ باقوال صحیح در سال یکصد و ہشتاد و پنج بوقوع آمد و فرار انوار

در لبرہ ست از مولف	البی چون میں جان چلا	رفت و در باجنت یا بار
سلار بخش ز مسکنان مج	باز سقودہ بخوان باوقار	بی بی لفسہ رحمتا اللہ

فقالے علیہا نام پر دوسے حسن بن زید است از قدماے نسای محدثہ
 و مقیم مصر بود و منقولست کہ چون امام ثانی فرج بصریہ پیش آن تعینہ حدیث
 مند نمود و چون حضرت امام بر حمت حق میوست جنازہ امام را بخانہ دے بر
 نماز گزارند و وفات بے لے لے نفسہ در مادہ رمضان سال دوصد و نہ ہجرت

و فرار پیر انوار در مصر ست از مولف	چونکہ معصومہ زمان لفسہ
شذرعالم بخت الاعلی	جلسش جوز لفظ شد بقیمہ
	باز وصلش مقدمہ فرما

فاطمہ نیشاپور یہ قدس سرہا از قدماے نسا و خراسان و کبار عارفان
 بود و مجاور مکہ معظمہ گشت و گاہے بزیارت بیت المقدس ہم میرفت و شیخ
 بایزید لبطامے قدس سرہ تھا و دے گفتہ فرمودہ ست کہ من در تمام عمر خود
 یک مرد و یک زن دیدہ ام دان زن فاطمہ نیشاپور ست ذوالنون مہر را
 پر سیدند کہ ازین طایفہ کہ بزرگ تر دیدے گفت ز سے بود در مکہ معظمہ و اول
 فاطمہ نیشاپور سے میگفتند و در فہم محافے قرآن سخنان بلندے گفت
 و حرا عجب می آمد و وفات بے لے فاطمہ بقول صاحب سفینۃ اللہ لیا در

سال دوصد و بہت دوسہ ہجرت سے از مولف	شذرعالم دنیا بفر دوسہ سن
صوفی دلاولیمہ فاطمہ	بہر سال از حال آنجناب
زیر وصال ذوالکبر شرعیان	باز دل آگاہ حبیبہ فاطمہ
	بی بی محفہ قدس اللہ

لغت کے سر ہا از کبار اس کے کلمات عارفانہ و اصناف عمدتوں پر
 چنانچہ اس کے سقطے رضی اللہ عنہ منقولست کہ فرمود شبی در اضطراب دم
 و خوابم ہی آمد و بر اس رفع اضطراب بیرون آمد و بہ بیمارستان شاہی رقم
 کہ اہل تبار ابہ بنیم چون در آنجا رسیدم کینز کے دیدم کہ جمال نیکو داشت و جاہک
 نیکو پوشیدہ بوسے خوش از ویشام جانم رسید و ہر دو دست و پا میں بند ہو
 چون مرا بدید بگریست و اشعار چند بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم کہ این
 کیست گفت کینز کے بہت دیوانہ شدہ خواہ اش اور بند کردہ فرستادہ
 چون از کینزک حالش پرسیدم باز اشعار چند بمضمون توحید معرفت بخواند
 دانستم کہ از عاشقان اس کے بہت بر حال او گریہ کر دم گفت اس سے
 گریہ از چیست گفتم نام من از چہ دانے گفت آنکہ ترابا نیجا آورد در حال
 اطلاع داد پس لصاحب بیمارستان گفتم کہ این با خالص کن اونسے الحال
 اور اخلاص کر دگفتم حالا ہر جا کہ خواہے بر دگفت اس سے کجا روم
 مالک حقیقی مرا ملوک دیگر سے ساختہ ست اگر اور اسے شہود بروم ورنہ
 درین بند بصر کنم در ہمین سخن بودم کہ مالک تحفہ ہم در آنجا رسید و از صاحب
 بیمارستان پرسید کہ تحفہ کینزک من کجاست گفت اندرون ست و شیخ سے
 سقطے نزد سے ست خورد شد اندرون آمد و بر من سلام گفت و نظم
 بسید نمود گفتم این کینزک تو از من تنظیم اولیتر بہت بہ گناہ اور مجوس کردہ
 گفت دیوانہ شدہ بہت بخورد و نیمخواہد مرا از فایت گریہ میگذارد کہ بخوابم
 و تمام بضاعت من میں کینزک ست کہ بہ بہت ہر اردم خریدہ بودم و
 اسید سو دا داشتم از جبت کمالیکہ و ہنر مطربے دار در در سے باشتی
 تمام سرد و میکرو نا گاہ در گریہ شد و عود شکست از ان روز دیوانہ شد
 سر سے سقطے فرمود کہ من خواہ تحفہ گفتم کہ بہاے این کینزک من میدم
 و زیادت ہم بر آن سے کہم گفت تو مردور دے سے بہا اور کجا میدے

گفتم تو ہمیں جا باش تا قیمت آن بود ہم بعد از آن گریان گریان در خانہ فرخ
 و یکھ نیار در خانہ نداشتیم تمام شب بدر گاہ حق تضرع و زاری میکردم و میگفتیم
 اے پروردگار بر بنہان و آشکار من عالمے و اعتماد بر عنایت تو آرد
 و مراد بروے خواجہ تحفہ شکر کن ناگاہ شخصے در من بگفت گفتم تو
 گفت یکے از دوستان تو برخاستم و در بکت دم مردے دیدم باہر
 غلام و شمع آفر وخت گفت اے استاد امشب خوابے دیدم کہ
 آواز داد کہ بیج بدرہ ز برادر و پیش سرے سقطے بیرون و در آغوش من
 کہ کنیزک تحفہ را بخورد و ما را با تحفہ نظر عنایتے ست چون این شنیدم سجدے
 بجای آوردم و این زرقد پیش تو حاضر کردہ ام پس بدرہ ماے ز بگفتم
 و در بیمارستان رسیدم صاحب بیمارستان گفت مر جبا یا سرے در آے
 و بدان کہ تحفہ را نزد خدا تعالی درجہ عالی ست و توبہ بلند شب ما
 من آواز داد کہ تحفہ از دوستان ما ست ہوشدار تا باد تکلیفے زبید
 در این اثنا خواجہ تحفہ رسید در حالتیکہ گریان بود گفتم گریہ از صلیت از بچہ نور
 گفتے اینک آوردم و زیادہ از مال ہزار در ہم سود است گفت ز گریہ
 و تحفہ را براہ خدا ازاد کردم و گواہ باش کہ از ہمہ اموال خود برخاستم کہ
 امشب از غیب مرا سزانش کردند و بجانب خود خواندند چون ہمین پید
 صاحب بیمارستان کہ احمد بن شمنے نام داشت از ہمہ اموال خود برخواست
 و بحق مشغول شد و تحفہ چون آزاد شد جا ماے کہ در برداشت آورد
 و پلاسے پوشیدہ راہ خود پیش گرفت ہر چند جستم نیافتم آخر احمد بن
 و خواجہ تحفہ و من ہر سہ غریبت حج کردیم احمد در راہ بر حمت حق ہوست
 و من و صاحب تحفہ بکہ رسیدیم بروقت طواف آواز مجر سے شنیدم
 کہ ابیات می خواندیم پیش ذسے رفتیم چون مرادید گفت یا سرے گفتم
 بیکے تو کیستے کہ خدا بر تو رحمت کناد و گفت لالا اللہ بعد از نشانی

نافع است چنانچه من گفتم ام دیدم که نحیف و ضعیف شده است گفتم چه فایده دیدی
 که از ما تنها گزیده گفت حق آقا لے مر القرب خود اس کجست و از غیر
 خود و حشت داد گفتم این نشی صاحب بیمارستان بمرگ گفت رحمۃ اللہ علیہ و اورا
 حق آقا لے چندان از کرامتہاے خود حصہ داد کہ باسیچ چشم ندیدہ و باسیچ
 گوش نشیندہ و ہمسایہ من است در بہشت گفتم خواہ تو کہ تر آزاد کردہ سنت
 با من آمدہ است چون نشیند بہما بنمایند و دعاے پنہا لے کرد و در برابر
 کعبہ بیفتاد و جان بقی تسلیم کرد چون خواہ او رسید مردہ بود جزئی افتاد
 بر جسم کہ او ابردار ہر دیدم کہ بر حمت حق پیوستہ است تجمیر تکلمین آن مرد
 کردم و بنجاک سپردم و اینواقعہ در سال دوم و سبب و پنج بوقوع آمد از حق

تخف آن کے ولایت دل	بود عالی ولیہ مجبورہ	حلقش ز زندہ دل مکر خواہ
--------------------	----------------------	-------------------------

نیز فرما محب مستورہ بی بی ام محمد قدس سرہ باد اللہ باندہ

شیخ ابے عبداللہ خفیف قدس سرہ از کبرائے قاضات و صالحات بود
 وے را مشاہدات و مکاشفات بسیار است و ہر اہل پیغمبر خود بسفر حجاز رفت
 نقلست کہ وقتہ شیخ عبداللہ خفیف در عشرہ اخیر رمضان اچای شب
 میگرد تا شب قدر در یاد و بنام برآمدہ نماز میگزارد و والدہ وے ام محمد اندر
 حجرہ متوجہ نشستہ بود ناگاہ انوار شب قدر برایشان ظاہر شدین گرفت آواز
 داد کہ اسے فرزند آنچه تو برابم بطلبے اندرون حجرہ است شیخ فرود آمد و
 و بیض انوار شب قدر فایز گشت و سردق رم والدہ بہناد و وفات

ام محمد در سال سہ صد و دوازده ہجرت از مولف حضرت ام محمد و الیہ

شد چو از دنیا دون رجا	از تحلل او جو جسم از خود	گفت دل مستور دل کاغذ خوان
-----------------------	--------------------------	---------------------------

بی بی امہ الواحد قدس سرہ بانام نانے دنے سیدہ
 و نام پدر حسین بن اسماعیل بود و در علوم فقہ و حدیث و تفسیر
 و فرایض نانے نداشت و بخطاب امامہ مخاطب بود و وفات نوی از

رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجرت و مدت عمر او نود و سه سال بود	
امته انوار و لید باوقار	یافت از دنیا چو با حق اتصال بادشاه دین بگو با رخ او
قطب در دران جهان	بی بی امه الام سلام قدس سرها
نام والد بزرگوارش تاسی ابو بکر بن کامل بن خلف است و آن غنیف نام است	
شیخ محمد اسماعیل لصلواته است فضایل و کمالات بسیار داشت شیخ زاهد و ابو علی از کاملین شاگردان است بهتدوین در علوم ظاهر و باطنی عالمه کامله بود و ولادت با سعادت در بقول صاحب سفیة الاولیاء در سال سه صد و نود و هفتاد و دو فات در ماه رجب سال سه صد و نود و پنج واقع است از مولف	
که آختم بروی نام تقصیل	بتولیدش سلیمه ام سلام
بگو سر ز فقیر سال میل	
بی بی میمون و اعظمه قدس سرها نام پدر است شافیه است حافظ قرآن مجید بود و عظیم فرمود روزی در وعظ گفت جامه کار بود حلال باشد در آن کسی گناه نکند و دیاره نمی شود چنانچه پیراسته که در بردارم یافته مادر من است و چهل و هفت سال است که پیش چشم دیاره نشینم و در شیخ عبدالصمد پسران غنیف منقول است که در خانه مادر بود که کنه قریب بر افتاد و بوالده خود گفت که این دیوار از سر نو باید ساخت ورنه مسامر میشود و والده ام بر پاره کاغذ خیرک نوشت و فرمود که این باین دیوار محکم ساز به چنان کردم بست سال آن دیوار بحال خود ماند بعد از فوت والده بخاطر م رسید که بنیم که در آن پاره کاغذ خیرک نوشته است کاغذ را از دیوار جدا ساختیم بجز جدا ساختن دیوار بقیاد و فات آن غنیف	
در سال سه صد و نود و پنج هجرت	حضرت میمون آن سیدار دل
رفت از دنیا چو در طبرستان	به تنال بحال جناب
	شد عدان عقل دریا صین
بی بی ام محمد قدس سرها نام پدرش محمد بن علی بن	

عبداللہ ست با بن سمون محبت داشت و در صدق و صلاح و ورع آراستہ بود
و در زہد و ریاضت پراستہ ولادت با سعادت و سے در سہ صد و ہفتاد و
چہار و وفات در چہار صد و شصت و مدت عمر شہادت و شش سال و نہتر

نزدیک قبر بن سمون ست از مولف حضرت ام محمد ام وین

سالکہ بود ست در اہ خدا طایرہ مکتوبہ کامل بگو سال تولیدش بقول صفیا
رحلتش مکتوبہ صد لہ شد بدل از با تف نصیبی ندا بے بے سید صد کہ

و اعظم قدس سر با از کبار عرفات و صالحات بود و عمہ حضرت قہر
سبحانے قطب ربانے غوث الاعظم مح الدین عبدالقادر جیلانی
قدس لدبرہ الغریبست و گویند کہ یکبار در جیلان خشکائے بوقوع آمد
مردم بطلب باران بیرون آمدند و دعا کردند باران نبارید آخر ہمہ باجتماع
بخدمت بے بے خدیجہ آمدند و درخواست نزول باران کردند و سے
برخواست و در صحن خانہ خود جا رو ب کرد و گفت خداوند امن جا رو ب کردم
قوایب پاش ہماوقت ابر پیدا شد و چندان ببارید کہ خلق میراب شد و قاف
آن سیدہ در سال چہار صد و ہفتاد و پنج یا ہفتاد و شش ہجرت از مولف

چون خبر بوسیدہ باغود جاہ یافت از دنیا بقرب حق سال عاشقہ تخریر کن ترحل او

محررم حق سیدہ دان محال بی بے کریمہ ہر وزیرہ قدس سر با

نام پدر و احمد بن محمد بن ابے حاتم ست بغایت بزرگ و عالمہ و عالمہ
جامع رموز صوری و مکتوب و علوم ظاہرے و باطنے بود و ہجرت
در سن میگفت وفات و سے در سال چہار صد شصت و چہار بقول سنہ
سفینتہ الاولیاء بقول تذکرۃ النساء در سال چہار صد و ہفتاد و پنج ست از مولف

چون کریمہ مکرمہ اہل کرم رفت از دنیا بجلد جاودا ہنزد وین را ہدیہ لایعہ عذر

سرور سال و سال و عینا باز رحلتش صیب ہفتاد ہس کہ تہ سادہ کہ مردم بیان

بی بے خاتمہ و اعظم قدس سر با نام پدر و ست حسین بن حسن

تو در مجلس سے ہم سادہ صالحات حاضر بنند و بعض آدم مریدند وفات

در سال بانصد و بیست و یک ہجرت از مولف فاطمہ چون جهان پرست
رفت با حق یافت در وصا فاطمہ منظور گو تاریخ او ہم بخوان ہونوہ سال ۱۱۱۱

فاطمہ بنت نصر بن عطار قدس سرہا سیدہ عالیقدر بود در
زہد و ریاضت و مجاہدہ مقام بلند و مدارج ارجمند داشت و گویند کہ در علم
نویس خیرہ مرتبہ از خانہ خود بیرون نیامد وفات وسے در سال بانصد و بیست و دو

و نہ ہجرت از مولف فاطمہ عالمہ کفضل نویس بروردنیاش بحقیق خدا
سال وصالش جو ہجرت گفت بگو مشفقہ او گئی بی بی سارہ

قدس سرہا والدہ شیخ نظام الدین ابوالہوید بسیار بزرگ و فقیہ بود
و در ریاضت و عبادت بے نظیر لقلست کہ وقتے اماک باران
در دہے شد خلق رجوع بخدمت شیخ نظام الدین ابوالہوید آورد شیخ
بر بفر برآمد و پارچہ کمنہ دانے والدہ خود از بغل برآوردہ بردست نہاد
و گفت اے بخدمت آنکہ این پارچہ از دانے ضعیفست کہ بر گز چشم تا حرم
برآویفتادہ باران بفرست ہماوقت ابر پیدا آمد و باران رحمت شروع شد
وفات آن پاکد آمد در سال ششصد و ست و ہشت ہجرت و فرار از اولاد
در دہے متصل مقبرہ خواجہ قطب الدین بختار قدس سرہے ست از مولف

رفت چون رازہ ز جہان فاطمہ در جنت خدا و اسے گفت تاریخ جلدش سر در
قدس لکھنؤ العالی بی بی فاطمہ سام قدس لکھنؤ العالی

از صالحات و قنات و عارفات زمانہ بود در وفات سلطان ایشاخ
نظام الدین و خلفاے دے ذکر او بسیار ست و گویند کہ سلطان ایشاخ
در دہے بی بی فاطمہ سام بسیار مشغول بودے و شیخ فرید الدین
گنجشکر قدس سرہے میفرمود کہ فاطمہ سام مردے ست کہ اور بصورت
زمان فرستادہ اند و آن عقیقہ را با شیخ فرید الدین گنجشکر شیخ فرید الدین

میں برادرش را بطہ بزار و نو اندس کے بود در اخبار الاخبار تھمہ سنت کہ سلطان
 نظام الدین فرمود کہ بے بے فاطمہ زسنے بود در غایت صلاحیت و تقویٰ
 و کبر سن شدہ بود و من اورادیدہ ام لبس عزیز عورتے بود و تمہا بحسب
 خیال خود گفتے چنانچہ این شعر از ویاد دارم ہم عشق طلب کنی ہم جا خواہے
 بزد و طلبے وے طیسر نشودہ و وفات بے بے مام در سال ششصد
 و چهل و سہ ہجریست و فرار در حوا دے است از مولف جان طرہ جانوں در
 جو از دنیا بخت یافت آرا بسال از حال آن شیخ دین خرد فرمود میر فاطمہ سلام

بکی بے قریب والدہ فرید الدین گنجشکر قدس اللہ سرہ
 ملاذ زمان ہستجا ب الدعوات بود پنچ از زبان فرمودے بو قیوم آمدے
 صاحب سیر الاولیا و اخبار الاخبار و معارج الولاہیت میں فرماید کہ چون الدین
 گنجشکر از دنیا بختے دراجو دہن آمدہ قرار گرفت شیخ نجیب الدین متوکل بہ ماہ
 فرستاد تا والدہ را در اجو دہن بیار و شیخ نجیب الدین در آنجا رسید و اول
 را سہراہ گرفتہ جایم در اتنا راہ بعین بیابان آن عقیفہ را حاجت آب شد
 و از سہراہ آب طلبید شیخ والدہ را زیر درختے بدشانہ خود بطلب آب رفت
 چون ما نآمد والدہ را در آنجا ندید متحیر ماند و ہر چند جستجو کرد نیافت ناچار
 بخدمت گنجشکر آمد و اظہار حال کرد فرمود و طعاما و صدقہ ہا بار واج
 طیبہ و سہ بدر و ایشان رسانید بعد مدتے شیخ نجیب الدین را باز در آن
 بیابان اتفاقا گذر افتاد چون زیر آن درخت آمد در دل گذشت کہ زمین
 صحرا بروم و تلاش کنم شاید کہ نشانی یا استخوانے از والدہ خود
 بیابم بچنان کرد استخوانے چند یافت ملاز فضل استخوان آدمی با خود
 گفت کہ این استخوان والدہ من است شہر خلیہ باد می اورا ہلاک
 کردہ باشد پس بن استخوان ہا را جمع ساخت و در خرطیہ انداخت بخدمت
 شیخ فرید الدین و در و احوال بیان نمود فرمود کہ آن خرطیہ را نیز دہن بیار

بیاورد و در وقت از خرم طبعه بالکل خالص یافت و استخوانی از آن استخوانها پیدا
شده تخریب نماند و واقعاً گمشدگی آن عظیمه که از عجایب است در هر بیت در سال ششصد و

پیل و سده بطور آندرا مولف	ز دنیا رفت در فروردین ۱۱۰۳	چنان افرید علی علیه
پسے طبع و وصل آن منافع	ندارند دیدلانا لے ولیہ	ایضا چون الم افرید معصومہ
رفت در بزرگه بقا بالند	بہ تاریخ آن ولیہ دہر	گفت دل عارفانہ اللہ

بی سبب ز لیمان قید سلالت سیر با العزیز والدہ معصومہ سلطان المشایخ
نظام الدین بداد نے بہت بسیار بزرگ وصاحب و صاحب عفت و عصمت بود

حضرت سلطان المشایخ فرمود که چون والدہ مرا ہمیش آمدی انجام
کار آن در خواب دیدی و اختیار بدست او میدادند و هر حاجتی که مرا پیش

می آمد پیش خالی پاک و عرض میدارم غالب آن باشد که در کفتمه در نه
در یک ماه کفایت میرسد و صاحب جناب لاخیر میفرماید که در آن ایام که سلطان

قطب الدین بن سلطان علاء الدین خلجی با سلطان المشایخ منازعت آغاز کرد
و گفت که اگر سلخ نظام الدین بفره هر ماه حاضر نخواهد شد سیاست نخواهم کرد تا تمام

این سخن سلطان المشایخ بر فرار والدہ خود رفت و گفت با دشاہ در دل خود
وراده ایندامن دارد اگر تا غره ماه کار او بکفایت نرسد من بزایرت شما نخواهم آمد

و از راه ناز و نیاز فرزندان او بچنین سخن بر زبان آورد و بعضا از آن شب غره ماه
سلطان قطب الدین از دست خسر و خان کشیده شد و نیز سلطان المشایخ

سیفر ماید که غره ماه جادے الاخر در نقل والدہ من بود شب آن تله چون
ماه نو دیده شد در قدم والدہ سر نهادم و تنبیت ماه بها آوردم فرمود

که غره آمده سر بر قدمم که خواستی نهادم دریا فتم که نقل والدہ فرود یک رسیده
حال بر من بهتر گشت و اگر بچین حد گرفت و گفت که من معذومہ مرا با یک بسیار

فرمود که این خواب با ما در خواهم داد و نیز که شب در زمان شیخ نجیب الدین
مستقل باشم بفرمان والدہ در آنجا فتم آخر شب قریب صبح کین کسب

آمد و گفت که بخند مرده شمارا می طلبید چون رسیدم گفتم دوش سینه پر سینه بود
 و جواب آن دعه کرده بودم و گفتم دست راست تو که راست است دست راست
 پیش کردم دست من بگرفت و درو با آسمان کرد و گفت خداوند این پس خود را
 بتو میبدم این بگفت و جان بحق تسلیم کرد و فوات آن عقیقه لغوه جادوی الاخر
 سال ششصد و چهل و هشت هجریست و فرار گوهر بار در دره ای متصل رودخانه

شیخ نجیب الدین متوکل است از مولف

رفت از دنیا درون آن جناب	نام نامی اش اینها گفته اند	شده یک سال وصال در میان
--------------------------	----------------------------	-------------------------

رحمت حق بود ذات مالک و	رحمتش گردید از رحمت عیالی	بی بی او کی
------------------------	---------------------------	-------------

قدس سرها از صالحات وقت خود بود و در ده سکونت داشت صاحب
 اخبار الاخیار میفرماید که در خلوت اربعین چهل قلنقر با خود بر سر
 حجره بر خود بستن و چون بر زجرم از حجره برآمد از آن جمله چند قلنقر باقی بود
 و سلطان محمد فلق را بوسه اعتقاد عظیم بود و فوات ده در سال ششصد

بنگاه و پنج هجریست از خود	رفت از دنیا چون در صلب برین	عارف والا اولیه اولیا
---------------------------	-----------------------------	-----------------------

ارتحال او جو جسم از خود	تستقیمه گشت از عنوان	بی بی او کی
-------------------------	----------------------	-------------

قدس سرها والده ماجده شیخ رکن ال ابن ابوالفتح ملتان است
 و زاده وقت بود راستی و درستی یگانه عمر و حافظه قرآن بود هر روز یک
 نتم قرآن گویی و نسبت ارادت بحسب خود شیخ بهاء الدین زکریا ملتان است
 و فوات ده در سال ششصد و نود و پنج و فرار پرنور در ملتان بیرون
 دروازه پاکست بر روز پنجشنبه زیارت ده بسیار خلق جمع میشود و حکم نیست که

مردان مانند روضه آن عقیقه روزگار مولف

لا سعیر و چون تیر انداز است	هست مژده وصالی آن	سال ترحیل شیخ ازین است
-----------------------------	-------------------	------------------------

عارف کمال بی لکه کشمیر قدس سرها از عهد سعادت
 شهرت میرت در بیله مله است و شمار داشت در کشف القلوب کشف العیور

و خوارق و کرامت آیتے از آیات لکھے ہو و مادر و پدرش ہمراہ سلطان رنجو
 در کشمیر زیور اسلام پوشیدند و سجدت بلبل شاہ کشمیر سے کہ مروج اسلام با ابتدا
 در کشمیر ذات آن والا بر کالت رسیدہ مرید شدند بے بے ل و دے
 نیز کیم نہ ساسگے ہمراہ مادر و پدر اکثر اوقات سجدت ید بلبل شاہ حاضر میشد
 و آنحضرت اولاً و آخر خودے خواند و نظر عنایت بحال دے میگرد و منیر مکر ل
 دے از کلمات عارفات حق خواهد بود انشاء اللہ تعالیٰ چون مجد بلوغ
 رسید مادر و پدرش نکاح دے لشخصے از اہل اسلام منعقد کردند دے اگرچہ
 بطاہر در تعلقات خانگے خود را متعلق میداشت اما در باطن شنول بیا حق
 میبود و لحظہ از یاد آتے غافل نمیکردید و حتی الوسع در اخلاص حالات خود
 میکوشید چون جذب و استغراق مجد کمال عاید حال دے گشت متوجہ
 بانقطاع و انزاد اگر دیدہ بحال متعلقین خود و تعلقات خانہ دارے کم میردا
 ازین مہم متعلقین خانہ ازوبیگانہ میماندند و شوہر ہر تخم عداوت و کینہ و می در دل
 خود میکاشت لقلست کہ روزے حضرت بے بے سوئے پر آب بر سر
 شوریدہ خود برداشتہ بجانہ سے آورد و شوہر ش از پس در رسید بحالت
 غضب چوبے بر سرش زد چوب بر سبوشست فی الحال سبوشکت و
 و سفال آن بر زمین بنیفتاد و آب سبوجکم ربانے مجھ شدہ بر سر آن عقیقہ با
 چون در خانہ رسید بہمان آب همان کوزہ کے خانہ را پڑ کرد و باقی را در میجر
 انداخت و چشمہ آب در آنجا ظاہر گردید چون این کرامت کبرے و خوار
 غلطے از ان مجذب و بہ کبر یا بوقوع آمد شہر تے عظیم یافت و خلق خدا فوج
 فوج حاضر خدمت میشد چون از اجتماع کثیر ہرج اوقات شریف دیشد
 دے از خلق بر تافت و از کار خانہ دارے بکلے روگردان شدہ بکار حق
 پرستی و عبادت در پانصت مشغول گشت در روز و شب در ویرانہ بی شوہر
 و بیگانہ عریان و گریان در بیخ و باران بے خورد خواب بادل پریچ و آب

بسرے برد و اکثر اوقات در حالت جذب دستخراقی اشعار عاشقانه نیرب
 کشمیر گفتم و بوجد آمده تا سہ روز مست و بیہوش ماند و از روی او اہل
 بلکہ خود ہم خبر نداشتند لعلست کہ روزی بے لعل دوسہ بحالت
 مدہوشی و سکر و جذب دستخراقی عریان تن در بازار میگشت ناگاہ از دور
 حضرت مویدالدین بلبل شاہ کشمیر غائب گشت نہایت ترسید و گفت
 مرد آمد مرد آمد تر خود ازین مرد پوشیدن فرض است و از بازار گریختہ در دو کما
 نان پزی در آمد و فی الفور اندرون توڑ کریم کہ آتش عظیم در آن مشتعل بود
 خود را پوشید غوغا خلق بر آمد و ہمہ اہل بازار شور برداشتند کہ لہ مجذوبہ
 در آتش سوختہ شد و خلق کثیر بر سر تنور جمع آمد حضرت بلبل شاہ نینس
 باطلاع اینحال بر سر آن اہل کمال تشریف آورد و فرمود کہ اسے لالین
 چہ شور ایست کہ در عالم افگندہ از تنور بیرون بیا و بکار خود مشغول شو بی اللہ
 با ستمع ارشاد نے الحال محیح و سالم از تنور پراکش بیرون آمد و طایفہ
 کوتیرہ دراز در بر و چادر بردوش و قصایہ سخی بر سر داشت و عرض نمود کہ چون
 شمار دیدم در بازار تشریف می آرید و جامہ مردے در بر میدارید عریانے
 خود را از شما پوشیدن واجب دانستم چون جامے محفوظ موجود نبود
 در تنور آمد و وفات آن جامع الکمالات در سال ہفتصد و پنجاہ و شتر
 ہجرت در عہد سلطنت سلطان شہاب الدین بادشاہ کشمیر وقوع آید
 و کیفیت انتقال آن اہل کمال کہ درج تواریخ اعظم است نیست کہ در
 جائیکہ حال گنج مسیحی جامع بجا رہے وقت انتقال آن مجذوبہ در سید
 اول بجا حاضرین وقت ارشاد کرد کہ شما ہمہ اینجا بروید و مر آنہا بگزارید
 چون ہمہ حاضرین بر خاستند در صحن انتقطاع جسم غمضت و س
 مانند روح لبوس آسمان بردار کرد و غیر از شعلہ پر نور کہ ہموار و در حضور
 بنظر حاضرین نیامد و چون بجا آمد اوجالت لال دی مجذوبہ عالی مکان

رحمت حق گوید بخند و بخوان	اگر چه اشعار ابدار مقبول و بزرگا
---------------------------	----------------------------------

بسیار در صفا و کبالتهار میدارند اما یک شعور از ان اشعار بزرگا و تمیاز درج میگرد
 که خالص از لطف نیست شعر لا آرزویم گویو کم و سوالات لوزم گویو کم است
 بجز ترا دم موجود در تم ادونوعا ص ل ل امکان نیست و قتی که لا آله را نمیدم
 و سو اس دارد شد چون الا انشد را نمیدم شک رفت دست بی گوید چون
 سجد را گذارستم و ساجد و مسجود را واحد لقبو میدم موجود در ایتم حال ابین حال
 ل ل زده را شد مکان بر لامکان بی بی فاطمه سیده گیلانی
 قدس سرها زوجه محترمه حضرت میران محمد شاه موج دریا بخارک لایوس
 و والیه ماجده سیده منی الدین فرزند دلبند حضرت میران است و آن عمیقہ از
 از اولاد امجاد حضرت سادات گیلانی است و نام والد بزرگوارش
 سید عبدالقادر ثالث بن سید عبدالوہاب بن سید محمد بالاپیر گیلانی است
 بغایت بزرگ عابدہ و زاہدہ و متقیہ بود و خوارق و کرامت و شرافت
 از پدر و جاجو و میراث داشت و بخطاب بی بی کلان مخاطب و شہر
 لقا است کہ در کس حضرت بی بی در دولت خانہ خود آتش لیلی داشت
 و بسبب من الاسباب ردای مبارک شکوک شایر دست بی بی پرست
 خود بشت و خواست کہ در آفتاب اندازد تا خشک شود و چون دست
 نماز عصر بود پرتو آفتاب صرف برفق درخت کنار کہ در خانہ فیض کاشا
 و بنجاب بود منمودے بی بی صاحبہ ضرورتاً نزد درخت تشریف آورد
 و ارشاد کرد کہ اسے درخت می خواہم کہ رداسے خود بر تو اندازم پس
 اگر لپست شوے کار و اسے این کار سے گردد و درخت فی الحال
 لپست شد و حضرت بی بی بے رداسے خود بر او انداخت چون درخت
 بدستور سر بلند کرد و نظر فیض اثر موج دریا بر من خانقاہ بر آن درخت
 افتادہ دید کہ رداسے بی بی صاحبہ بالاسے درخت افتادہ است

اندیشید کہ بی بی صاحبہ خود بالاسے درخت برآمدہ چادر خود بر آن انداختہ
 باشد فی الحال اندرون خانہ تشریف آورد و کلمات غضب آمیز گفتن آغاز نہا
 حضرت بی بی صاحبہ قسم یاد کرد و گفت کہ بر درخت نیامدہ ام بلکہ چون
 درخت سرسپت کرد چادر خود بر او انداختم فرمود نیو اہم کہ بطورے کہ چادر
 خود را بالاسے درخت انداختہ باز بگئے حضرت بی بی صاحبہ باز نزد
 درخت تشریف برد و گفت اسے درخت می خواہم کہ رد اسے خود از سر نو
 باز گیرم سرسپت کن درخت فی الحال سرنگون شد بے بی صاحبہ
 چادر خود باز گرفت موج دریا بجا نینہ این کرامت غلطے فرمود این تبار از
 کہ یافتے گفت ازین دولت مورد نے آبا سے من است وفات آن
 سیدہ محترمہ در سال یکہ از دشانزدہ ہجرت و فرار بر انوار در لاہور متصل
 روضہ عالیہ موج دریا بجا سے است از مولف شہزادینا چون جناب
 سر چشمہ جان شد حال عوض اعظم بود جدا جناب اعظم آمد و صالحانک او
 بی بی جمال خاتون قدس سرہا ہمیشہ عزیزہ حضرت میا میر لاہور
 و از کبار نسائے عارفات قانتات بود در ترک و تجرید راجہ وقت طریقہ
 فقر از والدہ و جدہ و برادر خود داشت خوارق و کراستے از دے بطور آمدند
 صاحب سفینۃ الاولیاء میفرماید کہ وقتے قریب دو من غلہ گندم در نظر
 بدست مبارک خود انداختہ بود ہر روز از ان گندم بیرون سے آورد
 و بصرف و البتگان و فقرا صرف می نمود گندم بحال خود بود تا یکسال کفایت
 نقلست کہ وقتے ما سے شکار کردہ بجانہ بی بی جمال آوردند بی بی
 در آنوقت وقت خوش بود چون نظر بر آن ما سے انداخت نورے
 در او پدید آمد فرمود کہ این ما سے رنگا ہدارید کہ بمن عظیم وار دینا خیر
 مدے میدان ما سے خشک شدہ و البتگان آن عقیقہ نزد خود داشتند
 و برکات عظیم از ان مشاہدہ کردند وفات بی بی جمال در سال یکہ از

وات او آمد سیدہ عظمہ	عازنہ خانوں بن بی بی جلال	و خیر و نیکوئیست از مولف
حصه چهارم در ذکر	شدند از دل و قلبه عظمه	ارتقا الی وجوه مستم از سرد
<p>بعضی مجامین و مجازیب بلا قید تقدم و تاخر تاریخ و سال وفات آنحضرت رحمۃ اللہ علیہم اجمعین میان سرتکا مجذوب رہا نسبت به دو در آن زبان که حضرت شیخ شکر در ہائے نگذراست و سے آنحضرت بسنا نسبت داشت و اکثر اوقات از خدمت شیخ شکر محفوظ گشته و چون حضرت گنجشکر بعد وفات خواہ قطب الدین بختیار ادا شدہ قدس سرہ در سہلہ اشرفیہ آوردہ بر سجادہ مشیخت قیام پذیر گردید میان سرتکا مجذوب نیز در سہلہ آمد و بوقتیکہ بر فرجیہ از خانقاہ برای ادا غم مسجد کرد و بیرون آمد میان سرتکا مجذوب بدو رسید و در پای آنجناب نهاد و گریہ آغاز کرد و گفت در خطہ ہائے پایا بوسے مشرف میشدم در اینجا بسبب ہجوم خلق زیارت نصیب نمیکرد و در نمیکذارند کہ زیارت مشرف شوم شیخ را سخن او مخزون ساخت و بعد آداس نماز بہ ہر اسے آن مجذوب روانہ سمت ہائے شد و وفات سے در سال ششصد و پیل و شش</p>		
کہ در وقت طلوع برین است	سرتکا جادب جذب الہی	ہجرت از مولف
سوہبن مجذوب	ندا آمد کہ عاشق طلب بن	چو جستم از خرد سال
<p>رحمۃ اللہ علیہم دیوانہ بود اہل حال و صاحب تصرف اول بشریہ اسلام مشرف شد بعد از آن بخدمت شیخ علاء الدین ابو دہنی نیر حضرت فرید الدین گنجشکر قدس سرہم افتاد و از غایت جذب عشق مجذوب شد و تمام عمر در خدمت پیر و شہنشاہ سیر برد و عادتش آن بود کہ بعض اوقات تاماہ و ہفتہ یا غیرے نخورد و تنوشیدے و دقتہا بوسے کہ چند طعام فرو بردے و مشکہاے آب نوشیدے و قنہ اورا دیدند کہ در انہا چونہ افتادہ ست و چونہ سے خورد و اورا گفتند کہ اینچہ سے خورد</p>		

که غیر از طعام است گفت چکنم این بد بخت نفس حرص بسیار دارد بر بنجر خاک
 سینه دیگر در وفات و صاحب شجره چشمتی در سال هفتصد و هشتاد و هشت
 تحریر میفرماید از مولف **شیخ سوهبن جاذب ضریب** بود بر چرخ یعنی بدالکمال
 شد چو در فرود من آفتاب **بس حبیب حاذب آفتاب** **شیخ حسن مجذوب**

رحمة اللہ علیہ از قصبه را برے و از اولاد شاه اعلی بود در دله سیر
 میکرد و با سلطان سکندر لوت عشق به باخت گویند که او را
 پناہ با سلطان درین کرد او از بند نایب شد و در بازار با برنفتی
 است سلطان در محل خاص خود داشته بود که یکایک او میداشت سلطان
 گفت که بے خصمت ما چرا بخانه ما آمدی گفت از براسه آنکه عاشق تو ام
 بدین تو آمده ام سلطان از نهایت غضب سرش برگرفت و در مجر آتش
 کرد پیش داشت نهاد تا کی ساعت سرش در آتش بماند چون برداشت
 اثر از سوختگی آتش بوسه نرسیده بود وفات ده در سال هفتصد

و هفت و نوب در دله است از مولف **چون حسن مجذوب حسن**
 گشت در فرود من جای گیر **بهر سال ارتحال آن** **گفت سر در عاشق صادق**

شیخ آله دین مجذوب نادر لوسه قدس سره
 از مشایخ میر مجانبین صاحب خوارق و کرامت است در ناز نول میبود و اکثراً
 در بازار با بگردید و بهر جا که بنیست تا چقدر در بر رخاسته و با خود در سخن
 بودی گاهی در گریه و گاهی در خنده و گاهی در تاره زدی و بدلهای انجانی
 گفتی ازنده کنه و چو گین در برداشته و در دست و پا آهن پوشیدی و در وقت
 کلم یا خطاب چنین گفته خدایا بیا خدا بیا در و خدایا بنشین غرض کسی را بنام خدا
 خطاب کرد و ملا محمد نادر لوسه رحمة اللہ میفرماید که مادر من میگفت که تو
 طفل شیر خواره بودی یکبار چنان بیمار شدی که امید حیات منقطع
 شد آله دین مجذوب از جمله بگذاشت و به شخصه گل کوزه داد و گفت این

در فلان خانه بیا آنکس گل نردمن آورد دامن داو من اور تو نیز ما حتم و بر با
 تو بستم حقیقتا ترا صحت داد و بعد صحت پدر تو برنت وال دین را نجات خود
 آورد تا چیزی که بخوراند آن دین گفت خط ای پیغمبر کی پیغمبری ترش پیغمبری شیرین پادشاه
 بر پنج پنجه کرده و شکر و جغزات حاضر آورد و براحت تمام بخورد و وزیر ملامحمد نازو
 میگفت که روزی من چند فلوس نذر کرده بودم در طلب آیه دین بر آدم
 در اکثر جاهاش دیدم بنیامتم آگاه در گوشه شهر در فریاد دیدم که شخصی زنده بر
 سر کشیده افتاده است در خاطر من گشت که نگر مرده ایست چون نزدیک رسیدم
 زنده بچنیدارستم که زنده ایست سر از زنده بر آورده و گفت خدایا بیا بر چه آورده
 چند فلوس که نیت کرده بودم حاضر نمودم دست از زنده بر آید و آن فلوس
 از من بگیرت و گفت خدایا باز گرد که اینجا فریاد ایست وفات الدین بقول
 صاحب اخبار الاخیار در یازدهم شعبان شب برات بوقت صبح سال هجرت
 و جهل و شش هجرت و تاریخ وفات او از لفظ مجذوب صادق است

کرده است از مولف	الدین از جهان نرفت	قدم اندر جهان بنهادند
چو سال انتقال او چشم	ز هفت نصد و صد و سی	سیان معروف مجذوب

قدس سره مجذوب در راهی بود در مقام خوابه قطب الدین
 اختیار در گنبد قدیمی که نزدیک مقبره شیخ برهان الدین است
 سکونت داشت و با وجود حالت سکر جذب در علم تکلیف آیت بود از
 آیات آله و قلیک شیر شاه با دشا قلعه دسله را در ایران کرد و از دسله
 غایت شد که باز بچکس اورانندید و تاریخ وفاتش به ثبوت نی پیوسته
 اما ویرانی قلعه دسله در سال هجرت و چهل و هفت
 بو قوع آمد بود شاه منصور مجذوب
 قدس سره مجذوب بود در دیار سند و تصرف
 مسیح و کشف حله داشت و قتی که پالیون با دشا

ستوجه بگجرات بود کس را بنجدش فرستاد تا فداوتی درین باب بگیرد چون آن شخص
 بنجدش رسید تیرے از ترکش آن برگرفت و پیر پاس او برکنده باز در ترکش نهاد
 آن شخص بیعت بادشاه مامل عمل عرض کرد با شاه فرمود این آن است که ملامت نشود و لشکر ما
 میسلمان لیکن ذات ماسلامت ماند و بجای خود باز رسم و شیخ سید
 عبدالوهاب بخارے میفرمود که این شاه منصور مجذوب آب و نسوی شاه
 بکمارے که صاحب ولایت برهان پور بود و خورده بود این حالت از ان یات
 وفات دے در سال ہند و چیل و ہفت ہجرت از مولف

شاه منصور شد چو از دنیا	گشت با وصل ایزد کمال	گفت تاریخ طلتش سرد در
شاه منصور چو بقیبول	شیخ علاء الدین مجذوب قدس سرہ	

اور شیخ علاء اول بلا اول نیز گویند در کشف حال و اطلاع ضمائر آیتے
 بود ہر کس کہ بنجدش رسید البتہ پیرے از حال مانے الضمیرین برہا
 آور دے و در او ایل حال در سامانہ میبود و بعد از ان در دے در طلب علم
 بسپرد چون جذبہ جاذب حقیقی اش نمود کشید در اکر آباد رفت و دہتا مجر و
 بانڈ بدارانکہ بسبب نلور کر است و خوارق مردم را با در جوع افتاد
 حادمان براسے او کینر کان میخیزیدند و در خدمت او میگذاشتند و دے
 بقضائے طبیعت بشرے با ایشان میل میکرد و از انہا اولاد میسر
 بوجود آمد و صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ شیخ زرق اللہ عم بزرگوار سن
 میفرمود کہ وقتے بمفارقت بعضے از فرزندان خود کہ غائب بودند متردد بودم
 میخواستم کہ براسے حصول این مطلب تصدق کنم یا قرآنے بخوانم یا
 اسے از اساسے الہی در دکنم در بہمن نزد پیش علاء الدین مجذوب ہستم
 تا ہر جیکہ دے اشارت کند بر ان عمل نایم مجر دیکہ مرادید فرمود قرآن عظیم
 از ہمہ افضل ست فاقر و اما میسر من القرآن پس خواندن قرآن شروع کردم
 در چند روز بمصوّل مطلب ہستم وفات دے صاحب اخبار الاخیار

در سالی نصد و پهل و هفت ستم بر فرموده از زاده علاء الدین مجذوب
اخذ کرده است و فرار بر انوارش در اگر آباد است از مولف

شیخ مجذوب حق علاء الدین ^{۱۹۴} شجره و ابر در جنت باب ^{۱۹۵} رطلش هست و آف مست

نیز مست سید قطاب ^{۱۹۶} شیخ حسن بود که مجذوب و بلوک

قیس سره از اولاد بعضی اکا بردی بود از اول فطرت مجذوب
بر آمد از اوضاع و الیوان از جهان غافل و فارغ افتاده بود و دست

عجیب و حالتی نوری داشت اکثر اوقات برهنه بود و آله تامل
اصلاً انتشار که دست شکلی که غلو که در دیوار زده اند هر چه که یا ستم

با قولان و هافرین بخشید می و بعضی از مشایخ وقت او را در خواب دیدند
که بخدمت پناه رسالت صلی الله علیه و سلم حاضرست دآن حضرت را

و ضومی کنانند بعضی دعا جان که از مکه معظمه می آمدند میگفتند که ما او را در مکه
معلمه دیده ایم و فات دست بقول صاحب اخبار الاخیار در سال نصد و

و شصت و چهارست و قبر در دست از مولف ^{۱۹۷} شجره از دهر دنیا متصل است

بوصل حق حسن محبوب حسن ^{۱۹۸} عجب تاریخ و صلش جلو گذرند ^{۱۹۹} ر محبوبان مجذوب احسن

سیده شاه ابو الفیث بخارکے مجذوب قدس سره
پسر نیک اختر سید حاجے عبدالوهاب بخاری است که ذکر خیرش در خون

خانواده عالیہ سهروردیه گذشت سکرے کامل و حالتی غالب داشت
و در زمانیکه تحصیل علم کر دست باطا لبعلمان مسبق در س التماس نمود

و گفته که شهادت ایم خواهد خواند و مرا اعتماد بر فرست وقت نیست خدا را
که چه حالت پیش آید و چون لبرعت هر چه تمام تر بر اکثر کتب متباد اول عبود

و جذب جادب حقیقی او را بطرف خویش خواند و مجذوبت لقلست
که وقت تمام روزنمان در خانه دست بخت بودند تا به با گرم شده بود دست

د آمد و هر دو پا بر تا به گرم نهاد و تا مدت استاد مانده هیچ اترا نبود

در پاس شرفش نمایان گشت لقلست که روزی بزیارت مقابر بزرگان
 نمود رفت و گفت اگر نیب است خدا من نیز در خدمت شما می رسم چون نجان آید
 خدای متعالان را در پیش خود طلبید و گفت براس صاحب خانه خود چه طور خواهد
 آریست بار بگریز پس جان روز وفات یافت و آخر وفات وی در سال

<p>خفت اید غیب از جهان چون رست</p>	<p>شهرت و شصت و بیست هجرت از مولف شد عیان سید بخاری نیاز</p>
---	---

شهرت و بیست هجرت از مولف
 شد عیان سید بخاری نیاز
 شیخ عبدالقادر ابدال و بلوک قدس سره مردی بود که در
 و جزوب و صاحب حالت در بازار با رقص کرد و در هر پاس بند
 موافق حال خود گفته لقلست که روزی به بازار بود گفت مرا در
 ادبانه خانه بنشانید پس بلغانه در بازار با چند کس دست در لعل کرد و بر شمشیر
 و در دیار خانه بنشانید و در خانه باز آمدند همان نخطه غایت شد و بازار وی
 اثری پدید نیامد و صاحب اخبار الاخبار میفرماید که عم بزرگوار من شیخ زرقان
 میفرمود که چون در کجرات رفتم از مردم انجا ذکر و تعریف او بسیار شنیدم گفتم
 او در این کج آنجا بود در دست بود و گفتند او از ارجح
 کج رفت که در دست رسید تاریخ وفات در بیست و بیست و نه سیه
 بابن مجذوب قدس سره در اجمیر بود در روز نعیض انداز
 ناناگاه عالیجاه خوابه معین الدین حسن سنجر افتاده بود و تقاضا
 غریب و تصرفات عجیب داشت شیخ خمره هر سو قدس سره میفرمود
 که در او ایل حال چون بزیارت خوابه بزرگ در اجمیر رسیدم بابن مجذوب
 بجا حاضرین خود گفت که میان آمد و مرا از نزدیک بنشانند سلاح کنار در کمر
 داشته گریخت و گفت که این چیست گفتم این سلاح است و نزد خود داشته
 سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و مراد دشانه بود هر دو را بر آورده
 شانه سر او در ترا انداخت و شانه را لکن را بر دست من داد باین اشارت

ہمان زمان مخلوق شدیم و موسے سرور کرم درین اثنا شیخ احمد بن
 ضرب یافت کہ پسر قاسمے کریم الدین تارک شدہ در اجمیر آمدہ است او مردی
 ہمان تیر میان باین ہم در آن مجلس حاضر بود چون طعام حاضر آرد و در باین
 ہر یکے را باہل مجلس نوا میداد و ہر کس از دست او تبرک میگرفت شخصی از
 میان گفت کہ پسر قاسمے کریم الدین همانست این اچرا محروم میگذازید طبقی
 کہ پیش خود داشت تمام برداشت و مرد او داد و گفت ہر یک القمہ و میان را تمام
 طبق چون از اینجا برخاستم ہر کسے را میان خمر گفتم آغاز کرد و فتح یاب
 من از انروزت نقلست کہ چون سلطان بہار شاہ گجرات در زمان
 بشاہ زادگے از پیر رنجیدہ بدیار اجمیر آمد او را بزیارت خواجہ رفت اجمیر
 در آن زمان در تحت حکومت نہود بود و بمقام خواجہ بہاسے خویش نہاد
 معبد خود ساختہ بودند سلطان محمود در آن نوذند کہ در اگر تہ سجا
 تمامے بادشاہ سازد مقام خواجہ را از میان خاستے کم و درین خیال بود
 کہ باین مجزوب بدایہ خود کہ شادان نام داشت بنا فریاد و گفت شادان
 شادان شاد باش و تحت بلند بنہ کہ بادشاہ در یاسے رسیدہ است بہا شاہ
 این سخن را فال گرفت و برگشت چون بادشاہ مستد بہ اجمیر تاخت آورد
 و آن تمام ملک القبغہ خود آوردہ مقام نورب را از سر نو رولق داد و قاسم
 شیخ باہن مجزوب با اتفاق اہل اجار در سال ہند و شصت و ہفت
 از مولفین

ازین دنیا چو رزینگی	بجنت یافت جاہل باہن
بگو قطب الہدای باہن	بابا کیپور مجزوب

سال ارتحال سن دین

قدس سرہ نام نامے دے عبد الغفور و اسل وی از کاپلے
 ست در ابتداکے حال طریق سلوک بسیار وزریدہ و سفاسے کردہ
 شبہا بنخانہ صفائے گشت و جہاں آب پر میکرد و آخر باہل ولی دہک
 و حالت جذبہ نصیب دے گشت و در گو الیار ماند و ابواب فتوح برودے

دے مفتوح گشت اکثر احوال در استخراق بود و چون رفاقت
 دست میداد اجازت چند روز فریضے از عین سبب تبادل می کرد و از لیا
 سبب عورت انگنای کرد و بنام سبب انیس پیش دست آوردند برومان
 می بخشید و بجانب خود گنایند و از سبب است دوست خشناس می خورد
 مانع شہوانے غلبے مانع شود و انساب او بسلسلہ شاہ مدار بود
 و از سبب رغیب اکثر احوال خبر میداد وفات دے بقول صاحب خاں

در سال نصد و ہفتاد و نہ ہجرت و فضلا سے تقدیرین تاریخ وفات
 او را کہ جو سبب افکار کردہ انداز مولف **رفت از دنیا جو در جلہ**
 دست الفت نامتق صاق سال تاریخ و سال آنجا است ساق پال بین

میان مونگر مجدوب رحمۃ اللہ علیہ در لاہور میماند و از مجازت
 وقت بود و نفس مستحکم و جذبہ قوی داشت صاحب اخبار الاخبار
 میگوید کہ شیخ حاجے محمد میفرمود کہ وقتہ ما بلاہور رفیم شیخ حسن بود
 بسبب مجتبی کہ با ما داشت ہمراہ ما بود روزی در مجلس ما ششہ بود گاہ
 میان مونگر در رسید چون نظرش بر شیخ حسن بودہ افتاد گفت تو ایجا
 چہ آندہ و ترا با ایجا چہ تعلق است فی الحال شیخ حسن از آنجا بگریست
 و باز در کسے در لاہور زندگی و تا در وازہ دے قرار نہ گرفت وفات دے

در سال ہصد و ہشتاد و ہجرت از مولف **جناب شیخ مونگر عا شوق**
 چو در خلد علی یا توفیق **احوال از تخلص حضرت** عا شوق از علی پیر تحقیق

شیخ یوسف مجدوب در لاہور میماند و دے بلند قاست
 جسم و ذہب و منظم و محفوظ الاوقات بود و دستار بزرگ بر سر می بست
 صاحب کشف جلی و اشراق باطن بود و شیخ قطب العالم مینفرماید کہ
 روزی او را در نخاس لاہور دیدم استادہ سخنان بلند و اسرار
 از جہنم میگفت و بسیار سے از احوال حقیقہ بمن ظاہر کرد کہ غیر ظلام ای

برآن اطلاع نداشت جیتی شاہ مجذوب کشمیر سے قدس سرہ
از کالمین مجاذیب عمد خود در شرف و کرامت آتی از آیات الہی بر کسے کہ
خدمت سے حاضر شدے فی الفور از نام الفیمر سے خبر دادے دور
سٹھان دیوانہ وار طلب سے انداختہ بخوبے لٹلے سے کر کے دو
دو زمان شیخ محمد دم خمرہ کشمیر سے و شیخ بابا دودخا کے قدس القیام
آنغریہ در کشمیرے ماند و اکثر اوقات خدمت این بزرگوار رفعتہ در
طریقیت و حقیقت نگراں بیکر دو آن ہر دو بزرگوار ہم گاہ گاہ بلا مش
تمام نزول سے میر سید و بخلوت لٹلے سے سٹھان محبت آمیز سیکر دند و فوات
آن جامع الکلمات بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال ہند و ہشتاد
و یک ہجریست و سے چند ماہ قبل وفات خود از حال فوت شد
خود خبر داد و ہر کیکہ نزد سے میر سید و را میگفت کہ جیتی شاہ دوست
فلان تاریخ و فلان ماہ از شمار حضرت ست مقبرہ عالیہ سے در کشمیر
شیخ ہر سے پیشی کشمیر سے است از مولف
یافت چون باو مل باو مل اصل است مستحق ہر چو
بار دیگر کہ بیان میں

شاہ بدیع الدین مجذوب کشمیر کے المشہور بادی شاہ
قدم سرہ ہر مست جام محبت و مدہوش شراب عشق بود ام در دنیا
گردید و با امیرش مردمان اہل دنیا کا سے نداشتی و در جوہر سہا
در عین برف و باران میدان شہما گذرانیدے و از صدر برف پڑے
جسم پاکش راہ نمی یافت و سوا سے یک تہ بندے کہ از ان تر خورے
و غرض شرع بوقوع سے آمد دیگر سپج جامہ پوشدے با خود کند
صاحب تواریخ اعظمی میفرماید کہ شیخ مادے شاہ از مجذوبان
قوس الجذیہ بود و زبان حق تر جانش حکم شمشیر بدہنہ داشتے و از قسم
نیک و بد ہر صر کہ تھی کسے بزرگان آمد و سے ہمان طور بوقوع آمدے

و با وجود غایب جذب دسک حرف توحید بر ملا گفته نقیبات زمانه علمای وقت
 هر چند که در باب و س حکم قتل دادند و قتل او نوشتند عالم کشمیر بسبب جانت
 سکر و بهوشی بیازند و رفته زکر و در پی ازار و س لشکر وفات و س
 در سال نهمه نو و دو و سیریت و ما حال رعب و پر اس از خاک پاک و س
 پیداست و به ای س که از اهل هند و س بر خاک پاک و س

میتوزد بسیر ابرهه را	سرور شتاق مجذوبان حق	شاه بدیع الدین زکریا
----------------------	----------------------	----------------------

رفت از دنیا و در خلد برین	سال صیقل دست کشمیر	خواجہ او و مجذوب
---------------------------	--------------------	------------------

کشمیر است قدس سمره از مجازیب خدا رسیده کشمیر است جذب و استراق
 مہوت و بخود بر مرز حق امتزاج و س بجایے غالب بود و کا خود
 ہم خبر نداشت برزاسے خورد و لبش ہم لاتی حال ز س نبود باراہ خود
 لقمہ در دمان خود نمے نهاد و سالها سال خاموش اندمی و با کسے ہم کلا و شد
 و اگر گت از اہل حاجات بیست و س حاضر آمدے از راه کشف جزا
 و س خبر و ارشاد بدست اشارہ فرمودے کہ آیا مطلب طلب حاصل خواہد
 یا نے صاحب تاریخ عظمیٰ سید ماید کہ چون در سال یکہار بیست و شش مرض
 و باد کشمیر استیلا یافت خلق کثیر از برنا و پیر بدین مرض ہلک شدند چون
 مہیج چارہ ندیدند طوق شہر ہر اسے التجاے دیبا بخد مت آن مجذوب کسریا
 حاضر شد فرمود کہ بہتر است محض شہامہ اہل کشمیر ما خود را فدا میسازیم این
 و جان حق تسلیم کرد و عرض طہاون از ان ذرا خط کشمیر بالکل دفع شد و وفات
 آن جامع الکمال بقول صاحب تواریخ دو مرے در سال یکہار و بیست

و شش جہرست از مو	ز دنیا ی دنی خت سفر	چو آن شخ ز من او مجذوب
------------------	---------------------	------------------------

تاریخش بود او در اعظم	دگر قطب الحسن او و مجذوب	میر محمد یوسف قادر
-----------------------	--------------------------	--------------------

مجذوب کشمیری قدس سمره خلف الصدق خواجہ بزرگ میر نازک
 کشمیر است بحالات ظاہرے و باطنے آراستہ بود و بعد وفات

ذالذریعہ کو آری مسند ارشاد شاہ شہنشاہ است و چند سہدایت خلق مصروف ماند
بعد از ان جذب استغراق و کثرت ہوش است لائق حال و شد و مجتہد
گردید و فات دے در سال کبیر و ولست و ہفت ہمارچ ہنم ماہ قمر الحرام

چون محمد علی ولی عابد	شہنشاہ افضل ربانی	سال تاراج و جلاش سرد
سید تاج شاہ نورانی	شاہ مرشد مجذوب قدس سرہ	در کمال

بمقام راج محل می ماند تصرف مسیح و کشف صریح داشت و شراب بسیار پیوست
و اشعار تو حیدانہ گفتے و در سمان و در جہر خلوت تمام داشتی و با شاہ نسبت
بنگالے کہ مردم دعوت بود و از دعوت تسخیر ملوک اعرا میگردید و دعوت داشتے

و اورا بدگفتے از آنکہ او طالب بولے نسبت و شاہ نسبت اللہ میگوید کہ روزے
در خانہ مادر آمدند درون خانہ پلنگ افتادہ بود و بدست نسبت و گفت چو سب

البتہ سگ شکار سے برابر پلنگ می نشاند و این تقریر از غایت تواضع و بی ادبی
کہ نفس خود را بہ سگ تشبیہ داد و از خوارق او بسیار درج معارج الولاية است
بعض اوقات درون آبے کہ تحت راج محل است غوطہ زدے و چند روز

آب غایب ماندے و بعد از ان بیرون آمدے و گاہے از راج محل غوطہ
زده از مقام ہونے برآمدے سال وفات دے سے صاحب معارج الولاية

کہ راقم الحروف راقم احوال مذاوت مزج کتاب خود لفظ بودہ و فرار پیر نورانی
بہ مقام ہوتی است شاہ و فاجذوب قدس سرہ از معارج الولاية
منقولست کہ این مجذوب در پینہ میماند نفس گیر او حال قوت داشت کہ کس

بخدمتش رفتے بے آنکہ بیان کنند از حالش نشان دادے و چند مرتبہ
کہ از مردم پینہ آزرده شد بسبب خلق نفس راند آتش در پینہ در گرفت شاہ

فیروز مجذوب مجذوبے در آلہ آبا و بود بر بر کہ نفس اندے همچنان
شدے اگر اوقات بر پینہ بودے و بمقتضای حاجت بشرے ہر چه
کہ از بہائم یا کتے بان جمع شدے روزے زسنے فاحشہ بہتیارے

چون او با بدین حال دیدگفت میان فیروز انسان از بهایم بهتر است اگر شما را
 حاجت افتد من حاضرم گفتم بر بنده شو که همین جا با تو بر بنده شوم گفتم میان
 اینجا باز است در گوشه بیامید و حاجت خود را کیند ازین سخن در ششم شد
 و گفت اس مکاره فیروز خود را پیش مردم رسوا میکند و تو خواهی که او را پیش
 بیار سو اس از بابو خوشی **رحمة اللہ علیہ** فجدب مادر از او بود
 آنکه حال بر بنده بود و در قصور میر کرد و با جانوران بطور ذوق داشته
 و با هر که ملاقاتی شد از او طوطی خواستی و سخنانی که در جذب گفتمی
 همچنان شنیدی و دست بر میارست که مالید شفا یافتی **صاحب** صفا حاج اللہ
 صیغیر مایه که شخصه امیر خود بیمار داشت الهیاش بوسے گفتم که بابو جذب را
 بچکله و بهانه بجانه خود آرد دست بر سر بیمار باله و بیمار شفا یابد شوهر من برفت بابو
 بطوریکه دانست بر در خانه آورد و مادر و نون خانه نرفت و گفت من بر مرده دست
 نالم و از دروازه بازگشت بعد چند روز آن کودک بمرد **لقلمست** که وقتی افشا
 داؤد نام از قصور در بجا پور رفته بود تا مدتی مد پناج خبر از او نیامد مادرش
 بابو را نزد خود طلبید و گفت از لیس من داؤد خبر ده گفتم داؤد لیس است با شما
 رفت بعد از چند روز خبر آمد که داؤد وفات یافت در ولش **محمد مجذوب**
رحمة اللہ علیہ اسماش از سادات لاهور بود از لاهور بر آمده در نظام پور که وی
 از دیهات قصور است سکونت گرفت و مجذوب شد اکثر حال بصحرا رفت و
 یا بر سبه گردید برادرانش چند بار قصد کردند که او را بلاهور برند چون بر عزم
 می نشاندند عرابه از رفتن بازمی ماند و سرگادان از جاسے خود قدم برگیر
 چون در ولش محمد از عرابه فردمی آمد گادان در رفتار می آمدند و قتی از وی
 پرسیدند که محمد خان افغان از سفر کب باز می آید گفت که دسے در خانه
 خود است چون معلوم کردند همچنان بود **لقلمست** که وقتی شخصه که با او
 عداوت داشت در حالت تنهاسے بر دسے تازمانه بمرداشت تا او را

بزند و بے از صورت خود مصلع شد و بصورت دہقانے پدید آمد زنده ہزار
تا زیانہ زدن باز ماند و پشیمان شد کہ ناحق و ہفکانے رازدہ بودم چون چند قدم
رفت دید کہ آن شخص در دیش محمد است شیخ مہمہا مجذوب نوشاہی
رحمۃ اللہ علیہ از مریدان خاص حضرت حاجی محمد نوشاہ گنج بخش قادری است
کہ ذکر خیر دے در مخزن دوم سلسلہ عالیہ قادریہ اعظمیہ م قوم شدہ ست طرفہ
حالتے غریب و کشف عجیب داشت و اکثر اوقات با حیوانات و طیور متکلم بودے
و بر بر کہ نظر توجہ انداختے مست بادہ است گشتی و دے از غایت جذب ملا
درست عراق میبود و وفات دے در سال یکہزار و یکصد و پانزدہ ہجرت از مریدان

شیخ مہمہا پیرین مجذوب	رفت از دنیا بجنبت یافت جا	سال تریست چہتم از خود
گشت از یافتند اشیر خدا	سید شاہ عبد اللہ مجذوب نوشاہی	

رحمۃ اللہ علیہ از مریدان پاک اعتقاد حاجے محمد نوشاہ ست دانقبہ الہی
حق بود و مدام بخود ماندے صاحب تذکرہ نوشاہی سفر ماید کہ دے فرزند
از جنبد نواب میر مرتضیٰ خان ست کہ در زمان سلطنت عالمگیر سے امیر کبیر بود
و منصب ہفت ہزارے داشت و قے نجمت حضرت نوشاہ حاضر آمد
فے الحال ارادہ ترک دنیا در دلش جا گرفت لیکن بسبب کثرت علایق
ممکن نبود و در دل اندیشید کہ اگر مجذوب شوم البتہ رہاے از دنیا دما
امکان دارد و در آن ایام حضرت نوشاہ برضآ خرمین موت بیمار بود کہ شاہ
عبد اللہ نجیب مت حاضر آمد و ملازمت کرد و از غایت رعب و ترس حضرت شاہ
رو برد و عرض نتوانست کہ چون بگردن رفت رقعہ تحریر کرد و در آن نوشت
کہ اگر توجہ موجہ آسمنا ب مجذوب شوم از بلاے دنیا و علایق خلاصے
یا بم حضرت شاہ فرمود کہ اورا بگویند کہ درین ہم نفع خلق اللہ ست کہ بکار
دنیا ہم باشے و بہر فیز از علم باطن یا بلے او باز ہمین التجا آدر کہ خواہش
من ہمین ست کہ مجذوب باشم آخر حضرت شاہ یک پارچہ پوشیدے

خود کو بزبان ہند سے اور اکیس گویند بوسے دادہ بشیخ صدر الدین خلیفہ خود
 فرمود کہ تا دیار ہماہش برزند و از چون بر دریا سے حباب رسید حال سے
 دیگر کون شاد دست و مجذوب گشت و حالت استغراق برد چنان غالب
 گشت کہ با کسی کار سے نداشت و بہنا دریا باہنا میگشت چون بادشاہ آن حال
 خبردار شد برادرش را منصب ستم ہزار سے داد و نقد براس ہزارہ متعلقاً اشتر
 مقرر فرمودہ و فوات آن جانہ الکمالات در سال یکزار و یکصد و سی و یک

چہریت از مولف	جواز دنیا بفرود سنین است	جناب شیخ عبداللہ مجذوب
تاریخ و سال آن سہ دین	خرد فرمود سید شاہ مجذوب	نانو مجذوب نوشاہی

قدس سرہ از باران قدیم حضرت نوشاہ ست است و مجذوب بود روزی
 از حضرت نوشاہ شنید کہ در بہشت ہمہ مردمان امر و ظہند بود و احدی ضابطہ
 سوائے حضرت سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم نخواہد بود با سماع انیمنے
 نانو موبینہ خیر بگردو ہمہ مویاے ریش خود بر آورد چون حضرت نوشاہ
 برجت حق پیوست وے بطرف کوہ رہتاس تشریف برد و در آنجا در کوہ
 دیبا بان ت گردید آخر کوہستانیان وے را با شتابہ موجود سے مال
 شہید کرد و در و نوات وے در سال یکزار و یکصد و سی و دو و چہریت از مولف

ردیافت در فرود سن	چون نوشاہ حق بین عاشق	رزوان سال تریلین سحتم
-------------------	-----------------------	-----------------------

بگفتا کہ دین عاشق است	حافظ طاهر کشمیر	نوشاہ سے مجذوب
-----------------------	-----------------	----------------

رحمۃ اللہ علیہ صاحب تذکرہ نوشاہ سے میفرماید کہ وے اول از باران
 و مردمان حضرت ملا شاہ کہ خلیفہ میانیر لاہوری ست بود چون بسبب تقدیر
 کشادگے گار وے بنیست حضرت ملا شاہ شربے اعتقاد شدہ زنار در گلزار
 و وے خود سیاہ نمود و با قلندران بے قید آمیخت و جا بجا ہمراہ ایشان
 میگشت روز سے بحسب اتفاق قلندران براسے گدای برد و خانقاہ
 حضرت نوشاہ عالیجاہ رسیدند حضرت شاہ ہمہ قلندران را غلہ عطا کرد لیکن

بجای طاهر بیچک ندا چون تلندران روانه شدند طاهر نیز با امیدارانه در برآهنگها
 حضرت شاه دل آگاه آواز داد که اسے حافظ طاهر کجا میرے نزدیک آیا طاهر چون
 نام خود بشنید توجیر ماند و برو برو حاضر آمد حضرت شاه بخادمے ارشاد کرد کہ برضو
 ز ناز بر آدر دل شکست بعد از ان حضرت شاه طاهر را مید خود ساخت و بیگ
 آن شهنشاه کارش تکمیل رسید و جذب و استغراق بدین حد استیلا یافت
 کہ در صحرای پابریه برگزیده و از جامه های بستر عورت کفایت کردے و خوار
 بسیار بے اختیار از دے بطورے آمدند آخر در سال یکبار دیگر دیدے و
 شش ہجرے ازین دارنا پائیدار بقرب یزدودا در پیوست رجتم اللہ تعالیٰ

زیجہان فنا بخلد برین	رفت افسوس طہر مجذوب	سالی تارخ عشق ہر ہر
----------------------	---------------------	---------------------

گفت قدوس طہر مجذوب **معصوم شاہ مجذوب** ب لاهور می

مجذوبے بود در لاهور صاحب جذب و عشق و خواہش و کرامت گاہ گاہ
 معصوم افتادے و بہ ہنشینان سخن نموش گفتے و از اوقات در جذب و
 استغراق ماندہ خاموش ماندے و بہ کس التفات کردے و از دنیا
 اہل دنیا متغنی مے ماند و دمام در پیش خویش آتش روشن میداشت و
 کوچہ کہ حالا بکھڑکے معصوم شاہ استہار دار د سکونت داشت
 و تا دوازده سال در دہلیز دروازہ کہ در انجامی شد مت آتش بالا چوب
 دہلیز روشن ساخت و چوب دہلیز از سبقت سلامت ماند شاہدان رویت
 اینحال تا حال در لاهور بسیار کس موجود اند کہ این کرامت دی چشم
 خود دیدہ ظاہر بسیار نزد آن دروازہ تلبس شاہ معصوم و ساسے اہل
 آتش تا حال زیارت گاہ خلق بیت و شیخ و ہابالدین کہ از رفیقان خود
 ست ظاہر بسیار ذکر دزے غنیفہ قوم ہند پارچہ ڈوپٹہ براس اجرت
 کشیدگے کشیدہ از جاسے نمی آدر و چون از پیش دروازہ معصوم شاہ

گرفت شیخ بر خاست و پارچه دوپٹہ از دست آن زن گرفتند در آتش
انداخت و بسوخت چون فقیر مغلوب الحال آن ضعیفہ نالان و گریان بنجہ نمود
روز دیگر آن زن اہل انجیل پیش شخصے نور محمد نامے مقدم کو بہ خود کرد و
گفت کہ از فقر آل زارے احدے بوقوع نمی آید شاید در نیکار ہم حکمتے ظاہر
کہ بوقوع آمدہ است پس آن زن را ہراہ خود گرفتہ بخدمت معصوم شاہ حاضر گردید
د عرض کرد کہ یا حقربن ہاجرہ بیوہ ایست و پارچہ بگاہے بامید حصول اجرت کشید
کشیدہ آورده بود حالاکہ شما آنرا در آتش سوختید این عاجز و بیکہ از اجرت محمد
ماند در دم مالک پارچہ تاوان آن خواہد گرفت باستماع اینمعنی معصوم شاہ
مہتمم شد و فرمود کہ با پارچہ این ہاجرہ نسوختہ ایم بلکہ خواستیم کہ پارچہ اش را
بعد کشید گے کشیدہ حوالہ دے کہ ہم این بگفت و آتش را از بالاے خاستہ
دور کردہ پارچہ مذکور صحیح و سالم از خاک کمتر بر آورد و حوالہ آن زن نمود چون
ویدند پارچہ کشیدہ شدہ بود بدین نسبت در کار سوزن کہ گاہے نیدہ بودند
وفات معصوم شاہ در سال یکہ از دو صد و سبت و یک ست و ہزار ہر انوار
بیرون دروازہ لاہورے در لاہور ست از مولف آن شہ کون مکان معصوم
بود آتش طالع عشق سال وصل و چو جسم از خرد گفت ای سردر بگو مجذوب عشق
مستقیم شاہ مجذوب لاہوری فقیر و شنفیر مجذوب صاحب کبر
و جذب و محبت ابو دورد و ایل کار حجامے کردے چون ارادہ جذب حقیقی
بر آن شد کہ مستقیم را بر صراط المستقیم آورده بجانب خود کشیدہ جیلہ برانگشت
کہ روزے میان مستقیم براسے اصلاح و تزیین سردریش شخصے زمیندار
بزرراعت دے تشریف برود باصلاح اشتغال نمود کہ درین اثنا شخصے
فقیرے روشنفیرے از اتفاقات وارد وقت او شد و گفت ای حجام
فسخ کام تہ نام اگر آبے سردیارسے دمر اللہ بنجوانے اجر نیک
بیابے مستقیمے الحلال بر خاست و بقلعے ددر تر فرختہ و آبے سرد

براسه دے آورده بوسه داد فقیر چون آب سرد نوشید نگاهے گرم لبوسه
 دتے کردی بگردنگاه آن شهنشاہ مستقیم استقامت یافت و مدہوش شدہ بزرگ
 بنیتا در زمین را متوجہ حال دے شد و فقیر راہ خود پیش گرفت و مستقیم از آن روز
 مست و مجذوب شدہ راہ صحرا پیش گرفت و چند سال در دشت و صحرا
 بحالت جذب گذرانید بعد از آن در موضع فیض پور خورد کہ از مصافات
 لاہور است آمدہ طرح اقامت انداخت لقلست کہ وقتے عطرنگہ حاکم
 فیض پور درخت شیشم عظیم بحکم گران بار از زمین فیض پور قطع کنانیدہ
 در لاہور آورد و ہر چند کہ مردمان دہ ہجوم آورده خواستند کہ چوب را
 برداشتہ بر عرابہ بار کنند ممکن نبود درین اثنا میان مستقیم مجذوب بدالغوب
 قشر لیف آورده فرمود کہ اگر ہمہ مردمان دست ازین چوب بردارند من تنہا
 برداشتہ بر عرابہ بار میکنم ہمہ مردمان تعجب شدہ بنظر امتحان دست از چوب
 برداشتند و میان مستقیم دست چوب بردہ تنہا بسہولیت تمام برداشت
 و بر عرابہ نهاد و وفات میان مستقیم در سال یکہار و دو صد و چهل ہجرت
 و فرار در فیض پور خورد دست از مولف

ریحمان چون بحینت الالطی	و فرار در فیض پور خورد دست از مولف
یافت جا مستقیم روشندل	بہز تاریخ حلت آن شاہ شد بلا مستقیم روشندل

تاجی شاہ مجذوب لاہور سے رحمۃ اللہ علیہ فقیر مستقیم
 مجذوب بود و دام در گوشہ ہاس شہر ویرانہ ہاگردیدے و سخنان مستقیم
 اکثر سکناے شہر معتقد دے بودند و بعض اوقات خوارق و عادات
 ہم از دے سر بر نیز دند و براہ کشف از حال غیب نیز فر دادے و از غایت
 مستی و استعراق از خوردن و نوشیدن ہم فرزنداشت ہر کسے کہ بہ ارادہ خود
 آب و نان پیش دے نہادے بخوردے و الاغلامی گویند کہ وہی خیر سال
 پیشتر از خرابے سلطنت سکمان خبر داده بود و در آن سال یکہار و دو صد و

دیک ہجرت از مولف	رفت از دنیا چو در ظلیہ بین	سیخ تاجی شاہ پیر رہنما
------------------	----------------------------	------------------------

فقیر نظام شاہ	مست بخار و بی گوارا بیخ از عاشق مست کامل ^{کلی} بنا
---------------	---

مخدوب رحمۃ اللہ علیہ فقیر مست و مجذوب صاحب حال و ذوق
 و سکر و استغراق در لاهور سکونت داشت خلق کثیر الاعتقاد کامل بر اولاد
 و کرامت او بود مدام در بازار شهر زدید اینها گشت کرد و گاهی بجای
 مشنہ لگشت و مدام درستی شراب مانده و دیگر سگرات ہم گاہ کاویل
 نمود و در کشف قلب علم باطن آتیه بود و بادینا و اہل دنیا کار
 کار سے نہ داشت و آنچه فتوح رسید بجای زمین تقسیم فرمود ^{تفکرت}
 کہ بزیر قفل ہیرا سنگہ وزیر دلیپ سگر دالے لاهور علی الصبح کہ روئید
 بود نظام شاہ مجذوب در لاهور مسجد محلہ ساد ہوان کہ محلہ راقم الحروف است
 تشریف آورد و بجای زمین سببی گفت کہ بویا ہاسے کنہ از مسجد بردارید و در
 گبتہ ایندازین کنایہ مردمان دانستند کہ این اشارت مجذوب خالے از
 نیست بوقت چاشت این ہنگامہ بوقوع آمد کہ جواہر سنگہ مامون دلیپ سگر
 ہیرا سنگہ لبر لب دریاسے راوے بگشت و خود مدع وزارت شد
 راقم الحروف یکی حال چشم خود دیدہ عرض میکند کہ روزے مراجبت
 غسل بود علی الصبح از خانہ خود برخاستم و کتاب بدست گرفتم بگرد
 مولوسے غلام اللہ صاحب مرحوم در مسجد موران رفتم و ارادہ آن بود
 کہ ہا سجا غسل کنم و ہا سجا نماز گزارم و بعد نماز خواندن سبق مشغول شوم چون
 بمسجد رسیدم دیدم کہ حضرت نظام شاہ قبل از نماز برداشتی چراغ سبق
 قاعدہ بنیواندخواستم کہ اول سلام بخدمت حضرت او شاد گفتہ بطرف
 غسلخانہ روم رو بروی نمودم و سلام علیکم گفتم نظام شاہ بر جا
 و یک قفاسے سخت بر پشت من زد و گفت ای پچہ بے ادبے است کہ بکلمات
 جنب در مسجد درآمدی در و بروی او شاد ایستادہ شدے تو بگرد
 نے الحال از آنجا برگشتہ لغسلخانہ آمدم و بعد غسل و نماز باز بخدمت او شاد

حاضر شدیم نظام شاہ با نرد من آمد و گفت ای میان ازین بے ادب کافر
از من بوقوع آمد رنج نشوید کہ بے اختیار بودم عرض کردم کہ سراسر بدن
ہمیں بو دکہ یافتہ ذمہ آجناب سبب نیست لقلست کہ چون عملدارے میان
انگیزہ در لاہور شد نظام شاہ در گورستان میاں نے سکونت اختیار کر ڈیا
براسے خود در تہ تعمیر ساخت یک بنجر جو بے کہ در زبان ہندے اور کا
گو نیز تیار ہووہ در تہا داشت پھر کسیکہ بحالت مستی غضب فرمودے اور
در کاٹھ بند کردے تار وزے سے توں جو گے لکہ اکثر در لاہور گدا پستند
بحالت مستی در کاٹھ بند کردے دو ساعت او مقید بناں چون رہا شد لکہ
حکام مستیفت شد و احوال کاٹھ بیان ہووہ حکام لاہور حکم بنام خدا بخش کو تو ال
جارسے کرد کہ نظام شاہ مدعا نلیہ را جواب دے مقدمہ نہا در عدالت حاضر سازند
کو تو ال نجدست حاضر آمد و عرض ہووہ کہ بندہ در تعمیل حکم حاکم ناچار است بہر نوع
شمال نزد حاکم خواہد بروں فرمود کہ بابا مایان را در عدالت ظاہرے نفس منظر
نیست پیش نہاں خود خواہم رفت و اسبب او اگر مراد خود خواہد فرود آید
بدست تست بلکہ ما خود بر در عدالت خواہم آمد کو تو ال باز پس آمد و دانست
کہ نظام شاہ دروغ نیکو دید ضرور حسب الاقرار فردا حاضر خواہد دید چون شد
نظام شاہ بر حمت حق پیوست خلق کثیر بر جنازہ فیض نمازہ اش حاضر شد
و بہ گورستان میانی مدفون ساختند و ایو اقعہ در سال یکہ از دو صد و شصت
و نہ بوقوع آمد رحمۃ اللہ علیہ از مولف عاشق حق نظام شاہ ہما
چون برت از جان بحق ہو سال مجدد سہ خوان کر ہم بدان حق رل مست

ستان شاہ مجرب رحمۃ اللہ علیہ از مجذوبان الملک
دستارستان اہل حال تارک الدنیا مستفق المراج بود با دنیا و اہل دنیا
کارے نہاںت اکثر اوقات سر و پا بہ بندہ در بازار ہاے لاہور میسیر کرد
و گاہے در خواب ہا میگردید و گاہ گاہ در موسم ہر ماہیک پارچہ شین ہندی

ہوا ایگو نیدے گذرانیدگا ہے لفظ سوال بزبان سے آدر دو پہر کہ مردمان
 از قسم نقد و خوراک و پوشاک پیشکش میکردند نظر توجہ بدان سے نمود ہر
 کسیکے سنیاست برداشتمے بر دو گاہے خود برداشتمے کہ سے داد
 و از کسب کتر بہ کسب کلان اشتغال نمودے و ہر کار گاہ ایشان رفتہ
 ظروف گلے نہایت عمدہ تیار سے ساخت و از زبان گوہر افشان سخنان
 آہستہ آہستہ با خود سے کرد کہ در فہم کم سے آمدند و یک سخن دہ دہ بار
 تکرار مینمود و چون شکر گریستے مشتعل شدے برگماے درختان خورد
 و گاہے سہنہ ہاراکہ جانور خشکے خورد تر سے باشد گرفتہ بدست خود در برگ
 درختان چیتے و بے نمک تناول فرمودے و بر بخت سنگ و اسے لاہور
 با وجودیکہ مدام گرد سے میگشت و صد ہار و بیہ نذر سے گذرانید سے بیج
 میلے بدان سے فرمود و دشنام ہا سے داد و کرامت و خوارق بسیار سے
 از دے بطور سے آمدند چنانچہ یک مرتبہ راقم الحروف از مجمع فرنگ
 کہ از مضامین لاہور سے لاسبت لاہور سے آمد چون متصل فرما حضرت
 اسمعیل محدث رسید دید کہ استان شاہ در عین راہ بر نہن تن شستہ سے
 راقم ہم ہراذیاد رانجا بالیستاد و درین اثنا دے از جا خود برخاست
 و بر جاہ پائے و اتیان و آکہ کہ متصل فرار شاہ در گاہ سے دست تلف
 برد و طرف گلے از چرخ چوب چاہ کہ انرا بزبان پنجاب سے ننگونید
 جدا کردہ آدر و چند خشت جمع کردہ و یگانہ تجویز نمود و طرف
 گلے بالاسے آن ہناد و چند برگ ساگ پاکگ از زراعت چا اور
 در آن انداخت و چند چوب و خار ہا سے خشک از درخت کردہ واقع
 فرار شاہ اسمعیل جدا کردہ در یگانہ ہناد و دستک زد و بگردتک
 زدن آتش در یگانہ ہرا فروخت و دیگر جو شیدن گرفت
 و بر اقسام متوجہ شدہ خشت ہر دشت و گفت برو در اینچا می بنیے

در آن حال را نسیم چشم خود می دید که گستان شاه همه اصفیا مظلوم بر او برسد
 بنده از جا بجا آرد و در آتش از آسبج جانته گرفته بود لیکن از هوای رستگاری
 چنان آتش سوزان پیدا کرد که در الحال مشتعل شد و دیگر هم همان وقت
 بچو شید و کشیج و باب الدین لاسورس که از مرث فقان اشفق
 را قلم الحروف سترادایت کرده که دستت من باد و کس دیگر از دوستان
 بیرون شهر بر یک کربوه شسته بودیم و اشتهاست طعام غالب بودیم
 که چیرے بخوریم درین اثناستان شاه در رسید گفتیم که مستان نشتر لیا در
 بجای تیرے خواهد خورد و ایند باستماع اینستے مشان شاه دست پرشتت
 کرد و مان گندمی از غیب بدست آورده حواله ما نمود چون خوردیم رو بود
 و به بیوت پیوسته که وقتے امام شاه که نوکر رحمت سنگه حاکم لاهور
 بسببی من الاسباب در امرت سرخجوس شد و براس دغاس خلاص
 در بد بقیه التجا آورد و فرمود که حال خود بقیهستان شاه مجدوب خل
 امام شاه آدم خود نذرستان شاه در لاهور فرستاده در لاهور رسید
 طعام بخدش حاضر آورد و در دل تصور سوال ربامی امام شاه نمودستان
 مستوجه بطعام شده تناول کرد و بعد فراغ بد انگشت اشارت کرد و بدست
 بستے نمود جهان روز امام شاه از قید خلاص شد و بر ذریه یومیه اس مقرر
 و قات مستان شاه در سال یکبار آورد و عدد و سفتاد و سه بوقوع آمد

از مولف	چو از دنیا بفرود من زین	شهرستان حق دیوانه عشق
سبال ارتحال آن شهید دین	بگو قاتل ولی مشانه عشق	ایضا سفر کرد در جنت دانه
چو رفت از جهان مشان شاه	تبارخ مریحی آن هست عشق	نخوانه دین هستان شاه

خاتمه کتاب

الحمد لله والمنة کاین مخزن عجیب و خرنیه غریب با مدایع نبی توفیق المارک
 باختتام و مدعای دل با انجام رسید منظور نظر اسباب دلپسند ظاهر

اجاب گردید هر چند که فراخی این گنجینه و اجتماع این خزینه کار این گنجینه بود
 بهتجات حضرات اولیا و امداد شایع عظام دولت این گنج به همت درج
 صفت باین معنی سنج حاصل شد در مدت دو سال در ماه شمال سال یکبار
 دو صد و بیستادویک جلیه اتمام پوشید و حالات بعضی حضرت که در سال
 یکبار در دو صد و بیستادو دو سه وفات یافته اند بعد اتمام کتاب اصل کرده
 که خالص از لطف بود و بنده به نبر غلام سرور مدعی آن غیرت که در
 فن شریان نظم و قونے دار داما چون در دنیا و عقبه وسیله نجات بحیناب
 و اهب العطایات نداشت و میران و سرگردان سال کار خود بود بنابر آن
 حضرت کائنات علیه السلام و الصلوة و آئمه ذی درجات و اولیا و اولاد
 راشفیع المجرمین و ما دے المضلین جبل المیتین در دنیا و دین بقور خود
 دست ارادت و یقین بدانان حق تو امان ایشان زد و چند اوقات
 بمداحه آنحضرات صرف نمود و کتابی در احوال آن اهل کمال جمع آورد
 بدین امید که شاید حشر این روسیاه سر ایگمراه بر ذر حشر از غلامان گاه
 و خادمان اولیا اللہ بتوجع آید و از کتبتین خادمین ایشان بشمار آید
 بمخفرت رسد فالله الموفق والمعین قطع تاریخ آغاز و اتمام کتاب از مولف

انت پزار عطای ایزد پاک	کز خوبے دلخج محبوبے
ابتدایش خزینه خوبست	انتهایش خسران خوبے

قطعه تاریخ طبع و اشعار با کمال کتوبت پی سہامی منہال خلف راجہ
 جیالال بہادر گلشن بریں اللہنو

چو شد طبع این نسخہ را جلد ثانی	کرامات خاصان حق شد ہویا
منہال از سر آویا گفت ساش	کتاب کلمات مقبول در باب

شکر الہی

فہرست مطالب جلد دوم خزینۃ الفیاء

ردیف	مطلب	ردیف	مطلب	ردیف	مطلب
۱	محل شیخ علی خاں چرخسار	۲۲	حال سید نور الدین بک	۱۶	حال شیخ علاء الدین چنگی
۲	محل شیخ خردویم	۲۳	حال شیخ بہاؤ الدین بک	۱۹	حال سید بہاؤ الدین بک
۳	حال شیخ علی رود بک	۲۴	حال جمال خندان رو	۲۱	حال شیخ حاجی جلیغ ہند
۴	حال شیخ ابوبکر بن حنیف	۲۵	حال شیخ نجیب الدین علی	۲۵	حال سید طلال الحق الدین
۵	حال شیخ ابوالعلی کاتب	۲۶	حال شیخ محمد بن طروف	۲۸	حال محمد و حامی راغبیری
۶	حال ابوالعباس احمد سودو	۲۷	حال شیخ حسام الدین کوانی	۳۲	حال سید مسلم الدین
۷	حال ابو العباس سارو ندی	۲۸	حال شیخ فخر الدین عوا	۳۵	حال شیخ بک الدین سامیل
۸	حال شیخ موسیٰ	۲۹	حال شیخ سرفغان	۳۵	حال سید عبدالدین
۹	حال ابوبعثمان شربی	۳۰	حال سید طالب الدین بک	۳۷	حال شیخ سراج الدین
۱۰	حال ابوالقاسم کرکابی	۳۱	حال شیخ سید یحییٰ شاہ	۳۸	حال سید الدین بخاری
۱۱	حال شیخ فرخ خیر خانی	۳۲	حال شیخ محمد حسینی	۴۰	حال سید برکات الدین بک
۱۲	حال شیخ ابوالعلی فارسی	۳۳	حال ظہیر الدین شیرازی	۴۲	حال سید شاہ عالم
۱۳	حال شیخ ابوبکر سناج	۳۴	حال خواجہ کریم سرور	۴۵	حال شیخ فہد الطیف
۱۴	حال شیخ احمد غزالی	۳۵	حال سید سنی سرور	۴۶	حال سید کبیر الدین سن
۱۵	حال سید القضاة ہدانی	۳۶	حال شیخ احمد مشوق تامل	۴۷	حال سید عبداللہ شہر
۱۶	حال شیخ ضیاء الدین انجیب	۳۷	حال شیخ ضیاء الدین می	۴۷	حال شیخ سہاؤ الدین سرور
۱۷	حال شیخ وجیہ الدین کرد	۳۸	حال لال شہباز قلندر	۴۸	حال شیخ عبدالعلیم بک
۱۸	حال شیخ عمار یاسر	۳۹	حال شیخ کریم الدین بک	۴۹	حال قاضی نجوم بک
۱۹	حال شیخ زبیر خانی	۴۰	حال شیخ عبدالعزیز خانی	۵۱	حال سید عثمان جہان
۲۰	حال شیخ سہاؤ الدین بک	۴۱	حال شیخ جمیل الدین خانی	۵۲	حال شیخ طلال الدین خانی
۲۱	حال شیخ شہاب الدین بک	۴۲	حال شیخ علی الدین بک	۵۳	حال قاضی نور الدین

۴۵۱

ردیف	خواصہ مطلب	ردیف	خواصہ مطلب	ردیف	خواصہ مطلب
۶۴	محل شیخ موسیٰ لاهور کے	۸۶	محل شیخ حاجی الہ آباد کے	۱۲۱	محل حضرت عبداللہ
۶۵	محل شیخ حاجی عبدالوہاب	۸۷	محل شیخ عبدالغفار کراچی کے	۱۲۲	محل حضرت عبدالغفار کراچی کے
۶۶	محل شیخ عبداللہ بیابانی کے	۸۸	محل مولانا احمد کراچی کے	۱۲۳	محل امام بزرگ عبدالقادر گوارا کے
۶۷	محل شیخ جمالی دہلوی کے	۸۹	محل شاہ دولت اللہ کراچی کے	۱۲۴	محل حضرت مالک دکن کے
۶۸	محل شیخ ادریس دکن کے	۹۰	محل شیخ حبیب اللہ کراچی کے	۱۲۵	محل حضرت حبیب علی
۶۹	محل سید جمال الدین بڑو کے	۹۱	محل شیخ جان محمد لاهور کے	۱۲۶	محل حضرت صفیان تری کے
۷۰	محل زین العابدین کراچی کے	۹۲	محل شیخ سید علی کراچی کے	۱۲۷	محل حضرت داؤد ملانی کے
۷۱	محل محمد سلطان شیخ بڑو کے	۹۳	محل شیخ حسن لاکھنؤ کے	۱۲۸	محل حضرت عبدالغلام
۷۲	محل شیخ زور کراچی کے	۹۴	محل شیخ بہرام کراچی کے	۱۲۹	محل امام عبدالعزیز کراچی کے
۷۳	محل بابا داؤد خاکی کے	۹۵	محل شیخ عزیز کراچی کے	۱۳۰	محل محمد سہاک
۷۴	محل سید جلال شاہ کراچی کے	۹۶	محل شیخ زین العابدین کراچی کے	۱۳۱	محل شفیق بیگ
۷۵	محل شہید محمد بخاری کے	۹۷	محل شیخ عبدالرشید کراچی کے	۱۳۲	محل یوسف سیاط
۷۶	محل شیخ حسن کراچی کے	۹۸	محل بابا عبداللہ بڑو کے	۱۳۳	محل ابو سلیمان دکن کے
۷۷	محل محمد امجد علی بڑو کے	۹۹	محل شیخ جان محمد لاهور کے	۱۳۴	محل شیخ زین العابدین لاهور کے
۷۸	محل سید سلطان علی لکھنؤ کے	۱۰۰	محل شیخ حامد قادر کے	۱۳۵	محل شیخ فتح محمد کراچی کے
۷۹	محل خواجہ محمد پانی پتی کے	۱۰۱	محل شیخ کریم اللہ کراچی کے	۱۳۶	محل شیخ بشیر حائے کے
۸۰	محل بابا رومی ریشی کے	۱۰۲	محل سکندر شاہ کراچی کے	۱۳۷	محل شیخ احمد بھاری کے
۸۱	محل سید عادی ملک کے	۱۰۳	محل شیخ شاہ مراد کراچی کے	۱۳۸	محل شیخ عاتق بریلوی کے
۸۲	محل شاہ اندلی کراچی کے	۱۰۴	محل شیخ عبداللہ کراچی کے	۱۳۹	محل شیخ احمد فریدی کے
۸۳	محل بابا نصیر اللہ کراچی کے	۱۰۵	محل شیخ عبدالغفار کراچی کے	۱۴۰	محل شیخ عبدالغفار کراچی کے
۸۴	محل شیخ عبدالغفار کراچی کے	۱۰۶	محل خواجہ ادریس کراچی کے	۱۴۱	محل شیخ زین العابدین کراچی کے
۸۵	محل سید عبداللہ کراچی کے	۱۰۷	محل حضرت ابو جریہ کراچی کے	۱۴۲	محل ابو جریہ کراچی کے

ردیف	خواصہ مطلب	ردیف	خواصہ مطلب	ردیف	خواصہ مطلب
۱۸۹	حال شیخ ابو بکر سطلی	۱۹۶	حال شیخ ابو حمزہ نینادی	۱۸۹	حال شیخ ابراہیم بن موسیٰ
۱۹۰	حال شیخ ابو بکر کاتبی	۱۹۷	حال شیخ ابو حمزہ حارثی	۱۹۰	حال ذکریان یحییٰ
۱۹۱	حال شیخ ابراہیم برقی	۱۹۸	حال شیخ ابو بکر تاق	۱۹۱	حال شیخ ابو عبد اللہ بن عیوبی
۱۹۲	حال شیخ ابو الحسن بن	۱۹۹	حال شیخ ابراہیم فرحی	۱۹۲	حال محمد بن سید ترمذی
۱۹۳	حال شیخ ابو علی نقعی	۲۰۰	حال شیخ ابو الحسن زوری	۱۹۳	حال شیخ عبد اللہ دارمی
۱۹۴	حال شیخ ابو محمد نقیش	۲۰۱	حال شیخ محمود بن عثمان	۱۹۴	حال شیخ محمد بن اسماعیل
۱۹۵	حال ابو یعقوب نیر خراسانی	۲۰۲	حال شیخ سمعون محاسب	۱۹۵	حال شیخ عیسیٰ بن ہماز زاری
۱۹۶	حال شیخ ابو الحسن دہلوی	۲۰۳	حال شیخ ابو عثمان میر	۱۹۶	حال مسلم بن عجاج نیشاپوری
۱۹۷	حال شیخ ابو بکر بن طلحہ	۲۰۴	حال شیخ ابو عباس احمد	۱۹۷	حال شیخ ابو حفص عتاد
۱۹۸	حال شیخ عبد اللہ نازلی	۲۰۵	حال شیخ یوسف بن حسین	۱۹۸	حال شیخ علی بن یحییٰ نیشاپوری
۱۹۹	حال شیخ ابراہیم نیشاپوری	۲۰۶	حال شیخ عبد اللہ ربیع	۱۹۹	حال شیخ احمد بن وسب
۲۰۰	حال شیخ ابو علی مستوفی	۲۰۷	حال ابو عبد اللہ بن جلال	۲۰۰	حال شاذان شجاع کرمانی
۲۰۱	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۰۸	حال حسین بن منصور	۲۰۱	حال شیخ سعد بن قنبر
۲۰۲	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۰۹	حال شیخ ابو الیاس اربلی	۲۰۲	حال شیخ نفع بن شیبون
۲۰۳	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۱۰	حال شیخ ابو بکر یازی	۲۰۳	حال شیخ ابو داؤد جزائری
۲۰۴	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۱۱	حال شیخ ابو الیاس رضوی	۲۰۴	حال شیخ ابو عبد اللہ بن محمد
۲۰۵	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۱۲	حال شیخ ابو محمد جریر	۲۰۵	حال شیخ ابو عبد اللہ بن محمد
۲۰۶	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۱۳	حال شیخ بنان بن محمد	۲۰۶	حال شیخ ابو عبد اللہ بن یحییٰ
۲۰۷	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۱۴	حال شیخ محمد بن فضل	۲۰۷	حال شیخ محمد بن عیسیٰ نندی
۲۰۸	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۱۵	حال شیخ ابو الحسن تاق	۲۰۸	حال شیخ فضل بن عبد اللہ ترمذی
۲۰۹	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۱۶	حال شیخ ابو الحسن دراجی	۲۰۹	حال شیخ ابو سعید خراسانی
۲۱۰	حال شیخ ابو سعید اربلی	۲۱۷	حال شیخ فیروز شاج	۲۱۰	حال شیخ عباس بن حمزہ

ردیف	خادمہ مطلب	ردیف	خادمہ مطلب	ردیف	خادمہ مطلب
۹۲	حالیہ شیخ عبدالملک	۱۱۴	۲۰۲	۱۱۴	۲۰۲
۹۳	حالیہ شیخ علی رحیم	۱۱۵	۲۰۳	۱۱۵	۲۰۳
۹۴	حالیہ شیخ ابوبکر قتی	۱۱۶	۲۰۴	۱۱۶	۲۰۴
۹۵	حالیہ شیخ سلیمان ابو	۱۱۷	۲۰۵	۱۱۷	۲۰۵
۹۶	حالیہ شیخ ابوبکر مقید	۱۱۸	۲۰۶	۱۱۸	۲۰۶
۹۷	حالیہ شیخ اسماعیل شیکو	۱۱۹	۲۰۷	۱۱۹	۲۰۷
۹۸	حالیہ شیخ ابوبکر اکریمی	۱۲۰	۲۰۸	۱۲۰	۲۰۸
۹۹	حالیہ شیخ ابوبکر عبدالعزیز	۱۲۱	۲۰۹	۱۲۱	۲۰۹
۱۰۰	حالیہ شیخ ابوبکر منورکی	۱۲۲	۲۱۰	۱۲۲	۲۱۰
۱۰۱	حالیہ شیخ ابراہیم بن ثابت	۱۲۳	۲۱۱	۱۲۳	۲۱۱
۱۰۲	حالیہ شیخ ابوبکر فشر	۱۲۴	۲۱۲	۱۲۴	۲۱۲
۱۰۳	حالیہ شیخ ابوبکر حشری	۱۲۵	۲۱۳	۱۲۵	۲۱۳
۱۰۴	حالیہ شیخ ابوالقاسم ابوالقاسم	۱۲۶	۲۱۴	۱۲۶	۲۱۴
۱۰۵	حالیہ شیخ ابوبکر ابوالقاسم	۱۲۷	۲۱۵	۱۲۷	۲۱۵
۱۰۶	حالیہ شیخ عبدالقادر	۱۲۸	۲۱۶	۱۲۸	۲۱۶
۱۰۷	حالیہ شیخ عبدالرشید قتی	۱۲۹	۲۱۷	۱۲۹	۲۱۷
۱۰۸	حالیہ شیخ ابوالقاسم سراج	۱۳۰	۲۱۸	۱۳۰	۲۱۸
۱۰۹	حالیہ شیخ ابوالقاسم سراج	۱۳۱	۲۱۹	۱۳۱	۲۱۹
۱۱۰	حالیہ شیخ ابوبکر کلا آبادی	۱۳۲	۲۲۰	۱۳۲	۲۲۰
۱۱۱	حالیہ شیخ ابوالقاسم سراج	۱۳۳	۲۲۱	۱۳۳	۲۲۱
۱۱۲	حالیہ شیخ ابوالقاسم سراج	۱۳۴	۲۲۲	۱۳۴	۲۲۲
۱۱۳	حالیہ شیخ ابوالقاسم سراج	۱۳۵	۲۲۳	۱۳۵	۲۲۳

ردیف	نام و سلسله	تاریخ تولد	تاریخ وفات	محل تولد	محل وفات
۱۳۸	محل شیخ نوروز باقی	۱۰۲۰	۱۰۷۰	حال حضرت سید علی بن محمد	حال شیخ حسن بطینی
۱۳۹	محل شیخ ابوجاق انور	۱۰۱۷	۱۰۶۷	حال خواجہ بزیر کر کے	حال شیخ شمس الدین سمرقانی
۱۴۰	محل میر حسین قنک سوار	۱۰۲۲	۱۰۷۲	حال شیخ جمال الدین قنکی	حال شیخ کریم الدین مسانی
۱۴۱	محل شیخ نوروز باقی	۱۰۲۳	۱۰۷۳	حال مولانا جمال الدین کر کے	حال شیخ اودھ الدین اصفہانی
۱۴۲	محل ابوجس کر و سہ	۱۰۲۴	۱۰۷۴	حال شیخ حسام الدین کر کے	حال شیخ عبید اللہ باری
۱۴۳	محل ابوالدین مجداد	۱۰۲۵	۱۰۷۵	حال قاضی بخاری	حال شیخ جاق مغربے
۱۴۴	محل شیخ نجم الدین کر کے	۱۰۲۶	۱۰۷۶	حال سید عبدالملک	حال شیخ نجم الدین محمد
۱۴۵	محل شیخ زین الدین	۱۰۲۷	۱۰۷۷	حال شیخ حسین مغربی	حال شیخ محمود زام
۱۴۶	محل شیخ علی ارسیر	۱۰۲۸	۱۰۷۸	حال ضعیف الدین مسانی	حال شرف الدین بن سبکی
۱۴۷	محل شیخ زین الدین عطار	۱۰۲۹	۱۰۷۹	حال شیخ نور الدین سمرقانی	حال اسپحاق کاندوزی
۱۴۸	محل شیخ بہاؤ الدین	۱۰۳۰	۱۰۸۰	حال نور الدین ملک علی	حال میر محمد سید
۱۴۹	محل شیخ ابن الفاضل	۱۰۳۱	۱۰۸۱	حال شیخ ابو محمد حجابی	حال شیخ شرف بلخی
۱۵۰	محل شیخ شمس الدین	۱۰۳۲	۱۰۸۲	حال شیخ ابو عبد اللہ	حال مولانا زمر غسانی
۱۵۱	محل شیخ منصور بن زبیدی	۱۰۳۳	۱۰۸۳	حال قطب الدین علامہ	حال خواجہ حافظ شیرازی
۱۵۲	محل شیخ رضی الدین	۱۰۳۴	۱۰۸۴	حال حافظ الدین نسفی	حال مولانا طہر الدین
۱۵۳	محل شیخ شمس الدین	۱۰۳۵	۱۰۸۵	حال شیخ سلطان ولد	حال شیخ کمال خجندیہ
۱۵۴	محل شیخ سعد الدین	۱۰۳۶	۱۰۸۶	حال شیخ سلیمان کرمانی	حال سعد الدین نیشابوری
۱۵۵	محل شیخ ابوالحسن	۱۰۳۷	۱۰۸۷	حال شیخ بدر الدین اسحاق	حال مولانا محمد شیرازی
۱۵۶	محل شیخ ابو سعید	۱۰۳۸	۱۰۸۸	حال شیخ نور الدین اصفہانی	حال حضرت میر محمد سبکی
۱۵۷	محل شیخ ابو سعید	۱۰۳۹	۱۰۸۹	حال شیخ کریم الدین کر کے	حال میر شرف الدین
۱۵۸	محل میرزا علی	۱۰۴۰	۱۰۹۰	حال سید شمس الدین کر کے	حال شیخ عبدالعزیز
۱۵۹	محل شیخ سید ابوالحسن	۱۰۴۱	۱۰۹۱	حال شیخ محمد بن کر کے	حال شیخ علی بن زین الدین

ردیف	نام و مطلب	ردیف	نام و مطلب	ردیف	نام و مطلب
۲۲۳	حال شیخ علی مساکمی	۲۲۴	حال شاه جمال شیرازی	۲۲۵	حال زین الدین شیرازی
۲۲۵	حال شاه قاسم انوار	۲۲۶	حال سلیمان مندوب	۲۲۷	حال شیخ پیر میر محمد
۲۲۷	حال زین الدین خوافی	۲۲۸	حال شیخ حسین اندلی	۲۲۹	حال شیخ ناصر اکبر آبادی
۲۲۹	حال شیخ بدیع الدین	۲۳۰	حال رفیع الدین صفوی	۲۳۱	حال محمد بن کبریا
۲۳۱	حال شیخ نور الدین	۲۳۲	حال میر سید عبدالوہاب	۲۳۳	حال شیخ بابا علی شیرازی
۲۳۳	حال شیخ بہلول الدین	۲۳۴	حال سید محمد غوث و اولاد	۲۳۵	حال میر صالح کشفی
۲۳۵	حال شیخ احمد کتھو	۲۳۶	حال بابا قدس کشمیری	۲۳۷	حال مولانا محمد نازونی
۲۳۷	حال شیخ جمال گوجر	۲۳۸	حال غیاث الدین گیلانی	۲۳۹	حال شیخ محمد بی شکار
۲۳۹	حال مولانا جمال الدین	۲۴۰	حال شیخ درویش الدین گجراتی	۲۴۱	حال شیخ بابا اکبر آبادی
۲۴۱	حال شیخ جمال الدین شیرازی	۲۴۲	حال بابا بک کشمیری	۲۴۳	حال مولانا ابو سعید کاشانی
۲۴۳	حال خواجہ حسن پور محمد کوسو	۲۴۴	حال یعقوب کشمیری	۲۴۵	حال خواجہ محمد نیاز
۲۴۵	حال مولانا جمال الدین	۲۴۶	حال محمد غوث گیلانی	۲۴۷	حال حکیم سرمد دہلوی
۲۴۷	حال مولانا علی تونچی	۲۴۸	حال عبداللہ حق جانی	۲۴۹	حال شیخ داؤد کشمیری
۲۴۹	حال محمد ابراہیم شیرازی	۲۵۰	حال میر محمد کشمیری	۲۵۱	حال شاہ ابوزرب لاہوری
۲۵۱	حال محمد مراد کشمیری	۲۵۲	حال سید سعید کشمیری	۲۵۳	حال شیخ نجم الدین شیرازی
۲۵۳	حال شیخ علی سونے	۲۵۴	حال محمد کمال کشمیری	۲۵۵	حال میر محمد علی کشمیری
۲۵۵	حال مولانا حسین اعظم	۲۵۶	حال مولانا شاہ گدا	۲۵۷	حال شاہ ذوالفقار کوسو
۲۵۷	حال شیخ جمال الدین	۲۵۸	حال حبیب اللہ زہری	۲۵۹	حال بابا زہرا کشمیری
۲۵۹	حال شاہ احمد شرمعی	۲۶۰	حال موسیٰ کبرو	۲۶۱	حال سید محمد لاہوری
۲۶۱	حال ملک بن الدین	۲۶۲	حال محمد رفیق کشمیری	۲۶۳	حال میر باقر شیرازی
۲۶۳	حال شیخ یوسف تنال	۲۶۴	حال شاہ یوسف اللہ جہاں	۲۶۵	حال خواجہ ابوالفضل شیرازی
۲۶۵	حال مولانا شمیم	۲۶۶	حال شاہ قاسم حقانی	۲۶۷	حال بابا حبیب شیرازی

ردیف	عنوان مطلب	ردیف	عنوان مطلب	ردیف	عنوان مطلب
۲۹۰	حال مولانا محمد امین گزنی	۳۱۱	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۰
۲۹۱	حال میرزا محمد کشمیری	۳۱۲	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۱
۲۹۲	حال شاه محمد کشمیری	۳۱۳	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۲
۲۹۳	حال بابا عثمان کشمیری	۳۱۴	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۳
۲۹۴	حال محمد یاشم کشمیری	۳۱۵	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۴
۲۹۵	حال خواجہ عبدالرحمن کشمیری	۳۱۶	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۵
۲۹۶	حال مزاریات بیک گزنی	۳۱۷	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۶
۲۹۷	حال شیخ زینب بنت جابر	۳۱۸	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۷
۲۹۸	حال شیخ حسین بکلی	۳۱۹	۳۱۸	۳۱۹	۳۱۸
۲۹۹	حال قاضی چند کشمیری	۳۲۰	۳۱۹	۳۲۰	۳۱۹
۳۰۰	حال مولانا غفایت الہی	۳۲۱	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۰
۳۰۱	حال حکیم عنایت اللہ	۳۲۲	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۱
۳۰۲	حال سلطان میرزا کشمیری	۳۲۳	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۲
۳۰۳	حال میرزا الفتح کشمیری	۳۲۴	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۳
۳۰۴	حال شیخ محمد کشمیری	۳۲۵	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۴
۳۰۵	حال قاضی دولت خان	۳۲۶	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۵
۳۰۶	حال شیخ احمد حسین فاضل	۳۲۷	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۶
۳۰۷	حال شیخ مرزا کامل کشمیری	۳۲۸	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۷
۳۰۸	حال شیخ عبدالمطہف قادیانی	۳۲۹	۳۲۸	۳۲۹	۳۲۸
۳۰۹	حال میر شرف الدین کشمیری	۳۳۰	۳۲۹	۳۳۰	۳۲۹
۳۱۰	حال میر محمد یاشم گزنی	۳۳۱	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۰
۳۱۱	حال مولانا علی اصغر	۳۳۲	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۱
۳۱۲	حال بابا محمد رودی	۳۳۳	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۲

خلاصہ مطلب	خلاصہ مطلب	خلاصہ مطلب
۲۰ حال بی بی حاج ترانہ مجذوبہ	۴۶۳۰ حال بی بی لکھ کوشیہ	۴۴۱۱ حال شاہ و بی بی مجذوبہ
۲۱ حال بی بی شہناز مجذوبہ	۴۶۳۱ حال بی بی فاطمہ گیلانیہ	۴۴۱۲ حال شاہ و بی بی مجذوبہ
۲۲ حال بی بی حفیظہ	۴۶۳۲ حال بی بی جمال خاتون	۴۴۱۳ حال شاہ فخر مجذوبہ
۲۳ حال حضرت بی بی ابوبکر	۴۶۳۳ حضرت بی بی ام کلثوم	۴۴۱۴ حال بی بی فاطمہ زہرا مجذوبہ
۲۴ حال بی بی نفس	۴۶۳۴ حال بی بی شکرہ مجذوبہ	۴۴۱۵ حال بی بی محمد مجذوبہ
۲۵ حال بی بی فاطمہ زہرا	۴۶۳۵ حال سوہبہ مجذوبہ	۴۴۱۶ حال بی بی محمد مجذوبہ
۲۶ حال بی بی تحفہ	۴۶۳۶ حال حسن مجذوبہ	۴۴۱۷ حال شاہ عبد المجذوبہ
۲۷ حال بی بی ام محمد	۴۶۳۷ حال الدین مجذوبہ	۴۴۱۸ حال نانو مجذوبہ
۲۸ حال بی بی ام ایوب	۴۶۳۸ حال حرفت مجذوبہ	۴۴۱۹ حال خانہ طائر مجذوبہ
۲۹ حال بی بی ام سلمہ	۴۶۳۹ حال منصور مجذوبہ	۴۴۲۰ حال معین و بی بی شاہ لاہور
۳۰ حال بی بی امینہ	۴۶۴۰ حال علاء الدین مجذوبہ	۴۴۲۱ حال مستقیم شاہ لاہور
۳۱ حال بی بی ام محمد	۴۶۴۱ حال شیخ حسن بودا	۴۴۲۲ حال تاجی شاہ مجذوبہ
۳۲ حال بی بی سیدہ	۴۶۴۲ حال شاہ ابو نعیم	۴۴۲۳ حال نظام شاہ مجذوبہ
۳۳ حال بی بی کریمہ	۴۶۴۳ حال عبد اللہ ابوال	۴۴۲۴ حال مستان شاہ لاہور
۳۴ حال بی بی فاطمہ زہرا	۴۶۴۴ حال بن مجذوبہ	۴۴۲۵ خانہ کتاب
۳۵ حال فاطمہ زہرا	۴۶۴۵ حال بابا کبیر مجذوبہ	۴۴۲۶ تمام شد
۳۶ حال بی بی سارہ	۴۶۴۶ حال مونگر مجذوبہ	۴۴۲۷ خانہ طائر شاہ و بی بی مجذوبہ
۳۷ حال بی بی فاطمہ زہرا	۴۶۴۷ حال یوسف مجذوبہ	۴۴۲۸ خانہ طائر شاہ و بی بی مجذوبہ
۳۸ حال بی بی ترسم	۴۶۴۸ حال بی بی شاہ مجذوبہ	۴۴۲۹ خانہ طائر شاہ و بی بی مجذوبہ
۳۹ حال بی بی شکرہ	۴۶۴۹ حال شاہ بریل الدین	۴۴۳۰ خانہ طائر شاہ و بی بی مجذوبہ
۴۰ حال بی بی فاطمہ زہرا	۴۶۵۰ حال داؤد مجذوبہ	۴۴۳۱ خانہ طائر شاہ و بی بی مجذوبہ
۴۱ حال بی بی فاطمہ زہرا	۴۶۵۱ حال محمد ابرہہ مجذوبہ	۴۴۳۲ خانہ طائر شاہ و بی بی مجذوبہ



